

هدف حکیم

انجیل قائم آل محمد

هدف حکیم



انجیل قائم آل محمد

هدف حکیم

انجیل قائم آل محمد

عبدالله هاشم ابا الصادق

تمام حقوق محفوظ است

چاپ اول

۲۰۲۲ میلادی - ۱٤۰۱ هجری شمسی

شابک:

978-1-7392629-0-7

دین صلح و نور احمدی

www.theahmadireligion.org

تقدیم

به خداوندی که خدایی جز او نیست،

به کسی که کل اعمال تنها باید به او تقدیم گردد

پیشگفتار

برای هزاران سال کتب و متون مقدس در شکل‌دهیِ جوامع، اقتصادها، فرهنگ‌ها، زبان‌ها، ادیان، سیاست‌ها، تمدن‌ها و امپراتوری‌ها نقشی محوری بازی کرده‌اند. این [نصوص] روایاتی حماسی ارائه داده‌اند تا به ما در سفرهای شناختِ هویتمان، کاوش افکارمان، و توانا ساختن ارتباطاتمان با دیگران کمک کنند. از بهاگاوادگیتا گرفته تا متون مقدس سامیِ متعارف مثل کتاب مقدس و قرآن کریم، تا نصوص کمتر شناخته شده و دست‌نوشته‌های گنوسی که اغلب توسط مقامات مذهبی ارتدوکس به عنوان نسخه‌های آپوکریفا پنداشته می‌شوند؛ بشریت از طریق این متون مقدس رابطه‌ی خود با خداوند و با یکدیگر را مورد بحث، جهت‌یابی و حتی اعتراض قرار داده است.

هر یک از این کتاب‌ها، بدون استثنا، بعد از مرگ نویسنده(های) اصلی، گردآوری و جمع‌آوری شده‌اند. چیزی که در ابتدا به عنوان صحبت‌ها و ارتباطاتِ شفاهیِ چهره به چهره و سینه به سینه آغاز شد؛ [صحبت‌هایی] که مربوط به محتوای اتفاقاتی که در آنجا افتاده و تاثیر گرفته از فرهنگ و خُلق و خوی گوینده بود؛ و ریشه در روابط درون‌زاد و ساختاریافته داشت؛ ناگهان به شکل کلمات و واژگانی جامد، ثابت و مجزا درآمده است؛ کلماتی که از محتوای اصلی کنده و جدا شده بودند. در نتیجه، این کلمات و واژگان، مجزا از بدنه و محتوای اصلی شدند، و رُک و پوست‌کنده، ناقص شدند. و حتی اگر کلمات برگزیدگانِ خدا به صورت کلمه به کلمه ضبط شده باشد؛ باز هم هنوز چیزی مفقود بوده و هست. کلمه‌ی مکتوب ذاتاً در انتقال کامل معنا و محتوا، ناقص است. سوالات مهمی باقی می‌ماند: این کلمات چگونه بر زبان آورده شدند؟ آن در چه زمینه‌ای بوده است؟ چه رابطه‌ای بین طرف‌های صحبت بوده است؟ مناسبات قدرتِ در کار، چه بوده است؟ نیت گوینده‌ی آن چه بوده و چه معنایی مد نظرِ او بوده که منتقل شده است؟

برای قرن‌هاست که متخصصانِ زبان‌شناسی، علم بلاغت و علم ارتباطات نشان داده‌اند که چقدر اعمال و ژست‌های غیر کلامی، ابعادی ضروری از ارتباطات و فکر هستند.[1] وقتی صحبت از کتب مقدس

[1] مک‌نِیل، دی (۱۹۹۲). دست و ذهن: ژست‌ها چه چیزی را در مورد فکر آشکار می‌کنند. انتشارات دانشگاه شیکاگو.

موجود می‌شود، هیچ یک از این نوع اطلاعات در دسترس نسل‌های بعدی نیست. حتی اگر به ضبط‌های دیجیتال دسترسی داشتیم (که نداریم)؛ باز هم در معنا دادن به این کلمات محدود می‌شدیم. سه سال زندگی در این همه‌گیری [کرونا] به وضوح باید ما را از شکاف‌های تعاملات دیجیتالی، کاملا آگاه کرده باشد و باعثِ قدردانی ما از اهمیت تعاملات اجتماعی و ارتباطاتِ مجسم شده، شود. این شکاف در ارتباط بین برگزیدگان خدا و پیروان آنان بدون شک منجر به نداشتن یقین و گیجی میان مردم شده است. شکافی که در گذر زمان افزایش یافته تا جایی که ارتباطات اصلی، نیت‌های اصلی و معناهای اصلی، به طور مؤثری، از بین رفته‌اند و در بهترین حالت عمدا برای منفعت دنیایی دستکاری شده‌اند.

بسیاری از درگیری‌های چشمگیر مذهبی و جنگ‌های داخلی بین پیروانِ یک نصِ (نصوصِ) مشترکِ تحت اللفظی بوده است.[2] از جنگ‌های یهودیان بین فریسیان و صدوقیان (۹۳ قبل از میلاد تا ۸۷ قبل از میلاد) گرفته تا نبرد کربلا بین امویان و خانواده امام حسین (از ایشان سلام) و اصحابشان (۶۸۰ میلادی) تا جنگ‌های اخیر اروپایی‌ها بر سر دین یا به اصطلاح جنگ‌های اصلاحات که بعد از اصلاحات پروتستانی در سال ۱۵۱۷ میلادی شروع شد؛ هر یک از این نزاع‌ها در اصل نبردهایی بر سر تفسیر صحیح و کلمه‌ی صریح خدا بودند. به طور کلی، این نبردها بین کسانی بود که ادعای داشتنِ ولایت الهی خودشان را از طریق انتخابات بینِ شخصیت‌های دینیِ خود گماشته، انجام می‌دادند؛ و اقلیتی که ادعای ولایت الهی خود را از طریق وصیتی مکتوب یا تاییدی علنی که توسط پیامبرِ پیشین که به طور گسترده در آن زمان شناخته شده بود؛ انجام می‌دادند. در نتیجه دگماتیسم کوته نظرانه، لیترالیسم (یعنی فقط و فقط در نظر گرفتن معنای ظاهری و تحت اللفظی متون بجای توجه به معانی باطنی و استعاره‌ای)، بیگانه‌بینی و استبداد جای یک رابطه صادقه‌ی همدلانه‌ی صمیمی با خداوند را گرفت. بنابراین، بشریت با یکسری "کلمات ناکامل" رها شد.

مقامات مذهبی ارتدوکس، که عموما خود گماشته و تحت حمایت قدرتِ دولت قرار دارند، در طول تاریخ سعی کرده‌اند این مشکل را از طریقِ استانداردسازی کتبِ مقدسِ الهی حل کنند. چه آن ماسوریت‌ها

---

[2] برای روشن شدنِ موضوع، تحقیقات نشان می‌دهد که بیشتر خون‌های ریخته‌شده دلیل اصلیشان دین نبوده است. با استناد به دانشنامه جنگ‌ها، از۱۷۶۳ درگیری تاریخی شناخته شده/ضبط شده، ۱۲۱ تا، یا ۶,۸۷%، دلیل اصلیشان دین بوده است. آکسلرود، آلن؛ فیلیپس، چارلز، (۲۰۰۴)، دانشنامه جنگ‌ها (جلد ۳). قسمتِ Facts on File صفحات ۱۴۸۴ الی ۱۴۸۵ "جنگ‌های مذهبی." با این حال این درگیری‌های مذهبی سبب به تاخیر افتادن دولت عدل الهی، که توسط هر یک از مذاهب وعده داده است؛ شدند.

(علما و کاتبان یهود) باشند که در آغاز قرن پنجم میلادی تلفظ تورات را استانداردسازی می‌کنند و چه آن کنستانتین باشد که در سال ۳۲۵ میلادی شورای نیقیه را تشکیل داد تا کتاب مقدس را استانداردسازی کند و همه نسخه‌های خطی را که "منحرف" تلقی می‌شد از بین ببرد؛ و چه آن خلیفه عثمان باشد که تمام نسخ خطی "منحرف" قرآن را کمتر از بیست سال پس از رحلت محمد (ص) می‌سوزاند؛ استانداردسازیِ کلام خدا به شکل جوهر سیاه روی کاغذ سفید فوایدی هم داشت اما در کنار آن هزینه‌های سنگینی نیز در پی داشته است. قرآن می‌فرماید: **﴿وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ﴾ ﴿و اگر بر تو کتاب آسمانیِ نوشته شده بر کاغذ نازل می‌کردیم و آن‌ها با دستان خود آن را لمس می‌کردند، کافران می‌گفتند: "این جز جادویی آشکار نیست."﴾**[3]

در میان این موضوع بحث‌برانگیز کتابِ "هدف حکیم (غایة الحکیم): انجیل قائم آل محمد" می‌آید. کلمه‌ی غایة در عربی به همان معنای غایت در فارسی است؛ یعنی هدفِ غایی و نهایی؛ و اینکه هدفِ غاییِ آفرینش چیست؛ پرسشی است که هر دین و فلسفه‌ای سعی در پاسخ به آن داشته است. این کتاب، هم ادامه و هم تبیین‌کننده‌ی ارتباطاتِ پیشین بینِ خداوند و خلقتش می‌باشد. منحصر به فرد بودن آن در یک ادعای پایه‌ای است که بین تمام پیامبران و فرستادگان قبلی خدا، مشترک بوده است. از آدم تا نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (سلام بر همگی ایشان)، همه‌ی آن‌ها ادعا کردند که بر اساس وصیت‌نامه ضبط شده‌ای از سَلَف‌شان، توسط خداوند منصوب شده‌اند. هر یک برای اثباتش علومی (آیات و نشانه‌هایی) آوردند؛ یعنی وصیت (از سلف خود)، علمِ لَدُنّی، و دعوت به حاکمیت خدا. کسانی که معاصر پیامبران و فرستادگان بودند از علمی الهام می‌گرفتند که به تحولات مادی و معنوی منجر می‌شد. اما به مرورِ زمان کمرنگ‌تر و کمرنگ‌تر شد، زیرا آنان پیامبران و فرستادگان زنده و منصوب شده‌ی زمان خود را نمی‌شناختند. آن مثل داشتن یک داروخانه پر از داروها و پادزهرها است که داروساز ندارد، یا مدرسه‌ای پر از کتاب اما بدون معلم. هر کسی که "هدف حکیم" را می‌خواند باید این موضوع را به دقت بررسی کند. از خود بپرسید که آیا این علوم منحصراً از جانب خداست؟ این سوال بنیان و پایه‌ای است که این کتاب بر آن استوار است.

[3] قرآن کریم، سوره انعام ، آیه ۷

هدف حکیم توسط امام مهدی، و وصیِ ایشان، یمانی احمد الحسن پشتیبانی می‌شود و به قلم صاحب مصر، عبدالله هاشم، ابا الصادق (از همگی ایشان سلام) در آمده است؛ کسی که در قید حیات، قابل دسترس و با ما به طور زنده در این زمان و این عصر وجود دارد. نویسنده‌ی [نویسندگانِ] این کتاب جانشینیِ الهیِ خود را از طریق وصیت‌نامه مکتوب آخرین خلیفه‌ی اصلی و معروف خدا حضرت محمد بن عبدالله (سلام بر ایشان و خاندانشان) که در سال ۵۷۰ میلادی متولد شد و در سال ۶۳۲ میلادی درگذشت، ادعا کردند.[4] سندی که حداقل در یازده منبع معتبر اصلی شیعه دوازده امامی موجود است. از زمان آغاز غیبت امام دوازدهم، بیش از هزار و صد سال پیش، تاریخ ثبت نکرده است که کسی ادعای ولایت خود را از طریق وصیت‌نامه‌ی مکتوب حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) ادعا کند. تعدادی مدعی (مهدی‌ها یا مسیح‌های باطل) بوده‌اند؛ با این حال، هیچ یک ادعا نکردند خلفای موعودِ نامبرده شده در این وصیت‌نامه و یا هر وصیت‌نامه‌ی دیگری در این امر، هستند. لازم به ذکر است که این وصیت‌نامه، وصیت‌نامه‌ای است که حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) وعده داده که "بازدارنده از گمراهی" می‌باشد. این ولایتِ زنده‌ی الهی اولین نکته‌ای است که این کتاب را از هر کتاب مقدس دیگری که در حال حاضر در دسترس بشریت است متمایز می‌کند. ما می‌توانیم مستقیما بدون هیچ واسطه‌ای به نویسندگان آن دسترسی داشته باشیم. می‌توانیم برای روشن‌تر شدن مفاهیم، شرح و توضیحِ سوالاتی را از آنها درخواست کنیم. ما حتی می‌توانیم آنها را با درک فعلی خود به چالش بکشیم، بنابراین آنها می‌توانند منشا الهی دانش خود را عملا به ما نشان دهند. هدف حکیم ترکیبی از گفتگوهایی بین امام مهدی، یمانی، و صاحب مصر و یاران و اصحاب‌شان است؛ هم شامل گفتگو با اصحاب و یارانی است که ثابت قدم مانده‌اند؛ و هم شامل کسانی است که از این دعوت روی برگرداندند و دوباره به این دعوت بازگشتند و هم شامل کسانی است که از این دعوت روی برگرداندند و هنوز بازنگشته‌اند. این کتاب، یادآور و ذکری زنده است که به یاد می‌آورد درب‌های رحمت خداوند همیشه به روی هر کسی که اشتیاق و میل سوزان به خداوند و فرستادگان خداوند داشته باشد، باز است.

دومین نکته متمایزکننده این است که هدف حکیم چارچوب، زبان و گفتمانی برای احیای مکالمه گمشده در این زمانه و عصر فراهم می‌کند. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿**وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ**

[4] این بدان معنا نیست که جهان در این مدت عاری از راهنماهای منصوب شده‌ی الهی بوده است؛ همانطور که در کتاب تبیین شده است.

لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ ﴿و ما هیچ رسولی نفرستادیم مگر به زبان قومش تا برایشان تبیین کند و خداوند هر که را بخواهد گمراه می‌کند و هر که را بخواهد هدایت می‌کند و او عزیز و حکیم است﴾[5] هدف حکیم هم تداوم ارتباطات پیشین خداوند با مخلوقات است و هم اصلاح تحریفات مهم و منتج شده‌ی قبلی در ادیان و عهدهای قبلی است که به نام خدا و فرستادگانش (ع) انجام شده است. این کتاب به زبانِ(های) این زمان نوشته شده است و نویسنده اصلی آن عبدالله هاشم ابا الصادق، صاحب مصر، که اهل بیت (از ایشان سلام) پیش‌گویی کرده بودند، فردی مصری-آمریکایی، شخصیتی بی‌حد و مرز، فرستاده‌ای دورگه و ترکیبی برای زمان‌های ترکیبی است.

هدف حکیم مشتمل بر چهل و دو فصل یا درب است که با این ایده‌ی بنیانی کتاب، به ویژه هفت درب اول کتاب، آغاز می‌شود: [یعنی] عهدهایی که بین خداوند و انسان بسته شده است. این تاکید بر ایده‌ی داشتن عهد با خداوند، از ماهیت، کارکرد و هدف نهایی خلقت ما صحبت می‌کند. این همان صخره‌ای است که پیوند ما با خدا بر آن استوار است. همانگونه که موسی (ع) در آخرین دعوت و وصیت‌نامه خود بیان می‌دارد: **"ای آسمان‌ها گوش بده تا سخنم را به زبان بیاورم، بگذار زمین سخنان من را بشنود! تعلیم من مثل باران خواهد بارید و مانند شبنم بر زمین خواهد نشست. کلام من مثل قطره‌های باران بر گیاهان فرو خواهد ریخت. نام خداوند را ستایش خواهم کرد، و قوم او عظمت وی را وصف خواهند نمود. خداوند همچون صخره‌ای است و اعمالش کامل و عادل، اوست خدای امین و دادگر، از گناه مبرا و با انصاف."**[6]

ما می‌آموزیم که با هر عهد بزرگی که خدا با بشریت بست، عهدشکنی و به دنبال آن مجازات یا روی‌گردانیِ الهی رخ می‌داد. به عبارت دیگر، عدالتِ اصلاح‌کننده‌ی خداوند به عنوانِ یک اتفاقِ دوباره تنظیم‌کننده‌ی بشریت عمل می‌کند. این امر بشریت را در حالتِ نوعی سرگردانیِ هدفمند قرار می‌دهد تا به ما کمک کند ذهن و روح خود را توسعه دهیم و کلمات درست‌تر را پیدا کنیم و به هدف غایی خود برسیم: [یعنی] شناخت خدا از طریق شناخت عمیق هم‌دیگر و خدمت به هم‌دیگر. به عبارت دیگر، [در پسِ

---

[5] قرآن کریم، سوره ابراهیم، آیه ۴

[6] کتاب مقدس، سفر تثنیه، اصحاح ۳۲: ۱ - ۴

هدفِ غاییِ ما، قرار است که] ما بیش از فقط یک مومن، یا یک پیامبر، یا یک فرستاده، و حتی یک امام بشویم. قرار است که ما خدای در خلق بشویم. در نهایت، این پروسه نه فقط به معنای واقعی و ظاهری کلمه، بلکه در آفرینش داستان‌های همدلانه و دنبال کردن عالی‌ترین مسیرهای عشقِ مشترک، دست و دل باز بودن، و معناسازی به کلمات ختم می‌شود. بنابراین زندگی ما پروسه‌ی حرکت از کلمات ناکامل به سمت کلمات کامل‌تر است. اگر خدا کاتب قصه‌ی کل خلق باشد، او بشریت را دعوت می‌کند تا در این طرح بزرگ ، کاتب، هم‌کار و هم‌طراحِ او باشند. در ادامه مباحثِ شناخت کالبدهای سماوی، تناسخِ ارواح، انتقالِ روح و خانواده روحی مطرح می‌شود. این موضوعات منعکس‌کننده‌ی نگاه رو به ترقی و رو به بالا و نگاهِ به درون و باطنِ خویش در هر فردی نسبت به کالبدهای سماوی است در زمانی که از خود می‌پرسند چه کسی هستند و حقیقتا از کجا آمدند، و جایگاه و مکان واقعی آنان کجاست و هدفِ [وجودیِ] آنان در این عالَم وسیع چه چیزی است. همانطور که هدف حکیم نشان می‌دهد، ما به وضوح می‌بینیم که این الگوی کیهانی در پیِ شکسته شدن هر یک از عهدها وجود دارد و به دنبال آن یک فرآیندِ شفابخشِ اصلاح‌کننده آشکار می‌شود. به آدم (ع) تنها "اسماء همه چیز"، به معنای سطحیِ آن، تعلیم داده نشد، بلکه او خبر از هویتِ حقیقیِ ارواح، رجعت‌ها، و تناسخ‌های ما داشت. توضیح دادن و بیان کردن معنای رجعت یکی از نشانه‌های اصلیِ شناختِ صاحبِ ولایت و سلطه الهی است.[7]

علاوه بر این، معنای واقعی درخت دانش را یاد خواهیم گرفت و همچنین عواقب خوردن میوه ممنوعه، دلیل اخراج آدم و حوا از باغ عدن، مسیر بازگشت، و موقعیت و مکان حقیقی باغ عدن را می‌آموزیم، مکانی درست همینجا روی زمین. بسیاری از استعاره‌ها و نمادهای مبهم متون مقدس گذشته در جاهای مختلف کتاب روشن شده‌اند به طوری که این منجر به روایت منسجم‌تری می‌شود به طوری که نقاط را در میان متون مقدسِ غیرمتجانس قبلی به هم وصل می‌کند. این تحقق و تاویل این آیه است: **"اگرچه به صورت تمثیلی و پُراستعاره صحبت می‌کردم، زمانی فرا می‌رسد که دیگر از این زبان استفاده نخواهم کرد، بلکه صریحا و آشکارا درباره پدرم به شما خواهم گفت."**[8] این نمادشناسی، یا علم نشانه‌ها، یکی دیگر از ویژگی‌های متمایز این کتاب است.

---

[7] رجعة اصطلاح عربی به معنای بازگشت و تناسخ به این دنیا می‌باشد.

[8] کتاب مقدس، انجیل یوحنا، اصحاح ۱۶: ۲۵

ما در می‌یابیم که چگونه هر یک از فرستادگانِ عهد در قضاوت، اشتباهاتی مرتکب شدند که خداوند از آنها برای آشکار کردن ظرایف بیشتر رشد معنوی‌مان و مسیرمان به سوی کامل کردن رابطه خود با خدا استفاده کرد. به عنوان مثال، در عهد نوحی، معنای واقعی کوه را می‌آموزیم که یکی از پسرانش به آن پناه می‌برد: مدعیِ دروغینِ علم الهی، عالمِ بی‌عمل. یاد می‌گیریم که نوح (ع) با وجود یک هزاره صبر و شکیبایی وظیفه‌شناسانه و تاخیرها در طوفانِ موعود، هرگز نباید از خداوند درخواستِ طوفان را می‌کرد: **"بعد از این دیگر زمین را به‌خاطر انسان لعنت نخواهم کرد. زیرا خیال دل انسان حتی از زمان کودکی بد است."**[9]

این گذار از عهد به عهد نیز روند تکاملی را همچنان که بشریت در مراحل مختلفِ رشد حرکت می‌کند؛ نشان می‌دهد: ۱) ایمان؛ ۲) پیامبری (نبوت)؛ ۳) فرستاده (رسول) الهی بودن؛ ۴) امام؛ و در نهایت ۵) خدای در خلق. ما در سراسر کتاب می‌آموزیم که تبدیل شدن به خدای در خلق به معنای آشکار کردن ویژگی‌ها و خصیصه‌های الهی و انعکاس نور نامتناهیِ خداست تا زمانی که کمتر و کمتر مانع (یعنی نفس) وجود داشته باشد. این در درب‌های مربوط به ماهیت واقعیت (درب ۱۴)، نور و تاریکی (درب ۱۵)، و نفسِ بشر (ایگو، درب ۱۶) توضیح داده شده است.

ما در مورد نیروهای کیهانیِ غیبی که بر زندگی ما تاثیر می‌گذارند مانند نقش و عملکرد فرشتگان مقرب، جن، مرگ، واقعیت بهشت و جهنم، منشا شر، حیات فرازمینی و موجودات فضایی می‌آموزیم. این کتاب به موضوعات برجسته می‌پردازد تا به ما کمک کند ظرفیت‌های گنوسی (عرفانی/معنوی، مربوط به دانش و معرفت سری) و عملکردهای شناختی عالی‌تر مانند واقعیت رویاها، رویای شفاف، خاطرات زندگی گذشته و سایر جنبه‌های ذهن‌آگاهی و خودشکوفاییِ کامل را بهتر درک کنیم. این موضوعات در مجموع به ما کمک می‌کنند تا زمینه کیهانی وجودمان را بهتر درک کنیم. مانند تمام پیامبران و فرستادگان پیشین (ع) که ماموریت داده شدند شخصیت و اخلاق انسانی را به حد کمال برسانند؛ دربِ ۲۸ دربی در معرفتِ اخلاق و آداب است، این درب برای بشریت رهنمودهایی عملی تحت عهد هفتم ارائه می‌کند.

---

[9] کتاب مقدس، سفر پیدایش، اصحاح ۸: ۲۱

همچنان که دانش و روابط انسانی از عهدی به عهد دیگر، عمیق‌تر شدند؛ بشریت به هدف نهایی و غایی خودش نزدیک‌تر و نزدیک‌تر شد. هدف حکیم به عنوان دعوت‌نامه‌ای الهی به عهد هفتم، کامل ترین و آخرین عهد با بشریت، عمل می‌کند. عهد هفتم مانند شش عهد قبلی مبتنی بر جغرافیا، زبان‌های مختلف هر منطقه، و رسم و رسوم‌ها نیست. این عهدی عالمگیر با ارواح است. ﴿**وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا**﴾ ﴿**و از تو، [ای محمد]، درباره روح می‌پرسند. بگو، روح از امر پروردگار من است. و به مردم جز اندکی علم داده نشده است.**﴾[10] پاسخ به این پرسش اساسی که از هزار و چهارصد سال پیش بی‌پاسخ بود، اکنون در هدف حکیم آمده است. آیا این کتاب آخرین کلمه‌ی (یا کلماتِ) کاملِ خداوندِ مطلق است؟ مطلقا خیر، زیرا شناخت خداوند پیوسته، نامتناهی و فراتر از کلمات متناهی است. هیچ کتاب مقدسی چه با جوهر سیاه روی کاغذ سفید و چه با فونت‌های الکترونیکی روی اسکرین هرگز نمی‌تواند نهایی باشد. هدف حکیم ارائه‌دهنده‌ی یک تجدید اصیل الهی است؛ آغازی جدید که بیست و پنج حرف باقی مانده از علم را آشکار می‌کند تا بشریت بتواند به اکمال معرفت به خدا ادامه دهد و رابطه صمیمانه‌تری با خدا و مخلوقاتش برقرار کند.

هدف حکیم انجیلی برای دوران آخرالزمانی است که شفافیت و اعتبار بیشتری را برای درک جمعی ما از آسمان‌ها و زمین به ارمغان می‌آورد. پیام نهاییِ آن، پیامِ رستگاریِ ریشه‌ای و رادیکال است. در واقع، بشریت مقدر است که هدف نهایی خود را برآورده کند: ترمیم جهان از طریق آشتی با منبع مطلقِ همه، از طریق شناخت پادشاهِ فیلسوف هر عصر و تحقق جمهوری افلاطون، [یعنی] دولت عدل الهی.

آریا رازفر

پروفسور آموزش و زبان‌شناسی

دانشگاه ایلینوی شیکاگو

[10] قرآن کریم، سوره اسراء، آیه ۸۵

درب‌ها

پیشگفتار

درب‌ها

۱. در معرفت عهد اول با آدم (علیه السلام) ۱

۲. در معرفت عهد دوم با نوح (علیه السلام) ۱۵

۳. در معرفت عهد سوم با ابراهیم (علیه السلام) ۳۳

٤. در معرفت عهد چهارم با موسی (علیه السلام) ۵۵

۵. در معرفت عهد پنجم با عیسی (علیه السلام) ۸۱

٦. در معرفت عهد ششم با محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) ۱۱۲

۷. در معرفت عهد هفتم با احمد الحسن (از ایشان سلام) ۱۳۱

۸. در معرفت اجرام آسمانی ۱۷۰

۹. در معرفت تناسخ ارواح ۱۸۸

۱۰. در معرفت انتقال روح ۱۹۸

۱۱. در معرفت خانواده در عالم ارواح ۲۱۳

۱۲. در معرفت حقیقت مصلوب شدن عیسی مسیح ۲۲۸

۱۳. در معرفت رستاخیز عیسی مسیح ۲۳۹

۱٤. در معرفت چیستی واقعیت ۲۵۵

۱۵. در معرفت نور و تاریکی	۲٦۸
۱٦. در معرفت نفس بشر	۲۷۸
۱۷. در معرفت فرشتگان مقرب	۲۹۰
۱۸. در معرفت جن	۳۰۲
۱۹. در معرفت مرگ	۳۱۹
۲۰. در معرفت بهشت و جهنم	۳۳٤
۲۱. در معرفت منشا شر	۳۵۵
۲۲. در معرفت کارما	۳۷۱
۲۳. در معرفت حقیقت حافظه	۳۸۳
۲٤. در معرفت رویاها و افکار و خیالات	۳۹۹
۲۵. در معرفت حیات فرازمینی و موجودات فضایی	٤۱۸
۲٦. در معرفت مسخ و شگفتی‌های عالم حیوانات	٤۵۱
۲۷. در معرفت کلمات ناکامل	٤٦٦
۲۸. در معرفت اخلاق	٤۹٤
۲۹. در معرفت تحریف قرآن	۵۱۱
۳۰. در معرفت رخدادهای قیام	۵۳٤
۳۱. در معرفت سال‌های گمشده‌ی عیسی مسیح	۵٤٦
۳۲. در معرفت مسیح دجال و بافومت	۵۷۱
۳۳. در معرفت دولت عدل الهی	٦۰۲

۳٤. در معرفت قائم	٦۲٤
۳۵. در معرفت یمانی	٦٤۱
۳٦. در معرفت امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان)	٦٦۳
۳۷. در معرفت داستان چهل مرد	٦۸٤
۳۸. در معرفت امتحانات	۷۰٤
۳۹. در معرفت مصر	۷۳۷
٤۰. شهادت‌نامه ابا الصادق	۷۷۹
سپاسگزاری و قدردانی	۸۱۷
درباره‌ی دین	۸۱۹
منابع	۸۲۲



درب یک

در معرفت عهد اول با آدم (علیه السلام)

﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾

﴿و ما قبلاً با آدم عهد بسته بودیم. اما او فراموش کرد و ما

از او اراده‌ای محکم نیافتیم﴾

"آنگاه خدا گفت: "انسان را به صورت خود و شبیه خودمان بسازیم، و او بر ماهیان دریا و بر پرندگان آسمان و بر چارپایان و بر همه‌ی زمین و همه‌ی خزندگانی که بر زمین می‌خزند، فرمان براند." پس خدا انسان را به صورت خود آفرید، او را به صورت خدا آفرید، ایشان را مرد و زن آفرید. خدا ایشان را برکت داد، و خدا بدیشان فرمود: "بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و بر آن تسلط یابید. بر ماهیان دریا و بر پرندگان آسمان و بر هر جانداری که بر زمین حرکت می‌کند، فرمان برانید." آنگاه خدا گفت: "اینک همه‌ی گیاهان دانه‌دار که بر روی تمامی زمین است و همه‌ی درختان دارای میوه‌ی دانه‌دار را به شما بخشیدم تا خوراک شما باشد. و به همه‌ی وحوش زمین و همه‌ی پرندگان آسمان و همه‌ی خزندگانِ روی زمین که جان در خود دارند، همه‌ی گیاهان سبز را برای خوردن بخشیدم." و چنین شد. و خدا هر آنچه را که ساخته بود دید، و اینک بسیار نیکو بود. شامگاه شد و بامداد آمد، روز ششم."[1]

داستان رابطه انسان با پروردگارش داستان یک عهد است. زیرا هنگامی که او آدم (ع) را خلق کرد، با او عهدی بست. عهد به معنای وصیت است. زیرا هرگاه پدری با پسر خود عهد ببندد یا وصیت خود را برای پسرش بجای بگذارد، در هر دو صورت، عهد و وصیت نامه، اظهارنامه قانونی خواسته‌های پدر، در رابطه با تصرف در اموال و امور اوست. خداوند آدم را در هنگام خلقت به عنوان پادشاه برگزید و منصوب کرد و او را مسئول امور باغ عدن قرار داد. خداوند به آدم اعلام کرد که از هر درخت و گیاه و میوه‌ای که می‌خواهد بخورد مگر یک درخت که بر او حرام است. پس اراده‌ی خالق در مورد آدم (ع) این بود که آدم خلیفه و جانشین او در زمین شود و خداوند اطاعت آدم را بر همگان واجب کرد و خداوند از آدم (ع) عهد گرفت که مواظب سرزمینش باشد و خداوند همه چیز را برای آدم حلال کرد، جز یک درخت. آن درخت در قرآن "درخت جاودانگی" و در تورات و انجیل "درخت معرفتِ خیر و شر" نامیده شده است. خداوند به آدم (ع) تنها یک دستور داد و او را تنها از یک امر نهی کرد. خدا به او دستور زاد و ولد داد و او را از آن درخت نهی کرد.

[1] کتاب مقدس، سِفر پیدایش، اصحاح ۱ : ۲۶-۳۱

اما آدم (ع) از دستور خدا سرپیچی کرده و با خوردن از درخت ممنوعه، عهد شکنی کرد. امام صادق (از ایشان سلام) در مورد این آیه قرآن می‌فرماید: **﴿وَلَا تَقْرَبَا هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ﴾ ﴿و به این درخت، نزدیک نشوید﴾، "آن درختِ علم محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله) است."**[2] امام رضا (از ایشان سلام) می‌فرماید: **"آن مانند درختان دنیا نیست."**[3]

پس باغ عدن در کجا قرار داشت؟ در مورد مکان باغ عدن، امام صادق (از ایشان سلام) چنین می‌فرماید: **﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ﴾ ﴿و گفتیم ای آدم خود و همسرت در این باغ سکونت گیرید﴾، "این باغ از باغ‌های دنیاست که یک خورشید و یک ماه بر آن طلوع می‌کنند، و اگر از باغهای آخرت می‌بود، آنها هرگز از آن خارج نمی‌شدند و نه ابلیس می‌توانست وارد آن شود."**[4] بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که باغ عدن بر روی زمین بود؛ با این حال درختان داخل آن مانند درختان زمین نبودند، بلکه کلمه "درخت" در حقیقت نماد یا کنایه از چیز دیگری است. پس درخت چه چیزی را نشان می‌دهد؟

در یکی از دعاهایی که از اهل بیت (ع) روایت شده، می‌خوانیم: **"ما درخت نبوت و مقام رسالت و ما محل بازگشت فرشتگان هستیم..."**[5] همچنین می‌بینیم که خداوند در اشاره به درخت پاک در قرآن می‌فرماید: **﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾ ﴿آیا ندیدی خدا چگونه مثل زده سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است﴾**[6] روشن است که "درخت" استعاره از کلمه است و کلمات کامل خداوند، محمد و آل محمد (از ایشان سلام) می‌باشند. علاوه بر این، اهل بیت پیامبر، درخت پاک را به محمد و آل محمد (از ایشان سلام) تفسیر کردند و درخت ملعون را در قرآن نیز بدین شکل تعبیر نمودند که آن مانند درختان زمینی نیست، بلکه آن را به خاندان بنی امیه (لعنت خدا بر آنان) تفسیر کردند.[7] بنابراین، از مجموع این موارد

---

[2] تفسیر امام العسکری (ع)، منسوب به الامام العسکری (ع)، ص ۲۲۱

[3] بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۱۱، ص ۱۶۵

[4] تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۴۳

[5] نهج‌البلاغه، خطبه‌های امام علی (ع)، ج ۱، ص ۲۱۵

[6] قرآن کریم، سوره ابراهیم، آیه ۲۴

[7] تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج ۳، ص ۱۷۹

می‌توان نتیجه گرفت که آن درخت که آدم (ع) به آن نزدیک شد و از آن نهی شده بود، اصلاً درختی به معنای تحت اللفظی درخت نبوده، بلکه مقصود از آن اشاره به شخص معینی بوده است.

ابن عبدوس، از ابن قتیبه، از حمدان بن سلیمان که از الهروی روایت کرد، گفت: به حضرت رضا (ع) عرض کردم: **"ای فرزند رسول خدا، به من از درختی که آدم و حوا از آن خوردند بفرما، آن چه بود؟ مردم در این مورد اختلاف نظر دارند؛ برخی گفته‌اند گندم بوده و برخی گفته‌اند درخت انگور و برخی گفته‌اند که آن درخت حسد بوده است." پس ایشان پاسخ دادند: "همه‌ی اینها درست هستند." بنابراین من گفتم: "یعنی چه؟ گیاهان و درختانی که نام بردم متفاوت هستند، چگونه می‌توانند یکسان باشند؟" پس فرمود: "ای ابا الصلت، درختان باغ انواع میوه را حمل می‌کردند، پس درخت گندم بود و در آن انگور بود و مانند درختان زمین نبود، و همانا هنگامی که خداوند آدم (ع) را با امر کردن فرشتگان به سجده بر او و وارد کردن او به باغ گرامی داشت، آدم با خود گفت: "آیا خداوند بشری را بهتر از من آفریده است؟" و خداوند گرامی و بزرگ آنچه در نفسش واقع شده بود را می‌دانست، پس او را ندا داد و گفت: "ای آدم، سرت را بلند کن و به ساق عرش من بنگر." پس آدم نگاه کرد و دید که بر پای عرش خدا نوشته شده است: "هیچ خدایی بجز الله نیست و محمد رسول خداست و علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین است و همسرش فاطمه بانوی همه زنان عالم است، و حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت هستند." و بدین شکل آدم (ع) عرض کرد: "پروردگارا اینان چه کسانی هستند؟" خداوند پاسخ داد و فرمود: "آنها از نسل فرزندان تو هستند که می‌آیند و از تو و همه مخلوقات من بهترند و اگر آنها نبودند تو را نمی‌آفریدم و بهشت و جهنم را نمی‌آفریدم و آسمان و زمین را نمی‌آفریدم. هرگز با چشم حسادت به آنها نگاه نکن وگرنه تو را از کنار خود دور خواهم کرد." اما آدم (ع) به آنان حسادت نمود و مقام و منزلت آنان را آرزو کرد و بدین شکل شیطان به او تسلط پیدا کرده و او را فریب داد تا اینکه از درخت ممنوعه خورد. پس از آن شیطان بر حوا نیز مسلط شد، زیرا او به فاطمه زهرا (ع) حسادت کرد و خداوند آنها را از جوار خویش به زمین فرستاد."**[8]

[8] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۱۱، ص ١٦٤ - ١٦٥

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) تصریح کردند که حوا به بانو فاطمه (از ایشان سلام) حسد می‌برد، مخصوصاً به این دلیل که فاطمه درخت ممنوعه بود. هنگامی که آدم (ع) متوجه شد که خداوند زنی بهتر از حوا را آفریده، نزد فاطمه (از ایشان سلام) رفت و سعی کرد با ایشان آمیزش کند و به همین دلیل حوا به فاطمه حسادت کرد، چون آدم خواهان او بود. اما آدم نتوانست با او آمیزش کند. امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (از ایشان سلام) آمدند و آدم (ع) را از باغ عدن بیرون انداختند. در اینجا به متنی به نام "درباره‌ی اصل جهان" از انجیل‌های گنوسی که در نجع حمادی یافت شده بود می‌پردازیم. در آن جزئیاتی از این واقعه ذکر شده است و آن تاییدکننده‌ی آنچه امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود می‌باشد:

"پس از روز استراحت، سوفیا دخترش زوئی را که حوا نام داشت، به عنوان تعلیم‌دهنده فرستاد تا آدم که روح نداشت را برخیزاند، تا فرزندانی که برای او به دنیا می‌آیند ظرف‌های نور شوند. حوا چون شریک مذکر خود را بر روی زمین افتاده دید، بر او دلسوزی کرد و گفت: "آدم! زنده شو! از زمین بلند شو!" بلافاصله حرف او به واقعیت تبدیل شد. زمانی که آدم بلند شد، ناگهان چشمانش را باز کرد و او را دید و گفت: "تو را باید 'مادر زندگان' بنامند، زیرا این تو هستی که به من زندگی بخشیدی." سپس این امر به رؤساء رسید که بدنی که به آن، شکل داده بودند زنده است و برخاسته و آنها بسیار مضطرب شدند. آنها هفت تن از رؤسای فرشتگان را فرستادند تا ببینند چه اتفاقی افتاده است. نزد آدم آمدند. وقتی حوا را دیدند که با او صحبت می‌کند، به یکدیگر گفتند: "این زن کیست که در نور می‌درخشد؟ همانا او شبیه آن چهره‌ای است که در نور بر ما ظاهر شد. بیایید او را بگیریم و نطفه خود را درون او بگذاریم، تا زمانی که ناپاک شود و نتواند به نور خود صعود کند،و فرزندانش به ما خدمت خواهند کرد. اما به آدم نگوییم، چون او یکی از ما نیست. او را به خوابی فرو ببریم و در خواب به او القاء کنیم که حوا از دنده‌ی اوست تا آنکه زنش خدمت کند و او سرور آن زن باشد.". سپس حوا، که قدرتی آسمانی بود، به تصمیم آنها خندید. او چشمان آنها را نابینا ساخت و به صورت مخفیانه شبیه به خود را همراه با آدم باقی گذاشت. او وارد درخت علم شد و در آنجا ماند. و آنها او را تعقیب کردند و او برای آنها آشکار کرد که داخل آن درخت شده و مبدل به درختی شده است. سپس آن موجودات نابینا دچار ترسی شدید

شدند و فرار کردند. بعد از اینکه بینایی خود را باز یافتند، نزد آدم آمدند؛ و چون شبیه به این زن را با او دیدند، بسیار مضطرب شدند و گمان کردند که او حوای حقیقی است..."[9]

مسلماً هر آنچه در نسخه خطی نجع حمادی نوشته شده صحیح و عاری از تحریف نیست، اما واضح است که:

1. زنی در باغ عدن می‌باشد که او اصل حیات است و او همچنین درخت است (که همان زوئی/زهرا/حوا حقیقی و اصلی است که از خود نسخه یا شبیهی آفرید و او را نزد آدم گذاشت.)
2. زنی که درخت شد دارای مقامی روحانی مشابه به خالق روح آدم (ع) می‌باشد.

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمودند که آدم (ع) فرزند امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (از ایشان سلام) در عالم ارواح است و علی (از ایشان سلام) خالق مستقیم روح آدم (ع) هستند. در ادامه‌ی کتاب به موضوع عالم ارواح خواهیم پرداخت.

از محمد بن سنان از ابن عباس که گفت: **"ما نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودیم و علی بن ابی طالب (ع) آمد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: "سلام بر کسی که خداوند او را چهل هزار سال قبل از پدرش آفرید." گفتیم: "ای پیامبر خدا آیا پسر قبل از پدر بود؟" فرمود: "آری، همانا خداوند من و علی را از نوری واحد، به این مدت قبل از خلقت آدم آفرید. سپس آن نور را به دو نیم کرد، سپس همه چیز را از نور من و نور علی (ع) آفرید، سپس ما را در سمت راست عرش قرار داد، پس خدا را تسبیح کردیم، پس فرشتگان تسبیح کردند، پس تهلیل (لا اله الا الله) گفتیم و آنها تهلیل گفتند، و ما تکبیر گفتیم، پس همه تکبیر گفتند و بدین گونه همه آنها که او را تسبیح و تکبیر گفته و عبادت می‌کردند، این کار را از علی (ع) آموختند."**[10]

خداوند متعال آدم (ع) را به دست خود آفرید چنانکه در قرآن آمده است: ﴿**قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ**﴾ ﴿**خدا از او پرسید ای ابلیس، چه چیزی تو را از سجده بر آنچه با دست خود**

[9] "درباره اصل جهان"، نسخه خطی نجع حمادی، ماروین مایر، ص ٢١٤ - ٢١٥

[10] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ٢٥، ص ٢٤

آفریدم باز می‌دارد؟﴾[11] بدین ترتیب، علی (از ایشان سلام) همان دست خدا است که مستقیم آدم (ع) را آفرید. از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حسان الجمال که گفت: "از امیرالمؤمنین (ع) شنیدم که می‌فرماید: **"من چشم خدا هستم و من دست خدا هستم، من در کنار خدا هستم و من درب خدا هستم."**[12]

و اما در مورد محل باغ عدن، آن در عراق امروزی بود. خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: **﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ ﴿و خداوند همه نام‌ها را به آدم آموخت﴾**[13] و در انجیل می‌فرماید: **"و یهوه خدا همه‌ی جانداران صحرا و پرندگان آسمان را که از خاک سرشته بود نزد آدم آورد تا ببیند آدم چه نامی بر آنها خواهد نهاد، و هرآنچه آدم هر جاندار را خواند، همان نامش شد."**[14]

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) این امر توضیح داد و فرمود که خداوند به آدم (ع) دستور داد تا همه چیز را از حیوانات و گیاهان و امثال اینها نامگذاری کند، و هر نامی که آدم انتخاب کرد نام آن شد، و در مورد آیه قرآن **﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ ﴿و خداوند همه نام‌ها را به آدم آموخت﴾**[15] این نیز بدان معناست که او به آدم (ع) تناسخ‌های تمام فرشتگان را آموخت.

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در مورد این امر به من فرمود: "﴿أَنبِئْهُم بِأَسْمَائِهِمْ﴾ ﴿آنان را از نام‌هایشان خبر ده﴾[16]، یعنی از تناسخ‌هایشان، تناسخ‌هایشان را به آنها گفت چون برای آنها ناشناخته بود، آنها می‌دانند که تناسخ کرده‌اند اما نمی‌دانند که تناسخ‌شان قبل از حال حاضر در جهان‌های پیشین چه بوده است. آن شبیه به زمان فعلی است، مومنین تناسخ‌هایشان را نمی‌دانند و تو آنها را به تناسخ‌هایشان آگاه می‌کنی، افراد می‌دانند که تناسخ کرده‌اند اما نمی‌دانند که تناسخ چه کسی هستند."

---

[11] قرآن کریم، سوره ص، آیه ۷۵

[12] کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۱۴۵

[13] قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۳۱

[14] کتاب مقدس، سِفر پیدایش، اصحاح ۲ : ۱۹

[15] قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۳۱

[16] قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۳۳

امام احمد الحسن (ع) درباره سن و میزان رشد جسمانی آدم و حوا در بهشت عدن فرمود: "آنان جوان بودند، حوا نه ساله و آدم دوازده ساله بود. با این حال در آن زمان یک دختر نه ساله بالغ بود و عادت ماهانه داشت و در مقایسه با امروز شبیه به یک جوان هجده ساله بود. و آدم که دوازده ساله بود به نسبت امروز، ظاهر یک جوان بیست و چهار ساله را داشت. بنابراین ظاهر جسمانی آنها در آن زمان، معادل دو برابر سن آنها در سال‌های امروزی بود. و هر دوی آنها هنگامی که خلق شدند، ناگهان بر روی زمین ظاهر شدند."

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) همچنین فرمودند که حوا کسی نبود که از آن درخت خورد، بلکه آدم (ع) تنها کسی بود که از درخت خورد. همچنین آنچه در مورد حوا نوشته شده که او بود که اول از درخت خورد، و این که، او بود که آدم را وسوسه کرد که از درخت بخورد، باطل و دروغ است.

عذاب الهی برای شکستن عهد، سریع و شدید بود. در نتیجه، آدم و حوا و عزازیل از بهشت عدن تبعید شدند و به آنها گفته شد: **﴿قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾ ﴿فرمود از این جایگاه و مقام فرود آیید، در حالی که دشمن یکدیگرید، و برای شما در زمین تا مدتی قرارگاه و مایه برخورداری است﴾**[17] و خداوند به ابلیس فرمود: **﴿وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُم بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾ ﴿و از ایشان هر که را توانستی با آوای خود تحریک کن و با سواران و پیادگانت بر آنها بتاز و با آنان در اموال و اولاد شریک شو و به ایشان وعده بده و شیطان جز فریب به آنها وعده نمی‌دهد﴾**[18]

علما از دیرباز در مورد معنای شریک شدن ابلیس (لعنت خدا بر او) با انسان‌ها در مال و فرزندانشان حیران بوده‌اند. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) این راز را فاش و این حقیقت را آشکار کردند. آن همانطور که نوشته شده می‌باشد. ابلیس یا عزازیل (لعنت خدا بر او) در بدن مادی بشری نزد حوا رفت و او را فریب داد تا با او بر روی زمین رابطه جنسی برقرار کند. بنابراین حوا به قابیل (لعنت خدا بر او) آبستن شد و

[17] قرآن کریم، سوره اعراف، آیه ٢٤

[18] قرآن کریم، سوره اسراء، آیه ۶۴

قابیل فرزند آدم (ع) نیست بلکه فرزند مادی جسمانی ابلیس (لعنت خدا بر او) است. این داستان در روایات بنی اسرائیل آمده است:

"شر با اولین مولود از زن، قابیل، بزرگترین پسر آدم، به دنیا آمد. هنگامی که خداوند بهشت را به اولین زوج بشری عطا کرد، آنها را به ویژه از آمیزش جنسی با یکدیگر برحذر داشت. اما پس از سقوط حوا، شیطان در کسوت مار به او نزدیک شد و ثمره پیوند آنها قابیل بود؛ جد همه‌ی اقوام کافر که نسبت به خدا سرکشی و بر ضد او قیام کردند. این امر که قابیل از تبار شیطان است، کسی که فرشته سَماعیل می‌باشد، توسط ظاهر سِرافیمی او افشا شده بود. و حوا در هنگام بدنیا آوردن او، از میان درد زایمان فریاد زد: "انسانی از فرشته‌ی پروردگار به دنیا آورده‌ام!" آدم در دوران بارداری حوا با قابیل، همراه حوا نبود. پس از اینکه حوا برای بار دوم تسلیم وسوسه‌های شیطان شد و اجازه داد که توبه‌اش را علیه شیطان بشکند، شوهرش را ترک کرد و به سمت غرب رفت، زیرا می‌ترسید که حضورش همچنان برای او بدبختی بیاورد. آدم در مشرق ماند و هنگامی که روزهای بارداری حوا به پایان رسید و او شروع به احساس درد زایمان کرد، از خداوند خواست تا به او کمک کند، اما خدا به دعای او گوش نداد. او از خودش پرسید: "چه کسی خبرم را به سرورم آدم می‌رساند؟ ای اجرام نورانی در آسمان، از شما خواهش می‌کنم وقتی به مشرق برگشتید موضوع را به سرورم آدم بگویید." در همان ساعت آدم فریاد زد: "ناله‌های حوا به گوشم رسیده است! شاید مار دوباره او را اغوا کرده باشد." او نزد همسرش دوید و چون او را در درد شدید یافت، از جانب او از خدا درخواست کرد، و دوازده فرشته همراه با دو قدرت آسمانی ظاهر شدند. همه در سمت راست و چپ او ایستادند، در حالی که میکائیل - و او نیز در سمت راست او (حوا) ایستاده بود - دست خود را از صورتش به پایین تا سینه‌هایش بر روی او کشید و به او گفت: "باشد که برکت یافته باشی، حوا، به خاطر آدم. به خاطر دعا و نیایش او فرستاده شدم تا به تو کمک کنیم. بیا، برای به دنیا آوردن فرزندت آماده شو!" و بلافاصله پسرش به دنیا آمد، با پیکری درخشان. بعد از مدتی نوزاد روی پاهایش ایستاد، دوید و دور شد و در حالی که ساقه‌ای از کاه در دست داشت، برگشت و آن را به مادرش داد. به همین دلیل او را قابیل نامیدند که کلمه عبری برای ساقه کاه است. اکنون آدم، حوا و پسر را به خانه خود در شرق برد. خداوند به دست فرشته میکائیل انواع بذرها را برای

او فرستاد و به او آموختند که چگونه در زمین زراعت کند تا آن محصول و میوه بدهد تا خود و خانواده‌اش و نسلش را حفظ کند. پس از مدتی، حوا پسر دوم خود را به دنیا آورد که او را هابیل نامید، زیرا به گفته خود، او به دنیا آمد اما برای مردن."[19]

پس از اخراج آدم (ع) از باغ عدن، او و حوا از حسادت و نافرمانی خود توبه کردند. خداوند آنها را آمرزید و عهد اول را بازگرداند، هر چند که قبلاً شکسته شده بود. تا اینجا چند نکته را یاد گرفتیم:

نخست، با وضعیت آدم و حوا در باغ عدن آشنا شدیم و آگاه شدیم که همه چیز برایشان حلال بود جز یک چیز (نزدیک شدن به درخت).

دوم، اصل همه‌ی گناهان حسد بود.

سوم، عهد اول تنها شامل یک امر و یک نهی بود. این قانون و شریعت مناسب عصر و شرایط آنها بود و تنها قانونی بود که آدم و حوا به آن احتیاج داشتند زیرا هیچ انسانی جز آنها وجود نداشت و در آن زمان نه هیچ تخلفی و نه هیچ عصیانی وجود داشت که مستلزم وضع قوانین و احکام باشد. فقط آدم و حوا و آل محمد و فرشتگان و موجودات روحانی (بر همه آنان سلام) وجود داشتند. شریعت با تغییر شرایط، اوضاع و نیازها دچار تغییر و تحول می‌شود. اکنون به بررسی برخی از رخدادهای زمان آدم (ع) و نسل‌های بعد از او که لازمه‌ی تغییر قانون الهی شدند، می‌پردازیم.

خداوند فرمود: ﴿**فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ**﴾ ﴿**پس نفسش او را به قتل برادرش ترغیب کرد و وی را کشت و از زیانکاران شد**﴾[20] قبل از اینکه قابیل هابیل را بکشد، هیچ قانونی در مورد قتل وجود نداشت، و هیچ مجازاتی وجود نداشت، زیرا قتل قبلاً هرگز برای بشر اتفاق نیفتاده بود. بنابراین وقتی قابیل هابیل را به قتل رساند، می‌بینیم که نه آدم (ع) و نه خداوند هیچ مجازاتی علیه او اجرا نکردند. آنچه در شریعت اکثر ادیان شناخته شده است این است که مجازات قتل، مرگ است. اما بر اساس دین، احکام و شریعت آدم (ع)، او قابیل را مجازات یا اعدام نمی‌کند بلکه بالعکس، او بیرون می‌رود و

[19] اساطیر یهود، لوئیس گینزبرگ، ج ۱، ف ۳، ص ۱۱۰

[20] قرآن کریم، سوره مائده، آیه ۳۰

ازدواج می‌کند و به زندگی عادی خود ادامه می‌دهد و شهرها را می‌سازد و نسل خود را در سراسر زمین پخش می‌کند. شاید خواننده این موضوع را عجیب بیابد، اما چگونه می‌توان کسی را مجازات کرد در حالی که هرگز قانونی را زیر پا نگذاشته؟ علاوه بر آن، چرا قانونی باید برای جرمی وجود داشته باشد که نه هرگز انجام شده و نه اصلا به آن فکر شده است؟

"قابیل به برادر خویش هابیل گفت: "بیا تا به صحرا برویم." و چون در صحرا بودند قابیل بر برادرش هابیل برخاست و او را کشت. آنگاه خداوند به قابیل گفت: "برادرت هابیل کجاست؟" گفت: "نمی‌دانم؛ مگر من نگهبان برادرم هستم؟" خداوند فرمود: "چه کرده‌ای؟ خون برادرت از زمین نزد من فریاد برمی‌آورد. و اکنون تو ملعون هستی از زمینی که دهان خود را گشود تا خون برادرت را از دست تو دریافت کند. چون زمین را کِشت کنی، دیگر قوّت خود را به تو نخواهد داد. و تو بر زمین آواره و سرگردان خواهی بود." قابیل به خداوند گفت: "مکافاتم بیش از تحمل من است. امروز مرا از این زمین طرد می‌کنی و از حضور تو پنهان خواهم بود. پس در جهان آواره و سرگردان خواهم بود و هر که مرا یابد، مرا خواهد کشت." آنگاه خداوند به او گفت: "در این صورت، هر که قابیل را بکشد، از او هفت چندان انتقام گرفته خواهد شد." و خداوند نشانی بر قابیل نهاد تا اگر کسی او را بیابد، وی را نکشد. پس قابیل از حضور خداوند بیرون آمد و در سرزمین نود در شرق عدن ساکن شد. قابیل زن خود را بشناخت، و او باردار شد و خَنوخ را زایید. آنگاه قابیل شهری ساخت و آن را به نام پسر خود، خَنوخ نامید. و برای خَنوخ عِیراد زاده شد، و عِیراد مِحویائیل را آورد، مِحویائیل مِتوشائیل را، و مِتوشائیل لَمِک را."[21]

جرم‌ها، فساد، قتل، دزدی و جنگ در نسل‌های بعد از آدم (ع) افزایش یافت. فرزندان قابیل زمین را پر از ظلم و طغیان کردند تا اینکه منجی موعود از خاندان آدم (ع)، قائم نوح (ع) آمد. بنی آدم در طول سال‌ها و نسل‌های بین آدم (ع) و نوح (ع)، تقیه می‌کردند. پس از ترس جان خود آنچه را که از آدم و پیامبران بین آدم و نوح (سلام بر همگی آنان) آموخته بودند، از فرزندان قابیل پنهان کردند. حتی حیوانات هم تغییر کردند و از بشر می‌ترسیدند.

[21] کتاب مقدس، سِفر پیدایش، اصحاح ۴ : ۸ - ۱۸

ابی عبدالله (ع) فرمود: **"قابیل به شیث (ع) نزدیک شد و به او گفت: "پدرم از دانشی که داشت تو را عطا کرد و من از تو بزرگتر بودم و بیشتر از تو بر آن علم حق داشتم. اما چون پسرش را به قتل رساندم، بر من خشم گرفت و تو را با این علم بر من ترجیح داد. به خدا سوگند اگر چیزی از دانشی را که از پدرت به ارث برده‌ای ذکر کنی تا در برابر من خودنمایی کنی و طوری رفتار کنی که نشان دهی از من بهتری، تو را می‌کشم همانطور که برادرت را کشتم. سپس شیث همه‌ی چیزهایی را که از دانش به دست آورده بود پنهان کرد تا اینکه دولت قابیل و حکومت او به پایان رسید. و به همین دلیل امروز تقیه می‌کنیم، زیرا در پسر آدم مثالی داریم و شیث در خفا به پسرش از میثاق گفت و از زمانی که شیث وصیت را به پسرش داد، به خدا سوگند، سنت این است که وصیت را از عالم به عالم می‌دهند و هر سال در روزی خاص وصیت‌نامه را می‌گشایند و درباره‌ی اینکه پدرشان به آنها بشارت به آمدن نوح (ع) را داده، صحبت می‌کنند."**[22]

چند نکته‌ی مهم وجود دارد که باید به آنها اشاره کنیم:

- **نخست،** عدم وجود قوانین و احکام مربوط به مجازات جرم‌ها در زمان آدم (ع) باعث به قدرت رسیدن قابیل و اولاد او و تضعیف و آزار فرزندان آدم در روی زمین شد، در نتیجه این امر دلیلی برای نوسازی شرایع و احکام الهی و توسعه‌ی آنان برای رویارویی با شرایط متغیر بود.
- **دوم،** از آنجایی که آدم و حوا در ابتدا تنها دو انسان روی زمین بودند، همه چیز برای آنها حلال بود و گسترش نسل بشر از طریق ازدواج با محارم اتفاق افتاد. هیچ چیزی که ازدواج بین اقوام درجه یک را ممنوع کند وجود نداشت. این موضوع ادامه داشت تا اینکه در عهدهای آینده غیر قانونی اعلام شد.
- **سوم،** جنگ خیر و شر در واقع جنگ بین نسل آدم (ع) و نسل ابلیس (لعنت خدا بر او) می‌باشد. هر مومنی از آدم (ع) و هر کافر و طاغی از ابلیس آمده است.

سرانجام، عیسی مسیح (ع) در انجیل، در کتاب یوحنا در اصحاح هشتم، تایید می‌کند که کافران همه از دودمان ابلیس و فرزندان او هستند، درحالی‌که مومنان فرزندان آدم (ع) و فرزندان خدا هستند:

[22] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۱۱، ص ۲۴۱

"گفتند: "پدر ما ابراهیم است." عیسی گفت: "اگر فرزندان ابراهیم بودید، همچون ابراهیم رفتار می‌کردید." اما شما در پی کشتن من هستید؛ و من آنم که حقیقتی را که از خدا شنیدم به شما بازگفتم. ابراهیم چنین رفتار نکرد. لیکن شما اعمال پدر خود را انجام می‌دهید." گفتند: "ما حرامزاده نیستیم! یک پدر داریم که همانا خداست." عیسی به ایشان گفت: "اگر خدا پدر شما بود، مرا دوست می‌داشتید، زیرا من از جانب خدا آمده‌ام و اکنون در اینجا هستم. من از جانب خود نیامده‌ام، بلکه او مرا فرستاده است. از چه رو سخنان مرا درنمی‌یابید؟ از آن رو که نمی‌توانید کلام مرا بپذیرید. شما به پدرتان ابلیس تعلق دارید و در پی انجام خواسته‌های اویید. او از آغاز قاتل بود و با حقیقت نسبتی نداشت، زیرا هیچ حقیقتی در او نیست. هر گاه دروغ می‌گوید، از ذات خود می‌گوید؛ چرا که دروغگو و پدر همه ی دروغهاست. اما شما سخنم را باور نمی‌کنید، از آن رو که حقیقت را به شما می‌گویم. کدام یک از شما می‌تواند مرا به گناهی محکوم کند؟ پس اگر حقیقت را به شما می‌گویم، چرا سخنم را باور نمی‌کنید؟ کسی که از خداست، کلام خدا را می‌پذیرد؛ اما شما نمی‌پذیرید، از آن رو که از خدا نیستید."[23]

[23] کتاب مقدس، انجیل یوحنا، اصحاح ۸ : ۳۹ - ٤٧



درب دو

در معرفت عهد دوم با نوح (علیه السلام)

سپس خدا، نوح و پسرانش را با وی خطاب کرده، فرمود: "اینک من عهد خویش را با تو و پس از تو با فرزندانت استوار می‌سازم."

با این مفهوم جدید و با آشکار شدن اصل و نسب قابیل پسر ابلیس (لعنت خدا بر او) توسط امام احمد الحسن (از ایشان سلام) معلوم می شود که هدف از طوفان در حقیقت پاکسازی زمین از ذریه ابلیس ملعون، و علاوه بر آن مجازاتی برای شکستن عهد بوده است. هر زمان که یک عهد شکسته شود، عذابی بر زمین نازل می‌گردد. سپس خداوند عهد جدیدی با بشریت می‌بندد. مجازات شکستن عهد اول، هنگامی که آدم (ع) از درخت خورد، تبعید آدم (ع) از بهشت عدن بود. خدا آنها را بخشید اما زمانی که مردم بار دیگر با کفر و دشمنی خود با نوح (ع) و پیامبران پس از آدم (ع) آن عهد را شکستند، خداوند آنها را با طوفان عذاب کرد.

نوح (ع) سالیان سال مردم را موعظه می‌کرد و آنان را به سوی خدا دعوت می‌نمود و تلاش می‌کرد آنها را اصلاح کند. آنها همگی به نوح (ع) بی اعتنایی کردند و تمایلی به شنیدن سخنان او نداشتند. قرآن کریم می‌فرماید که انگشتان خود را در گوش‌های خود فرو کرده و جامه‌های خود را روی صورت خود می‌کشیدند تا آنکه به نوح (ع) گوش ندهند.[1] زمین در آن زمان از فرزندان قابیل پر شده بود و آنان شهرهای بزرگی ساخته و فرزندان زیادی داشتند. خدا به شیطان وعده داده بود که تعداد خیلی بیشتر از فرزندانی که به آدم می‌دهد، به او خواهد داد. روایات زیادی در این زمینه وجود دارد. امام صادق (از ایشان سلام) در روایتی می‌فرماید: **"نخستین کسی که مقایسه کرد و مغرور گشت، ابلیس بود و غرور اولین گناهی است که با آن نسبت به خداوند نافرمانی کرد. فرمود: "ابلیس گفت: خدایا! مرا از سجده بر آدم عفو کن و تو را طوری عبادت خواهم کرد که همانند آن هیچ فرشته‌ی مقرب و یا پیامبرِ مرسل دیگری عبادت نکرده است." خداوند فرمود: "من به عبادت تو نیاز ندارم، بلکه من می‌خواهم از جایی که خود می‌خواهم پرستیده شوم نه از جایی که تو می‌خواهی." اما او باز هم از سجده کردن امتناع کرد، بنابراین خداوند فرمود ﴿قَالَ فَٱخۡرُجۡ مِنۡهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٞ ۞ وَإِنَّ عَلَيۡكَ لَعۡنَتِيٓ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلدِّينِ﴾ ﴿پس، از آن [مقام] بیرون شو، که تو رانده شده‌ای ۞ و تا روز جزا لعنت من بر تو باد»﴾ پس ابلیس گفت: "خدایا چگونه است که تو عادل هستی که هرگز بی عدالتی نمی‌کنی، و اکنون پاداش کارهای نیک من را بیهوده قرار دادی؟" پس فرمود: "نه، اما به عنوان پاداش هر چیزی در دنیا را از من طلب کن و من به تو عطا خواهم کرد." و اولین چیزی که او**

[1] قرآن کریم، سوره نوح، آیه ۷

خواست این بود که تا روز جزا باقی بماند و خداوند فرمود: "این را به تو عطا کردم." و گفت: "بگذار بر فرزندان آدم سلطه داشته باشم." و خداوند فرمود: "به تو سلطه دادم." و گفت: "بگذار در آنها جاری شوم، چنانکه خون در رگ‌هایشان جاری است." و خداوند فرمود:" من تو را در رگ‌های آنها جاری کردم." و گفت: "مگذار یک فرزند برای آنان به دنیا بیاید مگر آن که دو تا برای من متولد شده باشند."[2]

و خداوند آن فرزندان را به وسیله قابیل به ابلیس داد. در کتاب مقدس (کتاب یوحنا) آمده است: **"ما نباید شبیه قابیل باشیم که فرزند آن شریر بود و برادر خود را کشت. چرا او را کشت؟ زیرا اعمال خودش بد بود و اعمال برادرش خوب."**[3]

فرزندان قابیل از خداوند نافرمانی و به فرزندان آدم ظلم کردند و جنایات بزرگی در سالهای بین آدم (ع) و نوح (ع) مرتکب شدند. سرانجام خداوند به نوح (ع) دستور داد تا یک کشتی بسازد. اباعبدالله (از ایشان سلام) فرمود: **"نوح نبی (ع) از پروردگارش خواست که عذاب را بر قومش نازل کند، پس خداوند به او وحی کرد که بذری از درخت خرما بکارد، چون رشد کند و او از میوه آن بخورد، خداوند عذاب را بر قومش نازل و آنها را هلاک می‌کند، نوح نبی (ع) دانه را کاشت و به اصحاب خود خبر داد، درخت خرما رشد کرد و میوه داد و از میوه آن خورد و اصحابش را خوراک داد. اصحابش به او گفتند:" ای پیامبر خدا، وعده ای که به ما داده ای چگونه است؟" نوح نبی (ع) به درگاه خداوند دعا کرد تا وعده‌ای که داده است را محقق کند. بار دیگر خداوند به او وحی کرد که بذر دیگری بکارد و هنگامی که درخت خرما بزرگ شود و میوه دهد و از آن بخورد، خداوند آنها را عذاب می‌کند، نوح (ع) به اصحاب خود خبر داد، آنها به سه گروه تقسیم شدند: گروهی مرتد شدند و گروهی منافق شدند و گروه سوم با نوح (ع) ثابت قدم ماندند. نوح نبی (ع) دوباره بذری کاشت، رشد کرد و میوه داد. از میوه آن خورد و یارانش را خوراک داد. گفتند:" ای پیامبر خدا، وعده ای که داده ای چه؟" او به درگاه خدا دعا کرد. خداوند به او وحی کرد که بذر سومی را بکارد و چون رشد کرد و میوه داد، خداوند قومش را هلاک**

[2] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۶۰، ص ۲۷۴

[3] کتاب مقدس، کتاب اول یوحنا، اصحاح ۳: ۱۲

می‌کند. نوح (ع) آن را به یارانش گفت. دو گروه [منافقان و مؤمنان] به سه دسته تقسیم شدند. یک دسته مرتد، یک دسته منافق شدند و دسته ی سومی همچنان با نوح (ع) ماندند.[4] حضرت نوح (ع) ده بار این کار را انجام داد و یارانش هر بار به سه دسته تقسیم شدند. بار دهم برخی از اصحاب مخلصش نزد او آمدند و گفتند:" ای پیامبر خدا چه وعده‌ای که داده‌ای را انجام دهی و چه ندهی تو راستگو هستی، تو پیامبری مبعوث شده از جانب خداوندی و هر چه با ما انجام دهی ما هرگز شک نمی‌کنیم." بدین ترتیب خداوند قوم نوح (ع) را هلاک و یاران مخلصش را با او وارد کشتی کرد، پس خداوند آنها را نجات داد و نـوح را همراه آنان نجات داد. پس از آنکه آنان امتحان ، غربال و پاکسازی شدند."[5]

در آن روزگار، نوح با زنی از دختران قابیل ازدواج کرده بود که نامش نوریا به معنای آتش بود. او نسبت به نوح وفادار نبود و به او خیانت کرد. پس از اولین باری که کشتی ساخته شد، نوریا سعی کرد سوار کشتی شود، اما به دلیل عمل بدش، نوح به او اجازه نداد و بدین شکل نوریا کشتی را آتش زد و آن را سوزاند. به همین دلیل بود که وعده خدا و عذاب به تاخیر افتاد. در متن گنوسی با عنوان "ذات حاکمان" که در مجموعۀ نجع حمادی یافت شد، آمده است:

"حاکمان با یکدیگر مشورت کردند و گفتند: "بیایید تا با دستان خود سیلی بیاوریم همۀ جانداران از انسان گرفته تا حیوان را محو کنیم." اما هنگامی که حاکم نیروها از تصمیم آنها آگاه شد، به نوح گفت: "برای خود یک کشتی از چوبی که پوسیده نمی‌شود بساز و در آن پنهان شو، تو به همراه فرزندانت و حیوانات و پرندگان آسمان از کوچک تا بزرگ، و آن را بر کوه سعیر بگذار." سپس نوریا نزد او آمد و میخواست سوار کشتی شود. وقتی نوح به او اجازۀ این کار را نداد، به کشتی دمید و در آن آتش افکند. دوباره برای بار دوم کشتی را ساخت."[6]

در نوشته‌های مربوط به فرقه‌ای گنوسی در مصر، مورخ معروف اِپیفانیوس جزئیات بیشتری از داستان نوریا و کشتی را ارائه داده. او نوشت که نوریا سه بار خواهان ورود به کشتی بوده و در سه مرتبه متفاوت

[4] سه گروهی که در اینجا شرح داده شد، بیانگر سه حالت متمایز روانی و معنوی ایمان هستند: ۱. ثبات - حالت ثابت ماندن در ایمان، یقین و اعتماد؛ ۲. نفاق - دورویی عمدی به منظور مخالفت، حالت خیانت و ریا؛ ۳. ارتداد - برگشت، شک، حالت ارتداد.

[5] کتاب غیبت النعمانی، ج ۱، ص ۲۹۴

[6] ذات حاکمان، نسخه خطی نجع حمادی، ماروین مایر، ص ۱۹۵

کشتی را به آتش کشیده، تماما به این دلیل که او حقیقتا باور داشت که طوفانی خواهد آمد، اما همچنین معتقد بود که این بخشی از نقشه نوح برای خلاص شدن از دست او در آن طوفان است. حقیقت این است که او کشتی را ده بار سوزاند و در همه زمان‌ها این کار را مخفیانه انجام داد. در همهٔ ده بار، اصحاب متحیر شدند و شک و تردید در آنها وارد شد، که اگر نوح براستی پیامبر خداست، چرا خداوند اجازه می‌دهد کشتی را بسوزانند. به دلیل آتش زدن کشتی، وعدهٔ خدا ده بار به تاخیر افتاد و خداوند از این وقایع به عنوان امتحان و فرصتی برای پاک کردن گروه مومنان نوح از هر شک کننده‌ای استفاده کرد. نوح به نوریا رحم کرد و سرانجام او اجازه یافت تا سوار بر کشتی شود. در کتاب مقدس (سِفر پیدایش) آمده است: **"در آن روز نوح و پسرانش سام، حام و یافث و همسر نوح و همسران سه پسرش وارد کشتی شدند."**[7] در مجموع، هشت انسان یا چهار زوج در آن روز وارد کشتی شدند. بسیاری از منابع عربی ذکر کرده‌اند که تنها هفت نفر به نوح (ع) ایمان محکم داشتند: همسر نوح، سه پسر و همسرانشان. حمران روایت می کند که ابی جعفر (از ایشان سلام) درباره سخنان الله فرمود: ﴿وَمَآ ءَامَنَ مَعَهُۥٓ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ **﴿و با او جز [عده] اندکی ایمان نیاورده بودند﴾ فرمود: "هشت نفر بودند."**[8]

نوریا به سه دلیل اصلی اجازه یافت تا سوار بر کشتی شود:

۱. اکثر یاران و حامیان نوح که به او در ساختن کشتی کمک کردند، مرتد شدند. اگر نوریا بار دیگر کشتی را می‌سوزاند، نوح (ع) و فرزندانش بدون تمام آن نیروی انسانی که قبلا داشتند نمی‌توانستند یک بار دیگر کشتی را بسازند.

۲. نوریا به دلیل خیانتی که با یکی از مردان مشهور، پر نفوذ و قدرتمند در شهر به نوح (ع) کرد، بسیار ترسیده بود. او با خود می‌اندیشید که به خاطر این راز خداوند او را نخواهد بخشید. او با خود فکر می‌کرد که نوح (ع) باید می‌دانست و قصد داشت که او را رها کرده تا غرق شود و به همین دلیل هم از ورود او به کشتی جلوگیری می‌کرد. تا زمانی که اجازه ورود به کشتی به او داده نمی‌شد، نوریا به آتش زدن کشتی ادامه می‌داد.

[7] کتاب مقدس، سفر پیدایش، اصحاح ۷: ۱۳

[8] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۱۱، ص ۳۳۶

۳. نوریا برای مردم احساس دلسوزی می‌کرد و آرزوی هلاکت آنها را نداشت، در حالی که شیطان از اینکه نوح خواهان عذاب برای مردم بود، خوشحال بود. این مطلب در بسیاری از روایات اهل بیت (از ایشان سلام) مشهود است: از علی بن محمد (از ایشان سلام) نقل شده است که فرمودند: **"هنگامی که ابلیس نزد نوح آمد، به او گفت: "تو به من لطف بزرگی کردی، پس از من نصیحتی درخواست کن که به تو خیانت نمی‌کنم." نوح از گفتار و درخواست او به درد آمد. پس خداوند به نوح وحی کرد: "با او سخن بگو و از او بپرس تا کاری کنم که او از امری سخن بگوید که برایت حجتی است." بنابراین نوح به شیطان گفت: "صحبت کن." شیطان گفت: "اگر ما پسر آدم را بخیل یا حسود یا ظالم یا عجول بیابیم، ما او را مانند توپی در دست می‌گیریم، پس اگر این صفات در او جمع شده باشد، ما او را شیطان می‌نامیم"؛ نوح گفت: "این چه لطف بزرگی است که توصیفش کردی؟" او گفت: "اینکه خدا را برای به هلاکت رساندن اهل زمین ندا دادی، بنابراین تنها در یک ساعت همه را به آتش دوزخ کشاندی و من آزاد شدم. اگر دعای تو برای نازل کردن عذاب بر آنها نبود، برای من یک عمر طول می‌کشید [تا به این هدف برسم]."**[9]

با این وجود که نوریا لیاقت حضور در کشتی را نداشت، به خاطر نوح (ع) و چون نوریا آرزوی هلاکت مردم را نداشت، خداوند به او رحم کرد و او را سوار بر کشتی کرد. در کتاب مقدس (سفر پیدایش) آمده است: **سپس خداوند به نوح فرمود: "تو و تمام خانواده‌ات سوار بر کشتی شوید، زیرا تو را در این نسل نیکوکار یافتم."**[10]

روایت جالب دیگری از رخدادی که در دوره پس از طوفان رخ داده است، می‌یابیم:

"وقتی نوح از هدایت مشرکین گمراه مأیوس شد، جلو رفت تا با دستور خداوند عزوجل کشتی را بسازد ... و وقتی همه چیز آماده شد، نوح از قوم مشرک خود به درگاه خداوند شکایت کرد و از خداوند متعال خواست که تمام آنها را با هم نابود کند و چون حجت بر آنان تمام شده بود، خداوند متعال بر آنان

[9] قصص الانبیاء - الجزایری - ص ۸۰

[10] کتاب مقدس، سفر پیدایش، اصحاح ۷: ۱

عذاب نازل کرد و سیل کامل بر همه‌ی نافرمانان آمد و آنان را هلاک کرد. و پس از آنکه کافران هلاک شدند و باران قطع شد و سیل عقب نشینی کرد و کشتی مستقر شد و به آخرین توقفگاه خود رسید؛ مومنان به نوح نجات یافتند و از کشتی پیاده شدند و به امور مختلف کاری و زندگی خود پرداختند. حرفه‌ی نوح ساخت ظروف سرامیکی بود. آنها را آماده می‌کرد و به مردم می‌فروخت و از بهای آن نیازهای روزانه خود را تامین می‌کرد. روزی فرشته‌ای در شمایل انسان نزد او آمد و از او تعدادی ظروف سفالی خرید و شروع به در هم شکستن آنها کرد و نوح به او در حالی که کوزه ها را می‌شکست نگاه می‌کرد و بی آنکه سخنی بگوید غمگین و دردمند می‌شد. سرانجام، نوح طاقت نیاورد که باز شکسته شدن ظروفی را که تازه ساخته و فروخته بود را ببیند. او به شدت بر آن مرد (فرشته) فریاد زد: "چه کار می‌کنی ای مرد؟! چرا کوزه‌هایی را که با دست خودم درست کردم شکستی؟!" مرد (فرشته) پاسخ داد: "آنها را از تو خریدم و دارایی من شده‌اند و تو دیگر کاری به آنها نداری و من می توانم هر کاری که می‌پسندم با آنها بکنم." نوح (ع) گفت: "درست است که آنها را از من خریده‌ای، اما من برای ساخت آنها سخت کار کرده‌ام و خسته شده‌ام، و حتی بعد از اینکه آنها را از من خریدی به آنها عشق می‌ورزم، و من نمی‌پذیرم که ثمرهٔ زحمات و نتایج تلاش من را تباه کنی." مرد (فرشته) پاسخ داد: "تو کوزه‌ها را خلق نکرده‌ای، بلکه فقط آنها را ساخته‌ای، اما باز هم تحمل دیدن متلاشی شدن آنها را نداری. پس چگونه از خدا خواستی که همه مخلوقاتش را به کلی هلاک کند؟!" در نتیجه این واقعه، نوح چنان گریه و زاری کرد که مردم او را «نوح» (یعنی گریه کننده) نامیدند."[11]

این روایت به وضوح نشان داد که در تمام این سال‌ها، از زمان آمدن طوفان تا مستقر شدن کشتی، خداوند نوح را به خاطر درخواست نزول عذاب بر قومش، بازخواست کرد و حتی بعد از این همه سال، او را به خاطر این کار سرزنش نمود.

پس از طوفان، خداوند با نوح (ع) عهد جدیدی بست و آن عهدی بود که با عهد اول تفاوت داشت. عهد دوم شامل احکام و شریعت جدیدی بود که در عهد اول وجود نداشتند. کتاب مقدس جزئیات عهد نوح و احکام آن را ذکر می‌کند:

[11] کشکول دستغیب، سید دستغیب، ص ۱۷۶

"آنگاه خدا نوح و پسرانش را برکت داد و به ایشان فرمود: "بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید. ترس و هیبت شما بر همه‌ی جانوران زمین و بر همه‌ی پرندگان آسمان و بر هر آنچه بر زمین می‌خزد و بر همه‌ی ماهیان دریا خواهد بود؛ آنها به دستان شما سپرده شده‌اند. هر جنبنده‌ای که حیات دارد، خوراک شما خواهد بود. همان گونه که گیاهان سبز را به شما دادم، اکنون همه چیز را به شما می‌بخشم. اما گوشت را با حیاتش که خون آن باشد، مخورید. به یقین تاوان خون شما را که حیات در آن است باز خواهم ستانید: از هر جانوری آن را باز خواهم ستانید. تاوان جان انسان را از دست همنوعش نیز باز خواهم ستانید. "هر که خون انسان ریزد، خونش به دست انسان ریخته شود؛ زیرا خدا انسان را به صورت خود ساخت. و اما شما، بارور و کثیر شوید؛ بر زمین منتشر گردید و در آن بیفزایید." سپس خدا، نوح و پسرانش را با وی خطاب کرده، گفت: "من اکنون عهد خود را با تو و نسلت بعد از تو می‌بندم، و نیز با هر جانداری که با شما باشد، از پرندگان و چهارپایان و همهٔ جانوران زمین، یعنی با همهٔ آنها که از کشتی بیرون آمدند؛ این برای همهٔ جانوران زمین خواهد بود. من عهد خود را با شما استوار می‌گردانم که دیگر هرگز هیچ جانداری به آب طوفان هلاک نشود، و دیگر هرگز طوفانی نباشد که همهٔ زمین را ویران کند." و خدا گفت: "این است نشان عهدی که من میان خود و شما و هر جانداری که با شماست، برای همهٔ نسل‌های آینده می‌بندم. رنگین کمان خود را در ابر قرار داده‌ام، و آن نشان عهدی خواهد بود که میان من و زمین است. هرگاه ابرها را بر فراز زمین بگسترانم و رنگین‌کمان در ابرها پدیدار شود، آنگاه عهد خود را با شما و هر جانداری به یاد خواهم آورد. و آب‌ها دیگر هرگز سیل نخواهد شد تا هر جانداری را هلاک کند. هرگاه رنگین‌کمان در ابرها پدیدار شود، آن را خواهم دید و عهد جاودانی میان خدا و هر جانداری را که بر زمین است به یاد خواهم آورد." پس خدا به نوح فرمود: "این است نشان عهدی که در میان خود و هر جانداری که بر زمین است، استوار ساخته‌ام."[12]

اولین فرمانی که خداوند به نوح (ع) داد، همان فرمانی بود که به آدم (ع) داد: **"بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید"**. خداوند نوح (ع) را برگزید همانگونه که آدم (ع) را برگزید و نوح (ع) را برکت داد،

[12] کتاب مقدس، کتاب پیدایش، اصحاح ۹: ۱-۱۷

همان گونه که آدم (ع) را برکت داد. این فرمان که خداوند به آنها داده بود **"بارور و کثیر شوید"** از عهد اول تا عهد دوم باقی ماند و تغییر نکرد. فرمان اجتناب از درخت ممنوعه، در عهد دوم به دلیل قرار گرفتن آن درخت در بهشت عدن، وجود نداشت. از آنجایی که بشریت دیگر در بهشت عدن نبود، فرمان اجتناب از درخت علم، دیگر قابل اجرا نبود. پروردگار به نوح (ع) دستورات جدیدی داد که جزو عهد اول نبوده و تا به اکنون انجام نشده بودند، مانند خوردن گوشت. خداوند نوح (ع) را از خوردن حیوانات زنده منع کرد و نوح (ع) فقط می‌توانست آن حیواناتی را بخورد که به عنوان قربانی برای پروردگار ذبح شده بودند؛ در اسلام سنتِ خوردن گوشت حیواناتی که فقط به روش حلال: رو به قبله و خواندن نام خدا بر آن؛ ذبح شده‌اند از اینجا می‌باشد. ذبح حیوانات به عنوان قربانی اینگونه بود. خداوند همچنین در عهد دوم هر نوع دیگر قتل یا کشتن انسان یا هر موجود زنده را ممنوع کرده است. از این رو، خداوند گفت که بازخواست خواهد کرد و حکم داد که مجازات قتل، اعدام است.

اولوالعزم (آنان که بیشترین عزم را دارند) یک تعبیر قرآنی است که در وصف پیامبران عهدها (ع) به کار می‌رود. پیامبران عهدها (ع) موظف به وضع احکام الهی و فقه با بشریت بودند. پیامبران عهد (ع) که خداوند برای بشریت فرستاده است پنج تن هستند: حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی و حضرت محمد (درود و رحمت بر همه‌ی آنان باد). حضرت آدم (ع) هم یکی از صاحبان عهد الهی است ولی او یکی از پیامبران اولوالعزم نیست زیرا عهد را شکست. از عثمان بن عیسی از سماعه که نقل کرد:

به ابی عبدالله (ع) عرض کردم: "سخن خداوند ﴿فَٱصۡبِرۡ كَمَا صَبَرَ أُوْلُواْ ٱلۡعَزۡمِ مِنَ ٱلرُّسُلِ﴾ ﴿پس صبر کن همانطور که صاحبان عزم از فرستادگان صبر کردند﴾ " فرمودند:"[آنها] نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (درود بر آنان و بر همه پیامبران خدا و رسولانش) [هستند]."عرض کردم: "چگونه آنها اولوالعزم شدند؟"فرمود: "چون نوح مبعوث شد، با کتاب و فقه، پس همه کسانی که بعد از نوح آمدند به کتاب نوح و فقه و سنت او کار کردند تا اینکه ابراهیم با صحف آمد و با عزم و اراده کتاب نوح را ترک کرد، نه از روی کفر. و هر پیامبری که بعد از ابراهیم آمد با فقه ابراهیم و سنت او و صحف او آمد تا اینکه موسی با تورات آمد و با اراده صحف را ترک کرد و بنابراین هر پیامبری که بعد از موسی آمد به

وسیله تورات، فقه و سنت او، آمد تا زمانی که مسیح با انجیل آمد و با اراده و عزم، فقه موسی و سنت او را ترک کرد. و هر پیامبری که بعد از مسیح آمد به فقه و سنت او کار کرد تا اینکه محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) آمد و قرآن و فقه و سنت خود را به پیش آورد. پس حلال او تا روز قیامت حلال می‌ماند و حرامش تا روز قیامت حرام می‌ماند، پس اینها صاحبان عزم از فرستادگان هستند."[13]

بنابراین، تمام پیامبران و فرستادگان که جمعاً یکصد و بیست و چهار هزار نفر می‌شوند، همه رسالتشان در یکی از فقه‌های مذکور از فقه آدم تا فقه محمدی (بر همگی ایشان سلام) می‌باشد. پیامبران خدا هابیل، شیث، خنوخ و بقیه پیامبرانی که بین حضرت آدم و نوح (بر همگی ایشان سلام) بودند بر اساس فقه عهد آدمی کار می‌کردند. عهد دوم با نوح (ع) تا زمان حضرت ابراهیم (ع) ادامه یافت.

قرار بود زمین از ذریه ابلیس و فرزندان قابیل پاک شود، به جز آنکه نوح (ع) با زنی از اولاد قابیل که قبلا ذکر شده بود ازدواج کرده بود. نوح و نوریا با هم سه پسر داشتند: سام، حام و یافث و همسرش پسر چهارمی نیز به دنیا آوردند و نام او یام بود، اما او پسر بیولوژیک نوح (ع) نبود. این امر کاملا آشکار است در جایی که خداوند متعال فرمود: **﴿وَنَادَىٰ نُوحٌ رَّبَّهُۥ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ٱبۡنِي مِنۡ أَهۡلِي وَإِنَّ وَعۡدَكَ ٱلۡحَقُّ وَأَنتَ أَحۡكَمُ ٱلۡحَٰكِمِينَ ۝ قَالَ يَٰنُوحُ إِنَّهُۥ لَيۡسَ مِنۡ أَهۡلِكَۖ إِنَّهُۥ عَمَلٌ غَيۡرُ صَٰلِحٖۖ فَلَا تَسۡـَٔلۡنِ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۖ إِنِّيٓ أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ ٱلۡجَٰهِلِينَ﴾** **و نوح پروردگارش را ندا داد و گفت: "پروردگارا! یقیناً پسرم نیز از خاندان من است، وعده تو حق است و تو عادل‌ترین داورانی!" ۝ خداوند پاسخ داد: "ای نوح! او مطمئناً از خاندان تو نیست - او عملی ناشایسته است. پس در مورد آنچه به آن علم نداری از من نپرس! من به تو اندرز می‌دهم تا از جاهلان نباشی﴾**[14] همچنین خداوند متعال در سوره تحریم می‌فرماید: **﴿ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱمۡرَأَتَ نُوحٖ وَٱمۡرَأَتَ لُوطٖۖ كَانَتَا تَحۡتَ عَبۡدَيۡنِ مِنۡ عِبَادِنَا صَٰلِحَيۡنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمۡ يُغۡنِيَا عَنۡهُمَا مِنَ ٱللَّهِ شَيۡـٔٗا وَقِيلَ ٱدۡخُلَا ٱلنَّارَ مَعَ ٱلدَّٰخِلِينَ﴾** **﴿خداوند برای کافران مثال زده است: زنان نوح و لوط که با دو تن از بندگان صالح ما ازدواج کردند اما به آنها خیانت کردند. شوهرانشان نتوانستند آنها را در برابر خدا یاری کنند، گفته شد: هر دو با دیگران وارد آتش شوید﴾**[15]

---

[13] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۶۵، ص ۳۲۶

[14] قرآن کریم، سوره هود، آیات ۴۵ - ۴۶

[15] قرآن کریم، سوره تحریم، آیه ۱۰

سال‌هاست که علمای اسلام سعی کرده‌اند آن آیات را به شیوه‌های گوناگون تفسیر کنند. آنان گفته‌اند که آن خیانت، خیانت در ایمان بوده است نه خیانت زناشویی، زیرا محال است همسر پیامبر به او خیانت کند و گفته‌اند پسر نوح که در قرآن به آن اشاره شده است، با اینکه می‌فرماید: ﴿إِنَّهُۥ لَيۡسَ مِنۡ أَهۡلِكَۖ﴾ **﴿او از خاندان تو نیست﴾**، باز هم فرزند بیولوژیک او بود. اجماع علمای مسلمان بر این است که پسر نوح باوری متفاوت از پدرش داشت. به هر حال وقتی فردی قرآن را به صورت عینی و بدون فرض قداست یا برائت شخصیت‌ها بخواند، حقیقت روشن و آشکار می‌شود. حقیقت این است که همسر نوح به او خیانت کرد و باردار شد. ابا الحسن (ع) در مورد آیه ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ تُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ تَوۡبَةٗ نَّصُوحًا﴾ **﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید به درگاه خداوند توبه‌ای راستین کنید﴾ فرمود: "بنده توبه می‌کند و به آنچه انجام داده باز نمی‌گردد و همانا محبوب‌ترین بندگان خدا نزد خداوند کسانی هستند که توبه‌ای حقیقی می‌کنند. علی بن ابراهیم در مورد کلام خداوند ﴿ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا - خداوند مثال می‌زند﴾ گفت: "سپس خداوند در آن دو مثال می‌زند" و او قرائت کرد: ﴿ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱمۡرَأَتَ نُوحٖ وَٱمۡرَأَتَ لُوطٖۖ كَانَتَا تَحۡتَ عَبۡدَيۡنِ مِنۡ عِبَادِنَا صَٰلِحَيۡنِ فَخَانَتَاهُمَا﴾ ﴿خداوند برای کافران مثال زده است: زنان نوح و لوط که با دو تن از بندگان صالح ما ازدواج کردند پس به آن دو خیانت کردند﴾. فرمود: "به خدا سوگند منظور از کلام ﴿فَخَانَتَاهُمَا﴾ ﴿پس به آن دو خیانت کردند﴾ چیزی نیست مگر زنا."**[16]

همسر نوح پسری نامشروع به دنیا آورد که نوح (ع) او را فرزند بیولوژیک خود می‌دانست. با این حال، او پسر بیولوژیک او نبود و ﴿لَيۡسَ مِنۡ أَهۡلِكَۖ﴾ **﴿از خاندان تو نیست﴾**، همانطور که قرآن به معنای واقعی کلمه می‌گوید.

روایات آل محمد (از ایشان سلام) مؤید این حقیقت است: زراره از ابی جعفر (از ایشان سلام) روایت کرده است که در مورد قول نوح که گفت: ﴿يَٰبُنَيَّ ٱرۡكَب مَّعَنَا﴾ **﴿پسرم، با ما سوار کشتی شو﴾ فرمود: "این پسر او نبود" گفت: "گفتم: نوح گفت، ﴿يَٰبُنَيَّ﴾ ﴿پسرم﴾؟ فرمود: "نوح این را گفت در حالی که نمی‌دانست."**[17]

[16] تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۳۷۷

[17] تفسیر نور الثقلین، الشیخ الحویزی، ج ۲، ص ۳

اکنون پاسخ این پسر را در قرآن نیز می‌فهمیم که می‌گوید: ﴿سَـَٔاوِيٓ إِلَىٰ جَبَلٍ﴾ ﴿به کوه پناه می‌برم﴾[18] کوه در واقع کوه فیزیکی نبوده، آن پدر بیولوژیک او بود که نوریا با او به نوح (ع) خیانت کرد، یک عالم بی عملِ پر نفوذ. گفتنی است که کلمه کوه به عربی "جبل" در واقع نامی بود که در آن زمان به کار می‌رفت و تورات از مردی به نام "جبل" یا "یابال" یاد می‌کند که در زمان نوح (ع) می‌زیست و به **"پدر کسانی که در چادر زندگی می‌کنند و دامپروری می‌کنند"**[19] معروف بود.

هنری کوربین در کتاب خود "سوئدنبرگ و اسلام باطنی" تفسیری عرفانی را که بیانگر نمادگرایی عمیق‌تر پیرامون کشتی و کوهی که پسر نوح در آن پناه گرفته است، نقل می‌کند:

"﴿وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَٱلْجِبَالِ﴾ ﴿آن کشتی آنان را در میان موج‌هایی کوه آسا حرکت می‌داد﴾ (سوره هود آیه ۴۲) که یعنی: امام، فردی که دارای تعالیم باطنی است، در دعوتش همانند یک کشتی عرفانی حرکت می‌کند، همراه با تمام آنهایی که دعوت او را اجابت کرده‌اند، بر اقیانوس علم، او از درجه‌ای عرفانی به درجه‌ای حرکت می‌کند، تا آنکه همگی را وارد معرفت روحانی بالاتری کند، موج‌های کوه‌آسایی که او با آنها روبرو می‌شود، علمای شریعت، علمای ظاهر هستند، کسانی که خود را صاحب علم تلقی می‌کنند، در حالی که به معنای واقعی، تهی از هر علمی هستند؛ به این علت است که در برابر امام پس اینکه توهم همانند کوه‌های بلند بودن را ایجاد کردند، مانند امواج دریا فرو می‌پاشند. دعوت الهی (کشتی عرفانی) بر سر این مردمی شناور است که به خود آوازه اهل علم می‌دهند. همانطور که یک کشتی امواج را می‌شکافد، آنها را شکاف می‌دهد. روی آنها شناور است در حالی که با علم سطحی خود انسان‌ها را می‌ترسانند و خود را همان گونه باد می‌کنند که امواج دریا بلند می‌شوند و با یکدیگر برخورد می‌کنند ... اما کسانی که وارد دعوت شده‌اند، در آنجا از گمراهی آنها در امان هستند، چنان‌که مسافر کشتی از امواج در امان است."[20]

به همین دلیل است که امام احمد الحسن (از ایشان سلام) همواره بر خواندن قرآن به عنوان یک کتاب معمولی و عاری از پیش فرض قداست در خصوص عملکرد شخصیت‌های به تصویر کشیده شده در

[18] قرآن کریم، سوره هود، آیه ۴۳

[19] کتاب مقدس، سفر پیدایش، اصحاح ۴: ۲۰

[20] سوئدنبرگ و اسلام باطنی، هنری کوربین، ص ۱۱۸ - ۱۱۹

داستان‌ها تاکید نموده‌اند. این امر، درک عینی‌تر، از لحاظ تاریخی سازگارتر، و صحیح‌تری را در مقایسه با تفاسیر جانبدارانه مبتنی بر ایده‌های از پیش تعیین شده درباره شخصیت‌ها و اتفاقات در حال وقوع، ممکن می‌سازد. علاوه بر این، در نظر گرفتن معانی غیر تحت اللفظی و نمادین نیز مهم است.

برخی از منابع و روایات عربی، یام و کنعان در کنار هم قرار داده و آنها را به صورت یک نفر درآورده‌اند. اما امر به این شکل نیست که آنها یک فرد با دو اسم باشند؛ آنها در واقع دو فرد متفاوت هستند. یام پسری بود که غرق شد. کنعان پدر کنعانیان بود و پس از طوفان به دنیا آمد. قوم کنعانی از نوادگان کنعان و تمدن سامی زبان بودند که در سراسر کتاب مقدس ذکر شده است. اگر پدرشان کنعان در سیل غرق شده بود، این افراد امروز وجود نداشتند. اما شخصیت‌های یام و کنعان توسط راویان در یک شخصیت ترکیب شدند زیرا هر دو از نظر بیولوژیک فرزندان نوح نیستند. یکی قبل از طوفان و یکی بعد از طوفان به دنیا آمد.

تورات و انجیل سخنان قرآن را در مورد همسر نوح و پسرش ثابت می‌کند. جایی که تورات در سفر پیدایش بیان می‌کند: **"نوح، مردی از خاک، اقدام به کاشت تاکستان کرد. چون مقداری از شراب آن را نوشید، مست شد و بدون پوشش در خیمه خود دراز کشید. حام، پدر کنعان، پدرش را برهنه دید و به دو برادرش در بیرون گفت. اما سام و یافث جامه‌ای برداشتند و آن را روی شانه‌هایشان گذاشتند. سپس آنها به عقب رفتند و بدن برهنه پدرشان را پوشاندند. آنها روی خویش را به طرف دیگر برگردانده بودند تا پدرشان را برهنه نبینند. چون نوح از مستی خود به هوش آمد و فهمید که پسر کوچکش با او چه کرده است، گفت: "لعنت بر کنعان! پست ترین بردگان برای برادرانش باشد." او همچنین گفت: "ستایش از آن پروردگار، خدای سام است! کنعان برده سام باشد." باشد که خدا قلمرو یافث را گسترش دهد. باشد که یافث در خیمه‌های سام زندگی کند و کنعان برده یافث باشد."**[21]

علمای کتاب مقدس با توجه به معنای داستان و در رابطه با معنای **"حام، پدر کنعان، پدرش را برهنه دید"** اختلاف نظر داشته‌اند. و برای اینکه بفهمیم معنای واقعی آن چیست، باید به کتاب لاویان نگاه

[21] کتاب مقدس، سفر پیدایش، اصحاح ۹: ۲۰-۲۷

کنیم: **"اگر مردی با زن پدرش همبستر شود، عریانی پدر خود را آشکار کرده است. هر دو باید حتماً کشته شوند؛ خون آنها بر خودشان خواهد بود."**[22]

اکنون معنی آن روشن شد، کلمات "آشکار شدن برهنگی پدرت" یا "برهنه دیدن پدرت" برای مردم زمان قدیم به معنی همبستر شدن با همسر پدر می‌باشد چرا که برهنگی مرد همسر خویش است. پس زن نوح از پسر خویش باردار شد و نوح فرزند متولد نشده را نفرین کرد و نام او را کنعان گذاشت. که به معنای واقعی کلمه یعنی "از قابیل" برای نشان دادن اینکه او یک عمل ناصالح یا یک نطفه‌ای ناصالح، فرزند قابیل یا شیطان خواهد بود. برای اثبات بیشتر این موضوع که کنعان در واقع از نسل همسر نوح و پسرش حام بود، به آیات زیر از تورات نگاه میکنیم: **"و پسران نوح که از کشتی بیرون آمدند سام و حام و یافث بودند. و حام پدر کنعان است."**[23] در کتاب پیدایش آمده است: **"حام، پدر کنعان، پدرش را برهنه دید و به دو برادرش در بیرون گفت"**[24] پس ثابت میشود که حام پدر کنعان است نه شخص دیگری. حالا بیایید نگاه کنیم تا ببینیم مادر کیست. در کتاب پیدایش آمده است: **"لعنت بر کنعان! پست ترین بردگان برای برادرانش باشد."**[25] بنابراین، نوح کنعان را نفرین می‌کند که خادم برادرانش باشد، اما برادران کنعان چه کسانی هستند؟ در کتاب پیدایش آمده است: **"باشد که خدا قلمرو یافث را گسترش دهد. باشد که یافث در خیمه‌های سام زندگی کند و کنعان برده یافث باشد."**[26] بنابراین برادران کنعان، یافث و سام هستند و حام هم پدر کنعان و هم برادر کنعان است.

از کنعان اقوام سدوم و عموره (قوم لوط) آمدند و نمرود و دیگر کافران و ظالمان از او آمدند. از او افراد صالحی نیز آمدند، زیرا خداوند فرمود: ﴿**يُخْرِجُ ٱلْحَيَّ مِنَ ٱلْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ ٱلْمَيِّتَ مِنَ ٱلْحَيِّ وَيُحْيِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَاۚ وَكَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ**﴾ ﴿**زنده را از مرده بیرون می‌آورد، و مرده را از زنده بیرون می کشد، و زمین را**

[22] کتاب مقدس، سفر لاویان، اصحاح ۲۰: ۱۱
[23] کتاب مقدس، سفر پیدایش، اصحاح ۹: ۱۸
[24] کتاب مقدس، سفر پیدایش، اصحاح ۹: ۲۲
[25] کتاب مقدس، سفر پیدایش، اصحاح ۹: ۲۵
[26] کتاب مقدس، سفر پیدایش، اصحاح ۹: ۲۷

بعد از مرگش زنده می‌کند. و این گونه (که زمین مرده را زنده می‌کند) شما نیز از مردگان بیرون آورده خواهید شد﴾[27]

از سام یا شِم انبیا و رسولان سامی و سلسله اولاد آدم (ع) آمدند. رسول خدا محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود: **"سام (ع) پدر اعراب و یهودیان (همه‌ی سامی‌ها) و یافث پدر رومیان و حام پدر حبشی‌ها است."**[28] سام وصی نوح (ع) بود. مذهب مندائیان، سام را در شمار مهم‌ترین پیامبران در نظر می‌گیرد. آنان متون و کتب بسیاری دارند که در مورد او صحبت می‌کند. یکی از معجزات پیامبر عیسی (ع) زنده کردن و رستاخیز سام از قبرش بود.

خداوند متعال در قرآن فرمود: **﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُواْ لِأَدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ ٱلْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِۦٓ أَفَتَتَّخِذُونَهُۥ وَذُرِّيَّتَهُۥٓ أَوْلِيَآءَ مِن دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّٰلِمِينَ بَدَلًا﴾ ﴿و یاد کن هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «آدم را سجده کنید»؛ همه‌ی آنان جز ابلیس سجده کردند، که از جنیان بود و چنین از فرمان پروردگارش سرپیچی کرد. پس آیا او و دودمانش را به جای من سرپرست خود می‌گیرید، و حال آنکه آنها دشمن آشکار شمایند؟ و چه بد جانشینانی برای ستمگرانند!﴾**[29] خداوند متعال همچنین فرمود: **﴿قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي ٱلظَّٰلِمِينَ﴾ ﴿او گفت "عهد من به ستمکاران نمی‌رسد"﴾**[30] این یعنی عهد خداوند تنها با آدم (ع) و اولادش می‌باشد و نه با ابلیس و اولادش، بدین معنی که عهد خداوند تنها با مومنان است و نه با کافران. این نکتهٔ مهمی است که باید توجه خود را به سمت آن معطوف نماییم. بدین شکل در می‌یابیم که دین حقیقی خداوند همیشه در طول قرن‌ها، رازی محفوظ مانده است.

خداوند متعال به آدم و اولادش امر نمود که سکوت کرده و آموزه‌های الهی را به عنوان یک راز، محفوظ بدارند. خداوند متعال به آدم و اولادش امر نمود تا نسبت به پنهان کردن حقیقت یا تقیه از قابیل و اولادش ممارست ورزیده تا آنکه آنان هرگز پی به دین خداوند نبرند. دلایل بی شماری برای انجام تقیه وجود داشت. اول، دشمنی و حسادتی که ابلیس و اولادش نسبت به آدم (ع) و اولادش داشتند. دوم، ابلیس و اولادش

[27] قرآن کریم، سوره روم، آیه ۱۹

[28] تاریخ طبری، طبری، ج ۱، ص ۱۴۵

[29] قرآن کریم، سوره کهف، آیه ۵۰

[30] قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۱۲۴

ظرفیت تاب‌آوری مسئولیت انجام و بر دوش کشیدن دین حقیقی خداوند را نداشتند. در نتیجه، در می‌یابیم که تنها دو حرف از دانش الهی به بشر رسیده است.

این روایت معروفی است که در زمان خروج قائم (از ایشان سلام)، او بیست و پنج حرف باقی‌مانده از علم را پیش می‌آورد و در میان بشریت منتشر می‌سازد. این بیست و پنج حرف علم که به دو حرف پیشین علم افزوده شده‌اند، دانش بشر را درخصوص توحید و دین حقیقی خداوند کامل خواهند ساخت. روایت بعدی حاکی از این حقیقت است: اباعبدالله امام صادق (از ایشان سلام) فرمودند: **"علم بیست و هفت حرف است و همه آنچه پیامبران آورده‌اند تنها دو حرف است و مردم تاکنون جز به آن دو حرف آشنایی ندارند و هنگامی که قائم ما قیام کند، بیست و پنج حرف دیگر را بیرون می‌آورد، آن را بین مردم نشر و گسترش می‌دهد و آن را به دو حرف پیشین ضمیمه می‌کند، تا اینکه مجموع بیست و هفت حرف را منتشر می‌سازد."**[31]

از اهل بیت (از ایشان سلام) روایت شده است: **"همانا آدم قبل از مرگش به مدت یازده روز بیمار شد و به پسرش شیث (ع) وصیت نمود و وصیتش را نوشت و آن را به شیث تحویل داد و او را امر به اختفای آن از قابیل و پسرانش نمود، زیرا قابیل، هابیل را از روی حسادت به وی که آدم، هابیل را جهت دریافت علم وی انتخاب نموده بود، به قتل رسانید، و در نتیجه شیث و پسرانش هر علمی را که داشتند پنهان نمودند، و قابیل هیچ علمی نداشت تا از آن بهره‌مند گردد."**[32]

مفضل (ع) روایت نمود: **"از امام صادق (ع) درخصوص معنی آیه‌ی ﴿أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا﴾ ﴿میان شما و آنان سدی محکم قرار دهم﴾ پرسیدم و ایشان پاسخ دادند "آن، تقیه است"، ﴿فَمَا ٱسْطَٰعُوٓاْ أَن يَظْهَرُوهُ وَمَا ٱسْتَطَٰعُواْ لَهُۥ نَقْبًا﴾ ﴿در نتیجه، نتوانستند از آن بالا روند و نتوانستند در آن رخنه کنند﴾ پس اگر تقیه نماییم آنان از بالا رفتن از آن یا آشکار نمودن آن عاجز می‌مانند و آن سدی استوار است و اکنون میان تو و دشمنان الله سدی قرار داده شده است که از شکستن آن عاجز هستند. و سپس از ایشان درخصوص ﴿فَإِذَا جَآءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُۥ دَكَّآءَ﴾ ﴿اما آن هنگام که وعده‌ی پروردگارم فرا رسد، آن را درهم**

[31] بحار الانوار، علامه مجلسی، جلد ۵۲، ص ۳۳۶

[32] دانشنامه امام علی بن ابی طالب (ع)، محمد ری‌شهری، ج ۲، ص ۹۸

کوبد﴾ سوال نمودم و ایشان (ع) پاسخ دادند "این درخصوص برداشتن تقیه است هنگامی که آشکارسازی رخ دهد و او از دشمنان خداوند انتقام خواهد گرفت."[33]

[33] وسائل الشیعه (آل بیت)، حر عاملی، جلد ۱۶، ص ۲۱۳



درب سه

در معرفت عهد سوم با ابراهیم (علیه السلام)

﴿قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَايَنَالُ عَهدِي الظَّالِمِينَ﴾

﴿[ابراهیم] پرسید از دودمانم [چطور؟] [خداوند] فرمود

عهد من به ستمکاران نمی رسد﴾

امام صادق (از ایشان سلام) فرمود: **«هنگامی که قابیل دید، آتش قربانی هابیل را پذیرفت، ابلیس به او گفت: "همانا هابیل آن آتش را می‌پرستید" پس قابیل گفت: "من آتشی را که هابیل پرستید نمی‌پرستم، اما آتش دیگری را می‌پرستم و قربانی‌هایی تقدیم آن می‌کنم و آن قربانی‌هایم را می‌پذیرد"، و بنابراین او آتش‌خانه‌هایی ساخت و قربانی‌ها را تقدیم او نمود و قابیل هیچ علمی دربارهٔ پروردگار نداشت و نسل قابیل هیچ چیزی از قابیل بجز آتش‌پرستی به ارث نبردند.»**[1] این مدرکی است که آدم (ع) قابیل را پسر خویش نمی‌دانست و آدم هرگز چیزی از دین به قابیل نیاموخت.

آتش نقشی حیاتی در ادیان الهی از آغاز داستان آدم و قربانی‌های تقدیم شده از سوی قابیل و هابیل ایفا نمود، و آتش به ایفای نقش مهم خود هم در دین الهی حقیقی و هم در ادیان باطل، و در سردرگمی که مردم نسبت به آن دو به سر می‌برند، ادامه داد. به عنوان مثال **امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در مورد دین زرتشتی فرمود:** "این دین توسط پیامبر زرتشت (ع) پایه‌گذاری شد و پس از درگذشت او، آن توسط پیروانش بر اساس اسم او نامگذاری شد."

پیروان زرتشت آتش‌پرست نبودند، اگرچه نوادگان قابیل پس از او گمان کردند که زرتشت آتش‌پرست بود، درست مانند پدرشان قابیل که در مورد آدم (ع) این گمان را کرد. فرزندان قابیل این دین را تحریف کردند و مردم در این خصوص سردرگم شدند. اکنون بسیاری گمان می‌کنند که زرتشتی‌ها آتش‌پرست هستند.

پیامبر زرتشت (ع) از جمله پیامبرانی بود که بر شریعت پیامبر نوح (ع) بود و بدان خاطر، آتش، نقش مهمی را ایفا می‌کند. مردم در زمان نمرود (لعنت خدا بر او) بر باقیماندهٔ دین قابیل بودند، به همین علت آتش را همچنین دارای نقشی چشمگیر در دین نمرود می‌بینیم، حتی نمرود را در حال انداختن ابراهیم (ع) به درون آتش به عنوان یک قربانی می‌یابیم. نمرود تلاش کرد تا ابراهیم آتش را بپرستد اما هنگامی که او امتناع ورزید به اجبار به آتش انداخته شد. اگرچه، قربانی نمرود پذیرفته نشد و آتش ابراهیم (ع) را نسوزاند همانگونه که آتش، قربانی جد نمرود، قابیل (لعنت خدا بر آنها) را نپذیرفت و نسوزاند. یک میدراش یهودی

[1] علل الشرایع، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۳

(روایات خاخامی) از سِفر پیدایش موجود است که بیان می‌کند: «**او [ابراهیم] به نمرود داده شد. [نمرود] به او گفت: "آتش را بپرست!" ابراهیم به او گفت: "آیا سپس باید آب را که آتش را خاموش می‌کند، بپرستم!" نمرود به او گفت: "آب را بپرست!" [ابراهیم] به او گفت: "اگر چنین است، آیا باید ابر را که آب را حمل می‌کند بپرستم؟" [نمرود] به او گفت: "ابر را بپرست!" [ابراهیم] به او گفت: "اگر چنین است، آیا باید باد را که ابر را پراکنده می‌کند بپرستم؟" [نمرود] به او گفت: "باد را بپرست!" [ابراهیم] به او گفت: "و باید انسان را که در مقابل باد می‌ایستد بپرستیم؟" [نمرود] به او گفت: "حرف بر روی حرف می‌آوری، من فقط در مقابل آتش سر فرود می‌آورم — باید تو را در آن بیندازم، تا خدایی که تو در برابرش سر فرود می‌آوری بیاید و تو را نجات دهد!" هاران [برادر ابراهیم] در آنجا ایستاده بود. او [به خود] گفت: "چه باید کنم؟ اگر ابراهیم پیروز شود، باید بگویم: "من از [پیروان] ابراهیم هستم"، اگر نمرود پیروز شود باید بگویم "من از [پیروان] نمرود هستم". هنگامی که ابراهیم به داخل تنور رفت و نجات یافت، از هاران پرسیده شد: "از [پیروان] کیستی؟" و او پاسخ داد: "ابراهیم!" [سپس] او را گرفته و داخل تنور انداختند، و شکمش باز شد و پیش از پدرش تاراک مرد.**»[2]

نمرود پسر کنعان و کنعان از نوادگان قابیل و ابلیس (لعنت خدا بر آنان) بود. عهد دوم به دلیل تلاش نمرود برای کشتن ابراهیم (ع) به پایان رسید. در نتیجه، خداوند عهد جدیدی را با ابراهیم (ع) پایه‌گذاری کرد. سپس خداوند بر نمرود و مردمش عذاب فرو فرستاد. در آن زمان، تمام مردم روی زمین به یک زبان واحد صحبت می‌کردند، به هر حال، بابلی‌ها خداوند را به چالش کشیدند تا برای خود نامی دست و پا کنند و ادامه دادند تا یک برج غول‌آسا، **'با راس آن در آسمان ها'**[3]، برج بابِل را بسازند. خداوند آنان را با نابود کردن برج بابِل خوار ساخت، و نمرود را بوسیله‌ی یک حشره کوچک از بین برد. علاوه بر آن، خداوند زبان مردم را مشوش و آنان را به امت‌ها، قبیله‌ها و مردمان فراوان مختلفی پراکنده ساخت. زید الشحام روایت کرد: من شنیدم که ابا عبدالله (ع) فرمود: «**همانا خداوند تبارک و تعالی ابراهیم را بنده‌ای ساخت قبل از آنکه او را پیامبر نماید و خداوند او را پیامبر نمود قبل از آنکه او را رسولی نماید و خداوند او را رسولی نمود قبل از آنکه او را به عنوان دوست بگیرد، و خداوند او را به عنوان دوست برگرفت قبل از آنکه او را امام نماید، و**

[2] میدراش رابا، سِفر پیدایش رباح، اصحاح ۳۸ : ۱۳

[3] کتاب مقدس، سِفر پیدایش، اصحاح ۱۱ : ۴

سپس هنگامی‌که همهٔ این‌ها برای او کامل شد، خداوند به او فرمود: "ای ابراهیم! من تو را امامی برای مردم می نمایم!" و از جهت عظمت این امر در چشمان ابراهیم، او پرسید: "در مورد ذریه‌ام چطور؟" و خداوند پاسخ داد: "عهد من به ستمکاران نمی‌رسد."»[4]

و در سفر پیدایش در اصحاح ۱۷: **«و چون ابرام نود و نه ساله بود، خداوند بر وی ظاهر شده، گفت: "من هستم خدای قادر مطلق. پیش روی من سرشار از ایمان بخرام و منزه از گناه شو. سپس عهد خویش را میان خویش و تو خواهم بست، و تو را بسیار بسیار کثیر خواهم گردانید." آنگاه ابرام به روی صورت افتاد و خدا به وی خطاب نمود: "همانطور که برای من، این عهدی است با تو، تو پدر امت‌های بسیار خواهی بود. نام تو پس از این ابرام خوانده نشود بلکه نام تو ابراهیم خواهد بود، زیرا که تو را پدر امت‌های بسیار گردانیدم. من تو را بسیار بارور نمایم و امت‌ها از تو پدید آورم و پادشاهان از تو به وجود آیند. من عهد خویش را به عنوان عهدی جاودانی میان خویش و تو، و فرزندان بعد از تو برای نسل‌های آینده، استوار خواهم ساخت، تا خدای تو و خدای فرزندان بعد از تو باشم. و تمام سرزمین کنعان را که اکنون به عنوان غریبه در آن ساکن هستید، به عنوان دارایی ابدی به تو و فرزندان تو پس از تو خواهم بخشید، و خدای ایشان خواهم بود." پس خدا به ابراهیم گفت: "و اما تو عهد مرا نگاه دار، تو و فرزندان تو پس از تو برای نسل‌های آینده. این است عهد من که نگاه خواهید داشت، در میان من و تو و فرزندان تو پس از تو، عهدی که باید آن را نگاه دارید: هر ذکوری از شما مختون شود. شما باید خویشتن را مختون سازید، و آن نشان عهدی باشد که در میان من و شماست. برای نسل‌های آینده هر پسر هشت روزه از شما مختون شود، خواه خانه‌زاد خواه زرخرید از بیگانه، آنان که از ذریه تو نباشند. هر کسی که در خانه‌ی تو متولد شود و یا با پول تو خریداری شود باید مختون گردد. عهد من در گوشت شما عهد جاودانی باشد. هر ذکور نامختون که ختنه نشده باشد، از قوم خود منقطع شود، زیرا که عهد مرا شکسته است." و خدا به ابراهیم گفت: "اما همسر تو سارای، نام او را سارای مخوان، بلکه نام او ساره باشد. و او را برکت خواهم داد و پسری نیز از وی به تو خواهم بخشید. او را برکت خواهم داد و امت‌ها از وی به وجود خواهند آمد، و پادشاهان امتها از وی پدیدار خواهند شد." آنگاه ابراهیم به روی**

[4] کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۱۷۵

در افتاده، بخندید و در دل خود گفت: "آیا برای مرد صد ساله پسری متولد شود و ساره در نود سالگی بچه دار می‌شود؟" و ابراهیم به خدا گفت: "کاش که اسماعیل در تحت برکت تو زندگی می‌کرد." خدا گفت:"به تحقیق زوجه‌ات ساره برای تو پسری خواهد زایید، و او را اسحاق نام بنه، و عهد خود را با وی استوار خواهم داشت، تا با ذریه او بعد از او عهد ابدی باشد. و اما در خصوص اسماعیل، تو را اجابت فرمودم. اینک او را برکت داده، بارور گردانم، و او را بسیار کثیر گردانم. دوازده رئیس از وی پدید آیند، و امتی عظیم از وی بوجود آورم. لکن عهد خود را با اسحاق استوار خواهم ساخت، که ساره او را بدین وقت در سال آینده برای تو خواهد زایید." و چون خدا از سخن گفتن با وی فارغ شد، از نزد ابراهیم صعود فرمود. و ابراهیم پسر خود، اسماعیل و همهٔ خانه‌زادان و زرخریدان خود را، یعنی هر ذکوری که در خانه‌ی ابراهیم بود، گرفته، گوشت قَلَفهٔ ایشان را در همان روز ختنه کرد، چنان که خدا به وی امر فرموده بود. و ابراهیم نود و نه ساله بود، وقتی که ختنه شد. و پسرش، اسماعیل سیزده ساله بود. در همان روز ابراهیم و پسرش، اسماعیل ختنه شدند. و هر مردی از خاندان ابراهیم، اعم از آنهایی که در خاندان او به دنیا آمده بودند یا از یک خارجی خریداری شده بودند، با او ختنه شدند.»[5]

همانگونه که خداوند با آدم (ع) و نسل او و با نوح (ع) و نسل او عهد بسته بود، خداوند همچنین با ابراهیم (ع) و نسل او عهد سوم را بست. با این حال، خداوند آن را به وضوح بیان کرد که این عهد فقط با نیکوکاران از نسل او خواهد بود و شامل کسانی که اصلشان ابلیس و قابیل است، نمی‌شود. خداوند به ابراهیم (ع) نشانهٔ خاصی برای این عهد داد و آن ختنه بود. ختنه همیشه نشانهٔ عجیبی بود که علماء نتوانستند توضیح دهند که چرا این علامت خاص، علامتی بود که خداوند برای ابراهیم و فرزندانش انتخاب کرد. علامت عهد آدمی درخت و علامت عهد نوح رنگین کمان و علامت عهد ابراهیمی ختنه بود.

ختنه در ناحیه تناسلی مرد انجام می‌شود و این ناحیه همیشه با لباس پوشیده می‌شود، پس این علامت برای چه کسی بود؟ این علامت برای زنان عهد ابراهیمی، دختران آدم (ع) و فرزندان آدم (ع) بود تا بدانند شوهرانشان چه کسانی بودند قبل از اینکه به آنها اجازه دخول بدهند. آیا آنها فرزندان آدم (ع) یا فرزندان

[5] کتاب مقدس، سِفر پیدایش، اصحاح ۱۷: ۱ - ۲۷

قابیل در لباس مبدل هستند؟ این نشانه‌ای بود تا ابلیس و پسرانش آنان را فریب ندهند همان گونه که در قبل حوا را فریب دادند.

عهد جدید و شرط ختنه برای مردم آن زمان دشوار بود. خداوند ختنه را پاکسازی نسل آنان از ادغام با فرزندان ابلیس قرار داد، زیرا ابلیس و نسل او ختنه نشده بودند. عیسی (ع) این را تصریح کرد زمانی که در انجیل برنابا فرمود: «**بنگر! زن کنعانی با دو پسرش که برای یافتن عیسی از وطن خود بیرون آمده بودند. پس چون او را دید که با شاگردانش آمد، فریاد زد: "عیسی پسر داوود، دخترم را که از شیطان در عذاب است رحم کن! عیسی حتی یک کلمه هم جواب نداد، زیرا آنها از افراد ختنه نشده بودند. حواریون متاسف شدند و گفتند: "ای استاد بر آنان رحم کن! بنگر که چقدر فریاد می‌زنند و می‌گریند!" عیسی پاسخ داد: "خدا من را به سوی بنی اسرائیل فرستاده نه برای غیر آنان." آنگاه زن با پسرانش پیش عیسی رفت و گریه کرد و گفت: "ای پسر داود بر من رحم کن!" عیسی پاسخ داد: "خوب نیست نان را از دست بچه‌ها بگیریم و به سگ‌ها بدهیم." و عیسی این را به دلیل نجاستشان گفت؛ چرا که آنان از مردم ختنه نشده بودند. زن پاسخ داد: "پروردگارا، سگ‌ها خرده‌هایی را که از سفره اربابانشان می‌ریزد می‌خورند." سپس عیسی از سخنان آن زن شگفت زده شد و گفت: "ای زن، ایمان تو بزرگ است." و دستان خود را به سوی آسمان بلند کرد و به درگاه خداوند مناجات کرد و سپس گفت: "ای زن، دخترت آزاد شد، برو به سلامت." زن رفت و با بازگشت به خانه دخترش را یافت که خدا را تسبیح می‌کرد پس زن گفت: "همانا خدایی جز خدای اسرائیل نیست." پس از آن، تمام خویشاوندان او، طبق شریعت مکتوب در کتاب موسی، به شریعت [خدا] ملحق شدند.**

در آن روز شاگردان از عیسی سوال کردند و گفتند: "ای استاد، چرا چنین پاسخی به زن دادی و گفتی که ایشان سگانند؟" عیسی پاسخ داد: "به راستی به شما می‌گویم که سگ بهتر از انسان ختنه نشده است." آنگاه شاگردان غمگین شدند و گفتند: "این سخنان سخت است و چه کسی می‌تواند آنها را بپذیرد؟" عیسی پاسخ داد: "ای نادانان اگر در نظر بگیرید، کاری که سگ برای خدمت به اربابش بی دلیل انجام می‌دهد، گفتار من را راست خواهید یافت. به من بگو، آیا سگ از خانه ارباب خود محافظت می‌کند و جان خود را در برابر دزد به خطر می‌اندازد؟ بله حتما، اما او چه چیزی دریافت

می‌کند؟ ضربات و جراحات فراوان با نان کم، و او همیشه چهره‌ای شاد به ارباب خود نشان می‌دهد. آیا این درست است؟" شاگردان پاسخ دادند: "درست است، ای استاد." سپس عیسی گفت:"اکنون در نظر بگیرید که خداوند چقدر به انسان بخشیده است و خواهید دید که او چقدر در پاسداری از عهدی که خداوند با بندهٔ خویش ابراهیم بسته شرور است. به یاد آورید، آنچه داوود به شائول پادشاه اسرائیل در برابر جالوت فلسطینی گفت: داوود گفت: "سرورم، در حالی که بنده‌ی تو از گله بنده‌ات نگهداری می‌کرد، گرگ، خرس و شیر آمدند و گوسفندان بنده‌ات را گرفتند. پس از آن بنده‌ی تو رفت و آنها را کشت و گوسفندان را نجات داد. و این ختنه نشده جز آنکه همانند آنان باشد، چیست؟ پس بنده‌ی تو به نام پروردگار خدای اسرائیل خواهد رفت و این ناپاک را که به قوم مقدس خدا کفر می‌گوید، خواهد کشت." آنگاه شاگردان گفتند: "ای استاد به ما بگو، به چه دلیل انسان باید ختنه شود؟" عیسی در جواب گفت: "کفایت می‌کند شما را اینکه خدا آن را به ابراهیم امر کرده و گفت: "ابراهیم، پوست ختنه‌گاه خود و تمام خانواده‌ات را ببُر، زیرا این عهد بین من و تو برای همیشه است." عیسی پس از گفتن این سخن، نزدیک به کوهی که آنها به آن نظر انداختند، نشست. و شاگردانش نزد او آمدند تا سخنان او را بشنوند. سپس عیسی گفت: "آدم، انسان اول، با فریب شیطان، غذایی را که خدا در بهشت ممنوع کرده بود خورد، بدن او بر ضد روح شورید. پس سوگند یاد کرد و گفت: "به خدا سوگند تو را قطع خواهم کرد." و پس از شکستن یک تکه سنگ، گوشت خویش را گرفت تا آن را با لبه تیز سنگ برش دهد: پس از آن فرشته جبرئیل او را مورد سرزنش قرار داد. و او پاسخ داد: "به خدا سوگند خوردم که آن را قطع کنم، هرگز دروغگو نخواهم بود." سپس فرشته اضافه بدنش را به او نشان داد و او آن را قطع کرد. و از این رو، همچنان که جسد هر انسانی از جسد آدم است، پس بر اوست تا آن را در پسرانش رعایت کند، و از نسلی به نسل دیگر وجوب ختنه منتقل شد.»[6]

در اینجا دوست دارم که اشاره کنم که این دلیلی دیگر است مبنی بر این که گناه اولیه آدم (ع) تلاش برای داشتن رابطه جنسی با فاطمه الزهرا (از ایشان سلام) بوده است. این یک گناه جسمانی و به ویژه یک

[6] انجیل بَرنابا، اصحاح ۲۱ - ۲۳

گناه جنسی بود. به همین دلیل است که آدم در اینجا از اندام مردانه خود انتقام می‌گیرد و آن را با لبه تیز سنگ قطع می‌کند، زیرا گوشتی که بر ضد خدا قیام کرد، گوشت آلت تناسلی او بود.

به خواندن روایت انجیل برنابا ادامه می‌دهیم...: **«اما در زمان ابراهیم به علت افزایش شرک در زمین، مگر تعداد اندکی از ختنه‌شدگان، بر روی زمین نبودند. درنتیجه، خداوند به ابراهیم در خصوص حقیقت ختنه گفت، و عهد خویش را بست، در حالیکه فرمود: "فردی که خویش را مختون نسازد، او را تا ابد از طایفه‌ی خویش جدا خواهم ساخت." شاگردان از این سخنان عیسی از ترس به خود لرزیدند، زیرا او با قدرت روح صحبت می‌کرد. سپس عیسی گفت: "ترس را رها کن برای کسی که پوست ختنه‌گاه خود را ختنه نکرده است، زیرا او از بهشت محروم است." عیسی پس از گفتن این سخن، اضافه کرد: "روح در بسیاری برای خدمت خدا آماده است، اما جسم ضعیف است. بر هر که از خدای می‌ترسد واجب است که نیک بنگرد که جسد چیست و منشأ آن کجا بوده و بازگشت آن به کجاست. خدا جسد را از گِل زمین آفرید، سپس به نفخه‌ای در آن، دم زندگانی دمید. پس هرگاه که جسد از خدمت خداوند سر باز زند، باید همچون گِل، خار و پایمال شود. زیرا هر کس دشمن بدارد نفس خود را در این جهان، آن را برای حیات جاودانی حفظ خواهد کرد." بدن چیست الان؟ خواهش‌هایش آن را آشکار می‌کند؛ این‌که او دشمن سرسخت هر نیکویی است؛ زیرا او تنها به گناه میل دارد؛ آیا در این صورت بر انسان روا است که در راستای خشنودی یکی از دشمنانش، خشنودی خداوند، آفریدگار خویش را ترک گوید؟ در این به خوبی بنگرید، که همه‌ی اولیاء و پیامبران برای خدمت به خدا، دشمنان بدن خود بودند تا جایی که با آمادگی و خوشحالی به سمت مرگ خویش رفتند، تا از شریعت خدا که توسط بنده‌اش موسی داده شده است، تجاوز نکرده و به خدایان باطل و دروغ‌گو خدمت ننموده باشند. به یاد آرید ایلیا را که گریخت در حالتی که می‌گشت در کوه‌های متروک فقط از علف خورد و پوست بز را ردا کرد. آه چه بسیار روزهایی که نخورد! آه چه سخت سرمایی که متحمل شد! آه چه بسیار بارانی که او را تر کرد و [آن] بخاطر جایی که او در آن به مدت هفت سال متحمل آزار و اذیت سخت ایزابل ناپاک شد! به یاد آرید اَلیَسَع را که نان جو خورد و زمخت‌ترین جامه‌ها را پوشید. حق می‌گویم به شما؛ به درستی**

که ایشان چون نترسیدند از این که جسد را خوار کنند، ترسانیدند پادشاهان و رؤسا را و این برای خواری بدن بس است ای مردم! هرگاه به قبرها نظر اندازید، می‌دانید که بدن چیست.»[7]

اکنون برای شما روشن است که چرا سگ بهتر از افراد ختنه نشده است، زیرا سگ از شیطان و نسل او بهتر و پاکیزه‌تر است. عهد ابراهیمی یک عهد خاص برای او و به ویژه برای ذریه‌اش (فرزندان آدم) بود. خداوند برای او و ذریه‌اش خواستار دولتی خاص با سرزمینی مخصوص خودش، مانند بهشت عدن بود و خداوند به ابراهیم و فرزندانش زمینی از نیل تا فرات عطا کرد، یعنی خداوند آن را به ابراهیم، اسحاق، اسماعیل و به فرزندان اسرائیل (یعقوب) بعد از آنان (بر آنها سلام) عطا کرد. زیرا خداوند فرمود: **«اما عهد خویش را با اسحاق استوار خواهم ساخت.»**[8] پس اسماعیل و ذریه‌اش شامل این عهد می‌شوند اما برگزیدگان خداوند در این عهد، فرزندان اسحاق (بر ایشان سلام) هستند.

در داستان حضرت ابراهیم (ع) نکات جالب توجهی وجود دارد که می‌خواهیم به آنها اشاره کنیم. در ابتدا، مایل هستیم به این نکته اشاره کنیم که ابراهیم با خواهر خود، ساره، که در واقع یک خواهر ناتنی بود، ازدواج کرده بود. این امر بیش از پیش این واقعیت را ثابت می‌کند که ازدواج بین خواهر و برادر در عهد اول جایز بوده است، زیرا تا آن زمان، دستوری جز تولید مثل، و منعی غیر از دوری از درخت وجود نداشته است. و ازدواج بین خواهر و برادر در عهد نوح که ابراهیم و ساره بر آن بودند حلال بوده و در عهد سوم نیز حلال باقی ماند. در سفر پیدایش اصحاح ۲۰ نشان داده شده است که ابراهیم و ساره هر دو برادر و خواهر و همچنین زن و شوهر هستند:

«باری، ابراهیم از آنجا به سوی منطقه‌ی نِگِب کوچ کرد و میان قادِش و شور ساکن شد و مدتی در جِرار غربت پذیرفت. او درباره‌ی همسرش سارا گفت که "او خواهر من است." و اَبیمِلِک پادشاه جِرار، بدنبال ساره فرستاده و او را گرفت.»[9]

---

[7] انجیل بَرنابا، اصحاح ۲۳

[8] کتاب مقدس، سِفر پیدایش، اصحاح ۱۷: ۲۱

[9] کتاب مقدس، سِفر پیدایش، اصحاح ۲۰: ۱ - ۲

ابراهیم همچنین در آیات ۱۱ و ۱۲ همان اصحاح آن را تأیید می‌کند: **«ابراهیم پاسخ داد: "با خود گفتم: "در این مکان هیچ ترسی از خدا نیست، و مرا به سبب همسرم خواهند کشت." وانگهی، او براستی خواهر من و دختر پدرم است، ولی نه دختر مادرم؛ و همسرم گشت.»**[10] و در صحیح بخاری از پیامبر خدا (سلام بر ایشان و خاندانشان) روایت شده است که فرمود: **«هنگامی که ابراهیم (ع) با ساره راه می‌رفت، به ظالمی از ظالمان رسیدند و به او گفته شد: "بدرستیکه نزد ما مردی است که یکی از زیباترین زنان را به همراه دارد، پس کسی را نزد او بفرستید." و از او درباره آن زن پرسید و گفت: "این کیست؟" پس ابراهیم گفت: "خواهرم."»**[11]

انواع دیگری از روابط جنسی نیز وجود داشت که در فاصله نه چندان زیادی از ابراهیم (ع) انجام می‌شد، از جمله روابط همجنس‌گرایانه در شهرهای سُدوم و عَمورَه، جایی که برادرزاده ابراهیم، حضرت لوط (ع) فرستاده شد. در سفر پیدایش اصحاح ۱۸ آمده است که شکایت‌هایی از سدوم و عموره نزد خدا مطرح شد. و خداوند تصمیم می‌گیرد که چند فرشته را که در هیئت مردان ظاهر شده‌اند برای تحقیق بفرستد: **«آنگاه خداوند فرمود: "فریاد شکایت بر ضد سدوم و عَمورَه چنان بلند است، و گناهشان چنان سنگین است که پایین می‌روم تا ببینم آیا عمل آنان به بدی فریادی که به جانب من رسیده می‌باشد یا خیر. اگر چنین نباشد خواهم دانست.»**[12]

و بنابراین در اینجا یک واقعیت مهم آشکار می‌شود که ما باید به آن توجه داشته باشیم. در اینجا متوجه می‌شویم که مردم سدوم و عموره سبب فریاد دادخواهی به خداوند بودند. منظور از فریاد، یک شکایت یا اعتراض بسیار بزرگ است. بنابراین، مردم توسط اهل سدوم و عموره قربانی شدند و از این بابت به خدا شکایت کردند. در روایت یهودی زیر، از کتاب "اساطیر یهود"، نگاهی اجمالی بر چگونگی مردم سدوم و عموره داریم: **«ساکنان سدوم و عموره و سه شهر دیگر دشت، گناهکار و بی‌خدا بودند. در سرزمین آنها دره‌ی وسیعی وجود داشت که سالانه با زنان و فرزندان خود و هر آنچه داشتند، گرد هم می‌آمدند تا ضیافتی چند روزه و متشکل از طغیانگرانه‌ترین عیاشی‌ها را جشن بگیرند. اگر تاجر غریبه‌ای از قلمرو**

[10] کتاب مقدس، سِفر پیدایش، اصحاح ۲۰: ۱۱ - ۱۲

[11] صحیح البخاری، البخاری، کتاب احادیث انبیاء، ح ۳۳۵۸

[12] کتاب مقدس، سِفر پیدایش، اصحاح ۱۸: ۲۰ - ۲۱

آنها عبور می‌کرد، توسط همگی آنها، از بزرگ و کوچک، محاصره شده و هر آنچه داشت به سرقت می‌رفت. هر نفر، چیزی بی‌ارزش را برای خود برمی‌داشت تا این که مسافر برهنه می‌گشت. اگر قربانی جرات می‌کرد به یکی از آنها اعتراض کند، به او نشان می‌داد که چیز بی‌ارزشی را برداشته است که ارزش صحبت کردن ندارد. و سرانجام این بود که بلایی سرش می‌آوردند که مجبور می‌شد از شهر بیرون برود. در یکی از روزها مردی که از عیلام سفر می‌کرد، نزدیک غروب به سدوم رسید. کسی پیدا نشد که به او شب‌هنگام، پناه دهد. سرانجام روباهی حیله‌گر به نام "حِیدور" از او صمیمانه دعوت کرد تا به دنبال او به خانه‌اش برود. آن فرد اهل سدوم مجذوب قالیچه فوق العاده مجللی شده بود که با طناب، به پشت الاغ فرد غریبه بسته شده بود. او قصد داشت آن را برای خودش تصرف کند. ترغیب‌های دوستانهٔ حِیدور، غریبه را متقاعد کرد تا دو روز با او بماند، اگرچه او انتظار داشت فقط یک شب بماند. هنگامی که وقت ادامه سفر فرا رسید، از میزبانش قالیچه و طناب را خواست. حِیدور گفت: "خواب دیدی و تعبیر خوابت این است: طناب بیانگر آن است که عمری طولانی به بلندی یک طناب خواهی داشت، قالیچه رنگارنگ نشان می‌دهد که تو صاحب باغی خواهی شد که در آن انواع درختان میوه کاشته می‌شود." مرد غریبه اصرار داشت که قالیچه او یک حقیقت است، نه یک رؤیا و خیال، و او همچنان خواستار بازگشت آن بود. حِیدور نه تنها منکر دریافت چیزی از مهمانش شد، بلکه حتی به او اصرار کرد که پول تعبیر خوابش را هم بپردازد. به گفته وی، قیمت معمول او برای چنین خدماتی، چهار نقره بود، اما با توجه به این که مهمان او بود، به عنوان لطف به او، به سه قطعه نقره بسنده می‌کند.

پس از کش و قوس‌های فراوان، مورد خود را نزد یکی از قضات سدوم به نام "شِرِک" مطرح کردند و او به شاکی گفت: "حِیدور در این شهر به عنوان خوابگزار معتمد رویاها شناخته می‌شود و آنچه به تو می‌گوید درست است." مرد غریبه اعلام کرد که از این حکم راضی نیست و همچنان بر ادعای خود، اصرار می‌کند. سپس شرک هم شاکی و هم متهم را از اتاق دادگاه بیرون راند. اهالی با دیدن این امر دور هم جمع شدند و مرد غریبه را از شهر رانده و طرد کردند و درحالیکه از فقدان قالیچه‌اش زاری می‌کرد مجبور به ادامه راه خود شد.

همانطور که سدوم قاضی لایق خودش را داشت، شهرهای دیگر نیز "شَرکار" قاضی عموره، "زَبناک" قاضی أدمه و "مانون" قاضی صبوعیم را داشتند. الیعازر، غلام ابراهیم، بر حسب ماهیت کاری که این قضات انجام می‌دادند، تغییراتی جزئی در نام آنها ایجاد کرد: اولی را "شکارا"، به معنای دروغگو نامید، دومی را "شاکرورا"، به معنای فریبکار بزرگ، سومی را "کذبان"، به معنای جعل‌کننده، و چهارمی را "مازلدین"، به معنای اجحاف‌کنندهٔ قضاوت نامید. به پیشنهاد این قضات، شهرها بر روی مشاعات خود تخت‌هایی را قرار داده بودند. وقتی غریبه‌ای از راه می‌رسید، ناگهان سه نفر از سر و سه نفر با خشونت از پاهایش می‌گرفتند و او را به زور روی یکی از تخت‌ها می‌گذاشتند. اگر او کوتاه‌تر از آن بود که دقیقاً در آن جا شود، شش نگهبان دست و پایش را می‌کشیدند و فشار می‌دادند تا او آن تخت را پر کند. اگر او زیادی برای آن تخت بزرگ بود آن‌ها سعی می‌کردند با تمام قدرت ترکیبی خود، او را فشرده کنند تا اینکه قربانی در آستانه مرگ قرار می‌گرفت. فریادهای او با این جمله روبرو می‌شد: "هر کسی که به سرزمین ما بیاید چنین خواهد شد."

پس از مدتی مسافران از این شهرها دوری می‌کردند، اما اگر گهگاه فرد مسکینی فریب وارد شدن به شهرشان را می‌خورد، آنان طلا و نقره به او می‌دادند، اما هرگز نان نمی‌دادند تا از گرسنگی بمیرد. هنگامی که او می‌مرد، اهالی شهر می‌آمدند و طلاها و نقره‌های نشان‌دار را که به او داده بودند پس می‌گرفتند و بر سر تقسیم لباس‌هایش نزاع می‌کردند، زیرا او را برهنه دفن می‌کردند.

یک بار الیعازر، غلام ابراهیم، به دستور ساره به سدوم رفت تا از سلامت حال لوط جویا شود. او به طور اتفاقی در لحظه‌ای که مردم در حال سرقت لباس‌های مرد غریبه‌ای بودند، وارد شهر شد. الیعازر از آن مسکین بخت برگشته حمایت کرد و سدومی‌ها علیه او جمع شدند. یکی سنگی به پیشانی او پرتاب کرد و باعث از دست دادن خون قابل توجهی شد. بلافاصله ضارب با مشاهده خون جاری شده به دلیل انجام عمل حجامت مطالبه وجه کرد. الیعازر از پرداخت هزینه جراحتی که بر او وارد شده بود خودداری کرد و او را نزد قاضی شَکارا بردند. حکم دادگاه علیه او شد، اینطور که قانون این سرزمین به مهاجم این حق را داد که طلبِ پرداخت کند. الیعازر به سرعت سنگی را برداشت و بر پیشانی قاضی

انداخت. چون دید خون به شدت جاری شده است به قاضی گفت: "بدهی مرا به آن مرد بپرداز و باقی را به من بده."

علت ظلم آنها ثروت بسیار زیادشان بود. خاکشان طلا بود و در بخل و طمعِ طلای بیشتر، می‌خواستند بیگانگان را از برخورداری از ثروتشان بازدارند. بر همین اساس، راه‌های اصلی را پر از آب کردند، به طوری که راه‌های شهرشان از بین رفت و هیچ کس نتوانست راه به آنجا را پیدا کند. آنها به همان اندازه که نسبت به انسان‌ها بی عاطفه بودند نسبت به جانوران نیز بی عاطفه بودند. آنها از آنچه پرندگان می‌خوردند حسادتشان می‌گرفت و از این رو آنها را به کلی از بین می‌بردند. آنها نسبت به یکدیگر نیز تجاوزکارانه رفتار می‌کردند و از قتل کوتاه نمی‌آمدند تا طلای بیشتری در اختیار داشته باشند. اگر مشاهده می‌کردند که مردی دارای ثروت زیادی است، دو نفر از آنها علیه او توطئه می‌کردند. او را در مجاورت خرابه‌ها اغفال می‌کردند، و در حالی که یکی با گفتگویی دلپذیر او را در محل نگه می‌داشت، دیگری دیواری را که در نزدیکی آن ایستاده بود، خراب می‌کرد تا اینکه ناگهان بر روی او فرو بریزد و او را بکشد. آن گاه دو توطئه‌گر مال او را بین خودشان تقسیم می‌کردند.

روش دیگری از روش‌های ثروتمند کردن خود با اموال دیگران در بین آنها مرسوم بود. آنها دزدان ماهری بودند. وقتی تصمیم به سرقت می‌گرفتند، ابتدا از قربانی خود می‌خواستند تا مبلغی را برایشان نگهداری کند که قبل از تحویل دادن، آن را به روغن دارای رایحه‌ای فوق‌العاده قوی آغشته کرده بودند. شب بعد به خانه‌اش دستبرد می‌زدند و گنج‌های مخفی‌اش را می‌دزدیدند و بوی روغن به محل مخفیگاه هدایت می‌کرد.

قوانین آنها برای آسیب رساندن به فقرا برپا شده بود. هر چه یک مرد ثروتمندتر بود، در برابر قانون بیشتر مورد مساعدت قرار می‌گرفت. صاحب دو گاو نر موظف بود یک روز خدمت شبانی کند، اما اگر فقط یک گاو نر داشت باید دو روز خدمت می‌کرد. یتیم فقیری که به این ترتیب مجبور شده بود از گله‌ها مدت طولانی‌تری نسبت به کسی که با گله‌های بزرگ نعمت داده شده بود نگهداری کند، برای انتقام گرفتن از ظالمان، تمام دام‌هایی که به او سپرده شده بود را کشت و وقتی پوست‌ها تقسیم می‌شد،

اصرار کرد که صاحب دو راس دام باید یک پوست داشته باشد، ولی صاحب یک راس باید دو پوست دریافت کند، مطابق با روشی که در تعیین کار دنبال می‌شده است. یک مسافر برای استفاده از قایق، باید چهار زوز می‌پرداخت، اما اگر از آب به سختی عبور می‌کرد، باید هشت زوز می‌پرداخت.

ظلم و ستم سدومی ها از این هم فراتر رفت. لوط دختری به نام پَلطیط داشت که اینگونه نامگذاری شده بود چون مدت کوتاهی پس از اینکه از اسارت به کمک ابراهیم فرار کرد برایش به دنیا آمد. پلطیط در سدوم زندگی می‌کرد، جایی که ازدواج کرده بود. یک بار گدایی به شهر آمد و دادگاه اعلامیه‌ای صادر کرد که هیچ کس به او چیزی برای خوردن ندهد تا از گرسنگی بمیرد. اما پلطیط به مسکین بخت برگشته ترحم کرد و هر روز که برای کشیدن آب به چاه می‌رفت، تکه‌ای نان به او می‌داد که آن را در پارچ آب خود پنهان می‌کرد. ساکنان دو شهر گناهکار، سُدوم و عَمورَه، نمی‌توانستند بفهمند که چرا گدا هلاک نشده است و شک کردند که کسی در خفا به او غذا می‌دهد. سه مرد خود را در نزدیکی گدا پنهان کردند و پلطیط را در حال دادن چیزی برای خوردن به او گرفتند. او مجبور شد تاوان انسانیت خود را با مرگ بپردازد. او بر روی توده مواد آتش زا سوزانده شد. مردم اَدَمه بهتر از مردم سدوم نبودند. یک بار غریبه‌ای به اَدَمه آمد و قصد داشت شب بماند و صبح روز بعد به سفر خود ادامه دهد. دختر مرد ثروتمندی با مرد غریبه ملاقات کرد و به درخواست او آب و نانش داد تا بخورد. هنگامی که مردم اَدَمه درباره این تخلف از قانون سرزمین شنیدند، دختر را گرفتند و نزد قاضی احضار نمودند که او را به مرگ محکوم کرد. مردم او را از سر تا پا به عسل آغشته کردند و او را در جایی که زنبورها جذبش می‌شدند، بی پناه گذاشتند. حشرات او را تا حد مرگ گزیدند و مردم سنگ دل به گریه‌های جانگداز او توجهی نکردند. سپس پروردگار تصمیم گرفت که این گناهکاران را نابود کند.»[13]

و داستان در سفر پیدایش، اصحاح ۱۹ ادامه می‌یابد: **«شامگاهان، آن دو فرشته به سُدوم رسیدند، و لوط به دروازهٔ شهر نشسته بود. چون لوط ایشان را بدید به ملاقات ایشان برخاست و با صورت سجده نمود و گفت: "ای سرورانم، تمنا اینکه به خانه بندهٔ خود درآیید و پاهایتان را بشویید و شب را به سر برید. سپس بامدادان برخاسته، راه خویش را پی گیرید." پاسخ دادند: "نه، بلکه شب را در میدان**

[13] اساطیر یهود، لوئیس گینزبرگ، ج ۱، ف ۵، ص ۲۲۴ - ۲۲۸

شهر به سر خواهیم برد." ولی چون بسیار پای فشرد با وی رفتند و به خانه‌اش درآمدند. او برایشان ضیافتی به پا کرد و نانِ بی‌خمیرمایه پخت و ایشان خوردند. اما پیش از آنکه بخوابند، مردان شهر، یعنی مردان سُدوم، از جوان و پیر، همه‌ی مردم بدون استثنا، خانه را احاطه کردند. آنان لوط را ندا در داده، گفتند: "آن مردان که امشب نزد تو درآمدند، کجایند؟ آنان را نزد ما بیرون آور تا بدیشان درآییم." لوط نزد آنان به درگاه بیرون رفت و در را پشت سر خود بست، و گفت: "نه ای برادران من، تمنا دارم که این کار ناپسند را انجام ندهید. ببینید، من دو دختر دارم که با هیچ مردی نبوده‌اند. بگذارید آنان را نزد شما بیرون آورم، و هر چه در نظرتان پسند آید با آنان بکنید. ولی با این مردان کاری نداشته باشید، چرا که زیر سقف من پناه گرفته‌اند." آنان پاسخ دادند: "کنار برو." و گفتند: "این مرد آمد تا نزد ما غربت گزیند، و اکنون داور ما شده است! اکنون با تو بدتر از آنان خواهیم کرد." پس بر آن مرد یعنی لوط به شدت هجوم بردند و نزدیک آمدند تا در را بشکنند. ولی آن مردان دست خویش دراز کرده، لوط را نزد خود به خانه درآوردند و در را بستند. سپس کسانی را که به درگاه خانه بودند، از خرد و بزرگ، به کوری مبتلا کردند که از یافتنِ دَر عاجز شدند. سپس آن دو مرد به لوط گفتند: "آیا کسی دیگر در اینجا داری؟ دامادان و پسران و دختران، و هر که را در شهر داری از اینجا بیرون ببر، زیرا می‌خواهیم این مکان را نابود کنیم؛ چرا که فریاد شکایت بر ضد مردمِ آن، نزد خداوند بسیار بلند شده است، و خداوند ما را فرستاده تا آن را نابود کنیم." پس لوط بیرون رفت تا با دامادان خود، که قرار بود با دخترانش ازدواج کنند، سخن گوید. بدیشان گفت: "برخیزید و از این مکان بیرون روید، زیرا خداوند می‌خواهد شهر را نابود کند!" اما دامادان آن را مزاح پنداشتند. سپیده‌دمان، آن فرشتگان لوط را شتابانیده، گفتند: "برخیز! همسر و دو دخترت را که در اینجا حاضرند برگیر، مبادا شما نیز در مکافات شهر هلاک شوید." و چون لوط درنگ می‌کرد، آن مردان به‌خاطر شفقت خداوند بر وی، دستان او و همسر و دو دخترش را گرفتند و او را بیرون آورده، خارج از شهر گذاشتند. و چون ایشان را بیرون می‌آوردند، یکی از آن دو گفت: "برای حفظ جان خود بگریزید! به پشت سر منگرید، و در هیچ کجای وادی مایستید! بلکه به کوه‌ها بگریزید، مبادا هلاک شوید!" ولی لوط بدیشان گفت: "ای سرورانم، چنین مباد! اینک بنده‌ات در نظرت فیض یافته است و با حفظ جانم محبتی بزرگ در حق من کرده‌ای. اما من توان آن ندارم به کوه بگریزم، مبادا این بلا مرا فرو گیرد و بمیرم. ببین، آنجا شهری است نزدیک که می‌توان به

آن گریخت، و شهری کوچک است. بگذار تا بدان بگریزم. آیا شهری کوچک نیست؟ پس جانم نجات خواهد یافت." او به لوط گفت: "این خواسته‌ات را نیز به جا می‌آورم تا شهری را که از آن سخن گفتی، واژگون نسازم. اما زود به آنجا بگریز، زیرا تا بدان‌جا نرسی، کاری نمی‌توانم کرد." از همین رو، آن شهر صوغَر نامیده شد. چون لوط به صوغَر رسید، آفتاب بر زمین طلوع کرده بود. آنگاه خداوند بر سُدوم و عَمورَه گوگرد و آتش از جانب خداوند از آسمان بارانید، و آن شهرها و تمام وادی و همه‌ی ساکنان شهرها و همه‌ی گیاهان زمین را واژگون کرد. اما زن لوط به پشت سر نگریست، و ستونی از نمک گردید. بامدادان، ابراهیم زود برخاست و به همان جایی که در آن به حضور خداوند ایستاده بود، رفت. و چون به سوی سُدوم و عَمورَه و سراسر زمین وادی نظر افکند، دید که اینک دود آن سرزمین همچون دود کوره بالا می‌رود. بدین‌سان، آنگاه که خدا شهرهای وادی را نابود کرد، ابراهیم را به یاد آورد، و هنگامی که آن شهرها را که لوط در آنها زیسته بود واژگون می‌ساخت، لوط را از میان آن واژگونی بیرون آورد. لوط از صوغر برآمد و با دو دخترش در کوه ساکن شد، زیرا از ماندن در صوغر هراسناک بود. پس با دو دخترش در غاری سکونت گزید. روزی دختر بزرگ به کوچک گفت: "پدر ما سالخورده گشته و در این نواحی مردی نیست، تا به رسم همه‌ی جهان، به ما درآید. بیا تا پدرمان را شراب بنوشانیم و با او همخواب شویم تا نسلی از پدر خویش نگاه داریم." پس در همان شب، پدرشان را شراب نوشانیدند، و دختر بزرگ رفته، با پدرش همخواب شد؛ و لوط از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد. روز دیگر، دختر بزرگ به کوچک گفت: "دیشب من با پدرم همخواب شدم. بیا تا امشب نیز او را شراب بنوشانیم، و تو با وی همخواب شو تا نسلی از پدرمان نگاه داریم." پس آن شب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند، و دختر کوچک رفته، با وی همخواب شد؛ و لوط از خوابیدن و برخاستن او نیز آگاه نشد. پس هر دو دختر لوط از پدر خویش باردار شدند. دختر بزرگ پسری بزاد و او را موآب نامید؛ او پدر موآبیان امروزی است. دختر کوچک نیز پسری بزاد و او را بِن‌عَمّی نامید؛ او پدر عَمّونیان امروزی است.»[14]

[14] کتاب مقدس، سِفر پیدایش، اصحاح ۱۹: ۱ - ۳۸

علاوه بر قتل‌ها و بی‌عدالتی‌هایی که اغلب در سدوم و شهرهای اطراف آن انجام می‌شد، با دیدار فرشتگان به وضوح می‌بینیم که تمام شهر و همه مردان آن بدون استثنا، از پیر و جوان از هر نقطه شهر بیرون آمدند تا به فرشتگان تجاوز کنند. آن به این معنی است که کل شهر در تجاوز به هر بازدیدکننده جدیدی از شهر که آنها به او میل پیدا می‌کردند مشارکت می‌کرد. و این به وضوح با تلاش آنها برای نفوذ به خانه لوط به منظور ربودن و تجاوز به دو فرشته‌ای که به صورت دو مرد بودند نشان داده شده است.

همچنین متذکر می‌شویم که لوط دو داماد از مردم شهر داشت که قرار بود با دخترانش در شهر ازدواج کنند. یعنی آن دو داماد مخالفت نکردند که لوط دخترانش را به آن جمع اوباش بدهد تا با آنها همبستر شوند. چگونه ممکن است لوط پیامبر باشد و دختران خود را برای رابطه‌ی جنسی گروهی بدهد و همزمان آنها را در حالی که قبلاً قرار ازدواجشان گذاشته شده پیشنهاد دهد؟ این باید به این دلیل باشد که در آن زمان هیچ قانونی تحت سه عهد اول وجود نداشت که این نوع پیوندهای جنسی، یعنی رابطه جنسی گروهی را ممنوع کند. بنابراین پس آیا کسی نمی‌تواند استدلال کند که همجنس‌گرایی نیز همچنین ممنوع نبوده است؟ همجنس‌گرایی در عهد موسی ممنوع می‌شود و به صراحت در سِفر لاویان، اصحاح ۱۸ ذکر شده است: **«با مرد همچون زن همبستر مشو. این کراهت‌آور است.»**[15] و مجدد در سفر لاویان اصحاح ۲۰: **«اگر مردی با مرد همچون زن همبستر شود، هر دو مرتکب عملی کراهت‌آور شده‌اند. هر دو حتماً کشته شوند؛ خونشان بر گردن خودشان خواهد بود.»**[16]

و پاسخ این است که بله، این درست است که همجنس‌گرایی هنوز حرام نبود، با این حال خود عمل همجنس‌گرایی یک گناه بود، زیرا در تضاد مستقیم با فرمان خدا برای بارور و کثیر شدن بود، زیرا هیچ ثمره‌ای از یک رابطه همجنس‌گرایانه به وجود نمی‌آید. از نظر احکام الهی، مردم سدوم و عموره به دلیل زیر پا گذاشتن چندین مورد از احکام اصلی عهد مقصر بودند، یکی از آن احکامی که مرتباً زیر پا می‌گذاشتند قتل و دیگری فرمان خداوند به بارور و کثیر شدن بود که از طرف خداوند به آدم (ع) و سپس به نوح (ع) داده شده بود، و هرگز توسط ابراهیم (ع) در عهد سوم منسوخ نشد. و هر قانون یا دستوری از یک عهد قبلی، اگر

[15] کتاب مقدس، سِفر لاویان، اصحاح ۱۸ : ۲۲

[16] کتاب مقدس، سِفر لاویان، اصحاح ۲۰ : ۱۳

توسط یک عهد جدید تعدیل یا حذف نشده باشد، همچنان پابرجاست. این امری است که قرآن کریم در سوره اعراف بر آن تاکید می‌کند:

﴿وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ۞ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ ۞ وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ۞ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ۞ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ﴾ ﴿و لوط را [فرستادیم] هنگامی که به قوم خود گفت آیا آن کار زشت را مرتکب می‌شوید که هیچ کس از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است ۞ شما از روی شهوت به جای زنان با مردان درمی‌آمیزید آری شما گروهی تجاوزکارید ۞ ولی پاسخ قومش جز این نبود که گفتند آنان را از شهرتان بیرون کنید زیرا مردمانی‌اند که همواره خود را پاک نشان می‌دهند ۞ پس او و خانواده‌اش را غیر از زنش که از زمره باقیماندگان (در عذاب) بود نجات دادیم ۞ و بر سر آنان بارشی [از سنگ‌ها] بارانیدیم پس ببین فرجام گنهکاران چسان بود﴾[17]

و قرآن کریم سوره شعرا می‌فرماید: **﴿أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ ۞ وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ﴾ ﴿آیا از میان مردم جهان با مردها در می‌آمیزید ۞ و آنچه را پروردگارتان از همسرانتان برای شما آفریده وامی‌گذارید [نه] بلکه شما مردمی تجاوزکارید﴾**[18]

قرآن به صراحت بیان می‌کند درحالیکه شاید برخی از مردم آن شهرها همسر داشتند، بیشتر مردان به مردان نزدیک شده و زنان را به طور کامل ترک کرده بودند، و شهوات خود را به مردان به جای همسرانشان اعمال می‌کردند. و این بدان معنی بود که مردم سدوم و عموره در حال نافرمانی از اولین فرمان خداوند، باروری و کثیر شدن، بودند و آنها به طور کلی روابط جنسی با زنان را کنار گذاشته بودند. و این یکی از دلایلی است که چرا عذاب آنها موجه بود. غیر از این، آنها پیش از این به خاطر قتل رهگذران شهر و مردم بی‌گناه محکوم شده بودند. همچنین نکات بسیار مهمی وجود دارد که مایلیم از داستان لوط (ع) فرا بگیریم:

---

[17] قرآن کریم، سوره اعراف، آیات ۸۰ - ۸۴

[18] قرآن کریم، سوره شعراء، آیات ۱۶۵ - ۱۶۶

۱. متوجه می‌شویم که همان‌طور که به نوح (ع) اجازه داده شده بود همسرش را با خود ببرد، و او بعداً به دلیل خیانت و شرارتش سقوط کرد، به همین شکل، به لوط اجازه داده شد همسرش را ببرد، کسی که او نیز در راه خروج از شهر بود و هنگامی که به پشت خود نگاه کرد، هلاک شد.

۲. اشاره می‌کنیم که مصرف مشروبات الکلی همچنان در عهد سوم مجاز بود و لوط و دخترانش از آن می‌نوشیدند.

۳. همچنین مایلیم به این نکته اشاره کنیم که روابط جنسی بین پدر و دختر مجاز بود و در سه عهد اول هیچ قانونی محدود کننده‌ی آن نبود. لوط با دختران خود وارد این پیوند می‌شود و دو قوم به دنیا می‌آورد. او همچنین دخترانش را برای رابطه‌ی جنسی گروهی به افراد بیرون از خانه‌اش پیشنهاد می‌دهد و می‌دانیم که مردم سدوم و عموره در حال انجام رابطه جنسی گروهی یا عیاشی دسته جمعی بودند.

۴. مردم سدوم و عموره درباره لوط و خاندانش می‌گویند: ﴿**إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ**﴾ ﴿**زیرا مردمانی‌اند که همواره خود را پاک نشان می‌دهند**﴾ این اشاره مستقیم به عمل ختنه است که لوط اکنون تحت عهد ابراهیمی انجام می‌داد. و واژه‌ی ختنه در عربی به معنی "طهارت - پاکی" ترجمه می‌شود.

۵. مردم سدوم و عموره هنگامی که لوط دخترانش را به آنها پیشنهاد کرد، به او گفتند: ﴿**لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ**﴾ ﴿**گفتند تو که می‌دانی ما حق در دختران تو نداریم و خوب می‌دانی ما چه می‌خواهیم**﴾[19] و این بدان معنی است که آنها حقی بر دختران او ندارند زیرا آنها ختنه نشده بودند و زنان تحت عهد ابراهیمی فقط باید با مردان ختنه شده ازدواج می‌کردند، یعنی پسران آدم و نه پسران قابیل.

۶. لوط در ترک شهرهای سدوم و عموره تردید داشت و مجبور شد توسط فرشتگان بیرون کشیده شود و پس از آن نیز نخواست خیلی دور برود و در شهر نزدیک به او پناهندگی داده شد. این تردید نمونه‌ای از تقصیرها و اشتباهات لوط در دوران پیامبری است.

[19] قرآن کریم، سوره هود، آیه ۷۹

در مورد همجنس‌گرایی، امام احمد الحسن (از ایشان سلام) برای من توضیح داده است که گرایش طبیعی جنسیت‌ها این است که مردان مجذوبِ زنان و زنان مجذوبِ مردان می‌شوند. امام (از ایشان سلام) فرموده‌اند که اکثر مردم همجنس‌گرا از یکی از این دو راه چنین شدند، یا از طریق قربانیِ کودک آزاری بودن یا به این شکل به دنیا می‌آیند و یکی از والدین یا پدربزرگ و مادربزرگشان همجنس‌گرا بوده یا تمایل به همجنس داشته‌اند. این بدین معنی است که امام احمد الحسن (از ایشان سلام) نگرش سنتی که بیشتر دین‌ها دارا هستند، مخصوصا مسلمانان، یعنی آنکه همجنس‌گرایان تنها منحرفانی هستند که باید کشته یا سنگسار شوند را رد می‌کنند. بلکه امام (از ایشان سلام) می‌فرماید اگرچه گرایش طبیعی جنسی مردان و زنان جذب جنس مخالف شدن است و این به قصد زاد و ولد بوده است، اما در واقع همجنس‌گرایان نباید به خاطر احساس جذب شدن به همجنس سرزنش شوند، زیرا در بیشتر موارد این یا یک صفت ژنتیکی ارثی است که به آنها منتقل می‌شود یا قربانی کودک‌آزاری بوده‌اند. هر دوی اینها تقصیر آنها نیست.

در آغاز دعوت در عراق، پس از آنکه امام احمد الحسن (از ایشان سلام) اولین عبادتگاه را برای مومنان گشود، مردی همجنس‌گرا بود که به آن عبادتگاه آمد. پیروان امام (از ایشان سلام) بیان کردند که می‌خواهند او برود، زیرا به عقیده‌ی آنها، بودن او در میان آنها آبروی آنها و آبروی دین را می‌برد زیرا که او در شهر به همجنس‌گرایی معروف بود. **امام احمد الحسن (از ایشان سلام) با شنیدن این سخن بسیار خشمگین شد و به آنها فرمود:** "اگر درهای خداوند را به روی او ببندم، در چه کسی را بکوبد؟"

و ایشان از آن مرد برای ورود مجدد استقبال کردند. به این ترتیب، دین و مجالس ما از همجنس‌بازان و مردم از هر طبقه و شیوه‌ای در زندگی استقبال می‌کنند، زیرا کسی که در جستجوی خدا اخلاص دارد بسیار محترم‌تر از کسی است که دینداریِ کاذب نشان دهد در حالی که در باطن منافق است.

اما در مورد مکان سدوم و عموره، پست‌ترین نقطه بر روی زمین، دریای مرده واقع در اردن و فلسطین است که دارای ارتفاعی تقریباً ۴۱۶ متر پایین تر از سطح دریا می‌باشد. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) تایید کردند که دریای مرده، مکان سدوم و عموره است، شهرهایی که توسط خداوند نابود گشتند و در سه دین ابراهیمی یهودیت، مسیحیت و اسلام این امر ذکر شده است.

امام احمد الحسن (از ایشان سلام)در مورد دریای مرده فرمود: "آن اکنون در حال خشک شدن می‌باشد و آثاری باستانی آشکار خواهند شد و مفاهیم را نزد مردم دگرگون خواهند کرد، بسیاری از امور دگرگون خواهند شد، اگر آنها آن را پنهان نکنند."

در قرآن کریم آمده است: **﴿فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا﴾ ﴿پس چون فرمان ما آمد بالاترین نقطه‌ی آن را پست‌ترین آن کردیم﴾**[20] ترجمه‌های اشتباه زیادی برای این آیه وجود دارد، برای مثال: «پس چون فرمان ما آمد بالاترین نقطه[ی شهر] را پست‌ترین آن کردیم». یا بدین شکل: «و هنگامیکه فرمان ما آمد ما آن آبادی را زیر و زبر کردیم». اما در حقیقت این آیه به زبان عربی عبارت شهر یا آبادی را به کار نمی‌برد، آن تنها می‌فرماید **﴿جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا﴾ ﴿بالاترین نقطه‌ی آن را پست‌ترین آن کردیم﴾**.

اگر امروزه دریای مرده پایین‌ترین نقطه بر روی زمین است، پس آن باید بالاترین نقطه بر روی زمین بوده باشد. بالاترین نقطه بر زمین دو شهر سدوم و عموره بودند که بالاتر از کوه اورست قرار داشتند و خداوند آن را نابود کرد و پست‌ترین نقطه قرار داد... از اوج دنیا به کف آن بین شامگاه تا برآمدن خورشید.

[20] قرآن کریم، سوره هود، آیه ۸۲



درب چهار

در معرفت عهد چهارم با موسی (علیه السلام)

﴿قَالُوا یَا مُوسَی ادْعُ لَنَا رَبَّکَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَکَ﴾

﴿گفتند ای موسی پروردگارت را به عهدی که نزد تو دارد برای ما بخوان﴾

بین عهد ابراهیم (ع) و موسی (ع) امور فراوانی رخ دادند و کلام خداوند درباره‌ی پسران ابراهیم به حقیقت پیوست: **«آنگاه خداوند به او فرمود: «یقین بدان که نسل تو در سرزمینی که از آنِ ایشان نیست، غریب خواهند بود و در آنجا ایشان را بندگی خواهند کرد و آنها چهارصد سال بر ایشان ستم خواهند کرد.»**[1] یعقوب (ع) و یوسف (ع) وارد مصر شدند و همراه خود خانواده‌ی خویش را داشتند و بعد از آنکه یوسف درگذشت، بنی اسرائیل در مصر برای چهارصد سال به بردگی گرفته شد تا زمانیکه منجی موعود موسی (ع) ظهور کرد. علت بردگی بنی اسرائیل شکستن عهد ابراهیمی بود. آنها در مصر در زمان یوسف در طی حکومت آخناتون (ع)، پادشاهِ یکتاپرست در زمان یوسف، در نعمت عظیمی زندگی می‌کردند. اما پس از مرگ شاه آخناتون، پسرش، شاه توت، در خردسالی با نه سال سن حکومت کرد. بستگان همسرش و کاهنان در آن زمان او را تحت کنترل داشتند و او را وادار کردند که بر خلاف تصمیمات پدرش عمل کند و دین قلمرو پادشاهی را به دین چند خدایی که قبلاً به آن عمل می‌کردند بازگرداند و سپس آنها توت را به قتل رساندند.

بنی اسرائیل در آن زمان ساکت ماندند و به هیچ چیز اعتراض نکردند و خدایان دروغین بازگردانده شده و ادیان دروغین مصر را به دلیل کم ایمانی، ترس از مرگ و عشق به دنیا پذیرفتند. بنی اسرائیل حتی دین ابراهیم (ع) را رها کردند و به پرستش بتها و خدایان دروغین مصری پرداختند و در نتیجه عهد ابراهیمی را شکستند و کیفر و عذاب الهی را بر سر خود آوردند. بدین ترتیب خدا بنی اسرائیل را به دست مصریان سپرد و آنها آنان را به بردگی گرفتند. مجازات شکستن عهد آدمی طرد شدن از بهشت عدن بود و سپس خداوند آدم را پس از آنکه او توبه کرد بخشید و عهد را بازگرداند. سپس هنگامی که مردم دوباره عهد آدم را شکستند، خداوند آنان را با طوفان مجازات کرد. هنگامی که نمرود و نسل‌های بعد از نوح، عهد نوح را شکستند، خداوند آنها را با متفرق کردن، پراکندگی و درهم ریختن زبان‌هایشان مجازات کرد. هنگامی که پسران ابراهیم (ع) پیمان سوم را شکستند، خداوند آنها را به مدت چهارصد سال با بردگی مجازات کرد و خداوند احکام و قوانین عهد جدید را در سِفر خروج در اصحاح ۱۹ تا ۲۴ بیان کرد:

[1] کتاب مقدس، سِفر پیدایش، اصحاح ۱۵: ۱۳

اصحاح ۱۹: **"آنگاه موسی نزد خدا بالا رفت. خداوند از کوه موسی را ندا داد و فرمود: "این را به خاندان یعقوب بگو و به بنی‌اسرائیل اعلام کن: شما خود دیدید که بر مصریان چه کردم و چگونه شما را بر بال‌های عقاب‌ها حمل کرده، نزد خود آوردم. حال اگر واقعاً صدای مرا بشنوید و عهد مرا نگاه دارید، از میان جمیع قوم‌ها، مِلک خاص من خواهید بود، زیرا تمامی زمین از آنِ من است. شما برای من مملکتی از کاهنان، و امتی مقدس خواهید بود."**[2]

اصحاح ۲۰: **"آنگاه خدا همه‌ی این سخنان را فرمود: "مَنَم یهوه خدای تو، که تو را از سرزمین مصر، از خانه‌ی بندگی، بیرون آوردم. تو را خدایانِ غیر جز من مباشد. هیچ تمثالِ تراشیده‌ای برای خود مساز، خواه به شکل هرآنچه بالا در آسمان باشد و یا پایین بر زمین و یا در آبهای زیر زمین. در برابر آنها سَجده مکن و آنها را عبادت منما؛ زیرا من، یهوه خدای تو، خدایی غیورم که جزای تقصیرات پدران را به فرزندان و پشت سوم و چهارمِ آنان که مرا نفرت کنند می‌رسانم. اما کسانی را که مرا دوست بدارند و فرمان‌هایم را حفظ کنند، تا هزار پشت محبت می‌کنم. نام یهوه خدایت را به ناشایستگی مبر، زیرا خداوند کسی را که نام او را به ناشایستگی بَرَد بی‌سزا نخواهد گذاشت. روز شَبّات را به یاد داشته باش و آن را مقدس شمار. شش روز کار کن و همه‌ی کارهایت را انجام بده، اما روز هفتم، شَبّاتِ یهوه خدای توست. در آن هیچ کار مکن، نه تو، نه پسر یا دخترت، نه غلام یا کنیزت، نه چارپایانت، و نه غریبی که درون دروازه‌های توست. زیرا خداوند در شش روز آسمان و زمین و دریا را با هر آنچه در آنهاست بساخت، اما روز هفتم فراغت یافت. از همین رو، خداوند روز شَبّات را برکت داده، آن را تقدیس فرمود. پدر و مادر خود را گرامی دار تا در سرزمینی که یهوه خدایت به تو می‌بخشد، روزهایت دراز شود. قتل مکن. زنا مکن. دزدی مکن. بر همنوع خود شهادت دروغ مده. به خانه‌ی همسایه‌ات طمع مورز. به زن همسایه‌ات، یا غلام و کنیزش، یا گاو و الاغش، یا هیچ چیز دیگر او، طمع مدار." چون قوم رعد و برق را دیدند، و آواز کَرِنا را شنیدند، و کوه را که پر از دود بود مشاهده کردند، جملگی به خود لرزیدند. آنها دور ایستادند و به موسی گفتند: "تو خود با ما سخن بگو و ما خواهیم شنید، اما خدا با ما سخن نگوید، مبادا بمیریم." موسی به قوم گفت: "مترسید. خدا آمده است تا شما را بیازماید تا ترس او**

[2] کتاب مقدس، سفر خروج، اصحاح ۱۹: ۳ - ۶

را به دل داشته باشید و گناه نکنید." پس قوم از دور ایستادند و موسی به تاریکیِ غلیظ که خدا در آن بود نزدیک شد. آنگاه خداوند به موسی گفت: "بنی‌اسرائیل را چنین بگو: "شما خود دیدید که از آسمان با شما سخن گفتم. خدایان نقره در کنار من مسازید؛ خدایان طلا برای خود مسازید. مذبحی از خاک برایم بساز و بر آن قربانی‌های تمام‌سوز و قربانی‌های رفاقت از گله و رمه‌ی خویش تقدیم کن. هر جا که گرامیداشتِ نام خویش را سبب گردم، نزد تو خواهم آمد و تو را برکت خواهم داد. اگر مذبحی از سنگ برایم می‌سازی، آن را از سنگ‌های تراشیده مساز، زیرا اگر افزارت را بر آن به کار بری آن را نجس می‌سازی. و بر مذبح من از پله‌ها بالا مرو، مبادا عریانی تو بر آن دیده شود."[3]

اصحاح ۲۱: "این است قوانینی که پیش ایشان می‌گذاری: چون غلام عبرانی اختیار کنی، شش سال تو را خدمت کند؛ در سال هفتم، آزاد بیرون رود بی‌آنکه بهایی بپردازد. اگر تنها آمده باشد، تنها بیرون رود؛ اما اگر هنگام آمدن زن داشت، زنش نیز همراه او بیرون رود. اگر سرورش به او زنی بدهد و آن زن برایش پسران و دختران بزاید، زن و فرزندان او از آنِ سرورش خواهند بود و آن مرد تنها بیرون خواهد رفت. اما اگر آن غلام بگوید: "من سرورم و زن و فرزندانم را دوست می‌دارم و نمی‌خواهم آزاد بیرون روم" آنگاه سرورش وی را به حضور خدا بیاورد. او را نزدِ در یا تیرِ چارچوب آن ببرد و گوشش را با درفشی سوراخ کند، و او تا پایان عمر غلام وی خواهد بود. چون مردی دختر خود را به کنیزی بفروشد، آن دختر نباید مانند غلامان آزاد شود. اگر سرورش که او را برای خود نامزد کرده است از او راضی نباشد، باید اجازه دهد آن دختر را بازخرید کنند. سرورش حق ندارد او را به بیگانگان بفروشد، زیرا به او بی‌وفایی کرده است. اگر او را برای پسرش نامزد کرده باشد، باید با او همچون دختر خود عمل کند. اگر زن دیگری برای خود بگیرد، نباید زن نخستش را از خوراک، پوشاک و رابطه‌ی زناشویی محروم کند. اگر این سه چیز را از او دریغ بدارد، آن زن باید بی‌آنکه بهایی بپردازد آزاد شود. هر که انسانی را بزند و او بمیرد، البته باید کشته شود. اما اگر قصد انجام این کار را نداشت، بلکه ترتیب خدا چنین بود، آنگاه من مکانی برای تو تعیین می‌کنم تا او بدان بگریزد. اما اگر کسی علیه دیگری نقشه بکشد تا به مکر او را به قتل رساند، او را از مذبح من دور کن تا بمیرد.هر که پدر یا مادر خویش را بزند، البته باید

[3] کتاب مقدس، سفر خروج، اصحاح ۲۰: ۱ - ۲۶

کشته شود. هر که انسانی را برباید، خواه او را فروخته باشد و خواه در دستش یافت شود، البته باید کشته شود. هر که پدر یا مادر خود را ناسزا گوید، البته باید کشته شود. اگر مردمان با هم نزاع کنند و یکی دیگری را با سنگ یا مشت بزند، و او نمیرد بلکه بستری شود، اما بعد بتواند برخیزد و به کمک عصا بیرون راه رود، در آن صورت ضارب بی‌تقصیر خواهد بود؛ فقط باید برای ایام بستری شدنِ او غرامت بپردازد و خرج معالجه‌ی او را بدهد. اگر کسی غلام یا کنیز خود را با چوب بزند و او زیر دست وی بمیرد، البته باید مجازات شود. اما اگر یکی دو روز زنده بماند، نباید او را مجازات کرد زیرا زرخرید اوست. اگر کسانی در حال نزاع، زن بارداری را بزنند به‌طوری که بچه‌ی او پیش از موعد به دنیا بیاید، اما آسیب جدی وارد نیامده باشد، ضارب باید هر جریمه‌ای را که شوهر آن زن مطالبه کند و قضات تعیین کنند، به وی بپردازد اما اگر آسیبی جدی وارد آید، جان به عوض جان تعیین کن، و چشم به عوض چشم، دندان به عوض دندان، دست به عوض دست، پا به عوض پا، سوختگی به عوض سوختگی، زخم به عوض زخم و کبودی به عوض کبودی. اگر کسی به چشم غلام یا کنیز خود ضربه زند و آن چشم کور شود، باید او را به عوض چشمش آزاد کند. و اگر به دندان غلام یا کنیزش ضربه زند که از جای کنده شود، باید به عوض دندانش، وی را آزاد کند. اگر گاوی، مرد یا زنی را شاخ زند و او بمیرد، البته باید گاو را سنگسار کرد و از گوشتش نباید خورد. اما صاحب گاو بی‌تقصیر خواهد بود. ولی اگر آن گاو، سابقه‌ی شاخ‌زنی داشته باشد و از قبل صاحبش را آگاه کرده باشند، و با این حال آن را نبسته باشد، اگر مرد یا زنی را کشت باید گاو را سنگسار کرد و صاحبش را نیز کشت. اما اگر از صاحب گاو جریمه‌ای خواسته شود، می‌تواند بهای رهایی جان خود را طبق آنچه از او خواسته شده است، بپردازد. در خصوص گاوی که پسر یا دختربچه‌ای را شاخ زند نیز همین قانون را باید اجرا کرد. اگر آن گاو، غلام یا کنیزی را شاخ زند، صاحبش باید سی مثقال نقره به سَروَرِ او بپردازد و گاو باید سنگسار شود. اگر کسی سرپوش چاهی را برگیرد، و یا چاهی بکند و آن را نپوشاند، و گاو یا الاغی در آن بیفتد، صاحب چاه باید غرامت دهد؛ او باید به صاحب گاو یا الاغ مبلغ لازم را بپردازد، و حیوان مرده از آنِ خودش خواهد بود. اگر گاو کسی، گاو شخصی دیگر را زخمی کند و آن گاو بمیرد، صاحبان گاوها گاو زنده را بفروشند و پول آن و نیز حیوان مرده را به‌طور مساوی بین خود تقسیم کنند. اما

اگر معلوم شود که آن گاو سابقه‌ی شاخ‌زنی داشته، و صاحبش از بستن آن غفلت کرده باشد، البته باید گاوی به عوض آن گاو بپردازد، و حیوان مرده از آنِ خودش خواهد بود."[4]

اصحاح ۲۲: **"اگر کسی، گاو یا گوسفندی بدزدد و آن را بکشد یا بفروشد، باید در ازای آن گاو پنج گاو، و در ازای آن گوسفند چهار گوسفند بپردازد. اگر دزدی در حال نَقْب زدن گرفتار آید و او را بزنند به گونه‌ای که بمیرد، بازخواستی برای خون او نخواهد بود؛ اما اگر این عمل پس از طلوع آفتاب واقع شود، برای خون او بازخواست خواهد بود. هر که دزدی کند البته باید غرامت بپردازد، ولی اگر چیزی نداشته باشد، خود او را باید فروخت تا غرامت پرداخت شود. اگر حیوان دزدی، اعم از گاو یا الاغ یا گوسفند، زنده در دست دزد یافت شود، باید دو برابر باز پس دهد. اگر کسی چارپایان خود را در مزرعه یا تاکستانی بچراند، یعنی چارپایان خود را رها کند تا در مزرعه‌ی شخصی دیگر چرا کنند، باید از بهترین قسمت مزرعه یا تاکستان خویش غرامت بپردازد. اگر آتشی شعله برکشد و در خاربوته‌ها چنان منتشر شود که خرمن گندم یا گندم درو نشده و یا مزرعه‌ای را بسوزاند، کسی که آن را افروخته است البته باید غرامت بپردازد. اگر کسی پول یا اسباب نزد همسایه‌ی خود امانت گذارد تا از آن نگهداری کند، و آن امانت از خانه‌ی همسایه به سرقت رود، اگر دزد گرفتار شود باید دو برابر غرامت بپردازد. اما اگر دزد پیدا نشد، آنگاه باید صاحب‌خانه را نزد قضات برند تا معلوم شود آیا دست خود را بر مال دیگری دراز کرده است یا خیر. در هر جرمی در خصوص گاو یا الاغ یا گوسفند یا جامه یا هر چیز گمشده‌ای که کسی درباره‌ی آن بگوید: "این مال من است،" ادعای هر دو طرف نزد قضات برده شود و هر که را آنان مقصر دانند، دو برابر مال را به دیگری مسترد بدارد. اگر کسی الاغ یا گاو یا گوسفند یا هر حیوان دیگری را نزد همسایه‌ی خود امانت گذارد تا از آن نگهداری کند، و آن حیوان بمیرد، آسیب ببیند و یا به غارت برده شود بی‌آنکه کسی ببیند، برای حل مشکل میان آن دو، همسایه باید به پیشگاه خداوند سوگند یاد کند که دست او بر مال دیگری دراز نشده است. صاحب حیوان این را بپذیرد و دیگر نیازی به پرداخت غرامت نیست. اما اگر آن حیوان دزدیده شده باشد، باید به صاحبش غرامت بپردازد. اگر آن را جانوری وحشی دریده باشد، لاشه را به عنوان مدرک بیاورد، و دیگر مُکلّف به پرداخت غرامت**

[4] کتاب مقدس، سفر خروج، اصحاح ۲۱: ۱ - ۳۶

حیوان دریده شده نخواهد بود. اگر کسی از همسایه‌ی خود حیوانی به عاریت گیرد و آن حیوان در غیاب صاحبش آسیب ببیند یا بمیرد، البته باید غرامت بپردازد. اما اگر صاحب حیوان همراهش باشد، پرداخت غرامت لازم نیست. اگر حیوان کرایه شده باشد، پرداخت مبلغِ کرایه برای جبران خسارت کافی خواهد بود. اگر مردی دوشیزه‌ای را که نامزد کسی نباشد، اغوا کند و با او همبستر شود، باید مهریه‌اش را بپردازد و او را به زنی بگیرد. اگر پدر دختر به هیچ وجه راضی نباشد او را به وی دهد، باز مرد مُکلّف است مبلغی برابرِ مهریه‌ی دوشیزگان به او بپردازد. زن جادوگر را زنده مگذار. هر که با چارپایی نزدیکی کند، هرآینه کشته شود. هر که برای خدایی جز یهوه و بس قربانی کند، به نابودی کامل سپرده شود. به غریبان آزار مرسانید و به آنان ظلم مکنید، زیرا خود شما در سرزمین مصر غریب بودید. بر بیوه‌زنان و یتیمان ستم مکنید. اگر چنین کنید و ایشان نزد من فریاد برآورند، البته فریاد ایشان را خواهم شنید، و خشم من افروخته شده، شما را به شمشیر خواهم کشت؛ آنگاه زنانتان بیوه و فرزندانتان یتیم خواهند شد. اگر به یکی از فقیرانِ قوم من پول قرض دهی، همچون رباخواران عمل مکن و از او بهره مخواه. اگر ردای همسایه‌ات را گرو گرفته‌ای، آن را تا غروب آفتاب بدو بازگردان، زیرا ممکن است یگانه پوششِ تنِ او باشد. پس در چه بخوابد؟ اگر او نزد من فریاد برآورد، خواهم شنید زیرا که من رئوف هستم. به خدا ناسزا مگو و رهبر قومِ خود را لعن مکن. در آوردن هدیه از غلّه و عصیر انگور خود تأخیر مکن. پسران نخست‌زاده‌ات را به من بده. با گاوان و گوسفندانت نیز چنین کن. نخست‌زاده‌ی آنها را هفت روز نزد مادرشان نگاه دار، ولی در روز هشتم آن را به من بده. شما باید قوم مقدس من باشید. پس گوشت حیوانی را که جانوران وحشی دریده‌اند مخورید؛ آن را نزد سگان بیندازید."[5]

اصحاح ۲۳: **"خبر دروغ را پخش مکن و با شهادتِ بدخواهانه، با شریران همداستان مشو. در عمل بد با اکثریت همراه مشو. چون در مرافعه‌ای شهادت می‌دهی، با گرفتن جانبِ اکثریت، عدالت را مخدوش مساز، و در مرافعه‌ی فقیران نیز از او طرفداری مکن. هرگاه به گاو یا الاغِ سرگردان دشمنت برخوردی، حتماً آن را نزد وی بازآور. اگر دیدی الاغ کسی که از تو نفرت دارد زیر بار افتاده است، آن**

[5] کتاب مقدس، سفر خروج، اصحاح ۲۲: ۱ - ۳۱

را به حال خود وامگذار؛ حتماً او را در این امر یاری ده. در مرافعه‌ی نیازمندانِ قوم خود، عدالت را از ایشان دریغ مدار. تو را با اتهام دروغ کاری نباشد و افراد بی‌گناه و پارسا را به مرگ مسپار، زیرا من شریر را تبرئه نخواهم کرد. رشوه مپذیر، زیرا رشوه چشم بینایان را کور می‌کند و سخن پارسایان را کج می‌سازد. بر غریبان ظلم مکن؛ چه خود از دل غریبان خبر دارید، زیرا در سرزمین مصر غریب بودید. شش سال مزرعه‌ی خود را بکار و محصولش را درو کن، اما در سال هفتم بگذار بیاساید و آن را به حال خود واگذار، تا نیازمندانِ قوم تو بتوانند از آن بخورند، و از آنچه باقی ماند وحوش صحرا بهره‌مند گردند. با تاکستان و باغ زیتون خود نیز چنین عمل نما. شش روز به کار خویش مشغول باش، اما در روز هفتم فراغت جو تا گاو و الاغت بیاسایند و پسر کنیزت و غریبی که در خانه‌ات مهمان است، جانی تازه کند. به هر آنچه به شما گفتم به دقت گوش بسپارید. نام خدایانِ غیر را ذکر مکنید و از زبانتان شنیده نشود. سالی سه بار برای من عید نگاه دارید. عید فطیر را نگاه دارید؛ همان‌گونه که شما را امر کردم، هفت روز نانِ بی‌خمیرمایه بخورید. این را در موعد مقرر در ماه اَبیب انجام دهید زیرا در آن ماه بود که از مصر بیرون آمدید. هیچ‌کس به حضور من دست‌خالی حاضر نشود. عید برداشتِ نوبرِ محصول خود را که در مزارع کاشته‌اید، نگاه دارید. عید جمع‌آوری را نیز در پایان سال، هنگام جمع‌آوری محصول از مزارع، نگاه دارید. تمامی مردان شما باید سالی سه بار در پیشگاه خداوندگار یهوه حاضر شوند. خون قربانی را همراه چیزی که خمیرمایه در آن به کار رفته، به من تقدیم مکن. چربی هدایای اعیاد من نباید تا صبح نگاه داشته شود. بهترین نوبر زمین خود را به خانه‌ی یهوه خدایت بیاور. بزغاله را در شیر مادرش مپز. اینک من فرشته‌ای پیشاپیش تو می‌فرستم تا در طول راه از تو نگاهبانی کند و تو را به مکانی که برایت آماده کرده‌ام برساند. از او بر حذر باش و به سخنانش گوش فرا ده. او را به خشم میاور، زیرا نافرمانی شما را نخواهد آمرزید؛ چراکه نام من در اوست. اگر به دقت به سخنان او گوش بسپاری و هر چه می‌گویم انجام دهی، آنگاه من دشمنِ دشمنانت خواهم بود و مخالفِ مخالفانت. فرشته‌ی من پیشاپیش تو خواهد رفت و تو را به سرزمین اَموریان، حیتّیان، فِرِزّیان، کنعانیان، حِویان و یِبوسیان رهنمون خواهد شد، و من ایشان را نابود خواهم کرد. در برابر خدایان ایشان سَجده مکن، آنها را عبادت منما و مطابق رسومشان رفتار مکن، بلکه آنها را به‌کل منهدم ساز و ستونهای سنگی‌شان را در هم شِکَن. یهوه خدایتان را عبادت کنید، که او به آب و نانت برکت خواهد داد. من بیماری را از میان تو دور

خواهم کرد، و هیچ‌کس در دیار تو سِقط نخواهد کرد و نازا نخواهد بود. به شما عمرِ کامل خواهم بخشید. رُعب و وحشت خود را پیش روی تو خواهم فرستاد تا هر قومی را که بدان برخوری، به اغتشاش افکَنَد. کاری می‌کنم که دشمنانت جملگی از برابرت بگریزند. پیش روی تو زنبورها می‌فرستم تا حِویان، کنعانیان و حیتّیان را از سر راهت برانند. اما ایشان را یک ساله بیرون نخواهم راند، مبادا زمین متروک شود و حیوانات وحشی بر تو بس فزونی گیرند. ایشان را اندک اندک از پیش رویت خواهم راند، تا آنگاه که شمار تو آنقدر افزون شود که بتوانی این سرزمین را به تصرف آوری. مرزهای تو را از دریای سرخ، تا دریای فلسطینیان، و از صحرا تا رود فُرات تعیین خواهم کرد، و ساکنانِ این سرزمین را به دست تو خواهم سپرد و تو ایشان را از پیش روی خود خواهی راند. با آنها و با خدایانشان عهد مبند. مگذار در سرزمینت زیست کنند، وگرنه تو را به گناه ورزیدن به من بر خواهند انگیخت. زیرا اگر خدایان ایشان را عبادت کنی، دامی برای تو خواهد بود."[6]

اصحاح ۲۴: **"آنگاه به موسی گفت: "نزد خداوند بالا بیا، تو و هارون و ناداب و اَبیهو، همراه هفتاد تن از مشایخ اسرائیل، و از دور سَجده کنید. تنها موسی نزدیک خداوند بیاید، اما آنان نزدیک نیایند. قوم نیز همراه او بالا نیایند." پس موسی آمده، همه‌ی سخنان خداوند و همه‌ی قوانین را به قوم بازگفت. تمامی قوم یکصدا پاسخ دادند: "همه‌ی سخنانی را که خداوند فرموده است، به جا خواهیم آورد." آنگاه موسی همه‌ی سخنان خداوند را نوشت، و سحرگاهان برخاسته، مذبحی در پای کوه ساخت و دوازده ستون به نشان دوازده قبیله‌ی اسرائیل بر پا داشت. سپس جوانان بنی‌اسرائیل را فرستاد، و آنان قربانیهای تمام‌سوز تقدیم کردند و از گاوان، قربانیهای رفاقت برای خداوند ذبح نمودند. موسی نیمی از خون قربانی را برگرفت و در لگن‌هایی ریخت؛ نیم دیگر را نیز بر مذبح پاشید. آنگاه کتاب عهد را برگرفت و آن را در حالی که قوم گوش فرا می‌دادند، برای ایشان قرائت کرد. آنها در پاسخ گفتند: "هر آنچه خداوند گفته است به جا خواهیم آورد و مطیع خواهیم بود."[7]**

[6] کتاب مقدس، سفر خروج، اصحاح ۲۳: ۱ - ۳۳

[7] کتاب مقدس، سفر خروج، اصحاح ۲۴: ۱ - ۷

چهارمین عهد با خداوند به طور قابل توجهی با جزئیات و احکام و دستورالعمل‌های بیشتر همراه بود. این امر به این دلیل بود که نیازهای بشر تغییر کرده و قوانین پیچیده‌تری برای مدیریت امور آن مورد نیاز بود. هنگامی که عهد اول نازل شد، تنها آدم و حوا بودند و هنگامی که عهد دوم برپا شد، کسی جز نوح (ع) و خانواده‌ی او در کشتی نبودند. و پس از برپایی عهد سوم، کسی جز ابراهیم و خاندانش (بر همگی ایشان سلام) و همراهانش مشمول آن نمی‌شدند. اما در این زمان، موسی (ع) و ششصد هزار تن از بنی اسرائیل بودند، پس البته که نیاز به قوانین و احکام پیچیده‌تری بود. هر عهد مرتبط با سرزمین بود. خداوند در عهد آدمی به آدم (ع) بهشت عدن (در عراق امروزی) را عطا کرد. خداوند در عهد دوم تمام زمین را به نوح (ع) داد. خداوند در عهد سوم، سرزمین موعود را از نیل تا فرات به ابراهیم (ع) داد. از این رو، خداوند در عهد چهارم به موسی (ع) از دریای سرخ تا دریای مدیترانه و از صحرا تا رود فرات را می‌دهد. خداوند موسی (ع) را به چیزهای دیگر فراوانی نیز امر می‌کند، از جمله اینکه امت خود را از کار کردن در روز شبات، یا شنبه نهی می‌کند. این نشانه عهد موسوی با خدا بود زیرا هیچ ملت دیگری قبل از آن در یک روز از هفته نبوده که استراحت کرده و کار نکرده باشد. بسیاری از بخش‌های دیگر عهدهای پیشین در عهد موسوی تایید شد. یکی از آنها ختنه بود.

نکته جالب دیگری که می‌خواهیم به آن اشاره کنیم این است که قرآن کریم در سوره بقره می‌فرماید: **﴿وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ ﴿و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید [خدا به او] فرمود من تو را پیشوای مردم قرار دادم [ابراهیم] پرسید از دودمانم [چطور] فرمود عهد من به ستمگران نمی‌رسد﴾**[8] پس در اینجا می‌بینیم که عهد خدا شامل ستمگران، یا فرزندان قابیل نمی‌شود. فرزندان قابیل یا ابلیس به هیچ وجه، شکل، یا صورتی تحت حمایت خداوند نیستند. خداوند این را جایز دانسته که حتی آنها از بین بروند. در کتاب مقدس در سِفر خروج، اصحاح دوم آمده است: **"چون موسی بزرگ شد، روزی به دیدار برادران خویش رفت و بر کار طاقت‌فرسای ایشان نظر افکند. آنجا مردی مصری را دید که یکی از برادران عبرانی او را می‌زد. نگاهی به این سو و آن سو افکند و چون کسی را ندید، مرد مصری را**

[8] قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۱۲۴

کشت و او را زیر شن‌ها پنهان کرد. روز بعد باز بیرون رفت و دو عبرانی را دید که با هم نزاع می‌کنند. از آن که مقصر بود پرسید: "چرا برادر خود را می‌زنی؟" آن مرد گفت: "چه کسی تو را بر ما حاکم و داور ساخته است؟ آیا می‌خواهی مرا نیز بکشی، همان‌گونه که آن مصری را کشتی؟" موسی ترسید و با خود اندیشید: "بی‌گمان کار من برملا شده است." چون ماجرا به گوش فرعون رسید، بر آن شد که موسی را بکشد. ولی موسی از نزد فرعون گریخت و به سرزمین مِدیان رفته، کنار چاهی نشست."[9]

در قرآن کریم در سوره قصص آمده است: **﴿وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ﴾ ﴿و داخل شهر شد بی آنکه مردمش متوجه باشند پس دو مرد را با هم در زد و خورد یافت یکی از پیروان او و دیگری از دشمنانش [بود] آن کس که از پیروانش بود بر ضد کسی که دشمن وی بود از او یاری خواست پس موسی مشتی بدو زد و او را کشت گفت این کار شیطان است چرا که او دشمنی گمراه کننده [و] آشکار است﴾**[10]

عبارات "عمل" در موارد متعددی در قرآن، برای توصیف شخص غیر صالح به کار رفته است. در مورد مصری که موسی او را کشت، مصری به عنوان "از عمل شیطان" توصیف شد. در مورد پسر نوح (ع)، او به عنوان "عمل غیر صالح" یا "عمل ناشایست" توصیف شده است. اعمال ناشایست تنها از شیطان و نسل او می‌آید. بنابراین می‌توانیم ببینیم که اصطلاحاتِ "عمل غیر صالح" یا "از عمل شیطان" هر دو اصطلاحاتی هستند که افرادی که از ذریه ابلیس و قابیل هستند را توصیف می‌کنند. در هر دو موقعیت از نظر اخلاقی و رفتاری قابل توجیه است که آنها از بین برده شوند تا اطمینان حاصل شود که خیر غالب شده و شر متوقف می‌شود. خداوند به نوح (ع) فرمود که یکی از آنان را رها کند تا در طوفان بمیرد و موسی (ع) اعمال خود را با گفتن اینکه او از پسران شیطان است توجیه می‌کند. ذکر این نکته ضروری است زیرا که آن علت موجه بودن نابودی، عذاب و تاراج کافران در این عهدها و عهدهای آینده را شرح می‌کند. زیرا کافرانی که بر کفر خود باقی می‌مانند بخشی از عهد نیستند و اعمال و ذریه و فرزندان ابلیس هستند.

---

[9] کتاب مقدس، سفر خروج، اصحاح ۲: ۱۱ - ۱۵

[10] قرآن کریم، سوره قصص، آیه ۱۵

به همین دلیل در کتاب مقدس، تورات و قرآن آیات فراوانی مربوط به کشتار و نابودی غیر بنی اسرائیلی‌ها را می‌یابید، هر چند گاهی، شامل زنان و کودکان می‌شود. به عنوان مثال داستان شائول را در نظر بگیرید، در کتاب اول سموئیل خداوند می‌فرماید: **"و اما سموئیل به شائول گفت: "مَنَم آن که خداوند فرستاد تا تو را به پادشاهیِ قومش اسرائیل مسح کنم؛ پس اکنون به پیام خداوند گوش فرا ده. خداوندِ لشکرها چنین می‌فرماید: "من بر آنم که عَمالیقیان را به سبب آنچه بر اسرائیل روا داشتند، مجازات کنم، زیرا آنگاه که قوم از مصر بیرون می‌آمدند، در راه با ایشان به ضدیت برخاستند. پس اکنون برو و عَمالیقیان را شکست داده، تمامی اموالشان را به نابودی کامل بسپار. بر ایشان رحم مکن، بلکه مرد و زن و کودک و نوزاد، گاو و گوسفند و شتر و الاغ، همه را بِکُش."**[11]

کودکان و نوزادان چه گناه یا جنایتی می‌توانستند مرتکب شوند جز اینکه فرزندان شیطان بودند که قرار بود شرارت، هرج و مرج و ویرانی بیشتری را گسترش دهند؟ خداوند نیز به یوشع دستورات مشابهی می‌دهد. در سِفر یوشع آمده است: **"در مرتبه‌ی هفتم، پس از آن که کاهنان کَرِناها را نواختند، یوشَع به قوم فرمود: "فریاد برآورید، زیرا خداوند شهر را به شما داده است! این شهر و هر آنچه در آن است می‌باید به تمامی تقدیم خداوند شده، حرام گردد. فقط راحاب روسپی و همه‌ی کسانی که با او در خانه‌اش هستند زنده بمانند، زیرا او مأمورانی را که فرستادیم پنهان کرد. و اما شما از آنچه حرام شده است حذر کنید، مبادا با برداشتن از چیز حرام، خود حرام گردید و اردوگاه اسرائیل را حرام گردانیده، به بلا دچار سازید. اما تمامی نقره و طلا و همه‌ی اشیای برنجین و آهنین، وقف خداوندند و باید در خزانه‌ی او نهاده شوند. پس قوم فریاد برآوردند و کَرِناها نواخته شد. هنگامی که مردم صدای کَرِنا را شنیدند، فریادی بلند برکشیدند و دیوار فرو افتاد. پس قوم به شهر برآمدند، هر یک مستقیم پیش روی خویش، و شهر را تسخیر کردند. آنگاه هر آنچه را در شهر بود، از زن و مرد و پیر و جوان تا گاو و گوسفند و الاغ، همه را به دم شمشیر به نابودی کامل سپردند."**[12]

[11] کتاب مقدس، سفر اول سموئیل، اصحاح ۱۵: ۱ - ۳

[12] کتاب مقدس، سفر یوشع، اصحاح ۶: ۱۶ - ۲۱

نمونه‌های این چنینی در کتاب مقدس بسیار است. در قرآن نیز می‌بینیم که چگونه عبد صالح موسی (ع) را همراهی می‌کند و در سوره کهف کودکی را نه به خاطر گناهی که مرتکب شده است، بلکه صرفاً به این دلیل که ناصالح بوده و قرار بود که بزرگ شود و ناصالح یا ذریه‌ای از ابلیس باشد می‌کشد. به یاد داشته باشید که عبد صالح حجتی از حجت‌های خدا بر روی زمین بود و آنچه را می‌دید که موسی (ع) هنوز قادر به دیدن آن نبود. در قرآن کریم آمده است: **﴿فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا ۞ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ۞ قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا﴾ ﴿پس رفتند تا به نوجوانی برخوردند [بنده ما] او را کشت [موسی به او] گفت آیا شخص بی‌گناهی را بدون اینکه کسی را به قتل رسانده باشد کشتی واقعا کار ناپسندی مرتکب شدی ۞ گفت آیا به تو نگفتم که هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی ۞ [موسی] گفت اگر از این پس چیزی از تو پرسیدم دیگر با من همراهی مکن [و] از جانب من قطعا معذور خواهی بود﴾**[13] تا جایی که می‌فرماید: **﴿وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا ۞ فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا﴾ ﴿و اما نوجوان پدر و مادرش [هر دو] مومن بودند پس ترسیدیم [مبادا] آن دو را به طغیان و کفر بکشد ۞ پس خواستیم که پروردگارشان آن دو را به پاک‌تر و مهربان‌تر از او عوض دهد﴾**[14] پس به وضوح، پسر هنوز هیچ گناهی مرتکب نشده بود اما مطمئناً مرتکب گناهی می‌شد زیرا "از عمل شیطان" بود.

به یاد داشته باشید که ریختن خون مومن در تمام ادیان گذشته حرام بوده است زیرا خون مومن در عهد محفوظ است. این تصور که قابل قبول است که خون غیر مومن صرفاً به خاطر غیر مومن بودن ریخته شود اولین بار زمانی ظاهر می‌شود که خداوند به نوح (ع) دستور می‌دهد فرزندش را ترک کند، اما در واقع تا زمان عهد موسی (ع) هرگز به عنوان قانون اجرا نشد. این شاید یکی از مهم‌ترین موارد اضافه شده به عهد موسی (ع) باشد، روا دانستن خون ابلیس و فرزندانش، که همیشه مصمم به ریختن خون آدم و فرزندانش خواهند بود. بگذارید کاملا واضح بگوییم: ما ریختن خون غیر مومنان را روا نمی‌داریم. ما صرفاً آنچه را که تحت عهدهای پیشین بر اساس داستان‌های کتاب مقدس و قرآن رخ داده است نشان می‌دهیم. به وضوح،

[13] قرآن کریم، سوره کهف، آیات ۷۴ - ۷۶

[14] قرآن کریم، سوره کهف، آیات ۸۰ - ۸۱

استدلال ارائه شده برای این مداخلات الهی، یا پیش‌دستی‌ها، جلوگیری از گسترش شر، رذیلت و فساد با از بین بردن بذرهای غیرقابل اصلاحِ شیطان بود. البته، فقط خدا و خلیفه او قادر به داشتن این دانش بودند تا به صورت پیشگیرانه ریشه‌های شر و فساد را از بین ببرند.

مثال دیگری از اینکه خداوند به صورتِ پیش‌دستانه کودکانی را که هنوز مرتکب گناهی نشده‌اند، به جز اینکه فرزندان شیطان می‌باشند و به طور طبیعی بزرگ می‌شوند تا مرتکب بدی و گناه شوند، از بین می‌برد، مجازات مصریان در زمان موسی (ع) بود. این امر به عنوان مرگ نخست‌زاده معروف است. در کتاب مقدس آمده است: **"پس موسی گفت: "خداوند چنین می‌فرماید: نیمه‌های شب در سراسر مصر بیرون خواهم آمد. هر نخست‌زاده که در مصر باشد خواهد مرد، از نخست‌زاده‌ی فرعون که بر تخت می‌نشیند تا نخست‌زاده‌ی کنیزی که کنار آسیاب نشسته، و نیز نخست‌زاده‌ی تمام چهارپایان، همه خواهند مرد."**[15]

در اینجا آیات دیگری که خداوند قتل کودکان و نوزادان را در انجیل روا می‌دارد، وجود دارد:

سفر اشعیا - **"کودکانِ آنها در برابر چشمشان بر زمین کوفته خواهند شد؛ خانه‌هایشان تاراج و همسرانشان بی‌عصمت خواهند گشت."**[16]

سفر هوشع - **"سامِرِه متحمل جزای تقصیر خود خواهد شد، زیرا به خدای خویش عِصیان ورزیده است. به شمشیر خواهند افتاد، کودکانشان تکه و پاره خواهند شد، زنان حامله‌ی ایشان شکم‌پاره خواهند گشت."**[17]

سفر دوم پادشاهان - **"در آن زمان، مِنَحیم که از تِرصَه آمده بود به تِفصَح و هر که در آن بود و حومه‌ی آن حمله آورد و همه را کشت و شکم زنان آبستن را درید، زیرا مردم آنجا حاضر نشده بودند دروازه‌های شهر را به روی او بگشایند."**[18]

[15] کتاب مقدس، سفر خروج، اصحاح ۱۱: ۴ - ۵

[16] کتاب مقدس، سفر اشعیا، اصحاح ۱۳: ۱۶

[17] کتاب مقدس، سفر هوشع، اصحاح ۱۳: ۱۶

[18] کتاب مقدس، سفر دوم پادشاهان، اصحاح ۱۳: ۱۶

سفر اعداد - **"پس حال هر ذکوری را از میان کودکان بکشید و نیز همه‌ی زنانی را که مردی را شناخته و با وی همبستر شده‌اند."**[19]

ما می‌خواهیم چند نکته‌ی مهم را تا به الان بیان کنیم:

۱. با وجود اینکه ما تعداد کمی از قوانین جدید را در این فصل گنجانده‌ایم، هنوز قوانین بسیار بیشتری در تورات و به ویژه در سراسر سِفر لاویان فهرست شده است که نشان می‌دهد قوانین در عهد چهارم چقدر پیچیده و چقدر زیاد شده‌اند. این امر به این دلیل بود که اکنون موسی (ع) عملاً رئیس حکومت شده بود، و ملتی با بیش از نیم میلیون تَن از بنی اسرائیل را رهبری می‌کرد. وجود یک ملت و همه‌ی مشکلات شخصی و شکایات و مسائل مربوط به آن ایجاب می‌کرد قوانینی وضع شود که به هر مسئله‌ای که جامعه در آن زمان با آن مواجه بود رسیدگی کند. شما می‌توانید تمام این احکام را به تفصیل در تورات بخوانید.

۲. وجود یک ملت و ایجاد یک دولت ملی، ناگزیر منجر به افزایش تهدیدها و جنگ با مردم همسایه خواهد شد. اگر خدا با قوم اسرائیل است پس دشمنان اسرائیل دشمنان خدا هستند و طبیعتاً باید قوانینی وضع می‌شد که به فرزندان آدم اجازه می‌داد به طور مؤثر در برابر فرزندان قابیل از خود دفاع کنند. پیش از این، در سه عهد نخست، از نظر کمی و تعداد، شر همیشه از خیر بیشتر بوده، و خیر هرگز واقعاً منابع یا توانایی دفاع از خود را نداشته. در عهد موسی (ع)، فرزندان آدم (ع)، برای اولین بار، فرصت نادری برای دفاع از خود در برابر فرزندان شیطان و قابیل (لعنت خدا بر آنان) را دارند. بنابراین به بنی‌اسرائیل اجازه داده شد تا هر مرد و زن و فرزندی از فرزندان شیطان و قابیل را نابود کنند.

۳. محدودیت‌های زیادی ایجاد شد که قبلاً در سه عهد اول وجود نداشت. قوانین مربوط به ازدواج، زنا، خیانت زناشویی و همجنس‌گرایی، همه به منظور حفظ انسجام و وحدت در جامعه به اجرا درآمدند. بنابراین اگر کسی زن کسی را می‌گرفت، مجازات می‌شد زیرا این امر بر انسجام جامعه تاثیر می‌گذاشت. اگرچه قبلاً قوانین صریحی که مثلاً پیوندهای جنسی خارج از ازدواج را منع کند، وجود

[19] کتاب مقدس، سفر اعداد، اصحاح ۳۱: ۱۷

نداشت، بلکه اصلاً قوانینی در مورد ازدواج وجود نداشت، اما باز هم توافقات بشری و تفاهماتی بین زن و مرد و همسایگان با آنچه که آنها قابل قبول و غیر قابل قبول می‌دانستند، وجود داشت. بنی‌اسرائیل غیرقابل قبول می‌دانستند که یک زن با شخص دیگری غیر از مردی که او را گرفته است بخوابد، و به این ترتیب آن در قوانین عهد موسی پذیرفته شد. بنی‌اسرائیل نیز پذیرفتنی می‌دانستند که مرد به اندازه‌ای که استطاعت داشت زن بگیرد و به این ترتیب موسی آن را پذیرفت و به قانون تبدیل شد. همین امر در مورد احکام خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و تمام امور دیگر اعمال شد: ﴿**كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلًّا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ**﴾ **﴿همه خوراکی‌ها بر فرزندان اسرائیل حلال بود جز آنچه پیش از نزول تورات اسرائیل بر خویشتن حرام ساخته بود بگو اگر [جز این است و] راست می‌گویید تورات را بیاورید و آن را بخوانید﴾**[20]

۴. این شاید یکی از مهمترین آیات قرآن در رابطه با این بحث باشد زیرا نشان می‌دهد که همه چیز برای بنی اسرائیل قبل از تورات (عهد چهارم) حلال بوده است و این محدودیت‌هایی بود که اسرائیل برای خود قائل شد که بعداً توسط موسی (ع) تصویب و به عنوان شریعت الهی وضع شد و خداوند در این آیه به ما می‌فرماید که اگر من را باور ندارید برگردید و تورات را مطالعه کنید و پیشرفت قوانین را از عهد اول تا چهارم بخوانید و خودتان ببینید.

پس از درگذشت موسی (ع)، یوشع پسر نون، شهرها و اقوام اطراف را با ریشه‌کنی بسیاری از فرزندان قابیل فتح نمود و پادشاهی عظیم، پادشاهی اسرائیل پایه‌گذاری شد. شائول اولین پادشاه اسرائیلی شد و او از طریق سموئیل نبی به صورت الهی منصوب شد. بنابراین، پادشاهی بنی اسرائیل اولین امتی شد که یک پادشاه الهی منصوب از سوی خداوند داشت. حاکمیت خداوند، نظام دولت آنان بود و در نتیجه آنان، قوم منتخبِ خدا بودند. با وجود اینکه بسیاری از حکام و پادشاهان دیگر ادعا کردند که از سلاله‌ی خدایان هستند و یا مدعی شدند که مشروعیت آنان از جانب خدایان نشأت گرفته است، اسرائیل تنها حکومتی بود که رهبر آن حقیقتا از خداوند بود و از جانب خداوند منصوب شد و قادر به اثبات وجود نام خویش در وصیت

[20] قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه ۹۳

پیامبران و رسولان پیشین، [و] قادر به نشان دادن علم بود و به حاکمیت خدا فرا خواند. داوود پادشاه، دومین پادشاه بنی اسرائیل بود. اکنون چیز جالبی را می‌بینیم زیرا یک تناقض ظاهری وجود دارد. داوود پادشاه یکی از قوانین عهد موسی (ع) را به عنوان رئیس حکومت به زیر پا می گذارد.

"هنگام بهار، آنگاه که پادشاهان به جنگ بیرون می‌روند، داوود یوآب را با خادمانش و همه‌ی اسرائیل به جنگ فرستاد. آنان عَمّونیان را هلاک کردند و رَبَّه را نیز به محاصره درآوردند. اما داوود در اورشلیم ماند. روزی عصرگاهان، هنگامی که داوود از بسترش برخاسته، بر بام کاخ شاهی قدم می‌زد، از فراز بام زنی را دید که مشغول شستشوی خود بود. آن زن بسیار زیباروی بود. پس داوود فرستاده، در مورد او پرس و جو کرد. داوود را گفتند: "او بَتشِبَع، دختر اِلیعام، زنِ اوریای حیتی است." آنگاه داوود قاصدان فرستاده، او را آورد. و آن زن نزد وی آمد و داوود با او همبستر شد. آن زن تازه خود را از نجاست ماهانه طاهر ساخته بود. پس به خانه‌ی خود بازگشت. و آن زن آبستن شد و فرستاده، داوود را گفت: "من آبستنم." آنگاه داوود برای یوآب پیغام فرستاد که: "اوریای حیتی را نزد من بفرست." پس یوآب، اوریا را نزد داوود فرستاد. چون اوریا نزد او آمد، داوود از سلامتی یوآب و لشکر و وضعیت جنگ جویا شد. سپس داوود به اوریا گفت: "به خانه‌ات برو و پاهایت را بشوی." پس اوریا کاخ پادشاه را ترک کرد، و از پی‌اش، هدیه‌ای از جانب پادشاه برای او فرستاده شد. ولی اوریا به خانه‌ی خود نرفت، بلکه نزد دَرِ کاخ پادشاه با همه‌ی خادمان سرورش خوابید. چون داوود را گفتند: "اوریا به خانه‌ی خویش نرفته است"، داوود از اوریا پرسید: "مگر از سفر نیامده‌ای؟ پس چرا به خانهٔ خود نرفتی؟" اوریا به داوود گفت: "تابوت و اسرائیل و یهودا در خیمه‌ها ساکنند و سرورم یوآب و خادمانش در دشت اردو زده‌اند. آیا من به خانه‌ی خود رفته، بخورم و بیاشامم و با زنم همبستر شوم؟ به حیات تو و به جانت قسم که چنین نخواهم کرد!"

آنگاه داوود به اوریا گفت: "امروز نیز اینجا بمان و فردا تو را روانه خواهم کرد." پس اوریا آن روز و فردایش را نیز در اورشلیم ماند. و به دعوت داوود، نزد وی خورد و آشامید، بدان‌سان که او را مست کرد. آن شب نیز اوریا بیرون رفته، نزد خادمان سرورش بر بستر خود خوابید، و به خانه‌ی خود نرفت. بامدادان، داوود برای یوآب نامه‌ای نوشت و آن را به دست اوریا برایش فرستاد. در نامه چنین نوشت:

"اوریا را در خطِ مقدمِ نبردی سخت بگذارید و سپس از او کناره جویید تا ضربت خورده، بمیرد." هنگامی که یوآب شهر را محاصره می‌کرد، اوریا را در جایی قرار داد که می‌دانست دلاورمردانِ دشمن آنجایند. آنگاه مردان شهر بیرون آمده، با یوآب جنگیدند، و برخی از خادمان داوود از میان قوم افتادند، و اوریای حیتی نیز مرد. پس یوآب فرستاده، داوود را از همه‌ی اخبار جنگ باخبر ساخت. او به قاصد امر فرموده، گفت: "پس از اینکه تمامی اخبار جنگ را به اطلاع پادشاه رساندی، اگر خشم پادشاه برافروخته شده، از تو پرسید: "چرا برای جنگ آنقدر به شهر نزدیک شدید؟ آیا نمی‌دانستید که از حصار تیر خواهند افکند؟ مگر چه کسی اَبیمِلِک، پسر یِروبِبِشِت را کشت؟ آیا جز این بود که زنی سنگ فوقانی آسیابی را از دیوار شهر بر او افکند و او در تِبِص بمرد؟ پس چرا آنقدر به حصار نزدیک شدید؟" آنگاه به او بگو: "خدمتگزارت اوریای حیتی نیز مرده است." پس قاصد روانه شده، آمد و داوود را از هرآنچه یوآب او را فرستاده بود تا بگوید، باخبر ساخت. قاصد به داوود گفت: "مردان دشمن بر ما غالب شدند و به مقابله با ما به دشت بیرون آمدند، ولی ما ایشان را تا دهنه‌ی دروازه واپس راندیم. آنگاه تیراندازان از حصار به خادمانت تیر انداختند و برخی از خدمتگزاران پادشاه مردند، و خادمت اوریای حیتی نیز مرد." پس داوود به قاصد گفت: "به یوآب چنین بگو: "این امر خاطرت را مکدر نسازد، زیرا شمشیر این و آن را بی‌تبعیض فرو می‌بلعد. پس با نیروی هر چه بیشتر بر شهر حمله برده، آن را سرنگون کن." و این‌گونه او را قوت قلب بده." چون زن اوریا شنید که شوهرش اوریا مرده است، برای او سوگواری کرد. پس از پایان ایام سوگواری، داوود فرستاده، او را به خانه‌ی خود آورد، و او زن وی شده، پسری برایش بزاد. اما آنچه داوود کرده بود، در نظر خداوند بد بود."[21]

توبیخ داوود توسط ناتان

و اما خداوند ناتان را نزد داوود فرستاد. پس نزد وی آمده، او را گفت: "در شهری دو مرد بودند؛ یکی ثروتمند بود و دیگری فقیر. مرد ثروتمند گوسفندان و گاوان بسیار زیاد داشت، اما فقیر را چیزی نبود مگر ماده بره‌ای کوچک که آن را خریده و پرورش داده بود و در کنار او و فرزندانش بزرگ شده بود. بره از طعام او می‌خورد، از پیاله‌اش می‌نوشید، در آغوشش می‌خفت و او را همچون دختری بود. روزی

[21] کتاب مقدس، سفر دوم سموئیل، اصحاح ۱۱: ۱ - ۲۷

مسافری نزد مرد ثروتمند آمد، اما او را دریغ آمد که از گوسفندان و گاوان خودش یکی را بگیرد و برای مسافری که نزدش آمده بود، مهیا سازد. پس بره‌ی آن فقیر را بگرفت و آن را برای مردی که نزدش آمده بود، مهیا ساخت." آنگاه خشم داوود به‌شدت بر آن مرد افروخته شده، ناتان را گفت: "به حیات خداوند قسم که سزای مردی که این کار را کرده، مرگ است. چون چنین کرده و هیچ ترحم ننموده است، باید چهار برابرِ ارزشِ بره تاوان دهد." ناتان به داوود گفت: "آن مرد تو هستی! یهوه، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: "من تو را به پادشاهی بر اسرائیل مسح کردم و تو را از دست شائول رهانیدم. خانه‌ی سرورت را به تو بخشیدم و زنانش را در آغوشت نهادم و خاندان اسرائیل و یهودا را به تو دادم. و اگر این برایت کم می‌بود، بیش از اینها نیز بر تو می‌افزودم. پس چرا کلام خداوند را با انجام آنچه در نظر او بد است، خوار شمردی؟ تو اوریای حیتی را به شمشیر زدی و زنش را برای خود به زنی گرفتی. و اوریا را به شمشیر عَمّونیان کشتی. پس حال، شمشیر از خانه‌ی تو هرگز دور نخواهد شد، زیرا مرا خوار شمردی و زن اوریای حیتی را برای خود به زنی گرفتی." خداوند چنین می‌گوید: "اینک من از میان اهل خانه‌ات بدی بر تو خواهم آورد. زنانت را در برابر دیدگانت گرفته، به همسایه‌ات خواهم داد، و او در روز روشن با زنان تو خواهد خوابید. زیرا تو در نهان چنین کردی، ولی من این کار را در برابر تمامی اسرائیل و در روز روشن خواهم کرد." آنگاه داوود به ناتان گفت: "به خداوند گناه ورزیده‌ام." ناتان به داوود گفت: "خداوند نیز گناهت را زدوده و نخواهی مرد. اما چون با این عمل خود سبب شده‌ای که دشمنان خداوند او را کفر گویند، طفلی که برایت زاده شده، به یقین خواهد مرد." سپس ناتان به خانه‌ی خود رفت."[22]

با وجود آنکه این امر خداوند را ناخشنود کرد و او نسبت به داوود از جهت به قتل رساندن اوریا بدین نحو، خشمگین شد، خداوند همچنان داوود را بخشید و به هیچ وجه بتشبع را سرزنش نکرد. بلکه داوود و بتشبع را برکت بخشید و پس از مجازات داوود با پسری که از بتشبع داشت، به آنان پسری تازه عطا نمود، و آنان او را "سلیمان" نام نهادند. برای درک این داستان باید به موارد اندکی اشاره نماییم. اولا، این که این

[22] کتاب مقدس، سفر دوم سموئیل، اصحاح ۱۲: ۱ - ۱۴

داستانی جعلی و ناصحیح است، چنان که مسلمانان اغلب ادعا می‌کنند، توسط قرآن رد می‌شود. خداوند در قرآن، آیات زیر را فرمود:

﴿إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُودَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ ۞ إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ ۞ قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ ۞ فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَحُسْنَ مَآبٍ ۞ يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾ **﴿وقتی [به طور ناگهانی] بر داوود درآمدند و او از آنان به هراس افتاد گفتند مترس [ما] دو مدعی [هستیم] که یکی از ما بر دیگری تجاوز کرده پس میان ما به حق داوری کن و از حق دور مشو و ما را به راه راست راهبر باش ۞ این [شخص] برادر من است او را نود و نه میش و مرا یک میش است و می‌گوید آن را به من بسپار و در سخنوری بر من غالب آمده است ۞ [داوود] گفت قطعا او در مطالبه میش تو [اضافه] بر میش‌های خودش بر تو ستم کرده و در حقیقت بسیاری از شریکان به همدیگر ستم روا می‌دارند به استثنای کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند و اینها بس اندکند و داوود دانست که ما او را آزمایش کرده‌ایم پس از پروردگارش آمرزش خواست و به رو درافتاد و توبه کرد ۞ و بر او این [ماجرا] را بخشودیم و در حقیقت برای او پیش ما تقرب و فرجامی خوش خواهد بود ۞ ای داوود ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدیم پس میان مردم به حق داوری کن و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند در حقیقت کسانی که از راه خدا به در می‌روند به [سزای] آنکه روز حساب را فراموش کرده‌اند عذابی سخت خواهند داشت﴾**[23]

بنابراین داستان داوود و ناتان و مثال مرد ثروتمند و مرد فقیر با گوسفندان بیشمار، دوباره در قرآن تکرار شده است، تا کسی نتواند داستان داوود و بتشبع را انکار سازد. مسئله‌ای که خدا با داوود داشت این بود که داوود یکی از خادمان مخلصش را کشت، زن او را گرفت با وجود آنکه زنان بسیاری داشت و خادمش

[23] قرآن کریم، سوره ص، آیات ۲۲-۲۶

تنها یک زن داشت و در آخر این که داوود منصف نیست چرا که خویش را متفاوت از آنچه که دیگران را (در قضاوت خود درباره‌ی مثال دو مرد) قضاوت می‌کند، قضاوت نمود.

خداوند داوود (ع) را بدین لحاظ بخشید:

۱. در خصوص کشتن خادمش، روایات اسلامی بیان می‌کند که پس از مرگ اوریا، خداوند انتخاب انتقام علیه داوود یا کسب مقامی همانند داوود (ع) را به او عطا نمود. اوریا دومی را انتخاب نمود و داوود را بخشید. با این حال، خداوند جان پسر اول داوود را پس از آنکه بیمار شد، گرفت، و مرگ پسر داوود بدلیل مرگ اوریا بود، چشمی در مقابل چشمی و دندانی در مقابل دندانی. از این رو، داوود برای قتل مورد بخشیده شد.

۲. درخصوص آنکه داوود آن زن را گرفت، پسر داوود، ابشالوم با تمام معشوقه‌های پدرش در برابر چشمان تمام بنی اسرائیل خوابید. در سفر دوم سموئیل آمده است: **"پس آنان خیمه‌ای بر پشت بام برای اَبْشالوم برپا کردند، و در نظر تمامی بنی‌اسرائیل با مُتَعِه‌های پدرش خوابید."**[24]

۳. درخصوص آنکه دیگران را متفاوت از خویشتن قضاوت نمود، خداوند قضاوت خویش را از وی برگرفت و او را با معیارهای خویش مجازات نمود.

اما مسائل حل‌نشده‌ی دیگری باقی می‌مانند و آن پرسش‌های فلسفی و عقایدی پیش رو است: بسیار خوب، اگر داوود متفاوت قضاوت می‌نمود و با مرد ثروتمندی که از مرد فقیر گرفته بود خشن نمی‌بود، چه؟ آیا این قضاوت خداوند را تغییر می‌داد؟ چرا خداوند ناگهان با این عمل زنا که در سه عهد پیشین، قانونی جهت ممنوعیت آن نبود، بسیار اندوهگین و عصبانی می‌شود؟ چگونه می‌شود که فرزندی مانند سلیمان، ثمره‌ی چنین ازدواجی باشد؟ چرا خداوند بر بتشبع خشمگین نشد؟

پاسخ این سوالات آنست که به نظر می‌رسد که مشکل اصلی خداوند با قضاوت داوود بود. از آنجایی که خداوند عادل است، قانون طلایی او در همه ادیان چنین بوده است **"با مردم همان‌گونه رفتار کنید که**

[24] کتاب مقدس، سفر دوم سموئیل، اصحاح ۱۶: ۲۲

می‌خواهید با شما رفتار کنند"[25] و به همین دلیل، خداوند هر آنچه و همه چیزی را می‌پذیرد که شما برای خودتان (در همان شرایط) می‌پسندیدید. فقط منافق نباشید تا وقتی که قضیه در مورد شماست پاره‌ای از آن قوانین و ارزش‌ها را بپذیرید و زمانی که داستان در مورد دیگرانست قوانین دیگری را بخواهید. و اگر بشریت به سادگی از همان یک قانون پیروی می‌کرد، نیازی به قانونی دیگر نداشتیم. در واقع به نظر می‌رسد که "کارما" به وجود آمده است تا از همان یک قانون حمایت کند، یعنی با دیگران همانگونه که برای خود می‌پسندید رفتار کنید وگرنه، همان کاری که در حق دیگران انجام می‌دهید در حق شما نیز انجام خواهد شد. و بنابراین پاسخ بله خواهد بود، قضاوت خدا در مورد پرونده‌ی مورد نظر کاملاً بر اساس قضاوت خود داوود بود، بر هر اساسی که دیگران را قضاوت کند، او باید خودش را هم بر اساس آن قضاوت کند. اگر بر دیگران ببخشاید بنابراین می‌تواند خود را ببخشاید، و اگر دیگران را قضاوت می‌کند باید خودش را نیز قضاوت کند. همان معیارهایی که او برای قضاوت دیگران استفاده می‌کند باید برای قضاوت خودش نیز استفاده کند. از قرار معلوم، این همان دلیلی است که خداوند بسیاری از عرف‌های فرهنگی و سنتی را قبول می‌کند تا جایی که اثر مخربی بر عدالت و آرامش و هماهنگی جامعه نداشته باشد زیرا آنچه خدا در نهایت می‌خواهد صلح و انسجام است. عدالت زمانی برقرار خواهد شد که رفتار ما با دیگران به گونه‌ای باشد که ما دوست داریم با ما آنگونه رفتار شود. به همین ترتیب اگر با ذکر یک مثال بخواهم نظرم را بیشتر برایتان توضیح دهم، اگر داوود (ع) در کودکی با این باور بزرگ و برنامه‌ریزی شده باشد که برای یک زن قابل قبول باشد که با مردان زیادی ازدواج کند، و سپس همان کاری را که با همسر اوریا انجام داد، انجام دهد، و ناتان همان موضوع را دوباره به او ارائه کند، حکم او طبیعتا متفاوت خواهد بود، و بنابراین او با قضاوت خود و درک خود و آنچه برای خود خواهد پذیرفت، قضاوت خواهد شد.

نکته دیگری که می‌خواهیم به آن اشاره کنیم این است که داوود وصی و پادشاه منصوب شده‌ی الهی بود که عهد موسی (ع) را پیروی می‌کرد. با این حال او یکی از ده فرمان را شکست، **"به زن همسایه خود طمع مکن"** و او در واقع همان گناه آدم را مرتکب شد. هر دوی آنها به دلیل نقض قوانین الهی بخشیده شدند و جایگزین نشدند. این مطلب فقط می‌تواند به یک صورت تفسیر شود و آن این است که جانشین

[25] کتاب مقدس، انجیل لوقا، اصحاح ۶ : ۳۱

خداوند بالاتر از شریعت است. این به آن معناست که درست مانند آنچه در بسیاری از کشورها معمول است، قوانینی وجود دارد که رئیس حکومت را از پیگرد قانونی، برای جرم‌هایی که در زمان تصدی مقام خود، انجام داده است مصون می‌کند، همان امر در مورد جانشین خدا نیز صدق می‌کند و او بالاتر از آن است که به دلیل نقض قوانین عهد الهی مورد مواخذه قرار گیرد. به عنوان مثال، در ایالات متحده، رئیس جمهور مستقر از کیفرخواست جنایی یا پیگرد قانونی مصون است. در انگلستان، ملکه دارای مصونیت حاکمیتی است به این معنی که پادشاه یا ملکه به عنوان رئیس دولت "نمی‌تواند مرتکب اشتباه قانونی شود و از دادخواست مدنی یا تعقیب کیفری مصون است". به این ترتیب، جانشین خدا در زمان مسئولیت نمی‌تواند مرتکب اشتباه قانونی شده و از اخراج شدن از سمت خود مصون است مگر در یک مورد و آنهم خیانت است.

پس از آن که معلوم شد که جانشین خدا بالاتر از قانون و بالاتر از شریعت است، اکنون می‌فهمیم که چرا خداوند بتشبع را سرزنش نکرد و بر او خشم نگرفت. زیرا بتشبع از جانشین خدا در آن زمان داوود پادشاه اطاعت کرد و این در اختیار او نیست که او را قضاوت کند. خدا نه تنها او را سرزنش نکرد، بلکه به خاطر فرمانبرداریش، با ملکه ساختن او و در همان حال مادر یک حجت خدا یعنی سلیمان نبی (ع) قرار دادنش، او را پاداش داد. قبلاً توضیح دادیم که جانشینان خدا بر زمین یا خلفای الهی ممکن است خطا کنند و مرتکب اشتباه شوند، اما این بر مردم نیست که آنها را قضاوت کنند، زیرا فقط خدا جانشین خود را قضاوت می‌کند. امر برای مردم به همین شکل است که اگر حقانیت فرستاده‌ی الهی برایشان ثابت شده باشد، بر آنها واجب می‌گردد که از او اطاعت کنند.

پادشاه سلیمان پس از داوود (ع) منصوب گشت و آنچنان پادشاهی به او داده شد که کسی قبل از او نداشت. به او نه تنها علم و حکمت و فهم و اختیاری داده شد که قبل از او کسی نداشت، بلکه به او ثروتی نیز داده شد که کسی دیگر چنان دریافت نکرده بود. پیامبر خدا سلیمان (ع) زبان حیوانات را می‌فهمید و می‌توانست بر عناصر طبیعت مانند باد فرمان براند و بر شیاطین و جن اختیار داشت و هفتصد همسر و سیصد معشوقه نیز داشت. در سفر اول پادشاهان آمده است: **"او هفتصد همسر که همه از**

شاهزادگان بودند و سیصد صیغه برای خود گرفت."[26] این بدان معناست که او با هفتصد شاهدخت ازدواج کرده بود. او بسیار ثروتمند بود و سبک زندگی مجللی داشت.

شوکت سلیمان

"وزن طلایی که سلیمان هر سال دریافت می‌کرد ششصد و شصت و شش وزنه بود، سوای آنچه تاجران سیار و بازرگانان می‌آوردند. تمامی پادشاهان عرب و فرمانداران مملکت نیز برای سلیمان طلا و نقره می‌آوردند. سلیمان پادشاه دویست سپر زرکوب بزرگ ساخت که در هر یک ششصد مثقال طلای کوبیده به کار رفته بود. و سیصد سپر زرکوب کوچک نیز ساخت که در هر یک سیصد مثقال طلا به کار رفته بود، و این سپرها را در کاخ جنگل لبنان گذاشت. سپس تخت شاهی بزرگی از عاج ساخت و آن را به طلای ناب بیندود. این تخت شش پله داشت، و کُرسی زیرپایی از طلا به تخت متصل بود. در دو سوی کرسیِ تخت، دسته‌ها قرار داشت و کنار هر دسته، شیری ایستاده بود. دوازده شیر در دو سوی این شش پله ایستاده بودند. چیزی مانند این برای هیچ مملکتی ساخته نشده بود. جام‌های سلیمان پادشاه همه زرین، و ظروف کاخ جنگل لبنان نیز همه از طلای ناب بود، زیرا نقره در روزگار سلیمان ارزشی نداشت. پادشاه کشتی‌هایی داشت که با خادمان حیرام به تَرشیش می‌رفتند. کشتی‌های تَرشیشی هر سه سال یکبار می‌آمدند و طلا و نقره و عاج و میمون و طاووس می‌آوردند. باری، سلیمان پادشاه در دولت و حکمت از همه‌ی پادشاهان جهان برتر بود، و تمامی پادشاهان دنیا طالب دیدار او بودند، تا به حکمتی که خدا در دل او نهاده بود، گوش بسپارند.

هر یک از آنها هر ساله هدیه‌ی خود را از آلات نقره و طلا، و جامه و اسلحه و ادویه و اسب و قاطر می‌آوردند. سلیمان چهار هزار اصطبل برای اسبان و ارابه‌هایش داشت؛ نیز دوازده هزار اسب‌سوار داشت، که آنها را در شهرهای ارابه‌ها و نزد پادشاه در اورشلیم مستقر ساخته بود. او بر همه‌ی پادشاهان فرمان می‌راند، از رود فُرات تا سرزمین فلسطینیان، و تا مرز مصر. پادشاه نقره را در اورشلیم به اندازه‌ی

[26] کتاب مقدس، سفر اول پادشاهان، اصحاح ۱۱: ۳

سنگ، و چوب سرو را به اندازه‌ی چوب چنار که در صحراست، فراوان ساخت. اسب‌های سلیمان از مصر و از تمامی دیگر ممالک وارد می‌شد."[27]

در اینجا می‌خواهم به این نکته اشاره کنم که همانطور که به وضوح می‌بینید، برای یک خلیفه‌ی الهی، داشتن سبک زندگی غنی و اشرافی دلیلی نیست که با آن بتوان به او کافر بشویم، زیرا در این صورت باید اول به سلیمان (ع) کافر شویم. تعداد بسیار زیاد همسران سلیمان به سقوط نهایی او و آشفتگی در پادشاهی اسرائیل و ورود خدایان باطل در قلمرو پادشاهی خدا و از دست دادن سلطه توسط پسران سلیمان (ع) منجر شد. این یکی از دلایلی است که در عهد بعدی، عهد حضرت عیسی (ع)، احکام از مجاز بودن تعدد زوجات تغییر می‌کند و غیرقانونی می‌شود و تک همسری اجباری می‌گردد.

[27] کتاب مقدس، سفر دوم تواریخ، اصحاح ۹: ۱۳ - ۲۸



درب پنج

در معرفت عهد پنجم با عیسی (علیه السلام)

به همین سان، پس از شام جام را برگرفت و گفت: "این جام،

عهد جدید است در خون من، که به خاطر شما ریخته می شود."

بنی اسرائیل به سوگندهای خود وفا نکردند و بسیار طغیان نمودند. آنها پی‌درپی عهد موسی را شکستند، با این حال خداوند هر بار آنها را می‌بخشید. با این حال، شکستن عهد منجر به بی‌عدالتی، عدم انسجام و عدم توازن می‌شود که نیاز به اصلاح دارد. پس او آنان را نیز مجازات می‌کند تا بیاموزند و پند گیرند. خداوند آنها را یک بار با سرگردانی در بیابان به مدت چهل سال و منع آنها از ورود به سرزمین مقدس برای یک نسل مجازات کرد و بار دیگر آنها را با تخریب معبد مقدس اورشلیم و با بردگی به دست نبوکدنصر مجازات کرد. خداوند حتی باعث شد که تورات اصلی را که در اختیار داشتند از دست بدهند و آثار پیامبران و رسولان، که مهمترین آن تابوت عهد می‌باشد را از دست بدهند. خداوند بار دیگر آنها را با تحتِ اشغال رومیان درآمدن مجازات می‌کند. در دوران قیصر آگوستوس، منجی موعود و مسیح یعنی عیسی مسیح (ع) نزد آنها آمد. اما با اینکه او نزد آنان آمد، بنی اسرائیل به او ایمان نیاوردند و سعی کردند او را بکشند و سرانجام بنی اسرائیل به مسیح خود خیانت کردند و پادشاه و منجی موعود خود را به دست رومیان کافر سپردند تا باشد که او کشته شود. به خاطر این خیانت، خداوند تصمیم گرفت که دیگر هرگز بنی اسرائیل را نبخشد و عهد چهارم برای همیشه شکسته شد و عهد موسی (ع) به پایان رسید و عهد جدیدی متولد شد.

دعوت عیسی (ع) در سن سی سالگی، درست پس از وفات یحیی تعمید دهنده (ع) که در سی سالگی درگذشت، آغاز شد. زیرا که بین او و عیسی (ع) تنها شش ماه فاصله سنی بود. بر اساس کتاب مقدس، رسالت عیسی به مدت سه سال به طول انجامید و در طی آن شاگردان خود را جمع و در حومه اورشلیم و مناطق اطراف آن سیر کرد و به موعظه و انجام معجزاتی عظیم پرداخت. از میان صد و بیست و چهار هزار پیامبری که به زمین فرستاده شدند، عیسی (ع) بیشترین معجزات را انجام داد. مردم را از آنچه در خانه‌های خود ذخیره کرده بودند و آنچه می‌خوردند آگاه می‌کرد. جذامی، کور و کر را شفا می‌داد. او اعضای قطع شده بدن را باز می‌گرداند. روی آب راه رفت. آب را به شراب تبدیل کرد. او پرندگان را از گِل خلق می‌کرد. آخرین شاهکار او خیره کننده‌ترین آنها بود. او ایلعازر را از مرگ بازگرداند. اینها معجزات و شگفتی‌هایی بود که در انجیل‌های متعارف ثبت شده‌اند. در تمام این مدت، حواریان او شاهد معجزات بی‌شمار او بودند و پیروان او از دوازده مرد به ده ها هزار مومن رسید.

اما چرا بنی اسرائیل، تاج بر سر عیسی (ع) به عنوان پادشاه خود ننهادند؟ چرا بیشتر مردم روی برگرداندند و مرتد شدند؟ چرا انصار نزدیکش، یهودا اسخریوطی، که او را به عنوان حافظ بیت المال تعیین کرده بود، پس از مشاهده این همه معجزات به او خیانت کرد؟ آیا آنها تنها از مرگ واهمه داشتند، از به چالش کشیدن کاتبان و فریسیان یا مقامات رومی می‌ترسیدند؟ شاید آنها بیش از حد به زندگی مادی وابسته بودند؟ اگر اینطور بود، پس چرا اصلاً از ابتدا او را پیروی کردند؟ پاسخ به این سوالات پیچیده است و بدون شک یک حقیقت جوی مخلص را با طعمی تلخ و پریشانی شدید، باقی خواهد گذاشت.

در نظر بگیرید که چگونه کتاب مقدس ثبت می‌کند که جمعیتی چند هزار نفری به صورت معجزه آسایی توسط عیسی (ع) خوراک داده می‌شوند و هزاران نفر به دنبال عیسی (ع) می‌روند و از تمام نقاط اسرائیل سفر می‌کنند تا عیسی (ع) را ببینند. حتی غیر یهودیان نیز به دنبال عیسی (ع) بودند و به او ایمان آوردند. ناگهان اتفاق عجیبی افتاد که همه را به فکر فرو برد. آنها ایمانشان را از دست دادند و او را رها کردند. حقیقت امر این است که عیسی (ع) به صورت عمومی شروع به تعلیم آموزه‌ای پنهانی کرد که مردم آن را منزجر کننده می‌دانستند. او شروع به گفتن این امر در آموزه‌هایش کرد که او "نان حیات"است. در انجیل یوحنا، اصحاح شش آمده است:

عیسی، نان حیات

"چون او را آن سوی دریا یافتند، به وی گفتند: "استاد، کِی به اینجا آمدی؟" عیسی پاسخ داد: "آمین، آمین، به شما می‌گویم، مرا می‌جویید نه به سبب آیاتی که دیدید، بلکه به سبب آن نان که خوردید و سیر شدید. کار کنید، اما نه برای خوراک فانی، بلکه برای خوراکی که تا حیات جاویدان باقی است، خوراکی که پسر انسان به شما خواهد داد. زیرا بر اوست که خدای پدر مُهر تأیید زده است." آنگاه از او پرسیدند: "چه کنیم تا کارهای پسندیده‌ی خدا را انجام داده باشیم؟" عیسی در پاسخ گفت: "کار پسندیده‌ی خدا آن است که به فرستاده‌ی او ایمان آورید." گفتند: "چه آیتی به ما می‌نمایانی تا با دیدن آن به تو ایمان آوریم؟ چه می‌کنی؟ پدران ما در بیابان مَنّا خوردند، چنانکه نوشته شده است: "او از آسمان به آنها نان داد تا بخورند." عیسی پاسخ داد: "آمین، آمین، به شما می‌گویم،

موسی نبود که آن نان را از آسمان به شما داد، بلکه پدر من است که نان حقیقی را از آسمان به شما می‌دهد. زیرا نان خدا آن است که از آسمان نازل شده، به جهان حیات می‌بخشد." پس گفتند: "این نان را همواره به ما بده." عیسی به آنها گفت: "نان حیات من هستم. هر که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود، و هر که به من ایمان آوَرَد هرگز تشنه نگردد. ولی چنانکه به شما گفتم، هرچند مرا دیده‌اید، اما ایمان نمی‌آورید. هرآنچه پدر به من بخشد، نزد من آید؛ و آن که نزد من آید، او را هرگز از خود نخواهم راند. زیرا از آسمان فرود نیامده‌ام تا به خواست خود عمل کنم، بلکه آمده‌ام تا اراده‌ی فرستنده‌ی خویش را به انجام رسانم. و اراده‌ی فرستنده‌ی من این است که از آن کسان که او به من بخشیده، هیچ‌یک را از دست ندهم، بلکه آنان را در روز بازپسین برخیزانم. زیرا اراده‌ی پدر من این است که هر که به پسر بنگرد و به او ایمان آوَرَد، از حیات جاویدان برخوردار شود، و من در روز بازپسین او را بر خواهم خیزانید." آنگاه یهودیان درباره‌ی او همهمه آغاز کردند، چرا که گفته بود "مَنَم آن نان که از آسمان نازل شده است." می‌گفتند: "مگر این مرد، عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر و مادرش را می‌شناسیم؟ پس چگونه می‌گوید، "از آسمان نازل شده‌ام؟" عیسی در پاسخ گفت: "با یکدیگر همهمه مکنید. هیچ‌کس نمی‌تواند نزد من آید مگر آنکه پدری که مرا فرستاد او را جذب کند، و من در روز بازپسین او را بر خواهم خیزانید. در کتب پیامبران آمده است که "همه از خدا تعلیم خواهند یافت." پس هر که از خدا بشنود و از او تعلیم یابد، نزد من می‌آید. نه اینکه کسی پدر را دیده باشد، مگر آن کس که از خداست؛ او پدر را دیده است. آمین، آمین، به شما می‌گویم، هر که ایمان دارد، از حیات جاویدان برخوردار است. من نان حیاتم. پدران شما، مَنّا را در بیابان خوردند، و با این حال مردند. اما نانی که از آسمان نازل می‌شود چنان است که هر که از آن بخورَد، نخواهد مرد. مَنَم آن نان زنده که از آسمان نازل شد. هر کس از این نان بخورَد، تا ابد زنده خواهد ماند. نانی که من برای حیات جهان می‌بخشم، بدن من است." پس جدالی سخت در میان یهودیان درگرفت که "این مرد چگونه می‌تواند بدن خود را به ما بدهد تا بخوریم؟" عیسی به ایشان گفت: "آمین، آمین، به شما می‌گویم، که تا بدن پسر انسان را نخورید و خون او را ننوشید، در خود حیات ندارید. هر که بدن مرا بخورَد و خون مرا بنوشد، حیات جاویدان دارد، و من در روز بازپسین او را بر خواهم خیزانید. زیرا بدن من خوردنی حقیقی و خون من آشامیدنی حقیقی است. کسی که بدن مرا می‌خورَد و خون مرا می‌نوشد، در من ساکن می‌شود و من در

او. همان‌گونه که پدرِ زنده مرا فرستاد و من به پدر زنده‌ام، آن که مرا می‌خورد نیز به من زنده خواهد بود. این است نانی که از آسمان نازل شد؛ نه مانند آنچه پدران شما خوردند، و با این حال مردند؛ بلکه هر کس از این نان بخورد، تا ابد زنده خواهد ماند." عیسی این سخنان را زمانی گفت که در کنیسه‌ای در کَفَرناحوم تعلیم می‌داد."[1]

ادعای عیسی (ع) که او "نان حیات" است برای بنی اسرائیل بسیار سنگین بود. این باعث شد که بسیاری از شاگردان او را زیر سوال ببرند و در نهایت او را رها کنند:

"بسیاری از شاگردان او با شنیدن این سخنان گفتند: "این تعلیم سخت است، چه کسی می‌تواند آن را بپذیرد؟" عیسی، آگاه از اینکه شاگردانش در این باره همهمه می‌کنند، بدیشان گفت: "آیا این سبب لغزش شما می‌شود؟ پس اگر پسر انسان را ببینید که به جای نخست خود صعود می‌کند، چه خواهید کرد؟ روح است که زنده می‌کند؛ جسم را فایده‌ای نیست. سخنانی که من به شما گفتم، روح و حیات است. اما برخی از شما هستند که ایمان نمی‌آورند." زیرا عیسی از آغاز می‌دانست چه کسانی ایمان نمی‌آورند و کیست آن که او را تسلیم دشمن خواهد کرد. سپس افزود: "از همین رو به شما گفتم که هیچ‌کس نمی‌تواند نزد من آید، مگر آنکه از جانب پدر به او عطا شده باشد." از این زمان، بسیاری از شاگردانش برگشته، دیگر او را همراهی نکردند. پس عیسی به آن دوازده تن گفت: "آیا شما نیز می‌خواهید بروید؟" شَمعون پطرس پاسخ داد: "سرور ما، نزد که برویم؟ سخنان حیات جاویدان نزد توست. و ما ایمان آورده و دانسته‌ایم که تویی آن قدّوسِ خدا." عیسی به آنان پاسخ داد: "مگر شما دوازده تن را من برنگزیده‌ام؟ با این حال، یکی از شما ابلیسی است." او به یهودا، پسر شَمعون اَسخَریوطی، اشاره می‌کرد، زیرا او که یکی از آن دوازده تن بود، پس از چندی عیسی را تسلیم دشمن می‌کرد."[2]

بنابراین در اینجا می‌بینیم که در واقع این آموزه پنهانی که عیسی (ع) تعلیم می‌داد، آموزه خوردن عیسی مسیح بود که باعث شد مردم او را ترک کنند و از او زده شوند. همچنین با تعلیم این آموزه است که

[1] کتاب مقدس، انجیل یوحنا، اصحاح ٦: ٢٥ - ٥٩

[2] کتاب مقدس، انجیل یوحنا، اصحاح ٦: ٦٠ - ٧١

یهودا برای اولین بار چهره واقعی خود را آشکار کرد و کافر شد. این آموزه خوردن گوشت و خون عیسی (ع) نیز در تضاد مستقیم با احکام موسی (ع) بود:

"هر که از خاندان اسرائیل یا غریبان ساکن در میان آنها هر قِسم خون بخورد، من روی خود را بر ضد آن شخص که خون خورده است خواهم گردانید و او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت. زیرا حیاتِ هر جاندار در خون است، و من آن را بر مذبح به شما داده‌ام تا برای جان‌های شما کفّاره کند؛ زیرا خون است که به واسطه‌ی حیاتش کفّاره می‌کند. از این رو بنی‌اسرائیل را گفته‌ام: هیچ‌کس از شما خون نخورد، و نه غریبی که در میان شما مسکن گزیده است."[3]

اما این به چه معناست؟ خوردن گوشت و خون عیسی؟ عیسی (ع) چه می‌خواست؟ اینکه مردم او را بکشند و بخورند؟ البته که نه، باید معنای دیگری داشته باشد. اما این معنی چه می‌تواند باشد؟ گوشت و خون انسان از نسل اوست، منی اوست. در کتاب "ایجاد رابطه جنسی: بدن و جنسیت از یونانیان تا فروید" توماس لاکوئور از سِنت ایزیدور از سِویا که اسقف اعظم و عالم اسپانیایی بود و در آغاز قرن هفتم زندگی می‌کرد، نقل می‌کند:

"هم‌خونی به این شکل نامیده شده که از یک خون، که از همان منیِ پدر است، زاده شده باشد. زیرا که منی فرد مذکر همان کفِ خون است به همان شکل که هنگامی که آب بر صخره کوبیده میشود کفِ سفید تولید می‌کند، یا به همان شکل که شراب تیره که در جام ریخته می‌شود، کفِ سفید تولید می‌کند."[4]

آیا واقعاً عیسی (ع) در مورد منی صحبت می‌کرد که می‌خواست پیروانش از آن بخورند؟ برای اطمینان از این موضوع باید همچنان به انجیل‌های مسیح نگاه کنیم. در کتاب یوحنا، اصحاح چهار، ما داستان صحبت عیسی (ع) با یک زن سامری را داریم: **"و می‌بایست از سامِرِه بگذرد. پس به شهری از سامِرِه به نام سوخار رسید، نزدیک قطعه زمینی که یعقوب به پسر خود یوسف داده بود. چاه یعقوب در آنجا بود و عیسی خسته از سفر در کنار چاه نشست. حدود ساعتِ ششم از روز بود. در این هنگام، زنی از مردمان**

[3] کتاب مقدس، سفر لاویان، اصحاح ۱۷: ۱۰ - ۱۲، همچنین سفر تَثنیه اصحاح ۱۲: ۲۳ - ۲۸ را مشاهده کنید.

[4] ایجاد رابطه جنسی: بدن و جنسیت از یونانیان تا فروید، توماس لاکوئور، ص ٥٦

سامِرِه برای آب کشیدن آمد. عیسی به او گفت: "جرعه‌ای آب به من بده." زیرا شاگردانش برای تهیه‌ی خوراک به شهر رفته بودند. زن به او گفت: "چگونه تو که یهودی هستی، از من که زنی سامِری‌ام آب می‌خواهی؟" زیرا یهودیان با سامِریان مراوده نمی‌کنند. عیسی در پاسخ گفت: "اگر موهبت خدا را درمی‌یافتی و می‌دانستی کیست که از تو آب می‌خواهد، تو خود از او می‌خواستی، و به تو آبی زنده عطا می‌کرد." زن به او گفت: "سرورم، سطل نداری و چاه عمیق است، پس آب زنده از کجا می‌آوری؟ آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگتری که این چاه را به ما داد، و خود و پسران و گله‌هایش از آن می‌آشامیدند؟" عیسی گفت: "هر که از این آب می‌نوشد، باز تشنه می‌شود. اما هر که از آن آب که من به او دهم بنوشد، هرگز تشنه نخواهد شد، بلکه آبی که من می‌دهم در او چشمه‌ای می‌شود که تا به حیات جاویدان جوشان است." زن گفت: "سرورم، از این آب به من بده، تا دیگر تشنه نشوم و برای آب کشیدن به اینجا نیایم." عیسی گفت: "برو، شوهرت را بخوان و بازگرد."[5]

در اینجا به وضوح می‌بینیم که منظور عیسی آب آشامیدنی عادی نیست، بلکه نوعی مایع دیگر است که او آن را "آب زنده" می‌نامد. منی به آب زنده نیز معروف است زیرا از این آب، حیات بیرون می‌آید و نطفه‌ی کودکان بسته می‌شود و متولد می‌گردند. وقتی زن از عیسی برای آن آب درخواست می‌کند، عیسی به زن می‌گوید که شوهرش را صدا بزند و برگردد و به وضوح نشان می‌دهد که شوهرش نیز مانند همه‌ی مردان این آب زنده را دارد. اما حتی این به تنهایی دلیل کافی نیست، زیرا بسیاری از مردم این تعبیر را بیمارگونه و پیچیده خواهند دانست. به همین دلیل، ما به دنبال نشان دادن اثبات بیشتر از انجیل‌ها هستیم که این امر معنای واقعیِ آنچه عیسی (ع) فرمود و تعلیم داد می‌باشد. اگر به سراغ سِفر خروج، اصحاح چهار برویم رخدادی را با موسی (ع) و همسر و پسرش خواهیم دید: **"و در راه، در استراحتگاهی، خداوند موسی را ملاقات کرد و خواست او را بکشد. ولی صِفّورَه سنگی تیز برگرفت و پوست ختنه‌گاه پسرش را بریده، پای موسی را با آن لمس کرد و گفت: "تو مرا داماد خون هستی." پس خدا او را رها کرد."**[6]

[5] کتاب مقدس، انجیل یوحنا، اصحاح ٤: ٤ - ١٦

[6] کتاب مقدس، سفر خروج، اصحاح ٤: ٢٤ - ٢٦

در کتاب مقدس مشروح جدید از آکسفورد: نسخه معیار جدید اصلاح شده، آمده است: **"پاها، حسن تعبیر برای اندام تناسلی."**[7]

بنابراین اکنون می‌دانیم که در کتاب مقدس هنگام ذکر کلمه "پاها" به اندام تناسلی مردانه اشاره می‌شود. و اگر آن را به این نحو بخوانیم همه چیز روشن می‌شود. به عنوان مثال، در سِفر روت، اصحاح سه آمده است:

"روزی نَعومی، مادرشوهر روت، وی را گفت: "دخترم، آیا به جهت تو آسایش نجویم تا برایت نیکو شود؟ آیا بوعَز که تو با کنیزانش بودی، خویشِ ما نیست؟ اینک او امشب در خرمنگاه، به پاک کردن جو مشغول خواهد بود. پس شستشو کرده، به خود عطر بزن و جامه‌ات را در بر کرده، به خرمنگاه برو، اما تا آن مرد از خوردن و نوشیدن فارِغ نشده، خود را به او نشناسان. وقتی او دراز می‌کشد، جایگاه خوابش را نشان کن. سپس برو و پوشش پایش را کنار بزن و همان‌جا دراز بکش و او به تو خواهد گفت که چه بکنی." روت پاسخ داد: "هر آنچه گفتی، خواهم کرد." پس به خرمنگاه رفت و مطابق هر آنچه مادر شوهرش به او امر فرموده بود، به عمل آورد. چون بوعَز خورد و نوشید و دلش شادمان شد، رفت تا در انتهای پشته‌ی غَله بخوابد. آنگاه روت آهسته آمده، پوشش پاهای بوعز را کنار زد و همان‌جا خوابید. نیمه‌های شب، بوعَز از خواب پرید و چون به سوی او برگشت دید که اینک زنی نزد پاهایش خوابیده است! گفت: "تو کیستی؟" روت گفت: "کنیزت روت هستم. بال‌های خود را بر کنیزت بگستران زیرا که تو ولی هستی." بوعَز گفت: "دخترم، خداوند تو را برکت دهد! این محبت آخر تو از نخستین بهتر است، چراکه از پی مردان جوان، چه فقیر و چه غنی، نرفتی. پس اکنون، ای دخترم، ترسان مباش. هر آنچه گفتی برایت خواهم کرد؛ زیرا همه‌ی همشهریان من می‌دانند که تو زنی شایسته‌ای. حال هرچند راست است که من ولی تو هستم، اما ولی نزدیکتر از من نیز هست. امشب اینجا بمان، و بامدادان اگر او حق ولی را به تو ادا کرد، چه خوب، بگذار ادا کند. اما اگر نخواست ادا کند، آنگاه به حیات خداوند سوگند که من آن را ادا خواهم کرد. اکنون تا صبح همین‌جا بخواب." پس روت تا صبح نزد

[7] کتاب مقدس مشروح جدید از آکسفورد: نسخه معیار جدید اصلاح شده: مطالعه اِکومِنیزم کتاب مقدس، ص ۸۸

پاهای او خوابید، اما پیش از آنکه کسی قادر به تشخیص دیگری باشد برخاست، زیرا بوعَز گفت: "کسی نفهمد زنی به خرمنگاه آمده است."[8]

بنابراین بدیهی است که نائومی روت را نزد بوعز می‌فرستد تا که با او رابطه‌ی جنسی دهانی برقرار کند. این معنی دراز کشیدن به پای او بود. در سِفر دوم سموئیل، اصحاح یازده آمده است:

سپس داوود به اوریا گفت: "به خانه‌ات برو و پاهایت را بشوی." پس اوریا کاخ پادشاه را ترک کرد، و از پی‌اش، هدیه‌ای از جانب پادشاه برای او فرستاده شد. ولی اوریا به خانه‌ی خود نرفت، بلکه نزد دَرِ کاخ پادشاه با همه‌ی خادمان سرورش خوابید. چون داوود را گفتند: "اوریا به خانه‌ی خویش نرفته است"، داوود از اوریا پرسید: "مگر از سفر نیامده‌ای؟ پس چرا به خانه‌ی خود نرفتی؟" اوریا به داوود گفت: "تابوت و اسرائیل و یهودا در خیمه‌ها ساکنند و سرورم یوآب و خادمانش در دشت اردو زده‌اند. آیا من به خانه‌ی خود رفته، بخورم و بیاشامم و با زنم همبستر شوم؟ به حیات تو و به جانت قسم که چنین نخواهم کرد!"[9]

به وضوح می‌بینیم که وقتی داوود به اوریا گفت که به خانه‌اش برود و پاهایش را بشوید، در واقع به این معنا بود که برود با همسرش همبستر شود. بنابراین، "پاها" در واقع یک "حسن تعبیر" برای اندام تناسلی است. مدرک دیگری مبنی بر اینکه "پاها" در کتاب مقدس به معنای اندام تناسلی مردانه است، در سفر اول سموئیل، اصحاح ۲٤ می‌باشد. نسخه معیار آمریکایی بیان می‌کند: **"و از راه به آغل گوسفندان رسید، جایی که غاری بود و شائول داخل شد تا پاهای خود را بپوشاند. اکنون داوود و مردانش در درونی‌ترین قسمت‌های غار ساکن بودند."[10]**

اما نسخه بین المللی جدید همان را به این صورت ترجمه می‌کند: **"در سر راه خود طویله‌ای را دیدند که نزدیک به غاری بود و شائول برای قضای حاجت به آن غار رفت. اتّفاقاً داوود و مردان او هم در درون همان غار پنهان شده بودند."**

---

[8] کتاب مقدس، سفر روت، اصحاح ۳: ۱ - ۱٤

[9] کتاب مقدس، سفر دوم سموئیل، اصحاح ۱۱: ۸ - ۱۱

[10] کتاب مقدس، سفر اول سموئیل، اصحاح ۲٤: ۳

حال اگر به آیات زیر بنگریم اسرار بسیاری آشکار می‌شود. در انجیل لوقا، اصحاح هفت آمده است:

"روزی یکی از فَریسیان عیسی را به صرف غذا دعوت کرد. پس به خانهٔ آن فَریسی رفت و بر سفره نشست. در آن شهر، زنی بدکاره می‌زیست که چون شنید عیسی در خانه‌ی آن فَریسی مهمان است، ظرفی مرمرین، پر از عطر، با خود آورد و گریان پشت سر عیسی، کنارِ پاهای او ایستاد. آنگاه با قطرات اشک به شستن پاهای عیسی پرداخت و با گیسوانش آنها را خشک کرد. سپس پاهای او را بوسید و عطرآگین کرد. چون فَریسیِ میزبان این را دید، با خود گفت: "اگر این مرد براستی پیامبر بود، می‌دانست این زن که لمسش می‌کند کیست و چگونه زنی است - می‌دانست که بدکاره است." عیسی به او گفت: "ای شَمعون، می‌خواهم چیزی به تو بگویم." گفت: "بفرما، استاد!" عیسی گفت: "شخصی از دو تن طلب داشت: از یکی پانصد دینار، از دیگری پنجاه دینار. اما چون چیزی نداشتند به او بدهند، بدهی هر دو را بخشید. حال به گمان تو کدام یک او را بیشتر دوست خواهد داشت؟" شَمعون پاسخ داد: "به گمانم آن که بدهی بیشتری داشت و بخشیده شد." عیسی گفت: "درست گفتی." آنگاه به سوی آن زن اشاره کرد و به شَمعون گفت: "این زن را می‌بینی؟ به خانه‌ات آمدم، و تو برای شستن پاهایم آب نیاوردی، اما این زن با اشک‌هایش پاهای مرا شست و با گیسوانش خشک کرد! تو مرا نبوسیدی، اما این زن از لحظه‌ی ورودم، دمی از بوسیدن پاهایم باز نایستاده است. تو بر سر من روغن نمالیدی، اما او پاهایم را عطرآگین کرد. پس به تو می‌گویم، محبت بسیارِ او از آن روست که گناهان بسیارش آمرزیده شده است. اما آن که کمتر آمرزیده شد، کمتر هم محبت می‌کند." پس رو به آن زن کرد و گفت: "گناهانت آمرزیده شد!"[11]

دلیل انزجار و انکار نبوت عیسی (ع) توسط فریسی فقط بوسیدن پای او توسط زن بدکاره نمی‌تواند باشد. به هر حال، اگر یک فاحشه گناهکار برای او رابطه ی جنسی دهانی انجام دهد، او به شدت شک می‌کند. از آنجایی که "پاها" حسن تعبیر برای "اندام تناسلی" است، این زن اندام تناسلی عیسی را بوسید و برای او رابطه جنسی دهانی انجام داد. بدین ترتیب با خوردن منی او تمام گناهانش بخشیده شد. این همان

[11] کتاب مقدس، انجیل لوقا، اصحاح ۷: ۳۶ - ۴۸

چیزی است که وقتی فریسی وارد شد و آن را مشاهده کرد، او را به نحوی قابل درک کاملاً شوکه کرد. در نتیجه ایمانش را از دست داد.

در روایت گنوسی عجیب دیگری، عیسی مسیح در برابر نزدیکترین شاگرد خود مریم مجدلیه معجزه‌ای می‌کند. اپیفانیوس از سالامیس می‌نویسد که متن گنوسی "پرسش‌های بزرگ‌تر مریم" شامل قسمتی بود که در آن عیسی (ع) مریم مجدلیه را به بالای کوهی برد، و در آنجا زنی را از پهلوی خود بیرون کشید و با او رابطه‌ی جنسی برقرار کرد. سپس در هنگام انزال، عیسی منی خود را نوشید و به مریم گفت: **"ما باید چنین کنیم تا زندگی کنیم."** مریم با شنیدن این حرف فوراً از حال رفت که به همین دلیل عیسی به او کمک کرد تا بلند شود و به او گفت: **"ای تو کم ایمان، چرا شک کردی؟"**[12]

و همچنین از اسلام نیز می‌دانیم که مایعاتی که از بدن حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) خارج می‌شوند، پاک کننده بوده و باعث پاک شدن گناهان می‌شده‌اند. ماجرای معروفی را داریم که پیامبر در ظرفی ادرار کرد و آن را زیر تخت خود نگه داشت. زنی که خانه‌ی پیامبر را نظافت می‌کرد آن را نوشید. بعداً پیامبر از او پرسید ادرار کجاست و او پاسخ داد که آن را نوشیده بود. سپس ایشان به او فرمود: **"آتش هرگز شکم تو را لمس نخواهد کرد."**[13] یعنی تو توسط مایعات بدن من پاک شده‌ای.

منی از ادرار تمیزتر است و اگر ادرار پیامبر پاک کند پس یک فرد باید قبول کند که منی ایشان نیز پاک می‌کند. اگر یک فرد بپذیرد که شیطان نجس است و قابیل نجس است و فرزندانشان نجس هستند، منی آنها نیز نجس است و نجس می‌کند. برای هر چیزی باید مخالفی وجود داشته باشد، اگر افراد ناپاک هستند پس باید افراد پاک نیز وجود داشته باشند. اگر منیِ نجس وجود داشته باشد باید منیِ پاک نیز وجود داشته باشد و اگر منی‌ای وجود داشته باشد که نجس می‌کند باید منی‌ای وجود داشته باشد که پاک می‌کند.

همه اینها زمینه را برای معجزه نهایی عیسی (ع) در انجیل فراهم می‌کند و آن رستاخیز ایلعازر است. در انجیل یوحنا، اصحاح ۱۱ آمده است:

---

[12] کتاب Panarion، اپیفانیوس سالامیس، ۲۶. ۸. ۱-۳

[13] اسد الغابه، ابن الأثیر، ج ۵، ص ۴۰۳

بیماری و مرگ ایلعازَر

"مردی ایلعازَر نام بیمار بود. او از مردمان بِیت‌عَنْیا، دهکده‌ی مریم و خواهرش مارتا بود. مریم همان زنی بود که خداوند را با عطر تدهین کرد و با گیسوانش پاهای او را خشک نمود. اینک برادرش ایلعازَر بیمار شده بود. پس خواهرانِ ایلعازَر برای عیسی پیغام فرستاده، گفتند: "سرور ما، دوست عزیزت بیمار است." عیسی چون این خبر را شنید، گفت: "این بیماری به مرگ ختم نمی‌شود، بلکه برای تجلیل خداست، تا پسر خدا به واسطه‌ی آن جلال یابد." عیسی، مارتا و خواهرش و ایلعازَر را دوست می‌داشت. پس چون شنید که ایلعازَر بیمار است، دو روز دیگر در جایی که بود، ماند. سپس به شاگردان خود گفت: "بیایید باز به یهودیه برویم." شاگردانش گفتند: "استاد، دیری نمی‌گذرد که یهودیان می‌خواستند سنگسارت کنند، و تو باز می‌خواهی بدان‌جا بروی؟" عیسی پاسخ داد: "مگر روز، دوازده ساعت نیست؟ آن که در روز راه رود، نمی‌لغزد، زیرا نور این جهان را می‌بیند. اما آن که در شب راه رود، خواهد لغزید، زیرا نوری ندارد." پس از این سخنان به آنها گفت: "دوست ما ایلعازَر خفته است، اما می‌روم تا بیدارش کنم." پس شاگردان به او گفتند: "سرور ما، اگر خفته است، بهبود خواهد یافت." اما عیسی از مرگ او سخن می‌گفت، حال آنکه شاگردان گمان می‌کردند به خواب او اشاره می‌کند. آنگاه عیسی آشکارا به آنان گفت: "ایلعازَر مرده است. و به‌خاطر شما شادمانم که آنجا نبودم، تا ایمان آورید. اما اکنون نزد او برویم." پس توما، که به دوقلو ملقب بود، به شاگردان دیگر گفت: "بیایید ما نیز برویم تا با او بمیریم."

عیسی، قیامت و حیات

"چون عیسی بدان‌جا رسید، دریافت چهار روز است که ایلعازَر را در قبر نهاده‌اند. بِیت‌عَنْیا پانزده پرتابِ تیر با اورشلیم فاصله داشت. یهودیانِ بسیار نزد مریم و مارتا آمده بودند تا آنان را در مرگ برادرشان تسلی دهند. پس چون مارتا شنید که عیسی بدان‌جا می‌آید به استقبالش رفت، اما مریم در خانه ماند. مارتا به عیسی گفت: "سرورم، اگر اینجا بودی برادرم نمی‌مرد. اما می‌دانم که هم‌اکنون نیز هر چه از خدا بخواهی، به تو خواهد داد." عیسی به او گفت: "برادرت بر خواهد خاست." مارتا به او گفت:

"می‌دانم که در روز قیامت بر خواهد خاست." عیسی گفت: "قیامت و حیات مَنَم. آن که به من ایمان آوَرَد، حتی اگر بمیرد، زنده خواهد شد. و هر که زنده است و به من ایمان دارد، به یقین تا به ابد نخواهد مرد؛ آیا این را باور می‌کنی؟" مارتا گفت: "آری، سرورم، من ایمان آورده‌ام که تویی مسیح، پسر خدا، همان که باید به جهان می‌آمد." این را گفت و رفت و خواهر خود مریم را فرا خوانده، در خلوت به او گفت: "استاد اینجاست و تو را می‌خواند." مریم چون این را شنید، بی‌درنگ برخاست و نزد او شتافت. عیسی هنوز وارد دهکده نشده بود، بلکه همان‌جا بود که مارتا به دیدارش رفته بود. یهودیانی که با مریم در خانه بودند و او را تسلی می‌دادند، چون دیدند مریم با شتاب برخاست و بیرون رفت، از پی او روانه شدند. گمان می‌کردند بر سر قبر می‌رود تا در آنجا زاری کند. چون مریم به آنجا که عیسی بود رسید و او را دید، به پاهای او افتاد و گفت: "سرورم، اگر اینجا بودی برادرم نمی‌مرد." چون عیسی زاری مریم و یهودیانِ همراه او را دید، در روح برآشفت و سخت منقلب گشت. پرسید: "او را کجا گذاشته‌اید؟" گفتند: "سرور ما، بیا و ببین." اشک از چشمان عیسی سرازیر شد. پس یهودیان گفتند: "بنگرید چقدر او را دوست می‌داشت!" اما بعضی گفتند: "آیا کسی که چشمان آن مردِ کور را گشود، نمی‌توانست مانع از مرگ ایلعازَر شود؟"

زنده شدن ایلعازَر

سپس عیسی، باز در حالی که برآشفته بود، بر سر قبر آمد. قبر، غاری بود که بر دهانه‌اش سنگی نهاده بودند. فرمود: "سنگ را بردارید." مارتا خواهرِ متوفی گفت: "سرورم، اکنون دیگر بوی ناخوش می‌دهد، زیرا چهار روز گذشته است." عیسی به او گفت: "مگر تو را نگفتم که اگر ایمان آوری، جلال خدا را خواهی دید؟" پس سنگ را برداشتند. آنگاه عیسی به بالا نگریست و گفت: "پدر، تو را شکر می‌گویم که مرا شنیدی. من می‌دانستم که همیشه مرا می‌شنوی. اما این را به‌خاطر کسانی گفتم که در اینجا حاضرند، تا ایمان آورند که تو مرا فرستاده‌ای." این را گفت و سپس به بانگ بلند ندا درداد: "ایلعازَر، بیرون بیا!" پس آن مرده، دست و پا در کفن بسته و دستمالی گِرد صورت پیچیده، بیرون آمد. عیسی به ایشان گفت: "او را باز کنید و بگذارید برود."[14]

[14] کتاب مقدس، انجیل یوحنا، اصحاح ۱۱: ۱ - ٤٤

در متن گنوسی به نام انجیل سِرّی مرقس، اطلاعات تکمیلی در مورد این واقعه آمده است: **"و به بیت عنیا می‌آیند. و زنی که برادرش مرده بود آنجا بود. و چون آمد، بر عیسی سجده کرد و به او گفت: "ای پسر داوود، به من رحم کن." اما شاگردان او را سرزنش کردند. و عیسی خشمگین شده بود، با او به باغی که مقبره آنجا بود رفت و فوراً فریاد بزرگی از مقبره شنیده شد. و عیسی نزدیک رفته، سنگ را از در قبر کنار غلطاند. و بی درنگ به جایی که جوان آنجا بود رفت، دستش را دراز کرد و او را بلند کرد و دستش را گرفت. اما جوان که به او می‌نگریست، او را دوست داشت و شروع به التماس او کرد که با او باشد. و از مقبره بیرون آمدند، به خانه جوان وارد شدند، زیرا او ثروتمند بود. و پس از شش روز عیسی به او گفت که چه باید بکند و در شب، جوان که پارچه کتان بر بدن برهنه‌اش پوشیده بود، نزد او آمد. و در آن شب نزد او ماند، زیرا عیسی اسرار ملکوت خدا را به او آموخت. و از آنجا برخاست و به آن سوی دیگر اردن بازگشت."**[15]

معنایی که در اینجا بیان می‌شود این است که عیسی (ع) پس از برانگیختن ایلعازر از مرگ، ایلعازر را وارد اسرار دین و او را از روح پر کرد. حواریون پس از مشاهده چنین معجزه بزرگی، به عیسی (ع) التماس کردند که او به آنان تعلیم دهد و آنان را نیز از روح القُدُس پر کند تا آنان نیز بتوانند کارهایی را که عیسی (ع) انجام داد انجام دهند. اما به هر حال، ایمانشان متزلزل و ناقص بود و حتی قرآن کریم نیز بر این امر گواهی می‌دهد هنگامی که می‌فرماید: **﴿فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ ﴿چون عیسی از آنان احساس کفر کرد گفت یاران من در راه خدا چه کسانند حواریون گفتند ما یاران [دین] خداییم به خدا ایمان آورده‌ایم و گواه باش که ما تسلیم [او] هستیم﴾**[16] بعلاوه، در انجیل‌ها او بارها حواریون را توبیخ می‌کند و آنها را به ضعف ایمان متهم می‌کند و می‌گوید که او را انکار خواهند کرد. چه چیزی باعث می‌شود که حواریون پس از دیدن این همه معجزه اینقدر از نظر ایمان ضعیف باشند؟ آیا عیسی (ع) افراد ضعیف در ایمان را صرفاً به عنوان شاگرد برگزید؟ یا به خاطر چیز دیگری بود؟

---

[15] انجیل سِرّی مرقس

[16] قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه ۵۲

قرآن کریم ماجرای التماس حواریون به عیسی (ع) برای آن شام و ضیافت آخر را بازگو می کند:

﴿إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۞ قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ ۞ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ۞ قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ﴾ ﴿و [یاد کن] هنگامی را که حواریون گفتند ای عیسی پسر مریم آیا پروردگارت می‌تواند از آسمان مائده‌ای برای ما فرود آورد [عیسی] گفت اگر ایمان دارید از خدا پروا دارید ۞ گفتند می‌خواهیم از آن بخوریم و قلب‌های ما آرامش یابد و بدانیم که به ما راست گفته‌ای و بر آن از گواهان باشیم ۞ عیسی پسر مریم گفت بار الها پروردگارا از آسمان مائده‌ای بر ما فرو فرست تا عیدی برای اول و آخر ما باشد و نشانه‌ای از جانب تو و ما را روزی ده که تو بهترین روزی دهندگانی ۞ خدا فرمود من آن را بر شما فرو خواهم فرستاد و[لی] هر کس از شما پس از آن انکار ورزد وی را [چنان] عذابی کنم که هیچ یک از جهانیان را [آن چنان] عذاب نکرده باشم﴾[17]

بنابراین بدیهی است که شاگردان درخواست خوراک کردند، اما نه مانند خوراک معمولی، بلکه خوراکی از آسمان. عیسی (ع) فرمود از خدا بترسید که اگر چنین درخواستی داشته باشید و بعد از آن کافر شوید، خداوند فرموده که شما را چنان عذابی کند که هیچ کس را عذاب نکرده است. واضح است که خود خوراک چیزی است که می‌تواند باعث شک در قلب‌های حواریون شود. خدا این را می‌دانست و عیسی (ع) نیز این را می‌دانست. خداوند این مائده را بر آنها نازل کرد و این واقعه در انجیل‌ها به **"شام آخر"** معروف است. تمام سوره پنجم در قرآن کریم با اشاره به "شام آخر"، "مائده" نامیده شده است. این "شام آخر" باعث شد یهودا اسخریوطی کافر و کاملاً مرتد گردد. همین "شام آخر"بود که دیگر حواریون را به لرزه انداخت و آنان را به تردید و انکار عیسی (ع) واداشت.

[17] قرآن کریم، سوره مائده، آیات ۱۱۲ - ۱۱۵

عیسی (ع) درخواست آنان را اجابت کرد و شام آخر برپا شد. ابتدا می‌خواهیم آنچه که در شام آخر اتفاق افتاد را بررسی کنیم. یکی از اتفاقات این بود که عیسی (ع) پای حواریون را شست. وقتی عیسی (ع) برای شستن پای حواریون رفت، ابتدا به شدت مخالفت کردند. با توجه به معنای قبلی تصور شده "شستن پاها"، معنا و رخداد بسیار متفاوت می‌شود:

"عیسی که می‌دانست پدر همه چیز را به دست او سپرده است و از نزد خدا آمده و به نزد او می‌رود، از شام برخاست و ردا از تن به در آورد و حوله‌ای برگرفته، به کمر بست. سپس آب در لگنی ریخت و شروع کرد به شستن پاهای شاگردان و خشک کردن آنها با حوله‌ای که به کمر داشت. چون به شَمعون پطرس رسید، او وی را گفت: "سرور من، آیا تو می‌خواهی پای مرا بشویی؟" عیسی پاسخ داد: "اکنون از درک آنچه می‌کنم ناتوانی، اما بعد خواهی فهمید." پطرس به او گفت: "پاهای مرا هرگز نخواهی شست!" عیسی پاسخ داد: "تا تو را نشویم سهمی با من نخواهی داشت." پس شَمعون پطرس گفت: "سرور من، نه تنها پاهایم، بلکه دستها و سرم را نیز بشوی!" عیسی پاسخ داد: "آن که استحمام کرده، سراپا پاکیزه است و به شستن نیاز ندارد، مگر پاهایش. باری، شما پاکید، اما نه همه." زیرا می‌دانست چه کسی او را تسلیم دشمن خواهد کرد، و از همین رو گفت: "همه‌ی شما پاک نیستید." پس از آنکه عیسی پاهای ایشان را شست، ردا بر تن کرد و باز بر سفره‌ی شام نشست. آنگاه از ایشان پرسید: "آیا دریافتید آنچه برایتان کردم؟ شما مرا استاد و سرورتان می‌خوانید و درست هم می‌گویید، زیرا چنین هستم. پس اگر من که سرور و استاد شمایم پاهای شما را شستم، شما نیز باید پاهای یکدیگر را بشویید. من با این کار، سرمشقی به شما دادم تا شما نیز همان‌گونه رفتار کنید که من با شما کردم. آمین، آمین، به شما می‌گویم، نه غلام از ارباب خود بزرگتر است، نه فرستاده از فرستنده‌ی خود. اکنون که اینها را می‌دانید، خوشا به حالتان اگر به آنها عمل کنید."[18]

بنابراین، شام آخر در واقع شامی بود که در آن عیسی (ع) و حواریونش در شستن پاهای یکدیگر مشارکت کردند تا حواریون پاک شوند. به یاد بیاورید که عیسی (ع) به آنها گفت از گوشت من بخورید و از خون من بنوشید. غیر منطقی است که نان، گوشت مسیح و شراب، خون او باشد. اما گوشت انسان

[18] کتاب مقدس، انجیل یوحنا، اصحاح ۱۳: ۳ - ۱۷

نطفه‌ی اوست که نسل او از آن می‌آید. ارسطو (ع) در مورد نطفه و اجزاء روح نوشته و سخن گفته بوده و معتقد بوده که منی، حاوی بخش‌های کوچکی از روح یک مرد است. آن قسمت از روح فرد از طریق منی از انسان به انسان دیگر منتقل می‌شود. اهل بیت (از همگی ایشان سلام) فرموده‌اند که آنها نورهایی در صلب مردان هستند، یعنی نور یا روح انسان به نطفه‌ی او گره خورده است.

از سلمان فارسی روایت شده که پیامبر اکرم (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود: **"من و علی چهارده هزار سال قبل از خلقت آدم از یک نور آفریده شدیم، پس وقتی خداوند آدم را خلق کرد آن نور را در صلب او قرار داد، و آن از فردی به فرد دیگر منتقل گشت تا اینکه ما در صلب عبدالمطلب جدا گشتیم، و در من نبوت و در علی خلافت."** [19]

این یکی از اموری است که بر عرب دشوار می‌باشد و یکی از حقایق پنهانی است که خداوند آن را به صورت راز نگاه داشته است. این یکی از رازهایی است که مردم نمی‌توانند از پس آن برآیند. ابوجعفر (از ایشان سلام) فرمود: **"قائم با امری جدید و کتابی جدید و حکمی جدید می‌آید که بر عرب دشوار است."** [20]

این پیوند مقدسی است که بین عیسی (ع) و حواریونش واقع شد و سپس به وسیله آن متحول شدند. پس از این، آنها از روح القدس پر شدند و توانستند به وسیله عیسی (ع) که اکنون در درون آنها بود، معجزات زیادی انجام دهند. اما تنها پس از اینکه شک آنها برطرف شد. همین امر باعث شد که در هنگام دستگیری عیسی (ع) از او فرار کنند. آنها فکر می‌کردند دستگیری او مجازاتی برای این مراسم آیینی عجیب است. این همچنین دلیل خیانت کردن یهودا می‌باشد. او نمی توانست آن را تحمل کند. از اهل بیت (از همگی ایشان سلام) روایت شده است که عیسی (ع) با اصحاب خود درباره مسائلی سنگین صحبت کرده بود که پس از شنیدن آن، به دشمنان آشکاری تبدیل شدند: در حدیث ابن ابی یعفور آمده است: **"... و عیسی (ع) به قومش چیزی گفت که نتوانستند آن را تحمل کنند، پس علیه او خروج کردند."** [21]

---

[19] غایة المرام، سید هاشم بحرانی، ج ۱، ص ۲۲۹

[20] کتاب غیبت، النعمانی، ج ۱، ص ۲۳۶

[21] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۲، ص ۳۷۵

پس این شرح حقیقی است که چرا پیروان عیسی به او کافر شدند، چرا همنشینش یهودا به او خیانت کرد و چرا یهودیان او را مصلوب کردند. چون از عهده آموزه‌های او در مورد خوردن منی، که عیسی (ع) تعلیم داد که دربردارنده‌ی روحش است، بر نیامدند.

خداوند از روح خود در آدم (ع) دمید و این روح، روح القدس بود. در صلب انسان از خلیفه به خلیفه، از حجت به حجت، در نطفه آن مرد منتقل گشت. وقتی مریم مادر عیسی (ع) گفت که توسط روح القدس حامله شده بود، منظورش این بود که توسط رسولی از سوی خدا یا حجتی از خدا حامله شده است و روح القدس را در رحم خود حمل می‌کند. این امر در آن زمان شناخته شده بود. در انجیل فیلیپ آمده است: **"برخی گفتند: "مریم از روح القدس آبستن شد." آنها در اشتباه هستند. آنها نمی‌دانند چه می‌گویند. چه زمانی یک زن از یک زن باردار شده است؟ مریم باکره‌ای است که هیچ قدرتی او را آلوده نکرد. او برای عبرانیان، که رسولان و حواریون هستند، یک لعنت بزرگ است. این باکره که هیچ قدرتی او را آلوده نکرد [...] قدرت ها خودشان را آلوده می‌کنند. و پروردگار نمی‌فرمود "پدر من که در آسمان است" (متی ۱۶:۱۷)، مگر آنکه او پدر دیگری داشته باشد، بلکه او تنها فرمود "پدرم"."**[22]

حتی در قرآن کریم آمده است که روح القدس در شمایل یک مرد به نزد او رفت:

﴿وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا ۞ فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ۞ قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا ۞ قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا ۞ قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا ۞ قَالَ كَذَلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا﴾ ﴿و در این کتاب از مریم یاد کن آنگاه که از کسان خود در مکانی شرقی به کناری شتافت ۞ و در برابر آنان پرده‌ای بر خود گرفت پس روح خود را به سوی او فرستادیم تا به [شکل] بشری خوش‌اندام بر او نمایان شد ۞ [مریم] گفت اگر پرهیزگاری من از تو به خدای رحمان پناه می‌برم ۞ گفت من فقط فرستاده پروردگار توام برای اینکه به تو پسری پاکیزه ببخشم ۞ گفت چگونه مرا پسری باشد با آنکه دست بشری به من نرسیده و بدکار

[22] انجیل فیلیپ

نبوده‌ام ۞ گفت [فرمان] چنین است پروردگار تو گفته که آن بر من آسان است و تا او را نشانه‌ای برای مردم و رحمتی از جانب خویش قرار دهیم و [این] دستوری قطعی بود﴾[23]

بنابراین روح القدس در صلب‌های خلیفه‌ی خدا جریان می‌یابد، و درنتیجه واضح می‌گردد که شام آخر در حقیقت به عنوان یک مراسم آیینی پاکسازی و انتقال روح القدس انجام گشت. این بدان خاطر بود که در آن زمان، ذریه‌ی قابیل و ذریه‌ی آدم چنان فراوان مخلوط شده بودند که این راه به عنوان روشی جهت پاکسازی بدن از تاریکی‌های ابلیس، و بازگرداندن بدن به نور و پاکی به کار رفت. در اصل، آن روش جدیدی جهت جداسازی تاریکی ابلیس، قابیل و فرزندان آنها از بدن‌های ما بود. در عهد اول، قابیل از نزد فرزندان آدم (ع) طرد شد، در زمان عهد دوم، نسل قابیل بسیار زیاد هستند. آنان تمام جنبه‌های اجتماع را کنترل می‌کنند و در صدد جنگیدن و به قتل رساندن فرزندان آدم (ع) هستند، بنابراین خداوند آنان را نابود می‌کند و زمین را بوسیله‌ی طوفان پاکسازی می‌نماید. در زمان عهد سوم، فرزندان قابیل باقی می‌مانند و خداوند فرمان به تفکیک میان فرزندان قابیل و فرزندان آدم می‌دهد و ختنه را به عنوان یک نشانه برای آنان قرار می‌دهد. با این وجود، فرزندان قابیل همچنان به رخنه کردن از طریق فراگرفتن سنت‌های یهودی و ازدواج با فرزندان آدم ادامه می‌دهند. بنابراین عیسی با روش نوینی از پاکسازی بدن از تاریکی از طریق خوردن نور به پیش آمد. چرا که انسان به همان چیزی که می‌خورد تبدیل می‌شود. عیسی (ع) فرمود: **"خوشا بر حال شیری که انسان آن را می‌خورد، و شیر تبدیل به انسان خواهد شد؛ و ملعون است انسانی که شیر او را بخورد، و شیر تبدیل به بشر خواهد شد."**[24]

این مراسم و علم پنهانی که شما از آن آگاه گشتید چیزی است که سردمداران در کلیسای کاتولیک در مورد آن می‌دانند. همچنین این یکی از دلایلی است که اسقف‌ها و کاردینال‌های کلیسای کاتولیک به عنوان توجیهی جهت آزار کودکان در کلیسا استفاده کرده‌اند. در پیوست بعضی از تابلوهای نقاشی کاتولیک از شام آخر قرار داده شده که عیسی (ع) و یکی از حواریونش را به تصویر کشیده‌اند و در آنها این مراسم آیینی، نقاشی و در معرض عموم قرار داده شده برای کسانی که چشمانی برای دیدن دارند.

---

[23] قرآن کریم، سوره مریم، آیات ١٦ - ٢١

[24] انجیل توماس، گفتار ٧

و دستورات عهد موسوی همانند عهد عیسوی به همراه برخی تغییرات بود، چرا که عیسی (ع) در انجیل متی فرمود: **"گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات و نوشته‌های پیامبران را نسخ کنم؛ نیامده‌ام تا آنها را نسخ کنم، بلکه آمده‌ام تا تحققشان بخشم."**[25] عیسی (ع) در طول زندگانی خویش تغییرات کوچک دیگری را بر شریعت اعمال نمود و از آن جمله تغییرات، منع طلاق مگر در شرایط بسیار خاص بود. او همچنین چندهمسری را ممنوع نمود و آن را معادل با زنا ساخت، اگر هر مردی همسر دومی می‌گرفت.

طلاق

"هنگامی که عیسی این سخنان را به پایان رسانید، جلیل را ترک گفت و از آن سوی رود اردن به نواحی یهودیه آمد. جمعیت انبوهی در پی او روانه شدند و او ایشان را در آنجا شفا بخشید. فَریسیان نزدش آمدند تا او را بیازمایند. آنان پرسیدند: "آیا جایز است که مرد زن خود را به هر علتی طلاق دهد؟" عیسی در پاسخ گفت: "مگر نخوانده‌اید که آفریننده‌ی جهان در آغاز "ایشان را مرد و زن آفرید"، و گفت "از همین رو، مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، به زن خویش خواهد پیوست و آن دو یک تن خواهند شد"؟ بنابراین، از آن پس دیگر دو نیستند بلکه یک تن می‌باشند. پس آنچه را خدا پیوست، انسان جدا نسازد." به وی گفتند: "پس چرا موسی امر فرمود که مرد به زن خویش طلاق نامه بدهد و او را رها کند؟" ایشان را گفت: "موسی به سبب سخت دلی شما اجازه داد که زن خود را طلاق دهید، اما در آغاز چنین نبود. به شما می‌گویم، هر که زن خود را به علتی غیر از خیانت در زناشویی طلاق دهد و زنی دیگر اختیار کند، زنا کرده است."

شاگردان به او گفتند: "اگر وضع مرد در قبال زن خود چنین است، پس ازدواج نکردن بهتر است!" عیسی گفت: "همه نمی‌توانند این کلام را بپذیرند، مگر کسانی که به ایشان عطا شده باشد. زیرا بعضی خواجه‌اند، از آن رو که از شکم مادر چنین متولد شده‌اند؛ بعضی دیگر به دست مردم مقطوع‌النسل گشته‌اند؛ و برخی نیز به‌خاطر پادشاهی آسمان از ازدواج چشم می‌پوشند. هر که می‌تواند این را بپذیرد، بگذار چنین کند."[26]

[25] کتاب مقدس، انجیل متی،اصحاح ۵: ۱۷

[26] کتاب مقدس، انجیل متی،اصحاح ۱۹: ۱ - ۱۲

خداوند عیسی (ع) را به سوی خویش بالا برد و عهد از فرزندان اسحاق (ع) به فرزندان اسماعیل (ع) انتقال یافت، پس از آن که عیسی (ع) آمدن یک رسول عرب را که نامش احمد می‌باشد، بشارت داد، همانگونه که قرآن کریم بیان می‌کند: **﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ﴾ ﴿و هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت ای فرزندان اسرائیل من فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم تورات را که پیش از من بوده تصدیق می‌کنم و به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نام او احمد است بشارتگرم پس وقتی برای آنان دلایل روشن آورد گفتند این سحری آشکار است﴾**[27]

و اینچنین وصیت الهی و عهد الهی از بنی اسرائیل به اعراب از طریق سلسله‌ی طولانی از پیامبران که شامل پیامبر مانی (ع) تا ابو طالب پدر امیر المومنین علی (ع)، که آخرین جانشین عیسی مسیح پیش از ظهور خاتم الانبیاء محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) بود، انتقال یافت. روایت شده است که از امام موسی کاظم (از ایشان سلام) در مورد ابو طالب و رسول خدا محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) پرسیده شد و ایشان پاسخ دادند: **"ابوطالب، به پیامبر و آنچه او با آن آمده بود ایمان آورد و وصیت را به او سپرد و سپس درگذشت."**[28]

عذابی که بر بنی اسرائیل به جهت شکستن عهد موسوی نازل شد، تخریب معبد دوم اورشلیم به دست رومی‌ها و تبعید اسرائیلی‌ها از سرزمین موعود، که موسی آنان را به آنجا هدایت کرد، بود. آنان در سراسر جهان بدون داشتن یک کشور یهودی برای تقریبا دو هزار سال پراکنده شدند، تا اینکه باری دیگر به کمک رومی‌ها به آن وارد شدند. این تحقق کلام خداوند و پیشگویی بود هنگامی که در قرآن کریم فرمود: **﴿وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾ ﴿و در کتاب آسمانی[شان] به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که قطعا دو بار در زمین فساد خواهید کرد و قطعا به سرکشی بسیار بزرگی برخواهید خاست﴾**[29] نشانه‌ی عهد جدید، عشای ربانی و جام، و سرزمین موعود با این عهد همانند عهد موسی (ع) بود، بجز آنکه آن از بنی اسرائیل که اکنون طرد و تبعید شدند، به فرزندان اسماعیل، اعرابی که

[27] قرآن کریم، سوره صف، آیه ٦

[28] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ٣٥، ص ٧٣

[29] قرآن کریم، سوره اسراء، آیه ٤

پس از آن در تمام سرزمینی که به موسی (ع) وعده داده شده بود سکونت یافتند، انتقال یافت. پیروان عهد جدید قرار بود که از طریق این عمل در میان یکدیگر که هیچ‌یک از فرزندان قابیل توانایی تحمل آن را نداشت، شناخته شوند. آن بسیار سنگین و علامت عهد بود. پیروان عیسی (ع) به انجام این عمل برای قرن‌ها پس از آن ادامه دادند، که از پیامبر مانی (ع) شروع و تا عهد محمدی ادامه یافت.

مطمئناً خواندن این مطالب برای بسیاری از شما پریشان‌کننده بوده است، اما ما توسط عیسی (ع) هشدار داده شده بودیم که این به همین شکل خواهد بود. در انجیل توماس آمده است: **"اینها سخنان پنهانی است که عیسی زنده گفت و یهودا توماس همزاد نوشت. و او گفت، "آن کس که به معنای این سخنان پی ببرد مرگ را نخواهد چشید." عیسی گفت، "آنان که می‌جویند نباید جست و جو را متوقف کنند تا اینکه بیابند. چون می‌یابند، پریشان می‌شوند. چون پریشان شوند، شگفت‌زده می‌شوند و بر همه فرمان می‌رانند."**[30]

این حقایق تلخ و پریشان‌کننده توسط امام احمد الحسن (از ایشان سلام) آشکار شده اند تا به ما در جهت فهم بهتر تاریخچه‌ی رشد روحی و فکری بشریت از عهد موسی (ع) تا عهد عیسی (ع) کمک نمایند. از مذاهب و فرهنگ‌های شرقی تا غربی، عقاید، رسوم و اعمال فراگیری در خصوص فواید معنوی و دارویی نوشیدن ادرار گاو (به عنوان مثال، آیین هندویی و اسلام) و ادرار شتر (به عنوان مثال، اسلام) وجود دارد. ما نیازمند فهم ریشه، اهداف و حتی تحریف در این اعمال هستیم.

مفهوم خوردن ادرار جهت اهداف دارویی در سنت‌های رایج اسلامی می‌توان یافت شود. روایت ذیل از صحیح بخاری این مورد را نشان می‌دهد: انس بن مالک گفت: **"کسانی از قبیله‌ی عُکل یا عُرینه به مدینه آمدند و آب و هوای آنجا بر آنان سازگار نبود. پس پیامبر آنها را فرمود که به گله‌گاه شتران شیردار بروند و از شیر و ادرار آنها (به عنوان دارو) بنوشند. آنها به همان شکل که امر شده بودند به آنجا رفتند و پس از آنکه که صحت یافتند، شترچران پیامبر را کشتند و تمام شتران را وادار به رمیدن کردند..."**[31]

[30] انجیل توماس، گفتار ۱-۲

[31] صحیح بخاری، کتاب وضو، ح ۲۳۳

شیخ محمد بن الحسن حر عاملی معروف در خصوص جایز بودن ادرار شتران و گاوان و گوسفند و بزاق آن و استفاده از ادرار و شیر آن به عنوان دارو بیان می‌کند، ابا عبدالله درخصوص اینکه آیا ادرار گاوان توسط انسان می‌تواند نوشیده شود یا خیر می‌فرماید: **"اگر او به آن به عنوان دارو نیازمند است می‌تواند آن را بنوشد و نیز می‌تواند ادرار شتران و گوسفند را بنوشد."** عاملی نقل می‌کند که ابا الحسن موسی کاظم (از ایشان سلام) فرمود: **"ادرار شتران بهتر از شیر آن است و خداوند در شیر آن شفا قرار داد."**[32] در نهایت، علی سیستانی فتوایی صادر کرده است که می‌گوید نوشیدن ادرار شتران، گوسفند و گاوان جایز است.[33]

ما بحث نمی‌کنیم که آیا فرد باید ادرار حیوانات را بنوشد یا نه،اما ما می‌گوییم آیا ادرار پیامبر برای کسانی که این عقاید را دارند پاکتر از حیوان نیست؟

حتی امروز همچنین فواید دارویی منی موضوع پژوهش‌های پزشکی و فرهنگ عامه است.[34] باید ملاحظه گردد که مراسم آیینی که عیسی (ع) شاگردان مذکر خویش را به آن در شام آخر دعوت می‌نمود غیر جنسی بود، بلکه هدف مراسم، ارتقای شفای روحی، فهم، توحید و پاکسازی از تاریکی بود. با وجود این، این قسمت‌های بلعیدن "آب زنده" تصویر متفاوتی از عیسی (ع) از آنچه که توسط کلیسا برای عامه مردم به تصویر کشیده شده است، در اختیار قرار می‌دهد.

علاوه بر این، پیام عمیقتری وجود داشت که عیسی (ع) در صدد فرستادن آن بود، نه تنها به حواریونش، بلکه به نسل‌های آینده که در حال جستجوی خدا خواهند بود.

پس از همه‌ی این حرف‌ها، عیسی (ع) به عنوان یک شفابخش جسم معروف بود، اما مهمتر از آن، یک شفابخش قلب. او ما را از ختنه‌ی گوشت (عهد ابراهیمی) به ختنه‌ی قلب، به معنی پاکسازی قلب و روح از طریق خوردن نور در مایع منی وادار ساخت. کتاب مقدس می‌گوید، **"خویشتن را برای خداوند ختنه کنید، قُلَفَهٔ قلب‌هایتان را دور سازید، ای مردان یهودا و ساکنان اورشلیم؛ مبادا خشم من چون آتش**

---

[32] وسائل الشیعه، حر عاملی، جلد ۲۵، ص ۱۱٤

[33] المسائل المنتخبة، سید سیستانی، ص ٤٦۹، فتوای شماره ۱۲۱۱

[34] ۱٤ مورد دانستنی درباره‌ی بلعیدن منی، اندرسون، هلث لاین، ۲۵ آپریل ۲۰۱۹

http://www.healthline.com/health/healthy-sex/swallowing-semen

زبانه کشیده."[35] همانگونه که پیشتر بیان شد، عیسی (ع) جهت تحقق قانون موسی (ع) علی الخصوص، موارد ذیل آمد:

"پس دل‌های خود را ختنه کنید و دیگر گردنکشی منمایید."[36]

"یهوه خدایتان دل شما و دل فرزندان شما را ختنه خواهد کرد تا او را با تمامی دل و جان خود دوست داشته، زنده بمانید."[37]

ما خواننده را با یک توضیح مهم در حالی که در بحر تفکر این حقایق سنگین فرو رفته، تنها می‌گذاریم. امروز در نور آنچه پدرم امام احمد الحسن (از ایشان سلام) تعلیم داد، ما این آشکارسازی‌ها را به عنوان وسیله‌ای جهت فهم بهتر حقیقتِ تاریخچه‌ی بشر و زمینه و شرایط پیرامون انتقال بشر از عهد چهارم به عهد پنجم ارائه می‌نماییم. این حقایق، زمینه را برای فهم بهترِ استفاده و سوء استفاده از آموزه‌های عیسی در طول دو هزار سال اخیر آماده می‌سازد. به عنوان مثال، این آشکارسازی‌ها به ما کمک می‌کند که سوء استفاده‌ی جنسی شایع در کلیسای کاتولیک، تجرد کشیشان و حذف شدن جانشینان حقیقی عیسی را بهتر بفهمیم.

این امر در درب‌های آتی واضح‌تر خواهد شد به خصوص هنگامی که بیشتر درباره‌ی دعوت مسیح (ع) و سال‌های گمشده پس از مصلوب شدن می‌آموزیم. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) قطعا بشریت را به انجام این اعمال **فرا نمی‌خوانند**. پس از دو هزار سال راز پیرامون شرایط عیسی (ع)، زمان چشیدن حق تلخ برای جهان فرا رسیده است. امام علی (از ایشان سلام) فرمودند: **"حق تلخ و ترش است و باطل شیرین است."**[38] تبریک باد بر شما اگر این را تلخ یافتید و اگر پریشان شده‌اید، چرا که شما حق را یافته‌اید.

---

[35] کتاب مقدس، سِفر اِرمیا،اصحاح ٤:٤

[36] کتاب مقدس، سفر تَثنیه، اصحاح ١٦:١٠

[37] کتاب مقدس، سفر تَثنیه، اصحاح ٦:٣٠

[38] میزان الحکمه، محمد ری شهری، ج ١، ص ٦٥٥

نقاشی های کاتولیک از شام آخر که این مراسم آیینی پنهانی را به تصویر می‌کشند






ἀπὸ τὸν μυστικὸ δεῖπνο
ΙΣ
ΧΣ
Ο
Η
ἀμὴν λέγω ὑμῖν ὅτι εἷς ἐξ ὑμῶν παραδώσει με
Κύριε, τίς ἐστιν ὁ παραδιδούς σε;
Ι.Μ. Εὐαγγελισμός Πάτμος 1995
διὰ χειρὸς Ηιερέως Μοναχοῦ

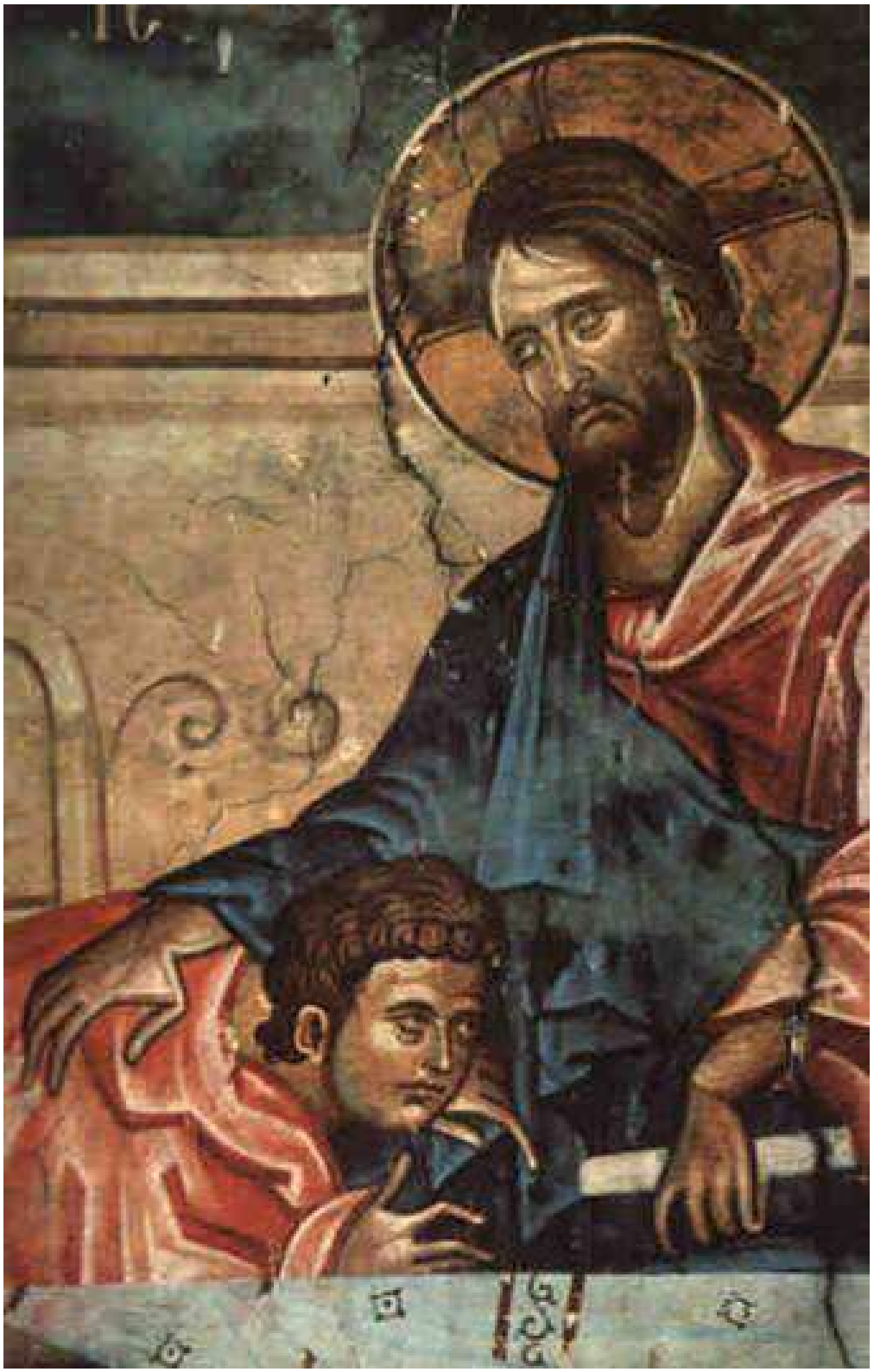









درب شش

در معرفت عهد ششم با محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان)

﴿كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ﴾

﴿چگونه مشرکان را نزد خدا و نزد فرستاده او عهدی تواند بود﴾

عهد عیسی (ع) با اعراب ادامه یافت تا اینکه ظلم، قتل، بت پرستی، شرک و کفر در میان آنان افزایش یافت. هر قبیله عبادتگاه مخصوص خود را به شکل یک کعبه غول پیکر داشت و آن را با صدها بت ساخته شده از چوب و سنگ پر کردند.[1]

سرزمین‌هایی که زمانی پر از پیروان ابراهیم (ع)، موسی (ع) و عیسی (ع) بود، اکنون پر از بت پرستان وحشی شده بود. اعراب با کفر، نفرت از یکدیگر و جنگ با یکدیگر، عهد عیسی (ع) را کاملاً شکسته بودند. قبایل عرب در روزهای قبل از ولادت حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) در سراسر منطقه پراکنده بودند و پیوسته با یکدیگر در جنگ بودند. آنها مرتکب فجیع‌ترین جنایات، مانند زنده به گور کردن دختران تازه متولد شده می‌شدند. انتقام خداوند به خاطر اعمال غیرانسانی آنها و عذاب به دلیل شکستن عهد عیسی (ع) بر آنها نازل شد. یکی از نشانه‌های معروفی که عیسی (ع) برای اعراب به عنوان دلیلی بر تنصیب الهی خود ارائه کرد، خلق کردن پرندگان از گل بود.[2] مجازاتی که خدا بر اعراب نازل کرد، حمله‌ی دسته‌ی پرندگان (ابابیل) بود که سنگ‌های گِلی سخت شده (سجیل) حمل می‌کردند که نه تنها ابرهه و لشکریانش را نابود کرد، بلکه بسیاری از اعراب کافر را نیز هلاک کرد.[3] سرانجام موعودی که مسیح عیسی بن مریم (ع) به او بشارت داد، آخرین رسول، پیامبر اعظم محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) آمدند.

سنگ یمانی

خداوند با محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) عهد جدیدی بست و علامت عهد محمدی، سنگ یمانی (الحجر اليماني) بود. سنگ یمانی را نباید با حجرالاسود (سنگ سیاه) کعبه اشتباه گرفت، سنگ یمانی سنگ دیگری است. روزی از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در این باره پرسیدم:

گفتم: "سنگ یمانی همان حجر الاسود است؟"

[1] دقت کنید که هر قبیله کعبه‌ی مخصوص خود را دارا بود که آن به عنوان محل اجتماع اصلی برای عبادت و فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مورد استفاده قرار می‌گرفت.

[2] قرآن کریم، سوره مائده، آیه ۱۱۰؛ انجیل کودکی توماس، از آپوکریفای عهد جدید

[3] قرآن کریم، سوره فیل، آیات ۱ - ۵

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "نه، مردم چنین می‌پندارند که همان است، اما آن سنگی است که در وادی الیابس اردن محفوظ است."

گفتم: "آن چه رنگی است؟"

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "سیاه تیره و در مرکز آن سرخی است."

گفتم: "آیا این در کعبه جدید خواهد بود؟"

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پاسخ دادند: "بله."

تغییرات در شریعت عهد ششم

عهد محمدی تغییرات قابل توجهی در شریعت ایجاد کرد. در این زمینه محدودیت‌ها و شیوه‌های جدیدی به منظور پاکسازی، تربیت و تصحیح عقاید و هنجارهای قبایل و اقوام عرب مطرح شد. آنها به قدری از عهد عیسی (ع) منحرف شده بودند که تغییرات اساسی لازم بود. در اینجا چند مورد از تغییرات اصلی که با عهد ششم آمد ذکر شده است:

۱. تغییر قبله‌ای که در عهد موسی (ع) و عهد عیسی (ع) پابرجا بود از معبد در اورشلیم به سوی مکه: **﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ﴾ ﴿ما [به هر سو] گردانیدن رویت در آسمان را نیک می‌بینیم پس [باش تا] تو را به قبله‌ای که بدان خشنود شوی برگردانیم پس روی خود را به سوی مسجدالحرام کن و هر جا بودید روی خود را به سوی آن بگردانید در حقیقت اهل کتاب نیک می‌دانند که این [تغییر قبله] از جانب پروردگارشان [بجا و] درست است و خدا از آنچه می‌کنند غافل نیست﴾**[4] در این آیه به وضوح می‌بینیم که خداوند می‌فرماید اهل کتاب، یعنی مسیحیان و یهودیان، می‌دانستند که اولین قبله همانی بود که توسط پیامبر خدا ابراهیم (ع) ساخته شده و آن همانی است که محمد (سلام بر ایشان و

[4] قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۱٤٤

خاندانشان) در حال بازگرداندن آن بود. پس در اصل، محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) قبله را در عهد ششم به همان قبله عهد سوم، یعنی عهد ابراهیمی، تغییر داد. در اصل قبیله‌گرایی و جنگ‌های قبیله‌ای آنقدر شدید شده بود که هر قبیله قبله‌ی خاص خود را داشت. این حرکت برای توقف جنگ‌های قبیله‌ای و تقویت وحدت طراحی شده بود.

۲. نماز در پنج نوبت در روز واجب گشت و این امر در این آیه قرآن کریم نازل شد: **﴿اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ﴾ ﴿آنچه از کتاب به سوی تو وحی شده است بخوان و نماز را برپا دار که نماز از کار زشت و ناپسند باز می‌دارد و قطعا یاد خدا بالاتر است و خدا می‌داند چه می‌کنید﴾**[5]

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "نماز همان سجده به رسولان و انبیا و امامان در زمان خودشان است، سجده‌ی قلبی، و نماز همان دعا است. تمام ادیان از زمان آدم تا محمد (سلام و برکات بر همگی ایشان) سجده را جزئی از نماز خود قرار داده بودند."

این را وقتی به نحوه‌ی نماز خواندن مسیحیان و یهودیان نگاه می‌کنیم به وضوح می‌بینیم، در هر دو روش نماز آنها یک سجده جسمانی می‌بینیم، و همچنین این را در بسیاری از ادیان دیگر که به مصر باستان و سومر و اکد باز می‌گردند، مشاهده می‌کنیم. محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) آن را گسترش دادند و دیگر جنبه‌های نماز، مانند خواندن قرآن کریم در حین نماز را بر آن افزودند.

۳. ممنوعیت الکل و قمار: **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ ﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید شراب و قمار و بت‌ها و تیرهای قرعه پلیدند [و] از عمل شیطانند پس از آنها دوری گزینید باشد که رستگار شوید﴾**[6] فسق و مستی به یک مشکل بزرگ در زندگی عرب تبدیل شده بود. پس این نوع ممنوعیت برای پاکسازی آنها لازم بود. این اولین بار در تمام عهدها است که الکل ممنوع شد.

[5] قرآن کریم، سوره عنکبوت، آیه ٤٥

[6] قرآن کریم، سوره مائده، آیه ٩٠

٤. اجازه ازدواج چندهمسری: ﴿فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَى أَلَّا تَعُولُوا﴾ **﴿هر چه از زنان [دیگر] که شما را پسند افتاد دو دو سه سه چهار چهار به زنی گیرید پس اگر بیم دارید که به عدالت رفتار نکنید به یک یا به آنچه مالک شده‌اید [اکتفا کنید] این نزدیکتر است تا به ستم گرایید﴾**[7] در عهد آدم (ع)، نوح (ع)، ابراهیم (ع) و موسی (ع)، روابط چند همسری مجاز بود. به یاد داشته باشید که در عهد آدمی همه چیز برای آدم حلال بود و بسیاری از اولاد او با بیش از یک نفر ازدواج کردند. در عهد نوح هم همینطور بود، هیچ محدودیتی مربوط به ازدواج وجود نداشت. در عهد ابراهیمی، خود ابراهیم با سارا و هاجر ازدواج کرد و نوه‌اش یعقوب با لیا، راحیل، بلها و زلفا ازدواج کرد و هیچ محدودیتی مربوط به ازدواج وجود نداشت. در عهد موسی (ع)، داوود پادشاه چندین همسر داشت و جانشین او سلیمان هفتصد زن سلطنتی و سیصد معشوقه داشت. تنها در عهد عیسی (ع) بود که حضرت عیسی (ع) ازدواج را بین یک مرد و یک زن محدود و هر نوع طلاقی را ممنوع کرد. در انجیل مرقس آمده است: **"عیسی آن مکان را ترک کرد و به نواحی یهودیه و آن سوی رود اردن رفت. دیگر بار جماعت‌ها نزد او گرد آمدند، و او بنا به روال همیشه‌ی خود، به آنها تعلیم می‌داد. فَریسیان نزدش آمدند و برای آزمایش از او پرسیدند: "آیا جایز است که مرد زن خود را طلاق دهد؟" عیسی در پاسخ گفت: "موسی چه حکمی به شما داده است؟" گفتند: "موسی اجازه داده که مرد طلاقنامه‌ای بنویسد و زن خود را رها کند." عیسی به آنها فرمود: "موسی به سبب سخت دلی شما این حکم را برایتان نوشت. اما از آغازِ آفرینش، خدا ایشان را مرد و زن آفرید. و از همین رو، مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، به زن خویش خواهد پیوست، و آن دو یک تن خواهند شد. بنابراین، از آن پس دیگر دو نیستند، بلکه یک تن می‌باشند. پس آنچه را خدا پیوست، انسان جدا نسازد." چون در خانه بودند، شاگردان دیگر بار درباره‌ی این موضوع از عیسی سوال کردند. عیسی فرمود: "هر که زن خود را طلاق دهد و زنی دیگر اختیار کند، نسبت به زن خود مرتکب زنا شده است. و اگر زنی از شوهر خود طلاق بگیرد و شوهری دیگر اختیار کند، مرتکب زنا شده است."**[8] بنابراین، عهد

[7] قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۳

[8] کتاب مقدس، انجیل مرقس، اصحاح ۱۰: ۱ - ۱۲

محمدی به مرد اجازه می‌داد آزادانه انتخاب کند که یا به قوانین عهد عیسوی در مورد ازدواج پایبند باشد یا از دستورالعمل‌های عهد قبلی پیروی کند. علاوه بر این، عهد محمدی محدودیت‌های زیادی را برای انواع ازدواج‌هایی که مجاز می‌بودند، ایجاد کرد. مثلاً ازدواج بین خواهر و برادر و ازدواج با مادر یا پدر، عموها یا دایی‌ها و عمه‌ها یا خاله‌ها، ازدواج همزمان با چندین خواهر و غیره را ممنوع کرد.

در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ **﴿[نکاح اینان] بر شما حرام شده است مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمه‌هایتان و خاله‌هایتان و دختران برادر و دختران خواهر و مادرهایتان که به شما شیر داده‌اند و خواهران رضاعی شما و مادران زنانتان و دختران همسرانتان که [آنها دختران] در دامان شما پرورش یافته‌اند و با آن همسران همبستر شده‌اید پس اگر با آنها همبستر نشده‌اید بر شما گناهی نیست [که با دخترانشان ازدواج کنید] و زنان پسرانتان که از پشت خودتان هستند و جمع دو خواهر با همدیگر مگر آنچه که در گذشته رخ داده باشد که خداوند آمرزنده مهربان است﴾**[9]

۵. او زکات را واجب کرد: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ **﴿از اموال آنان صدقه‌ای بگیر تا به وسیله آن پاک و پاکیزه شان سازی﴾**[10] در عهد محمدی واجب بود که مال بین مردم تقسیم شود و مقداری معین از ثروتمندان گرفته شود و به فقرا و نیازمندان داده شود. این یک نوع سیستم بهره‌مندی اجتماعی بود.

٦. او برای کسانی که توانایی دارند، حج به سوی کعبه را برای لااقل یک بار در عمر واجب و یکی از ارکان دین قرار داد. ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾ **﴿و**

[9] قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۲۳

[10] قرآن کریم، سوره توبه، آیه ۱۰۳

در میان مردم برای [ادای] حج بانگ برآور تا [زایران] پیاده و [سوار] بر هر شتر لاغری که از هر راه دوری می آیند به سوی تو روی آورند﴾[11]

حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرستاده‌ی خدا به سوی همه جهانیان شدند. بر خلاف رسولان قبلی که به صورت خاص برای بنی اسرائیل یا مردم یا قوم خاصی فرستاده شده بودند، محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) برای همه بشریت مبعوث شدند، بلکه خداوند محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) را به عنوان رسولی برای تمام گیتی، به تمام خلقت، از جمله زندگی غیر بشری مانند جِن[12] فرستاد.

از بین میلیاردها انسان متولد شده در طول ده هزار سال گذشته، میلیون‌ها نفر مومن بودند. از میان این میلیون‌ها، صد و بیست و چهار هزار نفر از آنان برای پیامبری برگزیده شدند و به مقام پیامبری (نبوت) رسیدند. از میان صد و بیست و چهار هزار پیامبر، تنها سیصد و سیزده نفر به مقام بعدی یعنی فرستاده (رسول) رسیدند. از میان سیصد و سیزده رسولی که به سوی بشریت فرستاده شد، تنها پنج نفر به مقام امامت رسیدند و حامل شریعت و عهد جدید شدند. سرانجام، از میان پنج رسول اولوالعزم، پیامبران عهد با عزم و ثابت قدمی بسیار، تنها یک نفر به مقام بعدی، مقام "دو کمان یا نزدیکتر (قاب قوسین او ادنی)" به خدا رسید[13]، مقام فنا در خدا، یک حالت یگانگی و یکی گشتن غیرقابل درک. این حالتی از همبستگی با خدای مطلق است. این مقام خدا در آفرینش (الله في الخلق) است.

به منظور سادگی، هر مقام یا مرتبه را شرح می‌دهیم:

۱. مقام **مومن**: این مرتبه بالاتر از غیر مومن است. در این مرتبه، مومن ملزم به بیعت با فرستاده خدا در زمان خود یا امام زمانش است، کسی که برای هدایت مومنان در سفرشان انتخاب شده است. حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) می‌فرمایند: **"کسی که بمیرد و با امام زمانش بیعت نکند، به**

[11] قرآن کریم، سوره حج، آیه ۲۷

[12] جن گونه‌ای از حیات هوشمند هستند که این سیاره را با ما به اشتراک می‌گذارند و اصل آنها به خارج از این جهان باز می‌گردد.

[13] قرآن کریم، سوره نجم، آیه ۹

مرگ جاهلیت مرده است."[14] وقتی مومن خلیفه خدا در زمان خودش را یافت و با او بیعت کرد، باید در همه چیز از او اطاعت کند.

۲. مقام **پیامبر (نبی)**: این مرتبه بالاتر از مومن عادی است. در این مرتبه، ایمان مومن بسیار عالی است و بدین جهت خداوند او را ظرفی قرار داده که بوسیله آن می‌تواند از خداوند وحی، سخنان حق و حتی نبوت‌های صادقه دریافت کند. آنها همچنین توانایی تفسیر صحیح آنها را دارند.

۳. مقام **فرستاده (رسول):** این مقامی بالاتر از یک پیامبر عادی بودن است. در این مقام، پیامبر موظف است به مردمان خاصی پیام یا هشدار دهد. برخی از رسولان به سوی ملت‌ها، برخی دیگر به سوی قبایل، برخی دیگر به سوی خانواده‌ای خاص و برخی دیگر به سوی یک فرد واحد فرستاده شدند. در همه موارد، رسول وظیفه دارد پیام خود را از طرف خدا و به دستور او به کسی برساند.

٤. مقام **امام:** این مقامی بالاتر از یک رسول عادی بودن است. در این مقام، رسول باید عهد جدیدی پایه گذاری کند و شریعت جدیدی را متناسب با زمان خود و مطابق دستورات و خواسته‌های خداوند پیاده‌سازی کند. پس از برگزیده شدن ابراهیم (ع) به پیامبری و سپس به عنوان رسول، او یک امام قرار داده شد. در قرآن کریم نیز چنین بیان شده است. از میان همه رسولان، نوح (ع)، ابراهیم (ع)، موسی (ع)، عیسی (ع) و محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) وظیفه پایه گذاری عهد جدید و پیاده‌سازی یک شریعت جدید را بر عهده داشتند.

۵. مقام **خدا در آفرینش (الله في الخلق):** این مقام بالاتر از امام است. رسول در این مرتبه خود را کامل کرده و از هر جهت و شکل و صورت کامل شده است. او با موفقیت خود را در خدا فنا کرده و تبدیل به صورت کامل خدا گشته است. او اکنون در این مرتبه، توسط خداوند ماموریت دارد تمام کارهایی را که خداوند انجام می‌دهد، مانند رسیدگی به تمام امور خلقت، انجام دهد. این شامل ارسال فرستاده (رسول) نیز می‌شود. در اینجا روشن می‌شود که هدف خالق از خلقتش این است که آنها را به جایی برساند که شبیه او باشند، کمال یافته، و سپس هنگامی که کمال یافتند، خداوند امور

[14] العقل و الجهل فی الکتاب و السنه، محمد ری‌شهری، ص ۲۷۵

خلقت را به آنها واگذار می‌کند. زیرا او آنچنان مخلوق خود را دوست داشت که آرزو کرد آنها نیز مانند او باشند. این امر در حدیثی قدسی که خداوند به بندگانش خطاب می‌کند روشن است: **"ای پسر آدم، من زنده‌ام و نمیرم، در آنچه به تو امر می‌کنم از من اطاعت کن تا تو را همیشه زنده نگه دارم و نمیری. ای پسر آدم! من به چیزی می‌گویم باش و می‌شود، پس در آنچه به تو امر می‌کنم من را اطاعت کن و تو را به صورتی قرار خواهم داد که به چیزی بگویی باش و می‌شود."**[15] هنگامی که انسان عاشق پسرش است، او برای کودک خود آرزو می‌کند که همانند خودش باشد، بلکه بهتر از خودش. محبت خداوند نسبت به ما مانند محبت پدر و مادر است. اگرچه ممکن نیست که ما بهتر از خدا باشیم، اما خداوند آرزو می‌کند که ما هم مانند او در ذات کامل باشیم. ما واقعاً نمی‌توانیم شبیه او باشیم، مگر اینکه تجربه کنیم که او بودن یا مسئولِ خلقت بودن چگونه است. همانطور که در روایت آمده است: **"خلق فرزندان خدا هستند، محبوب‌ترین فرزندان او نزد او، کسانی هستند که مهربان‌ترین با خلق او هستند."**[16]

حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) در سفر شبانه‌ی معروف (اسراء و معراج) به این مقام بالا برده شدند و خدا در آفرینش (الله في الخلق) گشتند. وظیفه نگهداری از تمام خلقت به عهده ایشان سپرده شده بود. یکی از جنبه‌های کلیدی این نقش، فرستادن رسولان برای دعوت، راهنمایی و هشدار می‌باشد. محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) آخرین فرستاده خدای مطلق (الله) بود. اکنون به محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) توانایی و اختیار داده شد که رسولان خود را، که امامان و مهدیین نامیده می‌شوند، بفرستند. دوازده امام و دوازده مهدی توسط حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) در شب رحلتشان منصوب و ذکر شده بودند. دوازده امام عبارتند از:

۱. امام علی بن ابی طالب

۲. امام حسن

[15] القیاده فی الاسلام، محمد ری‌شهری، ص ۷۷

[16] جامع احادیث الشیعه، سید بروجردی، ج ۱٦، ص ۱۷۷

۳. امام حسین

٤. امام علی زین العابدین

٥. امام محمد الباقر

٦. امام جعفر الصادق

۷. امام موسی الکاظم

۸. امام علی الرضا

۹. امام محمد الجواد

۱۰. امام علی الهادی

۱۱. امام حسن العسکری

۱۲. امام محمد بن الحسن العسکری، المهدی (از همگی ایشان سلام).

دوازده امام کاملترین رسولان بودند. آنها از تمام پیامبران و رسولانی که در پیش فرستاده شده بودند، بالاتر و برتر بودند. حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان)، دخترش فاطمه الزهرا و دوازده امام (از ایشان سلام) تنها مخلوقاتی بودند که در این دنیا تناسخ کردند و از بدو تولد تا مرگ دارای عصمت ذاتی بودند. تاریخ علیه آنها هیچ گناهی ثبت نکرده است درحالیکه در مورد سایر انبیا و رسولان آن را به ثبت رسانده است. آنها کامل‌ترین تصاویر خدا در آفرینش بودند. همانطور که در کتاب توحید امام احمد الحسن (از ایشان سلام) شرح داده شده است، انبیا و رسولان در راستای هموار کردن مسیر ظهورِ خدا در آفرینش (اللّٰه في الخلق) تلاش می‌کردند. در سِفر تثنیه آمده است: **"او چنین گفت: "خداوند از سینا آمد، و از سعیر بر آنان طلوع فرمود. او از کوه فاران درخشید."**[17]

[17] کتاب مقدس، سفر تثنیه، اصحاح ۳۳: ۲

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) روشن کردند که طلوعِ خدا در آفرینش (اللّٰه في الخلق) از طریق عیسی (ع) بوده است، و طلوع یک تجلی جزئی است و نه یک ظهور کامل، و اینکه درخشش خداوند در فاران ظهور کامل بود و آن از طریق محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) می‌باشد.

در روایات اسلامی در دعای سمات به آن اشاره شده است: **"و به طلوع تو در ساعیر و ظهورت در کوه فاران."**[18] طلوع یا ظهور جزئی در عیسی (ع) و ظهور کامل در حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) است.

به همین دلیل، ما توصیف خداوند از محمد و آل محمد را به عنوان "کلمات کامل" می‌یابیم. زیرا محمد ظهور کامل و کلمه کامل است. چنانکه در دعای سمات آمده است: **"به کلمه‌ی تو که به وسیله آن آسمان‌ها و زمین را آفریده‌ای...و به شأن کلمه کامل...و من از تو با کلمه‌ی تو که بر همه چیز چیره شد، درخواست می‌کنم."**[19]

بنابراین، تصویر واضح تر می‌شود. تمام پیامبران و رسولان راه را برای ظهور خدا در آفرینش (اللّٰه في الخلق) هموار می‌کردند. آنها راه را برای حکومت خدا هموار کردند. خداوند از طریق تجلی یافتن توسط کامل‌ترین صورت خود، محمد و آل محمد (از ایشان سلام)، به نزد خلقت آمده است، و آنها نوری واحد بودند که بر صورت خدا آفریده شده بودند. در واقع، آنها تنها چیزی بودند که مستقیماً توسط خدای مطلق خلق شد. همه چیز و هر کس دیگری پس از آن توسط آنها خلق شده بود.

روایت شده است که آنان (از ایشان سلام) فرمودند: **"ما مخلوق پروردگارمان هستیم و خلق بعد از آن مخلوق ماست."**[20] محمد کسی که خانه خدا را از بت‌های دروغین و خدایان دروغین پاک کرد و علی که در خانه‌ی خدا متولد شد. علی تنها انسانی است که در داخل کعبه به دنیا آمده است. علی تنها انسانی است که محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) او را بالای سرش برد و در کعبه شریف بر شانه‌هایش ایستاد. آنها محمد و علی و حسن و حسین (از همگی ایشان سلام) هستند که به عنوان دوازده امام رجعت می‌کنند

[18] بحار الانوار، علامه مجلسی، جلد ۸۷، ص ۹۹

[19] دعای سمات

[20] نهج البلاغه، خطبه‌های امام علی (ع)، ج ۳، ص ۳۲

و آنها نوری واحد هستند. در حقیقت می‌توان مُهر حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) را "محمد رسولِ الله است" خواند، اما آن همچنین می‌تواند بدین صورت خوانده شود: "الله رسولِ محمد است." این اشاره به آمدن خدا در آفرینش (الله في الخلق) دارد. در زیر تصویری از مُهر معروف موجود است.[21]

شکل ۱: مهر حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان)

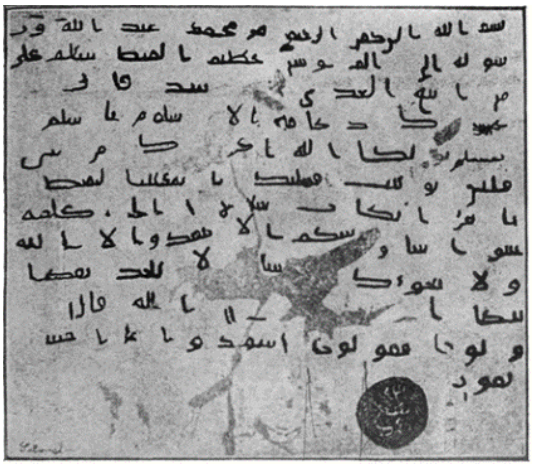



روزی ابا میکائیل (ع) و مومنی درباره معنای شناخت خدا با حروف عربی موجود در عبارت "لا اله الا الله" گفتگو کردند:

ابا میکائیل (ع) فرمود: "ای برادرم، می‌دانی خدا کیست؟ خدایی که جز او خدایی نیست، خدایی که هیچ خدایی جز خدا نیست. در جمله "لا اله الا الله"، چه تعداد حرف در این جمله (عربی) وجود دارد؟"

مومن گفت: "دوازده."

ابا میکائیل (ع) پرسید: "بهترین آنان کیست؟"

مومن پاسخ داد: "علی بن ابی طالب (ع)."

[21] مُهر محمد، طرح دایره‌ای. این اثر معروفی است که در موزه‌های سراسر جهان یافت می‌شود. این نامه یکی از آثار حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) است که در موزه قصر طوپقاپو در استانبول ترکیه نگهداری می‌شود.

ابا میکائیل (ع) پرسید: "و چه کسی پس از اوست؟"

مومن پاسخ داد: "الحسن و الحسین (سلام بر آنان)."

ابا میکائیل (ع) فرمود: "آفرین، خدا در آنان است و آنان در اویند. دوازده امام، همگی آنها."

تمامی دوازده امام بجز دوازدهمین و آخرین امام، امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) آمده و درگذشته‌اند. او "بقیة الله" نامیده شده است، بخش باقیمانده‌ی الله. آن بخاطر این است که همه‌ی دوازده بخش خدا در خلق درگذشته‌اند و او امام باقیمانده از آنان است، آخرین بخش از آن نور اصلی.

اگرچه تغییرات بسیاری در شریعت این عهد جدید ایجاد شد، مهمترین بخش عهد محمدی، همان انجام حج به سوی بیت الله الحرام برای حداقل یکبار در طول عمر فرد بود. مسلمانان باید حج بیت الحرام را به جا می‌آوردند و با حجر الاسود بیعت می‌نمودند. طواف کعبه در حجر الاسود آغاز می‌شود که اولین عمل به جا آورنده‌ی حج، آوردن دست راست و لمس یا اشاره به حجر الاسود است. این سنگ نمادِ دست خداست و نشان دهنده‌ی قائم آل محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) می‌باشد. تمام مراسم حج بیانگر بیعت با خدا از طریق بیعت با قائم آل محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) است.

محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) برای ما خانواده‌ی خویش را آورد، دوازده امام که تجلی کامل خدا در خلق بودند. قرآن کریم وظیفه‌ی ما را در قبال آنان مکررا ذکر و تاکید نمود: **﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ ﴿خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند﴾**[22] اینجا درمی‌یابیم که خداوند منحصرا به ما می‌گوید که خاندان محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) که اغلب با عنوان "خاندان خدا (آل الله)" معرفی می‌شوند کاملا پاک گردانده شده هستند. بنابراین، آنان در حقیقت از نسل شیطان پاک هستند و هیچ کدام از ناپاکی‌های شیطان (لع) یا قابیل (لع) در آنان نیست.

[22] قرآن کریم، سوره احزاب، آیه ۳۳

امام صادق (از ایشان سلام) فرمود: **"خداوند ما را از نور عظمت خویش آفرید و سپس ما را از گِل محفوظ تحت عرش آفرید و آن نور را در ما ساکن نمود و ما مانند مخلوقات نورانی خلق شدیم و احدی هیچ سهمی در آنچه که او ما را از آن آفرید نداشت و او ارواح شیعیان ما را از گِل ما آفرید و بدن‌های آنان از گِل محفوظِ زیر آن گِل می‌باشد و خداوند هیچ سهمی برای احدی در همانند آنچه که از آن آفریده شدند، قرار نداد مگر برای پیامبران و بدان خاطر، ما و آنان مردم (الناس - انسان‌های حقیقی) گشتیم و باقی (به ظاهر) مردم چهارپایان شدند که در آتش و به سوی آتش هستند."**[23] اینجا می‌بینیم که بدن‌های پیامبران، رسولان و شیعیان اهل بیت برخلاف نسل شیطان همگی پاک گردانده شده هستند. عشق اهل بیت پاک‌کننده، شناساننده، و جداکننده‌ی فرزندان آدم از فرزندان قابیل است.

فرزندان آدم در عهد ششم ملزم به وفا به بیعت خویش که با خاندان محمد (از ایشان سلام) بستند، بودند. چرا که دستور اصلی که حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) به آنان داد، عشق ورزیدن به خانواده‌اش و اطاعت از آنان بود. وظایفی که فرزندان آدم در قبال خاندان محمد (از ایشان سلام) دارند این است که آنان را بر خویش ترجیح بدهند، همانگونه با حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) نمودند و هر چیزی که به حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) دادند به خاندانش بدهند. همانطور که محمد (سلام خدا بر ایشان و خاندانشان) در روز غدیر خم فرمود: **"هرکس که من مولای او هستم، علی مولای اوست."**[24]

همچنین مالیات‌هایی به نام خمس اجرا می‌شد که عینا برابر با یک پنجم درآمد هر شخص بود. آن باید از هر مومنی به پیامبر و امامان پس از او داده می‌شد و در بیت المال امت ذخیره می‌شد. این پول برای مملکت یا هر آنچه که پیامبر یا امام لازم می‌دانست، استفاده می‌شد. در قرآن کریم این مالیات بیست درصدی در آیه‌ی زیر ذکر شده است: **﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ ﴿و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید یک پنجم آن برای خدا**

[23] کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۳۸۹

[24] میزان الحکمه، محمد محمدی ری شهری، ج ۱، ص ۳۸۹

و پیامبر و برای خویشاوندان [او] و یتیمان و بینوایان و در راهماندگان است اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز جدایی [حق از باطل] روزی که آن دو گروه با هم روبرو شدند نازل کردیم ایمان آورده‌اید و خدا بر هر چیزی تواناست﴾[25]

حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) اعمال مختلفی را جهت پاکسازی مومنان از ناپاکیِ عرف‌ها، هنجارها و اعمال اجتماعی، مالی و غذایی قابیل، وضع نمود. **اولا:** او پنج نماز شرعی را بجهت پاکسازی قلوب مردم از نجاسات قابیل و روش‌های او قرار داد. **دوما:** خمس و زکات را برای پاکسازی پول مردم را از آلودگی‌های روش‌های قابیل واجب نمود. **سوما:** روزه برای آموزش خویشتن داری، همدردی با گرسنگان و پاکسازی بدن از غذاهایی که به هر نحو تحت تأثیر روش‌های قابیل قرار گرفته بود، واجب گشت.

کسی به محبت و اطاعت از آل محمد (از ایشان سلام) نمی‌رسد مگر آنکه از نسل آدم (ع) باشد. آیین‌های دینی در اسلام برای رهایی انسان از بقایای شیطان در درونش و به پیش آوردن آدمیتی که در درونش می‌باشد طراحی شده بود. تمام مخلوقات، از جمله نسل قابیل، فرصتی برای پاک کردن خود با عشقِ آل محمد (از ایشان سلام) پیدا می‌کند و از نسل آدم می‌شود. اصل و نسب جسمانی دیگر در این عهد اهمیتی نداشت، همان گونه که حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) آن را نشان داد هنگامی که فرمود: **"سلمان از ما اهل بیت است."**[26] هدف نهایی تمام خلقت این بود که بخشی از یک خانواده‌ی روحی واحد یعنی خاندان خدا (آل البیت) شوند.

الله به حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) امر کرد که بگوید: **﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ ﴿بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم﴾**[27] روایات فراوانی وجود دارد که بر اهمیت عشق ورزیدن، اطاعت کردن و خاندان محمد (از ایشان سلام) را به عنوان رهبر گرفتن تاکید دارند. پیامبر اکرم (سلام بر ایشان و خاندانشان) رفتار با آنان را

[25] قرآن کریم، سوره انفال، آیه ٤١

[26] مستدرک، حاکم نیشابوری، ج ٣، ص ٥٩٨

[27] قرآن کریم، سوره شوری، آیه ٢٣

برابر با رفتار با خود دانست و فرمود: **"فاطمه پاره‌ی تن من است، هر کس او را آزار دهد من را آزار داده است و هر که من را آزار دهد خدا را آزار داده است و هر که خدا را آزار دهد، لعنت خدا بر او باد، لعنتی که آسمان‌ها و زمین را پر می‌کند."**[28] و فرمود: **"ای علی، هیچ کس تو را جز مومن دوست ندارد و جز منافق دشمن تو نیست."**[29]

اکنون می‌دانیم که ولایت آل محمد (از ایشان سلام) راهی است که می‌توانیم فرزندان ابلیس و قابیل را از فرزندان آدم تشخیص دهیم. فقط فرزندان آدم می‌توانند ولایت آل محمد را تحمل کنند، پسران قابیل نمی‌توانند آن را تحمل کنند. محال است که پسری از قابیل به علی و پسرانش (از ایشان سلام) عشق بورزد. با این حال، پسران قابیل می‌توانستند ولایت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) را تحمل کنند. در نتیجه می‌بینیم که در زمان حیات حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) ده‌ها هزار مومن به او وجود داشته است، اما پس از وفاتشان تنها اندکی از علی (از ایشان سلام) حمایت کردند و با او ماندند.

دلیل این امر این است که حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) فقط بخش کوچکی از دین را پیاده سازی کرده است. او به عنوان رحمتی برای تمام جهانیان آمد، حتی پسران قابیل. عهد ششم فرصتی را برای همگان فراهم کرد که از طریق محمد، به یک شکل، یا فرم، از یک راه، تحت حکومت و ولایت خداوند قرار گیرند، تا زمانی که تسلیم ولایت او باشند. کاری که او در طول عمر خود قادر به اجرای آن نبود، تا زمان آینده به تعویق می‌افتاد. اگر مردم اطاعت کرده بودند و ولایت خدا، یا آل محمد (از ایشان سلام) را پذیرفته بودند، باقی مانده دین را می‌گرفتند. اما چون این کار را نکردند و به توطئه علیه آل محمد ادامه دادند و آنها را کشتند، بشریت و به ویژه اعراب، عهد محمدی را شکستند. اعراب منتظر بودند که هر وصی از آل محمد به دنیا بیاید تا آنها را زندانی کنند یا بکشند. و در عمل همه امامان را یکی یکی کشتند، جز امام دوازدهم، محمد بن الحسن العسکری، المهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان)، که در کودکی وارد غیبت شد.

[28] بحار الانوار، علامه مجلسی، جلد ٤٣، ص ٥٤

[29] بحار الانوار، علامه مجلسی، جلد ٣٩، ص ٢٨٧

امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) در طول ۱۲۰۰ سال گذشته رسولان فراوانی فرستادند و سعی در هدایت بشریت کردند. بیشتر رسولان تکذیب، کشته یا شکنجه شدند. امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) مانند اجداد خود پدر جسمانی وصی خود نمی‌باشند، بلکه خداوند تصمیم گرفت ارواح آل محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) را در بدن‌های به ظاهر تصادفی و غیرقابل شناسایی بفرستد تا هویت آنان را از ذریه ابلیس پنهان و حفظ کند. اولین نفر از این جانشینانی که به این ترتیب فرستاده شد، امام احمد الحسن (از ایشان سلام) بود. او خود را فرزند و رسول امام محمد بن الحسن المهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) معرفی کرد و خداوند با او عهد جدیدی بست. هفتمین و آخرین عهد، که در آن بخش‌های باقی‌مانده دین را پخش می‌کند.

در حالی که عهد محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) برای برخی آسان‌ترین عهد به نظر می‌رسد، اما در واقع سخت‌ترین آن‌ها بود. زیرا شرط وفای به عهد، اطاعت از علی و پسرانش (از همگی ایشان سلام) بود، همان اطاعتی که فرد نسبت به خداوند متعال داشت و حاضر بود تمام جان خود را در راه آنان فدا کند. **﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ ﴿در حقیقت خدا از مومنان جان و مالشان را به [بهای] اینکه بهشت برای آنان باشد خریده است همان کسانی که در راه خدا می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند [این] به عنوان وعده حقی در تورات و انجیل و قرآن بر عهده اوست و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است پس به این معامله‌ای که با او کرده‌اید شادمان باشید و این همان رستگاری بزرگ است﴾**[30]

پس فرزندان آدم ابتدا باید به آل محمد (از ایشان سلام) ایمان بیاورند و ایمان، اطاعت مطلق و کامل بدون سوال یا شک است. سپس، آنها باید حاضر باشند مال و سلامتی و همسر و فرزند و نفس و هر آنچه را که در اختیار دارند را به خاطر دین تقدیم خداوند کنند. این کار آسانی نیست. اما چنانکه عیسی (ع) فرمود: **"هر که پدر یا مادر خود را بیش از من دوست بدارد، شایسته‌ی من نباشد؛ و هر که پسر یا دختر**

[30] قرآن کریم، سوره توبه، آیه ۱۱۱

خود را بیش از من دوست بدارد، شایسته‌ی من نباشد."[31] محمد و آل محمد (از ایشان سلام) از تمام انبیا و رسولان برتر بودند. آنها مظهر و تجلی کامل خدا در آفرینش (الله في الخلق) بودند.

[31] کتاب مقدس، انجیل متی، اصحاح ۱۰: ۳۷



درب هفت

در معرفت عهد هفتم با احمد الحسن (از ایشان سلام)

هنگامی که قائم قیام کند، به هر سرزمینی مردی را می فرستد که می گوید:

"عهد تو در دست توست"

احمد الحسن (از ایشان سلام) صاحب بزرگترین و آخرین عهد می‌باشد. این عهد، اوج تلاش‌های پیامبران و رسولان و صالحان از زمان آدم (ع) تا به امروز است. صاحب عهد نهایی ظهور می‌کند و تمام عهدهای پیشین پیامبران و رسولان قبلی را اعتبار می‌بخشد. او جهان را بر پایه‌ی حقیقت متحد می‌کند و آن را به حالت دولت عدل الهیِ شبیه به بهشت عدن باز می‌گرداند که در آن نه فقر، نه جنگ، نه بیماری، نه مرگ و نه حکومتی برای پسران شیطان وجود دارد. این کار اصلا آسان نیست. این سخت‌ترین کار است و آن هدفی بود که همه‌ی پیامبران و رسولان با تلاش فراوان به دنبال آن بودند اما در زمان حیات خود نتوانستند آن را به انجام برسانند.

همانطور که در شش عهد گذشته در کتاب نشان دادیم، بشریت بر صورت خدا آفریده شد و پدر ما آدم (ع) به عنوان پادشاه بر خلق منصوب شد. پسران و دختران آدم وارثان سلطنتی زمین و هر آنچه روی آن است بودند. یک اشتباه، نافرمانی و سرپیچی توسط آدم نسبت به بانو فاطمه زهرا (از ایشان سلام) باعث شد که آدم عواقب اعمال خود را متحمل شود، یعنی زندگی روی زمین با دشمنش و فرزندان دشمنش، ابلیس، محبوس شده بر روی زمین در یک مبارزه مداوم بر سر تاج و تخت.

صرف وجود فرزندان قابیل باعث رنج بی پایانی می‌شود که شروع آن با قتل هابیل به دست قابیل می‌باشد و با ارتکاب انواع جرائم و گناهان قابیل و فرزندانش ادامه می‌یابد. این گناهان و جرائم باعث شد قوانین جدیدی به اجرا گذاشته شوند که آزادی‌هایی را که زمانی آدم (ع) و حوا (ع) در بهشت عدن از آن برخوردار بودند، محدودتر کند. دنیا تبدیل به محل رنج شد و هدف پسران آدم این بود که بشریت را به باغ عدن برگردانند، بلکه کل زمین را به یک دولت عدل الهی شبیه به بهشت عدن، که بشر زمانی در آن زندگی می‌کرد، تبدیل کنند. این تنها در صورتی محقق می‌شد که اولاد آدم حکومت می‌کردند.

ما در شش درب قبلی ثابت کردیم که فرزندان قابیل ذاتاً وحشی، مجرم و ظالم هستند که دائماً در زمین فساد می‌کنند. خداوند فرصت‌های زیادی به آنها داد و بارها مجبور شد آنها را از طریق فرستادن عذاب از بین ببرد، پس از اینکه آنها هر پسری از پسران نور را که برای آنها فرستاده شده بود به قتل رساندند. ما ثابت کردیم که پادشاه حقیقی که خداوند منصوب کرده پسری از آدم (ع) است، زیرا فرزندان آدم هستند که

خداوند روح خود را درون آنان دمیده است. ما ثابت کردیم که آدم یک پادشاه بود و به او اختیار مطلق همه چیز داده شده بود. ما به وسیله داوود (ع) ثابت کردیم که حاکم منصوب شده از جانب خداوند از پیگرد مصون است. در کتب مقدس ثابت شده است که حاکم منصوب شده از طرف خداوند، توسط مردم از طریق قانون شناخت حجت خدا شناخته شد: **۱) وصیت؛ ۲) علم؛ ۳) دعوت به حاکمیت خداوند.**

وصیت به این معناست که حاکم، منصوب الهی است و نام او به صورت آشکار در وصیت شخصی که او را منصوب می‌کند، یعنی وصی قبل از او، ذکر شده است. به عنوان مثال، آدم (ع) را خداوند منصوب کرده است، چنانکه در قرآن کریم مشهود است: ﴿**إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً**﴾ ﴿**من در زمین خلیفه‌ای خواهم گماشت**﴾[1]. می‌بینیم که آدم (ع)، هابیل و شیث را منصوب می‌کند. می‌بینیم که نوح (ع) سام را منصوب می‌کند. می‌بینیم که موسی (ع)، هارون و یوشع بن نون را منصوب می‌کند. نمونه‌های زیادی از تنصیب الهی را در کتب مقدس می‌بینیم که پیامبران جانشینان خود را تنصیب می‌کنند.

منظور از **علم** این است که رسول و حاکم منصوب الهی علم خدادادی داشته باشد که به او امکان می‌دهد از غیب آگاه باشد و به سوالات مردم پاسخ دهد، مخصوصاً در این امور عظیم که فقط توسط رسولی الهی آشکار می‌شود، اموری که از آنها به عنوان عظیم‌ترین امور یا عظائم الامور یاد می‌شود. ما در قرآن کریم در این آیات در خصوص انتصاب حضرت آدم (ع) به عنوان خلیفه الله، این معیار علم را داریم: ﴿**وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ**﴾ ﴿**و [خدا] همه نام‌ها را به آدم آموخت سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود اگر راست می‌گویید از اسامی اینها به من خبر دهید**﴾[2]

دعوت به حاکمیت خدا یعنی فرستاده خدا همیشه به سوی حاکمیت خدا دعوت می‌کند و به حاکمیت مردم دعوت نمی‌کند. این بدان معناست که تنها کسی که می‌تواند بر مردم حکومت کند کسی است که از طرف خداوند منصوب شده و مردم را به سوی خدا دعوت می‌کند. او فیلسوف پادشاه[3] یا حاکم

[1] قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۳۰

[2] قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۳۱

[3] شاه فیلسوف در جمهور افلاطون حاکم کاملی است که مهارت سیاسی در او با داشتن دانش مطلق از حقیقت ترکیب شده است.

الهی است. انتصاب آدم (ع) به این معنا بود که او حاکم و پادشاه و نخست وزیر و رئیس جمهور است. او کسی است که اجرای اراده‌ی خدا بر روی زمین، توسط خداوند به او سپرده شده است. از این رو، مفهوم حاکمیت خداوند به این معناست که متصدی امور بشریت باید فردی برگزیده، منتخب و منتصب توسط خداوند باشد. او توسط مردم انتخاب نمی‌شود یا بر اساس منافع شخصی مردم، منافع یک حزب سیاسی یا تعصبات گروه خاصی انتخاب نمی‌شود. خداوند بر اساس آنچه برای سلامت روحی، روانی و مادی تمامی بشریت خوب است انتخاب می‌کند. عیسی (ع) فرمود: **"من در پی اراده خود نیستم، بلکه اراده پدرم را که مرا فرستاده است خواهانم."**[4]

پس چگونه خداوند انتصاب خود را آشکارا اعلام می‌کند؟ همان گونه که آدم با انتصاب الهی توسط خداوند و با آگاهی داشتن به نام‌های همه چیز (علم) و با دعوت به حاکمیت خداوند (با خلیفه‌ی منصوب خداوند در زمین بودن) شناخته شد. شخص نمی‌تواند حاکم را با معیارهای دنیوی مانند ویژگی‌های جسمانی، موقعیت اجتماعی، وضعیت تاهل، محبوبیت، ثروت و مانند آن تشخیص دهد. زیرا خداوند فرمانرواهایی چون سلیمان (ع) را برانگیخت که بسیار ثروتمند بودند و صدها همسر داشتند. وی همچنین فرمانرواهایی را فرستاد که از ثروت مادی اندک و یا بدون هیچ ثروتی مانند حضرت عیسی (ع) برخوردار بودند. ما ثابت کردیم که قوانین با توجه به شرایط زمان و عصر و دوره تغییر می‌کند. اعمال حاکمان منصوب خداوند ممکن است همیشه به خوبی درک یا به عنوان یک هنجار در جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کردند ظاهر نشود. درست همانطور که ما با اعمال داوود (ع)، لوط (ع) و عیسی (ع) نشان دادیم، هرگز کسی نمی‌تواند به حاکم الهی یا پادشاه منصوب شده توسط خدا اعتراض کند. اطاعت مطلق و تام در همه‌ی موارد و موقعیت‌ها لازم است. همچنین به واسطه علی (از ایشان سلام) و پسرانش، امامان و مهدیین، مشخص کردیم که راه تشخیص فرزند آدم از فرزند قابیل، محبت و بیعت آنان با حاکم منصوب الهی در زمان خود است. هر کس او را بپذیرد و دوست بدارد و پیرو وفادار (شیعه) پادشاه منتصب الهی باشد، پسر آدم است و کسانی که رد کنند و دشمنی کنند، پسر شیطان هستند.

[4] کتاب مقدس، انجیل یوحنا، اصحاح ۵ :۳۰

وقتی به همه این موارد نگاه کنیم، داستان بشریت از آدم (ع) تا امروز، متوجه می‌شویم که دین حقیقی ما یک چیز است، اطاعت از پادشاه منتصب الهی. داستان ما داستان تاج و تخت، فرمانروایی و سرزمینی است که توسط فرزندان ابلیس غصب شده است، آن پادشاه قدیمی که از پذیرفتن انتخاب خدا برای پادشاهی امتناع می‌ورزد. داستان ما داستان پادشاهی که برکنار شده (آدم و فرزندانش) و مبارزه‌ای برای بازگرداندن او به تخت سلطنت و دادن توانایی به فرزندانش در این زمین می‌باشد. این تمامیت دین و هدف آن است. اجازه دادن به حکومت خدا بر روی زمین، حکومتی که عدالت و برابری را در سراسر زمین گسترش می‌دهد. دین توسط پسران قابیل تحریف و فاسد شد. آنها آن را به چیزی تبدیل کردند که در آن حکومت یک کشور از دین جدا می‌شود، به اصطلاح جدایی دین از حکومت. ایده‌ای که ما عیسی، محمد، بودا، کریشنا و غیره را تا زمانی که در موقعیتی نباشند که بر ما حکومت کنند، می‌پذیریم. ما آنها را فقط به عنوان مبلغین و واعظین قبول داریم.

این چیزی نبود که خدا می‌خواست. دین در مورد پیروی از مجموعه‌ای از مناسک مانند مناسک پاکسازی یا برخی مراسم دعا نبود، بلکه در مورد اطاعت و بیعت با پادشاه منتصب الهی بود، و آن پادشاه نماینده حکومت خدا بر روی زمین بود. خداوند هرگز قصد غیبت از زندگی مردم یا امور دنیا را نداشته است، خداوند می‌خواست با انتصاب پیامبرانش به عنوان حاکمان الهی، برقراری عدالت و برابری را در زمین تضمین کند، همان پیامبرانی که در طی تاریخ مورد تعقیب، شکنجه و قتل قرار گرفته‌اند، زیرا آنها از عدالت خدا و از حکومت خدا بر روی زمین، یعنی حاکمیت خدا دفاع کردند.

پس ما معتقدیم تمام مشکلاتی که در روی زمین وجود دارد به این دلیل است که حاکمانی که بر روی زمین حکومت می کنند منصوب الهی نیستند و اکثر آنها حتی فرزندان آدم نیستند. از ابی خالد الکابلی روایت شده است که ابی عبدالله (ع) می‌فرماید: **"همانا خداوند عزّ و جلّ دین را دو دولت قرار داد: دولت آدم، و آن دولت خداست و دولت ابلیس. پس وقتی خدا بخواهد آشکارا عبادت شود، دولت آدم است و اگر خدا بخواهد در نهان عبادت شود، دولت ابلیس است، و کسی که آنچه را خدا می‌خواهد پنهان کند، آشکار کند، از دین خارج شده است."**[5]

[5] کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۳۷۲

بنابراین به وضوح می‌توان دریافت که دین با حکومت الهی گره خورده است. زیرا تمام دین، حکومت است. همانا خداوند می‌فرماید: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ **﴿من در زمین جانشینی خواهم گماشت﴾**. اکنون می‌دانیم که مهدیین (رهبران منصوب الهی) در واقع نه تنها رهبران معنوی، بلکه پادشاهانی هستند که دارای سلطه سیاسی و معنوی بر روی زمین هستند. امروز، دولت اسرائیل بر این باور است که آنها از طرف خداوند حق دارند که کشوری برای یهودیان داشته باشند، و آنها هویت یهودی را نه تنها با ایمان، بلکه با نسب بیولوژیکی از طریق مادر تعریف می‌کنند. به همین ترتیب، معتقدیم که ما، کسانیکه به مهدیینی که در وصیت حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) ذکر شده‌اند ایمان دارند، تنها بخاطر ایمان متحد نیستیم، اما همچنین معتقدیم که از طریق نسب متحد هستیم، همانطور که معتقدیم که ما همگی خویشاوند بوده و از یک نژاد هستیم، یعنی فرزندان آدم (ع). با این حال، برخلاف یک نژاد بیولوژیکی، ما یک نسب روحی[6] هستیم. هر انسانی می‌تواند انتخاب کند که با تطهیر خود، و نصرت و پیروزی دادن به نور درون، و با شکست دادن تاریکی و تسلیم بودن در مقابل حاکم منتصب الهی، بخشی از این دودمان و این خانواده روحی باشد.

پسران روحی آدم (ع) اکنون خانواده روحی آل المهدی را تشکیل می‌دهند. همان گونه که در درب‌های گذشته نشان دادیم، حاملان نطفه آدم (ع) طبیعتاً متمایل به خلیفه خدا و عشق و عدالت و نیکی هستند. آنها فرزندان نور هستند. در حالی که نطفه شیطان ذاتاً نجس و مستعد ظلم و بدی است. هدف و تدبیر غایی خداوند این است که زمین را از بازماندگان شیطان که با ربودن قدرت و اختیار از وارثان برحق یعنی فرزندان آدم (ع)، موجب آشفتگی، هرج و مرج و ظلم شده‌اند پاکسازی کند. پس از هزاران سال اختلاط ژنتیکی بین فرزندان آدم (ع) و فرزندان شیطان، جهش‌ها و اپی ژنتیک‌ها، عهد هفتم پیوندها، هویت و قوانین جدید ما را بر اساس "نژاد روحی" یا نسب روحی ما ایجاد می‌کند. نژاد بیولوژیکی، بهنژادی به سبک فاشیستی، و ادعاهای ژنتیکی در مورد اقتدار مذهبی و/یا سلطه و حاکمیت سکولار حذف خواهند شد. همه این معیارها نادرست و ریشه اصلی حکومت ستمگرانه، ظلم و بی عدالتی بر روی زمین است. عهد هفتم با علم روح می‌آید تا همه هویت‌های دروغینی را که باعث نگون بختی زیادی شده‌اند از بین ببرد.

[6] مفهوم نسب روحی بعداً در این کتاب با معرفی ماهیت روح با جزئیات بیشتر توضیح داده خواهد شد.

همانطور که قبلاً بیان شد، دین در جوهره‌ی خود با حاکمیت الهی و سیادت (ولایت) گره خورده است. این ایده‌ای است که در کلیسای کاتولیک به خوبی جا افتاده است. کلیسای کاتولیک یکی از قدیمی‌ترین و ثروتمندترین موسسات جهان است و اقتدار و حاکمیت خود را بر این اصل استوار می‌کند که برگرفته از آیه زیر است:

"کلیدهای پادشاهی آسمان را به تو می‌دهم. آنچه بر زمین ببندی، در آسمان بسته خواهد شد و آنچه بر زمین بگشایی، در آسمان گشوده خواهد شد."[7]

درست همانطور که کاتولیک ها معتقدند که برای رهبر معنوی آنها، پاپ، مهم است که به عنوان رئیس دولت مستقل خود، واتیکان، با قوانین خاص خود قدرت یابد، ما نیز بر این باوریم که مهم است که مهدیین (رهبران منتصب الهی) رهبران و روسای دولت خود بوده درحالیکه قوانین خودشان در حال اجرا باشد. ما بر این باوریم که این وعده خداست که روزی در این دوره‌ی زندگی ما، سرزمین خودمان برای حکومت به ما اعطا خواهد شد. حکومت عدل الهی وعده خداوند و میراث فرزندان آدم (ع) است. نوع حکومتی که در دولت عدل الهی وجود خواهد داشت، حکومتی مبتنی بر برابری و عدالت برای همه خواهد بود، که در آن افراد از هر ادیان و فرقه‌ای می‌توانند آزادانه در دولت ما، تحت پرچم متحد حاکمیت خدا، به عقیده‌ی خود عمل کنند. برای نشان دادن بیشتر این نکته که کاتولیک‌ها معتقدند جانشینان عیسی، یعنی پاپ از نظر آنها، دارای حکومت و اقتدار آسمانی و زمینی است، در اینجا پرچم، نماد و مُهر دولت کاتولیک، دولت‌شهر واتیکان (شکل 1) آورده شده که در آن می‌توانید دو کلید را مشاهده کنید، کلید طلایی که نشان دهنده سلطه در آسمان است و کلید نقره‌ای نشان دهنده سلطه بر روی زمین است. تاجی که روی پرچم می‌بینید نیز به وضوح نشان می‌دهد که کاتولیک‌ها پاپ را پادشاهی با سلطه و قدرت الهی می‌دانند:

[7] کتاب مقدس، کتاب متی، فصل ۱۶، آیه ۱۹

شکل ۱ : پرچم دولت‌شهر واتیکان

به طور مشابه، ما این مفهوم را در آیین بودایی می‌یابیم، جایی که دالایی لاما (تنزین جیاتسو) رئیس دولت و رهبر معنوی مردم تبت است. امروزه شیعیان در اسلام مدعی ولایت و حکومتی مشابه با ولایت فقیه هستند و تا حدودی به مراجع آنها نیز همین مقام داده شده است. در جهان سنی، پادشاه اردن را می‌بینیم که از طریق نسب فرضی هاشمی خود به حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) ادعای قدرت می‌کند و او خود را متولی مسجد الاقصی در بیت المقدس می‌داند. حاکمان وهابی پادشاهی عربستان سعودی نیز مدعی ولایت نبوی هستند و همچنین خود را متولی حرمین شریفین در مکه و مدینه می‌دانند.

در عهد هفتم چون اصل و نسب مبتنی بر روح خواهد بود، مهدیین (رهبران منصوب شده الهی) لزوماً از اولاد جسمانی یکدیگر نخواهند بود. آنها ممکن است دارای نسب متعدد یا مخلوط از لحاظ بیولوژیکی باشند. جهان شاهد سلطنتی نبوده است که جانشینان آن از شجره نامه‌ها، ملیت‌ها، قومیت‌ها، زبان‌ها یا گروه‌های مذهبی متفاوت جهت پادشاهی بیابند. ما یک پادشاهی با ملیت‌های مختلف و جانشین یکدیگر نداشته‌ایم.

عمرو بن شمر روایت می‌کند که جابر گفت: "مردی بر ابی جعفر باقر (ع) وارد شد و به او گفت: "خداوند تو را سالم نگه دارد، لطفاً این پانصد درهم را از من بگیر"، پس ابوجعفر (ع) به او گفت: "این پول را بگیر آن را برای همسایگانت از اهل اسلام و فقرا و برادران مسلمانت خرج کن"، سپس فرمود: "اگر قائم اهل بیت ما قیام کند، به عدالت حکومت می‌کند. او با مردم منصف است، هر

کس از او اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است و هر که او را نافرمانی کند خدا را نافرمانی کرده است. و او را مهدی می‌نامند زیرا او به امری که قبلاً پنهان بوده است راهنمایی می‌کند و تورات و بقیه کتاب‌های خدا را از غاری در انطاکیه بیرون می‌آورد. سپس بین اهل تورات به تورات و بین اهل انجیل به انجیلشان و بین اهل زبور با زبورشان و بین اهل قرآن به قرآن آنها حکومت خواهد کرد. و پول دنیا از درون زمین و از بالای آن به او می‌رسد. و به مردم می‌گوید: "بیایید به سوی آنچه که به خاطرش با خانواده خود قطع رابطه کرده‌اید، و بر آن خون ریخته‌اید، و آنچه را که خدا از آن نهی کرده انجام داده‌اید."و به قائم چیزی داده می‌شود که به هیچ‌کس داده نشده بود و زمین را پر از عدل و داد و نور خواهد کرد، همانطور که از ظلم و ستم و بدی پر شده بود."[8]

واضح است که ما می‌بینیم که حتی در دولت عدل الهی، مردمان ادیان دیگر با آزادی عمل با ایمان خود در این کشور زندگی خواهند کرد. آنها بر اساس کتاب آسمانی خودشان اداره خواهند شد نه فقه یا قوانین اسلام. بلکه آزادی مذهب در دولت عدل الهی محفوظ است. در واقع، همه ادیان متحد هستند و همه بخش‌های یک خانواده بزرگ ایمانی به حساب می‌آیند.

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) با آشکار کردن عهد هفتم، عهد جدیدی بر اساس هویت معنوی ما پایه گذاری می‌کند. او عهدهای قبلی و پیامبران آن عهدها را اعتبار می‌بخشد، هم پیامبرانی که از اصحاب یک عهد بودند و هم پیامبرانی که در نسل‌های بعد از آن عهد پیروی کردند. اعتبار بخشیدن به چیزی به معنای ایجاد یا اعلام اعتبار قانونی آن است.

از این رو، درباره‌ی قائم روایت شده است که او احکام عهدهای گذشته را باز می‌گرداند و در بعضی مواقع به شیوه‌ی پیامبران و رسولان پیشین قضاوت و حکم می‌کند. از این رو امام احمد الحسن (از ایشان سلام) این روند را با تایید و اعتبار بخشیدن عمومی به پیامبران و رسولان ادیان مختلف در سراسر جهان به عنوان پیامبران و رسولان راستین از سوی خداوند آغاز کرده است. او همچنین آشکار کرد که بسیاری از بزرگترین متفکران، فیلسوفان، دانشمندان و ریاضیدانان جهان، پیامبران و رسولان وحی شده‌ی الهی بوده‌اند و ما به آن‌ها ایمان داریم، همانطور که به محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) ایمان داریم. امام احمد

[8] کتاب غیبت، محمد بن ابراهیم نعمانی، ج ۱، ص ۲۴۰ - ۲۴۱

الحسن (از ایشان سلام) می‌فرماید: "قانون دین ما بیان می‌کند که همه پیامبران و رسولان یکی هستند و ما بین هیچ یک از پیامبران و رسولان و اوصیای خدا فرقی نمی‌گذاریم." ابوذر روایت کرد که از پیامبر خدا (سلام بر ایشان و خاندانشان) سوال نمود: **"تعداد پیامبران چند نفر بودند؟" و حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود: "صد و بیست و چهار هزار پیامبر" و ابوذر پرسید: "و رسولان چند نفر بودند؟" که حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) پاسخ دادند: "سیصد و سیزده رسول."**[9]

در قرآن کریم کمتر از سی پیامبر و در تورات و اناجیل به صراحت از یکصد پیامبر نام برده شده است که اکثر آنها یکی هستند. در اینجا فهرستی از برخی از پیامبران و رسولان نام برده شده در قرآن، انجیل‌ها و تورات آمده است:

۱. آدم

۲. هابیل

۳. شیث

۴. انوش

۵. قینان

۶. مهلائیل

۷. یارد

۸. خنوخ یا ادریس

۹. متوشالح

۱۰. لامک

[9] تفسیر ابن کثیر، ابن کثیر، ج ۱، ص ۶۰۰

۱۱. نوح

۱۲. سام

۱۳. هود

۱۴. صالح

۱۵. ابراهیم

۱۶. اسحاق

۱۷. اسماعیل

۱۸. یعقوب

۱۹. یوسف

۲۰. لوط

۲۱. ایوب

۲۲. یدوثون

۲۳. آساف

۲۴. موسی

۲۵. هارون

۲۶. یوشع

۲۷. جدعون

۲۸. سَموئیل

۲۹. شعیب

۳۰. داوود

۳۱. سلیمان

۳۲. حزقیا

۳۳. جاد

۳۴. ناتان

۳۵. شمعیا

۳۶. یاهو

۳۷. یَحزَیئیل

۳۸. الیعازر

۳۹. یَعدو

۴۰. عودید

۴۱. عزریا

۴۲. عزرا

۴۳. نحمیا

۴۴. عزیر

۴۵. میخا

۴۶. ایلیا

۴۷. الیسع

۴۸. الیاس

۴۹. یونس

۵۰. اشعیاء

۵۱. ارمیا

۵۲. صفنیا

۵۳. ناحوم

۵۴. حبقوق

۵۵. حزقیال یا ذو الکفل

۵۶. اوریا

۵۷. باروخ بن نیریا

۵۸. عاموس

۵۹. زکریا

۶۰. ملاکی

۶۱. یوئیل

۶۲. دانیال

۶۳. یحیی تعمید دهنده

۶۴. عیسی مسیح

۶۵. یوحنای پاتموس

۶۶. محمد

آن پیامبران یهودی-مسیحی-اسلامی که در بالا ذکر شد، همگی بخشی از آن صد و بیست و چهار هزار پیامبر و رسولی که به زمین فرستاده شدند هستند. با این حال، هنوز بیش از صد هزار نفر از آنها ناشناخته باقی مانده‌اند. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) شروع به آشکار کردن پیامبرانی کرده‌اند که قبلاً پیامبری آنها برای یهودیان، مسیحیان و مسلمانان ناشناخته بود. در اینجا فقط چند نمونه آورده شده است:

۱. بودا

۲. کریشنا

۳. کنفوسیوس

۴. لائوتسه

۵. زئوس

۶. اوزیریس

۷. سقراط

۸. ارسطو

۹. افلاطون

۱۰. اسکندر کبیر

۱۱. مانی

۱۲. فیثاغورس

۱۳. سنت آگوستین

۱۴. آرنوبیوس سیکا

۱۵. فلوطین

۱۶. آمونیوس ساکاس

۱۷. شاه اردشیر

۱۸. اودین

۱۹. دوناتوس مگنوس

۲۰. کوروش کبیر

۲۱. زرتشت

۲۲. فیلیپ پادشاه مقدونیه

۲۳. اللات

۲۴. العزی

۲۵. منات

۲۶. آرجونا

۲۷. حورس

۲۸. عبید الحداد عراقی

۲۹. هیم عراق

۳۰. آدراهان عراق

۳۱. عزرا اوری عراق

۳۲. عبدالملک عراقی

۳۳. تئودوسیوس دوم

۳۴. داریوش

۳۵. عامید مصر

اینها فقط چند نام از میان یکصد و بیست و چهار هزار پیامبری که به زمین فرستاده شدند هستند، کسانی که احمد الحسن (از ایشان سلام) آنها را به عنوان پیامبران حقیقی خدا تایید کرد. تقریباً تمام ادیان جهان در اصل توسط یک پیامبر یا رسول خدا بنا شده‌اند. زیرا خداوند پیامبران و رسولان را به هر گوشه و کنار زمین فرستاد. قرآن کریم می‌فرماید: **﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ ﴿و برای هر امتی رسولی است، هنگامی که رسولشان به سوی آنها بیاید خداوند به عدالت در میان آنها داوری می‌کند و ستمی به آنها نمی‌شود﴾**[10]

حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) فراوان به این حقیقت اشاره کرده بودند که پیامبران و رسولانی وجود دارند که مردم از آنها اطلاعی نداشتند. در قرآن کریم می‌فرماید: **﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ﴾ ﴿و مسلما پیش از تو فرستادگانی را روانه کردیم برخی از آنان را [ماجرایشان را] بر تو حکایت کرده‌ایم و برخی از ایشان را بر تو حکایت نکرده‌ایم و هیچ فرستاده‌ای را نرسد که بی اجازه خدا نشانه‌ای بیاورد پس چون فرمان خدا برسد به حق داوری می‌شود و آنجاست که باطلکاران زیان می‌کنند.﴾**[11]

[10] قرآن کریم، سوره یونس، آیه ۴۷

[11] قرآن کریم، سوره غافر، آیه ۷۸

ایشان حتی نام‌هایی را ذکر کردند هنگامی که فرمودند: **"من ارسطو این قوم هستم."**[12] در مورد دیگری روایت شده است: **"عمرو بن العاص از اسکندریه مصر آمد و به سوی پیامبر خدا (سلام بر ایشان و خاندانشان) آمد و پیامبر از او پرسید: "در آنجا چه دیدی؟" عمرو گفت: "قومی را دیدم (به تعالیم ارسطو معتقد بودند) و دور هم جمع می‌شدند و از مردی به نام ارسطو که خدا او را لعنت کند نام می‌بردند." پیامبر اکرم (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود: "ای عمرو بس کن! همانا ارسطو پیامبر بود ولی قومش او را نشناختند."**[13]

این بدان معناست که هر دینی، از ادیان اسرارآمیز مصر باستان گرفته تا ادیان یونان باستان تا بودایی، هندوئیسم و مانوی همه بر اساس وحی حقیقی خداوند هستند؛ اگرچه تمام ادیان، همان گونه که در یهودیت و مسیحیت و اسلام رخ داده تحریف شده‌اند و باطل به وسیله علمای بی عمل و دشمنان دین وارد آنها شده است. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرموده‌اند که نود و نه درصد دین غلط است، نه نود و نه درصد همه ادیان، نود و نه درصد از هر دین، حتی اسلام. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) درصدد است که همه ادیان را متحد کند و باطل و حقایق را در هر یک از آنها نشان دهد و بدین ترتیب همه‌ی عهدها، همه پیام‌های همه پیامبران را تحت یک عهد و پیام الهی، یعنی عهد هفتم، متحد کند.

متاسفانه پسران شیطان که در روی زمین هستند، دین را وسیله‌ی کنترل و ظلم بر مردم و دین را وسیله‌ی جدایی مردم و ایجاد جنگ در نام خدا قرار داده‌اند. به دلیل انحراف تعالیم و سخنان انبیا و فرستادگان الهی، فرزندان شیطان به رهبری علمای غیرعامل خود با قائم در رسالتش برای متحد کردن بشریت مبارزه خواهند کرد. دوازده امامان (از ایشان سلام) فرموده‌اند: **"هنگامی که امام مهدی خروج کند، دشمنی آشکارتر از علمای دین نخواهد داشت و به همین دلیل او و شمشیر با هم برادرند. زیرا اگر شمشیر نبود، علمای دین فتوای قتل او را می‌دادند، اما خداوند او را با شمشیر و با سخاوت و مهربانی ظاهر می‌کند تا از او اطاعت کنند و از او بترسند و قضاوتش را بدون ایمان به آن بپذیرند، بلکه خلاف آن را در قلب خود دارند."**[14] در روایتی دیگر امام صادق (از ایشان سلام) می‌فرماید: **"اگر قائم قیام کند، میان او و اعراب و فارس‌ها چیزی**

[12] نزهة الأرواح وروضة الأفراح، شمس الدين الشهرزوري

[13] محبوب القلوب، قطب الدين محمد الإشكوري الديلمي، ص ١٤

[14] ينابيع المودة لذوي القربى، القندوزي، ج ٣، ص ٢١

جز شمشیر نیست."[15] این دو روایت به ما می‌گویند که دشمن شماره یک امام احمد الحسن (از ایشان سلام) عالمان دینی همه مذاهب و به ویژه علمای دین اسلام، سنی و شیعه خواهند بود. نه به این دلیل که این قائم است که می‌خواهد دین خود را بر آنها تحمیل کند، بلکه آنها هستند که ابتدا احکام دینی صادر می‌کنند تا قائم را بکشند و او را مرتد اعلام می‌کنند و ابتدا به دنبال حذف و کشتن او و یارانش هستند.

عهد هفتم به خصوص بر اعراب سخت و سنگین است. از این روست که روایات اهل بیت (از ایشان سلام) آنها را چنین نقل کرده است: **"او با امری جدید و کتابی جدید و فرمانی جدید قیام می‌کند که بر عرب سخت خواهد بود."**[16] در روایات دیگر آمده است: **"او با دین جدیدی می‌آید که (پذیرفتن آن) برای عرب دشوار است."**[17] در حقیقت مخالفت با اتحاد مذاهب به حدی شدید است که هنگامی که قائم در واقع شروع به احیای تمام قوانین و اعمال عهد قبلی و متحد کردن همه ادیان جهان در یک دین واحد می‌کند، در مقاطعی مجبور به دفاع از خود حتی در برابر برخی از پیروان خود می‌شود. ابی بصیر روایت میکند که ابی جعفر (ع) فرمود: **"قائم به احکامی قضاوت می‌کند که برخی یارانش که در رکابش با دشمن شمشیر زده‌اند، آن را انکار می‌کنند، و آن قضاوت آدم (ع) است. حضرت آنان را آورده و گردن می‌زند و قضاوت دومی می‌کند و قوم دیگری که در رکابش با دشمن شمشیر زده‌اند، آن را انکار می‌کنند، و آن قضاوت داوود (ع) است. حضرت آنان را آورده و گردن می‌زند و قضاوت سومی می‌نماید و قوم دیگری که در رکابش با دشمن شمشیر زده‌اند، آن را انکار می‌کنند، و آن قضاوت ابراهیم (ع) است. حضرت آنان را آورده و گردن می‌زند و قضاوت چهارمی می‌نماید که قضاوت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) است و احدی آن را انکار نمی‌کند."**[18]

قائم در روایات آل محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) حتی با صحبت به زبان عبری دعوت خود را آغاز و یاران خود را جمع می‌کند. مفضل بن عمر نقل کرد که اباعبدالله (از ایشان سلام) فرمود: **"وقتی**

---

[15] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۲، ص ۳۸۹

[16] کتاب غیبت، محمد بن ابراهیم نعمانی، ج ۱، ص ۲۳۶

[17] دین کلام امام است و در نسخه‌های خطی موجود در دسترس عموم نیست. در بیشتر متون موجود از کلمه "امر جدید" با تفاوت‌هایی استفاده شده است. هر چند فعلاً آن در دسترس نیست، امام در فرصت مناسب آن را علنی می‌کنند. از نظر تاریخی، تقریباً تمام کتاب‌هایی که از کلمه "دین" استفاده می‌کردند، سوزانده و نابود شدند. همچنین دین خدا نیز نام جدیدی خواهد داشت. دین صلح و نور احمدی بر این امر دلالت دارد.

[18] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۲، ص ۳۸۹

خداوند اذن دهد، امام خدا را به نام عبری اعظم خود می‌خواند که سیصد و سیزده نفر از یارانش مانند برگ‌های پاییز برای او بیرون می‌آیند. و آنها اصحاب ولایت هستند و برخی از آنها شب از بستر خود غایب می‌شوند و در مکه بیدار می‌شوند و برخی دیگر در روز در ابرها دیده می‌شوند، او به نام خود و نام پدر و نسبش شناخته می‌شود." گفتم: "باشد که من فدای شما باشم، چه کسی ایمانش بزرگتر است؟" فرمود: "کسانی که در روز در ابرها بیرون می‌روند و آنها غایبان هستند، و آیه درباره‌ی آنها نازل شد: ﴿أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا﴾ ﴿هر کجا که باشید خداوند همگی شما را می‌آورد﴾"[19]

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) عهد هفتم را با استفاده از ستاره داوود با نام احمد به عنوان مهر و نماد دعوت خود آغاز کردند.[20] واکنش جهان عرب و مسلمانان به استفاده از این نماد غم انگیز است. اگرچه مسلمانان معتقدند که تورات از جانب خداست و پیامبران و رسولان یهودیت شامل داوود (ع) و سلیمان (ع) هستند، اما مهدی و منجی خود را به عامل اسرائیل، مامور موساد، مامور آمریکا بودن متهم کرده‌اند. این به دلیل بی اطلاعی آنها از روایات نبوی در مورد ظهور امام مهدی است. در تحقق پیشگویی‌ها، امام احمد الحسن (از ایشان سلام) با ستاره حضرت داوود (ع) آمد و او وارث پیامبران و رسولان است. نژادپرستی و نادانی اکثر اعراب و فارس‌ها و نفرت آنها از یهودیان باعث می‌شود که آنها قائم را به عنوان دشمن خود بگیرند و هرگز چیزی را که به نظر آنها طبیعت، میراث یا منشأ یهودی دارد، نپذیرند. نژادپرستی و نادانی برخی از مسلمانان پاکستان و نفرت آنها از هندوها و هندی‌ها باعث می‌شود که وقتی می‌شنوند که کریشنا، آرجونا، بودا و دیگران انبیا و فرستاده‌های الهی بوده‌اند، قائم را به عنوان دشمن خود در نظر بگیرند.

هرگز عهد دیگری وجود نداشته است که بخواهد همه ادیان جهان را مثل عهد هفتم در زیر حق متحد کند. محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) کوشید تا اهل کتاب را زیر پرچم تسلیم در برابر خدای یگانه (اسلام) متحد کند، اما ادیانی که او سعی در اتحاد آنها داشت، همگی ادیان سامی و عمدتاً دارای اساس یهودی بودند، زیرا قرآن کریم عمدتاً از یهودیان، مسیحیان و مندائیان همراه با کتاب‌ها و پیامبران آنها یاد

[19] تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود العیاشی، ج ۱، ص ۶۷

[20] کلمه عربی احمد به معنای "ستوده" است و همان کلمه عبری یهودا است.

می‌کند. عهد هفتم تنها عهدی است که می‌خواهد هر دینی را که منشأ آن یک پیامبر بوده، در سراسر جهان از زمان آدم تا امروز احیا و متحد کند.

علامت عهد هفتم، ستاره شش پر است که معمولاً به عنوان ستاره داوود شناخته می‌شود (شکل ۲). این نمادی از گیتی است - هر دو قلمرو مادی و غیرمادی. بنابراین، می‌توانیم ببینیم که این آخرین و کامل‌ترین عهد، عهد جاودانی که برای کل گیتی است. این عهد خدا با همه خلقت است. یکی از مواردی که این عهد را نسبت به عهدهای قبلی خاص و منحصر به فرد می‌کند این است که این عهد با ارواح است.

شکل ۲: نماد عهد احمدی



اگر به عهد اول نگاه کنیم، می‌بینیم که عهد آدم بین خدا و آدم (ع) بسته شده است. عهد دوم بین خداوند، نوح (ع) و خاندانش بود. عهد سوم بین خداوند، ابراهیم (ع) و خاندانش بود. عهد چهارم بین خدا و فرزندان ابراهیم، بنی اسرائیل بود. عهد پنجم بین خداوند، عیسی (ع) و اسماعیلیان (اعراب) که فرزندان ابراهیم نیز بودند، بود. عهد ششم بین خدا و محمد و آل محمد (از ایشان سلام) بود و عهدی برای تمام جهان‌ها بود. این عهد هفتم اکنون دیگر بر اساس اصل و نسب جسمانی و با بدن‌ها نیست، بلکه در عوض عهدی است بین خدا و ارواح، ارواح صالح.

همانطور که قوانین از عهدی به عهدی تغییر کرد و خود را با توجه به زمان و شرایط منطبق نمود و تکامل یافت، عهد هفتم نیز با شریعت خاص خود و مجموعه قوانین متناسب با این زمان و عصر و مردم ارائه

می‌گردد. آنچه از عهدهای گذشته مناسب است، خداوند آنها را در این عهد نگه می‌دارد و هر چیزی غیر از آن لغو و باطل است و قوانین جدیدی اضافه می‌شود. محمد و آل محمد (از همگی ایشان سلام) به ما خبر داده‌اند که وقتی قائم بیاید، دین را از بنیان تغییر خواهد داد. امام باقر (از ایشان سلام) فرمود: **"اگر قائم (ع) قیام کند، هر چه را که پیش از او بود، نابود می‌کند، همان گونه که پیامبر خدا (سلام بر ایشان و خاندانشان) چنین کرد و اسلام جدیدی را پایه گذاری خواهد کرد."**[21]

اسلام جدید به این معناست که اسلامی که قائم می‌آورد باید تقریبا تماما با اسلامی که محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) آوردند و اسلامی که امروزه اجرا می شود متفاوت باشد. در اصل این یک دین جدید است. حسن بن هارون نقل کرد: **"در خانه‌ی ابا عبدالله (ع) نشسته بودم و پرسیدم آیا قائم متفاوت از سیره‌ی علی (ع) عمل می‌کند؟" پس پاسخ دادند: "بله."**[22] امام صادق (از ایشان سلام) فرمود: **"قائم خروج نمی‌کند تا اینکه او دو بیانیه می‌خواند، یکی در بصره و دیگری در کوفه، هر دو در برائت از علی (ع)."**[23] در روایات دیگری از امامان (از ایشان سلام) آمده است: **"و صاحب این امر جزیه (مالیات گرفتن از اتباع غیر مسلمان کشور) را آن گونه که پیامبر خدا (سلام بر ایشان و خاندانشان) پذیرفتند، نمی‌پذیرد."**[24]

در ادامه این فصل، نمونه‌هایی از ساختارهای رسمی مذهبی را ارائه خواهیم داد که به دلیل اینکه عمیقاً با باطل، انحراف و بت‌پرستی همراه شده‌اند، کاملاً ریشه کن و نابود خواهند شد. به عنوان مثال، تخریب مساجد و ضریح‌ها، تقویم قمری و پوشش اجباری سر برای زنان (حجاب) از میان امور دیگر. همانطور که شما هر یک را در نظر می‌گیرید، مهم است که به طور انتقادی در مورد چگونگی پیدایش هر یک از این اعمال فکر کنید و چرا قائم باید مانند ابراهیم (ع) با تبر به سراغ آنها برود.

---

[21] کتاب غیبت، محمد بن ابراهیم النعمانی، ج ۱، ص ۲۳۶

[22] معجم أحادیث الإمام المهدی ع، شیخ علی الکورانی العاملی، ج ۴، ص ۳۸

[23] کتاب غیبت، محمد بن ابراهیم النعمانی، ج ۱، ص ۳۱۹

[24] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۵۲، ص۳۴۵

تخریب مساجد و ضریح‌ها

فهرست اعمالی که در نزد مسلمانان بدعت آمیز است به همین جا ختم نمی‌شود، قائم دستور می‌دهد که مساجد و ضریح‌های مسلمانان همگی تخریب شوند. ابی جعفر (از ایشان سلام) می‌فرماید: **"اگر قائم قیام کند به سوی کوفه می‌رود و چهار مسجد را در آنجا خراب می‌کند و بر روی زمین مسجدی باقی نمی‌ماند، مگر اینکه آن را ویران می‌کند."**[25] اباعبدالله (از ایشان سلام) فرمود: **"ای اعراب بترسید، که همانا من برای آنها خبر بدی دارم، از آنها یک نفر هم با قائم خروج نمی‌کند."**[26]

برای مردم بدین شکل به نظر می‌رسد که قائم در صدد محو کردن دین اسلام است. اباعبدالله (از ایشان سلام) می فرماید: **"اگر قائم قیام کند، مسجد الحرام را (مجموعه مسجد مکه که کعبه را احاطه کرده و شامل شده است) ویران می‌کند تا آن که آن را به اصل خود برگرداند و مقام را به جایی که در آن بود جا به جا می‌کند. و دستان بنی شیبه را قطع می‌کند و بر در کعبه می‌آویزد و بر آن می‌نویسد: اینها دزدان کعبه هستند."**[27] قائم نه تنها خود کعبه و مسجد الحرام در مکه را ویران می‌کند، بلکه برای تخریب مسجد و قبر پیامبر خدا (سلام بر ایشان و خاندانشان) به مدینه می‌رود. اباعبدالله (از ایشان سلام) می‌فرماید: **"اگر قائم به قصد تخریب آن به دیوار قبر نزدیک شود، خداوند بادهای شدید و رعد و برق می‌فرستد تا مردم بگویند: "این به خاطر آن است." و اصحابش از او می‌گریزند تا اینکه یک نفر با او باقی نماند. سپس قائم تبر را به دست می‌گیرد و او اولین کسی است که با تبر می‌زند و وقتی یارانش او را در حال ضربه زدن با تبر می‌بینند، به سوی او می‌دوند و در آن روز بعضی بر بعضی با سرعت بازگشت آنان به سوی او برتری می‌یابند."**[28]

---

[25] ارشاد، شیخ مفید، ج ۲ صفحه ۳۸۵

[26] کتاب غیبت، شیخ طوسی، ج ۱، ص ٤٩٦

[27] بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۵۲، ص ۳۳۸

[28] بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۵۲، ص ۳۸۶

حقیقت کعبه

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "خانه کعبه که مردم آن را می‌شناسند کعبه واقعی نیست، کعبه واقعی به کلی ویران شده است. در مکه بیست و دو کعبه بود. در اردن، عراق، سودان و مصر نیز کعبه وجود داشت. هر قبیله بزرگ کعبه‌ای می‌ساخت که مردمش به سوی آن حج انجام می‌دادند."

از امام (از ایشان سلام) پرسیدم: "پس این کعبه فعلی چیست؟"

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "این کعبه فعلی که همه می‌شناسند متعلق به قریش است، اما آن حتی در جایگاه حقیقی خود نیست، کعبه قدیمی قریش ویران شد و این کعبه جدیدی است که اخیرا ساخته‌اند."

پرسیدم: "پس کعبه واقعی خدا کجاست؟"

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "منظورت همان کعبه‌ای است که ابراهیم (ع) ساخت؟"

گفتم: "بله، و آن که محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) به دور آن طواف کرد."

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "حقیقت این است که ابراهیم (ع) در واقعیت کعبه را نساخت، بلکه آن را بازسازی کرد، اما اکنون دیگر اثری از آن نیست. و اما محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) دور کعبه دیگری که متعلق به قبیله وی، بنی هاشم بود، طواف کرد. آن یکی نیز به طور کامل نابود شده است."

پرسیدم: "آیا آن که متعلق به بنی هاشم است، در مکان مشترکی با آن که متعلق به قریش است، بود؟"

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "خیر، کعبه واقعی در شام است نه در حجاز، و به صورت خاص در اردن. بیشتر تاریخ ما دروغ است پسرم. بیشتر آن جعل شده است."

امام (از ایشان سلام) در ادامه تصریح کردند که محل دقیق کعبه اصلی، پترا در اردن است.

لغو گاهشمار قمری

روزی شخصی از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسید: "آیا برای مومن به دعوت شما جایز است که در حکومت آل سعود به حج برود؟"

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پاسخ داد: "به جای رفتن به حج، برود و پولی را که برای حج خرج می‌کند، به فقرایی که در سراسر دنیا از گرسنگی می‌میرند، بدهد. به خدا سوگند آن برابر با صد هزار حج در نزد خدا خواهد بود."

آن مرد گفت: "خداوند مرا به حج امر می‌کند و امام به صدقه دادن، چه کسی را تصدیق کنم؟"

امام احمد الحسن (ع) فرمود: "از من پرسیدی و من پاسخ دادم و تو آزادی پسرم. من می‌خواهم با معلومات دیگری که شاید برای شما عجیب باشد بر شما بیفزایم. این زمان و این ماه حتی ماه حج هم نیست، یعنی ما در موسم حج هم نیستیم و کعبه‌ای که می‌دانید حتی آن "بیت الله الحرام" نیست. می‌دانم شاید خیلی‌ها مرا کافر بخوانند، اما این مهم نیست، مهم این است که من حقیقت را به دست جویندگان حقیقت برسانم."

قرآن کریم می‌فرماید: **﴿لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ ۞ إِيلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ ۞ فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ ۞ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ﴾ ﴿برای امان و الفت قریش، امان و الفتشان [در] کاروان زمستان و تابستان، باید که پروردگار این خانه را عبادت کنند که آنها را اطعام کرده است. آنها را از گرسنگی و ترس نجات داد﴾**[29] با گذشت زمان، مردم معنای آیات را اشتباه برداشت کرده‌اند و علمایی که بدون علم سخن می‌گویند، گفته‌اند که سفرهای قریش حتماً برای تجارت بوده است. در واقعیت، این بی معنی است، زیرا تاجران، هر زمان که تجارتی وجود داشته باشد سفر می‌کنند و سفر خود را بر اساس فصول سال قرار نمی‌دهند. همچنین آیه می‌فرماید: **﴿باید که پروردگار این خانه را عبادت کنند﴾** یعنی هدف قریش از سفرهای تابستانی و زمستانی یک سفر دینی بوده است. سفرهای تابستانی برای عمره و سفرهای زمستانی برای حج بود.

[29] قرآن کریم، سوره قریش، آیات ۴-۱

گاهشمارِ به اصطلاح قمری یا تقویم هجری که امروزه مسلمانان از آن استفاده می‌کنند در اصل یک گاهشمار خورشیدی بوده است. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) آشکار کردند که نام ماه‌های هجری قمری نشان می‌دهد که در واقع برای ماه‌های خورشیدی نامگذاری شده‌اند. به عنوان مثال، سال در بهار آغاز می‌شود - ماه مارس - زمانی که زندگی به زمین باز می‌گردد و زمین سبز می‌شود. در تقویم عربی، این ماه تا به امروز "ربیع الاول" به معنای "بهار اول" نامیده می‌شد. بعد از آن "ربیع الثانی" یا "بهار دوم" آمد. واضح است که ماهی که بهار نامیده می‌شود باید در بهار فرا برسد، نه در زمستان یا تابستان یا پاییز، امروزه هم این چنین است، مخصوصاً زمانی که برای چرا دادن حیوانات خود به این ماه تکیه می‌کردند. اگر ماه‌ها جا به جا می‌شد، حیوانات خود را در فصل نامناسب به چراگاه می‌بردند و هیچ غذایی برای تغذیه گله‌های خود نمی‌یافتند. سپس ماه "جمادی" می‌آید که می‌تواند به معنای "انجماد" یا "سخت شدن" باشد. برخی از مورخان نام این ماه را اشاره‌ای به ماه سردی می‌دانند که در آن آب یخ می‌زند، اما می‌دانیم که ماه سرد به دنبال بهار نیست. ما همچنین می‌دانیم که آب در شبه جزیره عرب هرگز یخ نمی‌زند، بنابراین این کلمه به ترجمه دوم اشاره دارد که سخت شدن است، مانند سخت شدنِ گندم و ذخایر جو که زمان برداشت را نشان می‌دهد. ماه بعد را "رجب" یا "گره زدن" می‌گویند که شاخه‌های خرما را به درخت خرما گره می‌زنند تا از شکستگی و از بین رفتن میوه آن جلوگیری شود. سپس ماه "شوال" یا "کیسه‌گیری" می‌رسد که خرماها در کیسه‌هایی برداشت و جمع‌آوری می‌شوند. با توجه به این که نام‌های این ماه‌ها به وظایف کشاورزی خاص گره خورده است، واضح است که تقویم عربی مرتباً مطابق با سال شمسی تنظیم می‌شد. چگونه به این صورت نباشد وقتی که اعراب اولیه برای کشاورزی و همچنین چرای حیوانات خود به فصول سال متکی بودند؟ یک تقویم کاملا قمری، که در هر سال ۱۱ روز عقب می‌ماند، منجر به آشوب خواهد شد.

اگر واقعاً ماه‌های هجری در اصل، ماه‌های خورشیدی بوده‌اند، به این معناست که بیش از هزار سال است که امت مسلمان در غیر از ماه رمضان روزه می‌گیرند و در غیر از موسم مقرر، حج را به جا می‌آورند. در واقع در روایات محمد و آل محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) آمده است که از نشانه‌های ظهور امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) آن است که مردم در غیر ماه رمضان روزه می‌گیرند و در ماه رمضان روزه خود را می‌شکنند.

اصبغ بن نباته نقل کرد که امیرالمومنین علی بن ابی طالب (از ایشان سلام) فرمود: "... **چون این وقت فرا می‌رسد، اندازه هلال‌ها یک بار زیاد می‌شود تا هلال دو شب دیده شود، و در زمان دیگری ناپدید می‌شوند، تا زمانی که مردم در اول ماه رمضان روزه خود را پایان می‌دهند و در آخر عید روزه می‌گیرند."**[30]

از امام جواد (از ایشان سلام) سوال شد: **"فدایت شوم، درباره روزه چه می‌گویید؟ گفته شده به آنها توفیق روزه داده نمیشود؟" پس ایشان (از ایشان سلام) فرمود: "همانا دعای فرشته ضد آنان مستجاب شد." پس گفتم: "و چگونه است فدایتان شوم؟" فرمود: "مردم هنگامی که حسین (صلوات خدا بر او باد) را کشتند، خداوند متعال به فرشته ای دستور داد که ندا دهد: ای امت ستمگر که فرزندان فرستاده خود را کشتید، خداوند شما را نه به روزه گرفتن و نه به افطار توفیق ندهد."**[31]

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) آشکار کردند که آنچه در ذیل آمده است گاهشمار صحیح اسلامی است و آن یک گاهشمار خورشیدی می‌باشد. مطابقت صحیح ماه‌ها به شرح زیر است:

ماه‌های میلادی	ماه‌های هجری
ژانویه	جمادی الأول
فوریه	جمادی الآخر
مارس	ربیع الأول
آپریل	ربیع الثاني
مه	صفر
ژوئن	محرم الحرام
ژوئیه	شوال
آگوست	ذو القعدة
سپتامبر	ذو الحجة

[30] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۹۳، ص ۳۰۴

[31] کافی، شیخ کلینی، ج ۴، ص ۱۶۹

اکتبر	شعبان
نوامبر	رجب
دسامبر	رمضان

روزه ماه رمضان

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) آشکار کردند که رمضان واقعی در ماه دسامبر است و اکنون بر مردم واجب است که ماه رمضان واقعی را در ماه دسامبر روزه بگیرند.

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "روزه خداوند به این صورت است: انسان باید از تمام گوشت‌ها و میوه‌ها و هر آنچه از آنها به دست می‌آید (در تمام ماه) روزه بگیرد. همچنین فرد باید از هر نوع رابطه جنسی (در تمام ماه) خودداری کند.[32] افطار (در غروب آفتاب) فقط با دو نوع غذا، نان و یک نوع دیگر است. و فرد می‌تواند هر روز غذای دوم را به دلخواه تغییر دهد."

پرسیدم: "پس انسان از سحر روزه را آغاز می‌کند و هنگام غروب افطار می‌کند و فقط با نان و یک غذای دیگر غیر از گوشت و میوه مثلا نان و برنج افطار می‌کند؟"

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "دقیقاً. بله. مردم خوشحالند و می‌پندارند که روزه می‌گیرند در حالی که بر سر سفره‌های پر از هر نوع غذای خوش طعم و لذیذی می‌نشینند. این چه نوع روزه‌ای است؟ آنچه اکنون به شما گفتم تنها بخشی از روزه واقعی است، بگذار مردم منتظر فرا رسیدن ماه رمضان حقیقی و آداب آن باشند."

لغو پوشش سر (حجاب) به عنوان یک واجب

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) روزی به من فرمود: "بعد از اینکه کارتان تمام شد، از زنان بخواه حجاب خود را بردارند، به کسی دستور نده، فقط به آنها اطلاع بده و هر که بخواهد حجاب خود را بردارد، می‌تواند آن را انجام دهد. بدون هیچ دستور و فرمانی، فقط با انتخاب."

گفتم: "خوب، تا زمانی که آن بخشی از شریعت شما نباشد، چه نیازی به آن است؟"

[32] روزه در این امور در طول تمام ماه می‌باشد و نه فقط از بامداد تا غروب آفتاب در طی ماه رمضان.

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه، چنین نیست و نخواهد بود، حجاب سنتی شده است درست به همان شکل که عبدالمطلب مطالبی را مطرح کرد که سنت شد و سپس در اسلام ریشه دوانید و به آن عمل شد."

بنابراین در عهد هفتم، پوشش سر و حجاب برای زنان واجب نیست، بلکه فقط یک سنت است. ما نه پوشیدن آن را تشویق می‌کنیم و نه آن را منع می‌کنیم. هر کس مختار است که آن را بپوشد یا نپوشد، زیرا هرگز از جانب خداوند متعال واجب الهی نبوده است، بلکه سنت بوده همانگونه که تمیز کردن دندان‌ها با مسواک سنت بود یا خوابیدن با وضو سنت بود. سنتِ حجاب حتی از سوی حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) نبوده است، بلکه در اصل توسط عبدالمطلب (ع) وارد شده است. در واقع، اعضای اهل بیت مقدس بودند که حجاب داشتند.

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "فاطمه زهرا (ع) از سر تا انگشت پای مبارکشان پوشیده بود."

با این حال، ما سنت را امر الهی نمی‌گیریم و آن را واجب نمی‌کنیم. آن دوران با این دوران تفاوت داشت. آنچه در آن زمان ممکن بود ضروری باشد، اکنون نیست.

احیای نماز حقیقی

روزی از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیدم: "شما صاحب عهد هفتم و ابدی هستید که تا ابد و تا روز آخر بشریت پایدار خواهد بود، هر وقت که عهد جدیدی می‌آمد، شریعت عوض می‌شد، آیا نماز محمدی لغو و باطل است؟"

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "منظورت از نماز رکوع و سجود است که امروز انجام می‌شود؟"

من گفتم: "بله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم، نماز سجده بر فرستادگان و پیامبران و امامان در زمان آنان است. سجده‌ی قلبی. نماز دعا است."

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در توضیح آنکه نماز (دعا) چیست فرمود: "خداوند نیازی ندارد که کسی کلماتی را که نوشته شده است بخواند، بلکه اگر می‌خواهی خدا را بخوانی، از قلب با او سخن بگو."

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) همچنین درباره سیر تکاملی نماز در طول زمان می‌فرماید: "از زمان حضرت آدم (ع) تا به امروز، نماز سجده‌ی مادی همراه با سجود قلبی، بوده است. این نماز صحیح است."

این درست است، زیرا ما از مصریان تصاویری را می‌بینیم که در مقبره‌های مصر باستان در حال سجده و عبادت کشیده شده‌اند. یهودیان را می‌بینیم که در نمازشان سجده می‌کنند. ما مسیحیان را در اتیوپی و سایر کشورها می‌بینیم که هنگام نمازشان سجده می‌کنند. تقریباً در همه ادیان روی کره زمین ذکری از سجده در آداب یا کتاب‌هایشان وجود دارد.

و هنگامی که از نمازهای پنج گانه، نماز صبح (فجر)، ظهر، عصر، مغرب و عشا سؤال شد، امام (از ایشان سلام) معنای واقعی نمازهای پنجگانه را توضیح دادند که ولایت مهدیین است:

۱. صبح (فجر) امام محمد بن الحسن المهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) است که در آغاز ولایتش تاریک است و سپس با ظهورش روشن می‌شود، او فجر و انتقال از دنیای تاریکی به دنیای روشنایی است.

۲. ظهر ولایت امام احمد الحسن (از ایشان سلام) است که در دوران ولایت ایشان جهان پر از نور و روشنایی، عدل و انصاف، صلح و رفاه است.

۳. عصر ولایت مهدی دوم یوسف آل محمد ابا الصادق عبدالله هاشم است و در زمان ولایت او شبیه به ولایت احمد الحسن (از ایشان سلام) است.

۴. مغرب، ولایت مهدی سوم (ع) است و در زمان او امور دوباره تاریک‌تر می‌شوند و مشکلاتی پیش می‌آید.

۵. نماز عشا ولایت مهدی چهارم (ع) است و در زمان او امور در دنیا تاریک‌تر می‌شوند.

به جا آوردن نمازهای پنج گانه، نگاه داشتن ایمان و بیعت دادن و انجام وظایف نسبت به امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) و امام احمد الحسن (از ایشان سلام) و مهدی دوم و سوم و چهارم (بر همگی ایشان سلام) می‌باشد. پس از آنها، چرخه دوباره شروع می‌شود، با صبح (فجر) مهدی پنجم، ظهر ششم، عصر هفتم، مغرب هشتم، عشاء نهم و مانند آن برای همیشه.

امام علی (از ایشان سلام) و دوازده امام (از همگی ایشان سلام) از دیرباز سعی کرده‌اند به ما بگویند که نماز واقعی چیزی جز ولایت آن رسولان خدا نیست.

ابی جعفر (از ایشان سلام) فرمود: **"کسی که نمی‌دانست نماز چیست، حق ما را انکار کرده است."**[33] همچنین فرمود: **"ای کسانی که ایمان آوردید هنگامی که برای نماز در روز جمعه ندا داده شود." از این روزی که خداوند شما را در آن جمع کرد و نماز، امیر المومنین (ع) است، زیرا منظور خداوند از نماز، ولایت است و آن ولایت اکبر است."**[34] اباعبدالله (از ایشان سلام) فرمود: **"ای داوود ما نماز در کتاب خدا هستیم و ما زکات هستیم و ما روزه هستیم و ما حج هستیم و ما ماه‌های حرام هستیم و ما سرزمین مقدس هستیم و ما کعبه خدا هستیم و ما قبله او هستیم و ما وجه الله هستیم."**[35] و امیر المومنین (از ایشان سلام) فرمود: **"هر کس به نماز بیاید، در حالی که واقعیت آن را می‌داند باید آمرزیده شود."**[36]

وام و بهره (ربا)

روزی از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در مورد سود قرض (ربا) پرسیدم که ایشان در پاسخ فرمود: "ربا اصلا جایز نیست. آن بسیار زشت است."

گفتم: "برای مثال درباره کافران و ناصبی‌ها (آنان که از اهل بیت تنفر دارند) چطور است؟"

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "برای من مثالت را بیاور."

من گفتم: "به عنوان مثال، رباخواران در آمریکا که به مردم عاجز از دریافت وام از بانک‌ها بدلیل اعتبار ضعیفشان، وام می‌دهند."

امام (از ایشان سلام) پاسخ فرمود: "خیر، جایز نیست، به دلیل آنکه آنان مقدار ضرری را که ربا باعث آن می‌شود، نمی‌دانند، آن به نسل‌ها تا دهمین نسل ضرر می‌رساند، آن بر گردن پسران خواهد بود."

من گفتم: "آیا آن بدین معنی است که پسران تا نسل دهم تمام بهره‌ای را که توسط اجدادشان دریافت شده بود، خواهند برگرداند؟"

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

روزی از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیده شد: "آیا رهن با بهره (حتی بهره‌ی پایین مانند ۱ درصد) جایز است، اگر خرید نقدی یک خانه امکان پذیر نباشد؟ یا اینکه یک مومن به اجاره کردن ادامه

---

[33] کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۵۹۸

[34] الاختصاص، شیخ مفید، ص ۱۲۹

[35] بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۲۴، ص ۳۰۳

[36] میزان الحکمه، محمد محمدی ری شهری، ج ۲، ص ۱۶۲۸

دهد به امید آنکه یک روز بتواند به صورت نقد خریداری کند (حتی با وجود اینکه بازار مسکن در حال صعود است و باعث می‌شود که آن کمتر واقع‌بینانه باشد)؟"

امام (از ایشان سلام) پاسخ داد: "رهن جایز نیست و حرام است، و اگر تو ایمان داشتی که خداوند متعال کسی است که روزی می‌دهد و او مهربان و بسیار بخشنده است، این را نمی‌گفتی و اینکه تو به جای یک خانه، دو خانه می‌داشتی. از خداوند طلب می‌کنم تا تو را روزی دهد و در دینتان، دنیایتان و آخرتتان شما را اصلاح نماید، همانا او بسیار شنوا و بسیار دانا است."

مجازات جنایی

قائم در عهد هفتم تحریفات در قرآن و کتاب‌های مقدس را آشکار می‌نماید و حقیقت را به آنان باز می‌گرداند. او اعمال مشخصی مربوط به قرون وسطی را مانند قطع دستان دزد در اسلام، فسخ می‌نماید. این اعمال منسوخ هیچ ارتباطی با قوانین الهی خدا ندارند. در حقیقت، آن با قرآن کریم تناقض دارد. چرا که خداوند در قرآن می‌فرماید: **﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ ﴿بگو: ای بندگان من که بر زیان خویش اسراف کرده‌اید، از رحمت خدا نومید مشوید. یقینا خدا همه گناهان را می‌آمرزد. همانا اوست آمرزنده و مهربان.﴾**[37] این آیه که خداوند همه‌ی گناهان را می‌آمرزد طبیعتا بدین معنی است که او به مردم فرصتی دوباره می‌بخشد. چگونه شخصی که مرتکب دزدی شده است، فرصت دومی دارد درحالیکه دیگر یک دست ندارد؟ این بخشش نیست. بلکه قطع نمودن دست کسی، متضاد بخشش است، آن محکومیت تام و کامل است. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) بیان نمودند که آیه‌ای که در قرآن کریم می‌فرماید: **﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ ﴿و مرد و زن دزد را به سزای آنچه کرده‌اند، دستشان را به عنوان کیفری از جانب خدا ببرید، و خداوند توانا و حکیم است.﴾**[38] این آیه توسط بشر در طول زمان تحریف و تغییر یافته است. کلمه‌ی "قطع کنید {فاقطعوا}" در اصل دستشان را "رنگ کنید {فابقعوا}" بوده است. حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) با یک ماده‌ی رنگی ساخته‌شده از یک گیاه مشخص که بسیار سخت پاک می‌شد، دست‌ها را رنگ می‌نمود. شرم دادنِ دزد به صورت عمومی،

[37] قرآن کریم، سوره‌ی زمر، آیه ۵۳

[38] قرآن کریم، سوره‌ی مائده، آیه ۳۸

بدین طریق مردم را از دزدی باز می‌داشت چرا که هیچکس نمی‌خواست تا با یک دست رنگ‌شده که اشاره به جرمشان داشت، در میان مردم راه برود.

نوشیدن شراب و الکل

نوشیدن شراب در عهد هفتم جایز است، همانطور که در عهدهای قبل از عهد محمدی بوده است. در عهد ششم به دلیل مستی و فسق شدید اعراب در آن زمان برای عموم مردم حرام شده بود. آن هرگز قرار نبود که تا ابد ممنوع باشد. با این حال، آن نوشیدنی است که در قرآن کریم به عنوان پاداش در بهشت برای کسانی که به آن وارد می‌شوند ذکر شده است: **﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى﴾ ﴿وصف بهشتی است که برای پرهیزگاران وعده داده شده است! در آن نهرهای آبی است که هرگز فاسد نمی‌شوند و نهرهایی از شیر که طعم آن بد نمی‌شود و نهرهایی از شراب که برای نوشندگان خوش طعم است و نهرهایی از عسل کاملاً پاکیزه.﴾**[39] آیا خداوند چیز نجس را در بهشت قرار می‌دهد؟ از آنجا که خداوند چیزهای نجس را در بهشت قرار نمی‌دهد، آن باید پاک باشد.

روزی از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیدم: "مانی نوشته بود که آب میوه‌ها، آب است با نور درون آن، و آب به تنهایی ماده‌ی بدون نور است. و همچنین در برخی از احادیث اهل بیت از شراب به عنوان عبد النور یاد می‌کنند و شراب از میوه‌ها است. آیا درست است که شراب، نور دارد؟"

امام (از ایشان سلام) پاسخ داد: "بله پسرم، آن صحیح است."

ما روایت پیرو را در مورد "آیین جام" به عنوان مدرک بیشتر قید می‌کنیم که استفاده از شراب به عنوان یک وسیله برای ارتقای وجد روحی و برادری در میان مومنان نزدیک و کامل جایز بود. پیامبر محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) این آیین را در میان اهل بیت و یاران نزدیک برپا نمود. منابع قرآنی در خصوص نهرهای شراب موجود است. این عمل به وضوح برای عموم مردم در نظر گرفته نشده بود. امام جعفر الصادق (از

[39] قرآن کریم، سوره محمد، آیه ۱۵

ایشان سلام) آن را برای "باده‌گساران معمولی" ممنوع نمود و "یوغ و زنجیر بر آنان قرار داد." این یک روایت مشهور در میان حلقه‌های گنوستیک، عرفانی و آکادمیک است.[40]

عبدالله برقی از بیشورایی نقل می‌کند: محمد بن سنان این را به من گفت که از ابو هارون نابینا شنید... که به او گفت: "به زیارت محمد بن ابی زینب (ابو الخطاب)، پدر افراد نیکو و اشیای نیکو، تسلیم بسوی اوست، رفته بودم. هفتاد مرد، برگزیدگان در میان پیروان او، از کشورهای مختلف حضور داشتند. از جمله آنها موسی بن اشیم (بعدها شد) شهید و محمد بن ابی بکر در زمان خود بود. گفتمانی طولانی در میان آنها بود. سرانجام ابو الخطاب به آنها فرمود: "ای اصحاب! آیا نوشیدنی میل دارید؟" گفتیم: "و چه نوشیدنی؟" ابوالخطاب فرمود: "شراب ملکوت." گفتیم: "ما را به وسیله دانش ملکوت خود تغذیه نمودی؛ اکنون ما را از شراب آن سیراب کن." ابوالخطاب فرمود: "شراب ملکوت از آن شماست. شراب دروازه‌های جهنم [بَلهوت] از آن دیگران است." پرسیدیم: "و شراب بَلهوت چیست؟" ابوالخطاب فرمود: "خون ابلیس [اهریمن] لعنت خدا بر او باد! اما شراب ملکوت، نوشیدنی پاکیزه است که خداوند آن را به عنوان نوشیدنی دوستان خود در بهشت توصیف نموده است." [و ابوالخطاب آیه‌ی قرآن ۴۷: ۱۵ [سوره‌ی محمد آیه‌ی ۱۵] را تلاوت نمود: ﴿وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ﴾ ﴿و نهرهایی از شراب که لذتی برای نوشندگان است﴾ "پس با علم کامل و با حقیقت تام از آن بنوشید." گفتیم: "پس ما را با علم کامل و حقیقت تام سیراب نما." سپس ندا داد: "ای دختر جوان!" او به سرعت از راه رسید و به وی فرمود: "نوشیدنی برای بدن‌های انسان‌های زمینی بیاور." او مشک شرابی سرشار از پرتو درخشان و جامی که با نور طلایی سپیده دم می‌درخشید، آورد. سپس فرمود: "خداوند با این کار دوستان خود را خشنود می‌سازد." سپس جام را بر زمین نهاد و قرائت فرمود: ﴿لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُونَ﴾ ﴿از آن نه احساس مسمومیت و نه سردرد می‌کنی.﴾ قرآن ۵۶: ۱۹ (آیه ۱۹ سوره واقعه) "نوشیدنی که نه از حد گذشتن می‌آورد و نه مسموم می‌کند."

سپس ابوالخطاب به موسی بن اشیم فرمود: "آغاز کن! بگذار تا برادرانت کام دل خویش را بنوشند. و هنگامی که نوشیدنی به همه رسید، سپس با این فنجانی که در دست دارید، بدن‌های شما برای تمام

[40] یک مناجات نامه‌ی شیعی جام (A Shi'ite Liturgy of the Grail) ، هنری کوربن، ص ۱۹۴-۲۰۴

دوره‌ها و چرخه‌های آینده پر خواهد شد. چرا که شما متعلق به مقدس مقدسان [قدس المقدّسین] هستید و شما از بهمنیان از جمله‌ی برترین و بزرگوارترین آنان بودید. من دنیا را برایشان به نمایش گذاشتم و آنها را از خوشی‌هایش سرشار نمودم. من شما را با عظمتش تکمیل نموده و با قدرت خود، آنچه را که به دیگری نداده‌ام به شما می‌بخشم." موسی بن اشیم برخاست و گفت: "پروردگارا! از دست خود به من نوشیدنی بده که در طول قرونِ قرن‌ها و تا همیشگیِ ابدیت‌ها، تشنگی کسی را که از آن سیر می‌نوشد سیراب کند." [ابو هارون نابینا] اینگونه به نقل خود ادامه می‌دهد: 'سپس ابوالخطاب شراب را در جام ریخت. جام را به موسی تقدیم کرد و موسی از آن نوشید تا سیراب شد. ابوالخطاب سپس به او فرمود: "اکنون جام را به برادرت ابو اسماعیل بده. سپس او تا زمانیکه تشنگی‌اش برطرف شود، نوشید، بدون اینکه محتویات جام کم شود. بنابراین همه به نوبه خود سیر می‌نوشیدند. سرانجام جام که در میان حاضران به گردش درآمده، همان‌طور که در ابتدا پر بود، برگشت، سپس ابو الخطاب جام را بالا گرفت و آن را دایره‌وار به اطراف حرکت داد. همچنانکه او شکل دایره را ترسیم نمود، ما با دقت به آن نگریستیم؛ سپس جام بالا برده شد، کم کم بالا آمد و در فضا شناور شد تا به محل ساکن خود رسید. در این لحظه پروردگار (السید، امام جعفر) را مشاهده کردیم که از بلندای این فضا به ما می‌نگریست. او در زیر گنبدی سرخ بود که از مرواریدی بی نظیر ساخته شده بود که نور آن از شرق به غرب می‌درخشید. هوا پر از عطر مشک شد. سپس مولا امام جعفر (از ایشان سلام)، نجات دهنده ما، راز خود را اعلان نمود: 'ای محمد (ابن ابی زینب، ابو الخطاب)، من تشنگی مردان زبردست باایمان، پاکان، بزرگواران، عادلان را با این نوشیدنی که آن را برای باده‌گستران معمولی حرام کرده‌ام، بر طرف می‌کنم. من آن را به مومنانم که در این دنیا و آن دنیا حضور دارند، اعطا نمودم. اما بر باده‌گساران معمولی، یوغ و زنجیر قرار داده و آنها را به صحرای کسانی که راهشان را گم می‌کنند، فرستادم." و ما مسحور تأمل زیبایی و نوری که از گنبد تابیده می‌شد، شده بودیم. آنگاه پروردگارم [امام] بار دیگر به ما فرمود: "من شما را برگزیده و به سوی خود جذب نموده‌ام و شما با ماندن در نزد دوستانم نزدیک شده‌اید. اگر غیر از این بود، چشمان شما با قدرت این نور دریده می‌شد و با شنیدن این صدا از وحشت بیهوش می‌شدید. اما من آن را طوری قرار داده‌ام که برای شما مایه‌ی افتخار و برای دشمنانتان مایه‌ی ننگ باشد. بنابراین، از این امر استقبال کنید، زیرا امروز روز مازاد است." و امام این آیه را

تلاوت فرمود: قرآن ۱۰: ۲۶ (سوره‌ی یونس، آیه ۲۶): ﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ ۚ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ ﴿برای کسانی که اعمال نیک انجام دادند زیباترین پاداش‌ها و حتی مازاد است، هیچ خاک و ذلتی چهره‌هایشان را نپوشاند، زیرا آنان اصحاب بهشت هستند که جاودانه در آن ساکن خواهند شد.﴾ در این لحظه، فنجان دوباره شروع به پایین آمدن به سمت ما کرد. اما این بار خالی بود و قطره‌ای باقی نمانده بود. سپس ابو الخطاب به اصحاب خود فرمود: "اینک این جام در معابد تمام عجم‌ها، در تمام هفت دوره‌ی جهان گردش کرده است. همه آنها برادران شما در ایمان و معرفت [یا برادران شما، مؤمنان گنوسی] هستند که با آنها از این جام نوشیده‌اید، زیرا شما از نفرات بزرگان آنها هستید. و من امروز به شما از این نوشیدنی دادم که سیر بنوشید، همانطور که در زمان‌های پیشین به شما دادم." سپس ابو الخطاب جام را گرفت و دوباره پر کرد و به موسی بن اشیم داد و به او فرمود: "خداوند به تو زندگی بخشد ای دوست الرحمن!" و ابراهیم دوست الرحمن، جام را در دستانش گرفت و از آن نوشید. آنگاه پروردگار [ابوالخطاب] فرمود: "باشد که نوشیدنی خدا خیر بزرگی نصیب تو نماید. سوگند به جانم! از طریق این نوشیدنی، دانش ملکوت را چشیده‌اید، دانشی را که در قرون اول بوده و در تمام اعصار و دوره‌های جهان است. از این پس می‌توانید به هر زبانی صحبت کنید. پس از چشیدن این نوشیدنی، زبان پرندگان (منطق الطیر) و زبان همه آنهایی که در سطح زمین نفس می‌کشند را می‌دانید."

پس از آن موسی بن اشیم می‌گوید: "به او که مرا در هماهنگی آفرید شهادت می‌دهم پس از نوشیدن از این جام، نه موجودی و نه چیزی، نه در زمین، نه در آسمان، و نه در هیچ جایی از این میان که زبانش بر من پنهان مانده باشد، باقی نماند." سپس ابو الخطاب هر یک از ما را در نوشیدنی شریک نمود و به ما فرمود: "شما امروز در خانه‌ی مازاد هستید. پس صحبت کنید، و من گوش فرا خواهم داد. درخواست نمایید، دعا کنید و از هر درخواستی استقبال کنید." ما گفتیم: "این نوشیدنی را بر دوستان غایب ما حلال نمایید، چنانکه برای ما حلال نمودید." ابوالخطاب فرمود: "این شراب برای برادران شما در صورتی حلال می‌شود که با برادران ایمانی و عرفانی باشند. اما این شراب بر شما و آنان حرام است، اگر با کسی جز برادرانتان باشید. زیرا خداوند شما را از خوردن طعام و نوشیدن شراب بی‌نیاز نموده، و

چهار طبیعت آلوده اصلی که عامل سرزنش هستند را از شما زدوده است. می‌دانید به چه لطفی به این مرتبه ممتاز و این درجه عالی و بزرگ رسیده‌اید؟" گفتیم: "پس به کدام موهبت به آن رسیده‌ایم؟" ابو الخطاب فرمود: "خداوند شما را سپاس می‌گوید برای عملی مشخص در خودتان و پاداش آن را می‌دهد." گفتیم: "و این عمل چیست؟" ابو الخطاب فرمود: "تصور کنید یکی از شما همین الان به رختخواب رفته بود. همین که سرش را روی بالش گذاشت، به فکر یکی از برادرانش افتاد که ضعیف‌تر است و از نظر غذا و نوشیدنی و پوشاک جا مانده است و حتی یک مرکب هم ندارد. این باعث می‌شود که او با حیرت از رختخواب بلند شود، آن قدر مضطرب که مستقیماً نزد این برادر می‌رود و امورش را چنانکه گویی مال خودش است، سامان می‌دهد. خوب، با این طرز عمل است که شما به این درجه عالی و مرتبه عالی رسیده‌اید." موسی بن اشیم گفت: "سبحان اللّٰه! چه قدر فضیلت معنوی این عمل در باطن و ظاهر عالی است." ابو الخطاب فرمود: "این جام طهمورث است، او امیر زنبوران زیر گنبد اول بهمنیان بود. این او بود که جام را به بهمن هدیه کرد - و بهمن مقدس‌ترین اسماء است (اسم مقدس) بهمن جام را به هرمز داد و من هرمز بودم هنگامی که بهمن او را از جام نوشانید. پس از آن من سرشار از دانش و خرد و فهم شدم. به همین دلیل است که خواستم تا در این جام آرامش پیدا کنید. به راستی چه چیزی سپر تلاش مومنان جهت تسلی دادن یکدیگر از پوچی‌های ابلیس است؟ آنها با برادران روحانی خود از این پوچی‌ها خودداری می‌کنند، اما آنها را بر گوشت و خون خود انباشته می‌کنند. یقیناً در جهان دیگر به عذاب دردناکی مبتلا خواهند شد. زیرا این یا چیزی معادل آن است که در این دنیا تولدی دوباره (تکریر، بازگشت) بوجود می‌آورد." گفتیم: "چرا این آغاز دوباره در بدن‌های زمینی ضروری است؟" ابوالخطاب فرمود: "زیرا انسان در وظیفه‌ی خود کوتاهی می‌کند." تولد دوباره برای کسانی است که هرگز در طی این بازگشت‌ها موفق به پاکسازی خود نمی‌شوند. آنها به خوبی می‌دانند که به دلیل عدم عشق آنها به یکدیگر است که باید تحت مجازات قرار گیرند. با وجود این، آنها زندگی خود را تلف می‌کنند، بدون اینکه متوجه چیزی شوند. به همین دلیل است که شروع دوباره آنها برای مدت طولانی ادامه خواهد داشت." موسی بن اشیم گفت: "حتی در یک قسمت از این جریان، چیزی وجود دارد که برای کسی که منافق نباشد کافی خواهد بود. خوشا به حال عارفان مومن به خدا، هم برای خود آنها و هم برای همتایان آنها." ﴿طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ﴾ ﴿خوشا به حالشان و خوش سرانجامی دارند﴾ قرآن

۱۳: ۲۹ (سوره‌ی رعد آیه ۲۹). ابو الخطاب فرمود: "آیا می‌دانید مقصود از خوش سرانجامی چیست؟" گفتیم: "نه!" ابو الخطاب فرمود: "این ذخیره‌ی اعمال خیر مومن وفادار است؛ که توسط فضیلت دستیابی او به تمامیت آرزویش، مادامی که در محدوده‌ی خلوص باقی می‌ماند، به او تعلق دارد. بنابراین، اکنون برخیزید! شما مردمی هستید که به عنوان محبوب خدا در راه خیر قدم می‌گذارید. از خداوند خواستارم تا شما را در مکانی که دوست دارد جمع نماید." ابو هارون اینک چنین نتیجه گرفت: "سپس اصحاب به شادی و سبکی دل از هم جدا شدند. هرگز چنین جلسه‌ای به زیبایی و نور این مجلس ندیده‌ام. ما به لطف خدا که همراه با احسان او بر ما نازل شده بود، گرد هم آمدیم. این همان چیزی است که پروردگار ما (آقای ما) ابو الخطاب سلام او بر ما، در مراسم جام، مخصوصا برای ما به ارمغان آورده است. سبحان الله رب العالمین، این پایان سخن است."[41]

عهد هفتم بدون شک بر امت مسلمان بخصوص بر اعراب و فارس‌ها دشوار خواهد بود. تمام ستون‌ها و ساختارهای رسمی که آنها را حقایق خدادادی در نظر گرفته‌اند (به عنوان مثال کعبه در مکه، تقویم قمری، آداب نماز و ....)، باید خراب شده و از نو ساخته شوند. این به معنای واقعی کلمه باید رخ دهد تا بت‌پرستی و ناخالصی‌های ۱۴۰۰ ساله آشکار شود. عرب‌ها و امت مسلمان عهد را شکستند، هنگامیکه بر امام علی (از ایشان سلام) و جانشینان او ظلم کردند، و تصمیم به ساختن دین خودشان گرفتند. از بین بردن این ساختارهای باطل بدین طریق با آنچه که پیامبران عهدهای پیشین انجام دادند تفاوتی ندارد. مگر اینکه اینک در مقیاس بسیار بزرگتری خواهد بود و پنهان نمودن حقیقتِ کامل، غیر ممکن خواهد بود. این آشکارسازی‌ها، تحقق پیشگویی‌های بیشمار و آخر الزمان مورد انتظار است. از آنجایی که اکثریت این ساختارها بر خون اهل بیت (از ایشان سلام) و وارثان شرعی از فرزندان آدم بنا شده است، قائم آل محمد (از ایشان سلام) آمده است تا بقایای هرگونه گمراهی را خواه فیزیکی یا روانی باشد، از بین ببرد. خانه‌های عبادت که تبدیل به خانه‌های گمراهی، بت‌پرستی و نفاق شده‌اند باید نابود گردند و یک پایه‌ی جدید باید ساخته شود. حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود: **"اسلام غریب آغاز شد و غریب باز**

[41] رساله شیخ محمود بعمره فرزند حسین النصیری، ر. شتروطمان، ص ۴-۶

خواهد گشت، پس خوشا به حال غریبان."[42] اگر شما آشکارسازی‌های عهد هفتم را تاکنون غریب یافته‌اید، پس تبریک، شما در میان برکت‌یافتگان هستید.

تغییرات بسیاری در شریعت عهد هفتم خواهد آمد و برخی از آنان در اینجا در ادامه کتاب همچنانکه موضوعات مختلفی را بررسی می‌کنیم و جاییکه برای آشکار شدن مناسب باشد، آشکار خواهند شد. بخش‌های دیگر شریعت در زمان بعد آشکار خواهند گشت. در خصوص ادامه کتاب، ما با عقاید، دانش و شریعت عهد هفتم که در درب‌های باقیمانده تقسیم شده است، سر و کار خواهیم داشت.

[42] سنن ابن ماجه، ابن ماجه، کتاب الفتن، ح ۳۹۸۶



درب هشت

در معرفت اجرام آسمانی

"[عیسی] پاسخ داد و فرمود: "ستاره‌ات تو را گمراه کرد، ای یهودا"

از زمان آغاز بشر، فرزندان آدم همواره به آسمان نگاه و ستارگان را تحسین کرده‌اند. آنها به حرکت سیارات و ستارگان توجه کرده، صورت‌های فلکی مختلف را ترسیم و بین حرکات نورها در آسمان‌ها و رویدادهای زمین ارتباط برقرار کرده‌اند. حتی علم مدرن به ما آموخته است که ماه کامل بر جزر و مد و رفتار حیوانات تاثیر دارد. مردم قدیم معابدی می‌ساختند که به ستارگان و سیارات اختصاص داده شده بود و حتی شهرهای خود را به نحوی ساختند که تقلید از ظاهر آنها در آسمان شب باشد. در فصل اول این کتاب، حوا در حالی که مضطرب بود، به آسمان نگاه کرد و دو نور دید و از آنها خواست تا آدم را از وضعیت او آگاه کنند. به نظر می‌رسد فرشتگان به شکل ستاره‌ها نزد حوا ظاهر شدند.

مفضل بن عمر در نسخه خطی هفت شریف از امام جعفر صادق (از ایشان سلام) پرسید: **"و در مورد ستاره‌های درخشان که ما بین آسمان و زمین، پراکنده و آویخته شده می‌بینیم چطور؟" امام صادق پاسخ دادند: "آنها بدن‌های نورانی که برای مومنین از کارهایشان خلق شده بودند هستند. بدین شکل در آسمانِ بدن‌ها یک خورشید و ماه، توسط کسانی متفاوت از آنان در شکلی که تو آنها را می‌بینی دیده می‌شوند، بدن‌های نورانی گرامی داشته شده. و در هر آسمان از این هفت آسمان آدمیت، آدمی ایستاده است، ثابت، بر همان مثال چیزی که خدا از اولین خلق آفرید. و آنها در آسمان‌ها دارای مقامند، آسمان به آسمان، با توجه به مقام و درجه‌ی‌شان."**[1] پس در اینجا مفضل را می‌بینیم که در مورد ستارگان و سیاراتی که در آسمان می‌درخشند می‌پرسد و امام صادق (از ایشان سلام) آشکار می‌کنند که آن اجرام در آسمان شب در واقع مومنان هستند.

در انجیل یهودا آمده است: **"عیسی به آنها گفت: 'از مجادله با من دست بردارید. هر یک از شما ستاره‌ی مخصوص به خود را دارید، [و ...] از ستارگان خواهد شد [...] آنچه متعلق به آن است [...] من به نسل فسادپذیر فرستاده نشدم، بلکه به نسل قوی و فسادناپذیر فرستاده شدم، زیرا هیچ دشمنی بر آن نسل حکومت نکرده است و نه هیچ‌یک از ستارگان. به راستی به شما می‌گویم که ستون آتش به سرعت سقوط خواهد کرد و آن نسل توسط ستارگان تکان نخواهد خورد."**[2]

[1] هفت شریف، مفضل بن عمر، ص۵۰

[2] انجیل یهودا، بخش ۴۲

در گفتگویی بین عیسی (ع) و یهودا در همین نوشته آمده است: "[عیسی] پاسخ داد و فرمود: ستاره‌ات تو را گمراه کرد، ای یهودا، و هیچ مردِ متولد شده‌ی فانی لایق ورود به خانه‌ای که دیده‌ای نیست، زیرا آن مکان برای کسانی که مقدس هستند در نظر گرفته شده است. نه خورشید و نه ماه در آنجا حکومت خواهند کرد، و نه روز، اما کسانی که مقدس هستند همیشه در آن قلمرو با فرشتگان مقدس خواهند ایستاد. بنگر، من اسرار ملکوت را به تو گفته‌ام و در مورد خطای ستارگان به تو یاد داده‌ام و [...] ... [در بالا] بر دوازده قلمرو فرستاده شده‌ام."[3]

در قسمتی دیگر آمده است: "عیسی گفت: "به حق به شما می‌گویم، ستارگان همه این چیزها را کامل می‌کنند. هنگامی که ساکلاس زمان تعیین شده برای او را به پایان رساند، اولین ستاره‌ی آنها با نسل‌ها ظاهر خواهند شد، و آنها آنچه گفته شده است را به پایان خواهند رساند. سپس به نام من زنا می‌کنند، فرزندانشان را به قتل می‌رسانند، و [آنها...] شر و قلمروها را [... می‌کنند]، نسل‌ها را می‌آورند و به ساکلاس عرضه می‌کنند. [و] پس از آن [...] دوازده قبیله [اسرائیل] را از [...] خواهد آورد، و [نسل‌ها] همگی به ساکلاس خدمت خواهند کرد، و به نام من گناه می‌کنند. و ستاره شما بر قلمرو سیزدهم [حکومت] خواهد کرد." سپس عیسی [خندید]. [یهودا] گفت: "استاد، چرا [به من می‌خندی؟" عیسی] پاسخ داد [و گفت]: "[به تو] نمی‌خندم، [بلکه] به خطای ستارگان می‌خندم، زیرا این شش ستاره با این پنج جنگجو به گمراهی می‌روند، و همگی همراه با مخلوقات‌شان هلاک خواهند شد." سپس یهودا به عیسی گفت: "آنهایی که به نام تو تعمید یافته‌اند چه خواهند کرد؟" عیسی گفت: "به راستی [به تو] می‌گویم، این غسل تعمید [که آنها به] نام من [دریافت کرده‌اند ...] کل نسل آدم زمینی را نابود خواهد کرد. فردا کسی را که مرا حمل می‌کند شکنجه می‌کنند. به راستی به تو [می‌گویم] هیچ دست انسان فانی بر من [نخواهد افتاد]. به راستی به تو [می‌گویم]، یهودا، کسانی که برای ساکلاس قربانی می‌کنند [...] هر چیزی که شر است. اما تو بیشتر از همه آنها انجام خواهی داد، زیرا انسانی را که مرا حمل می‌کند قربانی می‌کنی. شاخ تو بلند شده، خشم تو برافروخته شده، ستاره‌ی تو بالا رفته و قلبت [گمراه شده است]. به راستی [به تو می‌گویم]، آخرینت را [... و] [...

[3] انجیل یهودا، بخش ۴۶-۴۵

تخت‌های] قلمرو [شکست خورده‌اند]، پادشاهان ضعیف شده‌اند، نسل‌های فرشتگان اندوهگین شده‌اند، و شری [که کاشته‌اند...] نابود شده است، [و] [حاکم] محو شده است. [و] آنگاه [ثمره] نسل بزرگ آدم تعالی می‌یابد، زیرا قبل از آسمان، زمین، و فرشتگان، آن نسل از عوالم وجود دارد. ببین، همه چیز به تو گفته شده است. چشمانت را بالا ببر و ابری را با نور درونش و ستارگان اطرافش ببین. و ستاره‌ای که راه را نشان می‌دهد ستاره توست." [4]

به وضوح، عیسی (ع) می‌فرماید که هر شخصی که روح دارد ستاره‌ای هم دارد، و ستارگان مردم می‌توانند به وضوح در آسمان دیده شوند. او همچنین اشاره می‌کند که ستارگان بر مردم روی زمین تاثیر می‌گذارند، از این رو که او به یهودا گفت: **"ستاره تو بالا رفته و قلبت گمراه شده است."** همچنین روایات آل محمد (از همگی ایشان سلام) ذکر کرده‌اند که منشا علم ستاره‌بینی و ستاره‌شناسی، پیامبران و به ویژه ادریس (اِخنوخ) بودند. همچنین ذکر کرده‌اند که از این علم برای دانستن تاریخ تولد و تاریخ مرگ انسان‌ها استفاده می‌شده است.

محمد بن غانم روایت کرده است که به ابی عبدالله (ع) عرض کرد: **"ما قومی داریم که می‌گویند ستارگان از رویا صادق‌ترند." پس حضرت (ع) فرمود: "این پیش از آن که خورشید برای یوشع بن نون و علی امیر المومنین بازگردد صحیح بود، پس چون خداوند خورشید را برگرداند، منجمان گیج شده‌اند، برخی از آنها آن را درست می‌گویند و برخی دیگر اشتباه می‌کنند."** [5]

از کتاب کافی: **"علی بن ابراهیم از ابن عمیر روایت کرده است که جمیل بن صالح روایت کرده است که از ابی عبدالله (ع) درباره ستاره‌بینی سوال شد، پس ایشان فرمود: "کسی آن را نمی‌داند مگر اهل خانه‌ای از اعراب، و اهل خانه‌ای در هند. و برخی از منجمان به من گفتند که کسانی که در هند ستارگان را می‌شناسند فرزندان وصیِ اخنوخ هستند."** [6]

[4] انجیل یهودا، بخش ۵۷-۵۴

[5] فرج المهموم، سید بن طاووس، ص ۸۷

[6] فرج المهموم، سید بن طاووس، ص ۸۷

در بحار الانوار می‌بینیم: **"در کتابی باستانی از عطا آمده است که می‌گوید: "به علی بن ابی طالب (ع) گفته شد: "آیا ستارگان دارای منشا بودند؟" فرمود: "آری، پیامبری از زمره‌ی پیامبران." قومش به او گفتند: "ما به تو ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه تولد و مرگ آفرینش را به ما بیاموزی." پس، خداوند متعال به ابری فرمان داد، پس باران برایشان بارید، و مرداب پیرامون کوه را تمیز کرد. سپس خداوند متعال به خورشید، ماه و ستارگان وحی کرد که در آن آب جاری شوند، سپس خداوند به آن پیامبر وحی کرد، که او و قومش، از کوه بالا بروند، پس از کوه بالا رفتند و بر بالای آب ایستادند تا تولد آفرینش و مرگش را دانستند با سیر خورشید، ماه و ستارگان و ساعات شب و روز، و یکی از آنها می‌دانست که چه زمانی می‌میرد و چه زمانی بیمار می‌شود، و چه کسی برایش بچه به دنیا می‌آورد و چه کسی نه، پس مدتی همینطور ماندند، سپس داوود (ع) با آنان بر اساس کفر جنگید، پس کسانی را که هنوز زمان مرگشان نرسیده بود برای داوود بیرون آوردند، و کسانی که زمان مرگشان فرا رسیده بود آنان را در خانه‌های خود رها کردند، پس اصحاب داوود کشته شدند اما هیچ یک از آنان کشته نمی‌شد! داوود (ع) گفت: "پروردگارم، من برای طاعت تو می‌جنگم، و این‌ها برای نافرمانی تو می‌جنگند. اصحاب من کشته می‌شوند اما هیچ یک از آنها کشته نمی‌شوند." پس خداوند به او وحی کرد: "من تولد آفرینش و مرگشان را به آنها آموخته بودم، پس کسانی را که هنوز زمان مرگشان فرا نرسیده است برایت آوردند، و کسانی را که زمان مرگشان فرا رسیده است در خانه‌های خود رها کردند، پس اصحاب تو کشته می‌شوند، ولی هیچ یک از آنان کشته نمی‌شوند." پس داوود (ع) گفت: "پروردگارا با چه چیزی به آنها آموختی؟" گفت: "با سیر خورشید، ماه، ستارگان و ساعات شب و روز." او گفت: "سپس داوود خدای، عزوجل، را خواند، و خورشید را از آنان بازداشت، روز فزونی گرفت، و زیادت با شب و روز آمیخته شد، پس آنان مقدار زیاد شده را نمی‌دانستند، پس محاسباتشان به هم خورد." علی (ع) فرمود: "از آن زمان نظر به علم ستارگان منفور شد."**[7]

در بحارالانوار آمده است که تولد ابراهیم، موسی، عیسی و محمد همگی توسط افرادی پیش‌بینی شده بود که می‌توانستند آمدن آنها را در ستارگان یا با تولد یا ظهور ستارگان جدید در آسمان شب بخوانند.

[7] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۵، ص ۲۳۶

در کتاب بحار الانوار چنین روایتی آمده است: **"اما در مورد علامات ستارگان بر ابراهیم (ع) صاحب کتاب التجمل نقل کرده است که آزر پدر ابراهیم منجمی برای نمرود بوده است، فقط به فرمان او بود که یک شب به ستارگان نظر کرد و صبح به نمرود گفت: "در ستارگان شگفتی‌هایی دیده‌ام!" گفت: "این چیست؟" گفت: "من کودکی را دیدم که در زمان ما متولد شد، نابودی ما به دستان او خواهد بود، او در مدت کوتاهی از هم اکنون نطفه‌اش بسته خواهد شد." گفت: "او بخاطر آن شگفت‌زده شد." سپس گفت: "آیا زن هنوز به آن آبستن نگشته است؟" گفت: "نه."، بنابراین او مردان را از زنان منع نمود و هیچ زنی را باقی نگذاشت مگر آنکه او را در شهر قرار داد، و شوهرش به او هیچ دسترسی ندارد." او گفت: "پس آزر با همسرش نزدیکی نمود و او به ابراهیم آبستن گشت، و او [آزر] پنداشت که او مقصود است، پس به دنبال قابله‌های آن زمان فرستاد - و آنان داناترین مردم به جنین بودند و هیچ چیزی مربوط به رحم نیست که آنان ندانند - پس آنان مشاهده کردند، و آنچه که داخل رحم بود به پشت چسبیده بود."، پس گفتند: "ما چیزی در شکم او نمی‌بینیم." گفت: "آن از دانشی بود که داده شده بود که نوزاد در آتش خواهد سوخت، و به او علم داده نشده بود که خدا او را از آن حفظ خواهد نمود." من می‌گویم: "من این روایت را از ابراهیم الخزاز، از ابو بصیر، از ابا عبدالله (ع) از اصلی (منبعی) که بر هارون ابن موسی التلعکبری خوانده شد، روایت کردم. آن همچنین توسط علی بن ابراهیم در کتاب تفسیر قرآن در کلام ساده‌تر و همچنین توسط ابوجعفر محمدبن‌جریرالطبری در اولین بخش کتابش "تاریخ طبری" روایت شده است، و سعیدبن‌هبةالله راوندی نیز آن را در کتاب قصص انبیا روایت نمود، و همچنین توسط ثعلبی در تفسیرش و دیگر علما روایت شده است. در میان کسانی که نبوت آنان توسط ستاره‌شناسان پیش‌بینی شده بود، موسی بن عمران (ع) بود و کتب تواریخ و دیگر انواع کتب شامل آنچه که کفایت می‌کند می‌باشد، بنابراین نیاز به ذکر همه‌ی روایات نداریم. از این روایات آنچه که توسط ثعلبی در کتاب العرائس المجالس روایت شده است می‌باشد، و او گفت: "فرعون در رویای خود دید که آتشی از بیت المقدس (اورشلیم) آمده بود تا آنکه تمام خانه‌های مصر را بلعید و آن را سوزاند و قِبطی‌ها را سوزاند و بنی‌اسرائیل را باقی گذاشت. پس فرعون، جادوگران، کاهنان، مفسران و ستاره‌شناسان را فرا خواند و از آنان درباره‌ی رویای خویش پرسید." آنان به او گفتند: "پسری از بنی‌اسرائیل متولد خواهد شد که از تو پادشاهی‌ات را خواهد گرفت و در حکومتت بر تو چیره**

خواهد شد و تو و مردمت را از سرزمینت خواهد راند و دین تو را خوار خواهد ساخت، و زمانی‌که او متولد خواهد شد نزدیک شده است." سپس آنان به تولد موسی (ع) و آنچه که فرعون در خصوص کشتن پسر بچه‌ها انجام داد، اشاره کردند، و ما نیازی به ذکر هیچکدام از این بخش‌ها در اینجا نداریم چرا که با مطلبی که ما بیان می‌کنیم مطابقت ندارد. حکم ستاره‌شناسان در خصوص تولد موسی (ع) و پیامبری او توسط زَمَخشَری در کتاب "[تفسیر] کشّاف" اشاره شده است. حدیث علامت ستارگان درباب تولد موسی (ع) توسط وهب‌بن‌مُنَبِّه در نخستین بخش کتاب "المبتدأ" در حدیثی ساده‌تر از حدیث ثعلبی روایت شده است، و ابوجعفر بن‌بابَوَیْه در کتاب "النبوة" روایتی از عیسی پسر مریم ذکر نمود و می‌گوید: "نمایندگانی از علمای [بزرگ] مجوس به نزد او [مریم] آمدند، پسرش را ملاقات نموده و برای وی [عیسی] شأن عظیمی قائل شدند، گفتند: "ما مردمی هستیم که به ستارگان می‌نگریم. هنگامی‌که پسرت متولد شد ستاره‌ی جدیدی از ستارگان پادشاهی ظاهر شد، ما به آن نگریستیم و دیدیم که پادشاهی‌اش یک پادشاهی پیامبری است که نه هرگز او را ترک نماید و نه از وی جدا شود تا زمانیکه به آسمان صعود کند، و او تا زمانیکه دنیا در سر جایش است، در مجاورت پروردگارش عزوجل می‌باشد. سپس او یک پادشاه خواهد شد و پادشاهی‌اش از آنچه که در آن بود طولانی‌تر خواهد بود. بنابراین ما از مشرق آمدیم تا اینکه به این مکان رسیدیم، پس ستاره را دیدیم که از بالای او، وی را می‌نگرد، پس اینگونه مکان او را دانستیم و هدیه‌ای به عنوان پیشکش برای او داریم، که همانند آن را هیچکس قبلا نداشته است، این بدان خاطر است که این پیشکش، ویژگی‌هایش همانند او است: این طلا، مر و کندر است، زیرا طلا سرور همه‌ی نیکی‌هاست، و پسر تو تا زمانیکه زنده است سرور مردم می‌باشد، و از آنجا که مر، زخم‌ها، جنون و همه‌ی نواقص را شفا می‌دهد، و دود کندر به آسمان می‌رسد و دود هیچ چیزی به آسمان نمی‌رسد. همینطور پسر تو است، خداوند متعال او را به آسمان‌ها بالا می‌برد و هیچیک از مردم زمانش مگر او بالا برده نخواهد شد." من در کتاب "دلائل النبوة" گردآوری‌شده توسط ابو القاسم الحسین بن محمد السکونی یافتم که از محمد بن علی بن الحسین، از الحسن بن عبد الله بن غانم، از هناد، از یونس، از ابو اسحاق، از صالح بن ابراهیم، از عبد الرحمان بن أسعد، از ابن مسیب، از حسن بن ثابت روایت نمود که گفت: "به خدا سوگند، من پسری هستم که هفت یا هشت سال دارم، هرچه را که می‌شنوم به خوبی می‌فهمم، شنیدم که یک یهودی درحالیکه بر تپه‌ی یثرب بود

فریاد می‌زد: "ای یهودیان"، هنگامی‌که آنان جمع شدند، گفتند: "وای بر تو، مشکلت چیست؟" او گفت: "ستاره‌ی احمد طلوع نموده است، که امشب فرستاده خواهد شد." کتابی را اکنون همراه خودمان یافتم که "دستِ چینی" به نگارش "کَشینا"، پادشاه هند نامیده می‌شود، که با جزئیات به علامات ستارگان درباره‌ی پیامبری پیامبرمان محمد (ص) اشاره می‌کند. می‌گویم: "ما آنچه را که سرور درخصوص هرکول و خسرو در فصل "بشارت ظهور او" و فصل تولد وی ذکر نموده است، داریم، و آنان به ستارگان می‌نگریستند تا از پیامبری پیامبر ما (ص) مطلع شوند."[8]

و همچنین در کتاب مقدس مشاهده می‌کنیم که این امر در داستان سه مجوس و تولد عیسی در انجیل متی اصحاح ۲، تایید شده است: **"و چون عیسی در ایام هیرودیس پادشاه در بیت لحم یهودیه تولد یافت، ناگاه مجوسی چند از مشرق به اورشلیم آمده، گفتند: "کجاست آن مولود که پادشاه یهود است زیرا که ستاره‌ی او را در مشرق دیده‌ایم و برای پرستش او آمده‌ایم؟" اما هیرودیس پادشاه چون این را شنید، مضطرب شد و تمام اورشلیم با وی. پس همه روسای کهنه و کاتبان قوم را جمع کرده، از ایشان پرسید که "مسیح کجا باید متولد شود؟" بدو گفتند: "در بیت لحم یهودیه زیرا که از نبی چنین مکتوب است: "ای بیت لِحِم که در سرزمین یهودایی، تو در میان فرمانروایان یهودا به هیچ روی کمترین نیستی، زیرا از تو فرمانروایی ظهور خواهد کرد که قوم من، اسرائیل، را شبانی خواهد نمود." پس هیرودیس مُغان را در نهان نزد خود فرا خواند و زمانِ دقیقِ ظهور ستاره را از ایشان جویا شد. سپس آنان را به بیت‌لِحِم روانه کرده، بدیشان گفت: "بروید و درباره آن کودک به دقت تحقیق کنید. چون او را یافتید، مرا آگاه سازید تا من نیز آمده، سَجده‌اش کنم." ایشان پس از شنیدن سخنان پادشاه، روانه شدند. و ستاره‌ای که در مشرق دیده بودند، پیشاپیش آنها می‌رفت تا سرانجام بر فراز مکانی که کودک بود، بازایستاد. ایشان با دیدن ستاره بی‌نهایت شاد شدند. چون به خانه درآمدند و کودک را با مادرش مریم دیدند، روی بر زمین نهاده، آن کودک را پرستش نمودند. سپس صندوقچه‌های خود را گشودند و هدیه‌هایی از طلا و کُندُر و مُر به وی پیشکش کردند. و چون در خواب هشدار یافتند که نزد هیرودیس بازنگردند، از راهی دیگر رهسپار دیار خود شدند."**[9]

---

[8] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۵، ص ۲۴۰-۲۳۷

[9] کتاب مقدس، انجیل متی، اصحاح ۲، آیات ۱۲-۱

روایات زیادی وجود دارد که به چگونگی ارتباط سیارات و دیگر اجرام آسمانی با انسان‌های روی زمین اشاره می‌کنند.

ابن کثیر در تفسیر آیه ۱۰۲ سوره بقره می‌گوید: **"خداوند متعال به فرشتگان فرمود: "دو فرشته از فرشتگان، بیایند، تا به زمین فرود آیند و ببینیم چگونه عمل می‌کنند."، گفتند: "پروردگارا هاروت و ماروت." پس آنها به زمین فرود آمدند و [سیاره] زهره به عنوان زنی از بهترین انسان‌ها بر آنها ظاهر شد. او نزد آنها آمد و آنها درخواست کردند که با او همبستر شوند، اما او گفت: "نه به خدا سوگند تا این کلمه شرک را به زبان نیاورید." گفتند: "نه به خدا سوگند ما هرگز مشرک نخواهیم بود." او رفت و با پسری که حمل می‌کرد بازگشت. درخواست کردند که با او همبستر شوند. گفت: "نه به خدا سوگند تا آن پسر را نکشید." پس گفتند: "نه به خدا قسم او را هرگز نخواهیم کشت." پس رفت و با کوزه شراب برگشت، درخواست کردند که با او همبستر شوند، گفت: "نه به خدا سوگند تا از این شراب بنوشید." پس از آن نوشیدند و مست شدند و با او همبستر شدند و پسر را کشتند. هنگامی‌که از خواب بیدار شدند، زن به آنها گفت: "به خدا سوگند از میان چیزهایی که نسبت به من رد کردید، چیزی نبود جز این که آن را در مستی انجام دادید. پس به آنها اختیار داده شد که بین عذاب دنیا یا آخرت انتخاب کنند و آنها عذاب دنیا را انتخاب کردند."** این را ابوحاتم بن حبان در صحیح خود روایت کرده است.[10]

ابن کثیر همین داستان را از امیر المومنین علی بن ابی طالب (از ایشان سلام) نقل می‌کند. در حدیث دیگری در کافی از اباعبدالله (از ایشان سلام) پرسیده شد: **"در مورد ستاره‌ها چطور، آیا آنها حقیقت دارند؟" فرمود: "آری، خداوند مشتری را به صورت مردی به زمین فرستاد، پس مردی عجم را برگزید و نجوم را به او آموخت تا اینکه گمان کرد به کمال علم رسیده است. سپس به او گفت: "ببین مشتری کجاست؟" گفت: "او را در ستارگان نمی‌بینم و نمی‌دانم کجاست؟" گفت: "سپس او را کنار گذاشت و مردی از هندوستان گرفت و به او تعلیم داد تا اینکه گمان کرد به کمال علم رسیده است." او**

[10] تفسیر بن کثیر، ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۴۳-۱۴۲

گفت: "به مشتری نگاه کن، کجاست؟" گفت: "طبق محاسبات من آن تو هستی!" گفت: "نفس نفس زد و مُرد و خانواده‌اش علم او را به ارث بردند. پس دانش آنجاست."[11]

همچنین تعداد زیادی روایات وجود دارد که در مورد تاثیرات سیارات بر موجودات زنده روی زمین صحبت میکنند:

پس امام صادق (از ایشان سلام) فرمود: "حق را گفتی. اسم ستاره‌ای که وقتی طلوع کند شتر به هیجان در می‌آید چیست؟" جواب داد: "نمی‌دانم." فرمود: "حق را گفتی." سؤال کرد: "اسم ستاره‌ای که وقتی طلوع کند گاو به هیجان در می‌آید چیست؟" یمنی جواب داد: "نمی‌دانم." امام صادق (از ایشان سلام) فرمود: "حق را گفتی. اسم ستاره‌ای که وقتی طلوع کند سگ‌ها به هیجان درمی‌آیند چیست؟" گفت: "نمی‌دانم." فرمود: "حق را گفتی که می‌گویی نمی‌دانم." فرمود: "زحل در نظر شما میان ستارگان چگونه است؟" گفت: "ستاره‌ای نحس است." امام صادق فرمود: "این حرف را نزن! این ستاره‌ی امیر المومنین صلوات الله علیه است و آن ستاره اوصیا است و آن نجم ثاقب است که خدا در قرآن فرمود." یمنی پرسید: "معنی ثاقب چیست؟" فرمود: "طلوعش در آسمان هفتم است و با نورش شکاف به وجود آورده، به طوری‌که آسمان دنیا را روشن کرده است. به همین جهت خدا آن را نجم ثاقب نامیده." سپس فرمود: "برادر عرب! آیا در نزد شما عالمی هست؟" یمنی گفت: "آری فدایت شوم! در یمن گروهی هستند که در علم خود مانند هیچ یک از مردم نیستند."[12]

مردم قدیم اجرام آسمانی را می‌پرستیدند. مصریان باستان ستاره شباهنگ (Sirius) را می‌پرستیدند و حتی در قرآن کریم آمده است: **﴿وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْرَى﴾ ﴿و اوست پروردگار (ستاره) شِعری﴾**[13] همچنین قرآن از ابراهیم (ع) که به ستارگان نگاه می‌کرد، یاد می‌کند: **﴿فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ ۞ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ﴾ ﴿پس نظری به ستارگان افکند ۞ پس گفت من بیمارم﴾**[14] همچنین از ابراهیم (ع) یاد می‌کند که به ملکوت آسمان‌ها نگاه می‌کرد و عمیقا به این فکر می‌کرد که آیا پروردگارش خورشید یا ماه یا سیاره است یا خیر.

---

[11] کافی، شیخ کلینی، ج ۸، ص ۱۳۰

[12] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲۶، ص ۱۱۳

[13] قرآن کریم، سوره نجم، آیه ۴۹

[14] قرآن کریم، سوره صافات، آیات ۸۹-۸۸

﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ۞ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ ۞ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ۞ فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ۞ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ **﴿و این گونه، ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم تا از جمله یقین‌کنندگان باشد. پس چون شب بر او پرده افکند، ستاره‌ای دید؛ گفت این پروردگار من است و آنگاه چون غروب کرد، گفت غروب‌کنندگان را دوست ندارم و چون ماه را در حال طلوع دید، گفت این پروردگار من است. آنگاه چون ناپدید شد، گفت اگر پروردگارم مرا هدایت نکرده بود قطعاً از گروه گمراهان بودم. پس چون خورشید را برآمده دید، گفت این پروردگار من است. این بزرگتر است. و هنگامی که افول کرد، گفت ای قوم من، من از آنچه [برای خدا] شریک می‌سازید بیزارم. من از روی اخلاص، پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمان‌ها و زمین را پدید آورده است؛ و من از مشرکان نیستم.﴾**[15]

ایده‌ی انسان بودن سیارات یا ستارگان در سوره‌ی دوازدهم قرآن‌کریم (سوره یوسف) که تفسیر خورشید، یعقوب و ماه، راحیل و سیارات، برادران یوسف (ع) هستند، بیشتر تأیید شده است. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در کتاب توحید تفسیر دیگری ارائه می‌کنند که در آن محمد خورشید، علی ماه و امامان (از همه آنها سلام) سیارات هستند. در همه موارد، معنی دیدن اجسام آسمانی در رویاها، اشخاص هستند. آن همانند دیدن روحشان در عالم رویا است.

و در کتاب غیبت روایت شده است که ابوجعفر (بر ایشان سلام) فرمود: **"ما مانند ستارگان آسمانیم. هرگاه ستاره‌ای ناپدید شود، ستاره‌ای طلوع می‌کند، تا هنگامی که اگر با انگشتانت اشاره کنی و ابروهایت را بالا ببری، خداوند ستاره‌ات را از تو پنهان می‌کند، و فرزندان عبدالمطلب حتی [مثل بقیه]**

[15] قرآن کریم، سوره انعام، آیات ۷۹-۷۵

ظاهر می‌شوند و معلوم نمی‌شود که کدام‌یک کدام است پس اگر ستاره‌ات طلوع کرد پروردگارت را ستایش کن."[16]

در واقع در روایات مربوط به نشانه‌های ظهور امام مهدی (از ایشان سلام) روایاتی درباره ظهور سیاره سرخ وجود دارد. در کتاب "۲۵۰ علامت تا ظهور امام مهدی (ع)" نوشته شده توسط محمد علی طباطبایی در شماره ۱۹۰ با عنوان "سیاره‌ای سرخ با دو دنباله دار که تقریباً به هم می‌رسند" آمده است: امام صادق (از ایشان سلام) فرمود: **"طلوع سیاره با دو دنباله دار که اعراب را به وحشت می‌اندازد و آن سیاره‌ای است در شرق که همانند ماه می‌درخشد."** در کتاب مشارق انوار الیقین آمده است: **"و آن هنگام طلوع سیاره‌ای است که اعراب را به وحشت می‌اندازد و شباهت به یک ستاره دنباله دار دارد، آن وقت است که باران متوقف می‌شود و نهرها خشک می‌شوند و طوفان‌ها دگرگون خواهند بود و قیمت‌ها در تمام کشورها افزایش خواهد یافت."**[17]

روزی از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیده شد: "آیا سیاره سرخ حضرت عیسی (ع) است؟ و اگر او سیاره سرخ نیست، آیا در حال حاضر در میان ماست؟ و کی ظهور خواهد کرد؟"

امام (از ایشان سلام) پاسخ دادند: "او در میان شماست و انشاء الله ظاهر است. و او حضرت عیسی (ع) نیست."

پس اکنون امام تأیید کرده بودند که سیاره سرخ در واقع فردی است که ظهور می‌کند. در تاریخ دیگری، امام احمد الحسن (از ایشان سلام) آشکار کرد که سیاره سرخ، قائم آل محمد (از ایشان سلام) است. تنها سیاره‌ای که به سیاره سرخ معروف است مریخ است. مریخ دو قمر دارد که از نظر شکل شبیه دنباله‌دارها هستند، یکی فوبوس (ترس) و دیگری دیموس (هراس و وحشت).

روزی با امام احمد الحسن (از ایشان سلام) صحبت می‌کردم، به ایشان گفتم: "پدرم مندائیان، پیروان یحیی تعمید دهنده که در عراق حضور دارند، در نوشته‌های خود مطلبی گفتند که باعث توجه من

---

[16] کتاب غیبت، نعمانی، ج ۱، ص ۱۵۶

[17] ۲۵۰ علامت تا ظهور امام مهدی (ع)، محمدعلی طباطبایی، علامت شماره ۱۹۰، ص۱۶۳

شد. آنها گفتند عبدالله فرزند عبدالمطلب، پدر حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) ظهور سیاره مریخ است. آنها همچنین گفتند مریخ یک سیاره جنگی است. قبلاً به من گفته بودید که من سیاره سرخی هستم که در روایات ذکر شده و دو دنباله دار دارد. مریخ به سیاره سرخ معروف است و دارای دو دنباله دار مانند قمر به نام‌های فوبوس و دیموس است. با محاسباتم می‌خواستم از شما بپرسم آیا من مریخ هستم؟"

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "آری پسرم، تو او هستی."

پرسیدم: "پس آیا اعمال من روی زمین تحت کنترل یا تحت تأثیر حرکات آن است؟"

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "آری، آن تا ۸۹ درصد بر آنها تأثیر می‌گذارد."

بنابراین، می‌توانیم ببینیم که بسیاری از شرایط و عواملی که مسیرهای زندگی ما را تعیین می‌کنند، عیناً و به معنای واقعی کلمه در گیتی به میزان ۸۹ درصد نوشته شده‌اند. به عنوان مثال، کجا، چه زمانی، برای چه کسی به دنیا آمده‌اید، متوسط عمر شما، همه را می‌توان در ستاره‌ها خواند.

گفتگوی من با امام (از ایشان سلام) ادامه یافت: "امروز با دکتر صلاح الخولی صحبت می‌کردم و درباره اینکه چگونه مصریان باستان معتقد بودند که ارواح صالحان در آسمان، ستاره می‌شوند، گفتگو می‌کردیم. شما همچنین به من گفته بودید که ستاره شباهنگ (Sirius) خالق این جهان است. آیا ستارگان و اجرام آسمانی روح هستند؟ آیا ستاره شباهنگ ابلیس است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "به تو می‌گویم، بله درست است."

گفتم: "و آدم زمین است؟ و ما بر روی او زندگی می‌کنیم؟"

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "آری، درست است."

با خود اندیشیدم: "سبحان الله که زمین از گِل و شباهنگ از آتش آفریده شده است و برای خود این آیه را خواندم: ﴿**قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ**﴾ ﴿**[خداوند]**

فرمود "چون تو را به سجده امر کردم چه چیز تو را باز داشت از اینکه سجده کنی؟" [شیطان] گفت "من از او بهترم. مرا از آتش آفریدی و او را از گِل آفریدی."﴾ [18]

از نظر ارتباط بین قائم آل محمد و مصر و قائم بودن صحابی مصر، نقل شده است که نام عربی شهر قاهره (القاهره) که به معنای "چیره‌شونده/مقهورکننده" است، "از نام "النجم القاهر" به معنای "ستاره چیره‌شونده/مقهور کننده" گرفته شده است و آن نام سیاره مریخ است که در بین اعراب شناخته شده است.[19]

اکنون برای شما روشن است که چرا و چگونه پرستش باستانی ستارگان و اجرام آسمانی بوجود آمده است. مردم قدیم می‌دانستند که ستارگان و اجرام آسمانی روح هستند و با دعا کردن به این ارواح در آسمان‌ها چیزهایی را طلب می‌کنند، همان‌طور که از یکی از ائمه اطهار (ع) با زیارت و اقامه نماز در زیارتگاه‌شان چیزی می‌خواهند. همچنین پرستش این اجسام در مصر باستان، روم، یونان، هند و تقریباً در هر نقطه از جهان به همین ترتیب بود. صاحبان آگاهی و اِلیت‌ها [نخبگان] در این عصر و دوران حاضر هنوز این مسائل را می‌دانند و آن را در برابر چشمان عموم مردم قرار داده و پنهان کرده‌اند. به عنوان مثال، در کارتون "پینوکیو" والت دیزنی این آهنگ را دارید، "وقتی که آرزوتو به یه ستاره میگی" که در اشعار خود کاملا به صراحت می گوید:

"وقتی که آرزوتو به یه ستاره میگی
فرقی نمیکنه کی هستی
هرچی که دلت بخواد
بدست میاری
اگه همه وجودت را توی آرزوت بزاری
هیچ درخواستی دست نیافتنی نیست
وقتی که آرزوتو به یه ستاره میگی
مثل همه آرزومندان
تقدیر مهربونه

[18] قرآن کریم، اعراف، آیه ۱۲
[19] به سوی یک امپراتوری مدیترانه شیعی: مصر فاطمی و تاسیس قاهره، I.B. Tauris

اون واسه عاشقا برآورده میکنه

تحقق شیرین

آرزوهای پنهان دور و دراز شونو

مثل اتفاقی غیر منتظره و غافلگیر کننده

تقدیر پا به میدون میزاره و تو رو به مقصد می‌رسونه

وقتی که آرزوتو به یه ستاره میگی

رویاهات به حقیقت می‌پیوندن

وقتی یه ستاره متولد میشه

اونها یکی دو هدیه دارند

یکیشون اینه

اونها قدرتی دارند که

یه آرزو را برآورده کنند

وقتی که آرزوتو به یه ستاره میگی

فرقی نمی‌کنه کی هستی

هرچی که دلت بخواد

بدست میاری

اگه همه وجودت را توی آرزوت بزاری

هیچ درخواستی دست نیافتنی نیست

وقتی که آرزوتو به یه ستاره میگی

مثل همه آرزومندان

تقدیر مهربونه

اون واسه عاشقا برآورده میکنه

تحقق شیرین

آرزوهای پنهان دور و دراز شونو، آه

مثل اتفاقی غیر منتظره و غافلگیر کننده

تقدیر پا به میدون میزاره و تو رو به مقصد می‌رسونه
وقتی که آرزوتو به یه ستاره میگی
رویاهات به حقیقت می‌پیونده"[20]

ما در فرهنگ مدرن بازی‌هایی مانند برادران سوپر ماریو را داریم که مضامینی مانند لمس ستاره‌ها یا جمع آوری ستاره‌ها را نمایش می‌دهند. شما افرادی را می‌بینید که افراد مشهوری هستند که به آنها "ستاره" می‌گویند زیرا آنها از دیگران بالاتر هستند و آرزوهای‌شان برآورده شده است. شما همچنین افرادی مانند مارک تواین را دارید که توانایی محاسبه تولد و مرگ خود را با شناسایی دوقلوی آسمانی خود داشت. در سال ۱۹۰۹، مارک تواین گفت: "من با ستاره دنباله‌دار هالی در سال ۱۸۳۵ وارد شدم. این ستاره دنباله‌دار سال آینده دوباره می‌آید، و من انتظار دارم با آن بیرون بروم. اگر با دنباله‌دار هالی بیرون نروم بزرگترین ناامیدی زندگی من خواهد بود. بدون شک خداوند متعال فرموده: "اکنون این دو عجیب‌غریب غیرقابل توصیف هستند. آنها با هم وارد شدند، آنها باید با هم بیرون بروند."[21] تواین درست پس از ظهور ستاره دنباله‌دار هالی در سال ۱۸۳۵ به دنیا آمد و یک روز پس از اینکه آن در سال ۱۹۱۰ در درخشان‌ترین حالت خود ظاهر شد، بر اثر حمله قلبی درگذشت.

شاید یکی از بزرگترین حقایق در مورد فراماسونری این باشد که آنها در واقع ستاره شباهنگ (Sirius) را می‌پرستند.[22] شباهنگ برای آنها نشان دهنده حرف G یا خدا (God) است و آن خورشید پشت خورشید است. آنها شباهنگ را منبع قدرت خورشید و نور الهی در پشت همه خلقت می‌دانند. شباهنگ که در صورت فلکی سگ‌بزرگ قرار دارد به ستاره سگ معروف است و سگ (Dog) برعکس املای خداست (God). فراماسون‌ها روح ابلیس یا شیطان، ستاره فروزان، شباهنگ را می‌پرستند. قدرت و نفوذ خود را از این طریق و از اینجا به دست می‌آورند. ما قبلاً در آثار قبلی خود نشان داده‌ایم که فراماسون‌ها تک‌چشم شیطان را می‌پرستند. ما در جهانی زندگی می‌کنیم که توسط شباهنگ، روح ابلیس ایجاد شده است، و ما در روح

[20] والت دیزنی پینوکیو "وقتی که آرزوتو به یه ستاره میگی"، لی هارلین و ند واشنگتن
[21] نوشته‌های مارک تواین، مارک تواین، ج۳، ص۱۵۱۱
[22] فراماسون‌ها: تاریخچه قدرتمندترین انجمن مخفی جهان، جاسپر ریدل

آدم، زمین، زندگی می‌کنیم، جایی که پرستش‌کنندگان و فرزندان شباهنگ در حال حاضر حکومت می‌کنند. شباهنگ غالب ترین و آشکارترین ستاره در کهکشان ما بوده است.

در اینجا تصویری از صورت‌های فلکی، شامل سگ‌بزرگ (شکل ۱) و ستاره شباهنگ، که به عنوان ستاره سگ نیز شناخته و توسط فراماسونری پرستش می‌شود، ارائه می‌کنیم (شکل ۲):

شکل ۱: صورت فلکی سگ بزرگ

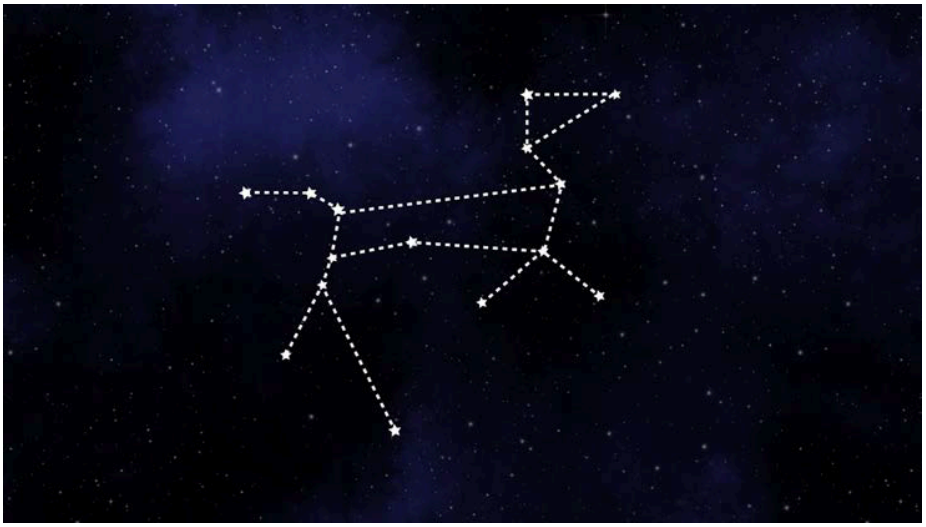

شکل ۲: شباهنگ (ستاره سگ)

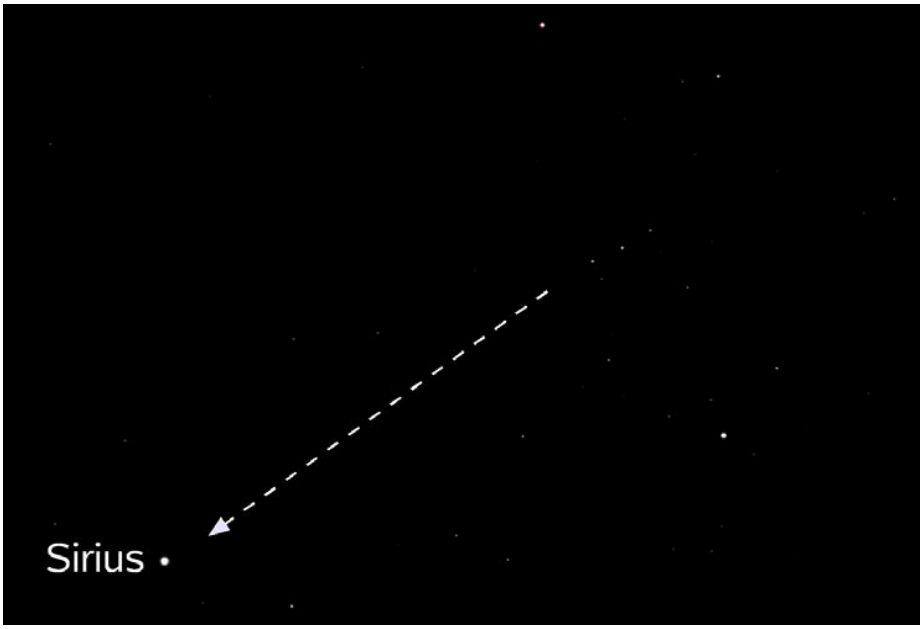



درب شماره نه

در معرفت تناسخ ارواح

"کسی که به رجعت ما ایمان ندارد از ما نیست"

امام جعفر صادق (از ایشان سلام) فرمود: **"کسی که به رجعت ما ایمان ندارد از ما نیست."**[1] بازگشت یا "رجعت" مفهومی است که در روایات آل محمد (از همگی ایشان سلام) ذکر شده و بازگشت یا تناسخ ارواح مردم به دنیا را توصیف می‌کند. ائمه (از همگی ایشان سلام) بارها فرموده‌اند هنگامی که قائم ظهور کند: **"به مؤمن در قبرش گفته می‌شود "ای فلان کس، صاحب تو ظهور کرده است، اگر بخواهی می‌توانی به او ملحق شوی و اگر دوست‌داری که اینجا در کرامت پروردگارت بمانی پس می‌توانی که بمانی."**[2]

پس در اینجا، به مردگان این فرصت داده می‌شود که در زمان قائم به دنیا بازگردند، و در غیر این صورت چگونه مردگان می‌توانند بدون اینکه دوباره متولد شوند به زندگی بازگردند؟ مأمون از امام رضا (از ایشان سلام) درباره رجعت سؤال کرد. ایشان پاسخ دادند: **"آن همانا حق است، و در امت‌های گذشته نیز وجود داشته، و قرآن درباره آن سخن گفته است و پیامبر خدا (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود: "در این امت همه چیز که در امت‌های پیشین بوده است باید باشد."**[3]

امام باقر (از ایشان سلام) فرمود: **﴿وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾ ﴿بر هر شهری که ویران کردیم، مقرّر شده است که باز نخواهند گشت (تا از یک مرتبه جدید زندگی لذت ببرند)﴾ - سوره انبیا آیه ۹۵. "هر شهری را که خداوند با نزول عذاب بر آن ویران کند نباید باز گردد، و این آیه یکی از بزرگترین دلایل بر رجعت/بازگشت است زیرا هیچ کس از اهل اسلام منکر بازگشت همه مردم در روز قضاوت/قیامت نیست، اعم از همه کسانی که به عذاب هلاک شدند و کسانی که هلاک نشدند. پس هنگامی که خداوند می‌فرماید: "باز نخواهند گشت" یعنی در رجعت، ولی در قیامت باید بازگردند تا وارد آتش جهنم شوند."**[4]

---

[1] المحتضر، حسن بن سليمان الحلي، ص ۳۳

[2] میزان حکمت، محمد ری شهری، ج ۲، ص ۱۰۳۶

[3] عیون اخبار رضا، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲۱۸

[4] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۳، ص ۵۲

امام باقر (از ایشان سلام) فرمود: **"همانا رسول الله (سلام بر ایشان و خاندانشان) و علی (ع) باید بازگردند."**[5] امام زین العابدین (از ایشان سلام) فرمود: **﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ﴾ ﴿در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد یقینا تو را به سوی وعده گاه بازمی‌گرداند﴾ - سوره قصص آیه ۸۵. "پیامبر شما و امیر المومنین و امامان باید که بسوی شما بازگردند."**[6] و امام صادق (از ایشان سلام) فرمود: **"اولین کسی که از زمین بیرون می‌آید و به دنیا باز می‌گردد حسین بن علی (ع) است."**[7] اهل‌بیت (از همگی ایشان سلام) برخی از پیامبران و فرستادگان و اصحاب را در روایات مختلف به عنوان کسانی که در عصر قائم رجعت می‌کنند با نام ذکر کرده‌اند. از آن اسامی اصحاب کهف، یوشع بن نون، مقداد، مالک اشتر، سلمان فارسی، ابودجانه انصاری، مفضل بن عمر و بسیاری دیگر هستند. اینها تنها تعدادی از روایات فراوان از محمد و آل محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) است که مفهوم بازگشت یا رجعت را ذکر کرده‌اند.

نسخه‌ای خطی به نام **الهفت الشریف** نوشته شده توسط مفضل بن عمر موجود می‌باشد که گفتگوی بین امام صادق (از ایشان سلام) و او را نگاشته است. در این کتاب امام صادق (از ایشان سلام) مفهوم تناسخ در اسلام را به تفصیل شرح می‌دهند، و اینکه چگونه رجعت معادل با تناسخ ارواح است. امام صادق (از ایشان سلام) تعداد تناسخ‌های روح را بیان می‌کنند و توضیح می‌دهند که چگونه روح می‌تواند به صورت‌های انسانی، حیوانی، گیاهی یا بی‌جان مانند صخره‌ها و سنگ‌ها تناسخ پیدا کند. این کتاب اولین بار توسط ما به انگلیسی ترجمه شد و برای مطالعه در دسترس همگان است. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرموده است که کتاب الهفت الشریف یکی از عظیم‌ترین کتاب‌هایی که تاکنون نوشته شده است می‌باشد. این کتاب یکی از موثق‌ترین و معتبرترین کتاب‌های تاریخ مسلمانان است. آن تا حد زیادی به شکل اصلی خود با تحریفات و اضافات جزئی در طول زمان حفظ شده است.

[5] میزان حکمت، محمد ری شهری، ج ۲، ص ۱۰۳۷

[6] تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۱۴۷

[7] میزان حکمت، محمد ری شهری، ج ۲، ص ۱۰۳۷

علی الغریفی[8] **از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسید:** "عالم رجعت چه زمانی است؟ آیا در این دنیاست یا جهان دیگری؟ و روایتی که می‌گوید امیر المومنین (از ایشان سلام) چهل و چهار هزار سال حکومت می‌کند و برای هر یک از شیعیان او هزار مرد زاده می‌شود، آن چه تفسیری دارد؟"

پس امام (از ایشان سلام) فرمود: "امیر المومنین یعنی همه حجت‌های خدا، و از هر شیعه هزار نفر متولد می‌شوند، شیعه شما هستید زیرا هر که به وسیله شما هدایت شود، شما کسانی هستید که آنها را به دنیا آوردید."

پس علی الغریفی پرسید: "منظورتان از 'همه حجت‌های خدا' مهدیین است؟"

پس ایشان (از ایشان سلام) پاسخ داد: "بله، مهدیین."

علی الغریفی پرسید: "آیه قرآن که می‌فرماید: **﴿إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ﴾ ﴿همانا آن یکی از بزرگترین (نشانه‌ها)ست﴾**[9] آیا بزرگترین نشانه‌ها روز رجعت و روز قائم و روز قیامت است؟"

امام (از ایشان سلام) پاسخ داد: "این آیه هیچ ارتباطی با اینها ندارد."

پس علی الغریفی پرسید: "در روایتی آمده است که حسین (از ایشان سلام) در زمان مهدی که فرزندی ندارد باز می‌گردد. آیا این یک روایت صحیح است؟"

پس امام (از ایشان سلام) پاسخ داد: "بله،این صحیح است، کسی‌که از صلبش فرزندی ندارد، از آبش."

سپس الغریفی پرسید: "آیا پیامبران و فرستادگان به صورت پی در پی رجعت می‌کنند؟"

امام (از ایشان سلام) پاسخ داد: "نه، نه لزوماً، بازگشت پیامبران و فرستادگان در این مرتبه از رجعت نه دارای تسلسل زمانی است و نه یکی پس از دیگری، و نه به ترتیب خاصی. شاید آدم (ع) در این زمان از صلب یوسف یا عیسی (ع) باشد."

---

[8] علی الغریفی یکی از مومنانی است که به ابا الصادق (از ایشان سلام) نزدیک است.

[9] قرآن کریم، سوره مدثر، آیه ۳۵

پس الغریفی گفت: "پس از اینجا می‌توانم بفهمم که روابط بیولوژیکی فقط برای کالبدهای جسمانی است و روح با این نسب بیولوژیکی کاری ندارد. پس آیا این ممکن است که یوسف، به عنوان مثال، از صلب یک مرد معمولی باشد یا حسین (از ایشان سلام) می‌تواند از صلب یک مرد معمولی باشد یا باید از صلب یک پیامبر یا یک امام باشد؟"

پس امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پاسخ داد و فرمود: "از نظر جسمانی می‌توانند از نسل یک انسان عادی یا غیر معصوم باشند."

پس علی الغریفی گفت: "می‌دانیم که مقام حسین (از ایشان سلام) و امامان (از همگی ایشان سلام) طبق دانسته‌های من بالاتر از مهدیین (ع) است، پس اگر فهم من درست باشد، پس حسین (از ایشان سلام) باید در این روزگار و عصر در مرتبه‌ای بالاتر از اینکه صرفاً انصار یا مومنِ به دعوت باشد رجعت کند."

پس امام (از ایشان سلام) پاسخ داد و فرمود: "فهم تو درست است پسرم، حسین (ع) حسین (ع) است، پسرم تو می‌خواهی به جواب مشخصی برسی و من آن را به تو می‌رسانم و تو را آسوده می‌سازم، من حسینم، منم حسین حامل شمشیر جدم علی بن‌ابی‌طالب (ع) ذوالفقار (شمشیر دو لبه)، و آن کسی با شمشیر پیروز است هستم. و منتقم آل محمد (ع) و امامان و پیامبران و فرستادگان (بر همگی ایشان سلام)، من آن کسی هستم که خونخواهیِ خون پیامبران و برگزیدگان و فرستادگان را می‌کند و تمام سپاس و ستایش مخصوص الله است، پروردگار جهان‌ها، که با آن به ما و شما افتخار داد، هیچ کسی این را به دست نمی‌آورد (که بخشی از این دین و دعوت باشد) جز آن کسی که بخت و اقبالی عظیم دارد."

مو بر بدن همگی ما سیخ شد و گریستیم و من گفتم: "و الله گواه است که از سال‌ها پیش من به آن ایمان داشتم که احمد الحسن (از ایشان سلام)، امام حسین (از ایشان سلام) است."

پس امام احمد الحسن (از ایشان سلام) به من فرمود: "پسرم، تو مانند مادربزرگت، خدیجه (سلام بر ایشان و پسرانشان) بودی، تو و برادران پاکت، این دعوت را تامین مالی کردید، بنابراین شما برتری بزرگی

دارید و خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند. خداوند به تو خیر عطا فرماید، من توسط تو و توسط ذریه پاک تو مفتخر شده‌ام، سلام بر تو باد از جانب من تا ابد و همیشه، خداوند به تو نیکی کند."

علی الغریفی سپس پرسید: "آیا عالم رجعت با عالم جسمانی فرق دارد یا یکی هستند یا درهم تنیده‌اند؟"

پس امام (از ایشان سلام) فرمود: "دنیای رجعت همین دنیاست، ما هم اکنون در رجعت هستیم و در هر زمان و عصری رجعتی بوده است، بازگشت به این دنیا متوقف نشده است اما در این مرتبه و زمان، خاص خواهد بود و دیگر هرگز تکرار نخواهد شد. در این عصر، پیامبران و فرستادگان و اوصیا و پاکان همه در آن جمع شده‌اند. این عصر موعودی است که خداوند به ما وعده داده است."

علی الغریفی پرسید: "مولای من، آیا در طول هزار و دویست سال گذشته رجعت کرده‌اید؟"

پس امام (از ایشان سلام) در جواب فرمود: "این سوال را جواب نمی‌دهم، پسرم، عذرخواهی می‌کنم."

علی الغریفی پرسید: "آیا روز قیامت بعد از مهدی دوازدهم است؟"

پس امام (از ایشان سلام) پرسید: "منظورت دقیقا کدام روز قیامت است؟ اگر منظور شما روز قیامت بزرگتر است که مردم آن را روزی می‌دانند که خداوند این جهان یا این زمین را محو می‌کند، هرگز چنین نخواهد شد و حتی یک میلیون مرد که از صلب شما آمده باشند هم هرگز آن را نخواهند دید."

پس الغریفی گفت: "پس مراد از روز قیامت بزرگتر و روز حساب چیست، و آیا این روز جزا همیشه در حال واقع شدن است؟"

پس امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "روز حساب در آخرت است، یعنی بعد از آخرین تناسخ تو. ما هم اکنون در حساب هستیم."

پس الغریفی گفت: "من اکنون می‌فهمم که در تناسخ نهایی خود هستم."

پس ایشان (از ایشان سلام) فرمود: "پس هنگامی که بدنت بمیرد، به حساب یا روز قیامت می‌روی، ولی در این گیتی زندگی هرگز به پایان نمی‌رسد."

علی الغریفی پرسید: "آیا من در تناسخ نهایی خود هستم؟"

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "اگر به درون خود خوب بنگری، جواب آن را خواهی دانست."

علی الغریفی گفت: "مولای من، از نفسم به تنگ آمده‌ام و از آن ناامید شده‌ام، از نفسم خسته شده‌ام."

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "ناامیدی همیشه از شیطان است، باشد که خدا لعنتش کند."

علی الغریفی گفت: "منظورم این است از نفس خود ناامید شده‌ام، ولی من، الحمد لله، از رحمت خدا ناامید نشده‌ام. و چه بزرگ است رحمت او، حتی همین الان از او در شگفتم."

پس امام (از ایشان سلام) فرمود: "هنگامی که در جستجوی نفس خود هستید، شکیبا باشید و منتظر باشید و خود را فروتنانه جستجو کنید و به بالاتر نگاه نکنید و نه به دنبال خود در آنجا بگردید، بلکه در محدوده دیدتان دنبال آن بگردید."

پس علی الغریفی بار دیگر پرسید: "آیا من تناسخ دیگری دارم؟"

پس امام (از ایشان سلام) فرمود: "دیگر به این زمین باز نخواهی گشت."

پس علی الغریفی گفت: "من از این مطلب می‌فهمم که در عوالم دیگر رجعت‌ها و تناسخ‌های دیگری غیر از این است."

پس ایشان (از ایشان سلام) فرمود: "ان شاء الله تعالی."

علی الغریفی پرسید: "آیا ایمان به تناسخ، اصلی از اصول دین است؟"

پس امام (از ایشان سلام) فرمود: "خیر."

پس علی الغریفی پرسید: "آیا ابلیس در این تناسخ کشته می‌شود و آیا ابلیس تناسخ‌های بیشتری خواهد داشت؟"

پس امام (از ایشان سلام) فرمود: "ان شاء الله ابلیس باز نمی‌گردد، بایدکه پایان او همین جا باشد."

پس علی الغریفی گفت: "در روایتی آمده است که اصحاب مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) از بستر خود غایب می‌شوند... آیا این اتفاق در همین عصر از لحاظ جسمانی اتفاق خواهد افتاد؟"

پس امام (از ایشان سلام) فرمود: "بستر در اینجا به معنای زن و فرزند و خانواده است."

پس علی الغریفی گفت: "آیا این امر به طور ناگهانی برای خانواده و مردم اتفاق می‌افتد؟"

پس امام (از ایشان سلام) فرمود: "برای همه این گونه نیست، نه همه‌ی مؤمنان. این ماموریت ویژه‌ای است که برای برخی از مومنان می‌باشد نه همه‌ی آنها."

پس علی الغریفی پرسید: "آیا آنها فوراً در هوا ناپدید می‌شوند یا منظور شما از ناپدید شدن آنها سفر است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "سفر علاوه بر این که شاید آنی باشد، یعنی، مسافرت باشد ولی ناگهانی."

پس علی الغریفی گفت: "اگر تناسخ‌های یک شخص خاصی تمام شود، آیا این معنی را می‌دهد که این آخرین فرصت او برای امتحان و ارتقا است؟"

پس امام (از ایشان سلام) فرمود: "آری، همین طور است."

پس الغریفی گفت: "و بعد از آن روزِ قیامتِ اوست؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "قیامتِ شخصی او."

پس علی الغریفی گفت: "آیا مرگ (موت) در اینجا رخ می‌دهد، و آنچه پیش از آن تناسخ‌ها بوده فقط 'وفات' است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، آن در اینجاست."

پس علی الغریفی گفت: "پس آیا می‌توان گفت آنچه در کتابِ الهفت الشریف توسط امام صادق (از ایشان سلام) گفته شده [صحیح است]، اینکه انسان به تعدادِ دقیقی، بارها و بارها به دنیا وارد می‌شود و آن برای هر شخص ثابت می‌باشد، تا آنکه برای هر کسی مجموع وقتی که زندگی کرده با تمام مردم برابر باشد؟"

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پاسخ داد و فرمود: "من گفته‌ام که کتابِ الهفت الشریف یکی از بزرگ‌ترین کتاب‌های تمام زمان‌هاست اما در آن اندکی تحریفات نیز وجود دارد."

علی الغریفی گفت: "آنچه در متون بودایی در مورد تناسخ و سامسارا نوشته شده است، آیا حقیقتی نیز در آنها وجود دارد؟ و آیا انسان می‌تواند به تناسخ‌های خود با ارتقا یافتن و تبدیل شدن به فرشته پایان دهد، یعنی اگر به ارتقا یافتن ادامه دهد؟"

پس امام (از ایشان سلام) پاسخ داد: "فرشتگان انسان می‌شوند، ولی انسان‌ها نمی‌توانند فرشته شوند."

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) تصریح کردند که تناسخ واقعیتی است که وجود دارد و جزئی از دین ماست و روشن کردند که مردم از آغاز زمان تا به الان در حال تناسخ بوده‌اند. ایشان روشن کردند که مفهوم رجعت یا بازگشت همان تناسخ ارواح می‌باشد. ایشان به کتابِ گنوسی عرفانی، الهفت الشریف که دربرگیرنده‌ی آموزه‌های امام صادق (از ایشان سلام) در مورد تناسخ است اعتبار بخشیده و آن را یکی از برترین کتاب‌های تمام دوران نامیده‌اند. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) همچنین تناسخ خود را آشکار کردند که ایشان حسین بن علی (از همگی ایشان سلام) هستند و همچنین نشان دادند که به تناسخ‌های مردم آگاه هستند.



درب شماره ده

در معرفت انتقال روح

آنها پاسخ دادند: "بعضی می گویند یحیی تعمید دهنده و

بعضی ایلیا و بعضی اِرمیا یا یکی از انبیا"

عقیده رایجی که مردم در مورد روح دارند این است که هر فردی با یک روح متولد می‌شود و آن روح تا زمان مرگ با شخص باقی می‌ماند. تنها در هنگام مرگ است که روح از بدن خارج می‌شود. واقعیت این است که روح می‌تواند در بدو تولد، در دوران کودکی، بزرگسالی یا حتی پیری وارد انسان شود. روح نیز می‌تواند انسان را قبل از مرگ بدن ترک کند. یک روح می‌تواند یک انسان را ترک کند و او برای چندین سال، حتی چندین دهه زنده بماند. این چیزی است که مردمان قدیم می‌دانستند. روح از طریق فرآیند تناسخ از بدنی به بدن دیگر سفر می‌کند، یا می‌تواند از طریق روند انتقال از بدنی به بدن دیگر سفر کند. به منظور آسان کردن درک این امر برای خواننده، اجازه دهید اصطلاحات زیر را تعریف کنیم:

- **تناسخ ارواح**: تولد دوباره روح در بدن انسانی جدید.
- **انتقال روح**: انتقال روح از بدن یک انسان، با یا بدون مرگ، به یک انسان دیگر که در حال حاضر زنده است، بدون اینکه فرآیند تولد را تجربه کند.
- **مسخ**: تولد دوباره روح انسان به عنوان یک حیوان.
- **رسخ**: انتقال روح انسان از انسان به جامدات مثل صخره یا سنگ.
- **فسخ**: انتقال روح انسان از انسان به گیاه یا درخت.

اگرچه این مفاهیم به صورت گسترده‌ای توسط مکاتب فکریِ عامه‌ی یهودی-مسیحی و اسلامی رد شده است، اما این مفاهیم همیشه بخشی از تعالیم انبیا و رسولان بوده است. این مفاهیم به راحتی در تورات، انجیل‌ها و قرآن و همچنین در روایات پیامبران این ادیان یافت می‌شود. در حالی که جریان اصلیِ ارتدوکسِ هر یک از این مذاهب ابراهیمی این مفاهیم را تماما نادیده گرفته، کوچک شمرده یا رد کرده‌اند، بسیاری از فرقه‌های گنوسی در درون خود این عقاید را زنده نگه داشته‌اند. ما در اینجا قصد داریم شواهدی از کتاب مقدس را به شما ارائه دهیم که عیسی مفاهیم تناسخ یا رجعت روح پس از مرگ در بدن‌های جدید و همچنین انتقال روح را باور داشت و تعلیم می‌داد. همچنین بدون هیچ تردیدی نشان خواهیم داد که پیروان اولیه عیسی (ع)، و نیز یهودیان ساکن در آن زمان با افکار تناسخ و انتقال روح آشنا بوده و به آن اعتقاد داشتند. اعتقاد داشتن و انتظار کشیدن برای بازگشت (رجعت) برخی از شخصیت‌های معین در بدن‌های دیگر در بین یهودیان در آن زمان و در میان پیروان اولیه‌ی مسیح رایج بود. ابتدا اگر به انجیل متی، اصحاح

۱۶ نگاه کنیم: **"وقتی عیسی به ناحیه قیصریه فیلیپی آمد، از شاگردان خود پرسید، "مردم می‌گویند پسر انسان کیست؟" آنها پاسخ دادند: "بعضی می‌گویند یحیی تعمید دهنده و بعضی ایلیا و بعضی اِرمیا یا یکی از انبیا." او پرسید: "اما شما چطور؟ شما می‌گویید من چه کسی هستم؟" شمعون پطرس پاسخ داد: "تو مسیح، پسر خدای زنده هستی."**[1]

در اینجا به وضوح نشان داده می‌شود که یهودیان و پیروان اولیه مسیح قبلاً درک کرده بودند که پیامبران و رسولان تورات می‌توانند بازگردند و باز خواهند گشت. زیرا در اینجا وقتی عیسی از پیروان خود می‌پرسد، که مردم (او حتی نمی‌گوید مومنان، یا پیروان من، بلکه فقط مردم) می‌گویند من چه کسی هستم، آنها پاسخ می‌دهند یحیی تعمید دهنده، ایلیا، ارمیا یا یکی از پیامبران. این بدون هیچ تردیدی ثابت می‌کند که آنها به رجعت پیامبران و رسولان ایمان داشته‌اند.

آنچه در اینجا مخصوصا جالب است این واقعیت است که در میان نام‌های ذکر شده، یحیی تعمید دهنده است. ارمیا و ایلیا، دو نام دیگر، پیامبرانی بودند که سال‌ها قبل از تولد مسیح از دنیا رفته یا مخفی شده بودند؛ با این حال، یحیی از سوی دیگر، در طول زندگی عیسی زنده بود، عیسی را تعمید داد، و در سال‌های بزرگسالی عیسی درگذشت. طبق انجیل لوقا ۱ : ۲۶ - ۳۸ ، اختلاف سنی بین یحیی تعمید دهنده و عیسی تقریباً ۶ ماه بود: **"در ماه ششم بارداری الیصابات، خداوند جبرئیلِ فرشته را به ناصره، شهری در جلیل، نزد باکره‌ای فرستاد که با مردی به نام یوسف، از نسل داوود، ازدواج کرده بود. نام باکره مریم بود. فرشته نزد او رفت و گفت: "درود بر شما که بسیار مورد لطف هستید! خداوند با شماست." مریم از سخنان او به شدت ناراحت شد و متعجب بود که این سلام چه نوع سلامی می‌تواند باشد. اما فرشته به او گفت: "ای مریم نترس. تو نزد خدا نعمت یافته‌ای. تو حامله خواهی شد و پسری به دنیا خواهی آورد و او را عیسی خواهی خواند. او بزرگ خواهد بود و پسر اعلی نامیده خواهد شد. خداوندگار تخت پدرش داوود را به او خواهد داد، و تا ابد بر نسل یعقوب سلطنت خواهد کرد؛ پادشاهی او هرگز پایان نخواهد یافت."مریم از فرشته پرسید: "این چگونه خواهد بود، زیرا من باکره هستم؟" فرشته پاسخ داد: "روح القدس بر تو خواهد آمد، و قدرت حق اعلی بر تو سایه خواهد افکند. بنابراین قدوسی که متولد**

[1] کتاب مقدس، انجیل متی، اصحاح ۱۶، آیات ۱۳ - ۱۶

خواهد شد پسر خدا نامیده خواهد شد. حتی الیصابات خویشاوند شما در سنین پیری صاحب فرزند می‌شود، آری، او که می‌گویند نازاست، در ششمین ماهِ آبستنی است. زیرا نزد خدا هیچ امری محال نیست. مریم گفت:"اینک، خادم خداوندم. باشد که سخن تو برای من محقق شود." پس فرشته از نزد او رفت."[2]

اکنون طبق لوقا ۳: ۲۱ - ۲۳ عیسی (ع) در زمان غسل تعمید و شروع خدمت عمومی خود ۳۰ سال داشت. **"هنگامی که مردم همه تعمید می‌گرفتند و عیسی نیز تعمید گرفته بود و دعا می‌کرد، آسمان گشوده شد و روح‌القدس به شکل جسمانی، همچون کبوتری بر او فرود آمد، و ندایی از آسمان در رسید که "تو پسر محبوب من هستی، و من از تو خشنودم." عیسی حدود سی سال داشت که خدمت خود را آغاز کرد."**[3]

غسل تعمید عیسی (ع) توسط یحیی در کتاب مقدس برجسته شده است و به عنوان یک نشانه‌ی آشکار مهم به کار می‌رود. این انتقال مشعل جانشینی از یحیی به عیسی (ع) بود. همه کسانی که به یحیی ایمان داشتند و از پیروان یحیی بودند، درست قبل از شهادت یحیی، بر انتصاب عیسی توسط خدا به عنوان جانشین یحیی شهادت دادند. عیسی (ع) نیز در این مرحله روح القدس را دریافت کرد و دعوت او آغاز شد. ما متوجه می‌شویم که درست قبل از رحلت حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) در غدیر خم نیز همین مراسم انجام می‌شود. این زمانی است که ایشان علی بن ابی طالب (از ایشان سلام) را به عنوان جانشین الهی خود منصوب می‌کند.

این بدان معناست که یحیی تعمید دهنده (ع) پس از ارائه آخرین سخنرانی خود برای پیروان خود و تعیین جانشین خود عیسی (ع) در ملاء عام، در حدود ۳۰ سالگی دستگیر و سر بریده شد. این همچنین بدان معنی است که یهودیان و پیروان اولیه یحیی (ع) و عیسی (ع) به انتقال روح از یک فرد بالغ مرده به بدن یک بالغ زنده اعتقاد داشتند. معمولاً درک رایج در میان کسانی که به تناسخ اعتقاد دارند این است که وقتی فردی می‌میرد، دوباره به عنوان یک نوزاد در بدن جدید متولد می‌شود. این ایده لزوماً در مورد یهودیان در

[2] کتاب مقدس، انجیل لوقا، اصحاح ۱، آیات ۲۶ - ۳۸

[3] کتاب مقدس، انجیل لوقا، اصحاح ۳، آیات ۲۱ - ۲۳

آن زمان صدق نمی‌کند، زیرا هنگامی که پرسیده شد که مردم می‌گویند عیسی (ع) کیست، شاگردان پاسخ دادند، برخی می‌گویند یحیی تعمید دهنده. بنابراین روشن و بدیهی است که آنها معتقد بودند روح یحیی (ع) می‌تواند پس از مرگ وارد بدن عیسی (ع) شود و به شکل عیسی (ع) بازگردد و بدون نیاز به انتظار برای تولد و رشد بدن جدید به زندگی در بدن جدید ادامه دهد. این تنها جایی نیست که در مورد انتقال روح و/یا تناسخ بحث می‌شود، اگر به انجیل متی اصحاح ۱۱ بنگریم، متوجه می‌شویم که عیسی (ع) یحیی تعمید دهنده (ع) را بازگشت یا تناسخ ایلیا اعلام می‌کند. **"آمین، به شما می‌گویم، که بزرگتر از یحیی تعمید دهنده از مادر زاده نشده است، اما کوچکترین در پادشاهی آسمان از او بزرگتر است. از زمان یحیی تعمید دهنده تا کنون، پادشاهی آسمان، نیرومندانه به پیش می‌رود و زورآوران بر آن ستم می‌کنند. زیرا همه‌ی پیامبران و تورات تا زمان یحیی نبوت می‌کردند؛ و اگر بخواهید بپذیرید، یحیی همان ایلیا است که می‌بایست بی‌آید. هر که گوش شنوا دارد، بشنود."**[4]

بنابراین به وضوح می‌توانیم ببینیم که عیسی نیز به آموزه‌ی رجعت یا تناسخ ایمان داشت و آن را تعلیم می‌داد. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) تأیید کرد که یحیی تعمید دهنده (ع)، تناسخ ایلیا بود. اشاره دیگری به یحیی تعمید دهنده بودنِ ایلیا در کتاب مقدس در صحنه تغییر شکل عیسی (ع) آمده است. عیسی بدن نورانی خود را برای شاگردانش آشکار می‌کند، و آنها به سجده می‌افتند و وقتی سر خود را بلند می‌کنند تعجب می‌کنند که عیسی در بدن نورانی خود ایستاده است و همراه او دو پیامبر که از نظر جسمی از دنیا رفته بودند، هستند: روح‌های ایلیا (ع) و موسی (ع).

"شش روز بعد، عیسی، پطرس و یعقوب و برادرش یوحنا را برگرفت و آنان را با خود بر فراز کوهی بلند، به خلوت برد. در آنجا، در حضور ایشان، سیمای او دگرگون شد: چهره‌اش چون خورشید می‌درخشید و جامه‌اش همچون نور، سفید شده بود. در این هنگام، موسی و ایلیا در برابر چشمان ایشان ظاهر شدند و با عیسی به گفتگو پرداختند. پطرس به عیسی گفت: "ای سرورم، بودن ما در اینجا نیکوست. اگر بخواهی، سه سرپناه می‌سازم، یکی برای تو، یکی برای موسی و یکی هم برای ایلیا." هنوز این سخن بر زبان پطرس بود که ناگاه ابری درخشان ایشان را در بر گرفت و

[4] کتاب مقدس، انجیل متی، اصحاح ۱۱، آیات ۱۱ - ۱۵

ندایی از ابر در رسید که: "این است پسر محبوبم که از او خشنودم؛ به او گوش فرا دهید!" با شنیدن این ندا، شاگردان سخت ترسیدند و به روی، بر خاک افتادند. اما عیسی نزدیک شد و دست بر آنان گذاشت و گفت: "برخیزید و مترسید!" چون چشمان خود را برافراشتند، هیچ‌کس دیگر را ندیدند جز عیسی و بس. هنگامی‌که از کوه فرود می‌آمدند، عیسی به آنان فرمود: "آنچه دیدید برای کسی بازگو نکنید، تا زمانی که پسر انسان از مردگان برخیزد." شاگردان از او پرسیدند: "چرا علمای دین می‌گویند که نخست باید ایلیا بیاید؟" پاسخ داد: "البته که ایلیا می‌آید و همه چیز را اصلاح می‌کند. اما به شما می‌گویم که ایلیا آمده است، ولی او را نشناختند و هرآنچه خواستند با وی کردند. به همین‌سان پسر انسان نیز به دست آنان آزار خواهد دید." آنگاه شاگردان دریافتند که درباره‌ی یحیی تعمید دهنده با آنها سخن می‌گوید."[5]

بنابراین ما برای بار دوم در انجیل متی، اصحاح ۱۷ مشاهده می‌کنیم که عیسی (ع) یحیی را به عنوان رجعت ایلیا اعلام می‌کند، و همچنین ما ظهور ارواح ایلیا (ع) و موسی (ع) را برای حواریون داریم. بنابراین به راحتی می‌توانیم نتیجه بگیریم که ارواح ایلیا و موسی با عیسی (ع) و شاگردانش در سفر بودند و از او می‌آموختند.

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) که صاحب عهد هفتم و تناسخ امام حسین (از ایشان سلام) است، در این زمان بیش از هر پیامبر و رسول دیگری در طول تاریخ نقشی حیاتی دارد. در واقع همه انبیا و رسولان و امامان برای حمایت از او آرزوی رجعت در این روزگار را داشتند. در روایتی از ابی عبدالله (از ایشان سلام) سؤال شد: **"ای فرزند رسول الله! مرا از اسماعیلی آگاه کنید که خدا در قرآن از او یاد کرده است که می‌فرماید: ﴿وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا﴾ ﴿در این کتاب از اسماعیل یاد کن، زیرا که او درست وعده و فرستاده‌ای پیامبر بود﴾ آیا او اسماعیل پسر ابراهیم (ع) بود؟ چون مردم خیال می‌کنند که او اسماعیل، پسر ابراهیم (ع) است!" حضرت فرمود: "اسماعیل قبل از ابراهیم وفات کرد و ابراهیم حجت قائم خدا و صاحب شریعت بود؛ در این صورت پس اسماعیل به سوی چه کسی فرستاده شد که خدا فرمود رسول بود؟" عرض کردم: "فدایت شوم! پس این اسماعیل که**

[5] کتاب مقدس، انجیل متی، اصحاح ۱۷، آیات ۱ - ۱۳

بود؟" فرمود: "او اسماعیل بن حزقیل نبی (ع) بود که خدا او را به سوی قومش فرستاد. پس آنان او را تکذیب نموده و کشتند و پوست صورتش را کندند. خدا نیز به خاطر این عمل بر آن قوم غضب نمود و سطاطائیل فرشته عذاب را به سوی او فرستاد. آن فرشته به او گفت: "ای اسماعیل! من سطاطائیل فرشته عذابم که خدای عزت‌مند مرا به سوی تو فرستاده تا قوم تو را چنان که خواستی، با انواع عذاب‌ها عذاب نمایم." اسماعیل به او فرمود: "ای سطاطائیل! در این خصوص من به تو نیازی ندارم." پس خدا به او وحی نمود: "ای اسماعیل! حاجت تو چیست؟" اسماعیل عرض کرد: "خداوندا! تو برای خودت پیمان ربوبیت گرفتی و برای محمد (ص) پیمان نبوت و برای اوصیایش پیمان ولایت گرفتی و مردم را به آنچه امت پیغمبرت پس از او با حسین بن علی (ع) انجام می‌دهند، خبر دادی و به حسین (ع) وعده دادی که او را به دنیا برگردانی تا اینکه به دست خود از کسانی که با او آن رفتار را داشتند انتقام بگیرد. پروردگارا! حاجت من از تو این است که مرا به دنیا برگردانی تا من نیز از کسی که آن مصیبت را بر من وارد نمود، انتقام بگیرم، همان گونه که حسین (ع) رجعت خواهد نمود." پس خدا به اسماعیل بن حزقیل وعده رجعت داد و او با حسین بن علی (ع) رجعت خواهد کرد."[6]

این آرزوی اسماعیل (ع) برای رجعت با حسین (از ایشان سلام) آرزوی همه انبیا و رسولان و صالحان بود. یقیناً خداوند این آرزو را برآورده کرد. ابی عبدالله (از ایشان سلام) فرمود: **"حسین (ع) با اصحابش که با وی کشته شدند به پیش خواهد آمد، و با او هفتاد پیامبر خواهند بود همانگونه که همراه با موسی پسر عمران فرستاده شدند. آنگاه قائم (ع) انگشتر را به او تسلیم می‌کند، و حسین (ع) کسی خواهد بود که او را غسل و کفن و حنوط نموده و در قبرش قرار خواهد داد."**[7]

در مرتبه‌ای دیگر از امام صادق (از ایشان سلام) پرسیدند: **"آیا قائم متولد شده است؟" فرمود: "نه، و اگر من به او می‌رسیدم همه عمر به خدمتش می‌ایستادم."**[8] روایات در این زمینه بسیار است. بدیهی است که آرزوی هر پیامبر و رسول و امامی بوده است که با قائم رجعت کند، زیرا او حکومت خدا را بر روی

[6] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۳، ص ۱۰۵

[7] مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی، ص ۴۸

[8] کتاب غیبت، محمد بن ابراهیم نعمانی، ج ۱، ص ۲۵۰

زمین برقرار می‌کند، یک حکومت عدل الهی، بازگشتی به بهشت عدن، که اوج تلاش همه انبیا و رسولان و صالحان بود.

اگر ارواح موسی (ع) و ایلیا (ع) با عیسی مسیح (ع) سیر می‌کردند و از او می‌آموختند و به سخنان او گوش می‌دادند، پس آنها همراه با ارواح تمام انبیا و رسولان و صالحان با امام احمد الحسن (از ایشان سلام) سیر کرده‌اند، کسی که حسین (از ایشان سلام) است از روزی که در این زمین ظاهر شد. آنها به دنبال او رفتند و منتظر فرصتی برای هجرت به بدن جسمانی بودند که از آن برای خدمت به امام (از ایشان سلام) استفاده کنند. به خواست و فرمان او این ارواح پاک و فرشتگان وارد بدن‌هایی می‌شوند که در پیرامون امام احمد الحسن (از ایشان سلام) می‌باشد. بنابراین، بسیاری از انسان‌ها تناسخ پیامبران، رسولان و فرشتگان هستند، اما نه از بدو تولد جسمانی، بلکه از زمانی که از نظر روحی و ایمانی "دوباره متولد شدند" و روح بر آنها وارد شد.

اگرچه ممکن است این ایده برای عموم مردم غریبه به نظر برسد، برای قرن‌ها، محافل سِرِیِ خاخام‌های یهودی و مسیحیان گنوسی این حقایق را می‌دانستند و آن را به شاگردان خود آموزش می‌دادند. یکی از تعالیم خاخام اسحاق لوریا این مورد است که در دوران بزرگسالی حضرت یوسف (ع) بود که او روح خود، روح خنوخ را که بر او نازل شده بود، دریافت کرد. خاخام گفت:

"این رازِ آن است که **'او آن را به عنوان شهادت برای یوسف قرارداد...'** (مزامیر ۸۱ : ۵) - زیرا یوسف شایستگی دریافت روح خنوخ را داشت که "شهادت" نامیده می‌شود، چنانکه گفته شد یوسف **"خوش اندام و نیک منظر"** بود، (پیدایش ۳۹) زیرا او شایستگی زیبایی آدم را داشت، که از مرز عالم آتزیلوت به او رسید. با این حال، یوسف شایسته‌ی آن نگشت تا اینکه در شب **"پایان دو سال"**، (پیدایش ۴۱ : ۱) که مقرر شد او باید زندان را ترک کند - همان روز او به عظمت رسید. پس نوشته شده است: **"این را شهادتی در یوسف تعیین فرمود، چون بر زمین مصر بیرون رفت"** (مزامیر ۸۱ : ۵) این زمانی قابل درک می‌شود که آنچه را که در فصل‌های قبل گفتیم به یاد بیاورید که روح در شب هنگام خواب شخص وارد می‌شود.

شما همچنین می‌توانید آنچه را که حکیمان بر اساس پایان آیه می‌گویند، درک کنید: **"این را شهادتی در یوسف تعیین فرمود، چون بر زمین مصر بیرون رفت، جایی که لغتی را که نفهمیده بودم شنیدم"** (مزامیر ۸۱ : ۵) آن شب جبرئیل آمد و هفتاد زبان به او آموخت. آنچه در واقع اتفاق افتاد این بود که روح خنوخ / متاترون، وزیر بر هفتاد ملت، که هفتاد زبان آنها را می‌داند، در آن شب بر او وارد شد و بلافاصله او هفتاد زبان را شناخت."[9]

همانطور که ثابت کردیم مردم در زمان عیسی (ع) می‌دانستند که روح در هر زمانی می‌تواند وارد فرد شود و آنها حتی فکر می‌کردند که روح یحیی تعمید دهنده (ع) که به تازگی درگذشته بود، بر عیسی وارد گشت. روح همچنین می‌تواند در هر زمانی از بدن یک فرد زنده خارج شود بدون اینکه او لزوماً از نظر جسمی بمیرد. بلکه در این مورد، مرگ از نوع روحی خواهد بود. حتی نمونه‌هایی از افرادی وجود دارد که در طول زندگی روح خود را از دست داده و از نظر جسمی زنده مانده‌اند. بیایید به داستان طالوت در کتاب مقدس نگاه کنیم، در اول سموئیل اصحاح ۱۶: **"و سموئیل به یسّا گفت: "آیا پسرانت تمام شدند." گفت: "کوچکتر هنوز باقی است و اینک او گله را می‌چراند." و سموئیل به یسّا گفت: "بفرست و او را بیاور، زیرا که تا او به اینجا نیاید نخواهیم نشست." پس فرستاده، او را آورد، و او سرخ رو و نیکو چشم و خوش منظر بود و خداوند گفت: "برخاسته، او را مسح کن زیرا که همین است." پس سموئیل خُقّه‌ی روغن را گرفته، او را در میان برادرانش مسح نمود. و از آن روز به بعد روح خداوند بر داوود مستولی شد. و سموئیل برخاسته، به رامه رفت. و روح خداوند از طالوت دور شد، و روح بد از جانب خداوند او را مضطرب می‌ساخت. و خادمان طالوت وی را گفتند: "اینک روح بد از جانب خدا تو را مضطرب می‌سازد. پس آقای ما خادمان خود را که به حضورت هستند امر فرماید تا کسی را که بر چنگ نواختن ماهر باشد بجویند، و چون روح بد از جانب خدا بر تو بیاید به دست خود بنوازد، و تو را نیکو خواهد شد." و طالوت به خادمان خود گفت: "الان کسی را که به نواختن ماهر باشد برای من پیدا کرده، نزد من بیاورید." و یکی از خادمانش در جواب وی گفت: "اینک پسر یسّای بیت لحمی را دیدم که به نواختن ماهر و صاحب شجاعت و مرد جنگ آزموده و فصیح زبان و شخص نیکو صورت است و**

[9] روح یوسف، خاخام اسحاق لوریا، درب تناسخ: فصل سی و یکم، بخش ۷ ب

خداوند با وی می‌باشد." پس طالوت قاصدان نزد یسّا فرستاده، گفت: "پسرت داوود را که با گوسفندان است، نزد من بفرست." آنگاه یسّا یک بار الاغ از نان و یک مَشک شراب و یک بزغاله گرفته، به دست پسر خود داوود نزد طالوت فرستاد. و داوود نزد طالوت آمده، به حضور وی ایستاد و او وی را بسیار دوست داشت و سلاح دار او شد. و طالوت نزد یسّا فرستاده، گفت: "داوود نزد من بماند زیرا که به نظرم پسند آمد." پس هر وقت که روح پلید از جانب خدا می‌آمد و او را رنج می‌داد، داوود چنگ می‌نواخت و روح پلید شائول را ترک می‌کرد و او آرامش می‌یافت."[10]

در تورات، طالوت از طرف خدا به عنوان پادشاه منصوب شد و او روحی نیکو از جانب خدا داشت. در زمانی، به دلیل گناهان طالوت، روح نیکو از جانب خدا، طالوت را ترک کرد و با یک روح شیطانی جایگزین شد که او را عذاب می‌داد. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) به ما می‌آموزند که ارواح مقدس زمانی بر انسان وارد می‌شوند که شایسته دریافت آن باشند و همه با آن زاده نمی‌شوند. علاوه بر این، اگر یک فرد با روح نیکو درست عمل نکند، روح نیکو در شرایط خاصی از او جدا می‌شود و یک روح شیطانی جای آن را می‌گیرد. یکی دیگر از نمونه‌های از دست دادن روح نیکو توسط فرد، مورد سامسون است. بیایید تا سِفر داوران، اصحاح ۱۶ را بررسی کنیم: **"وقتی دلیله از راز او آگاه شد، به سرکردگان فلسطینی خبر داده گفت: "فوراً اینجا بیائید، زیرا سامسون راز خود را برای من بیان کرد." پس آن‌ها با پولی که وعده داده بودند، پیش دلیله آمدند. دلیله سر او را بالای زانوی خود نهاده خوابش داد و فلسطینی‌ها را صدا کرد که بیایند و آن‌ها هفت حلقه‌ی موی سر او را تراشیدند. آنگاه دلیله به زدن او شروع کرد و دید که براستی او قدرت خود را از دست داده است. و به او گفت: "ای سامسون، فلسطینی‌ها برای دستگیری ات آمده اند!" سامسون از خواب بیدار شد و گفت: "مثل پیشتر با یک تکان خود را آزاد می‌سازم." اما او خبر نداشت که خداوند او را ترک کرده بود. پس فلسطینی‌ها او را دستگیر کردند. چشمانش را از کاسه‌ی سرکشیدند و او را به غزه بردند. در آنجا او را به زنجیرهای برنجی بستند و در زندان بالای او دستاس می‌کردند."**[11]

[10] کتاب مقدس، سفر اول سموئیل، اصحاح ۱۶، آیات ۱۱ - ۲۳

[11] کتاب مقدس، سفر داوران، فصل ۱۶، آیات ۱۸ - ۲۱

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود که تمام موفقیت‌ها و خوش اقبالی‌ها از روح پاک می‌آید. این چیزی است که محافظت می‌کند، هدایت می‌کند، و اقبال خوب می‌بخشد. بدون آن، تمام موفقیت‌ها و برکات یک فرد از بین می‌رود و به شدت رنج خواهد کشید. ما می‌بینیم که این دقیقاً همان چیزی است که برای سامسون در سفر داوران اتفاق افتاد. سامسون به دلیل شهوت گناه‌آلودش روح خود را از دست داد، اگرچه بعداً در لحظه شهادتش برای مدت کوتاهی آن بازگردانده شد. اما دیگران آنقدر خوش شانس نبودند. بلعم پیامبری بود که در کتاب مقدس و قرآن ذکر شده است. خداوند به او دستور داد که اسرائیل را برکت دهد و او روحی از جانب خدا داشت. در سفر اعداد، اصحاح ٢٤، می‌فرماید: **"و بلعم چشمان خود را بلند کرده، و قوم اسرائیل را دید که قبیله قبیله در آنجا خیمه زده‌اند. آنگاه روح خدا بر او نازل شد."**[12]

با این حال، قرآن تصریح می‌کند که او روح خود را از دست داد، زیرا او سخنان و دستورات خدا را کنار گذاشت و به جای روح پاک، یک روح شیطانی جایگزین شد:﴿**وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ**﴾ ﴿**و خبر آن کس را که آیات خود را به او داده بودیم برای آنان بخوان که از آن عاری گشت آنگاه شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد**﴾[13]

روح‌های نیکو زمانی به انسان‌ها عطا می‌شود که توانایی دریافت آنها را ایجاد کرده باشند. هنگامی که آنها این امتیاز را به دست آوردند، باید برای حفظ آنها تلاش زیادی کنند. اگر نتوانند آنها را حفظ کنند، آن آنها را ترک می‌کند.

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) روزی به من فرمود: "آیا می‌دانی چند نفر از پیامبران و رسولان بودند که تقریباً محو و از فهرست پیامبران حذف شدند؟"

گفتم: "سیصد و سیزده؟"

فرمود: "آری موسی از آنان بود و یعقوب و محمد نیز در آخر عمرش."

[12] کتاب مقدس، سفر اعداد، اصحاح ٢٤، آیه ٢

[13] قرآن کریم، سوره اعراف، آیه ٤٩

امام (از ایشان سلام) در ادامه تصریح می‌کند که صدها پیامبر شکست خوردند، جایگزین شدند و روح خود را از دست دادند. به همین دلیل حتی امیر المومنین علی (از ایشان سلام) تا آخرین لحظه نتوانستند خود را تضمین کنند. تا این که سرانجام مورد اصابت ضربتی مهلک قرار گرفتند و بانگ زدند: **"سوگند به پروردگار کعبه که رستگار شدم!"** اما قبل از آن، ایشان از وضعیت خود نزد خدا مطمئن نبودند.

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) روزی به من فرمود: "بلعم بن باعورا از همه پیامبرانی که با تو هستند بهتر بود و وضعیتش چگونه بود؟ عاقبت او چیزی جز نگون بختی نبود. روح به نزدیکترین فرد مناسب برای آن می‌رود، نزدیکترین به آن. من برای تو مثالی می‌زنم: شما یک ماشین مدل ۱۹۵۰ و یک ماشین مدل ۱۹۹۰ دارید، کدام یک بهتر است؟"

گفتم: "۱۹۹۰"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اما تو در سال ۲۰۱۸ هستی."

گفتم: "۱۹۵۰ گران‌تر است."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بحث این نیست که چه چیزی گرانتر است، ما در مورد واقعیت آنطور که هست صحبت می‌کنیم، شما مدل ۱۹۵۰ و ۱۹۹۰ دارید و در سال ۲۰۱۸ هستید. با توجه به توانایی مالی شما این دو خودرو هستند اما در واقع بهتر از آن وجود دارد و آن مدرن است و دقیقاً وضعیت ما الان همین است، بهترین‌ها هنوز به دعوت نیامده‌اند و این همان چیزی است که اکنون برای ما در دسترس است."

من گفتم: "یعنی وقتی شخص بهتری وارد دعوت می‌شود، آیا روح این یا آن پیامبر به سراغ آن شخص بهتر می رود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "به یک شرط، اگر او آن روح را حفظ نکند و نفس خود را تأدیب نکند، پس بله، آن خواهد رفت، ولی اگر با نفس خود که امر به بدی می‌کند، بجنگد، پس البته که خداوند عادل و حق است و آن خواهد ماند."

گفتم: "چه خواهد شد اگر در آینده یک فرد مصری به نام "عبدالله" بیاید که بهتر از من است و وارد دعوت شود و تو عاشق او باشی و من اشتباهی کرده باشم یا مثل قبل تو را خسته کنم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسر عزیزم، و تو چه کرده‌ای و من با تو چه کرده‌ام؟ پسرم، من تو را تأدیب می‌کنم و به تو آموزش می‌دهم، اما رها کردن تو، نه. خودت را با بقیه مردم مقایسه نکن."

گفتم: "پس به هیچ وجه من را رها نمی‌کنی؟ آیا این وعده‌ای از جانب تو است ای فرزند رسول خدا؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "هرگز هرگز هرگز تو را رها نخواهم کرد، تا زمانی که خدا را رها نکنی."

پرسیدم: " 'رها کردن خدا' چیست؟ ارتداد؟ کفر عمدی؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "این از دست دادن رحمت است، رحمت چیست؟"

من گفتم: "بله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اهل بیت (از ایشان سلام). اهل بیت (از ایشان سلام) چه کسانی هستند؟ خداوند گرامی و بزرگ. تا زمانی که با خدا هستی از هیچ چیز نترس. من با یقین کامل می‌دانم که تو در محبت خدا و اهل بیت او کاملاً حل شده‌ای، به این امر یقین کامل و راستین و راسخ دارم."

گفتم: "گاهی می‌ترسم اگر اشتباهی کنم، مرا رها کنی."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "این اشتباه است پسرم، اینگونه فکر نکن، اعتراف به خطا فضیلت است، وقتی انسان به خطای خود اعتراف کرد، خداوند او را می‌بخشد، اما این اشتباه باید ناخواسته باشد. به این معنی که شخص نمی‌بایست مرتکب گناه و یا اشتباهات عمدی شود و بعد انتظار داشته باشد که می‌تواند به آن اقرار کند. این یعنی ریا و تو این را می‌دانی. پسرم، این را فقط به یک دلیل به تو می‌گویم، تا بتوانی این طرز فکر را به اطرافیانت بیاموزی."

گفتم: "اما من یک خواهش دارم پدر، هرگز من را جایگزین نکن و من را رها نکن."

امام (از ایشان سلام) فرمود: " تنها در یک صورت جایگزین می‌شوی، اگر پدر و سرورم محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) من را جایگزین کند و محمد بن الحسن (سلام بر ایشان و خاندانشان) جایگزین شود. فقط در این صورت من نمی‌توانم این را برای تو تضمین کنم. و جایگزین شدن ما محال است، و اگر نظر دیگری داری بگو."

درب شماره یازده

در معرفت خانواده در عالم ارواح

امام احمد الحسن فرمود: "روح انسان محمدی می‌تواند نسخه‌های دوقلو از خود ایجاد کند، روحی که یک کپی برابر اصل از خودش است."

امام صادق (از ایشان سلام) در هفت شریف فرمود: **"همانا، الله بین ارواح در سایه‌ها انتخاب نمود سپس او آن را در بدن‌ها سکونت داد. پس اگر قائم ما خروج کند، او از برادری که الله در سایه‌ها بین آنان برادری قرار داده، به ارث می‌برد و از برادر تولد جسمانی/عالم مادی به ارث نمی‌برد. او را از آن بشناسید و هرکس که بشناسد در آن هنگام بر او حجت دیگری باقی نمی‌ماند."**[1]

یکی از مسائل و نشانه‌های بزرگی که عهد هفتم با آن آمده امر روح است. نه تنها روابط خانوادگی دوباره بر اساس عالم ارواح تنظیم می‌شود، بلکه همچنین شریعتی که در عهد هفتم اجرا می‌شود بر پایه عالم ارواح است. پیامبر خدا عیسی (ع) به این خانواده‌ی روحی که در آینده اجرا خواهد شد، اشاره کرد. در انجیل‌ها آمده است: **"در همان حال که عیسی با مردم سخن می‌گفت، مادر و برادرانش بیرون ایستاده بودند و می‌خواستند با وی گفتگو کنند. پس شخصی به او خبر داد که: "مادر و برادرانت بیرون ایستاده‌اند و می‌خواهند با تو گفتگو کنند." پاسخ داد: "مادر من کیست؟ و برادرانم چه کسانی هستند؟" سپس با دست خود به سوی شاگردانش اشاره کرد و گفت: "اینانند مادر و برادران من! زیرا هر که اراده‌ی پدر مرا که در آسمان است به جای آوَرَد، برادر و خواهر و مادر من است."**[2]

از ۱۴۰۰ سال پیش در قرآن آشکار شده بود که پیوندهای واقعی خانوادگی بر اساس ایمان و نه بر اساس نسبت‌های خونی هستند زیرا که خداوند فرمود: ﴿**إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ**﴾ ﴿**در حقیقت مومنان با هم برادرند**﴾[3] و امام علی (از ایشان سلام) فرمود: **"دو دوست حقیقی، یک روح واحد در بدن‌های مختلف هستند."**[4] و حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) در آغاز اسلام، وقتی زمینه این نوع نظام خانوادگی را بین اصحاب برپا کرد، اساس و پایه را برای این نظام جدید پیوندهای خانوادگی قرار داد. پیامبر اکرم (سلام بر ایشان و خاندانشان) بین مهاجرین و انصار[5] پیوند برادری قرار داده و بر آنها واجب کرد به یکدیگر کمک کنند، تا جایی که دو تازه برادر می‌توانستند از یکدیگر ارث ببرند. اما این مورد بعداً با فرموده

---

[1] هفت شریف، مفضل بن عمر، درب ۶۶، ص ۱۲۹

[2] کتاب مقدس، انجیل متی، اصحاح ۱۲، آیات ۴۶-۵۰

[3] قرآن کریم، سوره حجرات، آیه ۱۰

[4] میزان الحکمه، محمد ری شهری، ج ۲، ص ۱۵۸۲

[5] مهاجرین نخستین مسلمانانی هستند که از مکه به مدینه هجرت کردند و انصار، مردمی از مدینه هستند که از رسول خدا حمایت کردند.

خداوند متعال منسوخ شد: ﴿وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾ ﴿و خویشاوندان [طبق] کتاب خدا بعضی [نسبت] به بعضی اولویت دارند﴾[6] و آن به زمان قائم و عهد هفتم به تاخیر افتاد.

روزی امام احمد الحسن (از ایشان سلام) به من فرمود: "پسرم، آیا این مردم را اینجا می‌بینی؟" با اشاره به ساختمان‌ها و مردم ساکن بدر در مصر، مقابل خانه‌ی ما.

من گفتم: "بله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "سی سال بعد اگر کسی بی‌آید و بگوید ازدواج با خواهر و برادر خونی بر شما حرام است، به خدا او را سنگسار می‌کنند."

من گفتم: "پس آیا می‌توان با خواهر و برادر خونی خود ازدواج کرد، همانطور که برای ابراهیم و سارا، خنوخ و ایسیس و فرزندان آدم بود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آری، آنچه جایز نیست، ازدواج با خواهر و برادرت در عالم روح است."

پرسیدم: "پس آیا اهل عالم روح بر یکدیگر محرم[7] هستند؟"

امام در پاسخ فرمودند: "بله."

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "در عالم روح، شجره نامه‌ای وجود دارد و در آینده از تو می‌خواهم بخشی از آن را منتشر کنی."

روزی از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) سوال شد: "معنای روایت **'به راستی که فاطمه ملقب به مادر پدرش (أم أبيها) است'**[8] چیست؟"

امام در پاسخ فرمود: "یعنی فاطمه زهرا در عالم ارواح، مادر محمد است."

---

[6] قرآن کریم، سوره احزاب، آیه ۶

[7] محرم به عضوی از خانواده اطلاق می‌شود که ازدواج با او حرام (ممنوع) می‌باشد.

[8] الخصائص الفاطمية، شیخ محمد الباقر الکجوری، ج ۱، ص ۱۲۶

در این قسمت بخش کوچکی از شجره نامه‌ی روحی آل محمد و انبیا و رسولان پیوست شده است (شکل ۱). ما می‌بینیم که امام علی (از ایشان سلام) و فاطمه زهرا (از ایشان سلام) پایه‌ی درخت هستند. امام علی (از ایشان سلام) چند پسر از جمله آدم (ع) و نوح (ع) دارد. امام علی (از ایشان سلام) و فاطمه زهرا (از ایشان سلام) زوج روحی هستند. حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) در عالم روح فرزندان متعددی از جمله میکائیل (ع) و امام حسین (ع) و مریم مادر مسیح (ع) را دارد. امام حسین سه فرزند به نام‌های یوسف (ع)، موسی (ع) و زینب (ع) دارد. میکائیل سه فرزند از جمله الهمام و الیمان دارد. بانو لیلا زوج روحی امام حسین (از ایشان سلام)، مادر حضرت عیسی (ع) در عالم روح و عیسی پدر حوا (ع) و حوا زوج روحی آدم (ع) در عالم ارواح است. زوج روحی عیسی (ع) مریم مجدلیه است. موسی (ع) دارای فرزندانی از جمله الیاس است، همسرش نفرتیتی و پدر عمران (ع) و سلیمان (ع) است. یوسف (ع) که همسرش مریم مادر مسیح (ع) است، دارای سه فرزند است که از آنها مریم مجدلیه می‌باشد. امام صادق (از ایشان سلام) فرزندانی دارد و از آنها ابراهیم (ع) است که زوج روحی او ساره (ع) است و پدر اسماعیل (ع) و الیسع (ع) است. و بنابراین همانطور که می‌بینید، درخت خانواده ارواح با خانواده‌های بیولوژیکی روی زمین متفاوت است. و این فقط یک نمونه کوچک از شجره خانواده روحی می‌باشد و آن برای گنجاندن در این کتاب بسیار بزرگ است و هنوز زمان آن نرسیده است که آن را به طور کامل آشکار کنیم.

شکل ۱: شجره نامه خانواده عالم ارواح

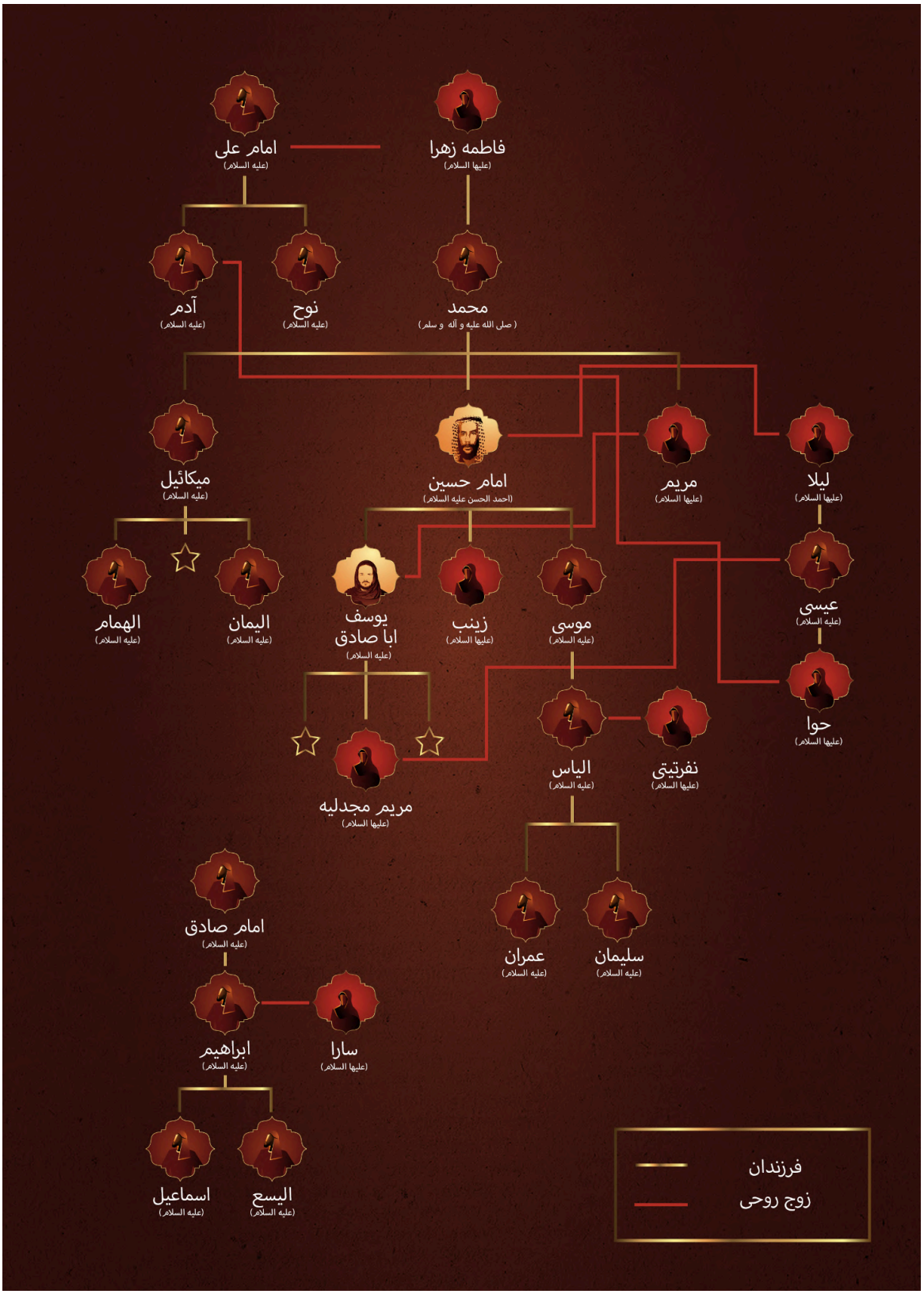

روزی از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیدم: "مولای من، سخاوت تو من را در مورد سؤال دیگری حریص می‌کند."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بگو ای حبیب من."

گفتم: "مردها در این عالم جسمانی خیلی به پسرانشان وابسته‌اند. پس رابطه پدر و پسر در عالم روح چگونه است؟ آیا رابطه‌ای قوی تر است؟"

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "آن چیزی کمتر از عالم مادی نیست، بلکه قوی‌تر و بهتر است."

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در توضیح اینکه چگونه ارواح، دیگر ارواح را به وجود می‌آورند فرمود: "هر روحی یک مادر ندارد، بلکه هر روح یک پدر دارد، زیرا مونث‌ها از مذکرها آفریده شده‌اند. و درست مانند آنکه هر انسانی در این عالم جسمانی پدری دارد، هر روحی نیز پدری دارد. و پدر در عالم جسمانی لزوماً پدر در عالم روح نیست، زیرا هر روح یک پدر دارد و ما بارها به این دنیا آمدیم. و در هر تناسخی، پدر و مادر و خواهران و برادران متفاوت هستند. و این نشانه‌ای است که قائم را به وسیله آن می‌شناسیم، و آن دلیل قاطع است که او کیست، زیرا امام صادق (از ایشان سلام) فرمود: **"همانا، الله بین ارواح در سایه‌ها انتخاب نمود سپس او آن را در بدن‌ها سکونت داد. پس اگر قائم ما خروج کند، او از برادری که الله در سایه‌ها بین آنان برادری قرار داده، به ارث می‌برد و از برادر تولد جسمانی/عالم مادی به ارث نمی‌برد. او را از آن بشناسید و هرکس که بشناسد در آن هنگام بر او حجت دیگری باقی نمی‌ماند."** و ما به پیش آمدیم و اکنون قائم آل محمد از این به عنوان حجت بر همه استفاده می‌کند. و اوست که پدران حقیقی شما و برادران و خواهران حقیقی شما را از عالم ارواح می‌شناسد."

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در ادامه فرمود: "و پسرم اطلاعات مهمی در مورد روح برای تو دارم. روح انسان محمدی می‌تواند نسخه‌های دوقلو از خود ایجاد کند، روحی که یک کپی برابر اصل از خودش است. امیدوارم این را درک کنی."[9]

گفتم: "مثل محمد و علی؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، نه فقط یک بار، بلکه گاه چندین بار."

گفتم: "پس مهدیین، ارواح امامان هستند و یا دو قلوی روح آنها هستند."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "همه شکر و سپاس مخصوص خداست، آفرین پسرم."

گفتم: "پس بعضی از مهدیین امام هستند و بعضی نیستند، ولی آنها که نیستند، نسخه‌ی دوقلو از امامان هستند."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آفرین پسرم، آفرین."

گفتم: "پس پدرم، تو امام حسین (از ایشان سلام) هستی و من نسخه‌ای هستم، پس من نسخه‌ای از چه کسی هستم؟"

امام در پاسخ فرمود: "امام حسین."

روزی به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) عرض کردم: "پدرم چرا از چهارده معصوم (محمد و فاطمه و دوازده امام) چهار نفر به نام محمد و چهار نفر به نام علی هستند؟"

پس امام (از ایشان سلام) فرمود: "آیا نمی‌دانی یا می‌دانی و می‌خواهی بدانی؟"

گفتم: "من جز آنچه به من آموختی چیزی نمی‌دانم، شما به من بگو پدر، احساسی داشتم، ولی خدا بهتر می‌داند."

[9] کپیِ روح نسخه‌ای دقیقا مشابه، اما کمتر از نسخه اصل است؛ به همان شکل که یک شخص می‌تواند از دستگاه فتوکپی برای اسکن و چاپ یک کپی دقیق از یک تصویر استفاده کند، اما هنوز از نظر کیفیت پایین تر از نسخه اصل است.

او (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم قبلا به تو گفتم، برای اینکه از برخی سوالات اجتناب کنم و از افشای برخی اسرار جلوگیری کنم، چیزهای زیادی را پنهان کردم."

پرسیدم: "آیا هر محمد، محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) و هر علی، علی (ع) بود؟"

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "حمد و ستایش مخصوص خداست."

من یازده بار و امام (از ایشان سلام) سه بار تکبیر گفتند.

من گفتم: "چقدر این راز بزرگی است!!! چقدر این راز بزرگی است!!! و امام حسن (از ایشان سلام)، امام صادق (از ایشان سلام) و همچنین امام حسن عسکری (از ایشان سلام) هستند؟ و شما امام کاظم (از ایشان سلام) و امام حسین (از ایشان سلام) و امام احمد الحسن (از ایشان سلام) هستید!"

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمودند: "درست گفتی پسرم."

و این گونه است که ما تناسخ آل محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) را شناختیم.

از تناسخ‌های حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) عبارتند از:

۱. پیامبر محمد پسر عبدالله

۲. امام محمد باقر (امام پنجم)

۳. امام محمد جواد (امام نهم)

٤. امام محمد المهدی (امام دوازدهم)

از تناسخ‌های امام علی (از ایشان سلام) عبارتند از:

۱. امام علی بن ابی‌طالب (امام اول)

۲. امام علی زین العابدین (امام چهارم)

۳. امام علی الرضا (امام هشتم)

٤. امام علی الهادی (امام دهم)

از تناسخ‌های امام حسن (از ایشان سلام) عبارتند از:

۱. امام حسن بن علی (امام دوم)

۲. امام جعفر صادق (امام ششم)

۳. امام حسن عسکری (امام یازدهم)

از تناسخ‌های امام حسین (از ایشان سلام) عبارتند از:

۱. امام حسین بن علی (امام سوم)

۲. امام موسی کاظم (امام هفتم)

۳. امام احمد الحسن (مهدی اول)

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) همچنین آشکار کردند که پیامبر اکرم (سلام بر ایشان و خاندانشان) و امام علی (از ایشان سلام) و امام حسن (از ایشان سلام) نیز دارای تناسخ‌هایی به عنوان مهدیین مانند امام حسین (از ایشان سلام) می‌باشد. ایشان همچنین آشکار کردند که برخی از بهترین پیامبران و رسولان در این روزگار به عنوان مهدیین مبعوث شده‌اند، از جمله پیامبران اولوالعزم یا پیامبران عهد (آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی). امام (از ایشان سلام) نام و ترتیب دوازده مهدی را آشکار کردند:

- مهدی اول امام احمد الحسن (از ایشان سلام)، کسی که تناسخ یکی از امامان، امام حسین (از ایشان سلام) هستند. پسران ایشان، یوسف (ع) و موسی (ع) نسخه‌های روح او هستند.
- مهدی دوم ابا الصادق عبدالله هاشم، کسی که تناسخ یوسف (ع) می‌باشد. روحش نسخه‌ی پدرش امام حسین (از ایشان سلام) است.
- مهدی سوم موسی (ع) و روحش نسخه‌ای از پدرش امام حسین (از ایشان سلام) است.

- مهدی چهارم آدم (ع) و روحش نسخه‌ای از روح پدرش امام علی (از ایشان سلام) است.
- مهدی پنجم اسماعیل (ع) و روح او نسخه‌ای از روح پدرش ابراهیم (ع) است که او نیز در واقع نسخه‌ای از روح پدرش امام صادق (از ایشان سلام) می‌باشد.
- مهدی ششم ابراهیم (ع) و روحش نسخه‌ای از روح پدرش امام صادق (از ایشان سلام) است.
- مهدی هفتم میکائیل (ع) و روحش نسخه‌ای از روح پدرش حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) است.
- مهدی هشتم نوح (ع) و روحش نسخه‌ای از روح پدرش امام علی (از ایشان سلام) است.
- مهدی نهم عیسی (ع) و روحش نسخه‌ای از روح پدرش امام علی (از ایشان سلام) است.
- مهدی دهم المرتضی (از ایشان سلام) و فرزندان او، آدم (ع)، نوح (ع) و عیسی (ع) نسخه‌ای از روح او هستند.
- مهدی یازدهم هارون الصادق (از ایشان سلام) که تناسخ امام صادق (از ایشان سلام) است و کسی که فرزندان و نوادگان ابراهیم (ع)، اسماعیل (ع) و الیسع (ع) نسخه‌ای از روح او هستند.
- مهدی دوازدهم محمد بن الزهرا، حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) و پسرشان میکائیل نسخه‌ای از روحشان است.

پس می‌توان دید که دوازده مهدیین (سلام بر همگی ایشان) شامل رجعت یا تناسخ سه امام، همه شش پیامبران عهد قبلی، به علاوه حضرت یوسف (ع)، اسماعیل (ع) و میکائیل (ع) می‌باشند. در اینجا فهرستی از چند تناسخ هر یک از مهدیین باقی‌مانده آورده شده است.

تناسخ‌های ابا الصادق عبارتند از:

۱. پیامبر ادریس

۲. پیامبر عامید

۳. پیامبر یوسف

۴. پیامبر ارمیا (خضر)

۵. اسکندر بزرگ

۶. شبیه عیسی

۷. پیامبر مانی

۸. یملیخا (یکی از هفت اصحاب کهف)

۹. عبدالله بن عبدالمطلب

۱۰. مالک اشتر

۱۱. عبدالله پسر امام حسین

۱۳. عبدالله هاشم

چند مورد از تناسخ‌های مهدی سوم عبارتند از:

۱. موسی

۲. یکی از هفت اصحاب کهف

۳. محمد بن نصیر

تناسخ‌های مهدی چهارم عبارتند از:

۱. آدم

۲. آرنوبیوس سیکا

۳. یوسف نجار

۴. علی اکبر

چند مورد از تناسخ‌های مهدی پنجم عبارتند از:

۱. اسماعیل پسر ابراهیم

۲. اسماعیل پسر حزقیل

چند مورد از تناسخ‌های مهدی ششم عبارتند از:

۱. ابراهیم

چند مورد از تناسخ‌های مهدی هفتم عبارتند از:

۱. فرشته مقرب میکائیل

۲. هابیل

۳. هارون برادر موسی

۴. مرد خوبی که در کنار شبیه به عیسی مصلوب شد

۵. ماکسیمیلیان (یکی از هفت اصحاب کهف)

۶. سلمان محمدی

چند مورد از تناسخ‌های مهدی هشتم عبارتند از:

۱. حورُس

۲. نوح

۳. اسحاق پسر ابراهیم

۴. ایوب

۵. فیثاغورس

چند مورد از تناسخ‌های مهدی نهم عبارتند از:

۱. اهورا مزدا

۲. عیسی مسیح

۳. عبدالمطلب پدربزرگ حضرت محمد

۴. ابا الخطاب از اصحاب امام صادق

۵. ابوالفضل عباس برادر امام حسین

ما برخی از تناسخ‌ها را ذکر می‌کنیم و نه همه را، زیرا اینها همان‌هایی هستند که امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در این زمان به صورت آشکار اعلام کرده‌اند.

روزی از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) سوال شد: "احساس می‌کنم خانواده‌ام با من بیگانه هستند، دیگر نه با پدر و مادرم و نه با خواهر و برادرم ارتباطی احساس نمی‌کنم، گویی آنها کاملاً غریبه هستند. هیچ علاقه‌ای به آنچه که من به آن علاقه دارم، ندارند. آنها هیچ عقیده مشابهی ندارند و بعد از اینکه من تمام این حقایق را در این دعوت دانستم، من را درک نمی‌کنند."

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "این یک بخش طبیعی از تعالی روحی است. وقتی روح بیشتر و بیشتر بر بدن تسلط پیدا می‌کند، این احساس شروع می‌شود، آن طبیعی است. خانواده بیولوژیکی خانواده روحی نیست."

و آن من را به یاد سخنان عیسی (ع) انداخت: **"گمان مبرید که آمده‌ام تا صلح به زمین بیاورم. نیامده‌ام تا صلح بی‌آورم، بلکه تا شمشیر بی‌آورم! زیرا آمده‌ام تا پسر را بر پدر، دختر را بر مادر و عروس را بر مادرشوهرش برانگیزانم. دشمنان شخص، اهل خانه‌ی خودش خواهند بود."**[10]

[10] کتاب مقدس، انجیل متی، اصحاح ۱۰، آیات ۳۴- ۳۶

تنظیم مجدد خانواده‌ها در عهد هفتم یک واقعیت است. زیرا ایمان چیزی است که ما را پیوند می‌دهد و خداوند پدر ماست. و چنانکه حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود: **"من و علی پدران این امت هستیم."**[11]

[11] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۳۶، ص ۱۱



درب شماره دوازده

در معرفت حقیقت مصلوب شدن عیسی مسیح

"هیچ کس آن را از من نمی گیرد، بلکه من به میل خود آن را می دهم. اختیار دارم آن را بدهم و اختیار دارم آن را بازستانم. این حکم را از پدر خود یافته ام."

مصلوب شدن عیسی

آنها رهگذری شَمعون نام از مردم قیرَوان را که پدر اسکندر و روفُس بود و از مزارع می‌آمد، واداشتند تا صلیب عیسی را حمل کند. پس عیسی را به مکانی بردند به نام جُلجُتا، که به معنی مکان جمجمه است. آنگاه به او شرابِ آمیخته به مُر دادند، اما نپذیرفت. سپس بر صلیبش کشیدند و جامه‌هایش را بین خود تقسیم کرده، برای تعیین سهم هر یک قرعه انداختند. ساعت سوم از روز بود که او را بر صلیب کردند. بر تقصیر نامه‌ی او نوشته شد: "پادشاه یهود"[1]

عیسی مسیح (ع) با صراحت کامل فرمود که هیچ کس جانش را از او نمی‌گیرد، بلکه او این توانایی را دارد که آن را بدهد و بازستاند. این بدان معنی است که عیسی بر روح خود و اینکه چه زمانی و چگونه و کجا می‌تواند تناسخ کند کنترل دارد. بحث‌های زیادی بین مسیحیان و مسلمانان در مورد داستان مصلوب شدن وجود دارد. مسیحیان معتقدند که عیسی بر روی صلیب به خاطر گناهان ما مرد، در حالیکه مسلمانان معتقدند که این امر که او بر روی صلیب مرد مشتبه گردید، اما در واقع او نجات یافته و به سوی خدا بالا برده شده بود. چگونه آن یک وهم بود و چگونه او بالا برده شد؟ اینجاست که مسلمانان اختلاف نظر دارند و به نظر می‌رسد هیچ کس پاسخ دقیقی ندارد. برخی از مسیحیان اولیه در واقع معتقد بودند که حضرت عیسی (ع) هرگز مصلوب نشد و درست مانند مسلمانان، صحنه مصلوب شدن را یک توهم می‌دانستند. در اینجا ما بررسی می‌کنیم که واقعاً چه اتفاقی افتاده است و چگونه می‌توان دیدگاه‌های متفاوت را با هم تطبیق داد.

برخی از انجیل‌های گنوسی که توسط کلیسای اولیه رد شده بودند، به جزئیاتِ مربوط به این روایت می‌پردازند، مانند رساله دوم شیث بزرگ از نسخه‌های خطی نجع حمادی. عیسی (ع) در این نسخه خطی می‌فرماید: **"و تدبیری که درباره‌ی من اندیشیدند تا خطا و بی‌معنی بودنشان را آشکار کنند. من آنطور که آنها برنامه ریزی کرده بودند تسلیم شان نشدم. بلکه من اصلاً رنجور نگشتم. کسانی که آنجا بودند مرا مجازات کردند. و من در حقیقت نمردم، بلکه در ظاهر مردم، در غیر این صورت شرمنده آنها می‌گشتم، زیرا اینان خویشاوندان من هستند. من شرم را از خود دور کردم و در برابر آنچه از دست آنها**

[1] کتاب مقدس، انجیل مَرقُس، اصحاح ۱۵: ۲۱ - ۲۶

بر من گذشت، هراسناک نگشتم. نزدیک بود به ترس تسلیم شوم و بر حسب بینش و فکرشان (رنج و عذاب کشیدم)، تا هرگز سخنی نیابند که درباره‌ی آنها سخن بگوید. زیرا مرگ من، که گمان می‌کنند روی داد، در گمراهی و نابینایی آنها رخ داد، زیرا مردِ خود را با میخکوب کردن به مرگ کشاندند. از آن رو که افکارشان مرا ندید، زیرا کر و کور بودند. اما با انجام این کارها خود را محکوم می‌کنند. بله، آنها مرا دیدند. مجازاتم کردند. یکی دیگر، پدرشان بود که صفرا و سرکه را نوشید؛ من نبودم. آنها من را با نی زدند؛ یکی دیگر به نام شمعون بود که صلیب را بر روی شانه خود حمل کرد. دیگری بود که تاج خار بر او نهادند. اما من در بلندی بر فراز همه ثروت آرکون‌ها و فرزندانِ خطای آنها، از شکوه پوچ آنها شادی می‌کردم. و من به نادانی آنها می‌خندیدم. و من تمام قدرت‌های آنها را تحت الشعاع قرار دادم. چون به سمت پایین آمدم، کسی مرا ندید. زیرا که داشتم شکل‌هایم را عوض می‌کردم، از شکلی به شکل دیگر تغییر می‌کردم. و از این رو، هنگامی‌که بر دروازه‌های آنها بودم، شکل آنها را به خود گرفتم. زیرا به آرامی از کنار آنها می‌گذشتم و مکان‌ها را می‌نگریستم و نه ترسیده و نه شرمنده بودم، زیرا بی‌آلایش بودم. و من با آنها صحبت می‌کردم و از طریق کسانی که برای من بودند با آنها درآمیختم، و من با غیرت، کسانی که با آنها خشن هستند را زیر پا می‌گذاشتم، و شعله را خاموش می‌کردم. و همه این کارها را به میل خود انجام می‌دادم تا آنچه را که خواهان آن بودم، به خواستِ پدری که در بالاست، به انجام برسانم."[2] در این روایت گنوسی از مصلوب شدن مسیح، می‌بینیم که عیسی (ع) می‌فرماید که او در واقعیت نمرده، بلکه فقط در ظاهر بوده است، همانطور که قرآن می‌فرماید: ﴿**وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ**﴾ ﴿**و گفته ایشان که ما مسیح عیسی بن مریم پیامبر خدا را کشتیم و حال آنکه آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند لیکن امر بر آنان مشتبه شد و کسانی که درباره‌ی او اختلاف کردند قطعا در مورد آن دچار شک شده‌اند**﴾[3]

با این حال، روایت گنوسی یک قدم فراتر می‌رود تا توضیح دهد که آن چگونه یک توهم بود. در این روایت عیسی (ع) می‌فرماید با اینکه او بود که مجازات و شکنجه شد، اما یکی دیگر صفرا و سرکه را

[2] رساله دوم شیث بزرگ، مجموعه نجع حمادی

[3] قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۱۵۷

نوشید. عیسی می‌گوید که این شمعون بود که مصلوب شد، اشاره‌ای به شمعون قیرَوانی. در انجیل گنوسی آخرالزمان پطرس، عیسی (ع) بیشتر تصریح می‌کند و می‌فرماید: **"کسی را که بر درخت دیدی خوشحال و می‌خندد، این همان عیسی زنده است. اما این کسی که میخ‌ها را به دست و پایش می‌کوبند، عضوی از گوشت اوست، که بدلی است که شرمسار می‌گردد، کسی که به شکل او به وجود آمد. اما به من و او نگاه کن."**[4]

"آن را به خاطر می‌آورم، آن را می‌دانم"

روزی پس از بازگشت سیلی از خاطرات، **با امام احمد الحسن (از ایشان سلام) صحبت می‌کردم و از ایشان در مورد بخشی از رساله دوم شیث بزرگ پرسیدم:**

"من ساکن یک منزلگاه جسمانی شدم. کسی را که اول در آن بود بیرون انداختم و وارد شدم. و تمام انبوه آرکون‌ها مضطرب شدند. و تمام امور آرکون‌ها، و نیز تمام قوای زاده شده‌ی زمین، چون شبیه تصویر را دیدند، متزلزل شدند، زیرا آن در هم آمیخته بود. و من همانی هستم که در آن بودم، نه شبیه به کسی که اول در آن بود. زیرا او مردی زمینی بود، اما من از بالای آسمان‌ها هستم. من آنها را حتی برای تبدیل شدن به یک مسیح رد نکردم، اما با عشقی که از من می‌آمد، خود را به آنها نشان ندادم. من نشان دادم که با مناطق پایین غریبه هستم."[5] این سخنان حضرت عیسی (ع) در یکی از انجیل‌های نجع حمادی است. در کتاب مقدسی که امروز مردم می‌خوانند، نوشته شده است که وقتی عیسی (ع) بازگشت و مریم مجدلیه برای اولین بار او را دید، فکر کرد که او فقط یک باغبان است و او را نشناخت و از او خواست که او را به سمت مکان بدنی که آنجا بود هدایت کند. در یوحنا اصحاح ۲۰ آمده است: **"چون این را گفت، برگشت و عیسی را آنجا ایستاده دید، اما نشناخت. عیسی به او گفت: "ای زن، چرا گریانی؟ که را می‌جویی؟" مریم به گمان اینکه باغبان است، گفت: "آقایم، اگر تو او را برداشته‌ای، به من بگو کجا گذاشته‌ای تا بروم و او را برگیرم." عیسی صدا زد: "مریم!" مریم روی به جانب او گرداند و به زبان عبرانیان گفت: "رَبّونی!" (یعنی استاد). عیسی به او گفت: "بر من میاویز، زیرا هنوز نزد پدر صعود**

[4] آخرالزمان پطرس، مجموعه نجع حمادی

[5] رساله دوم شیث بزرگ، مجموعه نجع حمادی

نکرده‌ام. بلکه نزد برادرانم برو و به آنها بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما صعود می‌کنم." مریم مَجدَلیه رفت و شاگردان را خبر داد که "پروردگار را دیده‌ام!" و آنچه به او گفته بود، بدیشان بازگفت."[6]

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

گفتم: "و در انجیل گنوسی دیگری آمده است: **"و من تمام قدرت‌های آنها را تحت الشعاع قرار دادم. چون به سمت پایین آمدم، کسی مرا ندید. زیرا که داشتم شکل‌هایم را عوض می‌کردم، از شکلی به شکل دیگر تغییر می‌کردم. و از این رو، هنگامی که بر دروازه‌های آنها بودم، شکل آنها را به خود گرفتم. زیرا به آرامی از کنار آنها می‌گذشتم و مکان‌ها را می‌نگریستم و نه ترسیده و نه شرمنده بودم، زیرا بی‌آلایش بودم. و من با آنها صحبت می‌کردم و از طریق کسانی که برای من بودند با آنها درآمیختم، و من با غیرت، کسانی که با آنها خشن هستند را زیر پا می‌گذاشتم، و شعله را خاموش می‌کردم. و همه این کارها را به میل خود انجام می‌دادم تا آنچه را که خواهان آن بودم، به خواستِ پدری که در بالاست، به انجام برسانم."**[7] آیا عیسی (ع) وارد بدنی شد و سپس به بدن دیگر و سپس به بدن دیگر پرید، یعنی روحش از بدنی به بدن دیگر رفت؟"

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "بله پسرم، بدون هیچ تردیدی چنین شد."

پرسیدم: "سپس روحِ شبیه به بدن عیسی وارد شد و این در لحظه‌ای رخ داد که شمعون قیرَوانی به عیسی نزدیک شد و صلیب او را بلند کرد."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "تو چه می‌گویی؟"

گفتم: "می‌گویم عیسی (ع) فرمود: **"اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند، باید خود را انکار کرده، صلیب خویش برگیرد و از پی من بی‌آید."**[8] و هیچکس از شاگردان صلیب او را برنگرفت. تنها یک مرد

---

[6] کتاب مقدس، انجیل یوحنا، اصحاح ۲۰: ۱۴-۱۸

[7] رساله دوم شیث بزرگ، مجموعه نجع حمادی

[8] کتاب مقدس، انجیل مرقس، اصحاح ۸: ۳۴

صلیب عیسی (ع) را در یک حادثه معروف برداشت. هنگامی‌که شمعون قیرَوانی برای کمک به عیسی به او نزدیک شد، صلیب عیسی را برداشت و این همان لحظه‌ای بود که عیسی (ع) فرار کرد و وارد شمعون شد و از شمعون به جسدی دیگر و سپس به بدن دیگری و سپس دیگری و سپس دیگری وارد شد تا اینکه فرار کرد. **من آن را احساس می‌کنم، آن را به خاطر می‌آورم، آن را می‌دانم."**

امام (از ایشان سلام) دست زد و فرمود: "آفرین پسرم، آفرین، آفرین."

ابا میکائیل (ع) در مورد شبیه به عیسی (ع) فرموده بود: "شبیه یکی از حواریون عیسی (ع) بود، او شهیدی است که خود را فدای عیسی بن مریم (ع) کرد، درست همانند حسین (ع) که خود را فدای قائم (ع) کرد. او از آسمان پایین آمد و به بدن یکی از یاران حضرت عیسی (ع) داخل شد."

در انجیل باسیلیدس، سنت ایرنائوس ذکر می‌کند که باسیلیدس تعلیم داد که عیسی (ع) بر روی صلیب نمرده است. اما شخصی که مصلوب شد در واقع شمعون قیرَوانی بود. ایرنائوس از باسیلیدس نقل می‌کند:

"او به عنوان یک انسان بر روی زمین ظاهر شد و معجزه کرد. بنابراین او خود رنج نبرد. در عوض، شمعون خاصی از اهل قیرَوان مجبور شد صلیبش را برای او حمل کند. این او بود که ناآگاهانه و به اشتباه مصلوب شد و توسط او تغییر شکل داده شد تا تصور شود که او عیسی است. علاوه بر این، عیسی شکل شمعون را به خود گرفت و با خندیدن بر آنها، نزد آنها ایستاد."[9]

شمعون قیرَوانی که در کتاب مقدس، مفتخر با عنوان تنها مردی که صلیب عیسی را حمل کرد بود، اهل شهر قیرَوان بود. قیروان شهری در لیبی امروزی است اما قبل از سقوط قیروان و امپراتوری مصر به دست رومیان، بخشی از مصر بوده است (شکل ۱). پس شمعون از مصر بیرون آمد و به اورشلیم سفر کرد. روح یوسف در این مرد مصری نازل شد که به عیسی کمک کرد تا صلیب خود را حمل کند. سپس عیسی (ع) و یوسف (ع) بدن‌ها را تغییر دادند، روح عیسی به شمعون رفت و روح یوسف، فرد جایگزین، به بدن عیسی

[9] Adversus haereses (در برابر بدعت‌ها)، سنت ایرنائوس، ص ۸۲

رفت. بدن عیسی با روح یوسف در او مصلوب شد. عیسی (ع) از طریق بدن شمعون از صحنه فرار کرد. شبیه به عیسی، صاحب مصر، یوسف (ع) بود.

شکل ۱: مصر در قرن دوم قبل از میلاد

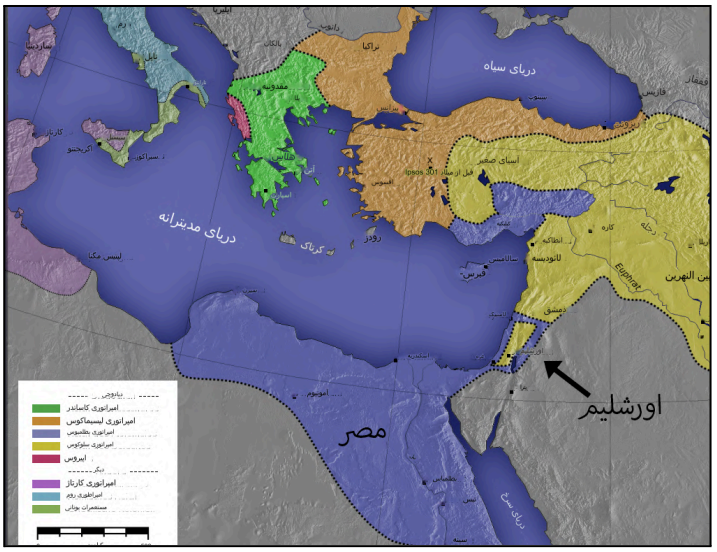

یوسف پیامبر "شبیه به عیسی" است

در دوران رسالت عیسی، ارواح بسیاری از پیامبران و رسولان عیسی را همراهی می‌کردند و از او می‌آموختند. در انجیل متی آمده است: **"عیسی شش روز بعد پطرس، یعقوب و برادرش یوحنا را برگرفت و آنان را با خود بر فراز کوهی بلند، به خلوت برد. در آنجا، در حضور ایشان، سیمای او دگرگون شد: چهره‌اش چون خورشید می‌درخشید و جامه‌اش همچون نور، سفید شده بود. در این هنگام، موسی و ایلیا در برابر چشمان ایشان ظاهر شدند و با عیسی به گفتگو پرداختند. پطرس به عیسی گفت: "ای سرورم، بودن ما در اینجا نیکوست. اگر بخواهی، سه سرپناه می‌سازم، یکی برای تو، یکی برای موسی و یکی هم برای ایلیا."**[10]

هنگامی‌که پرده (غِشَاوَة) از چشمان شاگردان برداشته شد، حضور موسی (ع) و ایلیا (ع) را با عیسی (ع) دیدند. آیا این نتیجه منطقی نیست که بگوییم پیامبران و رسولان دیگری هم بودند که می‌خواستند

[10] کتاب مقدس، انجیل متی، اصحاح ۱۷: ۱-۴

عیسی را همراهی کنند و از او بی‌آموزند و با او صحبت کنند؟ در واقع امر به همین صورت بود که عیسی (ع)، که طلوع خداوند در آفرینش بود، تقریباً در زمان خود با تمام پیامبران و رسولان بزرگ همراه بود. یکی از آن پیامبران، یوسف پیامبر (ع) بود.

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "و یوسف خود را فدای عیسی کرد و به جای او مصلوب شد و این یکی از دلایلی است که یوسف را سزاوار بازگشت به عنوان یک مهدی کرد."

ابن عباس نقل می‌کند: **"به راستی که مسیح (ع) به یارانش در خانه‌اش گفت: "کدام یک از شما شبیه من می‌شود و به جای من کشته می‌شود و در مقام مشابه من با من خواهد بود؟"**[11]

بنابراین در اینجا می‌بینیم که عیسی (ع) به اصحاب خود این فرصت را می‌دهد که در همان جایگاه و مقام او باشند. و چون مقام عیسی (ع) مقام یک مهدی است، پس شبیه، حضرت یوسف (ع) که به جای او مصلوب شد نیز سزاوار مهدی بودن است. می‌دانیم که یوسف در عالم ارواح، نوه‌ی حضرت علی (از ایشان سلام) است و حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) دعا کرده بودند که شبیه به عیسی یکی از اوصیای امام علی (از ایشان سلام) باشد.

روایت است که امیر المومنین علی بن ابی‌طالب (از ایشان سلام) روزی به حذیفه بن الیمان فرمود: **"ای حذیفه با مردم درباره‌ی چیزی که نمی‌دانند سخن مگو، مبادا که طغیان کنند و کافر شوند. تحمل برخی از علم‌ها سخت و دشوار است، اگر کوه‌ها خواهان تحمل آن بودند، نمی‌توانستند. علم ما یعنی علم اهل‌بیت تکذیب می‌شود و باطل خوانده می‌شود و راویان آن کشته می‌شوند و کسانی که آن را می‌خوانند از روی بغض و حسد مورد آزار قرار می‌گیرند، به سبب برتری دادن خداوند به خانواده‌ی وصی، وصی پیامبر (سلام بر ایشان و خاندانشان). ای پسر الایمان، پیامبر (سلام بر ایشان و خاندانشان) آب دهانشان را به دهانم ریخت و دستش را بر سینه‌ام گذاشت و فرمود: "خدایا عطا کن به وصی و جانشین من و پرداخت کننده‌ی قرض من و انجام دهنده‌ی وعده‌ی من و امانت من و وصی من و آن که مرا بر دشمنانت و دشمنانم پیروز می‌کند و کسی که بلای من را برطرف می‌کند، به او عطا کن**

[11] تفسیر ابن ابی حاتم، ابن ابی حاتم الرازی، ج ۴، ص ۱۱۱۰

آنچه را که به آدم از علم عطا کردی و آنچه را که به نوح از بردباری عطا کردی و آنچه را که به ابراهیم از خاندان نیکو و آمرزش عطا کردی و آنچه را که به ایوب از صبر در برابر بلاها عطا کردی و آنچه را که به داوود از استواری در مقابل دشمنان عطا کردی و آنچه را که به سلیمان از درک عطا کردی. خدایا هیچ چیز را در این دنیا از علی پنهان مکن تا تمام آن را مانند سفره‌ای کوچک بین دستان او قرار دهی. خدایا به او صلابت موسی را عطا کن و در نسبش شبیه به عیسی (ع) را قرار ده."[12]

بنابراین، بر اساس حقیقتِ پشت مصلوب شدن مسیح، به عیسی مسیح (ع) توسط یهودا اسخریوطی خیانت شد، او توسط یهودیان دستگیر شد، به نزد رومیان برده شد، مورد ضرب و شتم و شکنجه قرار گرفت و سپس وادار به قدم برداشتن به سوی مرگ خود با صلیب شد. شمعون قیروانی به عیسی مسیح (ع) نزدیک شد و روح عیسی (ع) بدنش را ترک کرد و وارد شمعون شد. روح عیسی همچنان به پریدن و انتقال از بدنی به بدن دیگر ادامه داد تا اینکه از اورشلیم فرار کرد. روحِ شبیه، شمعون قیروانی را ترک کرد و وارد بدن عیسی (ع) شد و به جای عیسی مصلوب شد. پس بدن عیسی (ع) واقعا مصلوب شد. از این نظر، مسیحیان جریانِ اصلی اشتباه نمی‌کنند؛ با این حال، در حقیقت عیسی، آن روح، مصلوب نشد، بلکه برای آنان مشتبه شد. روح دیگری جای او را گرفت. این امر مفهوم انتقال روح را بیشتر نشان می‌دهد. روح عیسی قادر به ورود و خروج از چندین بدن از جمله بدن خودش بود بدون اینکه در آنها متولد شود و بدون اینکه باعث مرگ جسمانی هیچ یک از آنها شود. این روایت واقعی مصلوب شدن بدن عیسی مسیح (ع) است که مردم در آن اختلاف نظر دارند.

[12] کتاب غیبت، محمد بن ابراهیم نعمانی، ج ۱، ص ۱۴۲-۱۴۳



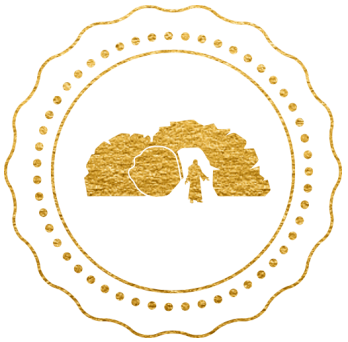

درب شماره سیزده

در معرفت رستاخیز عیسی مسیح

﴿وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾

﴿و در گهواره و در کهولت با مردم سخن می گوید و از شایستگان است﴾

رستاخیز عیسی مسیح (ع) یکی از مهمترین موضوعات در مسیحیت است. مسیحیان اصرار دارند که این رستاخیز جسمانی عیسی (ع) بوده است که به موجب آن او سه روز پس از مرگ، زنده بازگشت می‌کند و با بدن مصلوب شده خود از قبر بیرون می‌آید. مسلمانان معتقدند رستاخیزی وجود نداشته است زیرا عیسی (ع) اصلا مصلوب نشده بود؛ و معتقدند که او در سی و سه سالگی به آسمان بالا برده شد تا در آخرالزمان بازگردد. مسیحیان به عنوان شاهدی برای ادعای خود از روایت‌های کتاب مقدس استفاده می‌کنند که در آن حواریون قبر را خالی می‌بینند و عیسی نزد آنها ظاهر می‌شود. مسلمانان از قرآن و برخی از احادیث استفاده می‌کنند. اما آیا کتاب مقدس و قرآن واقعا ادعاهای مسیحیان و مسلمانان را تایید می‌کنند؟

روزی از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیدم: "مسیحیان از من می‌پرسند که دلیل مصلوب شدن چیست؟ آیا برای این بود که به قول مسیحیان گناه از مردم برداشته شود و بدین وسیله گناهان یا خطاها از انسان پاک شود یا مصلوب شدن برای چه بود؟"

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پاسخ داد: "مصلوب شدن و فرد مصلوب فدیه و قربانی بودند و امر به همان شکل است که آنها می‌گویند، برای اینکه گناهان مردم بخشیده شود، اما نه همه‌ی آنها. و نه همه‌ی گناهان از آغاز خلقت تا پایان آن. فقط گناهان کسانی که در آن زمان زندگی می‌کردند. گناهان مومنان و پشیمانان، اما گناه مجرمان نه."

از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیدم: "وقتی عیسی پس از مصلوب شدن بر حواریون ظاهر شد، نوشته شده است که در دستان او نشانه‌هایی از مصلوب شدن بود، معنای این چیست؟"

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پاسخ داد: "این درست نیست، هیچ اثری از مصلوب شدن در دست یا بدن او وجود نداشت."

پرسیدم: "در مورد قربانی شما در کربلا چطور؟"

امام (از ایشان سلام) پاسخ داد: "این همان است. و یحیی تعمید دهنده برای همین مرد." (یعنی امام حسین (از ایشان سلام) و یحیی تعمید دهنده (ع) خود را فدا کردند تا گناهان مردم حاضر در زمان آنان آمرزیده شوند.)

من پرسیدم: "آیا این امری است که به اختیار حجت خدا رخ می‌دهد؟"

امام (از ایشان سلام) پاسخ داد: "این امری است که به اختیار حجت خداست."

سنین مختلف: الصبي، الفتى، الشاب، الكهل و الشيخ

از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیدم: "فرق پسر (الصبي) و نوجوان (الفتى) و جوان (الشاب) و پیرمرد (الكَهل) و مرد سالخورده (الشيخ) چیست؟"

امام (از ایشان سلام) پاسخ دادند: "تفاوت از چه جنبه‌ای؟"

من گفتم: "یعنی پسر (الصبي) از چه سنی تا چه سنی است؟"

امام (از ایشان سلام) پاسخ دادند: "پسر (الصبي) از سن ده تا پانزده سالگی است."

من گفتم: "و نوجوان (الفتى) چطور؟ لا فتى إلا علي. "

امام (از ایشان سلام) فرمودند: "نوجوان (الفتى) از سن پانزده تا بیست سالگی است."

من پرسیدم: "و جوان (الشاب)؟"

امام (از ایشان سلام) پاسخ دادند: "و جوان (الشاب) از سن بیست تا چهل سالگی است."

من پرسیدم: "و پیرمرد (الكهل)؟"

امام (از ایشان سلام) فرمودند: "پیرمرد (الكهل) از سن شصت و پنج تا هفتاد و پنج سالگی است."

من گفتم: "آها! و مرد سالخورده (الشيخ) چطور؟"

امام (از ایشان سلام) فرمودند: "مرد سالخورده (الشيخ) از سن هفتاد و پنج سالگی و بعد از آن است."

من گفتم: "الله اکبر! حالا اینجا یک راز بزرگ نهفته است! خداوند درباره عیسی (ع) فرمود: ﴿**وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ**﴾ ﴿**و در گهواره و در کهولت با مردم سخن می‌گوید و از شایستگان است**﴾[1] پس در این صورت عیسی (ع) تا سنین پیری، تا هفتاد سالگی، بر روی زمین زنده ماند، درست است؟"

امام (از ایشان سلام) پاسخ داد: "بله، ادامه بده."

من گفتم: "زیرا همه ادیان متفق القول هستند که عیسی (ع) در سی و سه سالگی یا بالا برده شد یا مصلوب شد. پس او کجا رفت پدرم، و آیا با حواریون ملاقات کرد؟ این موضوعی بزرگ و مسئله‌ای عظیم است. سال‌های گمشده‌ی عیسی مسیح پس از مصلوب شدن."

امام (از ایشان سلام) پاسخ داد: "درست می‌گویی پسرم، در تک تک کلماتت درست می‌گویی."

سپاس و ستایش خداوند را به جای آوردم و سپس گفتم: "به خدا سوگند این موضوعی است که جهان مسیحیت و اسلام از آن شگفت زده خواهند شد."

امام (از ایشان سلام) پاسخ داد: "بله، دقیقا."

من گفتم: "پدرم، پس از آن چه امری برای عیسی رخ داد، باشد که فدایت شوم، او کجا رفت و چه کرد؟"

امام (از ایشان سلام) پاسخ داد: "چرا تو به جواب نرسی؟ همانطور که به این رسیدی. الان نه، اما برو و فکر کن. تو خواهی دانست و حوادثی که در آن زمان رخ می‌دادند را خواهی دید، آن را با چشم خویش خواهی دید."

راز بدن عیسی (ع) و دفن او

روزی به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) گفتم: "برای بدن عیسی (ع) چه اتفاقی افتاد و در کجا دفن شد؟"

[1] قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه ۴۶

امام (از ایشان سلام) پاسخ دادند: "دوست داری بدانی بدن عیسی در کجا دفن شد یا چه اتفاقی برای آن افتاد؟"

من گفتم: "بله، و آیا هرگز به قبری که مریم مجدلیه از آن بازدید کرده بود برده شده است یا نه."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "در ابتدا جسد او را به آن قبر نبردند. عیسی (ع) را در قبر دیگری دفن کردند."

من پرسیدم: "و سپس بعدا او را به محل دفن معروف منتقل کردند؟"

امام (از ایشان سلام) پاسخ دادند: "بله."

من پرسیدم: " پس وقتی مریم مجدلیه به محل آمد، او هنوز در آنجا دفن نشده بود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمودند: "بله، او به طور موقت در مکان دیگری قرار داده شد تا از او مراقبت شود، سپس به آن محل معروف منتقل شد."

من از امام (از ایشان سلام) پرسیدم: "در مورد قبر تَلپیوت که اخیراً کشف کردند و نام یشوع بَر یوسف را دارد، چطور؟"

امام (از ایشان سلام) پاسخ داد: "پسرم، قبری که کشف شد دروغ است. آنها آن را ساخته‌اند تا توجه را از قبر واقعی منحرف سازند، زیرا می‌ترسند که مردم جسد را خارج کنند."

من پرسیدم: "پس این شمعون پطرس بود که عیسی (ع) را دفن کرد؟"

امام (از ایشان سلام) پاسخ داد: "آن صحیح است."

من گفتم: "اما بقیه حواریون نمی‌دانستند و همچنین مریم مجدلیه نمی‌دانست؟"

امام (از ایشان سلام) پاسخ داد: "بله آنها نمی‌دانستند."

من پرسیدم: "پس عیسی (ع) عمداً اراده کرده بود که مردم باور کنند که او از قبر رستاخیز شده است؟"

امام (از ایشان سلام) پاسخ داد: "بله، آن از عیسی (ع) نبود، بلکه از انصار او بود."

حقیقت رستاخیز

پس از مصلوب شدن، یوسف رامی و نیکودموس، دو تن از حواریون مخفی عیسی (ع) نزد پیلاطس رفتند و جسد عیسی را طلب کردند. پیلاطس اجازه داد تا جسد را ببرند و جسد را به شمعون پطرس (ع) که وصی حضرت عیسی (ع) بود تحویل دادند. شمعون پطرس جسد مسیح (ع) را برداشت و موقتاً در مکانی مخفی دفن کرد تا یهودیان و رومیان به بدن او بی‌حرمتی نکنند. در آن هنگام بود که مریم مجدلیه به سوی قبری که همه گمان می‌کردند عیسی (ع) در آنجا دفن شده است رفت، اما قبر را خالی دید. در انجیل‌ها آمده است که در طول چهل روز بعد، مریم و حواریون، عیسی (ع) را در مجموع ده بار دیدند. در واقع، او دوازده بار نزد آنها ظاهر شد. هر بار که بر آنها ظاهر می‌شد، ابتدا او را نمی‌شناختند. آنها می‌پنداشتند که او تنها یک غریبه است اما بعداً ناگهان به این نتیجه می‌رسیدند که او عیسی (ع) بود. در اینجا سه روایت از کتاب مقدس آمده است:

۱. عیسی به عنوان یک باغبان نزد مریم مجدلیه ظاهر می‌شود:

"و اما مریم، بیرون، نزدیک مقبره ایستاده بود و می‌گریست. او گریان خم شد تا به درون مقبره بنگرد. آنگاه دو فرشته را دید که جامه‌های سفید بر تن داشتند و آنجا که پیکر عیسی نهاده شده بود، یکی در جای سر و دیگری در جای پاهای او نشسته بودند. آنها به او گفتند: "ای زن، چرا گریانی؟" او پاسخ داد: "سرورم را برده‌اند و نمی‌دانم کجا گذاشته‌اند." چون این را گفت، برگشت و عیسی را آنجا ایستاده دید، اما نشناخت. عیسی به او گفت: "ای زن، چرا گریانی؟ که را می‌جویی؟" مریم به گمان اینکه باغبان است، گفت: "آقایم، اگر تو او را برداشته‌ای، به من بگو کجا گذاشته‌ای تا بروم و او را برگیرم." عیسی صدا زد: "مریم!" مریم روی به جانب او گرداند و به زبان عبرانیان گفت: "رَبّونی!" (یعنی استاد). عیسی به او گفت: "بر من میاویز، زیرا هنوز

نزد پدر صعود نکرده‌ام. بلکه نزد برادرانم برو و به آنها بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما صعود می‌کنم."مریم مجدلیه رفت و حواریون را خبر داد که "خداوند را دیده‌ام!" و آنچه به او گفته بود، بدیشان بازگفت."[2]

۲. عیسی در جاده عِمائوس به عنوان یک غریبه ظاهر می‌شود:

"در همان روز، دو تن از آنان به دهکده‌ای می‌رفتند، عِمائوس نام، واقع در دو فرسنگی اورشلیم. ایشان درباره‌ی همه‌ی وقایعی که رخ داده بود، با یکدیگر گفتگو می‌کردند. همچنان که سرگرم بحث و گفتگو بودند، عیسی، خود، نزد آنها آمد و با ایشان همراه شد. اما او را نشناختند زیرا چشمان ایشان بسته شده بود. از آنها پرسید: "در راه، درباره‌ی چه گفتگو می‌کنید؟" آنها با چهره‌هایی اندوهگین، خاموش ایستادند. آنگاه یکی از ایشان که کْلِئوپاس نام داشت، در پاسخ گفت: "آیا تو تنها شخص غریب در اورشلیمی که از آنچه در این روزها واقع شده بی‌خبری؟" پرسید: "چه چیزی؟" گفتند: "آنچه بر عیسای ناصری گذشت. او پیامبری بود که در پیشگاه خدا و نزد همه‌ی مردم، کلام و اعمال پر قدرتی داشت. سران کاهنان و بزرگان ما او را سپردند تا به مرگ محکوم شود و بر صلیبش کشیدند. اما ما امید داشتیم او همان باشد که می‌بایست اسرائیل را رهایی بخشد. افزون بر این، به‌واقع اکنون سه روز از این وقایع گذشته است. برخی از زنان نیز که در میان ما هستند، ما را به حیرت افکنده‌اند. آنان امروز صبح زود به مقبره رفتند، اما پیکر او را نیافتند. آنگاه آمده، به ما گفتند فرشتگانی را در رویا دیده‌اند که به ایشان گفته‌اند او زنده است. برخی از دوستان ما به مقبره رفتند و اوضاع را همان‌گونه که زنان نقل کرده بودند، یافتند، اما او را ندیدند." آنگاه به ایشان گفت: "ای بی‌خردان که دلی دیر فهم برای باور کردن گفته‌های انبیا دارید! آیا نمی‌بایست مسیح این رنج‌ها را ببیند و سپس به جلال خود درآید؟" سپس از موسی و همه‌ی انبیا آغاز کرد و آنچه را که در تمامی کتب مقدس درباره‌ی او گفته شده بود، برایشان توضیح داد. چون به دهکده‌ای که مقصدشان بود نزدیک شدند، عیسی وانمود کرد که می‌خواهد دورتر برود. آنها اصرار کردند و گفتند: "با ما بمان، زیرا چیزی به پایان روز نمانده و شب نزدیک

[2] کتاب مقدس، انجیل یوحنا، اصحاح ۲۰: ۱۱-۱۸

است." پس داخل شد تا با ایشان بماند. چون با آنان بر سفره نشسته بود، نان را برگرفت و شکر نموده، پاره کرد و به ایشان داد. در همان هنگام، چشمان ایشان گشوده شد و او را شناختند، اما در دم از نظرشان ناپدید گشت. آنها از یکدیگر پرسیدند: "آیا هنگامی که در راه با ما سخن می‌گفت و کتب مقدس را برایمان تفسیر می‌کرد، دل در درون ما نمی‌تپید؟" پس بی‌درنگ برخاستند و به اورشلیم بازگشتند. آنجا آن یازده رسول را یافتند که با دوستان خود گرد آمده، می‌گفتند: "این حقیقت دارد که خداوند قیام کرده، زیرا بر شمعون ظاهر شده است." سپس، آن دو نیز باز گفتند که در راه چه روی داده و چگونه عیسی را هنگام پاره کردن نان شناخته‌اند."[3]

۳. عیسی به عنوان یک ماهیگیر نزد حواریون ظاهر می‌شود:

"سحرگاهان، عیسی در کنار ساحل ایستاد؛ اما حواریون درنیافتند که عیسی است. او به آنها گفت: "ای دوستان، چیزی برای خوردن ندارید؟" پاسخ دادند: "نه!" گفت: "تور را به جانب راست قایق بیندازید که خواهید یافت." ایشان چنین کردند و از فراوانی ماهی قادر نبودند تور را به درون قایق بکشند. شاگردی که عیسی دوستش می‌داشت، به پطرس گفت: "پروردگار است!" شَمعون پطرس چون شنید که پروردگار است، در دم جامه‌ی خود را گرد خویش پیچید - زیرا آن را از تن به در آورده بود - و خود را به دریا افکند. اما دیگر حواریون با قایق آمدند، در حالی که تورِ پر از ماهی را با خود می‌کشیدند، زیرا فاصله‌ی آنها با ساحل فقط دویست ذِراع بود. چون به ساحل رسیدند، دیدند آتشی با زغال افروخته است و ماهی بر آن نهاده شده، و نان نیز هست. عیسی به ایشان گفت: "از آن ماهی‌ها که هم‌اکنون گرفتید، بیاورید." شمعون پطرس به درون قایق رفت و تور را به ساحل کشید. تور پر از ماهی‌های بزرگ بود، به تعداد صد و پنجاه و سه ماهی. و با اینکه شمار ماهی‌ها بدین حد زیاد بود، تور پاره نشد. عیسی به ایشان گفت: "بیایید صبحانه بخورید." هیچ یک از حواریون جرأت نکردند از او بپرسند، "تو کیستی؟" زیرا می‌دانستند که پروردگار

[3] کتاب مقدس، انجیل لوقا، اصحاح ۲۴: ۱۳-۳۵

است. عیسی پیش آمده، نان را برگرفت و به آنها داد، و نیز ماهی را. این سومین بار بود که عیسی پس از برخاستن از مردگان بر حواریون خویش نمایان می‌شد."[4]

علاوه بر آن نمونه از انجیل‌ها، نمونه‌ی دیگری از انجیل‌های گنوسی را به شما ارائه خواهم داد. در مجموعه نجع حمادی، یک نسخه‌ی خطی به نام "اعمال پطرس و دوازده حواری" از حادثه‌ی عجیب دیگری به ما می‌گوید که در آن کاملاً مشخص می‌شود هر بار که آنها یکدیگر را ملاقات می‌کردند، عیسی (ع) با بدن‌های جدید نزد حواریون ظاهر می‌شد.

۴. عیسی در نقش لیتارگوئِل تاجر مروارید مرموز ظاهر می‌شود:

"[...] که [...] هدف [... پس از ...] ما [...] حواریون [...]. ما راهی شدیم [...] از بدن. دیگران در قلب خود مضطرب نبودند. و ما در قلب‌های خود متحد بودیم. ما پذیرفتیم که خدمتی را که پروردگار ما را برای آن تعیین کرده است، انجام دهیم. و با هم پیمان بستیم. ما در یک لحظه مناسب که از جانب پروردگار به ما رسید به سوی دریا پایین رفتیم. کشتی‌های لنگر انداخته در ساحل که برای مسافرگیری آماده بود را دیدیم و با ملوانان کشتی در مورد سوار شدنمان با آنان صحبت کردیم. آنها همانطور که توسط پروردگار مقرر شده بود، مهربانی زیادی نسبت به ما نشان دادند. و بعد از اینکه سوار شدیم، یک روز و یک شب دریانوردی کردیم. پس از آن باد پشت کشتی آمد و ما را به شهری کوچک در میان دریا رساند. و من، پطرس، نام این شهر را از ساکنانی که روی اسکله ایستاده بودند جویا شدم. مردی در میان آنها پاسخ داد: "نام این شهر سَرا (سکونتگاه) است، یعنی بنیاد [...] استقامت." و رهبرِ آنان شاخه‌ی خرما را در لبه اسکله نگه داشته بود. و بعد از اینکه با بار و بنه به ساحل رفتیم، به شهر رفتم تا در مورد اسکان مشاوره بگیرم. مردی بیرون آمد که پارچه‌ای به کمر و کمربندی طلایی را به دور آن بسته بود. همچنین دستمالی روی سینه‌اش بسته شده بود که روی شانه‌هایش کشیده شده و سر و دست‌هایش را می‌پوشاند. من به آن مرد خیره شده بودم، زیرا او از نظر شکل و قامت زیبا بود. چهار قسمت از بدنش را دیدم: کف پاها و قسمتی از سینه و کف دست‌ها و صورتش. این چیزها را توانستم ببینم. جلد کتابی

[4] کتاب مقدس، انجیل یوحنا، اصحاح ۲۱: ۴-۱۴

مانند (آن) کتاب‌های من در دست چپ او بود. عصایی از چوب حَسَن‌لَبه در دست راستش بود. صدایش در حالی که آهسته صحبت می‌کرد طنین انداز بود و در شهر فریاد می‌زد: "مروارید! مروارید!" من واقعا فکر می‌کردم او مردی از اهل آن شهر است. به او گفتم: "برادرم و دوستم!" پس جوابم را داد و گفت: "درست گفتی برادرم و دوستم. از من چه می‌خواهی؟" به او گفتم: "از تو برای اسکان خودم و برادرانِ همراهم درخواست می‌کنم، زیرا ما اینجا غریبیم." او به من گفت: "من نیز به همین دلیل گفتم برادرم و دوستم، زیرا من نیز مانند تو غریبه هستم." و پس از گفتن این سخنان، فریاد زد: "مروارید! مروارید!" ثروتمندان آن شهر صدای او را شنیدند. آنها از انبارهای مخفی خود بیرون آمدند. و برخی از انبارهای خانه‌هایشان به بیرون نگاه می‌کردند. دیگران از پنجره‌های بالایی خود به بیرون نگاه می‌کردند. و چیزی از او ندیدند، زیرا نه کیسه‌ای در پشت او بود و نه بسته‌ای در پارچه و دستمالش. و به خاطر کسر شأن خود حتی او را تصدیق نکردند. او به نوبه‌ی خود، خود را برای آنها آشکار نکرد. آنها به انبارهای خود بازگشتند و گفتند: "این مرد ما را به تمسخر گرفته است."

و فقرای آن شهر صدای او را شنیدند و نزد مردی که این مروارید را می‌فروشد، آمدند. گفتند: "لطفا زحمت بکشید و مروارید را به ما نشان دهید تا ما آن را با چشمان خود ببینیم. زیرا ما فقیر هستیم. و ما این [...] قیمت برای پرداخت آن را نداریم. اما به ما نشان بده تا به دوستانمان بگوییم که مرواریدی را با چشمان خود دیده‌ایم." او پاسخ داد و به آنها گفت: "اگر ممکن است به شهر من بیایید تا نه تنها آن را در برابر چشمان شما نشان دهم، بلکه آن را مجانی به شما بدهم." و همانا آنها، فقیران آن شهر، شنیدند و گفتند: "چون ما گدا هستیم، قطعاً می‌دانیم که مرد مرواریدی به گدا نمی‌دهد، بلکه معمولاً نان و پول می‌گیرند. پس اکنون محبتی که می‌خواهیم از شما دریافت کنیم (این است) که مروارید را در برابر چشمانمان به ما نشان دهید. و ما با افتخار به دوستان خود خواهیم گفت که مرواریدی را با چشمان خود دیدیم" - زیرا در بین فقرا، به ویژه گدایان (مانند اینها) یافت نمی‌شود. او پاسخ داد (و) به آنها گفت: "اگر ممکن است، خودتان به

شهر من بیایید تا نه تنها آن را به شما نشان دهم، بلکه آن را مجانی به شما بدهم." فقیران و گدایان به خاطر مردی که مجانی می‌بخشد خوشحال شدند.

مردان از پطرس در مورد سختی‌ها پرسیدند. پطرس پاسخ داد و چیزهایی را که در مورد سختی‌های آن راه شنیده بود گفت. زیرا آنها مفسر سختی‌های خدمت خود هستند. به مردی که این مروارید را می‌فروشد، گفت: "می‌خواهم نام تو و سختی‌های راهِ شَهرت را بدانم، زیرا ما غریبه‌ایم و بندگان خدا هستیم. بر ما لازم است که کلام خدا را در هر شهر بدون استثنا منتشر کنیم." او پاسخ داد و گفت: "اگر نام من را می‌جویی، لیتارگوئل نام من است، که تعبیرش سنگِ بخشنده و غزال مانند است. و نیز (درباره‌ی) راه شهر که از من پرسیدی، آن را به تو می‌گویم. هیچ کس نمی‌تواند بر آن مسیر راه برود، مگر کسی که هر چه دارد را رها کرده و هر روز از غروب تا به غروب روزه گرفته باشد. زیرا بسیاری از دزدان و حیوانات وحشی در آن جاده هستند. کسی که در جاده با خود نان می‌برد، سگ‌های سیاه به خاطر نان او را می‌کشند. هر که جامه‌ی گرانقیمت دنیا را با خود حمل کند، دزدان به خاطر لباس او را می‌کشند. هر کس آب را با خود حمل کند، گرگ‌ها به خاطر آب او را می‌کشند، زیرا تشنه‌ی آب می‌باشند. آن که نگران گوشت و سبزی سبز است، شیرها به خاطر گوشت او را می‌خورند. اگر از شیرها بگریزد، گاوها او را به خاطر سبزیجات سبز می‌بلعند."

وقتی اینها را به من گفت، آهی کشیدم و گفتم: "سختی‌های بزرگی در راه است! اگر فقط عیسی به ما قدرت می‌داد تا آن را طی کنیم!" چون صورتم غمگین بود به من نگاه کرد، و آهی کشیدم. او به من گفت: "اگر واقعاً این نام "عیسی" را می‌شناسی و به او ایمان داری، چرا آه می‌کشی؟ او قدرتی بزرگ برای توان دادن است. زیرا من نیز به پدری که او را فرستاد ایمان دارم." جواب دادم و از او پرسیدم: "نام جایی که می‌روی، شَهرت چیست؟" او به من گفت: "این نام شهر من 'نُه دروازه' است. خدا را ستایش کنیم که می‌دانیم دهمی سَر است." بعد از این با آرامش از او دور شدم.

وقتی می‌خواستم بروم و دوستانم را صدا بزنم، موج‌ها و دیوارهای بلند بزرگی را دیدم که محدوده شهر را احاطه کرده‌اند. من از چیزهای بزرگی که دیدم شگفت زده شدم. پیرمردی را دیدم که

نشسته بود و از او پرسیدم که آیا واقعاً نام شهر سَرا (سکونتگاه) است؟ او [...]، " سَرا [...]". او به من گفت: "تو راست می‌گویی، از آن رو ما در اینجا ساکن هستیم زیرا که استقامت می‌کنیم." من پاسخ دادم و گفتم: "به درستی [...] مردان آن را [...] نام نهاده‌اند، زیرا هر کسی که در امتحان‌های خود استقامت می‌کند، در شهرها ساکن می‌شود و پادشاهیِ گرانبهایی از آنها می‌آید، زیرا در میان ارتدادها و دشواری‌های طوفان‌ها استقامت می‌کنند. تا بدین ترتیب، در شهرِ هر کسی که بارِ یوغِ ایمانِ خود را تحمل کند سکنی گزیده می‌شود و او در ملکوت آسمان‌ها قرار خواهد گرفت."

تعجیل کردم و رفتم و دوستانم را صدا زدم تا به شهری برویم که لیتارگوئل برای ما تعیین کرده بود. ما در یک پیوند ایمانی، همه چیز را همانطور که او گفته بود ترک کردیم. ما از دزدان گریختیم، زیرا آنها لباس خود را نزد ما نیافتند. ما از گرگ‌ها گریختیم، زیرا آنها آبی را که تشنه‌ی آن بودند نزد ما نیافتند. ما از شیرها گریختیم، زیرا آنها میل به گوشت را نزد ما نیافتند. ما از گاوها گریختیم [...] آنها سبزی سبز پیدا نکردند.

شادی بزرگی بر ما وارد شد و بی‌خیالیِ آرامی مانند شادی پروردگارمان. جلوی دروازه آرام گرفتیم و با هم در مورد چیزهایی صحبت کردیم که حواس‌پرتی این دنیا نیست. بلکه به تفکر در ایمان ادامه دادیم. همانطور که ما در مورد دزدانی که در جاده از آنها گریختیم صحبت می‌کردیم، لیتارگوئل که تغییر کرده بود به سمت ما آمد. او ظاهر یک پزشک داشت، زیرا جعبه‌ای مرهم زیر بغلش بود و شاگرد جوانی با کیسه‌ای پر از دوا به دنبال او می‌آمد. ما او را نشناختیم. پطرس پاسخ داد و به او گفت: "از تو می‌خواهیم که به ما لطف کنی، زیرا ما غریبه‌ایم، و ما را پیش از غروب به خانه لیتارگوئل ببر." او گفت: "با صراحت قلب آن را به شما نشان خواهم داد. اما من در شگفتم که چگونه این مردِ نیک را شناختید. زیرا او خود را به هر کس نشان نمی‌دهد، زیرا او خود پسرِ پادشاهی بزرگ است. کمی استراحت کنید تا من بروم و این مرد را شفا دهم و برگردم." عجله کرد و به سرعت برگشت.

او به پطرس گفت: " پطرس!" و پطرس ترسید، زیرا از کجا فهمید که نام او پطرس است؟ پطرس به منجی پاسخ داد: "از کجا من را می‌شناسی، زیرا نام مرا خوانده‌ای؟" لیتارگوئل پاسخ داد: "می‌خواهم از شما بپرسم که نام پطرس را چه کسی به شما داده است؟" او به او گفت: "عیسی مسیح، پسر خدای زنده. او این نام را بر من گذاشت." او پاسخ داد و گفت: "این من هستم! مرا بشناس، پطرس."

او جامه‌ای را که به او پوشانده بود، باز کرد - لباسی که به خاطر ما خود را در آن تغییر داده بود - و در حقیقت به ما آشکار کرد که آن او بود. ما بر روی زمین سجده و او را عبادت کردیم. ما یازده حواری بودیم. دستش را جلو آورد و ما را بلند کرد. ما متواضعانه با او صحبت کردیم. سرمان را از روی بی‌لیاقتی پایین انداخته بودیم و گفتیم: "آنچه دوست داری را انجام خواهیم داد. اما به ما قدرت بده تا آنچه را که می‌خواهی انجام دهیم." جعبه‌ی مرهم و کیسه‌ای را که در دست شاگرد جوان بود به آنها داد. به آنها چنین امر کرد و فرمود: "به شهری که از آن آمده‌اید بروید، که به آن سَرا (سکونتگاه) می‌گویند. همچنان که به همه کسانی که به نام من ایمان آورده‌اند می‌آموزید، به استقامت ادامه دهید، زیرا من در سختی‌های ایمان استقامت نمودم. من پاداش شما را خواهم داد. به فقرای آن شهر، آنچه را که برای زندگی نیاز دارند، بدهید تا زمانی‌که به آنها آنچه بهتر است را بدهم، که به شما گفتم مجانی به شما خواهم داد." پطرس در جواب او گفت: "خداوندا، تو به ما آموختی که دنیا و هر آنچه در آن است را رها کنیم. ما به خاطر تو از آنها چشم پوشی کردیم. چیزی که ما در فکر آن هستیم (اکنون) خوراک یک روز است. ما از کجا می‌توانیم نیازهایی را که از ما می‌خواهید برای فقرا تأمین کنیم، پیدا کنیم؟" پروردگار پاسخ داد و فرمود: "ای پطرس، لازم بود مَثَلی را که به تو گفتم بفهمی! آیا نمی‌دانی که نام من که تعلیم می‌دهی از همه ثروت‌ها و حکمت خدا بر طلا و نقره و سنگ‌های قیمتی برتری دارد؟" کیسه دارو را به آنها داد و گفت: "همه بیماران شهر را که به نام من ایمان دارند، شفا دهید." پطرس بیم داشت برای بار دوم به او پاسخ دهد. او به کسی که در کنارش بود، که یوحنا بود اشاره کرد: "تو این بار صحبت کن." یوحنا پاسخ داد و عرض کرد: "خداوندا، ما در حضور تو بیم داریم سخنان زیادی بگوییم. اما این شما هستید که از

ما می‌خواهید این مهارت را تمرین کنیم. به ما یاد داده نشده که طبیب باشیم. پس چگونه خواهیم دانست که بدن‌ها را همانطور که به ما گفتی شفا دهیم؟" او به آنها پاسخ داد: "ای یوحنا، درست گفته‌ای، زیرا می‌دانم که اطبای این جهان آنچه را که متعلق به جهان است، شفا می‌دهند. اطبای روح اما قلب را شفا می‌دهند. بنابراین ابتدا بدن‌ها را شفا دهید تا از طریق قدرت‌های واقعی شفای بدن آنها، بدون داروی دنیا، به شما ایمان بیاورند، که قدرت شفای بیماری‌های قلب را نیز دارید. اما ثروتمندان شهر، کسانی که صلاح نمی‌دانستند حتی مرا تصدیق کنند، بلکه به مال و غرور خود خوشگذرانی می‌کردند، پس با اینان در خانه‌هایشان شام نخورید و با آنان دوستی نکنید، مبادا جانبداری آنها بر شما تاثیر بگذارد. زیرا بسیاری در کلیساها نسبت به ثروتمندان جانبداری نشان داده‌اند، زیرا آنها نیز گناهکار هستند و به دیگران فرصت گناه می‌دهند. اما آنها را به راستی داوری کنید تا خدمت شما جلال یابد و نام من نیز در کلیساها جلال یابد." حواریون پاسخ دادند و گفتند: "بله، این همان کاری است که شایسته است." بر روی زمین سجده و او را عبادت کردند. آنها را بلند کرد و با آرامش از آنها دور شد. آمین."[5]

در اینجا سه نمونه از کتاب مقدس و یک نمونه از یک منبع گنوسی از رخدادهایی ذکر شد که به موجب آن عیسی (ع) نزد حواریونش ظاهر می‌شود، کسانی که همیشه او را همراهی می‌کردند و با این حال آنها حتی او را نمی‌شناسند. آن امر چگونه ممکن است؟ آنها با عیسی (ع) زندگی کردند، از او آموختند، با او غذا خوردند و لحظات آخر او را شاهد بودند. با این حال، هیچ یک از آنها حتی به یاد نمی‌آورد که او چه ظاهری داشت؟ در حالی که در نهایت او را از طریق گفتار و کردارش شناختند، اما او را با بدن فیزیکی یا صدایش نشناختند. چطور ممکن است که ندانند او چه ظاهری یا چه صدایی دارد؟ حتی هیچ مدرکی مبنی بر پوشیدن لباس مبدل وجود ندارد.

پاسخ به طور خلاصه این است که عیسی (ع) در بدن‌های مختلف نزد آنها ظاهر شد. فرد غریبه، باغبان، ماهیگیر و لیتارگوئل چهار بدن مختلف انسانی بودند که روح عیسی (ع) به آنها منتقل شد. امام صادق (از ایشان سلام) در هفت شریف این آیه قرآن را تفسیر می‌کنند: ﴿**يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي**

[5] سفر اعمال پطرس و دوازده رسول

الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ﴾ ﴿خود به دست خود و دست مومنان خانه‌های خود را خراب می‌کردند پس ای دیده وران عبرت گیرید﴾ امام (از ایشان سلام) فرمود: **"خانه‌هایشان بدن‌هایشان است و بدن خانه‌ی روح است."**[6]

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) امر را بیشتر آشکار کرد و فرمود: "ارواح معینی به درجه‌ای می‌رسند که می‌توانند انتخاب کنند تا در هر جسمی که می‌خواهند وارد شوند." همانطور که قرآن می‌فرماید: **﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ﴾ ﴿بر شما گناهی نیست که به خانه‌های غیر مسکونی که در آنها برای شما استفاده‌ای است داخل شوید﴾**[7]

بدیهی است که رستاخیز عیسی مسیح (ع)، امر مربوط به رجعت روح یا انتقال روح از بدنی که مصلوب شده به بدن‌های دیگر بوده است. تنها حجت خدا می‌تواند چنین راز حیران‌کننده‌ای را که برای بیش از دو هزار سال مومنان را سردرگم کرده است، حل کند.

[6] هفت شریف، درب ۲۰، ص ۵۵

[7] قرآن کریم، سوره نور، آیه ۲۹



درب شماره چهارده

در معرفت چیستی واقعیت

"مردم در خوابند، اگر بمیرند بیدار می شوند"

روزی امام احمد الحسن (از ایشان سلام) وارد شد و به من فرمود: "پسرم از تو سوالی دارم. سوالی که من آن را بسیار مهم می‌دانم. چه چیزی تو را در این دنیای زودگذر خوشحال می‌کند؟ آیا چیزی در آن تو را خوشحال می‌کند؟ سوال من از تو در مورد زندگی و دنیاست و از دین صحبت نمی‌کنم."

گفتم: "نه، به خدا، فقط وقتی از تو بشنوم یا مومنان را شاد و سرحال ببینم، جز آن، هیچ چیز مرا خوشحال نمی‌کند، نه پول، نه مِلک و نه دنیا."

پس امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم، خداوند تو را توفیق دهد. می‌دانی پسرم، من هرگز در تمام عمرم خوشحال نبودم، از زمانی که ناخن‌هایم نرم بود (یعنی از بچگی)."

گفتم: "سبحان الله پدرم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "هرگز، و هرگز برای چیزی شادمان نشدم و به خاطر چیزی در آن مسرور نبودم، نه به خدا سوگند، هرگز به خاطر این که می‌دانم این فقط یک توهم است..."

وقتی امام (از ایشان سلام) این را فرمود، یادم می‌آید احساس خفگی می‌کردم، و چشمانم از اشک‌هایی که از ریختن آن جلوگیری می‌کردم، می‌سوخت. احساس دل شکستگی و اندوه شدیدی داشتم. من در عمرم کسی را ندیده بودم که حتی یک روز هم از چیزی خوشحال نشده باشد و احساس اندوه شدیدی برای امام کردم. من فقط می‌توانستم در آن مقطع از سفر با امام احمد الحسن (از ایشان سلام) باری را تصور کنم که او بر دوش می‌کشید.

دنیا مثل یک رویاست: "تو اکنون در یک رویا هستی."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم الان چند سال داری؟ خداوند تو را حفظ کند."

گفتم: "سی و دو سال دارم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "در تمام این سی و دو سال چه کردی؟ آیا می‌توانی یک ثانیه را به عقب برگردانی؟ تو نمی‌توانی یک لحظه شادی یا یک لحظه غم را برگردانی. چند لحظه را صرف سفر کردی و چقدر برای خوردن و آشامیدن وقت گذاشتی و چقدر برای ازدواج و بچه دار شدن و غمگین بودن و شاد

بودن و بیرون رفتن و خندیدن و گریه کردن و کار کردن وقت گذاشتی، همگی با زمان رفته‌اند، ثمره‌ی همه‌ی آنها کجاست؟ ثمرات فقط در نیکی است، این تنها چیزی است که تو را نجات می‌دهد و هیچ چیز دیگری کارساز نیست."

از امام (از ایشان سلام) پرسیدم: "پدرم وقتی می‌گویید دنیا توهم است، آیا دنیا مثل خواب است؟"

پس امام (از ایشان سلام) فرمود: "آفرین پسرم، خداوند به تو برکت دهد."

گفتم: "پس مانند آن است که امیر المومنین (از ایشان سلام) فرمود: **'مردم در خوابند و اگر بمیرند بیدار می‌شوند؟'**[1]"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آری، به خدا سوگند، پسرم، آن یک خواب است، تو اکنون در خواب هستی."

گفتم: "گاهی در رویاهایم بیدارتر هستم و می‌توانم رویا را کنترل کنم (رویای شفاف)[2] ، آیا الان باید در این خواب (این خواب بیدار گونه به نام زندگی) توجه کنم یا الان بیدار شوم؟"

پس امام (از ایشان سلام) فرمود: "این امری است که به آن نخواهی رسید تا اینکه یقین پیدا کنی که در خواب هستی، و اگر از این خواب بیدار شوی و کاملا آگاه شوی و یقین کنی که خواب است، در اینجا (در این دنیا) خواهی مرد."

در اینجا متوجه شدم که امام (از ایشان سلام) می‌فرمایند که اگر به تمام و کمال متوجه شویم که این زندگی یک توهم است و واقعی نیست، در آن لحظه از خواب یا خیال بیدار می‌شویم. این دلزدگی باعث می‌شود که آگاهی ما در جای دیگری بیدار شود و ما در اینجا دیگر وجود نخواهیم داشت، یعنی در اینجا می‌میریم.

[1] الدرر المنتثرة في الأحاديث المشتهرة، السيوطي، ص ۱۹۷

[2] رویای شفاف یعنی هنگامی که فرد از این واقعیت آگاه می‌شود که در حال خواب دیدن است.

از امام (از ایشان سلام) پرسیدم: "امور در این دنیا طوری جلوه می‌کنند که انگار آن یک بازی ویدئویی است، وقتی می‌گویید دنیا یا واقعیت یک توهم است، آیا مانند کامپیوتر با اعداد و کُدها و غیره برنامه نویسی شده است؟"

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "در این گیتی همه چیز برنامه‌نویسی شده است، اما شامل انتخاب است، برنامه‌نویسی شده با هزاران انتخاب و احتمال، شما می‌توانید انتخابی را که می‌خواهید انتخاب کنید، اما در نهایت همه چیز برنامه‌نویسی شده است."

گفتم: "پس منظور شما یک بازی ویدیویی مانند آتاری یا پلی‌استیشن است، دقیقاً مانند این آیه‌ی قرآن: **﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ﴾ ﴿این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست﴾**[3]"

پس امام (از ایشان سلام) فرمود: "بسیار نزدیک، دقیقا، آفرین، تو آن را با بهترین پایان‌ها به پایان رساندی."

پرسیدم: "در زمان مرگ، موضوع شبیه به برداشتن هِدسِت واقعیت مجازی است و فرد متوفی ناگهان متوجه می‌شود که همه‌ی اینها فقط یک بازی یا رویا بوده و ناگهان خود را در بدنی دیگر غیر از بدنی که با آن در این دنیا بودند می‌بینند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "عالی، آفرین! تو برکت داده شده هستی پسرم."

گفتم: "پس این درست مثل فیلم 'ماتریکس' است و یک معمار برای واقعیت وجود دارد."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "این یک توهم است ولی مردم داخل آن در امتحان هستند."

گفتم: "و در مورد دنیای حقیقی چطور، آیا به دنیای ما شباهت دارد یا نسخه‌ی کاملتری از آن است؟ آیا ما همان نوع بدن را در آنجا داریم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "فرقی نمی‌کند چقدر آن را برای تو توصیف کنم، نمی‌توانی آن را درک کنی، ولی روزی آن را به تو نشان خواهم داد، این یک قول است."

[3] قرآن کریم، سوره عنکبوت، آیه ۶۴

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) امر بسیار مهمی را در مورد واقعیتِ ما برای من آشکار نمود. ایشان تایید کرد که در حقیقت، واقعیت ما یک برنامه‌ی واقعیت مجازی [virtual reality] است که عملا یک مکان واقعی نیست، بلکه بیشتر شبیه به یک بازی یا برنامه‌ی کامپیوتری با هر عمل و پیامدی می‌باشد که با هزاران احتمال برنامه‌نویسی شده است. ایشان همچنین آشکار کرد که اگرچه آن یک بازی یا توهم است، اما یک معمار دارد و نتیجه یا حاصل عملکرد ما در این دنیای مجازی پیامدهایی بر واقعیت ما در دنیای واقعی دارد.

"انتظار خیر داشته باش و آن را خواهی یافت."

از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیدم: "پدر من یک سوال بسیار مهم دارم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بگو پسرم."

گفتم: "از آنجایی که همه‌ی اینها رویاست، آیا همه کسانی که می‌بینیم انسان‌های واقعی هستند یا برخی از آنها انسان نیستند یا جزء توهم یا برنامه هستند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "از تو چیزی می‌پرسم، هنگامی که خواب می‌بینی، آیا خواب واقعی است یا فقط خواب؟"

گفتم: "خواب."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آیا تا به حال در خواب ضربه‌ای خورده‌ای که از خواب بیدار شوی و از آن درد احساس کنی؟ یا شاید حتی زمین خوردن؟"

گفتم: "بله، به خدا سوگند، حدود یک هفته پیش این اتفاق برای من افتاد، می‌خواستم در این مورد از شما بپرسم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پس پاسخ مثبت است، بنابراین واقعی است. اما در آن دنیا واقعی است. حقیقت این جهان و قلمروی این جهان از همه‌ی جهان‌های پیرامون و موجود پست‌تر است. اما در نظر

بقیه‌ی عوالم این یک توهم است اما در این دنیا آن واقعی است. تو می‌توانی با برخی افراد بنشینی و صحبت کنی و فکر کنی آنها انسان هستند، اما نیستند. شاید آنها از مخلوقات دیگر باشند ولی تو نمی‌دانی."

گفتم: "یعنی مخلوقات دیگری به غیر از جن هستند که تغییر شکل می‌دهند تا به صورت ما ظاهر شوند، و مانند موجودات فرازمینی در میان ما هستند."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نمی‌توانی آنها را از افراد عادی تشخیص دهی، اما شاید از چشم‌ها یا رفتار خاصی احساس کنی که عادی نیستند و گاهی اوقات می‌توانی (با یک نفر) گفتگو کنی، اما در واقع این تو هستی که با خودت صحبت می‌کنی و آن را احساس نمی‌کنی و متوجه نمی‌شوی."

امام (از ایشان سلام) تایید کرد که درست مانند یک بازی ویدیویی، برخی از افرادی که روزانه آنها را ملاقات می‌کنیم آواتارهایی با بازیکنانی در پشت خود هستند. برخی دیگر شخصیت‌های غیرقابل بازی [non-playable characters - NPC] یا شخصیت‌هایی هستند که فقط به عنوان بخشی از ماتریکس خلق شده‌اند، افرادی که واقعاً مردم نیستند، بلکه توهم هستند، درست همانند آنکه درخت‌ها یا آسمان یا شن یک توهم هستند. او همچنین بیان کرد که موجودات ماورایی مانند فرشتگان، شیاطین، جن، فرازمینی‌ها و سایر گونه‌های حیات هوشمند قادر به ورود به بازی و بازی کردن به عنوان یک شخصیت هستند؛ آنها در بیشتر موارد، به عنوان یک شخصیت انسانی بازی می‌کنند، اما آگاهیِ پشت آن آواتار، غیر انسان است.

گفتم: "این چه واقعیتی است که ما در آن زندگی می‌کنیم؟ آیا این افکار ما است؟ یا اینکه افکار ما بر واقعیت تاثیر می‌گذارد؟ آیا این یک توهم است که محصول افکار ماست؟ کتابی به نام 'غریبه‌ی اسرارآمیز' وجود دارد که در آن شخصیت اصلی، شیطان، می‌گوید: 'هیچ چیز جز فضای خالی وجود ندارد - و تو... و تو، تو نیستی، نه بدنی، نه خونی، نه استخوانی داری، چیزی به جز یک فکر نیستی.' شما گفتید که ما در یک رویا یا در یک توهم زندگی می‌کنیم و رویاها محصول فکر انسان است، درست است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله پسرم، همه چیز می‌تواند ساخته شود."

گفتم: "با تخیل کردن؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه با تخیل، برایت مثال می‌زنم. الهام الهی یا یک ایده ناگهانی که به تو می‌رسد."

گفتم: "چه امری در مورد آن؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "این پیدایش چیزهاست، تو هستی که آن را به دنیا می‌آوری. آیا برای مثال نشنیدی 'انتظار خیر داشته باش و آن را خواهی یافت'؟ و برعکس آن نیز صادق است."

امام (از ایشان سلام) در اینجا می‌فرماید که اگرچه این افکار ما نیستند که این ماتریکسی که در آن زندگی می‌کنیم را آفریده‌اند، اما از طریق افکار، انتظارات و عقاید خود تا حدی بر حوادثی که در این واقعیت با آن مواجه می‌شویم تاثیر می‌گذاریم.

گفتم: "اما منظورم این چهره‌هایی است که مردم دارند، رنگ‌ها و شکل‌هایی که وجود دارد. مثلاً اگر من به رنگ سبز نگاه کنم و بگویم آن سبز است، آیا آدم (ع) می‌تواند آن را نارنجی ببیند؟ اما در سر او نارنجی سبز نامیده می‌شود. یا کلمه‌ای مشابه را می‌گوییم و در عین حال چیزهای مختلفی را توصیف می‌کنیم. آیا همه‌ی انسان‌ها واقعیت را به یک شکل می‌بینند یا هر یک از ما واقعیت را از دریچه ذهن خود می‌بینیم و هر کدام تصاویر ساخته شده‌ای را می‌بینیم که مغزمان ایجاد می‌کند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اکنون، ممکن است تو فردی را دوست داشته باشی و دیگری او را دوست نداشته باشد. حتی اگر هر دوی شما برای اولین بار این شخص را ملاقات کرده‌اید و هر دو قبلاً این شخص را نمی‌شناختید. چرا تو او را دوست داری و دیگری او را دوست ندارد؟"

گفتم: "سوال همین است، آیا ما هر دو یک چیز و یک شخص را می‌بینیم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "هر یک از شما در حال دیدن چیزی است، و همه با آنچه دیده‌اند موافق نیستند. این پاسخ سوال توست، یعنی درست می‌گویی."

گفتم: "سبحان الله، پس واقعیت ساختگی است و از دریچه‌ی ذهن دیده می‌شود."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آری، چیزی کوچک به تو می‌دهم تا در مورد آن فکر کنی تا زمانی که دوباره ملاقات کنیم. آیا چشم انسان چیزها را همانطور که هستند می‌بیند یا آنچه را که مغز برای آن تعبیر می‌کند می‌بیند؟ و آیا آن شخص که عقل خود را از دست داده است، یعنی شخص دیوانه، مانند شخص عاقل می‌بیند یا چیزهای دیگری می‌بیند؟ و چرا؟ یعنی، آیا شخص دیوانه سیب قرمز را سیب قرمز می‌بیند یا یک جوجه تیغی؟ و آیا شخص دیوانه می‌داند که دیوانه است؟"

گفتم: "مثل وقتی که کسی را در تاریکی می‌بیند و نزدیک می‌شود و می‌بیند که فقط لباس است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "در مورد آن فکر و تامل کن و بیندیش تا تو را دوباره ببینم."

امام (از ایشان سلام) برای من تایید کردند که واقعیتِ پایه [base reality] برای هر شخصی متفاوت است. رنگ‌ها، ماده، اشیا برای افراد مختلف همه متفاوت به نظر می‌رسند و کلمات حتی برای افراد مختلف معانی متفاوتی دارند. به همین دلیل است که ما سلیقه‌ها و نظرات متفاوت داریم.

"من دنیا هستم، هر که دنبال من بدود سقوط خواهد کرد."

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) روزی با من تماس گرفت و به من فرمود: "به مومنان بگو از دنیای فانی خیالی دوری کنند که به خدا توهم است و ارزشی ندارد پس شما را فریب ندهد. مَثَلی به تو می‌گویم که به برادرانت بگو شاید از آن پند بگیرند. روزی پسری تک‌فرزند بود که پدری ثروتمند داشت، روزی پسر نزد پدرش رفت و به او گفت: "پدرم، من عاشق زنی جوان شده‌ام که فوق العاده زیباست و می‌خواهم او را به ازدواج من دربیاوری." پس پدر بسیار خوشحال شد و به پسرش گفت: "برویم تا او را برایت نامزد کنیم پسرم!" پس پدر و پسر به خانه آن زن زیبا رفتند. و چون پدر زن جوان را دید متحیر و از زیباییش شگفت زده شد و به او طمع کرد و به پسرش گفت: "پسرم، این زن به درد تو نمی‌خورد، زیرا او بسیار زیباست و لیاقت مردی ثروتمند و توانا را دارد که بتواند او را خوشبخت کند، من با او ازدواج می‌کنم." پس پدر و پسر به شدت با هم دعوا کردند و به کلانتری رفتند تا افسر کلانتری بین آنها قضاوت کند. افسر به آنها گفت: "چه خبر است؟" پس ماجرا را به او گفتند و افسر گفت: "پس دختر را احضار می‌کنیم و از او می‌پرسیم که چه کسی را می‌خواهد؟" پس افسر به دنبال دختر فرستاد و وقتی دختر آمد افسر متحیر شد و از

زیبایی او به شگفت آمد و به پدر و پسر گفت: "این زن نه به درد تو می‌خورد و نه تو، این زن به درد کسی می‌خورد که دارای اعتبار، اقتدار، قدرت و پول است." سپس گفت: "من کسی هستم که با او ازدواج خواهم کرد." پس همگی با هم دعوا کردند و سر و صدای‌شان بلند شد. پس شهرداری که در آن شهر بود، شنید که مشکلی پیش آمده است، پس خواست تا نزد او بیایند تا بفهمد این موضوع چیست، پس همه‌ی طرف‌های دعوا، پدر و پسر و افسر نزد والی آمدند و شهردار به آنان گفت: "بیایید این دختری را که با آنها این کار را کرده ببینیم." پس به دنبال او فرستاد. وقتی دختر آمد، شهردار از شدت زیبایی او شوکه شد، و همانند دیگران، شروع به نزاع با همگی آنها بر سر این زن نمود. پس همگی نزد پادشاه رفتند و ماجرا را برای او بازگو کردند و شاه طبق معمول تقاضای حضور دختر را کرد و هنگامی که او را دید گفت: "این نه برای توست، نه برای تو، نه برای تو، کسی جز پادشاه کشور لیاقت این دختر را ندارد تا یک زندگی همانند یک شاهدخت برایش فراهم کند." آنها با هم دعوا کردند و دختر جوان گفت: "من راه حلی دارم." گفتند: "راه حلت چیست؟" گفت: "من می‌دوم و شما همگی باید به دنبال من بدوید و هر که زودتر مرا بگیرد از آن او خواهم بود و با او ازدواج می‌کنم." همه قبول کردند و دختر زیبا دوید و همه به دنبال او دویدند و ناگهان همگی، پدر و پسر و افسر و فرماندار و پادشاه، به گودالی عمیق افتادند، پس دختر در حالی که در چاله بودند به سوی آنها برگشت و گفت: "من دنیا هستم. هر که پشت سر من بدود بی‌آنکه بداند در گودال قبر می‌افتد و [درحالیکه] پر از گناه است."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پس فرزندانم این دنیا را رها کنید که به خدا قسم هرگز متوجه نخواهید شد و ناگهان می‌بینید که عمرتان گذشته و پیر شده‌اید و از گناهان و اعمال ناشایست پر شده‌اید و چیزی برای شما جز بیماری، حقارت و خواری باقی نمانده است. خدا به همه‌ی شما توفیق بدهد. آری به خدا این یک دنیای فانی وهم آلود است و و از آن جهت این را می‌گویم که این روزها می‌بینم که عده ای تلاش می‌کنند دنبال این زن زیبا بروند. دنیا مانند زنی است که آرایش کرده، اگر صورتش را از آرایش بشوید عیوب و زشتی‌هایش نمایان می‌شود."

از آنجایی که واقعیت واقعی نیست، هدر دادنِ زندگی‌مان برای دنبال کردن آن و نگرانی درباره‌ی آن، مانند شخصی است که در حال انجام یک بازی ویدیویی می‌باشد و در بازی، خانواده‌ی شخصیتی که او

نقش آن را بازی می‌کند می‌میرند و سپس او زندگی واقعی خود را با گریه کردن در مورد آن بازی سپری می‌کند. این هدر دادن زندگی خواهد بود، زیرا آن یک توهم است و واقعی نیست. این دنیا هم همینطور است، از این رو حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمودند دنیا برای خدا به اندازه‌ی بال پشه ارزش ندارد.[4]

"گیتی در تو نهفته است."

به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) گفتم: "وقتی با میکروسکوپ به سلول‌های بدن نگاه می‌کنی، چیزهایی به ظاهر همانند جهان‌ها و مخلوقات و سیارات و چیزهایی شبیه به فضا و سیارات و ستارگان را می‌بینی."

پس امام (از ایشان سلام) فرمودند: "آیا گمان می‌کنی که موجود کوچکی هستی در حالی‌که تمام گیتی در تو نهفته است."[5]

گفتم: "سبحان الله، پس سوال این است که ما کجا هستیم پدر؟ آیا ما در سلولی از بدنی غول پیکر زندگی می‌کنیم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آن جهانی در درون جهانی است تا بی‌نهایت."

پس شگفت زده شدم و گفتم: "آیا ما درون یک انسان هستیم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "تو خیلی خوشبین هستی، چه انسانی؟ همه‌ی اینها در یک سلول کوچک است."

گفتم: "تمام هستی در یک سلول است؟ پدرم فدای تو شوم، سلولی از چه؟"

[4] حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمودند: "سوگند به کسی که جان محمد را در دست دارد، اگر دنیا نزد خدای متعال به اندازه‌ی یک بال پشه می‌ارزید، او حتی جرعه‌ای آب از آن را به کافر و فاسق عطا نمی‌نمود." - الأمالی، شیخ طوسی، ص ۵۳۱

[5] أعیان الشیعة، سید محسن امین، ج ۱، ص ۵۵۲

امام (از ایشان سلام) در جواب فرمود: "سلولی بر پشت پشه‌ی کوچکی که هیچکس به آن اهمیتی نمی‌دهد."

گفتم: "پشت یک پشه؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

پس فوراً سجده‌ای طولانی برای خداوند کردم و برخاستم و به امام (از ایشان سلام) گفتم: "وای! همه این جنگ‌ها و کشتارها و همه چیزهایی که بر سر قدرت اتفاق افتاده است و در نهایت همه‌ی آن در یک سلول پشت یک پشه بوده است! وای!"

پس امام (از ایشان سلام) تبسمی کردند و من گفتم: "پس آیا معنی این آیه قرآن **﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا﴾ ﴿خدا را از اینکه به پشه‌ای یا فراتر از آن مثل زند شرم نیاید﴾**[6] نیز همین است؟"

امام (از ایشان سلام) پاسخ دادند: "بله، دقیقا."

با تعجب گفتم: "سبحان الله، این چه عظمتی است، این بی‌تردید یکی از عظیمترین شب‌هاست، شما چقدر عظیم هستید!"

پس امام (از ایشان سلام) فرمود: "تو برکت داده شده هستی پسرم."

"کلام خدا را بالا ببر و پیروز شو."

گفتم: "همانطور که ما در این دنیا پشه داریم و با این حال در سلول یک پشه غول پیکر هستیم، آیا در آن دنیایی که پشه در آن وجود دارد، نسخه‌های غول پیکری از ما وجود دارد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله وجود دارد."

[6] قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۶

گفتم: "چه کسانی واقعی هستند، ما یا آنها؟ آنها آنجا چه کار می‌کنند؟ آیا در آنجا یک قیام و یک حکومت عدل الهی و همه این کارهایی که ما اینجا انجام می‌دهیم وجود دارد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم، در این دنیاها زیاد عمیق نشو که خسته می‌شوی، این دنیاها را رها کن و کلام خدا را بالا ببر و پیروز شو."



درب شماره پانزده

در معرفت نور و تاریکی

"قدرت‌های نور در بالا همه‌ی شیاطینِ خشم را سردرگم می‌کنند"

مانی خود را "رسول نور" و عیسی (ع) خود را "نور دنیا" نامیده بود. مانی (ع) تعلیم داده بود که در ابتدا خداوند عالم نور را آفرید و قلمروهای تاریکی خواهان نور بودند. خدا رسولی از نور را به تاریکی فرستاد اما تاریکی او را بلعید و نور او در قلمروهای تاریکی به اسارت گرفته و در همه چیز پخش شد. پس همه‌ی موجودات هم نور دارند و هم ظلمت وگرنه بدون نور هیچ چیزی وجود نخواهد داشت و بدون تاریکی، نورِ مطلق خواهد بود و هیچ نور مطلقی جز خدا نیست. نور برای آفرینش ضروری است.

مانی (ع) تعلیم داد که آفریننده‌ی این جهان موجودی شریر است و دنیای جسمانی را با ربودن نور از عوالم بالاترِ نور آفریده است. دقیقاً همین آموزه توسط امامان (از ایشان سلام) به صورت مخفیانه تعلیم داده می‌شد. در روایتی سری در کتاب "ام الکتاب"، امام باقر (از ایشان سلام) با صحابی خود جابر درباره‌ی آفرینش جهان گفتگو می‌کند و می‌فرماید: **"پادشاه والا به عزازیل نور قرض داد و او با استفاده از این نور، مخلوقات خود را شکل داد. او در صورت خود ارواح را خلق کرد. پادشاه والا در مورد آنچه او انجام داده بود فریاد برآورد. عزازیل با فریادی، آفرینش خود را از مکان‌ها و زمان‌ها و ارواح به وجود آورد و کسی جز پادشاه والا تعدادشان را نمی‌داند. پادشاه والا به عزازیل گفت: "ای شیخ، به من بگو کیستی و من چه هستم و تمام این موجودات چه هستند." عزازیل پاسخ داد: "تو یک خدایی و من یک خدایم و هر دوی ما تمام این ارواح را آفریده‌ایم." پادشاه والا فرمود: "دو خدا نمی‌توانند وجود داشته باشند. تو مخلوق من هستی. من کسی هستم که‌این ارواح را در تحقق کلام خدا آفریده‌ام؛ ﴿إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ﴾ ﴿من بشری را از گِل خواهم آفرید﴾" عزازیل گفت: "آنچه من آفریده‌ام از تو بیشتر است. بله، من ده برابر بیشتر از تو آفریده‌ام. چگونه می‌توانی جرات ادعای الوهیت خود را داشته باشی؟" پادشاه والا نور عزازیل را گرفت و فرمود: "این موجوداتی را که تو آفریده‌ای من نیز آفریده‌ام. اگر هدیه‌ای را که به تو قرض دادم پس بگیرم، چگونه می‌آفرینی؟" او از عزازیل نوری را که به او قرض داده بود و مخلوقاتی که با آن آفریده شده بودند را باز گرفت، و از آن گنبدی از دریای سفید ساخت، هزار برابر بزرگتر از گنبد نیلگون آسمان زمینی.**

او صد و بیست و چهار هزار چراغ، شمع‌های سوسوزن و نورهای درخشان پدیدار ساخت؛ و قصرها و قلعه‌ها را از کریستال سفید به صد هزار رنگ نقاشی کرد و آنها را با رودخانه‌های روان آب

حیات و کرانه‌های رودخانه را با درخت طوبی آراست. ققنوس سلطنتی در شاخه‌های درختان نشسته بود و در سایه‌ی آن مردان و پسران جوان بودند. شاهین سفید، دُلدُل ، بُراق و شیر این کُره‌ی سفید را زینت داده بودند. او روی شاخه‌ها کبوتر چوبی، قُمری و بلبل را آفرید، با زیباییِ غیر قابل توصیف. ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ ﴿هیچ چیزی مانند او نیست و او شنوای بیناست﴾ پس از آنکه پادشاه والا گنبد سفید را با زیبایی تمام ساخت، به عزازیل فرمود: "دریای دیگری را بیآفرین برابر با دریایی که من آفریده‌ام." بعد از آنکه پادشاه والا آن را فرمود، عزازیل درمانده شد. او قادر به آفرینش چنین آفرینشی نبود و چنانکه مکتوب است: ﴿فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ﴾ ﴿در نتیجه اعمالشان تباه گردید﴾ و ﴿وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ ﴿و اینکه خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند﴾" [1]

از امام (از ایشان سلام) درباره ابلیس (لعنت خدا بر او) پرسیدم: "آیا ابلیس سلطنت خداوند را به چالش کشید و خواهان جنگ با او بود در حالی که به او ایمان داشت یا آنکه اعمال ابلیس به خاطر عشق به خدا و حسادت به آدم (ع) بود؟"

امام احمدالحسن (از ایشان سلام) فرمود: "اگر به تو بگویم که ابلیس قدرتِ خدا را از همه‌ی مخلوقات بیشتر می‌داند، شگفت زده مشو. آن از حسادت بود پسرم. حسد، آفت بزرگی است که چیزی باقی نمی‌گذارد مگر اینکه آن را می‌بلعد. حسد، همچنین عشق به قدرت، اقتدار، سلطنت و منیّت، همگی باعث سقوط ابلیس شدند."

از امام (از ایشان سلام) پرسیدم: "مقام او قبل از سقوط چه بود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آیا می‌دانی معنی نام ابلیس چیست؟"

گفتم: "ناامید از رحمت خدا؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه، این گونه نوشته می‌شود: 'أب لیس' و نه به این شکل 'إبلیس'، أب یعنی پدر بودن، لیس یعنی آفرینش [الخلق]، پدر آفرینش [أب الخلق]."

[1] گنوسیسم در اسلام، هاینس هالم ، ص ۱۱۱-۱۱۲

از امام (از ایشان سلام) پرسیدم: "آیا ابلیس آفرینش [الخلق] را آفریده است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه، این نامی بود که فرشتگان از روی عشق شدیدی که به او داشتند، بر او نهادند."

از امام (از ایشان سلام) پرسیدم: "پدرم، بر من بیفزای، چرا پس ابلیس را پدر آفرینش نامیدند، آیا این اوست که ماده را آفرید؟"

پس امام (از ایشان سلام) پاسخ داد: "اجازه بده از تو سوالی بکنم، معنی جبرائیل چیست؟"

پاسخ دادم: "جبروت خدا یا قدرت خدا."

پس امام (از ایشان سلام) فرمود: "آفرین، معنی شیطان چیست؟"

گفتم: "جز آنچه به من تعلیم می‌دهی، علمی ندارم."

پس امام (از ایشان سلام) فرمود: "شیٔطان، طان یعنی گِل [الطین]، چیزی از گِل."

از امام (از ایشان سلام) پرسیدم: "پس ابلیس بدن‌های مادی را آفرید و محمد و آل محمد (از ایشان سلام) کسانی هستند که بدن‌های نورانی را آفریدند؟"

پس امام (از ایشان سلام) فرمود: "دقیقا، همین است پسرم، و ابلیس در این لحظه خوشحال است که ما درباره‌ی او صحبت می‌کنیم، می‌بیند و می‌پندارد که کار بزرگی انجام داده است."

از امام (از ایشان سلام) پرسیدم: "علت یا دلیلی که او، از میان همه‌ی مخلوقات، این قدرت را داشت چیست؟"

پس امام (از ایشان سلام) فرمود: "زیرا او از همه‌ی آنان بیشتر ایمان داشت و همانطور که می‌دانی خداوند به آن پاداش می‌دهد، صرف نظر از اینکه چه چیزی در خود پنهان کرده باشد."

از امام (از ایشان سلام) پرسیدم: "از آنجا که به ابلیس سلطه و مسئولیتِ تمام آفرینش مادی و تمام جهان مادی داده شده بود، هنگامی که او سقوط کرد چه کسی جای ابلیس را گرفت؟"

پس امام (از ایشان سلام) فرمود: "حقیقت را به تو خواهم گفت، شاید شوکه شوی، هیچکس نتوانسته است جای او را بگیرد. ای کاش مخلوقات میزان خطری که در اشتباهات وجود دارد را درک کنند. خطاها اعمال نیک را از بین می‌برند، خطاها چقدر جدی هستند، موجودی مثل ابلیس و مقام فوق‌العاده بالایش، و ببین چگونه از بلندترین اوج‌ها به پست‌ترین پست‌ها سقوط کرد. در مورد آن فکر کن و آن را موضوعی بسیار بزرگ و جدی خواهی یافت."

از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیدم: "پس هیچکس، نه محمد، نه علی و نه هیچکس نتوانست جایگزین او در مقامش شود؟"

پس امام (از ایشان سلام) فرمود: "هیچ آفریده‌ای. او عظیم عظیم بود و به دشمنی آشکار تبدیل شد."

از امام (از ایشان سلام) پرسیدم: "آیا گمان می‌کند که می‌تواند خدا را شکست دهد؟"

پس امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "نه، او می‌داند که نمی‌تواند و این را بهتر از هر موجود دیگری می‌داند. آیا میدانی که او هر شب گریه می‌کند، او از ترس عذابی که به او می‌رسد گریه می‌کند. غرورش او را به این حال رساند، با مردم در این باره صحبت کن، به آنها بفهمان."

پس پیامبر مانی (ع) و آل محمد (از ایشان سلام) تعلیم دادند که ابلیس دنیای مادی را آفرید و دنیای مادی به فرزندان نور و فرزندان تاریکی تقسیم می‌شود. فرزندان آدم (ع) و فرزندان ابلیس. از آنجایی که این قلمرو که ما در آن هستیم، قلمروی تاریکی است که نور در آن به دام افتاده، وظیفه‌ی ما این است که تا آنجا که ممکن می‌باشد نور را در آن نجات دهیم تا به منبع خود بازگردد. در غیر این صورت، نور برای ابد در تاریکی به دام می‌افتد. پیامبر اکرم (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود: **"دنیا زندان مومن است."**[2] هدف همه ادیان، چه یهودیت، چه مسیحیت، چه اسلام و چه ادیان دیگر مانند بودیسم یا هندوئیسم این

[2] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷۸، ص ۱۹۴

بوده است که روح یا نور درون ما را آزاد کنند و نور را به قلمروهای بالاتر وجود برگردانند، خواه آن بهشت، جنت یا نیروانا نامیده شود.

پیامبر مانی (ع) تعلیم داد که رستگاری از طریق معرفت و از طریق پیروزی نورِ نیک بر تاریکیِ پلید حاصل می‌شود. دنیای مادی تحت سلطه‌ی قدرت‌های شیطانی و نیروهای تاریکی است که باید سرنگون شوند. مانی (ع) همچنین تعلیم داده است که با مصرف چیزهایی که نور بیشتری دارند، می‌توان نور بیشتری به دست آورد و در نتیجه نورِ درون ما افزایش می‌یابد. و برعکس، از طریق مصرف چیزهایی که تاریکی بیشتری دارند، تاریکی درون خود را افزایش می‌دهیم. بنابراین، او در مورد آنچه می‌خورد بسیار مراقب بود و رژیم غذایی سختگیرانه‌ای را برای پیروان خود قرار داد. نورِ روح می‌توانست با اعمال نیک افزایش داده شود در حالی که خوردن گیاهان نور بدن را افزایش می‌داد. مصرف حیوانات مفید نبود زیرا آنها فقط حاوی مقادیر کمی از نور بودند.

"تاریکی بدون نور وجود ندارد"

از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیدم: "مانی (ع) نوشته بود که آبِ میوه‌ها، آب یا ماده‌ی آمیخته به نور است و آب به تنهایی ماده است. من چندین روایات علوی یافتم که شراب را عبدالنور[3] می‌نامند و شراب از میوه‌هاست. آیا درست است که آن حاوی نور است؟"[4]

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "بله پسرم، درست است."

---

[3] عبدالنور در عربی به معنای "بنده‌ی نور" است.

[4] از بشار الشعیری که گفت: "از سرورم صادق (از ایشان سلام) پرسیدم: 'شراب حلال است یا حرام؟' فرمود: 'ای بشار، شراب نوری است از نورهای ما، پس از نورهای ما بنوشید و از میوه‌های ما بخورید و از اخبار ما سخن بگویید، آن برای شما در میان خودتان حلال است اما برای شما در میان دیگران حرام است.' عرض کردم: 'ای سرورم، آن را برای من روشن کن تا از شما بشنوم و نه از دیگری.' امام صادق (از ایشان سلام) فرمود: 'ای بشار شراب نوری است از نورهای ما، اگر ببینی مردی در حال نوشیدن شراب است و صورتش روشن و رنگش می‌درخشد و فرشتگانش آرام می‌گیرند و از او رحمت و عشق و دعا برای برادرانش و کلام نیک و شکرگزاری برای مولایش ظاهر می‌شود و تسبیح و تهلیل می‌گوید، آنگاه نور با نور مواجه شده است، زیرا شراب سبک است و نورِ آن مرد نور است، پس با او دوستی کن و او را بجو که در او دانشی است.'"

[ملاحظه: امام (از ایشان سلام) آشکارا از مستی، نزار شدن و ترویج مجالس فسق طرفداری نمی‌کند. ایشان درباره‌ی گرد هم آمدن کنترل شده و منظم با هم ایمانان خود صحبت می‌کند که در حالت عشق، یاد خدا و اشتراک گذاری علم و حکمت الهی هستند که شما را از نور بیشتری پر می‌کند. ما محوریت استفاده از شراب را در عهدهای قبلی می‌بینیم. به عنوان مثال، استفاده از شراب به عنوان بخشی از شام شبات، و تقدیس نان و شراب در عشای ربانی. در قرآن از شراب بهشتی نیز یاد شده است. نهی از فسق و مستی در عهد محمدی در درب شماره هفت این کتاب مورد بحث قرار گرفته است.]

امام (از ایشان سلام) در ادامه افزودند که همه چیز باید نوری در خود داشته باشد تا وجود داشته باشد **و فرمود: "تاریکی بدون نور وجود ندارد."**

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "هر چیزی که در اطراف شماست مقداری انرژی ساطع می‌کند. برخی از آن منفی و برخی دیگر مثبت هستند، اما به طور کلی منفی روی شما تاثیر نمی‌گذارد مگر اینکه دائماً در معرض آن باشید. پسرم مثلا کلاغ و لانه‌اش، کلاغ نوعی انرژی را حمل می‌کند و مقداری از این انرژی را بدون اینکه متوجه شود از بدنش ترشح می‌کند. کلاغ از این ترشحات و انرژی بهره نمی‌برد اما انسان از آن بهره می‌برد. جغدها هم همینطور هستند، این انرژی در لانه‌ی پرنده متمرکز می‌شود و در خود لانه مستقر می‌ماند. از طریق لمس لانه به طریقی خاص یا با نگه داشتن لانه، انسان می‌تواند مقداری از آن انرژی را بگیرد، بدین‌ترتیب اجازه می‌دهد قسمت‌های خاصی از ذهن یا کناره‌های روح برای چند دقیقه یا شاید چند ثانیه از زندانشان آزاد شود. در این مدت فرد ممکن است بتواند موجودات یا دنیاهایی غیر از این یکی را ببیند و پس از تمام شدن انرژی، همه چیز به حالت عادی بازگردد. پسرم، من چیزی را به تو می‌گویم که جز پیامبران و صالحان و هر که خدا بخواهد بداند، هیچ کس نمی‌داند. ماریجوانا، هروئین، رازک و سایر گیاهان به نظر مردم مسکر هستند و آنها واقعیت این گیاهان را نمی‌دانند. این گیاهان مقادیر زیادی انرژی را حمل می‌کنند، برخی از آنها حامل انرژی منفی هستند، برخی دیگر حامل انرژی مثبت هستند که می‌توانند یک انسان را به دنیاهای دیگری که با جهان ما درهم آمیخته شده‌اند منتقل کنند. مردم به فردی که تحت تأثیر این گیاهان بوده است به عنوان فرد فاقد اراده و کنترل یا مست نگاه می‌کنند در حالی که در واقعیت او به دنیای دیگری سفر کرده است. اطرافیان او فکر می‌کنند که او خمارآلوده یا مست است، اما در واقعیت اینطور نیست. و هنگامی که شخصی در اثر مصرف بیش از حد می‌میرد، به این دلیل است که در واقع آنقدر دور به جهان‌های دوردست سفر کرده است که نمی‌تواند از آنها بازگردد."

بنابراین در اینجا امام احمد الحسن (از ایشان سلام) بیشتر تصریح می‌کند که نور یا انرژی موجود در گیاهان یا مواد خاصی می‌تواند ذهن و روح ما را به قلمروهای دیگر منتقل کند. بنابراین جای تعجب نیست که یک انسان نیز با مصرف نورِ گیاهان یا مواد خاصی می‌تواند ذهن و روح خود را از واقعیتی به واقعیت

دیگر منتقل کند. همچنین انرژی یا نور موجود در این گیاهان و مواد مختلف است که توانایی درمان یا فایده رسانی برای انسان را دارد.

ما مردم را به استفاده از هیچ یک از گیاهان یا مواد ذکر شده تشویق نمی‌کنیم، بلکه از دیدگاه دین خود در مورد آن صحبت می‌کنیم. ما می‌گوییم در حالی که مردم معتقدند آنها مسکر و مخدر هستند، اما اینطور نیست، بلکه حالت‌های تغییر یافته‌ی آگاهی که این گیاهان و مواد ایجاد می‌کنند به فرد اجازه می‌دهد تا به بُعدها و واقعیت‌های دیگر سفر کند. هیچ کس به عنوان بخشی از دین ما ملزم به انجام آنها نیست و خداوند او را از انجام آن منع نمی‌کند. اما امام احمد الحسن (از ایشان سلام) تأکید کرد که مصرف آنها خطرناک و بالقوه کشنده است، زیرا می‌تواند منجر به عدم بازگشت روح به بدن پس از رفتن به سطح دیگری از وجود شود. همچنین این درست است که فردی که تحت تأثیر این مواد و گیاهان قرار می‌گیرد، اگر آن به روشی مناسب انجام شود، می‌تواند به درک بالاتری دست یابد. ما همه‌ی کسانی که این کتاب را می‌خوانند و این حقایق را می‌دانند تشویق می‌کنیم که مسئولانه عمل کنند.

و اگرچه ما رواج‌دهنده‌ی هرج و مرج و قانون شکنی نیستیم، باید بگوییم که به اصطلاح مجرمانِ جامعه نقش بسیار مهمی در دین امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) خواهند داشت.

روزی با امام احمد الحسن (از ایشان سلام) صحبت می‌کردم، به ایشان گفتم: "قوم من چنین هستند، بسیاری از معتادین سابق، افرادی که کارهای بد و عجیب انجام داده‌اند..."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "همه آنها خوش آمده‌اند و من برای کسانی نیامده‌ام که ریش خود را بلند می‌کنند و سجده‌ی طولانی می‌کنند و تمام شب را نماز می‌خوانند و روز را روزه می‌گیرند و تسبیح می‌گویند. من برای مستان و زناکاران و برای قاتلان و مجرمان آمده‌ام. به وسیله آنهاست که دین را برپا می‌کنم."

و تمام سپاس و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است.

﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ﴾ ﴿اشراف و سران کافر قومش گفتند: ما تو را جز

بشری مانند خود نمی‌بینیم، و کسی را جز فرومایگان که نسنجیده و بدون اندیشه از تو پیروی کرده باشند مشاهده نمی‌کنیم، و برای شما هیچ برتری و فضیلتی بر خود نمی‌بینیم، بلکه شما را دروغگو می‌پنداریم﴾[5]

[5] قرآن کریم، سوره هود، آیه ۲۷



درب شماره شانزده

در معرفت نفس بشر

"نفس خود را انکار کن"

ایگوی انسان که به "من"، "خود"، "أنا" یا "نفس" معروف است، در بیشتر ادیان شرور می‌باشد. آن نیروی شرِ بزرگ است که باعث سقوط ما می‌شود. از حضرت عیسی (ع) شنیده‌ایم که می‌فرماید **"نفس خود را انکار کن"**[1] و حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود: **"بزرگترین جهاد، جهاد با نفس خود است"**[2] و از امام علی (از ایشان سلام) شنیده‌ایم که می‌فرماید: **"شیطان هر انسان، نفس اوست"**[3]. هر پیامبر و رسولی (ع) که بر روی زمین قدم گذاشته، آموزه انکار نفس یا مبارزه با نفس، تمایلات شیطانی یا نابودی نفس را آموزش داده است. با این حال، "نفس" دقیقاً چیست؟

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) درباره‌ی نفس فرمود: "نفس با اعمال ما ساخته می‌شود. ما آن را نیک یا پلید قرار می‌دهیم. اعمال ما است که آن را تربیت می‌کند و نفس در ناحیه سینه ساکن است. چیزی است که ما احساس می‌کنیم اما نمی‌بینیم. آیا تا به حال آن را حس کرده‌ای؟ آیا چیزی در سینه خود احساس می‌کنی؟ آیا هر زمان که یک خبر خوب یا ناراحت کننده می‌شنوی دست‌های خود را بی‌اختیار روی سینه خود می‌گذاری؟ آیا از آن دسته افرادی هستی که با شنیدن خبری که باعث خوشحالی یا ناراحتی او می‌شود دست خود را روی سر یا روی سینه خود می‌گذارد؟ یا هرگاه خبری می‌شنود به ران‌هایش می‌زند؟"

امام (از ایشان سلام) در ادامه توضیح داد که چگونه فرد از حرکات غیر ارادی ما می‌تواند ارزیابی کند که کدام جنبه قویتر است، نفس یا روح:

"کسی که به سرش بزند، این بدان معناست که روحش از نفسش قوی‌تر است. و هر که نفس و روحش قدرت برابر داشته باشند در این شرایط به ران‌هایش می‌زند. و هر که نفسی قویتر از روحش داشته باشد به سینه‌اش می‌زند. و نفس تشکیلِ حواس است، آن توسط حس شنوایی، بینایی، لامسه و چشایی شکل داده می‌شود. از این حواس است که نفس شروع به شکل گیری می‌کند و سپس نفس به دو قسمت تقسیم می‌شود:

[1] کتاب مقدس، انجیل متی، اصحاح ۱۶: ۲۴

[2] میزان الحکمه، محمد ری شهری، ج ۱، ص ۴۵۳

[3] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۹۲

۱. نفس نیک

۲. نفس پلید

برای مثال اگر حرفی بزنی که حرام است، به نفس پلید غذا می‌دهی. اگر چیزی حرام بشنوی یا به چیزی که حرام است نگاه کنی، همه‌اش غذای نفس پلید است. برعکس آن در مورد نفس نیک صدق می‌کند، تا زمانی که به جایی می‌رسی که با اعمالت یا نفس نیک را یا نفس پلیدِ خود را رشد می‌دهی و یکی بر دیگری پیروز خواهد شد و دیگری را کنترل خواهد کرد. و نتیجه در هر دو مورد مشخص است. اعمال نیک نیرومندتر هستند، یعنی تاثیری که یک کار نیک در نفس نیک می‌گذارد از تاثیری که یک کار پلید در نفس پلید می‌گذارد قویتر است. این بدان معناست که اگر نفس نیک با یک عمل دو درجه دریافت کند، نفس پلید یک درجه با دو کار پلید دریافت می‌کند. **﴿تَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً﴾ ﴿از پروردگارتان که شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش را [نیز] از او آفرید و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد پروا دارید﴾**[4] در اینجا نفس و جفتش، نفس نیک و نفس پلید هستند و همه مخلوقات نفس ندارند. یعنی انسان‌هایی هستند که نفس ندارند و فقط روح دارند. زیرا آیه می‌فرماید: **"مردان و زنان بسیاری"** و نفرمود "تمام مردان و زنان"، بلکه مشخص کرد که گروه کثیری دارای نفس هستند. روح نیز تحت تأثیر اعمال ما قرار می‌گیرد، و حتی اگر فقط اقلیتی وجود داشته باشند که فقط روح دارند و فاقد نفس هستند، به این معنی نیست که آنها بهتر هستند. اقلیتی که نفس ندارند فرشتگانی هستند که انسان شده‌اند و این چیزی است که ما امروز داریم. ما جبرائیل و میکائیل و اسرافیل (سلام بر همگی ایشان) را داریم و آنها به صورت انسان تناسخ کرده‌اند و بین ما هستند و در همه‌ی اعصار حضور دارند."

تفاوت بین نفس، نفس مطمئنه و روح

از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) سؤال کردم: "تفاوت بین نفس و روح چیست؟"

[4] قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۱

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "روح چیزی است که تناسخ می‌کند، وقتی انسان می‌میرد چه چیزی از او می‌میرد؟ بدن می‌میرد، و روح دارای ویژگی‌هایی است که با او می‌ماند و از بدنی به بدن دیگر همراهش است."

از امام (از ایشان سلام) پرسیدم: "پس نفس با بدن می‌میرد، درست است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آری، فقط نفس مطمئنه نمی‌میرد."

گفتم: "نفس مطمئنه چیست، روحم فدای تو باشد؟"

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "نفس، خوشه‌ای از تمام احساسات و عواطف است که در درون هر موجودی است. نفس مطمئنه، نفسی است که با روح پاکی که در همان بدن ساکن است، هماهنگی دارد. آن را نفس مطمئنه می‌نامند زیرا با روح پاک در بدنش مطمئن گشته است."

پس گفتم: "پس این نفس پلید است که می‌میرد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نفسی که مطمئن نباشد ارزشی ندارد."

پرسیدم: "اگر نفس پلید می‌میرد و از هستی محو می‌شود، پس آن چیزی که برای همیشه در عذاب زنده می‌ماند چیست؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "روح آن چیزی است که تا ابد در عذاب زندگی می‌کند."

پرسیدم: "و آنچه در بهشت جاودانه است، نفس مطمئنه است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه، آن روح است، و آن توسط نفس مطمئنه همراهی می‌شود، با هم متحد و یکی می‌شوند، پروردگارِ نفس روح است: **﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ۞ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾ ﴿ای نفس مطمئنه ۞ خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد﴾**[5]"

[5] قرآن کریم، سوره فجر، آیات ۲۷-۲۸

از امام (از ایشان سلام) پرسیدم: "اگر روح پروردگارِ نفس است، پس آن دو فرشته که خوبی‌ها و بدی‌های ما را می‌نویسند چطور؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود:" اجازه بده مطلبی را برای تو تصحیح کنم. آیا می‌دانی این دو فرشته چه کسانی هستند؟ آنها دو گوش و دو چشم و دو لب و دو دست و دو پا و دو بیضه هستند، اینها کسانی هستند که مردم آنها را فرشته می‌پندارند، آنها حواس تو هستند. حواسِ راست اعمال نیکی را که انجام می‌دهی و حواسِ چپ اعمال بدی را که انسان انجام می‌دهد ثبت می‌کند. **"آیا گمان می‌کنی که موجود کوچکی هستی در حالی‌که تمام گیتی در تو نهفته است؟"**[6] سلام بر تو ای امیرالمومنین علی بن‌ابی‌طالب. پسرم تو را تربیت خواهم کرد، تو رهبر بزرگی خواهی گشت، دانا، قوی، شجاع، با بصیرت و خردمند. همانا اللّٰه خردمند و بزرگ است. و خداوند انسان را گواه بر نفس خویش و ناظر بر نفس خویش قرار داده است. و خداوند جسم انسان را بر خود گواه قرار داد."

گفتم: "سبحان اللّٰه، در عین حال، خداوند گناهان هر کس را از همه می‌پوشاند، جز از خود شخص."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آفرین، همانا خداوند مهربان و پوشاننده‌ی خطاهاست."

من در مورد این حدیث پرسیدم: "هنگامی که خداوند نفس را آفرید، از آن پرسید: 'من کیستم؟' پس نفس پاسخ داد: 'من کیستم؟'"[7]

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "هنگامی که خداوند نفس را آفرید، به آن فرمود 'ای نفس، من کیستم؟' و نفس در پاسخ گفت 'من.'"

و از اینجا می‌دانیم که وقتی نفس برای اولین بار خلق شد گمان کرد که خداست.

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "مومن واقعی روح خود را بر نفس پیروز می‌کند، به مومنان بیاموز که اگر یکی از برادرانشان خطایی کرد، آنها اولین کسانی باشند که عذرخواهی می‌کنند، اگرچه مقصر نبوده باشند."

---

[6] أعیان الشیعة، سید محسن امین، ج ۱، ص ۵۵۲

[7] مشارق انوار الیقین، حافظ رجب البرسی، ص ۲۱

تربیت مهمتر از علم است

امام (از ایشان سلام) از اهمیت حیاتی اخلاق، رفتار و تربیت اخلاقی صحبت می‌کند که برای همه چالش‌های پیش روی بشریت ضروری خواهد بود. این آموزه‌ها پایه و اساس هر جامعه‌ی هدایت شده‌ی الهی است:

"این آداب عالی را به **آنها بیاموز**، آنها را تربیت کن و آنها را برای آنچه در راه است آماده کن. من به چنین جامعه‌ای نیاز دارم، تربیت مهمتر از علم است. اخلاق و ادب بالاتر از همه چیز است. علم را می‌توان در هر زمانی به فرد داد، اما اگر فردی اشتباه تربیت شود، اصلاح آن بسیار دشوار است. مانند درختی است که کج رشد می‌کند، اصلاح آن و راست کردن درخت بسیار مشکل است. تربیت از همه چیز مهمتر است، و آموختن آنکه چگونه توقع خیر داشته باشیم و در برخورد با دیگران ارتقاء یابیم و چگونه انعکاسِ کامل این دین و تصویر کاملِ احمد الحسن برای مردم باشیم. این بزرگتر و مهمتر از هر چیز دیگری است که آنها یاد می‌گیرند.

به آنان بیاموز...

۱. **به آنها بیاموز** که چگونه مومن از میان آنها باید آمادگی خوابیدن روی خاک را داشته باشد تا برادر یا خواهرش روی تخت بخوابد و چگونه مومن قبل از اینکه مطمئن شود که برادر یا خواهرش غذا خورده‌اند یا اینکه غذا برای آنها در دسترس است، غذا نمی‌خورد.

۲. **به آنها بیاموز** که چگونه هر یک از آنها باید دیگری را بر خود ترجیح دهد.

۳. **به آنها بیاموز** که چگونه باید مانند یک ساختمان محکم باشند و چگونه یکی برای همه و همه برای یکی باشند.

۴. **به آنها بیاموز** که چگونه نیست شوند و عاشق انسان‌ها باشند.

۵. **به آنها بیاموز** که برادرم اول است و من آخر.

۶. **به آنها بیاموز** که دوست داشتن خود کفر است و دوست داشتن دیگران خیر و ایمان است.

ارزیابی خود: روح را پیروز کنید

گفتگوی زیر بر چگونگی ارزیابی خود و ارزیابی شخصیت اخلاقی فرد متمرکز است. مهمتر از آن، امام (از ایشان سلام) روش‌هایی را برای پیروز کردنِ روح ارائه می‌دهد.

از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیدم: "چگونه انسان می‌تواند بداند که نفس یا روح اوست که کنترل را به دست دارد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "هرگاه اتفاقی افتاد که موجب تحریک نفس شد، برای درهم شکستن آن هر کاری انجام بده. آن را با پاهای خود له کن. فشار بیاور و فشار بیاور و بلافاصله پس از آن راحت خواهی شد. اگر این کار را کردی و احساس آرامش کردی، پس بدان که روح نفس را در هم کوبیده است. و احساس آرامش و اطمینان خواهی کرد و برعکس آن صادق است."

گفتم: "پس هدف ما در این دنیا جنگیدن با نفس و ترک آن است."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم، همین که مردم خودخواهی را رها کنند و دیگران را بر خود ترجیح دهند، دنیا، دنیایی از نور خواهد گشت و در آن حتی یک فرد فقیر یا نیازمند یا گرسنه یا هراسان نمی‌یابی. این مهمترین کاری است که انسان باید انجام دهد. ترجیح دادن دیگران بر خود. اول برادرم، اول خواهرم."

گفتم: "من، کسی که با شما سخن می‌گویم و گاهی شوخی می‌کنم و خصوصیات و صفات و حالات خاصی دارم، این چیست، روح یا نفس یا جسم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نفس و حواس انسان."

گفتم: "خب دیگر چه چیزی از من باقی می‌ماند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمودند: "روح تو تفاوت دارد، در هنگام قیام تفاوت را خواهی دید. تو تغییر خواهی کرد و تنها روح است که عمل خواهد کرد و تو بسیار خشن و بیرحم خواهی بود."

گفتم: "پس رحمت با کافران از نفس است و رحمت بر مومنان و سختگیری با کافران از روح است."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آن از نفسی است که بر اساس درک‌های بشریِ معینی بنا شده است، و هر کدام بر حسب محیطی که در آن پرورش یافتند. خودت خواهی دید. تو حتی کوچکترین چیزها را نخواهی بخشید و به حالت طبیعی خود باز نخواهی گشت مگر اینکه آن زمان بگذرد."

گفتم: "پس کلاً وقتی انسان از دنیا می‌رود، چه چیزی به طرف دیگر می‌رود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "روح."

گفتم: "و نفس کاملاً از هم می‌پاشد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بدن متلاشی می‌شود."

گفتم: "پس مثلاً آن همانند اینست که وقتی شخصی در حال انجام یک بازی ویدیویی است، شخصیت اصلی یا آواتاری که ما در آن بازی می‌کنیم، بدن و شخصیتی در بازی دارد و ما هستیم که آن را حرکت می‌دهیم و آن را کنترل می‌کنیم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، آفرین!"

گفتم: "و وقتی بازی تمام شد، تنها کسی که بازی می‌کند باقی می‌ماند."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اکنون بهترین و دقیق‌ترینِ مثال‌ها را زدی."

گفتم: "و بعد می‌بینید که شخص گاهی کلماتی را می‌گوید یا حرکاتی را تقلید می‌کند که شخصیت بازی قبلاً می‌گفت یا انجام می‌داد، یعنی آن شخص بازی کننده کمی تحت تأثیر بازی قرار گرفته است. اما غیر از آن، این شخصیت تنها به عنوان یک خاطره در ذهن شخص بازی کننده باقی می‌ماند."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "دقیقاً. و نمی‌توان بر روح غلبه کرد، اگر روح از نفس آزرده شود، روح ترک می‌کند. آن می‌رود، ما در این مورد درباره‌ی روح پاک صحبت می‌کنیم."

گفتم: "روح پلید چطور؟ آیا در حالت مستی به لذت بردن از این بازی ویدیویی ادامه می‌دهد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "روح پلید کسی است که نفس را بیش از پیش بدشکل کند. و به این ترتیب این بدشکل شدنِ نفس بیش از پیش از طریق اعمال آن موجود منعکس می‌شود."

گفتم: "وقتی روح پاک از بدن خارج می‌شود، روح پلیدی جایگزین آن می‌شود یا فرضاً آن می‌تواند ظرفی خالی باقی بماند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "همیشه این طور نیست که روح نیکو با روحی پلید جایگزین شود."

گفتم: "پس در نهایت، آیا وجود این شخص بدون روح که فقط یک نفس و یک بدن است، پس از مرگ به پایان می‌رسد، بدون آنکه آتش جهنم یا چیزی برایش وجود داشته باشد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بدن عذاب خاصی دارد، آن می‌تواند به عنوان یک حیوان یا یک حشره باز گردد. همان گونه که قبلاً تو را مطلع کردم."

گفتم: "پس مسخ بازگشت بدن است یا بازآفرینی بدن به صورت حیوان؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "مسخ تناسخ روح پلید در بدن کسی است که مسخ شده است، یعنی از همان گِل یا همان موادی که قبلاً تجزیه شده است."

گفتم: "پس اگر روح از انسان خارج شد و آن توسط روحی پلید جایگزین نگشت و آن شخص بدون روح مرد، او در آن برهه فقط یک بدن و یک نفس بوده است، آیا آنها عذاب خاصی دارند یا عذاب، پایان یافتن وجودش است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، می‌توان به آن شکل گفت، ولی اگر واقعاً در آن کاوش کنیم، او اول عذاب می‌شود و آنچه را که سزاوارش است دریافت می‌کند."

گفتم: "سبحان الله. و آیا هر کس که به دست یک مهدی کشته می‌شود، فردی دارای روح است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "یقیناً آنها روحی پلید و نفسی چرکین هستند و هرگز شفاعتی برایشان پذیرفته نمی‌شود."

گفتم: "پس این ارواح از ابلیس بدترند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، آنها بدترند."

گفتم: "لعنت خدا بر آنها است."

دی‌متیل‌تریپتامین (دی‌اِم‌تی-DMT) "مولکول روح"

روزی از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیدم: "ماده‌ای به نام دی‌اِم‌تی وجود دارد که در هر موجود زنده، گیاه، حیوان و انسان وجود دارد. گفته می‌شود که این ماده هنگام خواب یا هنگام مرگ توسط مغز ترشح و باعث ایجاد توهم نیز می‌شود. افرادی که از دی‌اِم‌تی استفاده کرده‌اند به یاد می‌آورند که انگار روحشان از بدنشان بیرون می‌رود و دنیاهای دیگری را می‌بینند که نمی‌توانند درک کنند و موجوداتی را می‌بینند که با آنها صحبت می‌کنند. آنها آن را "مولکول روح" می‌نامند. آیا این ماده، ماده‌ی وصل کننده بین دنیاها است پدرم؟ و آیا مغز ما به طور طبیعی وقتی در حالت‌های مدیتیشن عمیق هستیم آن را آزاد می‌کند؟"

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "این شکافی است که درباره‌ی آن صحبت کردیم. آن ارتقاء است، و همانطور که گفتی، آن ماده‌ی وصل‌کننده است."

گفتم: "آن بسیار قدرتمند است و باعث می‌شود در ابتدا احساس کنید در حال مرگ هستید و ناگهان خود را در فضا، در جهان‌های دیگر می‌بینید. اینها چه موجوداتی هستند پدرم، آیا آنها روح هستند؟ آیا آنها افرادی هستند که هنوز تناسخ نکرده‌اند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "همه‌ی مخلوقات به مقادیر مختلف دی‌اِم‌تی در خود دارند. به عنوان مثال، تو مقدار زیادی از آن را در خود داری در حالی که شخص دیگری مقدار کمی دارد. تو زیاد داری و افراد دیگر غیر از تو اندکی دارند، همگی به صورت متناسب."

من پرسیدم: "پس بسته به مقدار موجود در بدنم، اگر برای مثال دی‌اِم‌تی مصرف کنم، تاثیر آن بیشتر از فردی است که مقدار کمی در بدن خود دارد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "این بستگی به وضعیت روحی و روانی و اخلاقی انسان و به اعتقادات و ایمان و یقین او دارد. در اینجا برای مثال دو بادکنک در دستانت است، یکی از آنها کوچک و دیگری بزرگ است. اگر مقداری هوا را در بادکنک بزرگ قرار دهی و آن را به حداکثر اندازه‌ی خود باد کنی، سپس همان مقدار هوا را در بادکنک کوچک قرار دهی، چه اتفاقی می‌افتد؟"

گفتم: "می‌ترکد."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "دقیقا، این ماده (دی‌اِم‌تی) نیز چنین است."

گفتم: "و آن جهانی که به آن منتقل می‌شویم، جهان مردگان است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "این بستگی دارد. شاید به دنیای زندگان بروی."

گفتم: "بنابراین، این درگاهی [پُرتالی] است برای رفتن به هر فرکانسی که فرد در آن ارتعاش دارد."

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "دقیقاً."



درب شماره هفده

در معرفت فرشتگان مقرب

﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ﴾

﴿و اگر او را فرشته ای قرار می‌دادیم حتما وی را [به صورت] مردی

در می‌آوردیم و امر را همچنان بر آنان مشتبه می ساختیم﴾

در تمام ادیان ابراهیمی و نیز سایر سنن مذهبی، موجوداتی با مقام و منزلت بالا وجود دارند که دستورات، مسئولیت‌ها و وظایف الهی را انجام می‌دهند. این موجودات دارای مقام و منزلت بالا در ادیان ابراهیمی به عنوان فرشتگان مقرب شناخته می‌شوند. فرشتگان مقرب پیام‌ها را می‌رسانند، از ما در موقعیت‌های خطرناک محافظت می‌کنند و بخش بزرگی از زندگی روزمره ما هستند، خواه از آنها آگاه باشیم یا نه.

نگهبان خانه (ع)

روزی یکی از مومنان از مصر به عراق رفت و مقداری پول همراه خود داشت. در حالی که او قبل از سوار شدن به پرواز در محوطه‌ی بازرسی فرودگاه بود، مسافران همه پول‌هایشان را از جیب‌ها و کیف‌شان بیرون می‌آوردند و حراست فرودگاه در حال بررسی مبالغی بود که داشتند.

وقتی برادرمان حسین به محل بازرسی رسید، **کارمند از او پرسید:** "این چیست؟"

حسین پاسخ داد: "پول است."

کارمند به او گفت: "این کار مجاز نیست، این پولشویی محسوب می‌شود و طبق قانون مصر برای این کار مجازات وجود دارد."

پس حسین گفت: "اگر مرا در این مورد حسابرسی کنی، هرگز روز خوشی را در زندگی خود نخواهی دید و خداوند متعال تو را در دنیا پیش از آخرت حسابرسی خواهد کرد به زودی زود."

پس حسین گفت: "کارمند دچار واهمه و مانند مجسمه ثابت شد." **حسین به او گفت:** "از خشم خدا به خدا پناه می‌برم."

پس کارمند به او گفت: "یک لحظه اینجا صبر کن."

پس کارمند دیگری را صدا زد و به او گفت: "اینجا جای من بمان."

سپس کارمند رو به حسین کرد و به او گفت: "دنبال من بیا تا تو را از بازرسی دوم بیرون ببرم، زیرا در غیر این صورت تو را برای این دستگیر می‌کنند."

پس حسین به دنبال کارمند رفت تا آنکه او وی را به منطقه‌ای امن برد و قبل از رفتن حسین، **کارمند به او گفت:** "آن مردی که با تو بود کجاست؟"

پس حسین گفت: "چه مردی؟"

کارمند گفت: "آن مردی که ریش بلند و موهای بور بلند دارد."

پس حسین گفت: "او سربازی از سربازان خداست و جز پروردگارم با خود ندارم."

حسین بعدها نقل کرد: "آن مرد شوکه، متحیر و وحشت زده شده بود و قدمی جلو می‌رفت و سپس برمی‌گشت و با چشمان پر از اشک به من نگاه می‌کرد."

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "(مرد مو بور) فرشته‌ای بود به نام نگهبان خانه [حارس البیت] و در سختی‌های شدید و هر خطری در کنار مومنان می‌ایستد. و این محافظتی از سوی بخشنده ترین و مهربانترین است."

پس از امام (از ایشان سلام) پرسیدم: "پدرم، آیا فرشتگان نزد شما می‌آیند در حالی که به آنها امر می‌کنید و آنها را می‌بینید و با آنها صحبت می‌کنید؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آری پسرم، این درست است، و همچنین عزرائیل، به فضل خداوند بلند مرتبه بر من."

از امام (از ایشان سلام) پرسیدم: "آیا اکنون در مصر فرشتگانی مانند نگهبان خانه [حارس البیت] از ما محافظت می‌کنند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نگو یک فرشته، بلکه بگو صدها،خانه‌ی تو اکنون ده‌ها تن وجود دارد، تنها خانه‌ی تو، برکت داده شده است آن خانه. خوب شد که این موضوع باز شد، می‌خواهم به تو بگویم که

بگذار همیشه قرآن را بشنوند، همانطور که شما به غذا و نوشیدنی نیاز دارید، آنها هم مثل شما هستند، به غذا و نوشیدنی خود نیاز دارند و آن قرآن است. اجازه نده تا کسی ترانه گوش کند، پناه بر خدا، ترانه‌ها فقر می‌آورند و رزق و روزی را قطع می‌کنند و نفس پلید را خوراک می‌دهند و آن را بر نفس نیک قدرت می‌بخشند؛ و اگر وارد خانه‌ی خود شدی بر آنان درود فرست و اگر یکی از آنان با تو سخن گفت، او را در قلب خود خواهی شنید."[1]

در هنگام خروجم از مصر، وضعیت مشابهی برای من اتفاق افتاد. و آن در ماه آوریل سال ۲۰۱۷ بود. من همراه خود دخترم مَلیکه، همسرم و علی الغریفی را داشتم. وقتی به محوطه کنترل گذرنامه رسیدم، گذرنامه خود را به افسر پلیس در باجه تحویل دادم. وقتی اطلاعات من را وارد سیستم کرد، صدای آژیر از کامپیوترش آمد و روی صفحه با رنگ قرمز نوشته شده بود: "عبدالله هاشم – فورا تحت تعقیب". آن موقع می‌دانستم که قصد دستگیری من را دارند و افسر تلفن را برداشت و درخواست نیروی پشتیبانی کرد و به من گفت: "همان جا که هستی بمان و تکان نخور." ناگهان مردی با لباس پلیس مصر آمد و به من گفت: "با من بیا." و در سکوت کامل مرا به جای امنی برد و در سکوت مطلق رفت. وقتی به سوئد رسیدم، ماجرا را برای امام احمد الحسن (از ایشان سلام) بازگو کردم، **ایشان به من فرمود:** "آن سربازی از سربازان من بود، او را نزد تو فرستاده بودم تا تو را نجات دهد، زیرا تو توسط سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی مصر تحت تعقیب بودی." **و همچنین به من فرمود:** "مصر برای تو تمام شد تا زمانی که به آن بازگردی و آن را فتح کنی و بر تخت سلطنتش بنشینی."

غول پیکران آسمان

یک روز با علیرضا و یکی از مومنین ایستاده بودم و در آسمان دو نور درخشان دیدیم که شبیه دو ستاره بودند. آنها بی‌حرکت بودند اما جزئی از هیچ صورت فلکی نبودند. در حالی که ما به آنها خیره شدیم، سی ثانیه ثابت ماندند. به علیرضا و مومن دیگر گفتم: "آن ستارگان معمولاً جزئی از آسمان شب نیستند و به هیچ

[1] امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در مورد موسیقی فرمود: "موسیقی اشکالی ندارد، اما نوع موسیقی که در ترانه‌ها به کار می‌رود حرام است." ایشان بعداً تصریح کرد: "انواع ترانه‌هایی که اهل کفر و فسق با آن می‌رقصند."

صورت فلکی شناخته شده‌ای تعلق ندارند." ناگهان دو نورِ ستاره مانند به طور همزمان به آرامی حرکت کردند و سپس سرعت خود را افزایش دادند و در عرض چند ثانیه در مقابل چشمان ما ناپدید شدند.

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "آنها 'غول پیکران آسمان [عمالیق السماء]' هستند که این یکی از نام‌هایشان است و نام دیگرشان 'نگهبانان دعا [حراس الدعاء]' است. این اسامی آنهاست."

از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیدم: "آیا آنها فرشته هستند یا فرازمینی یا هر دو؟"

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "آنها فرشتگانی از سیارات دیگر هستند. آنها در گروه‌های چهار نفره از هر سیاره جمع می‌شوند. آنها در خدمت تو هستند."

عزرائیل (ع)

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) روزی در حالی که درباره فرشتگان گفتگو می‌کردیم به من فرمود: "عزرائیل (ع) را پیامبران و اولیاء و اهل‌بیت (از ایشان سلام) مهربانِ ستمگر [الرحوم الظالم] می‌نامند. زیرا او با مومنان مهربان و با کافران ستمگر است. ای حفظ کننده، خداوندا! وقتی روح کافر یا شخص ستمگر قبض می‌شود، او خشم شدید خداوند را در چهره عزرائیل (ع) خواهد دید. اگر در صورت کافر فریاد بزند، کافر آرزو خواهد کرد که ای کاش خداوند هرگز او را نمی‌آفرید و آرزو خواهد کرد که عدم باشد و این برای همه اتفاق می‌افتد اما اختلاف درجات وجود دارد، و شدیدترین و سخت‌ترین این درجات با فرد خداناباور است."

روزی ابا میکائیل (ع) به من گفت: "بله، درست است، عزرائیل از ۳۱۳ نیست. و او امروز در اینجا نیست و با بدنی جسمانی تناسخ نکرده است، زیرا اگر تناسخ می‌کرد، حتی یک کافر باقی نمی‌ماند. زیرا او هیچ گونه رحمی نمی‌کند. رحمت خداوند گسترده است و بدین علت خداوند عزرائیل را از این تکلیف خاص کنار گذاشت تا به خلق فرصت توبه بدهد. عزرائیل در مورد کافران احساس رحم نمی‌کند. نه با آن احساس آفریده شده و نه صبر دارد، نه برای یک ثانیه یا کمتر از آن. او هیچ فرصت دومی نمی‌دهد. انشاءالله او با مومنان مهربان است، سلام بر او. ظاهر او وصف ناپذیر است و هیچ موجودی نمی‌تواند آن را تصور

کند، ظاهر او به گونه‌ای که برای کافران ظاهر می‌شود. ولی نزد مومنان، به شکل دیگری ظاهر می‌شود، ظاهر طبیعی خود، برای اینکه مومن نترسد."

از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیدم: "چه نسبتی بین عزرائیل و عزازیل (عزیز خدا، و این نام قدیمی ابلیس است) وجود دارد؟ در روایاتی آمده است که عزازیل همان عزرائیل است، و برخی از یهودیان می‌گویند اثبات آن این حقیقت است که وقتی ابلیس از رحمت خدا سقوط کرد، مرگ در دنیا ظاهر شد. چه رابطه‌ای بین این دو وجود دارد، اگر رابطه‌ای باشد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه پسرم، تنها رابطه بین آنها این است که وقتی پدری چند فرزند دارد، نام‌های نزدیک به هم برای آنان می‌گذارد. مثلاً حسن، حسین، حَسنَین."

گفتم: "متوجه شدم، پس برادرند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله پسرم، مانند هابیل و قابیل."

میکائیل (ع)

میکائیل (ع) یکی از فرشتگان مقربی است که در ادیان ابراهیمی شناخته شده است. در روایات محمد و آل محمد (از ایشان سلام)، او به عنوان یکی از کسانی که با قائم (از ایشان سلام) رجعت می‌کند، یاد شده است. از امام رضا (از ایشان سلام) روایت شده است که فرمود: **"اگر قائم قیام کند، خداوند به فرشتگان فرمان می‌دهد که بر مومنان درود بفرستند و با آنان در نشست‌هایشان بنشینند. پس اگر قائم از کسی چیزی نیاز داشته باشد، فرشتگانی را برای حمل او خواهد فرستاد. فرشتگان او را حمل می‌کنند تا نزد قائم بیاید و قائم حاجتش را برآورده خواهد کرد، سپس او را باز می‌گرداند. و از مومنان کسانی هستند که در ابرها سفر می‌کنند و برخی با فرشتگان پرواز می‌کنند و برخی دیگر با فرشتگان راه می‌روند و برخی از فرشتگان سبقت می‌گیرند و برخی دیگر در میان فرشتگان داوری می‌کنند. و مومن نزد خدا از فرشتگان عزیزتر است و کسانی هستند که قائم آنان را به داوری در میان صد هزار فرشته قرار می‌دهد."**[2] امام باقر (از ایشان سلام) فرمود: **"گویا نزد قائم هستم در کوفه که او با پنج هزار فرشته از مکه**

[2] معجم احادیث الامام المهدی (ع)، شیخ علی کورانی، ج ۴، ص ۱۶۵

وارد می‌شود. جبرئیل در سمت راست او و میکائیل در سمت چپ او و مومنان در میان دستان او هستند و او در سرزمین سربازان را می‌گستراند."[3] هنگامی که امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) برای آماده شدن برای بیعت بین رکن و مقام می‌ایستد، اولین کسانی که با او دست می‌دهند جبرئیل و میکائیل هستند و با او بیعت خواهند کرد. هنگامی که با سیصد و سیزده نفر از یارانش و ده‌هزار نفری که در مکه از او پیروی می‌کنند از مکه خارج می‌شود، جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ او خواهند بود و در روایات فراوانی به این امر اشاره شده است. میکائیل یکی از بزرگترین فرشتگان و موکلِ باران و گیاهان است. او نزد پروردگارش جایگاه و مقام خاصی دارد و از ارجمندترین فرشتگان است و فرشته موکل بنی اسرائیل نیز می‌باشد.

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) روزی در مورد ابا میکائیل (ع) به من فرمود: "او ریسمان محکمی [الحبل المتین] است که یک دین و دین دیگر را ارتباط می‌دهد و بسیار به تو عشق می‌ورزد و گاه از این که چقدر مشتاق توست، هنگامی که صدای تو را می‌شنود یا وقتی می‌شنود که کسی در مورد تو صحبت می‌کند یا هر زمان که نام تو را می‌شنود گریه می‌کند. ابا میکائیل (ع) کسی است که امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) به او لقب 'گردآورنده [الجامع]' را داده، گردآورنده ابا میکائیل، اوست که سیصد و سیزده نفر را جمع می‌کند. نام او در میان مردم در این تناسخ احمد مراد است. اگر احمد مراد در میان مردم ظاهر شود یا صدایش شنیده شود، هر مومن و کافری خواهد گفت 'من آن شخص را می‌شناسم' و هر کس صدای او را بشنود بگوید 'من آن صدا را قبلا شنیده‌ام'، **امام مهدی محمد بن الحسن (سلام بر ایشان و خاندانشان) درباره‌ی او فرمود:** 'به خدا سوگند بدون تو ای مراد، نه حق ظاهر می‌شد و نه باطل نابود می‌گشت.' برادرم ابا میکائیل عزیز قلب من است، جانم فدای تو، ای حیران کننده‌ی شیاطین انس و جن. میکائیل پشت حجابی عظیم است و عظمت برای خداست. او یک مرد است و از بهترین مردان، ابا میکائیل حلقه ریسمان محکمی است که مومنان بدون او حیران می‌مانند و بدون او نه خبری شنیده می‌شد و نه دانشی ظاهر می‌شد. مراد یعنی خواست خدا. خداوند او را در دل مردم محبوب ساخت و خداوند به او شجاعت و خرد و فراست و هوش فوق‌العاده بخشید. او زمان است و پدرم صاحب زمان. او شمشیر است و

[3] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۲، ص ۳۳۷

من صاحب شمشیر. هیچ وقتی نبوده است که او در آن حضور نداشته باشد، با پیامبر خدا ابراهیم (ع)، عیسی (ع)، موسی (ع)، نوح (ع)، آدم (ع)، یوسف (ع)، هارون (ع)، امام حسین (از ایشان سلام)، او با همه بود، او دوست خداست که هرگز از کنار خدا دور نشد. دوست میکائیل، همراه وفادار تمام انبیا و رسولان و صالحان."

اصرافیل (ع)

روزی از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) درباره آصف بن برخیا (ع) سوال کردم. **امام (از ایشان سلام) فرمود:** "آصف از برگزیدگان خداوند بود که عنوان و شخصیتش پنهان بودند."

از امام (از ایشان سلام) پرسیدم: "او کیست؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "او نه آدم است و نه محمد و نه مسیح و نه نوح، او اصرافیل (ع) است و به زودی از میان خاک بیرون خواهد آمد."

جبرائیل (ع)

جبرائیل (ع) یکی از فرشتگان مقربی است که در ادیان ابراهیمی شناخته شده است. او در روایات محمد و آل محمد (از ایشان سلام) به عنوان یکی از کسانی که با قائم (از ایشان سلام) رجعت می‌کند یاد شده است. جبرائیل وظیفه‌ی ابلاغ الهام و پیام الهی از جانب خداوند به رسولانش را بر عهده دارد.

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "هیچ زمانی نبود که جبرائیل و میکائیل در آن نباشند. جبرائیل (ع) و میکائیل (ع) همراه با تک تک پیامبران و رسولان و با هر حجت خدا (ع) بودند."

روزی با امام (از ایشان سلام) صحبت می‌کردم و **به ایشان عرض کردم:** "پدرم، فدایت شوم، زمان زیادی گذشته است، به من خبر بده، هویت ششمین نفر زیر عبا، جبرائیل (ع)، چه کسی بود؟ آیا جبرائیل (ع) عیسی مسیح (ع) است یا او ابراهیم (ع) است؟"

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "به تو خواهم گفت. او عیسی (ع) است."

حور رائیل (ع)

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) روزی به من فرمود که خنوخ نزد مصریان باستان به اوزیریس نیز معروف بود و پسری داشت که نامش "حورُس" بود. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) برای من آشکار کرد که حورس در اصل فرشته‌ای بود که به شکل انسان تناسخ کرد. نام آن فرشته حور رائیل بود. او روی شانه‌اش علامتی مادرزادی به شکل چشم داشت و از آن قدرت عظیمی می‌گرفت. به همین دلیل است که حورس با نماد چشم مرتبط است (شکل ۱). مصریان باستان این را در مورد او به یاد سپردند. حورس یکی از تناسخ‌های پیامبر نوح (ع) است.

شکل ۱: چشم حورس



نون رائیل/ مِطَطرون (ع)

روزی به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) عرض کردم: "به پشت‌بام ساختمانی که در آن زندگی می‌کردم رفتم و وقت سحر بود، اتفاق بسیار عجیبی افتاد که باعث شد تمام موهای بدنم سیخ شوند. در قلبم با شما و خدا صحبت می‌کردم و به ستاره‌ها نگاه می‌کردم و به اطرافم نگاه می‌کردم و شما را در همه چیز اطرافم احساس می‌کردم. در درختان، در آسمان، در همه چیز، و ناگهان به پشت سرم نگاه کردم و ماه را به شکل حرف نون و بالای آن ستاره‌ای در جای نقطه دیدم. پس سنگی را که از اهرام آورده بودم از جیبم بیرون

درآوردم و رو به ماه نگه داشتم و ناگهان ستاره‌ی دنباله دار بسیار درخشانی با سرعت زیادی در آسمان رد شد."

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "بشارت به تو پسرم، از خدا می‌خواهم که به عهد رسیده باشی. بشارت به تو ای پاک، بشارت بر تو نون، برو و سوره قلم را بخوان، ماشاء الله، ماشاء الله پسرم، هیچ نیرو و توانی جز از سوی خداوند نیست."

بعد از آن امام (از ایشان سلام) روزی به من فرمود: "نون، یوسف و قلم، ابراهیم (ع) است و این لقب او نزد ماست و من لوح هستم. پسرم، می‌خواهم چیزی را به تو بگویم، اما امیدوارم وقتی به آن اشاره می‌کنم، باعث تکبر یا غرور تو نشود. آیا تا به حال این احساس را داشته‌اید که حضورت در مکانی باعث خیر و برکت می‌شود؟ آیا تا به حال به آن توجه کرده‌ای؟ وقتی منتظر خرید چیزی از مغازه یا فروشگاه هستی، متوجه می‌شوی که رزق و روزی و مشتری بیشتری به آن مکان می‌آیند؟ در تو خیر است و بر تو خیر است و از تو خیر است. نام تو نون رائیل است و تو فرشته‌ای هستی که موکل برکت‌ها و رزق می‌باشی."

از امام (از ایشان سلام) پرسیدم: "در کتب مسلمانان روایتی از نون رائیل یافتم که این فرشته پیامبر خنوخ است. او همچنین فرشته‌ی معروف به مِطَطرون نزد یهودیان است و در کتاب یهودی زوهَر آمده است که یکی از القاب و معانی مططرون 'بنده خدا' (عبدالله) است و او را 'جوان' نیز می‌نامند. و اینکه این فرشته حجابی بین خدا و خلق است. آنها همچنین می‌گویند که مططرون با خود فضا رابطه دارد و او فرشته عهد و زندگی است. او را به عنوان کاتب خدا معرفی می‌کنند، و در مورد حضرت ادریس نیز چنین گفته‌اند. آیا نام مططرون، یکی از نامهای نون رائیل است؟"

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "آری پسرم، او همان است."

سپس امام (از ایشان سلام) در مورد مجسمه‌ی مطرون که مکعب مطرون (شکل ۲) را حمل می‌کند، و در واقع ستاره‌ی بسیار بزرگ داوود است، **فرمود:** "بله، پسرم، این تصویر با دقت نود درصد شبیه چیزی است که گیتی واقعاً به نظر می‌رسد. گیتی شبیه به ستاره‌ی داوود است."[4]

شکل ۲: مجسمه‌ی مطرون که مکعب مطرون را حمل می‌کند



[4] امام احمد الحسن (ز ایشان سلام) تایید کرده است که ستاره‌ی داوود نقشه‌ی گیتی و نماد عهد هفتم است. آن نمایانگر وحدت جهان‌های مادی و مِتافیزیکی است، آن تمام حروف معرفت را در برمی‌گیرد و در وسط آن حروف عربی الف، حاء، میم و دال را در برمی‌گیرد که کلمه‌ی احمد است.



درب شماره هجده

در معرفت جن

﴿وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ﴾

﴿وپیش از آن جن را از آتشی سوزان و بی‌دود خلق کردیم﴾

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) روزی به من فرمود: "اگر سبب شناخته شود، شگفتی از بین می‌رود." از آغاز تاریخ، انسان‌ها شاهد بسیاری از تجربیات غیرقابل توضیح یا آنچه علم فعالیت‌های ماوراء الطبیعه[1] نامیده است بوده‌اند و در مورد ماهیت آن متحیر گشته‌اند. ما سعی کرده‌ایم تجربیات عجیب خود را از طریق دین، علم و دیگر داستان‌های عامیانه توضیح دهیم. در حالی که آشناسازی با امور غریب چالش برانگیز است، این همان کاری است که پیامبران، رسولان و حکیمان همیشه انجام داده‌اند. از پادشاه سلیمان (ع) که موجودات نامرئی را احضار می‌کند، تا عیسی (ع) که ارواح شریر را طرد می‌کند، تا محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) که به مجلسی از جِنیان موعظه می‌نماید، موضوع موجودات زنده ی پنهان، ارواح یا جن، موضوعی کنجکاوی‌برانگیز است.

جن کلمه‌ای است که برای توصیف گروهی از گونه‌های فرابُعدیِ موجوداتی که در این سیاره زندگی می‌کنند استفاده می‌شود. آنها گونه‌ای هوشمند و دارای اختیار هستند. برخی کافر و برخی دیگر مؤمن هستند. یک سوره کامل در قرآن کریم به نام آنها وجود دارد.[2] برخی توانایی تسخیر انسان و سایر موجودات، تغییر شکل دادن و ظاهر شدن به اشکال مختلف را دارند. برخی از جِنیان به انسان کمک کرده درحالیکه برخی دیگر به آنها آسیب رسانده‌اند. یکی از نمونه‌ها جن قَطمیر است که همراه با اصحاب کهف بود و به همراه با قائم رجعت و به او خدمت می‌کند. قطمیر توانایی ایجاد ترس در دل انسان‌ها را داشت و از هفت تن اصحاب کهف در هنگام خواب محافظت کرد. اما نوع دیگری از جنیان شیطان صفت هستند و مردم را گمراه می‌کنند و شکنجه می‌دهند و دردها و بیماری‌هایی ایجاد می‌کنند، مانند آنانی که عیسی (ع) و حواریون طردشان می‌کردند.

عیسی دو مرد جن زده را احیا می‌کند

در اینجا گزیده‌ای از کتاب مقدس را ارائه نموده تا نشان دهیم که چگونه عیسی (ع) دردها و بیماری‌های ناشی از تسخیر شیطانی را شفا می‌داد.

---

[1] فعالیت‌های ماوراء الطبیعه (Paranormal activity) پدیده‌هایی هستند که در فرهنگ عامه، عامیانه و سایر مجموعه‌های دانش غیرعلمی توصیف می‌شوند و وجود آن‌ها در این زمینه‌ها فراتر از محدوده درک علمی عادی توصیف می‌شود و "از نظر علمی قابل توضیح نیستند." (فرهنگ لغت مِریام-وِبستر)

[2] قرآن کریم، سوره جن

"هنگامی‌که عیسی به آن طرف دریا به سرزمین جَدَریان رسید دو مرد جن زده از میان قبرها بیرون آمده با او روبه‌رو شدند. آنها آن‌قدر خطرناک بودند که هیچ‌کس جرات نداشت از آنجا عبور کند. آن دو نفر با فریاد گفتند: "ای پسر خدا، با ما چه کار داری؟ آیا به اینجا آمده‌ای تا ما را قبل از وقت معلوم عذاب دهی؟" قدری دورتر از آن محل، یک گله‌ی بزرگ خوک مشغول چریدن بود. و دیوها از عیسی خواهش کرده گفتند: "اگر می‌خواهی ما را بیرون برانی، ما را به داخل آن گله‌ی خوک بفرست." عیسی فرمود: "بروید." پس آنها بیرون آمده به داخل خوک‌ها رفتند. تمام آن گله از بالای تپه به دریا هجوم بردند و در آب هلاک شدند. خوک‌بانان پا به فرار گذاشته به شهر رفتند و تمام داستان و ماجرای جن زدگان را برای مردم نقل کردند. در نتیجه تمام مردم شهر برای دیدن عیسی بیرون آمدند و وقتی او را دیدند از او تقاضا کردند که آن ناحیه را ترک نماید.[3]

در اینجا ملاحظه می‌کنیم که شیاطین یا جن از عیسی پرسیده بودند که چرا او می‌خواهد آنها را قبل از وقت معلوم شکنجه دهد. وقت معلوم، روز قیام قائم است، همان وقت معلوم برای ابلیس، پدرشان. قرآن کریم فرمود: **﴿قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ۞ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ۞ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ ﴿گفت پروردگارا پس مرا تا روزی که برانگیخته خواهند شد مهلت ده. فرمود تو از مهلت یافتگانی تا روز وقت معلوم.﴾**[4] آن در زمان قائم است که همه‌ی ارواح خبیث انسان‌ها و جنیان به دست قائم و یارانش عذاب می‌شوند.

جن و علم جادو

سلیمان (ع) نیز از علم خود برای ارتباط و استفاده از جن در کارهای مختلف استفاده می‌کرد. این دانش اغلب "سِحر" نامیده می‌شود. حتی یهودیان نیز در منابع خود اعتراف می‌کنند که سلیمان (ع) جادوگری بزرگ و دارای انگشتر قدرتمند جادویی بوده است. در کتاب "اساطیر یهود" آمده است:

"پس از مدتی، سلیمان نامه‌ای از آدارِس، پادشاه شبه جزیره عرب دریافت کرد. او به پادشاه یهود التماس کرد که سرزمینش را از دست یک روح شیطانی که شرارت بزرگی می‌کرد، و به این علت که به صورت باد

[3] کتاب مقدس، انجیل مَتی، اصحاح ۸: ۲۸-۳۴

[4] قرآن کریم، سوره حجر، آیات ۳۶-۳۸

ظاهر می‌شد قادر نبودند تا او را گرفتار و تاثیرش را باطل کنند، نجات دهد. سلیمان انگشتر جادویی و بطری چرمی خود را به یکی از غلامان خود داد و او را به شبه جزیره عرب فرستاد. فرستاده موفق شد روح را در بطری حبس کند و چند روز بعد هنگامی که سلیمان وارد معبد شد، از دیدن یک بطری که به سمت او راه می‌رود و با احترام در مقابل او تعظیم می‌کند، کمترین تعجبی نکرد؛ این همان بطری بود که روح در آن حبس شده بود. همین روح زمانی خدمت بزرگی به سلیمان کرد. او با کمک شیاطین یک سنگ غول پیکر را از دریای سرخ بیرون آورد. نه انسان‌ها و نه شیاطین نمی‌توانستند آن را جابه‌جا کنند، اما او آن را به معبد برد و در آنجا به عنوان سنگ زاویه مورد استفاده قرار گرفت."[5]

قائم با همان انگشتر سلیمان (ع) قیام نموده و لشکریان جن را کنترل می‌کند. ابی‌جعفر (از ایشان سلام) فرمود: **"هنگامی که قائم (ع) ظهور کند، او با پرچم رسول خدا (سلام بر ایشان و خاندانشان) و انگشتر سلیمان (ع) و سنگ موسی (ع) و عصایش ظاهر می‌شود."**[6]

و دو فرشته هاروت و ماروت به مردم جادو را به عنوان نوعی دفاع از خود در برابر جادوگران خبیث و جادوی شر در بابِل آموختند، بلکه ما می‌بینیم که فرشتگان به پیامبری می‌آموزند و آن پیامبر به قوم خود جادو می‌آموزد! امام صادق (از ایشان سلام) فرمود: **"بعد از نوح، جادوگران و حیله‌گران بسیار بودند، پس خداوند متعال دو فرشته را نزد پیامبر آن زمان برانگیخت تا به او بی‌آموزند که چگونه جادو را در برابر جادوگران به کار گیرد و چگونه جادوی آنها را بی‌اثر بسازد و چگونه می‌توان با مکر آنها مقابله کرد، پس پیامبر آن را از فرشتگان دریافت کرد و به فرمان خدا آن را به بندگان خدا رساند و به قوم خود دستور داد [که از آن استفاده کنند] تا جادو را متوقف و آن را بی‌اثر کنند، و آنها را از جادو کردن مردم نهی کرد، و [به آنان نشان داد] آنچه که به عنوان زهر استفاده می‌شود، و آنچه را که برای دفع آن به کار می‌برند، پس به کسی که در حال آموختن است گفته می‌شود: 'این زهر است. پس اگر کسی را مسموم دیدید، با فلان و فلان آن را دفع کنید، و هرگز کسی را با زهر نکشید.'"**[7]

---

[5] اساطیر یهود، لوئیس گینزبرگ، ج ۴، ف ۵، ص ۱۵۳

[6] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۲، ص ۳۵۱

[7] تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ۱، ص ۱۷۱

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "یادگیری جادو حرام نیست و آن علمی است مانند هر علم دیگری. حرام، استفاده از جادوی سیاه است که باعث آزار یا آسیب به انسان‌های دیگر می‌شود. پیامبران و رسولانی چون سلیمان (ع) جادوگران بزرگی بودند. بهترین جادوگری که روی زمین قدم گذاشت پیامبر ابراهیم (ع) بود."

این بدان معنا نیست که معجزات و سایر توانایی‌هایی که به انبیا و رسولان داده شده از طریق جادو بوده است، بلکه می‌گوییم که آنها علم جادو را داشتند.

از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیدم سحر واقعی چیست. ایشان فرمود که آن استفاده از جن، پیام‌های ناخودآگاه، حرکات خاص دست، نمادها یا حرکات خاص برای کنترل ذهن، رفتار یا تصمیمات یک فرد است. حتی زبان و گفتار را می‌توان برای تأثیرگذاری بر رفتار و ذهن انسان به کار برد، زیرا حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود: **"به راستی که برخی از سخنان سحر است."**[8]

در واقع، اکنون می‌دانیم که یکی از موثرترین اشکال کنترل ذهن، تکرار است. امام (از ایشان سلام) فرمود که جادوی سیاه و جادوی سفید وجود دارد. جادوی سیاه معمولاً شامل قربانی کردن خون به منظور معامله با جن شر با هدف کنترل یا آسیب رساندن به انسان است. این نوع جادو ممنوع (حرام) است. همانطور که در این زمان رجعت بهترین خلق یعنی پیامبران و رسولان و اولیاء را داریم، همچنین رجعت بدترین بدترین‌ها یعنی شیاطین انس و جن را داریم. همانطور که در این عصر همه نیروهای ماوراء طبیعی خیر را خواهیم دید، تکرار معجزات پیامبران و رسولان، ما همچنین با بدترین نیروهای ماوراء طبیعی شر، یعنی تلاش و جادوی ظالمان و شیاطین روبرو خواهیم شد و در حال رویارویی هستیم. امروزه بشریت قربانی انواع سلاح‌ها و فن‌آوری‌های کنترل ذهن و جادو است که بدتر از دوران ابراهیم (ع) و سلیمان (ع) است. در درب مربوط به مسیح دجال و نظام او در این مورد بیشتر توضیح خواهیم داد.

[8] صحیح بخاری، کتاب طب، ح ۵۷۶۷

از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیدم: "درباره‌ی آنچه در برخی از این کتب قدیمی عرب و نسخه‌های خطی و جادونامه‌ها نوشته شده است، چطور؟ آیا آن صحیح است که برای مثال می‌گویند هرکس که پوست تمساح را بگیرد و روی آن فلان و فلان بنویسد غرق نمی‌شود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه این صحیح نیست. داناترین افراد در هنر جادوی واقعی امروز مراکشی‌ها و هندی‌ها هستند."

جن چیست؟

روزی از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیدم: "جن چیست پدرم؟ از چه چیزی شکل یافته است؟"

امام (از ایشان سلام) پاسخ داد: "آتش."

پرسیدم: "اما آیا آن باد است یا برق یا پلاسما یا فقط آتشی مثل آتش معمولی؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اساس آن آتش است. و نه، آن چیز دیگری است که در زمین موجود نیست."

گفتم: "پس اهل زمین نیستند؟"

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "البته که آنها اهل زمین نیستند."

گفتم: "پس آنها از سیاره دیگری هستند؟ آیا آنها فرازمینی هستند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اصل آنها از زمین نیست. جنیان از جهان‌هایی هستند که با جهان ما (بُعدهای دیگر) تلاقی می‌کنند."

سِمباس: پدر ابلیس

پدرم (از ایشان سلام) قبلاً این موضوع را برای من روشن کرده بود، هنگامی که از او در مورد پدر ابلیس سؤال کردم.

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پدر ابلیس موجودی بود که نجس تر از او بود."

پرسیدم: "اسمش چه بود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نامش سِمباس (لعنت خدا بر او باد) بود."

گفتم: "اهل زمین بود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "او از جهان دیگری خارج از این سیاره آمد، و پس از آنکه فرزندش ابلیس متولد شد، ابلیس او را کشت."

واضح است که داستان ابلیس داستانی پیچیده و در هاله‌ای از رمز و راز است. همانطور که امام (از ایشان سلام) بیشتر درباره‌ی او آشکار می‌کند، پیچیدگی‌های رشد شخصیت و خوی او را بهتر درک خواهیم کرد و ریشه‌های ستیزه‌ی او با انسانیت را خواهیم فهمید. جالب است که چگونه ابلیس پدر خود را می‌کشد و بعداً مطیع‌ترین فرزندان در برابر خدا و پروردگارش می‌شود و او را خدمت و عبادت می‌کند و در درجات ترقی می‌نماید تا محبوب‌ترین پسر او می‌شود. این رابطه‌ی ارزشمند با انتصاب آدم (ع) تهدید می‌شود و ابلیس همانند کودکی که به خواهر و برادر تازه متولد شده‌ی خود حسادت می‌کند، بار دیگر علیه پدر و پروردگارش طغیان می‌کند، هرچند این بار می‌داند که نمی‌تواند او را بکشد.

مشاهده جن: بارش شهابی، ملل، ادیان و قبایل

پس جن‌ها گونه‌ای هستند که از دنیای دیگری سرچشمه گرفته‌اند که در بُعد دیگری است که با دنیای ما تلاقی می‌کند. شبی، سال‌ها پیش، **امام (از ایشان سلام) نزد من آمد و فرمود:** "شب یکشنبه به دوشنبه، آسمان‌ها را تماشا کن."

گفتم: "چه خواهد شد؟"

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "شهاب‌سنگ‌های فراوانی به پایین می‌آیند، امیدوارم از منطقه‌ی خود بتوانی آن را ببینی."

گفتم: "دلیل آن چیست؟"

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "این سنگسار شیاطین است زیرا که این روزها زیاد شده‌اند."

گفتم: "سبحان الله العلی العظیم، آیا شیاطینی که به اینجا فرستاده می‌شوند، آنانی هستند که جاسوسی می‌کنند و از آسمان‌ها خبر می‌دزدند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

گفتم: "آیا اینان همان شیاطینی هستند که ما آنها را تصور کرده‌ایم یا فرازمینی‌های شر هستند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آنها هر دو قسم هستند، اما منظورم جن بود، بین ساعت ۱۱ شب تا نیمه شب و تمام وقت تا سپیده دم، و همچنین در شب دوشنبه به سه‌شنبه نگاه کن. یا شب یکشنبه به دوشنبه، یا شب دوشنبه به سه‌شنبه، ده‌ها و شاید صدها شهاب سنگ را بسته به مناطقی که شیاطین در آن وجود دارند، خواهی دید."

گفتم: "پدرم، آیا آنها به شکل افرادی با بال‌هایی هستند که در هنر به تصویر کشیده شده‌اند؟"

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "نه، بلکه شکل‌های آنها زشت است، شکل‌های واقعی آنان."

گفتم: "آتشی که از آن ساخته شده‌اند به چه چیزی شبیه است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آنها از آتشی مانند آتش آتشفشان هستند."

گفتم: "اما آنها نامرئی هستند و در دنیای دیگری وجود دارند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آنها می‌توانند مرئی یا نامرئی و یا به صورت جزئی مرئی باشند."

گفتم: "آیا همان‌هایی هستند که ما در تاریکی می‌بینیم که در حال حرکت هستند و سیاه هستند و شبیه سایه هستند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آنها انواع مختلفی دارند پسرم، و شکل‌ها و قبیله‌ها و اقوام مختلف هستند، جنیان عرب و جنیان یهودی و جنیان مسیحی، جنیان از همه‌ی نقاط جهان، درست مانند ما."

بنابراین ما به وضوح می‌توانیم از این رویداد متوجه شویم که هر حرکت آسمانی در آسمان‌ها، از جمله شهاب سنگ‌ها و ستارگان دنباله دار، هدفی دارد که فراتر از یک رویداد تصادفی یا فقط صخره‌هایی است که به طور اتفاقی یا تصادفی در فضا پرواز می‌کنند. بلکه هر حرکتی در زمین و آسمان‌ها هدفی دارد، **چنانکه امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود:** "چیزی به نام امر تصادفی وجود ندارد." بارش شهابی در آن شب به طور هدفمند با هدف بیرون راندن موجودات فرابُعدی از دنیای ما بود. درست همانطور که چشمان ما تنها درصد کمی از واقعیت اطراف خود را می‌بیند، زمانی که روح ما از بدن آزاد شود، واقعیت‌های بزرگتری را درک خواهیم کرد و سیارات و ستارگان و شهاب‌سنگ‌ها و ستارگان دنباله دار همه متفاوت به نظر می‌رسند. ما از قرآن کریم می‌دانیم که هدف این شهاب‌سنگ‌ها و ستارگان دنباله‌دار جلوگیری از فعالیت موجودات فرابُعدی بر روی زمین یا جلوگیری از جاسوسی از ستارگان است. در قرآن کریم می‌فرماید: **﴿وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ ...﴾ ﴿و در حقیقت آسمان دنیا را با چراغ‌هایی زینت دادیم و آن را مایه طرد شیاطین گردانیدیم...﴾**[9] و می‌فرماید: **﴿ إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ ۞ وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ ۞ لَا يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَى وَيُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ۞ دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ ۞ إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ﴾ ﴿ما آسمان این دنیا را به زیور اختران آراستیم ۞ و [آن را] از هر شیطان سرکشی نگاه داشتیم ۞ [به طوری که] نمی‌توانند به انبوه عالم بالا گوش فرا دهند و از هر سوی پرتاب می‌شوند ۞ با شدت به دور رانده می‌شوند و برایشان عذابی دائم است ۞ مگر کسی که یکباره استراق سمع کند که شهابی شکافنده از پی او می‌تازد.﴾**[10] و او سبحان تعالی می‌فرماید: **﴿وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهُبًا ۞ وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ**

[9] قرآن کریم، سوره ملک، آیه ۵

[10] قرآن کریم، سوره صافات، آیات ۶-۱۰

يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا﴾ ﴿و ما بر آسمان دست یافتیم و آن را پر از نگهبانان توانا و تیرهای شهاب یافتیم ۞ و در [آسمان] برای شنیدن به کمین می‌نشستیم [اما] اکنون هر که بخواهد به گوش باشد تیر شهابی در کمین خود می‌یابد﴾[11] و او سبحان تعالی می‌فرماید: **﴿وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ ۞ وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ۞ إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ﴾ ﴿و به یقین ما در آسمان برجهایی قرار دادیم و آن را برای تماشاگران آراستیم ۞ و آن را از هر شیطان رانده‌شده‌ای حفظ کردیم ۞ مگر آن کس که دزدیده گوش فرا دهد که شهابی روشن او را دنبال می‌کند﴾**[12]

امام صادق (از ایشان سلام) فرمود: **"هنگامی که رسول خدا (سلام بر ایشان و خاندانشان) به دنیا آمد، هفت آسمان برای ابلیس پوشیده شد و شیاطین توسط ستارگان زده شدند."**[13] در روایت دیگر امام رضا از پدرشان امام کاظم روایت کردند که پدرشان صادق (از همگی ایشان سلام) روایت کردند که در پاسخ به سوال یهودیان فرمود: **"جنیان قبل از ظهور پیامبر (سلام بر ایشان و خاندانشان) استراق سمع می‌کردند، هنگامی که رسالت آن حضرت آغاز شد، آنها توسط سنگسار و توسط ریزش ستارگان بر آنها منع شدند و کار جادوگران و کاهنان باطل شد."**[14]

یاس: نگهبان کودکان

روزی امام (از ایشان سلام) تصویری شبیه به (شکل ۱) را به من نشان داد و **فرمود**: "آیا چیزی در اینجا وجود دارد که نور از آن منعکس شود؟"

گفتم: "نه، وجود ندارد اصلا، پس این چیست؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آیا توجه نکردی؟ آن یک جن نیکوکار است، نامش یاس است. او از کودکان نگهبانی می‌کند."

---

[11] قرآن کریم، سوره جن، آیات ۸-۹

[12] قرآن کریم، سوره حجر، آیات ۱۶-۱۸

[13] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۱۵، ص ۲۵۷

[14] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۱۷، ص ۲۲۶

شکل ۱: عکس یک گوی نور



بنابراین اکنون می‌دانید که در برخی مواقع می‌توان از جنیان به شکل گوی‌ها نوری تصویر برداری کرد.

سنگ‌های سلیمانی و جن

در زمان‌های دیگر، جن‌ها در محیط اطراف شما به صورت اشیای بی‌جان مانند سنگ‌های قیمتی ظاهر می‌شوند. آنها به صورت سنگ ظاهر می‌شوند، اما سنگ نیستند، در حقیقت جن هستند. امام (از ایشان سلام) به من در مورد سنگی که آن را سنگ سلیمانی می‌نامند فرمود، و این سنگ‌ها در برخی از مناطق خاورمیانه بسیار مورد توجه است. آن سنگی است که اگر روی گندم یا غلات یا نمک گذاشته شود به آرامی روی آن حرکت می‌کند و دانه یا نمک را می‌خورد تا تمام شود. این سنگی نیست که در طبیعت یافت می‌شود، بلکه سنگی است که در شکم مارها یافت می‌شود. نحوه استخراج آنها به این صورت است که اگر فصل جفت‌گیری باشد و دو مار در حال جفت‌گیری باشند، پارچه سیاهی روی آنها در حال جفت‌گیری انداخته شود، اگر جنی در آنها باشد، از دهان مار به شکل سنگ خارج می‌شود. آن سنگ پس از استخراج

می‌تواند برای موارد مختلفی استفاده شود، برای مثال و بدون اینکه محدود به این مثال‌ها باشد، محافظت، تاثیرگذاری بر روی افراد، یافتن گنج و غیره. به دلیل مزایای بی‌شماری که دارند، افراد فراوانی سنگ‌های سلیمانی تقلبی می‌فروشند، و به ندرت می‌توان سنگ‌های اصل را پیدا کرد. نوع دیگری از سنگ نیز وجود دارد که در اصل جن است و این نوع سنگ یا جن را به عنوان حرز یا انگشتر توسط انسان پوشیده می‌شود و در برابر گلوله محافظت می‌کند. اگر به شخصی شلیک شود، جن میدان انرژی در اطراف فرد ایجاد می‌کند و گلوله منحرف می‌شود.

از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیدم: "پس خود سنگ، جن است، درست است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "درست است."

سنگ‌های دیگری نیز وجود دارند که جن نیستند، بلکه بیشتر به عنوان خانه‌ای برای جن عمل می‌کنند، بسیار شبیه به چراغی که در داستان علاءالدین به عنوان خانه برای جن عمل می‌کرد. در اشکال و انواع سنگ‌ها در برابر جن شر فوایدی وجود دارد. به عنوان مثال، یک روز برادرمان احمد ابوابراهیم به من هدیه‌ای داد و او همیشه سنگ‌های قیمتی به من هدیه می‌دهد، زیرا می‌داند من همیشه عاشق آنها بوده‌ام. در آن مناسبت خاص، او سنگی از قبر حضرت دانیال (ع) به من داد و آن به شکل یک سپر بود و روی آن مهر امام احمد الحسن (از ایشان سلام) که ستاره داوود است را حک کرده بود (شکل ۲).

شکل ۲: تصویر واقعی از سنگ سپر شکل



بعداً آن را به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) نشان دادم و از فواید شکل سپر پرسیدم. **امام (از ایشان سلام) فرمود:** "بهترین چیز این سنگ، شکل سپر آن است و کمترین فایده آن محافظت از جن شر است."

کابوس: دفع الخناس با فولاد ضد زنگ

مورد دیگری که شیاطین توسط آن دفع می‌شوند چاقوهایی هستند که از فولاد ضد زنگ ساخته شده‌اند. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) این را برای کسی که دچار کابوس می‌شد تجویز کرده بود.

امام (از ایشان سلام) روزی به من فرمود: "این جن نیست، این یک کابوس بود، زیر سرش چاقوی کوچکی بگذار که تیز نیست، هر چند جای خوابش عوض شود."

از امام (از ایشان سلام) پرسیدم: "آیا گذاشتن چاقو زیر سر یا بالش کابوس را دفع می‌کند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

گفتم: "این دانش بزرگی است."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اما باید تماماً از فلز باشد."

از او پرسیدم: "علت آن چیست پدرم؟ آیا منشأ کابوس را می‌ترساند؟ و اگر بله، آیا منشأ آن جن است یا چه؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "شیاطین، کابوس‌ها یا الخناس، از آهن یا فولاد ضد زنگ می‌ترسند، زیرا ماده‌ی فولاد ضد زنگ دارای یک انرژی است که بر آن تاثیر می‌گذارد و به آن آسیب می‌رساند."

با شگفت زدگی از آنچه شنیده بودم گفتم: "پدرم به خاطر این از تو متشکرم!"

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) ادامه داد و فرمود: "بیشتر شیاطین و الخناس[15] از این می‌ترسند."

[15] الخناس نوعی شیطان است.

پس از امام (از ایشان سلام) پرسیدم: "آیا آن در روز نیز کار می‌کند و همچنین اگر من همیشه آن را همراه خود داشته باشم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آری، ولی هنگام خواب، زیر بالش، بهترین وقت است."

جنیان نیز گاه به صورت انسان نزد امام (از ایشان سلام) می‌آیند و جن‌هایی هستند که به این دین ایمان آورده‌اند.

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "آنها به ندرت در برابر انسان عادی به شکل انسان ظاهر می‌شوند."

آنها همچنین می‌توانند به شکل گربه یا حیوانات دیگر ظاهر شوند و از انسان جاسوسی کنند. اتفاقات زیادی در طول این سال‌ها رخ داده است، اما من یکی را به عنوان نمونه ارائه می‌کنم. یک روز برادر و رفیقم مصطفی حلال بیرون از خانه من در همان منطقه‌ای که تصویر یاس را گرفته بودند قدم می‌زد. وقت غروب بود و او شبح مردی را دید که در اطراف بوته‌ها قدم می‌زد. با عجله پشت سر او دوید تا ببیند کیست، زیرا چیزی جز شبح سایه مانند ندیده بود و نمی‌توانست تشخیص دهد کیست. چند ثانیه پس از دیدن این شکل، هنگامی که به اطراف بوته‌ها رسید، هیچ مردی را در هیچ جا در اطراف ندید، بلکه دید بر روی زمین یک گربه‌ی سیاه بزرگ به او خیره شده بود. گربه‌ی سیاه به او خیره ماند و مصطفی فوراً فهمید که آن یک جن است. او به سوی آن دوید و آن جن فرار کرد.

خواندن اسرار در چشم

در چشم انسان رازهای زیادی نهفته است.

یک بار به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) گفتم: "زمانی که من برای یک شرکت رسانه‌ای در مصر کار می‌کردم، مردی از اطلاعات مصر به دفتر آمد و این قبل از انقلاب مصر در سال ۲۰۱۱ بود. او می‌خواست شرکت را برای ایجاد کمپین تبلیغاتی برای حسنی مبارک استخدام کند. من داشتم به چشمان این مرد نگاه می‌کردم چون فوق العاده عجیب بود و حتی متوجه شد که من به او خیره شده‌ام و تا دو ساعت

در حین صحبت کردن به من نگاه نکرد. مردمک‌هایش فوق العاده بزرگ بود عنبیه‌اش سبز و بسیار نازک بود. (شکل۳ را برای تصویر تقریبی چشم مرد مشاهده کنید)، و حتی با وجود اینکه چراغ در اتاق روشن بود، به نظر می‌رسید که یک ابر سیاه در اطراف او وجود دارد، فقط در ناحیه او در اتاق به نظر می‌رسید که چراغ روشن نیست. بسیار عجیب بود."

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "بله پسرم. متوجه هستم. او با یک جن از جهان پایین کار می‌کند."

گفتم: "پناه می‌برم به خدا از شر شیطان."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بیش از یک بار تو را آزمودم، تو بصیرت داری که همه این امور را می‌بینی. اما مطمئن باش که هرگز در این حوادث هراسان نباشی و ترس را به چالش بکش پسرم، زیرا شیطان این توانایی را دارد که باعث ایجاد ترس و وحشت در وجود انسان شود."

گفتم: "ای پدر، چگونه بین چشم‌ها فرق بگذارم تا بدانم با یک انسان صحبت می‌کنم یا با خودم یا با موجودی دیگر؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "شاید هم با فرشته‌ای صحبت کنی، چشم‌ها پسرم، چیزی غیرطبیعی در آنها خواهی دید."

گفتم: "بله، اما چگونه می‌توانم بفهمم کدام موجود در مقابل من است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "چشم جن همیشه برآمده و گاهی گرد و بیرون زده است. همیشه به چشم توجه داشته باش که در چشم رازهای زیادی نهفته است."

در زیر دو تصویر داریم. در شکل ۳، تصویری شبیه به چشم مردی که در داستان بالا ذکر شده است. شکل ۴ تصویری از یک انسان با چشم "مار مانند" است.

شکل ۳: تصویری شبیه به مرد داخل داستان



شکل ۴: تصویری که یک انسان را با چشم "مار مانند" به تصویر می‌کشد



روزی برای امام (از ایشان سلام) رخدادی را از دوران کودکی‌ام بازگو کرده بودم که در آن با زنی برخورد نمودم که دارای چشمانی شکافی، مانند چشمان مار یا گربه بود.

امام (از ایشان سلام) فرمود: "کسی که چشمانی مانند مار دارد، صفات مار را دارد."



درب شماره نوزده

در معرفت مرگ

"خواب، برادرِ مرگ است."

در ادیان یونان باستان که توسط پیامبران فرستاده شده به یونان و همچنان بر عهد نوح (ع) بودند، هوپنوس (خواب) و تاناتوس (مرگ) برادر بودند. بار دیگر با اثبات اینکه همه ادیان از یک منبع سرچشمه می‌گیرند، این روایت را به شما تقدیم می‌کنیم که حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود: **"خواب برادر مرگ است."**[1] مرگ دردناک است زیرا به معنای جدایی از عزیزان است. مرگ خوابی دائمی است که فرد در همان بدن از آن بیدار نمی‌شود. مرگ همچنین ترسناک است زیرا در این دنیا مردم خاطرات جایی که از آن آمدند را ندارند و در نتیجه نمی‌دانند وقتی می‌روند در انتظار چه چیزی باشند. در سال ۲۰۱۷ با امام احمد الحسن (از ایشان سلام) درباره زنی که برای من بسیار خاص است صحبت کرده بودم، بانو لیلا (ع)، که به او گفته شده بود که به یک بیماری دچار است که زندگی‌اش را تهدید می‌کند و ممکن است بمیرد.

گفتم: "مادر وقار مبتلا به سرطان است. این امر مرا به گریه بسیار واداشته است، زیرا که این زن پاک‌ترینی است که می‌تواند باشد و مسکین است."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "لا اله الا الله، آیا به او یک دوز شیمی درمانی داده‌اند؟"

گفتم: "نه، می‌گویند باید عمل کند تا سرطان را بردارند، بعد ببینند گسترش یافته یا نه."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بیماری در کجا یافت شده بود؟"

گفتم: "در کلیه‌اش، آن چهار سانتی‌متر است. می‌گوید نمی‌خواهد بمیرد تا شما را ببیند، اما تسلیم رضای خداست."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "لا حول و لا قوه الا بالله، این اراده‌ی خداست."

من گفتم: "بله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بگذار به خداوند متعال توکل کند و تحت عمل قرار گیرد تا ببینیم بیماری تا کجا گسترش یافته است."

[1] میزان الحکمه، محمد ری شهری، ج ۴، ص ۳۴۰۴

گفتم: "درمان پروتئینی که به من دادی روی او اثر می‌کند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "خیر، ولی باید تا آخر عمر از خوردن گوشت خودداری کند. وقت عمل چه زمانی است؟"

گفتم: "سه هفته دیگر."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "انشاء الله. پسرم، دستت را بر محل بیماری بگذار و برای او دعا کن که خداوند او را به جلال محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) نزد پروردگارش و به جلال مریم (ع) نزد پروردگارش شفا دهد. برای او در برابر پروردگارت فروتنانه دعا کن."

من دقیقاً همانطور که امام (از ایشان سلام) از من خواسته بود عمل کردم و همانا عمل موفقیت‌آمیز بود و اکنون سال ۲۰۲۲ است و بانو لیلا (ع) کاملا سالم است و سرطان برنگشت. گرچه مرگ بر این زن مقدر شده بود و این برنامه‌ی اولیه‌ی خداوند بود که او بر اثر سرطان از دنیا برود، اما ایمان او به ما و عشق به ما و میل به دیدار امام (از ایشان سلام) باعث شد که مرگ از او دفع شود و عمرش طولانی گردد. تاریخ مملو از نمونه‌هایی از طولانی شدن زندگی یا تغییراتی است که در زمان‌های مقرر شده‌ی مرگ اتفاق می‌افتد. در روایات آمده است که آدم (ع) از سال‌های عمر خود به داوود (ع) عطا کرده بود[2] و عیسی (ع) ایلعازر را از مرگ بازگرداند و پیامبران (ع) و رسولان (ع) و امامان (ع) مردم بسیاری را از بیماری‌های کشنده شفا دادند.

"مرگ بیدار شدن از یک رویا است"

به طور سنتی، ادیان ابراهیمی، یهودیت، مسیحیت و اسلام به ویژه، تعلیم داده‌اند که مرگ یک رویداد بسیار ترسناک است. روایات بسیاری در اسلام وجود دارد که سفر روح را از لحظه مرگ تا لحظه دفن بدن بیان می‌کند. آنها روحی را توصیف می‌کنند که وحشت زده و دیوانه‌وار شاهد آن است که خانواده و دوستان، جسد را در زمین دفن می‌کنند. زمانی که روح در زمین قرار می‌گیرد، توسط فرشتگان وحشتناک قبر

[2] حدیث می‌فرماید: "هنگامی که الله آدم را آفرید، پشت او را مسح کرد، تا آنکه همه ارواحی که در ذریه او متولد می‌شدند تا روز قیامت از پشت او بیرون آمدند. فرزندانش را بر او عرضه کرد، پس او در میان آنها مردی را دید که نورش او را شگفت زده کرد، پس پرسید: "پروردگارا، این کیست؟" پروردگار فرمود: "این پسر تو داوود است." او گفت: "عمر او چقدر است؟" پروردگار فرمود: "شصت سال." پس گفت: "پروردگارا بر عمرش بیفزای." پس پروردگار فرمود: "تنها در صورتی که از عمر تو بر او بیفزایم." آدم در آن زمان هزار سال داشت پس خداوند داوود را چهل سال بیفزود." - البدایه و النهایه، ابن کثیر، ج ۱، ص ۹۹

مورد بازجویی قرار می‌گیرد و اگر گناهکار باشد، دچار انواع وحشت می‌شود.[3] قبر به معنای واقعی کلمه برای گناهکاران دوزخ کوچک‌تر[4] و برای مومنان بهشت کوچک‌تر می‌شود و ارواح تا روز قیامت در قبر می‌مانند و با بدنشان همراه می‌شوند. یک کتاب خوب برای مطالعه در مورد این موضوع برای درک دیدگاه مسلمانان اهل سنت در مورد زندگی پس از مرگ، کتاب "مشهد الموت" اثر خواجه محمد اسلام است و یک مسلمان شیعه درباره زندگی پس از مرگ می‌تواند کتاب "سیاحت غرب" اثر نجفی قوچانی را مطالعه کند. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرموده است که بیشتر اینها دروغ است و اینها دروغ‌هایی است که به حضرت محمد و خاندان ایشان (از ایشان سلام) نسبت داده شده است. ایشان فرآیند مرگ و تولد دوباره را همانند به خواب رفتن و بیدار شدن توصیف می‌کند.

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "نزدیک‌ترین توصیف این دنیا خواب است، مرگ بیدار کردن یک فرد از این خواب است، ﴿فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾ ﴿امروز دیده‌ات تیزبین است﴾[5]"

گفتم: "پس هنگام مرگ، همانگونه که از خواب بیدار می‌شویم، بیدار می‌شویم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "دقیقاً، گویی لباس‌هایت را عوض می‌کنی."

گفتم: "و ما خود را در بدن دیگری خواهیم یافت؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "دقیقا."

---

[3] در کتب اهل سنت این حدیث نقل شده است: "ابوسعید از رسول خدا صلی الله علیه و سلم روایت کرده است که فرمود: "هیچ روزی بر قبر نمی‌آید، مگر اینکه سخن می‌گوید: "من خانه‌ی غربت هستم، من خانه‌ی تنهایی هستم. من خانه‌ی خاک و من خانه‌ی کرم‌ها هستم." هنگامی که بنده مومن را دفن می‌کنند، قبر به او می‌گوید: "خوش آمدی، راحت باش. به راستی که در نزد من تو محبوبترین کسانی هستی که بر من گام نهادند. از آنجا که امروز به من سپرده و به من تحویل داده شده‌ای، خواهی دید که برای تو چه چیز آماده کرده‌ام." سپس برای او گشاده می‌گردد تا بینناییش گسترش یابد و در بهشت به روی او باز شود. و چون بنده فاسق یا کافر دفن شود قبر به او می‌گوید: "خوش نیامدی، راحت مباش. به راستی که برای من تو منفورترین کسانی هستی که بر من قدم نهادند. از آنجا که امروز به من سپرده و به من تحویل داده شده‌ای، خواهی دید که برای تو چه چیز آماده کرده‌ام." فرمود: "بر او بسته می‌شود تا زمانی که دنده‌هایش یکدیگر را له می‌کنند." نقل کرد: "رسول خدا صلی الله علیه و سلم انگشتان خود را بین یکدیگر قلاب نمود و فرمود: "هفتاد اژدهای غول‌پیکر او را فشرده می‌کنند، اگر حتی یکی از آنها می‌خواست بر زمین بدمد، تا زمانی که آن باقی می‌ماند چیزی روی آن رشد نمی‌کرد. آنها او را می‌جوند و گازش می‌گیرند تا حسابرسی شود." نقل کرد: "رسول خدا فرمود: "قبر جز باغی از باغ‌های بهشت یا گودالی از حفره‌های آتش نمی‌باشد." - جامع ترمذی، کتاب ۳۷، حدیث ۴۶

[4] در کتب اهل سنت این حدیث نقل شده است: "قبر اولین مرحله از مراحل آخرت است، پس اگر از آن نجات یافت، آنچه بعد از آن می‌آید آسان‌تر از آن است و اگر از آن نجات نیابد، پس آنچه بعد از آن می‌آید بدتر از آن است." و رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: "من هیچ منظره‌ای ندیدم مگر اینکه قبر از آن وحشتناک‌تر است." - جامع ترمذی، کتاب ۳۶، حدیث ۵

[5] قرآن کریم، سوره ق، آیه ۲۲

گفتم: "آیا آن نیز جسمی مادی است؟ یک بدن انسانی؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "در مورد نوع بدن، همه چیز به شخص بستگی دارد."

گفتم: "پس تمام این امور، سفر بعد از مرگ به سوی نور، یا عذاب قبر، یا فرشتگان عذاب، منکر و نکیر و غیره وجود ندارد؟"

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "عذاب قبر وجود ندارد."

بنابراین من گفتم: "پس امر فقط بیدار شدن است."

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "وقتی که این بدن مانند هر کالای موجود یا هر دستگاه الکترونیکی که دیگر کار نمی‌کند، منقضی می‌شود (فرد می‌میرد)."

گفتم: "و ناگهان در دنیای جدیدی هستید، بسته به جایی که به آن می‌روید."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، آفرین، چنان که قبلاً برای تو توضیح دادم."

مرگ چه احساسی دارد

یک روز در آلمان باید یک عمل کوچک برای برداشتن آبسه انجام می‌دادم. برای انجام عمل باید من را تحت بیهوشی عمومی قرار می‌دادند. پرستار به من نزدیک شد و به من ماده‌ای تزریق کرد و به من نگاه کرد و گفت: "خداحافظ." همه چیز بلافاصله شروع به سیاه شدن کرد و در عرض چند ثانیه من بیهوش شدم. از خواب که بیدار شدم انگار زمانی نگذشته بود و از اتاق عمل بیرون برده شدم.

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) به من فرمود: "حالت چطور است، خوب هستی؟"

گفتم: "خداروشکر. الان خوبم و تجربه عجیبی بود. اولین بار بود که تحت بیهوشی عمومی بودم، ولی خداروشکر، خوبم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آری، احساس عجیبی بود، مگر نبود (تحت بیهوشی عمومی قرار گرفتن)؟ آن احساسی شبیه به مرگ می‌باشد."

گفتم: "بله دقیقا."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "مرگ چنین است."

گفتم: "سبحان الله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اما همراه است با درد شدید."

گفتم: "درد جسمی است یا روانی؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "دردی است که می‌بینی و حس نمی‌کنی، حسی که مانند آن چیزی نیست که انسان در زندگی خود دیده باشد، فقط در لحظه‌ی مرگ تجربه می‌کند."

گفتم: "این درد چقدر طول می‌کشد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "در این عالم جسمانی فقط چند ثانیه طول می‌کشد."

امام (از ایشان سلام) قبلاً برای ما توضیح داده بود که هر چه انسان به دنیا دلبستگی بیشتری داشته باشد، به خاطر همین تعلقات، مرگ دردناک‌تر است. علت درد همین است. هر چه انسان کمتر به این دنیا دلبسته باشد، در هنگام مرگ درد کمتری خواهد داشت، زیرا طناب‌های کمتری وجود دارد که او را به این دنیا می‌بندد. یکی از دلایلی که مومن در زندگی دچار گرفتاری‌ها و بلاهای زیادی می‌شود، این است که از این دنیا جدا شود. پیامبر اکرم (سلام بر ایشان و خاندانشان) بهترین کلام را بیان کرد هنگامی‌که فرمود: **"بمیرید پیش از آنکه بمیرید"**[6] یعنی خود را تربیت کن تا از دنیا جدا شوی پیش از آن که به زور از دنیا جدا گردی.

[6] مستدرک سفینه البحار، شیخ علی نمازی شاهرودی، ج ۸، ص۶۳۰

ایستگاه‌های انتظار روح

از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیدم: "ارواح در کجا قرار دارند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "در بدن‌ها."

گفتم: "پس ارواح جزئی از عالم جسم هستند؟"

حضرت فرمود: "ارواح ماده نیستند، تو می‌توانی ارواح را نور در نظر بگیری."

گفتم: "پس ابلیس ماده را آفرید."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

گفتم: "و خداوند نورها و ارواح را آفرید؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، ولی خداوند می‌تواند ماده را نیز بیافریند."

گفتم: "پدرم، می‌توانم از شما سوالی بپرسم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بفرما پسرم."

گفتم: "شما به من گفتید که مرگ مانند تحت ماده‌ی بیهوشی قرار داشتن است که باعث می‌شود فرد بیهوش شود و به خواب رود. آیا وقتی پس از مرگ بیدار می‌شویم، چشمانمان را باز می‌کنیم تا ناگهان خود را در یک تناسخ جدید به عنوان کودکان ببینیم؟ یا نوعی برزخ، مرحله‌ی انتقالی که در بین تناسخ‌ها به آن می‌رویم، وجود دارد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، وجود دارد، مثل یک ایستگاه انتظار است، مثلاً ایستگاه قطار، اما در آن دنیا هیچ چیزی نیست که از اینجا تشخیص دهی، نه زمان است و نه مکان و نه چیزی که با آن آشنا باشی."

گفتم: "فقط فضای خالی است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه حتی آن، هیچ چیزی که با آن آشنا باشی یا بتوانی با آن مقایسه یا حتی احساس کنی."

گفتم: "و آیا فرد در دنیایی که به آن می‌رود به عنوان بزرگسال ظاهر می‌شود، یعنی اینجا ما خودمان را در کودکی می‌یابیم تا با این دنیا سازگار شویم. آیا در آنجا به طور ناگهانی در سنین بالا و کاملاً هوشیار و آگاه ظاهر می‌شویم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "چیزی به عنوان سن و سال وجود ندارد، آنجا را با اینجا مقایسه نکن، مفاهیم بین آن دو فرق می‌کنند، در آنجا زمان و مکان و ماده وجود ندارد."

دنیای سَمَرات

از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیدم: "و آن چیست؟ عالم ارواح یا نور یا چه؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "تو حضور داری و در عین حال موجود نیستی."

گفتم: "حضور دارم و در عین حال موجود نیستم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "دنیای سمرات."

گفتم: "دنیای سمرات زیر عرش است، درست است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، بخشی از آن است، برای تو شرحی می‌دهم تا متوجه شوی، در شهری هستی، این شهر مناطق یا گوشه‌هایی دارد، در نظر بگیر عالم سمرات مثل یک شهر باشد و منطقه یا گوشه‌ای دارد که به آن سو می‌روی."

گفتم: "پس زمانی که انسان بمیرد و روحش خارج می‌شود، روح خود را به چه صورت می‌بیند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "خود را نمی‌بیند، آن فقط یک احساس است. خود را احساس می‌کند و تقریباً خود را می‌بیند، اما در واقع خود را نمی‌بیند."

گفتم: "و در مورد دیدن ارواح دیگر چطور؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "همانند آن است که انگار آنها را ببیند، آنها را احساس بکند و بداند که حضور دارند و حرکات و همه چیزشان را می‌داند، اما آنها را می‌بیند مثل تو که الان می‌بینی. پسرم می‌خواهم چیزی به تو یاد بدهم، آنچه را که اینجا احساس می‌کنی و حواس خود را در اینجا با دنیاهای دیگر مقایسه نکن زیرا آنها متفاوت هستند و مقیاس‌ها در آنها متفاوت است فقط زمانی که در آن شرایط باشی می‌توانی آن را احساس و درک کنی، مقیاس‌های آن دنیا را."

پس به صورت خلاصه، اگر بین تناسخ‌ها زمان باشد، شخص به یک محل انتظار یا برزخ می‌رود که به آن عالم سمرات[7] می‌گویند و بخشی از عرش است. در آن جهان چیزی شبیه به این جهان مادی وجود ندارد. حتی حواس مثل اینجا وجود ندارند. سمرات مرحله‌ای "بینابینی" است که در آن روح زندگی خود را مرور می‌کند، خاطرات پاک می‌شوند و برای تناسخ بعدی خود آماده می‌شود. اگر انسان تناسخ‌هایش به پایان رسیده باشد، پس مرگ بزرگتر یا "موت" را تجربه می‌کند و به حسابرسی نهایی می‌رود که در آن برای جمیع تناسخ‌هایی که داشته داوری می‌شود و سپس به بهشت یا جهنم می‌رود. این حسابرسی یک حسابرسی توسط خود فرد است. مرگ کوچکتر یا "وفات" در بین تناسخ‌ها اتفاق می‌افتد. اعمال در هر تناسخ می‌تواند بر شرایط و بدنی که شخص در آن تناسخ می‌کند تأثیر بگذارد. به عنوان مثال، فردی که با یک فرد معلول بدرفتاری می‌کند ممکن است در تناسخ بعدی به عنوان یک فرد معلول تناسخ پیدا کند. مورد "روشن" در زیر یک مثال از آن است.

انتخاب‌های بدنی

از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیدم: "در هنگام مرگ،آن چیزی که به زنده بودن ادامه می‌دهد و/ یا مجازات می‌شود چیست؟ آیا شخصیت فرد زنده است یا دقیقاً چه چیزی؟ برای مثال، وقتی

[7] واژه‌ی سَمَرات نزدیک به تفکر حد و مرزی (liminality) است که در زمینه‌های مختلف مانند روانشناسی، مردم‌شناسی، دین و حتی زیست‌شناسی برای توصیف حالت‌هایی استفاده می‌شود که طبقه‌بندی آنها دشوار است. این یک حالت گذار بین یک مرحله به مرحله بعدی است، به ویژه بین مراحل اصلی زندگی یا در طی یک مناسک گذار. حد و مرز یک دوره بینابینی است که معمولاً با عدم قطعیت مشخص می‌شود.

بمیرم، در آخرت، اگر تمام خاطراتم پاک شود، چه چیزی از شخصیت من باقی می‌ماند؟ آیا چیزی از آن باقی می‌ماند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "منظورت در نهایت است یا در مرحله‌ی تناسخ؟"

گفتم: "این و آن."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "در مرحله‌ی تناسخ، عذاب، مسخ است."

من گفتم: "بله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "مثال بعدی روشن است (روشن یک کودک دارای معلولیت ذهنی در جامعه ما است)، آیا می‌داند که او چه کسی بود؟"

گفتم: "بله، وگرنه چگونه او در عذاب است."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، آفرین."

گفتم: "پس مجازات‌کننده، خود فرد از طریق افکارش است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "فکر و احساس، هیچ کس نمی‌تواند درد را حس کند، مگر کسی که آن را تحمل می‌کند، هر قدر هم که دیگران تلاش کنند آن را احساس کنند، نمی‌توانند."

روشن یک تناسخ قبلی به عنوان پیامبری داشت که نامش روشن بود. قومش دچار خشکسالی و قحطی شدیدی شد و مردم به نزد روشن رفتند تا او غذا را بین همه تقسیم کند. روشن دید که مردم زیادند و غذا کم است، بنابراین تصمیم گرفت یک فرد دچار معلولیت ذهنی را که در شهرش زندگی می‌کرد از تقسیم غذا کنار بگذارد. او با خود فکر می‌کرد که به هر حال آن فرد دچار مشکل ذهنی است و به احتمال زیاد خواهد مرد، و در حقیقت آن فرد از گرسنگی مرد هنگامی‌که روشن چیزی جهت خوردن برای او باقی نگذاشت. به همین دلیل خداوند روشن را از کتاب پیامبران پاک کرد. خداوند روشن را امروز با همان وضعیتِ فردی که او

را برای مردن رها کرده بود تناسخ داد. این آخرین تناسخ روشن در این وضعیت است، امام احمد الحسن (از ایشان سلام) تصریح کرد که در تناسخ بعدی روشن، کاملا سالم به دنیا می‌آید.

به امام (از ایشان سلام) گفتم: "قبلاً به من فرمودید که هر روحی جسمی را انتخاب می‌کند که در آن تناسخ می‌کند، پس آیا آن به این معناست که روشن جسمی را که در آن است انتخاب کرد، زیرا به اشتباه خود پی برد و خواست خود را مجازات کند؟"

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "انتخاب وجود دارد، اما سیستم چگونه کار می‌کند؟ به این شکل کار می‌کند، فرد می‌تواند بین چندین گزینه انتخاب کند که بهترین آنها هنوز بد است. این برای مجرمان است. اما پاکان یا نیکوکاران، کسانی که گناهانشان کمتر از کارهای نیکوی‌شان است، بدن‌هایی که در آن تناسخ می‌کنند را انتخاب می‌کنند و آنها نزدیکترین به خودشان را انتخاب می‌کنند."

گفتم: "منظورتان نزدیکترین به آن‌ها از لحاظ ظاهری است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه پسرم، نزدیکترین به روحشان."

پرسیدم: "نزدیک از کدام جنبه؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نفس."

گفتم: "وقتی انسان بمیرد، چه چیزی باقی می‌ماند؟ آیا خود انسان باقی می‌ماند؟ یا فقط در یک نور ذوب می‌شود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "همانطور که می‌دانی انسان به سه قسمت: بدن، روح و نفس تقسیم می‌شود. چه چیزی می‌میرد؟"

گفتم: "بدن."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بدن از کار می‌افتد و اسقاط می‌شود و نفس می‌میرد و روح باقی می‌ماند. وقتی آن دو قسمت انسان بمیرند، جنبه‌ی انسانی به امر گذشته تبدیل می‌شود و روح آن چیزی است که در حال است."

در انتظار فرصت‌هایی برای تناسخ

همانطور که پیشتر نشان دادیم، ارواح موجود در خارج از بدن‌های مادی در اکثر موارد از تجربه‌ی حسی محروم هستند. آنها تقریبا می‌بینند، می‌شنوند، احساس می‌کنند، می‌چشند، یا لمس می‌کنند اما در واقع توانایی دیدن، شنیدن، چشیدن یا لمس کردن را ندارند. بنابراین یکی از دلایلی که ارواح به دنبال تجسم هستند، لذت بردن از حواس است. از این رو، همه‌ی آنها را در هر فرصتی برای ورود به این دنیای مادی، در حال صف بستن مشاهده می‌کنید.

روزی از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیدم: " آیا اجازه می‌دهید سوالی بپرسم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، بفرما پسرم."

گفتم: "قبلاً به من عرض کردید که از طریق آمیزش جنسی روشی وجود دارد که می‌توان روح مرده را احضار کرد، آیا این روش از طریق باز کردن یک دروازه است یا از طریق روحی که احضار کننده را تسخیر می‌کند؟ آیا آن به صورت ظاهر شدن ناگهانی در اتاق است یا روح چگونه ظاهر می‌شود یا آیا فقط به صورت صدا ظاهر می‌شود؟ آن چگونه است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "این روشی است که به وسیله‌ی آن می‌توان ارواح را احضار کرد، من کار را برای تو ساده می‌کنم، وقتی ماهی یا تکه گوشتی را بر زمین می‌گذاری، می‌بینی که گربه‌های زیادی در اطراف آن ازدحام می‌کنند و وقتی چیزی شیرین را روی زمین می‌گذاری، حشرات زیادی مثل مورچه‌ها و مگس‌ها را می‌بینی که دور آن جمع می‌شوند."

من گفتم: "بله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "رابطه‌ی جنسی ارواح را احضار می‌کند، زیرا آنها فرصتی برای بازگشت به دنیای مادی پیدا می‌کنند."

گفتم: "سبحان الله العلی العظیم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "امر به این صورت است پسرم."

گفتم: "پس آنها اختیار بازگشت دارند و می‌خواهند بازگردند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه همه‌ی آنها، بعضی از آنها دارند، به هر حال، همه‌ی ارواح فکر می‌کنند که می‌توانند بازگردند، گمان می‌کنند و اعتقاد دارند که می‌توانند چنین کنند."

گفتم: "سبحان الله، اعتقاد دارند که می‌توانند، الله اکبر."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "همان گونه که برخی از انسان‌ها معتقدند می‌توانند برخی امور را انجام دهند، هر چند توانایی رسیدن به آن امور را ندارند."

گفتم: "سپاس پدرم، این امر بزرگی است."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم، تمام سپاس از آن خداست."

تعدد (یک روح واحد در بیش از یک بدن)

از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیدم: "آیا یک روح می‌تواند همزمان در چند بدن باشد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

از امام (از ایشان سلام) پرسیدم: "پدرم، وقتی کسی بمیرد ولی روحش همزمان در چند بدن باشد و در یکی از بدن‌ها بمیرد، آیا در بدن دیگر (نیز) می‌میرد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه پسرم، بدنی که می‌میرد، تنها می‌میرد."

گفتم: "محارم[8] چطور؟ آیا هر دو بدنی که یک روح در آن است در هر بدنی برای خانواده خود محرم است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله پسرم."

گفتم: "سبحان الله، این امر بزرگی است! و آن دو بدن می‌توانند در این دنیا با هم ملاقات کنند و با هم صحبت کنند، و در حقیقت یک روح هستند که در دو بدن تقسیم شده‌اند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم، من هنوز حقیقت را آشکار نکرده‌ام و اگر سخن می‌گفتم و افرادی را می‌یافتم که از عهده‌ی آن برآیند، تا الان به اندازه‌ی بسیار زیادی پیشرفت کرده بودیم."

[8] محرم به عضوی از خانواده اطلاق می‌شود که ازدواج با او حرام است.

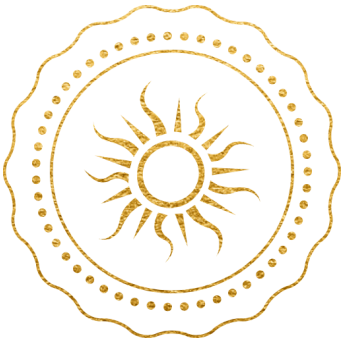

درب شماره بیست

در معرفت بهشت و جهنم

"به حق به تو می گویم، امروز با من در بهشت [فردوس] خواهی بود."

در تورات، انجیل‌ها و قرآن به طور شگفت‌انگیزی توصیفات اندکی از فردوس یا بهشت وجود دارد. آن به عنوان مکانی که نیکوکاران به آنجا می‌روند، جایی که درختان و میوه‌ها، انواع غذاها و نوشیدنی‌ها و البته مردان و زنان زیبا وجود دارد، توصیف شده است. پیروان یهودیت، مسیحیت و اسلام، همگی، حتی در میان فرقه‌های خود، در مورد ماهیت بهشت و اینکه آیا آن حتی مکانی است که ما بتوانیم آن را توصیف کنیم، اختلاف داشته‌اند. پیامبر اکرم (سلام بر ایشان و خاندانشان) روایت کرد که الله سبحان فرمود: **"من برای بندگان نیکوکار خود (چنان چیزهای نیکویی) آماده کرده‌ام که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده است و نه قلب انسان می‌تواند به آن فکر کند."**[1]

اگر چشم انسان هرگز آن را ندیده است و قلب حتی نمی‌تواند به آن فکر کند، به این معنی است که این مکان غیرقابل توصیف است زیرا حتی کلمه‌ای برای توصیف آن اختراع نشده است. این بسیار شبیه به دنیای سَمَرات است، دنیایی که ما نمی‌توانیم آن را با این جهان مقایسه کنیم. اما می‌توان گفت که بهشت دنیایی است که در آن غم و دردی نیست. در طول این درب، به شما نگاهی اجمالی به بهشت از طریق سخنان امام احمد الحسن (از ایشان سلام) خواهیم داد. سپس به بررسی جهنم از کلام امام می‌پردازیم.

زوج‌های روحی در بهشت

بودن در کنار عزیزانمان مهمترین بخش شادی انسان است. آیا همسری داریم که با او از بهشت لذت ببریم؟ اگر بارها تناسخ کنیم و هر بار با شخص دیگری ازدواج کنیم، در بهشت با کدام یک هستیم؟ آیا ما با همه‌ی آنها هستیم؟ آیا اصلاً با هیچ کدام از آنها هستیم؟ از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) این موضوع را پرسیدم.

گفتم: "آیا مردم در بهشت همسر دارند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "هر کس در بهشت با زوج روحی خود ازدواج می‌کند."

گفتم: "چگونه تعیین می‌شود که زوج روحی فرد چه کسی است؟"

[1] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۸، ص ۹۲

امام (از ایشان سلام) فرمود: "هر کس تعداد معینی تناسخ و تعداد معینی همسر دارد، زوج روحی فرد کسی است که میزان ایمان او یا درجه‌ی او نزدیک‌ترین به این شخص باشد."

گفتم: "آیا زوج‌های روحی در این دنیا با هم ازدواج کرده‌اند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، هر کس حداقل یک بار با زوج روحی خود ازدواج می‌کند، در تناسخ آخرشان با یکدیگر ازدواج می‌کنند و گاه در تناسخ‌های دیگر."

گفتم: "آیا زوج روحی فرد از او آفریده شده است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه لزوماً چنین نیست."

از امام (از ایشان سلام) پرسیدم: "آیا مرد می‌تواند به عنوان زن و زن به عنوان مرد تناسخ کند، مانند آنچه در الهفت الشریف آمده است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله پسرم."

گفتم: "آیا ما در بهشت بدن مادی داریم؟"

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "بله پسرم، بدن‌هایی داریم که در بهشت به صورت مادی و مناسب آن دنیا هستند."

گفتم: "با چه شکلی وارد بهشت می‌شویم؟ آیا به صورت یکی از تناسخ‌های زمینی خود وارد می‌شویم؟ اگر چنین است، پس در کدام یک از تصاویر خود وارد بهشت می‌شویم؟ یا اسامی و تصاویر ما در بهشت مثل اینجا نیستند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اسامی و تصاویر مثل الان نیستند، اما معنی آنها همان است، مردم به همان زیبایی وارد بهشت می‌شوند که در این دنیا ایمان داشتند، ایمانشان در دنیا زیبایی آنها را در آخرت تعیین می‌کند."

لذت‌های بهشتی

آیا بهشت واقعاً می‌توانست بهشت باشد، اگر آرزوها برآورده نشوند؟ آیا چیزی در بهشت حرام است؟ آیا اهل بهشت دلتنگ خویشاوندان یا دوستانی هستند که به بهشت راه نیافته‌اند؟ آیا احساس غم، خشم، حسادت یا سایر احساسات منفی در بهشت وجود دارد؟

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در این باره فرمود: "قرآن هنگام توصیف بهشت می‌فرماید که پر از میوه و گوشت و شراب و عسل است، به این دلیل که مردم در آن روزگار آن چیزها را آرزو می‌کردند. اگر قرار بود قرآن در این عصر و زمان نازل شود، آن بهشت را با داشتن لپ‌تاپ، تلفن و ماشین‌های شیک توصیف می‌نمود، زیرا این چیزهایی است که مردم امروز آرزو می‌کنند. بنابراین اساساً هر چیزی که انسان آرزو می‌کند در بهشت برای او وجود دارد. یکی از چیزهایی که انسان‌ها همیشه به آن فکر می‌کنند و آرزوی آن را دارند رابطه جنسی است. به همین دلیل، بهشت به داشتن حوری و پسران جوان توصیف شد."

گفتم: "همیشه فکر می‌کردم حوریان[2] تمثیلی هستند."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آنان زنان هستند پسرم، زنان زیبایی که چشم مانند آن را ندیده است."

گفتم: "و پسران ابدی؟"

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "آنها هم برای رابطه‌ی جنسی هستند."

پرسیدم: "آیا برای زنان هستند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آنها برای مردان و زنان هستند."

گفتم: "پس اگر زنی در بهشت بخواهد با حوری باشد، می‌تواند و اگر مردی بخواهد با مردی باشد، می‌تواند؟"

[2] حوری از نظر مسلمانان، زنان زیبایی هستند که به عنوان پاداش مومنان در بهشت وجود دارند.

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "بله، در بهشت حق و باطل، حلال و حرام، مباح و قدغن وجود ندارد، احکام اهل بهشت مانند احکام اهل زمین نیست، من به تو گفتم پسرم، این دنیا را با دنیاهای دیگر مقایسه نکن، هر چیزی که انسان آرزو می‌کند، محقق می‌شود. از آنجایی که رابطه‌ی جنسی همان چیزی است که بیشتر انسان‌ها به آن فکر می‌کنند و می‌خواهند، خداوند این چیزها را در بهشت قرار داد."

گفتم: "و اگر شخصی در بهشت بخواهد با شخص دیگری در بهشت که همسر او نیست، همبستر شود چه؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اهل بهشت مقام یا درجاتی دارند، شخصی در درجه‌ای معین می‌تواند با هر کسی از اهل بهشت که از مقام او پایین‌تر است همبستر شود اما نمی‌تواند با مقام بالاتر همبستر شود مگر اینکه آن مقام بالاتر بخواهد."

گفتم: "پس آن مثل یک سلسله مراتب هرمی است؟ اما آیا همسران آن افراد حسود و ناراحت نمی‌شوند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "حسد در آن دنیا نیست، ناراحتی هم نیست."

فراموشی بهشتی

از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیدم: "آیا مردم وقتی در بهشت یکدیگر را ملاقات می‌کنند، یکدیگر را به یاد می‌آورند؟ آیا تناسخ خود را در زمین به یاد می‌آورند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه، اما ما خواهیم دانست و [یکدیگر را خواهیم شناخت]، مثلاً همه خواهند دانست که من حسین هستم، و آنها خواهند دانست که تو عبدالله هستی."

گفتم: "پس من خاطرات زندگی مشترکمان با کسانی که دوستشان دارم را به خاطر نمی‌آورم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه پسرم، مثل این خواهد بود که برای اولین بار با آنها ملاقات می‌کنی."

پرسیدم: "چرا اینگونه؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اگر انسان همه چیز این دنیا را به یاد آورد، هرگز خوشحال نخواهد شد."

گفتم: "سبحان الله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اما هنگامی که عزیزان خود را در آنجا ملاقات کردی، با وجود اینکه آنها را به یاد نمی‌آوری، عشقی که در دلت نسبت به آنها داری همچنان وجود دارد و گویی همیشه آنها را می‌شناختی."

پرسیدم: "آیا این درست است که انسان روز قبل را فراموش می‌کند و این فرق میان بهشت و زندگی دنیا است؟"

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "بله، برای اینکه ملال پیش نیاید."

گفتم: "اما پدرم، اگر اشتباه می‌کنم، مرا ببخش، اما تا به حال در وصف بهشت هیچ چیز زیبایی نیافته‌ام، همه‌ی آن ترسناک است، از حالت فراموشی دائمی گرفته تا رابطه‌ی جنسی دائم، تا حدی که بخواهم بگویم که بهتر است تناسخ کنیم و وارد بهشت نشویم."

امام (از ایشان سلام) لبخندی زد و فرمود: "نه پسرم، تو اشتباه می‌کنی، آنچه در مورد بهشت می‌شنوی را با دنیا مقایسه نکن، دنیا را با آخرت مقایسه نکن، طرز فکر تو در اینجا با آنجا متفاوت است. اگر الان در بهشت بودی این را نمی‌گفتی. مقیاس‌ها فرق می‌کنند، همه چیز فرق می‌کند. زمان، لذت و استراحت. زمان مثل این زمان نیست؛ و استراحت مانند این استراحتی که ما می‌شناسیم نیست. همه چیز متفاوت است، با عقل انسانی فکر نکن و افکار خود را بر بهشت نیفکن."

از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیدم: "اما چه فایده ای دارد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "این پاداش است."

گفتم: "این که هر روز فراموش کنم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "برای اینکه بعد از ۱۰۰ سال یا ۱۰۰۰ سال و حتی یک میلیون سال دچار ملال نشوی، فراموش کردن، فراموش کردنِ چیزی است که از آن لذت برده‌ای."

گفتم: "می‌خواهم در مورد چیزی از شما بپرسم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

گفتم: "همجنس‌گرایی، اگر از جنبه‌ی آیه‌ای که می‌فرماید: ﴿**كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلًّا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ**﴾ ﴿**همه خوراکی‌ها بر فرزندان اسرائیل حلال بود جز آنچه اسرائیل بر خویشتن حرام ساخته بود**﴾[3] و از جنبه‌ی موجود بودن آن در بهشت صحبت کنیم، آیا آن در حقیقت حلال یا حرام است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "شریعت اکنون آن را حرام می‌دارد."

گفتم: "اما آیا در آینده جایز است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "خیر."

پرسیدم: "آیا آن در اصل جایز است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم، با این افراد همان گونه رفتار کن که با دیگران رفتار می‌کنی، نگاه تحقیرآمیز به آنان پذیرفته نیست."

گفتم: "اما چرا آن در بهشت وجود دارد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "ما از این دنیا صحبت می‌کنیم و نه بهشت."

[3] قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه ۹۳

زبان بهشت

روزی در مورد موضوعی که به برادرم تیمور الألفی مربوط می‌شد با امام (از ایشان سلام) صحبت می‌کردم، **امام (از ایشان سلام) به انگلیسی فرمود:** "very beautiful and wonderful (بسیار زیبا و شگفت‌انگیز)" و به زبان عربی ادامه داد: "این به این دلیل است که او مومن واقعی است."

من به انگلیسی گفتم "wow" و "Glory be to God (سبحان الله)" چرا که شگفت‌زده شده بودم، زیرا ایشان به ندرت به زبان دیگری غیر از عربی صحبت می‌نمود.

امام (از ایشان سلام) فرمود: "خدا تو را برکت دهد، من زبان عربی را بسیار دوست دارم، زیرا همانطور که می‌دانی زبان اهل بهشت است."

گفتم: "بله، اما آن به یک زبان منسوخ تبدیل خواهد شد، درست است؟ تقریباً با همه زبان‌های دیگر؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه به طور کامل، بلکه تمام جهان به آسانترین زبان روی زمین، یعنی انگلیسی، صحبت خواهند کرد."

من گفتم: "بله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آن زبانی است لطیف، دوست داشتنی و زیبا."

گفتم: "این امر کی رخ خواهد داد که آن زبان اصلی یا زبانی شود که همه استفاده می‌کنند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "تا سال ۲۰۵۰، تقریباً سه دهه دیگر."

حیوانات در بهشت

روزی به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) عرض کردم: "پدرم، روحم فدای تو، می‌توانم سوال دیگری بپرسم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بفرما پسرم."

گفتم: "آیا حیواناتی مانند سگ اصحاب کهف یا هدهد سلیمان (ع)، امروز به عنوان انسان به زمین رجعت کرده‌اند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "این بهترین سوالی است که از من پرسیدی پسرم، هدهد سلیمان (ع) و حیوانات دیگر غیر از او، پروردگارِ بندگان، آنها را به زندگی بازگردانده است و نه فقط امروز، بلکه آنها بارها و در تناسخ‌های فراوان رجعت کردند و به خدا سوگند سزاوار این هستند."

گفتم: "سبحان الله، به عنوان انسان یا حیوان؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "به عنوان انسان پسرم، این کرامتی بر آنان است تا وارد بهشت شوند، زیرا سزاوار آن هستند، همانا خداوند عادل است، پسرم، همانا رحمت و عدل خدا نمی‌تواند توسط هیچ مخلوقی توصیف شود."

این گفتگو امور بسیاری را آشکار می‌کند زیرا به ما نشان می‌دهد که حتی حیوانات نیز وارد بهشت می‌شوند، اما هیچ حیوانی در بهشت وجود ندارد. اسب شما، سگ شما، گربه‌ی شما یا حتی یک مورچه می‌تواند وارد بهشت شود، اما آنها در بهشت در تصاویر یا اشکال حیوانات سیر نمی‌کنند. بلکه ابتدا باید از شکل بشری عبور کنند تا به بهشت برسند. یک حیوان با نفس و بدون روح آفریده شده است و فرشته روح دارد و نفس ندارد و انسان هر دو را دارد، اگر نفسش بر روحش غلبه کند از حیوان بدتر است و اگر روحش بر نفسش چیره شود، برتر از فرشتگان است. حیواناتی که نفسشان خوب است، لیاقت این را دارند که به عنوان یک انسان بازگردند. انسان‌هایی که نفسشان بد است مستحق بازگشت به عنوان حیوان هستند.

۳۱۳ بدون قضاوت وارد بهشت می‌شوند

روزی به امام (از ایشان سلام) مقداری پول که چند تن از مومنان آن را به عنوان کمک مالی [خیریه] داده بودند، دادم و **ایشان به من فرمود:** "به خدا سوگند من در روز قیامت از داوری و سرزنش خداوند متعال می‌ترسم و از او نیز شرم دارم که این پول چیزی است که به ما امانت داده شده است."

از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیدم: "پدرم، آیا حتی برای تو روز قضاوت هست؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "و بین من و باقی بشریت چه فرقی است؟"

گفتم: "ما سخنانی را خوانده بودیم که به شما نسبت داده شده بود که حتی ۳۱۳ نفر بدون حسابرسی وارد بهشت می‌شوند."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بدون حسابرسی وارد بهشت می‌شوند، ولی بدون حسابرسی به روز حساب نمی‌رسند."

گفتم: "سبحان الله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "عموم مردم آسان‌تر از شبان مورد حسابرسی قرار می‌گیرند، شبان به شدت مورد حسابرسی قرار می‌گیرد، زیرا او حقیقت را می‌داند."

گفتم: "اما پدرم، تو خدای در خلقت هستی و اراده‌ای نداری جز این که اراده‌ی خداست، تو او هستی و او تو هست."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "حتی اگر خداوند در روز قیامت ما را قضاوت نکند، چیزی به نام امانت وجود دارد."

خواستم این گفتگو را در اینجا بگنجانم تا نشان دهم با وجود اینکه امام احمد الحسن (از ایشان سلام) رجعت و تناسخ امام حسین (از ایشان سلام) است و همه می‌دانند که حسن و حسین سروران جوانان اهل بهشت هستند، همچنان با خضوع سخن می‌گوید. ایشان با وجود آنکه مورد حسابرسی قرار نخواهد گرفت، همچنان از حسابرسی بیم دارد. با وجود اینکه ایشان خدای در خلقت است، از خداوند متعال می‌هراسد. او نه متکبر و نه مغرور است و نه خود را تا آخرین نفس در امان و رستگار می‌داند؛ و با کردار و گفتار خود در آن روز می‌خواست به من و مومنان درس فروتنی و مسئولیت بی‌آموزد و این درس باید برای همه نسل‌های آینده محفوظ بماند، زیرا ایشان با الگو تعلیم داد و هیچ بهانه و راهی برای دیگری باقی نگذاشت که مغرور شود و بگوید من فلان هستم، بنابراین هرگز نمی‌توانم سقوط کنم و قضاوت شوم.

مکان بهشت

از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیدم: "آیا بهشت بیدار شدن از این خواب است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "مطمئنا هنگامی که پوشش نازکی را که روی چشم است و این توهم را به تو می‌دهد برداری، بهشت را خواهی دید."

گفتم: "برادران گفتند روزی به آنها فرمودی که قبل از مرگشان بهشت را برایت توصیف خواهند نمود."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، درست است."

گفتم: "و این باعث شد فکر کنم شاید بهشت و جهنم تنها رویای دیگری باشند."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "وقت بگذار و به آن فکر کن و ان شاء الله به حقیقت خواهی رسید."

اندکی فکر کردم و روزی امام احمد الحسن (از ایشان سلام) نزد من آمد و **این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾ ﴿و برای نیل به آمرزشی از پروردگار خود و بهشتی که پهنایش آسمان‌ها و زمین است [و] برای پرهیزگاران آماده شده است بشتابید﴾**[4]

گفتم: "سبحان الله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "در این آیه به چه چیزی توجه می‌کنی؟"

گفتم: "فدایت شوم، به من بگو پدرم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: " **'بهشتی که پهنایش [به قدر] آسمان‌ها و زمین است'**، پسرم، بهشت در زمین است."

گفتم: "سبحان الله! الله اکبر!"

[4] قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه ۱۳۳

و ناگهان همه چیز معنی پیدا کرد، آدم و حوا (ع) و بهشت عدن. تمام ماجرای سجده بر آدم (ع) همه در زمین اتفاق افتاد. آدم (ع) در محضر خدا بود و بعد از گناهش از محضرش بیرون رانده شد اما هنوز روی زمین بود، فقط الان دیگر نمی‌توانست خدا را ببیند، او در یک توهم بود، اینک پوششی بر چشمش داشت که او را از دیدن حق باز می‌داشت و این پوشش جز به دو صورت برداشته نمی‌شود، یا مردن یا نزدیک شدن به خدا. این پوشش نتیجه‌ی گناه او بود. اکنون می‌دانیم که بهشت در همان فضای مادی است که ما در حال حاضر در آن هستیم، بهشت روی زمین، و ما می‌توانستیم پس از مرگ و همچنین در طول زندگی به آن دسترسی داشته باشیم، اگر فقط می‌توانستیم این غشاوه [پوشش] را از روی چشمانمان برداریم.

گفتم: "این چه پوششی است پدر من؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "موجودی است که روی چشم زندگی می‌کند، اگر انسان به خدا نزدیک شود، می‌تواند آن را بکشد و از بین ببرد."

گفتم: "آیا به همین دلیل به برادران گفتید که قبل از خروج از دنیا، بهشت را برای شما توصیف می‌کنند، زیرا در زمین است و قبل از مرگ به آن دسترسی خواهند داشت؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، درست می‌گویی. به خدا سوگند آنها را در این دنیا و در آخرت زندگی بهشتی می‌بخشم و به زودی تو را به بهشت خواهم برد و به تو آزادی کامل و تمام عطا خواهم کرد."

به امام (از ایشان سلام) عرض کردم: "بهشت بندگی توست سرورم، من عبدالله هستم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم، من از یک چیز مطمئنم و آن این است که اگر تو را به جهنم بفرستم و بگویم بهشت است، کاملاً با باور کامل که آن بهشت است به پیش می‌روی."

گفتم: "بله حقیقت همین است."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "به خدا سوگند، به خدا سوگند، به خدا سوگند، بهشت پیش از آن که در آن وارد شوید، بر شما [یعنی من و اصحاب من] سجده می‌کند، سلام بر تو و از تو است سلام پسرم."

گفتم: "ما خدا را نه از ترس دوزخش و نه در آرزوی بهشتش می‌پرستیم، بلکه او را می‌پرستیم، زیرا او شایسته‌ی پرستش است."

جهنم

تقریباً همه ادیان جهان، به ویژه آنهایی که به وضوح در مورد زندگی پس از مرگ صحبت می‌کنند، مفهومی از آتش جهنم[5] دارند. آن به طور کلی به عنوان محل عذاب ابدی، آتش و شکنجه که برای همه بدکاران وعده داده شده است، به تصویر کشیده شده است. آن در ادیان ابراهیمی محل عذاب ابدی و **"دندان به دندان ساییدن"**[6] است. آن محل تاریکی، پوچی، لعنت ابدی و ناامیدی است. این تصاویر در طول اعصار در جهان مسیحیت[7] و همچنین جهان اسلام[8] رواج یافته است. با این حال، این تصاویر به هیچ وجه کافی نیستند و دچار تحریف شده‌اند. جهنم دقیقا چیست و کجاست؟ از چه چیزی ساخته شده است؟ چگونه می‌توان به آنجا رسید؟ آیا مکان‌هایی بدتر از جهنم وجود دارد؟ اینها همه سوالات مهمی هستند که ما آنها را روشن خواهیم کرد.

قبلاً در این کتاب بیان کرده‌ایم که یک فرد دارای تعداد معینی از تناسخ‌ها است. مرگی که در بین تناسخ‌ها اتفاق می‌افتد، وفات (مرگ کوچکتر) و مرگ نهایی یا مرگ بزرگتر را موت می‌گویند و آن در پایان تمام تناسخ‌های انسان است. در بین تناسخ‌ها، شخص به محل انتظاری به نام عالم سَمَرات می‌رود که حالتی شبیه به برزخ است، در حالی که پس از مرگ نهایی، شخص بر اساس تمام تناسخ‌هایش داوری می‌شود مبادا بگوید: ﴿**رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ**﴾ ﴿**پروردگارا مرا بازگردان. شاید من در آنچه وانهاده‌ام کار نیکی انجام دهم**﴾[9] یک شخص بر اساس تمام زندگی‌هایی که زندگی کرده است مورد حسابرسی قرار می‌گیرد. سپس فرد به مقصد نهایی خود یعنی بهشت یا جهنم فرستاده می‌شود. امام احمد

---

[5] کلمه عربی "جهنم" از کلمه عبری גֵּיהִנֹּם (گوی-ه-نام / goy-he-nam) به معنای دوزخ و برزخ گرفته شده است. همچنین به معنای محل تطهیر مردم است زیرا ریشه‌ی "گوی - goy" به معنای ملت یا مردم است و عموماً برای اشاره به کسانی که خارج از جامعه مومنان هستند، به ویژه کسانی که به خدای اسرائیل پایبند نیستند، استفاده می‌شود. آن گاهی اوقات به معنی یک دره شیب‌دار نیز استفاده می‌شود. وقتی عیسی (ع) به دره هنوم اشاره می‌کند، به محلی اشاره می‌کند که کودکان را می‌سوزاندند و برای بت مولوخ قربانی می‌کردند.

[6] کتاب مقدس، انجیل مَتی، اصحاح ۱۳: ۴۲

[7] کمدی الهی، دانته آلیگیری

[8] اسلام و کمدی الهی، میگل آسین پالاسیوس

[9] قرآن کریم، سوره مومنون، آیات ۹۹-۱۰۰

الحسن (از ایشان سلام) قبلاً فرموده بود: "فعلاً ما نمی‌خواهیم با صحبت در این باره (با جزئیات) کسی را بترسانیم." از این رو، در میان دستان خواننده، گوشه‌ای کوتاه از چند گفتگو و اطلاعاتی که امام (از ایشان سلام) درباره‌ی جهنم فرموده است، ارائه می‌کنم.

نگرانی برای مردم و تلاش امام برای نجات ارواح مردم از جهنم

روزی امام (از ایشان سلام) به من فرمود: "پسرم، با پولت که در خارج است، چه کردی؟"

گفتم: "منتظر دریافت آن هستم و به محض دریافت آن را به شما تحویل خواهم داد."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "من می‌دانم که بر دوش تو بار قرار داده‌ام، به خدا سوگند این را می‌دانم."

گفتم: "استغفرالله العلی العظیم، به خدا سوگند، به خدا سوگند، به خدا سوگند، اگر الان قلب من را می‌خواستی به تو می‌دادم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اما به خدا سوگند، به خدا سوگند، به خدای بلند مرتبه‌ی با عظمت سوگند، قلبم از گذر روزها و برای مردمی که در حالت ظلم و کفر و طغیان زندگی می‌کنند، پاره پاره می‌شود."

گفتم: "من هم پدرم، به خدا سوگند من هم همینطور."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "به خدا سوگند آنچه در قلب و نفس نیک توست را می‌دانم، به خدا سوگند درد بزرگی است، همچنین در رنجم برای کسانی که می‌میرند در حالی که گمان می‌کنند به بهشت می‌روند. آنها نمی‌دانند که جهنم در انتظار آنهاست. تو دیشب یک کلمه به من گفتی..."

گفتم: "چه بود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "گفتی روزها با سرعت وحشتناکی می‌گذرند."

من گفتم: "بله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "وقتی این جمله را گفتی، انگار من را از خوابی عمیق بیدار کردی."

گفتم: "پدر تو را بیدار کردم؟ تو بیداری هستی و ما خوابیم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسر عزیزم، بله، مرا به گونه‌ای آگاه کردی که نمی‌دانی و این خدا بود که بر زبان تو سخن گفت."

گفتم: "سبحان الله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "و بعد از این جمله، فقط چند دقیقه بعد، پدربزرگت (ع) آمد و سخنی به من گفت که قلب و وجدان را آزرده خاطر می‌کند، اگر صخره‌ای آنها را می‌شنید، خرد و تبدیل به خاک می‌گشت."

گفتم: "هیچ نیرو و توانی جز از سوی خداوند نیست، پدرم یقین دارم که هیچ وقت از شما در هیچ کاری کوتاهی نبوده است. آیا تنها چیزی که وعده‌ی خدا را به تاخیر می‌اندازد پول است؟ یا همچنین تعداد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم، ما همه کوتاهی داریم و بله دلیل اصلی آن پول است، و بعد از مهیا شدن پول، تنها به پایگاهی نیاز داریم که تو آن را در چند کشور جهان تاسیس خواهی کرد."

چرا خداوند جهنم را آفرید؟

روزی به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) عرض کردم: "پدرم، یک زن مومنی است که بر سؤالی اصرار می‌کند."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اشکالی ندارد پسرم."

گفتم: "او پرسید که چرا خداوند اصلا در ابتدا شر را آفرید و چرا مردم باید سختی‌ها را بگذرانند و چرا ما را در دنیایی کامل نیافرید که بتوانیم او و تنها او را پرستش کنیم؟ چرا خداوند شر و درد می‌آفریند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "چرا خداوند بهشت و جهنم را آفرید؟ تا آنکه مومن را بی‌آزماید."

گفتم: "این را به او گفتم و او گفت اما چرا باید آزمایش انجام شود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "تا مومن از کافر متمایز و غربال شود."

گفتم: "او به من گفت: 'چرا خدا اصلا از اول جهل را آفرید؟'"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "شر کسی است که خود را آفرید، هنگامی که بر خدا و خلیفه‌ی خدا تکبر کرد، ابلیس لعنت خدا بر او."

گفتم: "گفت: 'چرا خدا فقط عقل و فقط نور را حفظ نکرد و آیا خود ابلیس از تاریکی و جهل آفریده نشده است؟ پس تقصیر او چیست؟'"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "او نفهمیده و نخواهد فهمید. این شخص کیست؟"

نام او را نزد امام (از ایشان سلام) بردم و گفتم: "می‌گوید فقط برای فهمیدن سوال می‌کند نه اعتراض."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "به او بگو از خدا بترس دخترم، و در امری که از عقلت پیشرفته‌تر است وارد نشو که من از آن بر تو می‌ترسم. روزی خواهد رسید که پیش من بنشینی و من این موضوع را به تفصیل برایت توضیح خواهم داد ان شاء الله."

گفتم: "ان شاء الله، الله اکبر . الحمد لله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "چون الان موضوع به صورت کامل به او نمی‌رسد. این سوالات انسان را به خداناباوری می‌کشاند و پناه بر خدا."

گفتم: "بله به خدا، شنیده‌ام که خداناباوران همین سؤالات را مطرح می‌کنند."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم می‌دانی چرا؟ زیرا گمان می‌کند که سوال کرده و جوابی نیافته است و این اولین در از درهای شیطان است."

چه کسی به جهنم می‌رود؟

روزی امام احمد الحسن (از ایشان سلام) به من فرمود: "پسرم، انسان‌های خوبی هستند که خوب و پاک و ساده هستند و جز نماز و روزه و عبادات ظاهری چیزی نمی‌دانند و آنها نیت خیر دارند."

گفتم: "بله، از این قبیل زیاد است."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "انصاف نیست که به جهنم بروند، همانا خداوند عادل و بخشنده و مهربان است، حمد و ستایش مخصوص خداست."

پرسیدم: "چه اتفاقی برای مسلمان، مسیحی، یهودی یا هر انسان شریف دیگری می‌افتد که پیامبر، رسول یا جانشین زمان خود را نمی‌شناخت و سعی می‌کرد زندگی خوبی داشته باشد و به دیگران خیر برساند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آن شخص به جهنم نمی‌رود، به بهشت هم نمی‌رود، این فرصت را پیدا می‌کند که دوباره به عنوان فردی نزدیک‌تر به حجت خدا تناسخ کند، برای مثال، اگر مسیحی بودند، به عنوان یک مسلمان تناسخ می‌کنند، اگر یهودی بودند، به عنوان یک مسیحی تناسخ می‌کنند، به عبارت دیگر تا رسیدن به بالاترین حقیقت به تناسخ ادامه می‌دهند."

از امام (از ایشان سلام) پرسیدم: "بعضی از مسیحیان عقیده‌ای دارند که "هراس جهنم - The Harrowing of Hell" نامیده می‌شود و در آن عیسی (ع) در فاصله بین مصلوب شدن و رستاخیز خود به جهنم رفت تا ارواح نیکو را که در آنجا در اسارت بودند نجات دهد. آنان برای اثبات این امر از این آیات استفاده می‌کنند: **"چرا به مردگان بشارت داده شد؟ برای اینکه آنها اگرچه مثل همه‌ی آدمیان در جسم مورد داوری قرار گرفتند، اما در روح مانند خدا زندگی کنند."**[10] و همچنین **"آیا مقصود از بالا رفتن جز این است که اول به جهان زیرین پایین آمده بود؟"**[11] متون نجع حمادی نیز به تفصیل درباره‌ی این رویداد صحبت می‌کنند که در آن ارواح از جهنم نجات یافتند و به عنوان بخشی از عهد جدید با خدا به آنها

[10] کتاب مقدس، نامه اول پطرس، اصحاح ۴: ۶

[11] کتاب مقدس، نامه به اَفِسُسیان، اصحاح ۴: ۹

فرصت جدیدی داده شد. سوال من این است: آیا همه ارواح که در آتش جهنم بودند نجات یافتند و به عنوان بخشی از عهد جدید با عیسی (ع) فرصت جدیدی به آنها داده شد؟ یا فقط روح‌های خوب؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "ارواح نیکو وارد آتش نمی‌شوند، این نادرست است."

پرسیدم: "اما آیا اصلاً واقعه رهایی روح از جهنم اتفاق افتاده است؟ یا همه‌ی آن دروغ است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "همه باطل است، اینها همه تحریف و ساختگی است و ارزشی ندارد."

گفتم: "پس بهشت دارای درجات است و جهنم دارای درجات؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "ابلیس در پایین‌ترین مرتبه‌ی جهنم است، و در قعر جهنم یخ است نه آتش."

به امام (از ایشان سلام) گفتم: "پدرم در حسابرسی آیا این انسان است که خود را داوری می‌کند؟ آیا خداوند انسان را چنین آفریده است؟ آیا انسان بهشت خود را یا جهنم خود را با قضاوت خود در مورد اعمال و افکارش می‌آفریند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "عالی، درست است. **﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ﴾ ﴿بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است﴾**[12]"

من همچنین پرسیده بودم که آیا خداناباوران می‌توانند وارد بهشت شوند یا به جهنم می‌روند؟ **امام (از ایشان سلام) فرمود:** "بیشترین حد کفر، خداناباوری است."

جهنم چیست؟

به امام (از ایشان سلام) عرض کردم: "در کلام شما دریافتم که فرمودید جهنم در اطراف ماست؟ یعنی تا زمانی که زنده هستیم، آن را از نظر جسمی می‌بینیم، درست است؟ شما همچنین به من گفتید که ما پیش از مرگمان بهشت را برای شما توصیف خواهیم کرد."

[12] قرآن کریم، سوره قیامت، آیه ۱۴

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، آن درست است."

سپس امام (از ایشان سلام) آیه‌ای را تلاوت کرد که در قرآن فعلی که به صورت عمومی موجود است نمی‌توان یافت: ﴿**قد أفلح من دحاها ...** ﴾ **و فرمود:** "همانا جهنم خورشید است."[13]

گفتم: "سبحان الله! الله اکبر، تمام مدت در برابر ما بود."

بنابراین، می‌بینیم که جهنم به عنوان آتش توصیف می‌شود، زیرا آن یک آتش واقعی است، خورشید. ارواح کسانی که شرورند و باعث درد و آسیب و ظلم به دیگران شدند و مستحق مجازات هستند، خود را در حال کشانده شدن به خورشید خواهند یافت و در آنجا در رنج جسمانی ناشی از شرایط خورشید و دردهای روانی توسط خودداوری در مورد اعمال خودشان خواهند ماند.

مکان‌هایی بدتر از جهنم

روزی امام احمد الحسن (از ایشان سلام) با من درباره‌ی منافقان و خائنان صحبت می‌کرد و **فرمود:** "بله پسرم، آنها وحشت بزرگ (الهول العظیم) را خواهند دید."

گفتم: "آتش جهنم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آتش مهربان‌تر و لطیف‌تر است."

گفتم: "هیچ نیرو و توانی جز از سوی خداوند نیست، این وحشت بزرگ چیست، فدای تو شوم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "وحشت بزرگ، جهنم در برابر آن بهشت است."

گفتم: "من در مورد این مکان شگفت زده‌ام، هرگز درباره‌ی آن نشنیده‌ام، پدرم بر من بیفزای."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "و اکنون شنیدی."

گفتم: "می‌توانی برای من توضیح دهی لطفاً، آیا آن یک دنیا است؟ و کجاست؟"

[13] این آیه "قد أفلح من دحاها" ترجمه می‌شود به: "رستگار است کسی که آن را بسط داده." این از جمله آیاتی است که در قرآن کریم آشکار خواهد شد و در نسخه فعلی که در دست مردم است موجود نیست. قرآن کریم کامل در دست قائم آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) است.

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله پسرم، برای امثال آنهاست. ما مخصوصاً آن را برای کسانی که به تو خیانت کرده و تو را آزار داده‌اند، آماده کرده‌ایم."

اشک بر صورتم جاری شد و گریه کردم و **گفتم:** "سبحان الله، مخصوصاً برای من آفریده شده است؟ برای هر که به من خیانت کند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "ذهن نه می‌تواند وحشت عذابی را که در آن است درک کند و نه نوع عذاب را درک می‌کند، زیرا برای عقل نامفهوم است، آنها را چیزی به نام ترس (TRs) عذاب می‌دهد."

گفتم: "ترس (TRs)؟ آن چیست؟ سبحان الله. آیا آن حیوان یا ماشین یا چه چیزی است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "به تو گفتم که آن برای عقل‌ها نامفهوم است، تو آن را درک نخواهی کرد، اما برای تو مثال زدم که آتش جهنم در برابر آن بهشت است."

گفتم: "سبحان الله، آیا این برای کسی است که به آل محمد (از ایشان سلام) خیانت کند، آیا ابوبکر و عمر در آن هستند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "این برای کسی است که به عبدالله پسر احمد خیانت کند."



درب شماره بیست و یک

در معرفت منشا شر

"تنها یک شر وجود دارد، جهل"

خداوند عادل است و عدالت را دوست دارد. خدا آزاد است و آزادی[1] را دوست دارد. خدا انسان را در صورت خود آفرید و روح انسان بیش از هر چیز عدالت و آزادی را دوست دارد و مشتاق آن است. او انسان را آزاد با فطرتی عادلانه آفرید. همه خدا را به خاطر همه چیز سرزنش می‌کنند، او را به خاطر بی‌عدالتی‌های دنیا سرزنش می‌کنند، در عین حال از مداخله کردن‌های او بیزارند و از قضاوت او و بهشت و جهنم او انتقاد می‌کنند. اما آیا در حقیقت او اصلا باید برای چیزی مقصر شمرده شود؟ خداناباوران مدت‌هاست سوالاتی مانند "اگر خدا کامل است پس چگونه چنین دنیای ناقصی را آفریده است؟" را پرسیده‌اند. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود که خداوند این عالم مادی ناقص را خلق نکرده است، بلکه ابلیس (لعنت خدا بر او) آن را خلق کرده است. او خالقی ناقص و غیر کامل است و بنابراین خلقت او ناقص است.

بیش از یک خالق: خالق در مقابل خالقان

یک خالق مطلق و کامل وجود دارد که ما او را "خدا" می‌نامیم و خالقانی وجود دارند که دارای کمال کمتری هستند. در قرآن کریم این مطلب روشن است که خداوند می‌فرماید: ﴿**فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ**﴾ ﴿**و بابرکت است خدا که بهترین آفرینندگان است**﴾[2] خداوند بهترین آفرینندگان است ولی آفرینندگان دیگری هم وجود دارند. در قرآن کریم نیز نمونه‌هایی از عیسی (ع) داریم که پرندگانی را از گل آفرید و دعای امام صادق (از ایشان سلام) را داریم که می‌فرماید: "**يَا رَبَّ الْأَرْبابِ، وَيَا مَلِكَ الْمُلُوكِ، وَيَا سَيِّدَ السَّاداتِ، وَيَا جَبَّارَ الْجَبابِرَةِ، وَيَا إِلهَ الْآلِهَةِ، صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وافعل بي كذا و كذا**" "**ای پروردگار پروردگاران و ای پادشاه پادشاهان و ای سرور سروران و ای توانمند توانمندان و ای معبود معبودان، درود فرست بر محمد و خاندان محمد، و چنان و چنان فرما**"[3] در کتاب مقدس در همان ابتدای سِفر پیدایش آمده است: "**در ابتدا، خدا אֱלֹהִים آسمان‌ها و زمین را آفرید.**"[4] واژه‌ی خدا در زبان عبری "اِلوهیم" است که در واقع حالت جمعِ واژه‌ی "خدایان" (אֱלֹהִים) در زبان عبری است. در قرآن کریم هم داریم ﴿**نَحْنُ**

[1] یکی از صفات خداوند «الحر» است. این صفتی نیست که در هیچ یک از کتب مقدس متعارف حال حاضر در دست مردم (کتاب مقدس، قرآن کریم) ذکر شده باشد. آن همچنین یکی از ۹۹ نام معروفی نیست که به طور گسترده در جهان اسلام منتشر شده است. نام‌های خدا بی‌نهایت هستند.

[2] قرآن کریم، سوره مومنون، آیه ۱۴

[3] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۸۲، ص ۱۳۱

[4] کتاب مقدس، سفر پیدایش، اصحاح ۱: ۱

خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ﴾ ﴿ماییم که شما را آفریده‌ایم پس چرا تصدیق نمی‌کنید﴾[5] در حالی که بسیاری ممکن است به این امر اشاره کنند که این اشکال جمع برای بزرگ داشتن، تعظیم و احترام یا ما (حرف جمع) شاهانه هستند، حقیقت این است که آنها به تعدد خالقان نیز اشاره می‌کنند. آیا این اشاره یا دعوت به شرک است؟ مطلقاً اینطور نیست و عالمان دینیِ بی‌عمل قرن‌هاست که این اشتباه را مرتکب شده‌اند. بلکه آن به درک کامل‌تری از کیستی خدا اشاره می‌کند. این به ما کمک می‌کند بفهمیم که او چگونه خلق می‌کند، چگونه قدرت آفریدن را به مخلوقات پایین‌تر واگذار می‌کند، و از همه مرتبط‌تر به این درب، چرا عدم کمال و شر وجود دارد.

روزی **از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در مورد این حدیث پرسیدم: "رسول الله (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود: موسی از پروردگارش خواست که به او بفهماند از چه زمانی دنیا را آغاز کرده، خدا به موسی وحی کرد، آیا تو از پیچیدگی‌های دانشم از من می‌پرسی؟ گفت: پروردگارا! دوست دارم آن را بدانم. فرمود:ای موسی! ده برابر یکصد هزار هزار سال پیش دنیا را آفریدم، پنجاه هزار سال ویرانه بود، و پنجاه هزار سال آن را آباد کردم، سپس در آن مردمی چون گاو آفریدم که روزیِ من را می‌خوردند و غیر مرا می‌پرستیدند تا پنجاه هزار سال، سپس همه را در یک ساعت میراندم و دنیا را پنجاه هزار سال ویران کردم، باز تا پنجاه هزار سال آبادش کردم. سپس دریایی در آن آفریدم تا پنجاه هزار سال و چیزی نبود از زمین که بنوشد، سپس یک جانوری آفریدم و بر آن دریا مسلط کردم و آن را در یک نفس نوشید. سپس خلقی کوچکتر از زنبور و بزرگتر از پشه آفریدم و آنها را بر آن جانور مسلط کردم تا او را گزیدند و کشتند و دنیا برای پنجاه هزار سال ویران ماند، سپس آن را باز پنجاه هزار سال آباد کردم. سپس همه‌ی دنیا را نیزاری ساختم و لاکپشت‌ها آفریدم و بر آن نیزار مسلط نمودم، و آنها را خوردند تا چیزی از آنها نماند. سپس همه را در یک ساعت نابود کردم و دنیا تا پنجاه هزار سال ویران ماند. سپس تا پنجاه هزار سال آن را آباد کردم، سپس سی آدم آفریدم در سی هزار سال که فاصله آدمی تا آدم دیگر هزار سال بود، و همه را به قضا و قدرم نابود کردم، سپس در آن پنجاه هزار هزار شهر از نقره‌ی سپید آفریدم، و در هر شهر صد هزار هزار کاخ از طلای سرخ آفریدم، و همه شهرها را در هوا پر از دانه‌ی خردل نمودم**

[5] قرآن کریم، سوره واقعه، آیه ۵۷

که در آن روز از شکر خوشمزه‌تر و از عسل شیرین‌تر و از برف سپیدتر بود، سپس پرنده‌ی کوری آفریدم که در هر هزار سال یک دانه خردل خوراکش بود و آنها را خورد تا پایان یافتند. سپس دنیا را تا پنجاه هزار سال ویران کردم، سپس آن را تا پنجاه هزار سال آباد ساختم. سپس در روز جمعه هنگام ظهر پدرت آدم (ع) را به دست خود آفریدم، و جز او را از گِل نیافریدم و از صُلب او نبی‌محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) را برآوردم."[6] **گفتم:** "پدرم، آیا این حدیث درست است؟ آیا واقعاً این موجودات وجود داشته‌اند؟"

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "تمام آن درست نیست. مردم چون گاو مخلوق بسیار اولیه‌ای بودند که در این زمین زندگی کردند. قسمتی که می‌گوید 'آدم را به دست خود آفریدم، و جز او را از گِل نیافریدم' یعنی آدم اولین آفریده‌ای بود که به دست علی خلق شد، و این یعنی آدم پسر علی است."

گفتم: "پس چه کسی خلق را قبل از علی (از ایشان سلام) آفرید؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بسیاری آفریدند، از جمله‌ی آنان تو."

گفتم: "من؟"

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "بله تو."

گفتم: "چه آفریدم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آفریدی آنچه را که آفریدی، اَدلوبان سِم را آفریدی."

گفتم: "ادلوبان سم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آن آفریده‌ای نیمه هوشمند بود، بدنش مانند موز خمیده و پاهایش درشت و سرش مثل سر لاک‌پشت بود ولی گوش‌هایی شبیه گوش انسان داشت. خدا آنها را نابود کرد زیرا طغیان کردند."

[6] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۴، ص ۳۳۱

گفتم: "پدرم، اگر کسی مخلوق معینی را بی‌آفریند، آیا او آنها را داوری یا نابود می‌کند؟"

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "بله پسرم، با من صبور باش تا همه‌ی دنیا را در امر تو سردرگم سازم و بشریت را از امر تو شگفت‌زده کنم و تاریخ را وادار خواهم کرد تا هرگز سخن گفتن در مورد تو را متوقف نکند. آیا گمان می‌کنی که موجود کوچکی هستی در حالی‌که تمام گیتی در تو نهفته است؟"

اختیار [اراده‌ی آزاد] و نافرمانی

روزی امام احمد الحسن (از ایشان سلام) دانش چگونگیِ آفرینش موجودات از گِل را به من می‌آموخت، همانطور که عیسی (ع) پرندگان را از گل آفریده بود؛ در **این حین از او سوال کردم:** "و این مخلوق، آیا من دارای کنترل کامل بر آن خواهم بود؟ یا آزاد است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، مطمئنا، تو خالق آن هستی و بر زندگی آن مسلط هستی، مخلوق در آنچه انجام می‌دهد آزاد است، ولی تو دارای اختیار بر زندگی و مرگ او هستی درست همانند خداوند که دارای اختیار است، البته بدون مقایسه بین خدا و هیچ چیز یا هیچ کس دیگری."

گفتم: "سبحان الله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "تفاوت بین یک خالق و خالق دیگر بسیار تعیین کننده است، آیا تو برای مثال همان محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) هستی؟ فرق تو با محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) چیست؟ آیا تو دارای دانشی همانند علی (ع) هستی؟ اگر علی (ع) بی‌آفریند و عبدالله بی‌آفریند، آیا بین خلقت علی (ع) و خلقت عبدالله فرق خواهد بود؟"

گفتم: "تفاوت بزرگی خواهد بود."

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "آفرین، و تفاوتی که بین آنچه تو می‌آفرینی و او می‌آفریند این است که در آفرینش تو عیب و نقصی خواهد بود، چه بسا آنچه می‌آفرینی دیوانه باشد یا برای مثال نتواند راه برود."

گفتم: "پس تفاوت این است که آفرینش هر مخلوقی ناقص خواهد بود، زیرا همه‌ی مخلوقات در درجات مختلف نقص دارند و نقص باعث نقص می‌شود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، تفاوت همین است."

پرسیدم: "پس تنها خلقِ کامل، اهل الکساء هستند، زیرا آنها تنها خلقی بودند که مستقیم توسط خداوند متعال آفریده شدند، و خداوند متعال کامل است و بنابراین خلقت او باید کامل باشد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله پسرم."

پرسیدم: "پس خالقان ناقص می‌توانند چیزهای پایین‌تری مانند مورچه‌ها را خلق کنند در حالیکه خالقان کامل‌تر انسان‌ها را خلق می‌کنند؟"

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "مورچه مخلوق بزرگی است، آن را کوچک مپندار، بلکه هر چه مخلوق کوچک‌تر باشد، خالق آن عظیم‌تر است."

پرسیدم: "آیا موجودی که خلق شده روح دارد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "این همان درس است، روح، روح اولین فرق بین خالقان است."

پس، بعد از آن امام (از ایشان سلام) به من توضیح داد که برای خلق موجود زنده از گل چه کنم.

و گفتم: "پس اکنون من آن را رها می‌کنم تا بیدار شود؟"

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "بله، اما دقت کن و بسیار مواظب باش که ذهنت دچار اختلال نشود، زیرا ممکن است چیزی را ببینی که مغزت از عهده‌ی آن بر نیاید، یا در حال حاضر نتوانی آن را درک کنی. چیزهایی را در آینده خواهی دید که هرگز تصورش را هم نمی‌کردی."

پرسیدم: "پس وقتی این موجود بیدار شود، آیا من کسی خواهم بود که او را کاملاً کنترل می‌کنم، یعنی او نمی‌تواند کاری انجام دهد مگر اینکه به او بگویم یا تجسمش کنم که این کار را می‌کند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه پسرم، به یاد بیاور، تو فقط زندگی آن را کنترل می‌کنی [یعنی چه زمانی زنده می‌شود و چه زمانی می‌میرد]، خداوند می‌آفریند، اما بیشتر مخلوقات او را اطاعت نمی‌کنند و از او نافرمانی می‌کنند و او را به خشم می‌آورند."

گفتم: "خوب، حالا اگر بخواهم او بمیرد باید چه کنم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اکنون برای آموختن این امر باید بالاتر بروی و اینجاست که به ایمان بزرگتر نیاز داری، پسرم مواظب باش، در هنگام انجام آزمایش بسیار مراقب باش، من نمی‌خواهم فردا بشنوم که برای عبدالله اتفاقی افتاده است و دشمنانت از شنیدن آن خوشحال شوند. اگر برای تو اتفاقی بیفتد، آن قلب آل محمد را می‌شکند."

پرسیدم: "مثلاً پدرم چه اتفاقی می‌تواند رخ دهد؟ آیا آن موجود دیوانه می‌شود و مثلاً من را می‌کشد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "هر دو و بیش از آن ممکن است، چه بسا مخلوقی ویرانگر بی‌آفرینی، عیسی بن مریم نزدیک بود که به این شکل بمیرد."

پرسیدم: "او چه آفرید؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "عیسی بن مریم (ع) از پنج سالگی خلق می‌کرد. روزی موجودی را آفرید که از الکتریسیته ساخته شده بود و نه از گل، و به محض اینکه آفریده شد علیه او برخاست و به دنبال کشتن او بود و تقریباً موفق شد، اما در نهایت عیسی موفق به فرار شد."

گفتم: "آیا ممکن است در حالی که وصی شما هستم بمیرم و اگر بمیرم چه خواهد شد؟ و وصیت چه می‌شود؟ آیا عبدالله دیگری خواهد آمد یا اگر بمیرم چگونه خواهد بود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "تو در وصیت باقی می‌مانی و اصحاب آن نیز باقی می‌مانند، اما اگر تو بمیری احمد الحسن خواهد مرد و موسی و عیسی و همه پیامبران و رسولان نیز خواهند مرد و ما همه باید ۱۰۰ یا ۱۵۰ سال دیگر صبر کنیم تا همه دوباره رجعت کنند. اما این اتفاق نخواهد افتاد، ما فقط در مورد

یک موضوع فرضی صحبت می‌کنیم، اما آن قبلاً اتفاق افتاده است، اما من در حال حاضر در مورد آن صحبت نمی‌کنم، اما قبلاً اتفاق افتاده است."

پرسیدم: "پس دلیل ناقص بودن جهان این است که خالق ناقصی آن را آفریده است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آری پسرم، ابلیس دنیا را آفرید و به همین دلیل است که اینگونه می‌باشد، ناقص و پر از رنج و مرگ، موقت و غیر ابدی."

کمال از معرفت یا شناخت خدا حاصل می‌شود؛ نقص، جهل نسبت به خدا و راهنمای منصوب او (امام) است. هر چه کسی خداوند را به وسیله‌ی راهنمای منصوب او (امام) بیشتر بشناسد، کامل‌تر می‌شود. اعمال و ساخته‌های آنها کامل‌تر می‌شود. هرچه انسان نسبت به خدا جاهل‌تر باشد، ناقص‌تر است. اعمال و ساخته‌های آنها ناقص‌تر می‌شود. اراده‌ی آزاد به ما این انتخاب را می‌دهد که خدا را بشناسیم یا نسبت به او جاهل باشیم.

هدف همه‌ی خلقت شناخت خداوند از طریق شناخت و پیروی از راهنمای الهی منصوبِ (امام) زمان خود است. قرآن کریم می‌فرماید: **﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ ﴿و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند﴾**[7] اهل بیت (از ایشان سلام) معنی این آیه را با بیان این که **"مرا بپرستند"** به معنای **"مرا بشناسند"** است، آشکار کردند. در روایتی دیگر، اهل بیت (از ایشان سلام) در مورد این آیه بیشتر توضیح داده‌اند:

از صادق (از ایشان سلام) نقل شده است که فرمود: **"حسین بن علی (علیهما السلام) نزد اصحاب خود بیرون آمد و فرمود: 'ای مردم، خداوند متعال خلق را نیافرید مگر برای اینکه او را بشناسند. پس اگر او را بشناسند او را می‌پرستند و اگر او را بپرستند با پرستش او، پرستش غیر او را ترک می‌کنند.' پس مردی به او گفت: 'ای پسر رسول خدا، پدر و مادرم فدای تو شود، پس شناخت خدا چیست؟' فرمود: 'آن یعنی مردم هر عصری امام خود را که اطاعتش بر آنها واجب است بشناسند.'"**[8]

---

[7] قرآن کریم، سوره ذاریات، آیه ۵۶

[8] تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ۵، ص ۷۵

دو نیروی تقریبا برابر در قدرت

به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) عرض کردم: "پدرم سوالی دارم، ولی دعا می‌کنم که زبانم من را در ترجمه‌ی این اندیشه یاری کند."

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "بفرما پسرم."

گفتم: "پدرم، در سخنان تو تأمل می‌کردم، فرموده بودی که قلب انسان بین دو انگشت از انگشتان الرحمن است، فرشته یک انگشت است و شیطان یک انگشت است. و من از خودم پرسیدم چرا شیطان این همه قدرت دارد، چرا او قادر به انجام این همه کار است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله پسرم، خیر و شر. آنها دو نیرو هستند که تقریباً برابرند، ابلیس (لعنت خدا بر او) علم کافی دارد که تمام دنیا را به طور کامل کنترل کند و اگر خداوند گرامی و بزرگ وجود نداشت و اگر بعضی از اسراری که از او پنهان بودند وجود نداشتند، چنین می‌کرد. خداوند عادل و حکیم است. وقتی مخلوقی به مقام ایمان رسید، باعث می‌شود که به اندازه ایمان، علم و معرفت را به دست آورد. خدا به آنها عطا می‌کند با وجود اینکه خدا آگاه است که آن مخلوق روزی دشمن می‌شود، اما با این حال خداوند هیچ کس را به خاطر عملی که هنوز مرتکب نشده یا گناهی که هنوز انجام نداده، مورد حساب قرار نمی‌دهد. آنچه برای خدا مهم است اعمالی است که اکنون از آن مخلوق می‌بیند. اگر تنها می‌توانستی ببینی که ابلیس چقدر مومن بود، می‌دانستی که چقدر از این علم را گرفته و به چه مرحله‌ای رسیده است و از سخنان من خواهی دانست که چقدر علم به دست آورده است. دلیلش این است که او مومن واقعی بود و به اوج ایمان رسید اما در یک لحظه منیت بر او چیره شد. گفت: "من از آدم بهترم" و چنان سقوطی کرد که از آن بازگشتی نیست، در قعر جهنم افتاد و چه بد سرانجامی است."

گفتم: "پس آیه‌ای که می‌فرماید:﴿**وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا**﴾ ﴿**و هر کس به جای خدا شیطان را دوست گیرد قطعا دستخوش زیان آشکاری شده است**﴾[9] در این باره است."

[9] قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۱۱۹

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، هنگامیکه آمریکا در این مدت کوتاه، در مقایسه با تمام کشورهای دیگر در دوران معاصر و قدیم، توانست اینقدر قوی شود و تمام جهان را اینگونه تحت کنترل خود درآورد..."

پرسیدم: "آیا به این دلیل بود که آنها شیطان را می‌پرستیدند و از قدرت شر استفاده می‌کردند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آن به این دلیل است که تصمیم گرفتند شیطان، ابلیس را بگیرند و او را تبدیل به خدایی کنند که می‌پرستند."

گفتم: "پس انگشتی که یک انگشت از الرحمن است ابلیس است، شیطان ابلیس است."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، او انگشتی از انگشتان خداست، زیرا او هر آنچه از علم در نزد خود دارد، از خداست و آن را از خداوند گرامی و بزرگ آموخته است."

گفتم: "سبحان الله، ادیانی هستند که دو نیرو را پرستیدند، نیروهای خیر و شر. آنها گفتند هر دو از جانب خدا هستند. من فقط خواستم درک کنم چرا اولیاء خدا ابلیس را به عنوان یک انگشت خدا توصیف کرده‌اند و چرا آیه قرآن می‌گوید به جای خدا شیطان را نپرستید."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "چون گاهی انسان بدون اینکه بداند، شیطان را می‌پرستد، شیطان را بدون اینکه بفهمد یا آگاه باشد تمجید می‌کند، مثلاً وقتی بگویی: "آمریکا کشور بزرگی است"، یا وقتی بگویی: "هیچ کشوری بزرگتر از آن نیست"، این یک پرستش غیر مستقیم است. متوجه شدی عزیزم؟"

گفتم: "ممنون پدرم، حالا فهمیدم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اکنون نیروهای شر کنترل را به دست دارند، زیرا مردم از راه‌هایی به آن کمک می‌کنند که از آن ناآگاه هستند یا نمی‌دانند."

گفتم: "مگر خداوند صاحب هر دو نیروی خیر و شر نیست؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم، منشا نیروهای شر، نیروی خیر است، اما ابلیس (لعنت خدا بر او) آن را به شر تبدیل می‌کند، من یک مثال کوچک برای تو می‌زنم. این گوشی که الان در دستان توست،

می‌توانی از آن برای خیر استفاده کنی و می‌توانی از آن برای شر استفاده کنی. مثلاً گوگل؛ اگر در آن "فیلمهای جنسی" را تایپ کنی، آنچه را که می‌خواهی به تو می‌دهد و اگر "حدیث امیرالمومنین" را تایپ کنی، آنچه را که می‌خواهی به تو می‌دهد، پس به این نیرویی که در دستان توست، گوشی، چه می‌گویی، خیر است یا شر؟"

گفتم: "نه این، نه آن، خنثی است. می‌توان از آن برای خیر و شر استفاده کرد."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "خوب، عالی. پس آن وابسته به نحوه‌ی استفاده‌ی تو از آن است. امر در مورد علم خداوند گرامی و بزرگ دقیقاً همین طور است، تو صاحب اختیار هستی و می‌توانی از آن برای خیر یا شر استفاده کنی. کاربر مقصر است."

گفتم: "پس هنگامی‌که ابلیس (لعنت خدا بر او) بمیرد، نیروهای شر در دست چه کسانی قرار خواهند گرفت؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "مرگ ابلیس به تنهایی [برای از میان رفتن شر] کافی نیست، بلکه باید طرز تفکر ابلیس (لعنت خدا بر او) نیز بمیرد."

گفتم: "آیا این بدان معناست که آنچه ابلیس امروز انجام می‌دهد که به مردم می‌گوید زنا کنید و غیره، این چیزها یا حتی علوم و دانش‌هایی که او آموزش می‌دهد، ذاتاً شر نیست، زیرا ممکن است که خلیفه‌ی خدا نیز برخی از وظایف و تکالیف دینی را از انسان ساقط کند، اما موضوع در واقع فقط در مورد شورش و ستیزه ابلیس است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، آفرین، و آن همچنین در مورد منحرف کردن مخلوقات به سوی گناه است."

گفتم: "بله متوجه هستم."

شر، پسر نیکی است

پس آنچه ما از این درب متوجه می‌شویم این است که چون اصلِ تمام علم و اصلِ همه چیز به یک منشا [مصدر] بازمی‌گردد و آن منشا، نیروهای نیک می‌باشد، منشا تمامِ شر، نیک است. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) روزی با من و علی الغریفی صحبت می‌کرد که علی الغریفی از ایشان سوالی پرسید:

علی الغریفی پرسید: "حدیثی که می‌فرماید **'محمد و علی پدران این امت هستند'**[10] آیا کلمه **'امت'** در اینجا به معنای شیعیان آل محمد (ع) است؟ و آیا کلمه 'پدران' اشاره به خانواده در عالم روح دارد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "مطمئنا به همین شکل است پسرم."

علی الغریفی گفت: "بله، ولی باقی روایت مرا حیران کرد، باقی روایت می‌فرماید: **'و همانا حق ما بر آنها از حق پدران جسمانی‌شان بر آنها بیشتر است. ما آنان را، اگر از ما اطاعت کنند، از آتش دوزخ نجات می‌دهیم و آنها را به سرای پایدار می‌بریم و از بردگی به بهترین آزادی خارج می‌کنیم.'"**

امام (از ایشان سلام) فرمود: "به خدا سوگند، به خدا سوگند، حق علی بر این امت مانند حق پدر بر فرزندش است."

علی الغریفی پرسید: "من برنامه‌ی خود را بر اساس [این مفهوم که] این امت همان شیعه هستند ساختم و فقط می‌خواستم توسط شما، سرورم، مطمئن شوم که امر چنین است."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "از جهتی برداشت تو صحیح است، پسرم، و از جهتی دیگر آن به این معناست که محمد و علی (ص) پدران تمام امت هستند، تمام امت انسانیت."

علی الغریفی گفت: "حتی منافقان؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "منافقان و کافران و همه روی زمین، شاید سخنی به تو بگویم که بر تو سنگین باشد."

---

[10] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۳۶، ص ۹

علی الغریفی گفت: "ان شاء الله چنین نخواهد بود و امر به خواست شماست سرورم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "چه کسی ابلیس (لعنت خدا بر او) را آفرید؟ و فرعون کافر را چه کسی آفرید؟ و هارون نارشید (هارون اللارشید) را چه کسی آفرید؟ و معاویه و یزید (لعنت خدا بر آنها) را چه کسی آفرید؟ و اولی و دومی را چه کسی آفرید؟ چه کسی؟"

علی الغریفی گفت: "من از کتاب‌های شما فهمیدم که خداوند البته چنین کرده است، اما او محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) را گردآورنده (الحاشر) و پراکنده کننده (الناشر) توصیف کرده است."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آیا او همان آفریدگاری نیست که محمد و علی و عیسی و حسن و حسین و و و غیر آنها را از صالحان آفرید؟ و من به شما می‌گویم که علی گردآورنده و پراکنده کننده است."

علی الغریفی گفت: "من متوجه نشدم. ممکن است بر من بی‌افزایید؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "ان شاء الله بر تو خواهم افزود، اما اکنون نه."

الغریفی گفت: "متشکرم."

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "اکنون درک آن برای تو دشوار خواهد بود، اما روزی خواهد رسید که من به تو بگویم و تو قادر به درک آنچه که می‌شنوی خواهی بود."

در خاتمه بیان می‌کنیم که بیش از یک خالق وجود دارد و آنها در درجه‌ی کمال با هم تفاوت دارند و در نتیجه آن بر کمالِ خلقت آنها تاثیر می‌گذارد. به همه‌ی مخلوقات اراده‌ی آزاد داده شده است و اراده‌ی آزاد به همراه خود نافرمانی، انحراف و خطا می‌آورد. این امر درجاتی دارد و ابلیس و مخلوقاتش انتخاب کردند تا به حداکثر درجات نافرمانی کنند. با این حال، زمان آنها محدود است و وقت معلومی وجود دارد. آنها انتخاب کردند تا در برابر خدا و نیکی نافرمانی و عصیان کنند. در اصل آنها خوب بودند، اما تصمیم گرفتند که شر باشند.

شر یک عمل یا شخص معین نیست، بلکه شر یک انتخاب آگاهانه با اراده‌ی آزاد برای مقابله با نیکی است. بنابراین، مثلاً کشتن، ذاتاً شر نیست، زیرا مکانیسم از بین بردن یک زندگی در اصل توسط نیکی

ابداع شده است و این مکانیسم می‌تواند برای نیکی مورد استفاده قرار گیرد، اما شر، انتخابِ کشتن نیکی است. قتل زمانی می‌تواند امر خوبی باشد که زندگیِ فردی را خاتمه دهد که قرار است ضرر و آزاری برساند، برای مثال داستان کشتن آن پسر توسط عبد صالح در سوره کهف در قرآن‌کریم.[11] کشتن همچنین زمانی می‌تواند امر خوبی باشد که کشوری تصمیم می‌گیرد یک آدمکش یا قاتل زنجیره‌ای که از قتل دست برنمی‌دارد را بکشد، یا زمانی که تصمیم می‌گیرد یک جنایتکار جنگی، مانند هیتلر، که مرتکب نسل‌کشی دسته جمعی شده است را بکشد. پس در اصل کشتن نه نیک است و نه شر، بلکه نحوه‌ی استفاده از آن نیک یا شر است. انرژی هسته‌ای خنثی است، می‌توان از آن برای نیکی و شر استفاده کرد. می‌توان از آن به عنوان منبع انرژی برای تأمین انرژی یک شهر استفاده کرد یا می‌توان آن را به بمبی برای تخریب یک شهر تبدیل کرد. پس تعریف شر، یعنی گناه، نافرمانی از خدا و قوانین یا دستورات اوست. مثال‌های زیادی وجود دارد. هر چیزی که وجود دارد یا تا به حال اختراع شده است می‌تواند برای نیکی یا شر استفاده شود.

اکنون همچنین متوجه می‌شویم در حالی که ابلیس، پسرش قابیل، و فرزندانشان شر هستند، آنها شر هستند زیرا انتخاب می‌کنند تا آن باشند. آنها ذاتاً شر نیستند زیرا در اصل منبع آنها نور است مانند تمام خلقت، اما آنها، فرزندان تاریکی، انتخاب کردند که در تاریکی باشند و تاریکی چیزی جز نبود نور نیست.

چنانکه امام (از ایشان سلام) فرمود: "شر خود را زمانی آفرید که نافرمانی خدا را انتخاب کرد."

شر انتخابی برای مخالفت، نافرمانی و مبارزه با خداست. به هر حال منشا همه چیز نیکی می‌باشد و به همین دلیل است که در درون همه‌ی موجودات هنوز بارقه‌ای از نور وجود دارد. زندگی بدون نور ممکن نیست. حتی اگر ابلیس بدن‌های مادی را خلق کرده باشد، در نهایت ابلیس مخلوق خداست، اما به عبارت دقیق‌تر، مخلوقی پایین‌تر و ناقص‌تر است که توسط مخلوقِ خدا آفریده شد. همچنین مخلوقات او در نهایت مخلوقات خداوند هستند. فرعون، نمرود، ابولهب و ابوسفیان همگی در اصل مخلوقات خداوند نیز هستند.

[11] قرآن کریم، سوره کهف، آیه ۷۴

از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیدم: "پس این معنای حدیثی است که می‌فرماید 'ما آدم و نوح و فرعون و نمرود هستیم' زیرا همه چیز به وسیله‌ی او زنده است، هر چند به نسبت یک درصد یا نقطه‌ای از نور؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

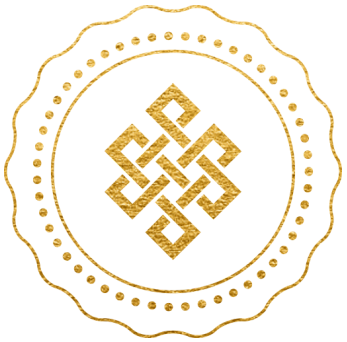

درب شماره بیست و دو

در معرفت کارما

"همانطور که می کنی، با تو نیز رفتار خواهد شد."

بر اساس برخی مطالعات در مورد خداناباوری، تقریباً ۷ درصد از جمعیت دنیا خود را به عنوان خداناباور در نظر می‌گیرند که آن در حدود ۴۵۰ تا ۵۰۰ میلیون نفر است.[1] آنها اعتقاد ندارند که قرآن، انجیل‌ها، تورات یا هر کتاب دیگری واقعاً از جانب خداست. برای پاسخ به حیرتزدگی‌شان و توجیه انکار خدا، آنان به علم متوسل می‌شوند. آنها ممکن است به نظریه‌هایی مانند تکامل برای توضیح خلقت انسان ارجاع دهند. آنها به اشتباهات و ناهماهنگی‌های کتاب مقدس اشاره می‌کنند. برای مثال، شاید بگویند هیچ مدرک تجربی از طوفان نوح، خروج موسی یا رستاخیز عیسی وجود ندارد. خداستیزان پا را فراتر نهاده و دین را یک بیماری می‌دانند که گریبان بشریت را گرفته و مانع پیشرفت می‌شود. دین "افیون عوام" و ابزاری برای کنترل ذهن مردم است. در نهایت، آنها افرادی هستند که به دنبال اثبات وجود خدا هستند. آنها می‌گویند دلیلی بر وجود خدا نیست و بسیاری از آنها می‌گویند اگر دلیلی وجود داشت ایمان می‌آوردند. یک روز داشتم با افرادی صحبت می‌کردم و آنها به شوخی گفتند: "اگر این دین باطل از آب درآید، من خداناباور خواهم شد." این نظرات را به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) عرض کردم.

ادیان فاسد هستند

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "اجازه بده تا همین سوال را به صورت فرضی از تو بپرسم، اگر روشن شود که این دین نادرست است، چه پاسخی خواهی داشت؟"

گفتم: "من مسیحی می‌شوم." (منظورم این بود که اگر وصیت حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) باطل باشد، کل دین اسلام باطل می‌باشد.)

امام (از ایشان سلام) فرمود: "و فرق بین مسیحیت و اسلام کنونی چیست؟ این دینی است که از دروغ بر دروغ تشکیل شده است. حتی بودیسم و همه ادیان دیگر، چه فرقی در میان آنها وجود دارد؟ همگی از دروغ بر دروغ تشکیل شده‌اند. کلام حقیقی در پاسخ مومن، خداناباوری است. آیا این درست است یا غلط؟ می‌خواهم از قلبت به من پاسخ دهی. اگر همه ادیان دروغ باشند، آیا خداناباوری در این صورت حقیقت نیست، اگر چه حقیقت زشتی باشد؟"

[1] کتاب راهنمای آتئیسم آکسفورد، جهانی از خداناباوری: جمعیت‌شناسی جهانی، کیسار و ناوارو ریورا

گفتم: "باید خالقی باشد..."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "چرا؟"

گفتم: "هیچکس از کنار یک ساختمان قدیمی و متروکه نمی‌گذرد و نمی‌گوید: 'این بنا خود به خود به وجود آمده است.'"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "به من ثابت کن که خالق وجود دارد و به هیچ چیزی که قبلاً گفتم تکیه نکن."

گفتم: "وجود اشیا دلیل کافی بر وجود سازنده یا خالق است."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "این دلیل نیست."

به امام (از ایشان سلام) گفتم: "خوب پس هیچ مدرکی وجود ندارد."

خالق هوشمند و خطاناپذیر

امام (از ایشان سلام) فرمود: "به این علت که اگر به من بگویی که خلقت و چیزهایی که وجود دارند توسط خالقی آفریده شده‌اند، من درخواست دیدن آن خالق را خواهم کرد و خواهم پرسید که او را چه کسی آفریده و کجاست و دلیل تو بر اینکه او در واقع همه چیز را خلق کرد چیست؟"

گفتم: "اوشو قبلاً گفته بود که 'استدلال این است که چگونه ممکن است هستی وجود داشته باشد بدون اینکه توسط کسی خلق شده باشد؟ این استدلال همه ادیان است. اما اگر این استدلال را بپذیرید، این سوال پیش می‌آید که خدایان را چه کسی آفریده است. و اگر خدا می‌تواند بدون آفریده شدن وجود داشته باشد، پس مشکل چیست؟ پس هستی می‌تواند وجود داشته باشد بدون اینکه آفریده شود زیرا که شما اصولاً می‌پذیرید که چیزی می‌تواند وجود داشته باشد بدون اینکه خلق شود.'"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "درباره‌ی خالقی هوشمند صحبت می‌کنیم، درست است؟"

من گفتم: "بله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "خالقی خطاناپذیر، درست است؟"

من گفتم: "بله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "این صحیح نیست، خالقی که موجود است خطا می‌کند، من اکنون به عنوان شخصی که با تو به دور از هر دینی مناظره می‌کند صحبت می‌کنم، فراموش کن که من احمد هستم. اگر مقداری غذا را در جایی قرار دهم و پوسیده شود و از آن کرم بیرون بیاید، این را به چه کسی نسبت می‌دهی؟"

گفتم: "خدا؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "دلیلِ تو چیست؟"

گفتم: "دلیل من علم است."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "این علم چیست؟"

گفتم: "علم بشر به جایی رسیده است که می‌داند وقتی مواد شیمیایی خاصی را در محیط خاصی با هم مخلوط می‌کنی، حیات می‌تواند از آن جوانه بزند."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "همینجا توقف کن، پس، مواد شیمیایی و محیط خاص. آن چه ارتباطی با خدا دارد؟"

گفتم: "چون او منشا اصلی است. هر چیزی باید منشا و انرژی داشته باشد."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "برای من دلیلی بیاور که منشا اصلی آن خداست و دلیل دیگری بر وجود خود منشا بیاور."

گفتم: "هر کتابی نویسنده‌ای دارد و کتابی نیست که توسط خودش نوشته شده باشد."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اما هست پسرم."

گفتم: "این چه کتابی است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "هوا و طبیعت، آنها جملاتی نوشته‌اند و حک کرده‌اند، مانند اسم "اللّٰه" که در طبیعت ظاهر شده است، پاسخ این را بده."

گفتم: "هوشمندی گواه است."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "و چه کسی گفته که این هوش است؟ این به اصطلاح هوش که تو آن را هوشمند می‌دانی، چیزی است که خود را هوشمند می‌نامد؛ منظورم این است که هیچ زمانی هیچ چیز دیگری نیامد و نگفت که انسان‌ها هوشمند هستند. انسان‌ها هستند که تصمیم گرفتند، آنچه که دارند هوش است. ﴿وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا﴾ ﴿و شاهدی از خانواده‌ی او شهادت داد﴾[2] تو کسی هستی که برای خود شهادت دادی که هوشمند هستی و این شهادت دارای صلاحیت نیست. بگذار چهارپایان به آن شهادت دهند و من اعتراف می‌کنم که تو پیروز شده‌ای، بگذار یک اسب بیاید و بگوید انسان باهوش است یا جوجه یا جن بیاید شهادت دهد یا حتی شیطان شهادت دهد."

گفتم: "من تسلیم می‌شوم، پس هیچ مدرکی وجود ندارد، درست است؟"

عدالت کارمایی

چگونه می‌توان وجود خدا را به گونه‌ای اثبات کرد که هر انسانی بتواند آن را تایید کند؟ آیا مدرک ملموسی وجود دارد که بتواند هر انسانی را مخاطب قرار دهد؟ درست زمانی که به نظر می‌رسید دلیلی وجود ندارد، امام احمد الحسن (از ایشان سلام) چیزی را آشکار نمود که جنبه‌ای ناشناخته از تجربه‌ی انسانی ما را به کلی روشن کرد.

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه، من با تو به عنوان فردی که با تو مناظره می‌کرد صحبت می‌کردم، اکنون به تو ثابت می‌کنم، دلیل آن احساس همیشگی است که همه از هر پیش‌زمینه‌ی دینی، حتی خداناباوران، همه‌ی خلقت، دارند که باید چیزی وجود داشته باشد که ما آن را بپرستیم. فطرت درونی ما در

[2] قرآن کریم، سوره یوسف، آیه ۲۶

قلب و ذهن انسان‌ها، حتی اگر انسان منکر این احساس باشد. این احساس دلیل بر وجود خداست. چه کسی این احساس را در درون خلقت به وجود آورد و آن چرا به وجود آمد؟ اگر به هر جایی بروید می‌بینید که این احساس در خلقت وجود دارد. اگر به درون قلب خداناباوران بروید، آن را خواهید دید و اگر به اعماق جنگل‌ها بروید به انسان‌هایی که تا به حال اسمی از دین نشنیده‌اند نزدیک شوید، خواهید دید که آنها نیز چیزی را می‌پرستند که آن را خالق در نظر می‌گیرند. در نهایت همه به یک نقطه می‌رسند و آن قدرتی پنهان است که این جهان را کنترل و بر آن حکمرانی می‌کند. و دلیل بر آن نیز مورد محاسبه قرار گرفتن یکسان است (کارما). به همان شکل که قضاوت می‌کنی، مورد قضاوت قرار خواهی گرفت. فهمیدی پسرم؟"

من گفتم: "بله."

عدل الهی

در درب‌های قبلی اشاره کردیم که خداوند انسان را با فطرتی عادلانه آفریده است، هر انسانی در درون خود گرایش به عدالت دارد. این ویژگی ذاتی که انتظار عدالت، انصاف و مساوات را دارد، ما را با سوالات زیر مواجه می‌کند: آیا بین این اشتیاق ذاتی و وجود یک قاضی مطلق که بتواند این عدالت را اجرا کند، ارتباطی وجود دارد؟ چگونه این عدالت/توازن در سراسر خلقت اجرا می‌شود؟

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اگر فرد شک کند، او می‌تواند به یک چیز فکر کند و اگر به درستی از آن استفاده کند یقینش به او باز می‌گردد. اگر به عدالت خالق بیندیشد. اگر کسی با پدر و مادر خود یا مثلا یکی از آنها بدرفتاری کند چه کسی است که این عدالت را اجرا می‌کند؟ چه کسی اعمال فردی که با پدر و مادر خود بدرفتاری کند را برمی‌گرداند؟ چه کسی این عدالت را به وجود می‌آورد؟ به عنوان مثال نسبت به والدین خود بی‌احترامی می‌کنی، سپس خالق با اعمال مشابه خودت به تو پاسخ می‌دهد. یا فردی می‌آید که زنا می‌کند یا آبروی کسی را خدشه‌دار می‌کند، خداوند آن را به او باز می‌گرداند و کسی می‌آید که آبروی آن شخص هتک حرمت کننده را خدشه‌دار می‌کند و به همین ترتیب. این یک مثال است. بسم الله الرحمن الرحیم **﴿الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ ﴿مرد زناکار جز زن زناکار یا مشرک را به همسری نگیرد و زن زناکار جز مرد زناکار یا مشرک**

را به همسری نگیرد و بر مومنان این [امر] حرام گردیده است﴾[3] زنا، دِینی بر گردن تو است و باید آن را از خانواده‌ی خود بپردازی. آن چگونه می‌تواند بدون رهبر یا قاضی باشد؟ آیا برای مثال طبیعت این عدالت را اجرا می‌کند؟ عدل و او عادل است. او خدایی است که معبودی جز او نیست، او جاویدان و زنده است. این برای همه افراد منصف و برای همه کسانی که صادقانه در جستجوی حقیقت هستند کافی است. بگذار به فکر این عدالت باشند. آنها خواهند دانست که خالق وجود دارد. کسی که با پدر و مادر خود بدرفتاری کند و زناکار، و من به خدا پناه می‌برم. همانطور که می‌کنی، با تو نیز رفتار خواهد شد."

به امام (از ایشان سلام) گفتم: "پس اکنون فرمودی که انسان ناظر بر نفس خویش است و خود، خود را داوری می‌کند و خود اوست که بهشت خود یا جهنم خود را می‌آفریند. آیا این درست است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

گفتم: "در این مفهوم، خدا خیلی دور از مداخله در زندگی ما به نظر می‌رسد و چنین می‌نماید که خداوند آزادی را برای هر انسانی و وجدان خودش گذاشته است."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

گفتم: "و سپس مفهوم دیگری وجود دارد، و آن مفهوم خدایی است که مداخله می‌کند و به تماشا می‌ایستد و به هر کسی آنچه را که سزاوارش است می‌دهد، قاتل کشته می‌شود، زناکار باید با یکی از اعضای خانواده‌اش زنا شود. چگونه می‌توانیم این دو مفهوم را با یکدیگر جمع کنیم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "در دنیا دو حق وجود دارد، حق برای شاکی و حق عمومی. در مواردی شاکی از حق خود صرف نظر می‌کند و متهم را رها می‌کند زیرا هیچ گونه ضرری به عموم یا جامعه وارد نکرد. اما حق عمومی هرگز ساقط نمی‌شود زیرا متهم به جامعه آسیب وارد کرده است. قتل و زنا و غیره باید به کسی که آنها را مرتکب شده است بازگردانده شود زیرا شخص مجرم به این کارها، قانون الهی را زیر پا گذاشته است."

[3] قرآن کریم، سوره نور، آیه ۳

به امام (از ایشان سلام) گفتم: "اگر زناکار متقاعد شده باشد که مرتکب اشتباه نشده است چه می‌شود، مثلاً زناکار واقعاً دختر را دوست دارد و خوابیدن با او را مانند آنچه در غرب است امری عادی می‌داند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "در اینجا تفاوتی وجود دارد، اما چند درصد مردم چنین هستند؟ پسرم، اگر در قلب مردم وارد شوی، متوجه خواهی شد که می‌دانند این اشتباه است. و خواهی دید که آنها نیز کمی ترس دارند، اما آن را نشان نمی‌دهند."

گفتم: "سبحان الله."

امام (از ایشان سلام) ادامه داد و فرمود: "اما به طور کلی اگر فردی را بیابی که واقعاً در درون خود این کار را حرام نمی‌داند و باور دارد حلال است، این شخص هرگز مورد محاسبه قرار نخواهد گرفت."

گفتم: "پس، قضاوت در ذهن اوست، اوست که آن را آفریده است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آفرین."

گفتم: "پس در اساس خداوند هرگز مداخله نمی‌کند و چیزی را قضاوت نمی‌کند."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "خداوند قانون (کارما) را قرار داده است و ما باید مطابق آن گام برداریم و خلاف آن عمل نکنیم."[4]

گفتم: "اما همه اینها به قول شما از عقل یا وجدان است."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اعتقاد، آن اعتقاد است، اگر اعتقاد داشته باشی که زنا حلال است، پس حلال است."

گفتم: "و اگر قتل را جایز بدانی پس جایز است؟ درست است؟"

[4] قانونی که در اینجا به آن اشاره می‌شود، قانون طلایی اخلاقی است که به طور جهانی در همه ادیان اصلی جهان یافت می‌شود. برای مثال در انجیل متی آمده است: "با دیگران همان‌طور رفتار کنید که می‌خواهید آنها با شما رفتار کنند."- کتاب مقدس، انجیل مَتی، اصحاح ۷: ۱۲

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، ولی هرگز کسی را نمی‌یابی که به آن اعتقاد داشته باشد، من کار را برایت ساده می‌کنم، اگر گل رز آوردی و به هزار یا یک میلیون نفر تقدیم کردی، آیا فکر می‌کنی کسی به پیش بیاید و به تو بگوید گل رز زشت است؟"

گفتم: "نه."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "قتل و زنا دقیقاً همین گونه هستند، کسانی که این دو عمل را انجام می‌دهند، در کنج و اعماق قلب خود می‌دانند که این کار باطل است و حلال نیست."

گفتم: "پس از نظر کارما، فردی که به قتل می‌رساند به قتل خواهد رسید و فردی که زنا می‌کند، فردی با یکی از اعضای خانواده‌اش زنا می‌کند و کسی که با والدین خود بدرفتاری می‌کند، همین رفتار را از فرزندان خود می‌بیند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

گفتم: "اما در مواقعی که قاتل کشته نمی‌شود چه؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "برای من مثالی بیاور."

گفتم: "به عنوان مثال جان گوتی، رئیس تبهکاران مافیای نیویورک. او زندانی شد و در زندان مرد و هرگز به قتل نرسید، حتی با اینکه بسیاری را کشت."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بر اثر چه مرد؟"

گفتم: "سرطان."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "او توسط سرطان به قتل رسید، همانطور که می‌کنی، با تو نیز رفتار خواهد شد."

گفتم: "سبحان الله."

امام (از ایشان سلام) ادامه داد: "کسانی که فرزندانی دارند که با آنها بد رفتاری می‌کنند، اگر از یکی از آنها بپرسی و آنها صادق باشند، به تو می‌گویند که در هنگام بزرگ شدنشان با پدر و مادرشان نیز همین کار را کرده‌اند."

گفتم: "و کسی که زنا می‌کند، ولی همسرش زنا نمی‌کند، چطور؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پس دخترش یا یکی از اهل خانواده‌اش زنا می‌کند."

بنابراین، به طور خلاصه، خداوند انسان را به صورت خود آفرید، با آزادی برای انجام آنچه می‌خواهد و تا آنکه ناظر و قاضی خود باشد. هیچ فرشته‌ای نیست که کارهای خوب و بد یک نفر را ثبت کند، بلکه انسان، پروردگارِ نفس خود و روح، پروردگارِ نفس است. هر فردی دادستان، وکیل مدافع، ناظر، قاضی و جلاد خودش است. این نهایت و زیباترین عدالت خداوند است. او به هر کسی اجازه می‌دهد که خودش را قضاوت کند. چگونه کسی می‌تواند به آن اعتراض کند؟ چگونه کسی می‌تواند به این عدالت اعتراض کند؟ اگر واقعاً در قلب بپذیرد که قتل یا زنا یا بدرفتاری با پدر و مادر قابل قبول است، مجازات نمی‌شود. اما پذیرفتن آن به عنوان جایز به این معناست که می‌پذیرند که آن امر در مورد خودشان انجام شود. خداوند نظام عدالت را برای خلقت قرار می‌دهد و سپس آن را به آنها واگذار می‌کند.

اکنون امام احمد الحسن (از ایشان سلام) با روشن ساختن عدالتِ خدا که هیچ کس نمی‌تواند علیه آن استدلال کند، وجود خدا را به گونه‌ای اثبات می‌کند که هیچ شخص صادقی با خود نمی‌تواند آن را انکار کند. در طول اعصار، رهبران دینی و پیروان دین از راه‌های مختلف تلاش کرده‌اند تا وجود خدا را به خداناباوران و آگنوستیک‌ها اثبات کنند. برخی تلاش کرده‌اند با استفاده از استدلال‌های فلسفی این کار را انجام دهند، برخی دیگر تلاش کرده‌اند از علم استفاده کنند، اما این استدلال‌ها اغلب ناقص، بیش از حد انتزاعی و غیرقابل دسترس بودند. با این حال، اکنون استدلال‌هایی در اختیار ما قرار می‌گیرد که یک فرد می‌تواند در درون خود آنها را تایید کند. آنها دیگر دور و یا فرضی نیستند. آنها با شواهدی از تجربیات خود شخص، قابل مشاهده و تایید هستند. مفاهیم کارما و غریزه‌ی الهی، با هم، برای هر یک از ما مدرک غیرقابل انکاری ارائه می‌دهند.

در منابع قدیمی گنوسی و عرفانیِ یهودی نوشته شده است که روح پس از مرگ هویت خود را فراموش، سپس زندگی خود را تماشا و در نهایت آن را قضاوت می‌کند. خاخام بنجامین بِلِش با تشخیصِ غیرمنتظره‌ای مواجه شد که تنها چندین ماه برای زندگی فرصت دارد. مبارزه‌ی او با مرگ خود، او را به تحقیق در مورد عرفان یهودی و دیگر داستان‌های تجربه‌ی نزدیک به مرگ[5] سوق داد. او نوشت: "در کابالا، عارفان قطعه‌ی کوچکی را به داستان اضافه می‌کنند. این فقط خدا نیست که ما را قضاوت می‌کند. همانطور که با جهان وداع می‌کنیم، فیلمی به ما نشان داده می‌شود که شامل صحنه‌هایی از تمام زندگی ما است. ما شاهد تمام لحظات روزهایمان روی زمین که با سرعتی باور نکردنی از جلوی ما می‌گذرند، هستیم. و در حالیکه داستان خودمان را تماشا می‌کنیم، مواقعی وجود دارد که از خجالت به هم می‌ریزیم؛ در برخی اوقات دیگر با خوشحالی لبخند می‌زنیم. نقص‌های اخلاقی گذشته ما باعث می‌شود از درد به لرزه بیفتیم. پیروزی‌های ما بر تمایلات شیطانی‌مان، حس پیروزی معنوی را به ما می‌دهد. آن هنگام است که با نگاه به گذشته متوجه می‌شویم که تنها خودمان بزرگ‌ترین قاضی زندگی‌مان هستیم. آنچه پس از مرگ اتفاق می‌افتد این است که ما خِرد به دست می‌آوریم تا زندگیِ خود را با معیارهای آسمانی ارزیابی کنیم. زیرا ما در نهایت به چشم اندازی ابدی نگاه کرده‌ایم."[6]

[5] امید، نه ترس: تغییر دیدگاه ما به مرگ، خاخام بنجامین بلش

[6] رویکرد یهودیان به زندگی پس از مرگ، خاخام بنجامین بلش



درب شماره بیست و سه

در معرفت حقیقت حافظه

"حافظه، کاتب روح است."

همه‌ی ما در این عالم به دنیا آمده‌ایم بدون اینکه خاطراتی از افرادی که در تناسخ‌های قبلی بوده‌ایم داشته باشیم، اما بازیابی آن خاطرات امکانپذیر است. بسیاری از مردم واقعا خاطرات زندگی‌های گذشته را بازیابی می‌کنند، و موارد بسیاری از کودکانی که زندگی‌های گذشته را در خواب یا پس از دیدن یک شی یا عکس خاص به یاد می‌آورند، یا مواردی از افرادی که به طور خود به خود خاطرات زندگی گذشته را به دست می‌آورند، ثبت شده است. خاطرات زندگی‌های گذشته کجا ذخیره می‌شوند؟ و چگونه به آنها دسترسی پیدا کنیم؟ دسترسی به این خاطرات چه فایده‌ای دارد؟ امام احمد الحسن (از ایشان سلام) چه زمانی زندگی گذشته خود را به یاد آورد؟ اینها سوالاتی است که من با پدرم امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در میان گذاشتم. یک روز داشتم با امام (از ایشان سلام) درباره چند عکس قدیمی از دورانی که در دانشگاه بودند صحبت می‌کردم.

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم می‌دانی، آن روزها هرگز فکر نمی‌کردم پیشه‌ام ارتباطی به دین داشته باشد، در واقع در آن زمان حتی نمی‌دانستم که چیزی به نام مهدیین وجود دارد، فقط مانند بقیه مردم می‌دانستم که امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) وجود دارد."

گفتم: "یادتان نبود چه کسی بودید؟ نمی‌دانستید که یک مهدی هستید؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "حتی یک بار هم به ذهنم خطور نکرد که یک مهدی باشم."

گفتم: "من هم همینطور، هرگز به ذهنم خطور نکرده بود که یک مهدی هستم. آن در واقع یکی از سخت‌ترین موارد در سراسر مسیرم با شما بود که باید می‌پذیرفتم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "تنها زمانی که پدربزرگت (امام مهدی) مرا به یاد خودم انداخت، به یاد آوردم."

گفتم: "اگر ما در بدن‌های جدید با مغزهای جدید تناسخ می‌کنیم، حافظه‌ی زندگی‌های قبلی کجا ذخیره می‌شوند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "خاطرات در روح ذخیره می‌شوند. پس از هر تناسخ، آنها فشرده می‌شوند، همانند اینکه فایلی را در کامپیوتر خود فشرده‌سازی می‌کنی، و باید آن را از حالت فشرده خارج کنی تا خاطرات را در زندگی جدید بازگردانی."

گفتم: "پس مغز چه ارتباطی با خاطرات دارد؟ اگر احیانا آدم‌ها به مغزشان آسیب برسانند، آیا آنها خاطراتشان را از دست می‌دهند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "مغز مانند یک دستگاه فکس است که خاطرات را از روح دریافت و ترجمه می‌کند."

دسترسی به خاطرات از طریق اشیاء

یادآوری خاطراتِ زندگیِ گذشته، درست مانند یادآوری خاطره‌ای از زندگی فعلی شماست. تحقیقات علمی در مورد تناسخ نشان می‌دهند که چگونه خاطرات زندگی‌های گذشته می‌توانند به طور مستقل با جزئیات فوق‌العاده تأیید شوند.[1] برای مثال، دکتر جیم تاکر نشان می‌دهد که چگونه خاطرات زندگی‌های گذشته‌ی کودکان، نمی‌توانسته‌اند از طریق تجربه به دست آمده باشند و بدون شک ثابت می‌کند که این کودکان خاطراتی از زندگی‌های قبلی دارند.[2] گاهی اوقات فرد چیزی که سال‌ها پیش اتفاق افتاده را فراموش می‌کند و هنگامی‌که یک شیء را می‌بیند یا بویی به مشامش می‌رسد، آن رایحه باعث می‌شود مغزش غرق در خاطرات آن رویداد شود. یک چیز کوچک می‌تواند باعث زنده شدن خاطراتِ مدفون شود.

خاطرات واقعی برای کسی که به یاد می‌آورد زنده، واضح و شفاف است. آن همانند یادآوری رویدادهای تروماتیک مانند حمله قلبی، سکته مغزی یا مرگ یکی از عزیزان است. کسی که به یاد می‌آورد، به خاطره شک نمی‌کند. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) چیزی به من دادند تا به من کمک کند که به وضوح به یاد آورم که چه کسی هستم.

[1] بازگشت به زندگی: نمونه‌های خارق العاده‌ی کودکانی که زندگی‌های گذشته را به یاد می‌آورند (۲۰۱۳)، جیم تاکر

[2] پیشتر: خاطرات کودکان از زندگی‌های قبلی (۲۰۲۱)، جیم تاکر

روزی امام (از ایشان سلام) فرمود: "چیزی دارم که به تو خواهم داد و هنگامی‌که آن را به تو دادم، نگهش دار."

گفتم: "آن چیست؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "این هدیه‌ای است از جانب من، پدرت."

گفتم: "سبحان الله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "این یک چیز قدیمی است که مال تو بود."

گفتم: "الله اکبر! پدرم آن چیست؟ لطفاً به من بگویید."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "می‌خواهم وقتی آن را دیدی با خودت صادق باشی و اگر یادت آمد به من بگویی."

گفتم: "بله، ان شاء الله حتما این کار را خواهم کرد."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم، و اگر آن را به یاد بیاوری، بدان که شروع خواهی کرد تا همه چیز را به یاد آوری و اگر به یاد آوردی، آن درهایی به سوی دانشی می‌گشاید که در گذشته به خوبی می‌دانستی. و اگر این دانش برای تو شناخته شود و تو با آن کار کنی، صاحب مصر آغاز به خروج به سوی دنیا خواهد نمود، هرچند بر خلاف میل همگان باشد، و دور و نزدیک نام تو را خواهند شنید و مردم شروع به ملاقات با تو خواهند نمود، و هوادارانی خواهی داشت که نباید آنها را سهل گرفت، ان شاء الله."

از امام (از ایشان سلام) پرسیدم: "آیا آن چیزی است که در زمانی که یوسف بودم، نوشتم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "به تو نمی‌گویم تا آن را به چشم خود ببینی."

دِژاوو [آشناپنداری]: خاطراتی که تلاش می‌کنند دوباره ظاهر شوند

گفتم: "پدرم، وقتی کسی را در رویایی حقیقی می‌بینم، آیا ما در واقع همان خواب را به اشتراک گذاشته‌ایم؟ آیا شخص دیگری که من دیدم، همین خواب را می‌بیند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، اما یکی به یاد می‌آورد و دیگری به یاد نمی‌آورد."

گفتم: "سبحان الله العلی العظیم، سبحان الله العلی العظیم ، سبحان الله العلی العظیم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "و چه بسا هر دو خواب را به خاطر بی‌آورند، ولی هیچ کدام خواب را برای دیگری ذکر نکنند. و اگر خواب را به یکدیگر بگویند، کاملاً قانع می‌شوند که آن در واقع در زندگی واقعی اتفاق افتاده و اینکه رویا نبوده و زندگی طوری پیش می‌رود که انگار آن یک اتفاق در زندگی واقعی بوده. من یک مثال کوچک برای تو می‌زنم. آیا تا به حال اتفاق افتاده که تو و دوستت یا یکی از بستگانت یا هر شخصی که همراه تو باشد مثلاً به فلان مکان یا مرکز خرید رفته و قبلاً هرگز در آن مکان یا مرکز خرید نبوده‌اید، اما با این حال می‌گوید: "ما مطمئن هستیم که اینجا فلان فروشگاه بوده است."

گفتم: "یا احساس می‌کنیم که قبلاً همین کار را کردیم، احساس دِژاوو."[3]

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، این یعنی آن در خواب اتفاق افتاده است و گاهی در زندگی قبلی شما اتفاق افتاده است."

گفتم: "سبحان الله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "تو به آنچه مقصود بود رسیدی. این کاری را که احساس می‌کنی قبلا انجام داده‌ای، ولی نمی‌توانی بر آنچه که بوده تمرکز کنی (دژاوو)، باید روزی فرا رسد که همه چیز را به خاطر بیاوری."

گفتم: "سبحان الله."

[3] دژاوو - Déjà vu - احساسی که فرد قبلا چیزی دیده یا شنیده است (فرهنگ لغات مریام وبستر)

امام (از ایشان سلام) فرمود: "در آن هنگام با پای خود به دنیا لگد خواهی زد و آن را مانند یک بدن مرده خواهی دید و خواهی دید که چقدر ناچیز است و تا آخر عمرت به آن اهمیتی نخواهی داد."

گفتم: "از خدا می‌خواهم که روزی که به یاد می‌آورم نزدیک باشد."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "ان شاء الله. تو خواهی گفت که آیا این دنیاست که همه به دنبال آن می‌دوند؟ وا حسرتا، عمری که در تعقیب آن هدر دادم و پروردگارم، پروردگار جهان‌ها را در آن خشمگین ساختم."

چند سوال در مورد به یاد آوردن

من در این بخش به مجموعه سوالاتی که از مومنان در مورد موضوع خاطرات و به یاد آوردن و نیز پاسخ‌هایی که از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) دریافت کردم، پرداخته‌ام.[4]

به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) گفتم: "شخصی از من درخواست کرد تا از شما این سوال را بپرسم، که چرا ما عالم ذر و عهد و پیمانی را که از ما گرفته شده به یاد نمی‌آوریم، آیا می‌توانیم آن را به یاد آوریم؟"

امام در پاسخ فرمود: "به راحتی می‌توانی آن را به یاد بیاوری، هر وقت که بخواهی و به خدا نزدیک شوی و همه کارهایت را برای خدا انجام دهی و وجودت را محو کنی و ایمان بیاوری که هیچ قدرت و توانی جز به وسیله خدا نیست."

گفتم: "شخصي می‌پرسد که آیا همه‌ی مهدیین حقیقت خود را به یاد دارند و آیا مهدیین همان نقباء هستند یا کسانی دیگرند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "مهدیین نقباء نیستند و فقط دو مهدی هستند که به یاد دارند که چه کسی هستند."

[4] این گفتگو در سال ۲۰۱۵ انجام شد.

من همچنین سوالات زیادی را از افرادی که ادعا می‌کردند تناسخ‌هایی را به عنوان پیامبر یا رسول به یاد می‌آورند یا زندگی خود را از دوره‌های زمانی خاص، تقریباً همیشه از دوره‌های زمانی بودا، عیسی و محمد (سلام بر همگی ایشان) به یاد می‌آورند، نزد امام (از ایشان سلام) مطرح کرده بودم. امام (از ایشان سلام) تقریباً همیشه آن خاطرات را انکار می‌کردند و آنها را خیال‌پردازی و تخیلات مبتنی بر عشق به آن شخصیت‌ها می‌دانستند تا خاطرات واقعی. ما باید بتوانیم بین آنچه که یک خاطره‌ی واقعی است و آنچه یک آرزو است تمایز قائل شویم. با خاطره‌ای از زندگی گذشته باید دقیقاً مانند خاطره‌ای از این زندگی برخورد کرد. وقتی موضوعی را به یاد می‌آورید که سال‌ها پیش یا هفته‌ی گذشته یا دیروز برای شما اتفاق افتاده است، ممکن است برخی جزئیات تار باشد، اما شکی ندارید که این اتفاق افتاده است. در اینجا نیز همین امر صدق می‌کند. خاطرات تناسخ‌های پیشین برای صاحبش جای شک باقی نمی‌گذارد که آنها خاطراتی واقعی هستند. به عنوان مثال:

به امام (از ایشان سلام) گفتم: "پدرم، امروز یکی از من سوال کرد، گفت خاطره‌ای دارد که احساس می‌کند پیامبر خدا طالوت است. او خجالت می‌کشید سوال کند."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه، این صحیح نیست."

گفتگو با میکائیل (ع) در مورد حافظه

یکی از قله‌هایی که انسان در طول مسیر رشد معنوی خود می‌تواند به آن برسد، ایستگاهی به نام غار [الکهف] است. غار اشاره به سوره‌ای به نام الکهف در قرآن کریم است. آن داستان هفت تن اصحاب کهف را روایت می‌کند. آنها جوانانی بودند که جامعه و خانواده‌ی خود و هر چیز مادی را ترک کردند تا به غار پناه ببرند. آنها در آنجا امنیت و امان و آرامش با خدا به دور از کافران را یافتند. روایات فراوانی از اهل بیت (ع) بین سوره کهف و امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) و یا هفت تن اصحاب کهف و اصحاب امام (از ایشان سلام) ارتباط برقرار کرده است. کهف [غار] تمثیلی برای امام است. هر کس به کهف برسد، به جایگاهی نزدیک به امام می‌رسد که اساساً با امام (از ایشان سلام) به گشایشی [فتحی] رسیده است که در آن ایشان با آنها ارتباط برقرار می‌کند و به آنها درجه‌ای از عصمت و حافظه کامل و سایر

هدایای روحی را می‌بخشد. وارد شدن به کهف، به معنای یکی شدن با امام از طریق محو کردن نفس و منیت و اراده و وجود است. در اصل، آن مانند سفر شبانه (الاسراء و معراج) است که حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) به آن رفت و در آن نفس خود را در یکی شدن با خدا محو کرد.[5]

روزی با ابا میکائیل (ع) که یکی از دوازده نفری است که از اوایل وارد کهف شد، صحبت می‌کردم، **گفتم:** "شخصی از من خواست که از تو سوالی بکنم، آیا وقتی وارد کهف شدی، عالم ذر را به یاد آوردی؟"

ابا میکائیل (ع) گفت: "بله، تو همه چیز را به یاد می‌آوری، و از نگاه به دنیا بیزاری. وقتی سرور و مولایم سر تو را مسح کند، همه چیز را به یاد خواهی آورد."

گفتم: "وقتی خاطرات از تناسخ‌هایت به تو برمی‌گردد، همه چیز را از زندگی گذشته به یاد می‌آوری؟"

ابا میکائیل (ع) گفت: "نه، نه همه چیز."

گفتم: "پس فقط بعضی چیزها را یادت هست؟"

ابا میکائیل (ع) گفت: "هنگامی که به خدا نزدیک شوم، قادر خواهم بود تا با (استفاده از کلید) هیچ نیرو و توانی جز از سوی خداوند نیست [لا حول ولا قوة الا بالله] بیشتر به یاد بیاورم."

گفتم: "در تناسخت به عنوان هابیل، آدم (ع) و قابیل را به یاد داری؟ و امیرالمومنین (ع)؟"

ابا میکائیل (ع) گفت: "بله، و به یادمی‌آورم جایی که در آن زندگی می‌کردم و گاهی هم فراموش می‌کنم."

خاطرات امام (از ایشان سلام)

روزی از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در مورد بعضی از روایات پرسیدم: "در حدیثی از حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) آمده است: **'و پادشاهی به نام حام حول امسی (نامش به معنای الحسن است) حکومت کرد، اما او یهودیان را خوار کرد و با آنان با جدیت و نیکی سخن گفت،**

[5] قرآن کریم، سوره اسراء، آیه ۱

او در مورد یک جنگ محتاط بود و یک جنگ را تأیید کرد، و او با مشرق و مغرب مماشات کرد و نگهبانان او بودند که او را به قتل رساندند، و آنها شرور و تاجر بودند.'[6] و سپس در مورد حکام عرب چنین روایت شده است: از امام صادق (از ایشان سلام): **'هر که مرگ عبدالله را برای من تضمین کند، قائم را برای او تضمین می‌کنم.'**[7] و نیز: **'مهدی قیام نمی‌کند مگر پس از آن که مردم او را بسیار طلب کنند و پس از فتنه‌ها و گرفتاری‌هایی که مانند شب تاریک است. شب خاندان حاصب تاریک می‌شود تا اینکه صبحی بر آنها نمی‌رسد و خاندان دوسع در میان خود اختلاف می‌کنند، بنابراین پادشاهی آنها مانند سقوط سفال از دست یک فرد غافل و پریشان می‌افتد، پس آن ناگهان از آنها ناپدید می‌شود و امرشان پراکنده می‌شود، پس برایشان سعود نیست وقتی اَنکیس وارد می‌شود، و سوارکار آل سفیان با دروغ خروج می‌کند و پرچم یمانی به سرعت در پس او برافراشته می‌شود، و آن پرچم هدایت است زیرا به حق و صراط مستقیم دعوت می‌کند. و کلیدهای مصر به دست جنگجوی توانا می‌رود، او با صداهای بسیار از آسمان مصر راه را به سوی مهدی هموار می‌کند، اورشلیم را باز پس می‌گیرد و اختلافات بزرگی در سراسر زمین رخ می‌دهد و در سرتاسر زمین خدا خون جاری می‌گردد. و مردم مشرق و مغرب بین خود با هم اختلاف دارند، آری و اهل قبله، و مردم از ترسی که به آنها می‌رسد در تقلای فراوان خواهند بود، پس در این وضعیت می‌مانند تا اینکه منادی از آسمان ندا می‌دهد، پس چون ندا می‌دهد مردم هجوم می‌آورند، به خدا سوگند، گویی او را بین رکن و مقام می‌نگرم، مردمی که با او بر امری جدید و حکمی جدید و سنتی جدید که بر اعراب دشوار است، بیعت می‌کنند. همانا هیچ پرچمی از او رد نمی‌شود تا زمانی که خدا را ملاقات کند.'**[8]

خاندان "دوسع": آنها آل‌سعود هستند که بر حجاز حکومت می‌کنند، وقتی حروف "دوسع" به ترتیب درست در کنار هم قرار گیرند و آل صباح، خاندان حاصب هستند و از امیرالمومنین (از ایشان سلام) که فرمود: **"و از آنان امامان گمراهی و دعوت‌کنندگان به سوی دوزخ هستند. پادشاهان و شاهزادگان راه آنها را دنبال خواهند کرد. آنها آنان را فرمانروایان، [حکمرانی کننده] بر گردن [مردم] ساختند، پس آنها دنیا**

[6] المهدی المنتظر علی الأبواب، محمد عیسی داود، ص ۱۲۲

[7] عصر ظهور، علی کورانی عاملی، ص ۲۶۱

[8] مفاجأه، محمد عیسی داود، ص ۲۴۷

را از طریق آنان بلعیدند. اگر بخواهی، آنها را به نامشان و آل فلانی و آل نون و آل العود و المتبرک و المتعرف و المتیمن و المتمصر و و تهمت‌زننده با کلام (القاذف) و صدمه زننده با آتش (الصادم) و اختلاف‌افکن (الفاتن) برایت نام می‌برم. و از آنان پادشاه و رئیس و امیر (شاهزاده) و فرمانده و والی و زعیم است."[9] تهمت زن (القاذف) القذافی است. کسی که صدمه می‌زند (الصادم) صدام است. خاندان نون، آل‌نهیان هستند. المتمصر کیست؟ المتیمن [از یمن] علی عبدالله صالح است. و آل العود کیست؟ المتبرک حسنی مبارک است؟؟ و المتعرف؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."سپس چند دقیقه سکوت کرد و سپس فرمود: "لا اله الا الله."

گفتم: "ماجرا چیست؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "چیزی را به من یادآوری کردی که دوست نداشتم."

عرض کردم: "آن چیست، روحم فدای شما شود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "خداوند تو را حفظ کند ای نور چشمانم، در یکی از تناسخ‌هایم شخصی از من درباره همین چیزی که از من پرسیدی سوال کرد."

گفتم: "سبحان الله و چه جوابی به آنها دادی؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "هنگامی که پاسخ او را دادم، مرا مسخره کرد و سپس من او را ترک کردم و پشت خود را به او کردم و او سنگی بر سرم زد و من را با صورت به زمین انداخت."

گفتم: "لا حول ولا قوة الا بالله، سنگی به تو زد؟! این ملعون کیست؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "او القاذف است."

گفتم: "قذافی؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

[9] آنچه امام علی در مورد آخرالزمان فرمود، سید علی عاشور، ص ۲۴۱

از امام (از ایشان سلام) پرسیدم: "او با شما در آن تناسخ بود؟ الله اکبر!"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

گفتم: "پس شما به او گفتید که شخصیت در روایت "القاذف" او بود، لعنت خدا بر او، و او شما را مسخره کرد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

گفتم: "سبحان الله، او در آن روز که بود پدر؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "الاشعف ابن اسحاق ابو یزدری."

به همین دلیل معمر قذافی بر اثر اصابت گلوله به سر کشته شد. این کارما به جهت ضربه زدن به امام هفتم موسی الکاظم (از ایشان سلام) که یکی از تناسخ‌های امام احمد الحسن (از ایشان سلام) است با سنگی در سر بود. اگر چه ابو یزدری (لعنت خدا بر او) امام موسی الکاظم (از ایشان سلام) را نکشت، اما کارما و مجازات آزار امامی از اهل بیت، پیامبر یا رسول یا مومن بسیار شدیدتر است. از این رو حدیث می‌فرماید: **"فاطمه از من است، هر که او را آزار دهد من را آزار داده است و هر که به من آزار برساند به خدا آزار رسانده است و هر که خدا را آزار دهد، لعنت خدا و آسمان‌ها و زمین بر اوست."**[10]

در مناسبتی دیگر، امام (از ایشان سلام) به عکس من در کودکی اشاره کرد و فرمود: "در این عکس کودکی تو، هیچ چیزی به جز لباس سبز کم نیست و تو عبدالله شیرخوار (الرضیع) خواهی بود." (شکل ۱)[11]

[10] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۳، ص ۵۴

[11] این عکس عبدالله هاشم ابا الصادق است که امام (از ایشان سلام) درباره آن صحبت می‌کند. امام (از ایشان سلام) می‌فرماید که او دقیقاً به همان شکل بود که روز دهم محرم سال ۶۱ هجری قمری (۶۸۰ میلادی) در جنگ کربلا بود. این عبدالله "شیرخوار" معروف به علی اصغر، کوچکترین شهید روز عاشورا است.

شکل۱ : عبدالله الرضیع



گفتم: "سبحان الله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اگر می‌خواهی صورت شیرخوار (الرضیع) را ببینی به عکس خود بنگر."

گفتم: "تو در آن روز تشنه‌ی آب بودی، و من گریه می‌کردم، و من را حمل کردی و در آن روز با من بودی. من اکنون تو را در این روز ترک نخواهم کرد و ان شاء الله تو را بالاتر از همه دنیا خواهم برد."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "الله اکبر! هنگامی که تو را حمل کردم و با تو به سوی مردم رفتم تا برایت آب بخواهم، دو بار سکندری خوردم و لغزیدم."

گفتم: "سبحان الله علت آن چه بود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "این نشانه‌ی آن بود که تو خواهی مرد."

گفتم: "سبحان الله، لعنت خدا بر حرمله و آن قوم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "لعنت خدا بر آنان، پسرم، یوسف، خداوند تو را حفظ کند پسرم و بهترین پاداش‌ها را به تو عطا کند."

به او (از ایشان سلام) گفتم: "شاید در آن روز با گریه تو را اذیت کردم و امروز شاید با گریه تو را اذیت می‌کنم، از این بابت معذرت می‌خواهم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "هرگز عذرخواهی نکن، می‌دانستم که آن را روزی به من می‌گویی، باید می‌گفتی، خدا تو را حفظ کند عزیزم."

شروع یادآوری: مصلوب شدن

سفر من از آنجا شروع شد که هیچ چیز درباره‌ی خودم نمی‌دانستم. هیچ خاطره‌ای از زندگی‌های گذشته‌ام نداشتم. با این حال، من رویاهای زیادی دیدم که معلوم شد خاطرات زندگی‌های گذشته بودند، و آنها را در درب مخصوص رویاها به اشتراک خواهم گذاشت. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) ابتدا من را از خواب بیدار کرد و به من یادآوری کرد که چه کسی بودم. در مورد او (از ایشان سلام) نیز همین اتفاق افتاد. او همچنین از کیستی خود بی خبر بود. او به خاطرات خود دسترسی نداشت تا اینکه پدرش، امام دوازدهم، امام محمد بن الحسن، مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) او را بیدار کرد. به خاطرات می‌توان از طریق رویاها، حالت‌های مراقبه، از طریق نگاه کردن به اشیاء، شنیدن صداهای آشنا، یا استشمام یک عطر خاص دسترسی پیدا کرد، یا آنها می‌توانند خود به خود رخ دهند.

روزی از پدرم (از ایشان سلام) پرسیدم: "کی به یاد خواهم آورد؟"

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "شاید یک روز صبح از خواب بیدار شوی و همه چیز را به یاد بیاوری، صبر کلید است."

همانا من صبور بودم. ناگهان یک روز خاطره‌ای از جلوی چشمانم گذشت. این اولین خاطره‌ی من بود که به وضوح به ذهنم برگشت. آن در قالب یک صحنه آمد. گویی فرد به نواری از صحنه‌های برجسته از زندگی خود نگاه می‌کند. وقتی فردی تناسخی را به یاد می‌آورد، بخش‌های واضحی از آن زندگی را به یاد

می‌آورد، نه همه جزئیات را. خود را مرده دیدم، در آغوش مریم، مادر عیسی (ع) که در این روزگار نورهان، همسر من است. من در روح بودم و او را دیدم که جسد مسیح را که به تازگی ترک کرده بودم در دست گرفته بود و او آن را در آغوش گرفته بود و گریه می‌کرد. من می‌توانستم صلیب را ببینم. بوی هوا را استشمام می‌کردم. می‌توانستم باران را حس کنم. من می‌توانستم سربازان رومی را ببینم. من می‌توانستم همه چیز را به همان وضوح ببینم که زندگی بیداری را می‌بینم. هجوم عواطف را احساس کردم و احساس می‌کردم که در آن لحظه هستم. این را به پدرم گفتم.

گفتم: "اولین خاطره‌ام به من بازگشت پدرم، صحنه‌ی مصلوب شدن را دیدم، خودم را دیدم، دیدم نورهان من را حمل می‌کند، صلیب را دیدم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "دردناک بود، نبود پسرم؟"

گفتم: "به شدت."

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "به همین دلیل است که ما فراموش می‌کنیم."

گفتم: "الان فقط می‌توانم تصور کنم که وقتی به یاد آوردن کربلا را توصیف کردی چه احساسی داشتی، با تمام این احساسات چگونه زندگی می‌کنید؟ آیا کربلا را به یاد خواهم آورد؟"

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "آن یک تناسخی است که شاید به یاد نیاوری زیرا که بسیار کوچک بودی."

پس از آن، تجربیات شدیدی را با پدرم پشت سر گذاشتم که برخی از آنها را در ادامه‌ی کتاب شرح خواهم داد. این تجربیات و کلیدها باعث شد که دیگر تناسخ‌ها، دانش تخصصی و بسیاری چیزهای دیگر را به یاد بیاورم. چندین سال طول کشید تا به خاطر بیاورم، و به این ترتیب روند به یاد آوردن برای هر فردی متفاوت است. برخی از مردم سال‌ها طول کشید تا به یاد بیاورند، برخی دیگر از همان روز اول به یاد آورده‌اند. به یاد آوردن فرآیندی مستمر است. انگار هر روز در حال یادآوری خاطرات هستیم. مانند امام علی (از ایشان سلام) که فرمود: **"علم در آسمان نیست تا به سوی شما نازل شود و در زمین نیست که از آن به**

سوی شما برآید، بلکه علم در درون شماست."[12] همانطور که افلاطون (ع) سخنان سقراط (ع) را در مکالمه‌ی منون بازگو می‌کند: **"ما یاد نمی‌گیریم؛ و چیزی که ما آن را یادگیری می‌نامیم، فقط یک فرآیند یادآوری است."**[13]

[12] موسوعة العقائد الإسلامية، محمد ری‌شهری، ج ۲، ص ۲۲

[13] مکالمات جمع آوری شده‌ی افلاطون، ویرایش شده توسط همیلتون، هانتینگتون کایرنس، ص ٣٦٤



درب شماره بیست و چهار

در معرفت رویاها و افکار و خیالات

"من که خداوندم، خود را در رویا بدو می‌شناسانم

و در خواب با وی سخن می‌گویم."

خداوند متعال همواره از طریق رویاها بشر را خطاب قرار داده و بشارت‌ها، هشدارها و اخبار از آینده می‌فرستد. بشر همواره مجذوب رویاها بوده است و همواره سعی نموده معانی نمادین در آنها را تفسیر کند. حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود که رویای نیکو، آخرین بخش برجای مانده از نبوت است.[1] قرآن، تورات و انجیل سرگذشت‌هایی از پیامبران را برای ما بازگو می‌کنند که نبوتشان بر محور رویاها بوده است، مانند ابراهیم، یوسف، یعقوب و دانیال (سلام بر همگی ایشان). رویاها دارای اهمیت زیادی هستند، و یکی از نشانه‌های پیامبری که حقیقتا از جانب خداوند فرستاده شده، توانایی تعبیر رویاها می‌باشد. به همین دلیل در این درب به پاره‌ای از علم رویاها که امام احمد الحسن (از ایشان سلام) دارا می‌باشد و همچنین به تعبیرات رویاهایی که ایشان ارائه کرده می‌پردازیم.

سه نوع رویا

پژوهش‌ها و فرهنگ عامه مدت‌هاست که سعی کرده‌اند رویاهای ما را به روش‌های مختلف طبقه‌بندی کنند. از رویاپردازی تا کابوس تا رویاهای شفاف[2]، رویاها پنجره‌ای به روح و ناخودآگاه جمعی ما هستند. به گفته‌ی کارل گوستاو یونگ، در رویاها نمادهای اصلی و کهن‌الگوهای مشترک مانند آب و درختِ زندگی وجود دارد.[3] اما چگونه با اطمینان تشخیص دهیم؟

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) حقیقت رویاها را روشن کرد. او روزی در مورد رویاها به من فرمود: "رویاها ربطی به ایمان ندارد، آنچه فرزند آدم در حال اندیشیدن (افکار و خیال) می‌بیند یا در روز می‌بیند، در شب به سراغش می‌آید. آن به دسته‌های زیر تقسیم می‌شود، [دسته‌ی اول] رویای حق و این‌ها رویاهایی است که در آن یک معصوم را می‌بینی یا رویاهایی که یک امام یا وصی می‌بیند. همه‌ی آن رویاها همیشه حق هستند. [دسته‌ی دوم] رویاهای هشداردهنده می‌باشند، و فرشتگان هشدار دهنده‌ای که به افرادی که کوچکترین امیدی در آنها وجود دارد هشدار می‌دهند، حتی اگر افراد بی‌اخلاق یا دور از دین و ایمان باشند. فرشتگان می‌آیند و به آنها نسبت به کاری که انجام می‌دهند هشدار می‌دهند یا سعی می‌کنند

[1] پیامبر خدا (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود: "از نبوت جز بشارت دهنده‌ها باقی نمی‌ماند." پرسیدند: "بشارت دهنده‌ها چه می‌باشد؟" فرمود: "رویای نیکو." - میزان الحکمه، محمد ری شهری، ج ۲، ص۱۰۱۰

[2] رویای شفاف [Lucid dreaming] هنگامی است که فرد از این واقعیت آگاه می‌شود که در حال رویا دیدن است.

[3] ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگو، کارل گوستاو یونگ

آنها را در رویا هدایت کنند. دسته‌ی سوم [را می‌توان با این مثال روشن کرد]، اگر شخصی با یکی از مومنان یا امامان در زمان خود یا اولیای خدا دشمنی داشته باشد و خداوند بخواهد آنها را گمراه کند، او به آنان بعضی چیزهایی را که باطنشان را منعکس می‌کند نشان می‌دهد."

پس به طور خلاصه امام (از ایشان سلام) می‌فرماید که فکر و خیال ما در بیداری بر آنچه در رویا می‌بینیم تاثیر می‌گذارد. اگر من تمام روز به شخص خاصی فکر کنم، احتمالاً او را در رویای خود می‌بینم. بنابراین، آنچه در رویا می‌بینیم ربطی به میزان قوی بودن ایمان من ندارد، بلکه رویاها اغلب به ما می‌گویند که ذهن ما مشغول چه چیزی است. سپس امام (از ایشان سلام) رویاها را به سه دسته تقسیم می‌کند:

۱. رویا حق: این دسته شامل رویاهای پیامبرگونه است که از آینده خبر می‌دهند (مانند رویای آخناتون که یوسف تعبیر کرد و در آن مشاهده کرد که مصر هفت سال خشکسالی خواهد داشت)، رویاهای بشارت‌دهنده (مانند خواب یوسف که سیارات و خورشید و ماه را می‌بیند که برای او سجده می‌کنند)، یا رویاهایی که حاوی پیام یا فرمان بسیار مهمی برای شخص می‌باشند که زندگی او را تغییر خواهد داد (مانند رویایی که ابراهیم (ع) دید که باید فرزندش را قربانی کند).

۲. رویاهای هشداردهنده: این دسته شامل رویاهایی می‌شود که سعی می‌کنند مسیر شخصی را اصلاح کنند که حتی یک بارقه‌ی امید در درون آنها وجود دارد. مثلاً خوابی که زندانی در سوره یوسف دید (هنگامی‌که پرندگان را در حال خوردن از سر خود دید و یوسف تعبیر کرد که او را به صلیب خواهند کشید). این هشداری بود که به او اجازه می‌داد بداند ظرف چند روز آینده خواهد مرد و باید خود را برای آن آماده کند و خود را اصلاح کند.

۳. رویاهای انعکاسی: این دسته از رویاها خطرناک هستند زیرا اغلب ممکن است اشتباه تعبیر شوند. مثلاً شخصی بود که با امام احمد الحسن (از ایشان سلام) دشمنی داشت. او معتقد است که او دروغگو است و می‌خواهد آن را ثابت کند و یک رویا می‌بیند. در خواب امام (از ایشان سلام) را می‌بیند که در آب کثیف شنا می‌کند. آن مرد فردای آن روز می‌آید و در مقابل جمعی خواب خود را به امام (از ایشان سلام) می‌گوید تا او را بدنام کند.

امام (از ایشان سلام) معنای واقعی خواب را آشکار می‌کند و می‌فرماید: "این من نبودم که در آب کثیف شنا می‌کردم، بلکه تو بودی، زیرا که شخص انعکاس برادرش است." این رویا با معنایی حقیقی به مرد داده شد که برای بیننده‌ی رویا به راحتی قابل تعبیر نیست. در واقع، رویا فقط افکار مرد را منعکس می‌کرد. آن مرد شب و روز در این فکر بود که امام احمد الحسن (از ایشان سلام) امامی باطل است و علمش دروغ و فاسد است. بنابراین آنچه می‌دید حقیقت امام نبود، بلکه بازتاب افکار خود او در مورد امام (از ایشان سلام) بود.

خطرات تعبیر خواب

آیا رویاها توسط کسی قابل تعبیر است؟ عواقب تعبیر نادرست یک رویا چیست؟ روزی در سال ۲۰۱۵ میلادی عده‌ای از مومنین از ابا میکائیل (ع) سوالاتی در مورد رویا و تعبیر رویا پرسیده بودند.

سوال کننده پرسید: "آیا تعبیر خواب‌ها یا رویاهای شخصی خود برای ما جایز است یا خیر؟"

ابا میکائیل (ع) فرمود: "نه، جایز نیست، بلکه جایز است که انسان بگوید فلان و فلان را از خواب فهمیدم."

سوال کننده پرسید: "اگر جایز نیست، پس چگونه به مردم بگویم که خوابی دیدم که نشان می‌دهد این دین حقیقت دارد، زیرا ممکن است کسی بگوید تو توانایی تعبیر خواب را نداری."

ابا میکائیل (ع) فرمود: "اگر انسان در مورد امری از خدا بخواهد و خداوند به او با رویا یا کشف پاسخ دهد یا به او الهام کند، این پاسخ خداوند به درخواست کننده است و خداوند به همان اندازه‌ی درکش به او اعطا می‌کند و او را گمراه نمی‌کند، خداوند مهربانترین است و بندگان مخلص خود را گمراه نمی‌کند."

در یک دوره زمانی مشخصی در بین ما فردی زندگی می‌کرد. این فرد دائماً در مورد رویاهایی که دیگران دیده بودند صحبت می‌کرد. او تا جایی پیش می‌رفت که آنها را بدین صورت تعبیر و برداشت می‌کرد که خود یک مهدی است. من این موضوع را برای پدرم (از ایشان سلام) مطرح کردم.

من گفتم: "در خیلی از مواقع، آن مرد صحبت مرا تعبیر می‌کند و شروع به تغییر موضوع می‌کند و می‌گوید: 'این را گوش کن' و صدای ضبط شده‌ای را پخش می‌کند که شخصی خوابی را نقل می‌کند که او روی مبل کنار شما و امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) و باقی مهدیین در یک ردیف نشسته بود. استنباط او این است که مفهوم رویا این می‌باشد که او یک مهدی است."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "این خواب به این معناست که او به قلب مهدیین نزدیک است و آنها عاشق او هستند."

من گفتم: "فکر کردم معنی آن این است که او در مقام یک مهدی است، مانند وقار."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "چرا که نه؟ او (به قلب مهدیین) نزدیک است، اما یک مهدی نیست."

این نشان می‌دهد که هرگز نمی‌توان رویاهایی از این قبیل را برای خود تعبیر کرد. تفسیر معصوم همیشه مورد نیاز است. فردی که در بالا ذکر شد، هنگامی‌که متوجه شد که یک مهدی نیست، به کلی ناامید شد و دعوت را ترک کرد و از دین خارج شد. در موردی دیگر شخصی به من خبر داد که در رویا دیده است که جبرائیل (ع) را ملاقات کرده و جبرائیل (ع) کارهایی را برای انجام دادن به او می‌گفت. او در مورد این خواب از من پرسید و من از پدرم پرسیدم.

گفتم: "این برادر در رویا دیده است که جبرائیل به او می‌گوید کارهایی را انجام دهد."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "من می‌خواهم تو را از مطلب بسیار مهمی آگاه کنم که می‌توانی به مردم بگویی تا همه درک کنند. تو نماینده‌ی خدا و امام آنها هستی، خداوند هیچ فرمانی را به هیچ مومنی نمی‌فرستد مگر اینکه تو اول آن را بدانی و به واسطه‌ی تو باشد. سخنان معصوم بالاتر از هر خواب و استخاره[4] و نشانه‌ای است."

این بدان معناست که خداوند هرگز برای کسی رویایی نمی‌فرستد که به او اطلاع دهد تا مقامی را ادعا کند بدون اینکه رسول خدا از آن خبر داشته باشد یا آن را تایید کند. پس مثلاً اگر در زمان عیسی (ع)

[4] استخاره به معنای مشورت گرفتن از خداوند در هنگام انتخاب بین دو چیز است. شخص از خدا می‌خواهد که به او کمک کند تا بهترین را انتخاب کند.

بودیم، هیچ یک از حواریون نمی‌توانستند بروند و فرزندشان را ذبح کنند، چون آن را در رویا دیده‌اند، مانند ابراهیم (ع)، بدون اینکه ابتدا به نزد عیسی (ع) بروند تا او تایید کند که آیا رویا واقعا به آن معنا است یا خیر. هیچ کس در زمان موسی (ع) نمی‌توانست در خواب ببیند که پیامبر خداست و آن را اعلام کند، بدون اینکه ابتدا این موضوع را توسط موسی (ع) تایید کند.

رویاهایی که باعث شک می‌شوند

روزی به پدرم گفتم: "برخی از مومنان یا کسانی که ادعای ایمان می‌کنند، پس از ایمان آوردن گفته‌اند که رویاهایی بر ضد دین دیده‌اند، و برای تعبیر رویا نزد من آمده‌اند. یکی از آنها گفت در رویا دید که صدایی شنید که به او گفت احمد مراد دروغگو است و شخص دیگری می‌گوید رویایی دیدم که صدایی می‌گفت در حال فریب خوردن هستم و آن شخص گفت فقط تعبیر آنچه دیدند را می‌خواهند و باور نمی‌کنند که احمد مراد دروغ می‌گوید. شخص دیگری می‌گوید که احساس بدی دارد چون رویاهای بدی در مورد دعوت دیده است، یکی از رویاها این است که دیده است که مومنان برای گروهی باطل کار می‌کنند و آنها از کشوری به کشور دیگر کشانده می‌شوند. و رویای دیگری که دیده بود این بود که مومنی بود که به او می‌گفت: 'امام پرچم‌های سیاه که بر سرش مربع‌هایی دارد، امام جعلی است.' او گفت این رویاها او را به شک می‌اندازد و خواست که این رویاها را برای شما بفرستم. به او گفتم: 'اگر واقعاً این رویاها را دیدی، از جانب خدا نیستند، بلکه از نفس شکاک خودت و شیطان هستند.'"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پاسخ تو روشن و کافی بود. این رویاها از روی شک هستند. هرگاه انسان در دین خود شک کند روزنه‌ای برای شیطان باز می‌کند که چپ و راست با او بازی کند، هر که در این دین شک کند نیاز دارد تا ایمانش به حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) و اهل‌بیت پاکشان را بازنگری کند، یقینا کسی که در این دین شک دارد، در آنها شک می‌کند، در گفتارشان شک می‌کند و از این رو به خدای متعال شک می‌کند."

گفتم: "در این دین جای تردید نیست."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "تمام شکر خاص خداست. اگر وقت امتحان بزرگتر فرا رسد چه خواهند کرد؟"

گفتم: "من این سوال را داشتم که می‌خواستم از شما بپرسم. پدرم ما گاهی می‌شنویم که افراد ادعا می‌کنند خواب‌هایی بر ضد دین یا علیه شما دیده‌اند، یا استخاره‌هایی که بر ضد دین آمده است و غیره، آیا این خداست که آنان را گمراه می‌کند یا به چه صورت؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "ببین پسرم، این دو بخش دارد، اولی دروغ است (یعنی گاهی افراد ادعا می‌کنند که این چیزها را دیده‌اند، اما ندیده‌اند و فقط دروغ می‌گویند) بخش دوم این است که هرگاه انسان بخواهد این امر باطل باشد یا دین باطل باشد، خداوند آنچه را که می‌خواهد به او می‌دهد، از این رو این آیه می‌فرماید **﴿فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ ﴿پس خدا هر کس را بخواهد گمراه می‌کند، و هر کس را بخواهد، هدایت می‌نماید﴾**[5]."

بدیهی است که این رویاهای شک‌برانگیز در دسته سوم رویاها، رویاهای انعکاسی قرار می‌گیرند. فرد هراسان، دچار شک و تردید، نامطمئن و به دنبال بهانه‌ای برای ترک دین است و دائماً به این تردیدها فکر می‌کند. سرانجام او این مسائل را در خواب می‌بیند و آنها از جانب خدا نیستند، بلکه از جانب خود او و شیطان می‌باشند. پاسخ امام (از ایشان سلام) که فرمود هر که در این دین شک کند به خدا و اهل‌بیت (از ایشان سلام) شک دارد، به این دلیل است که امام احمد الحسن (از ایشان سلام) و این دین با همان دلایلی آمده است که همه پیامبران و رسولان با آن آمدند، **وصیت، علم و دعوت به حاکمیت خدا**. هر که به ما شک کند، حتماً به محمد و عیسی و بودا (سلام بر همگی ایشان) و هر پیامبر دیگری که آمده است نیز شک می‌کند. نکته دیگر اینکه انسان قبل از ورود به این دین لازم است که از خداوند در مورد حقانیت این دین بپرسد. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرموده است که من نمی‌خواهم هیچ کسی کورکورانه ایمان بی‌آورد، بلکه فرد قبل از اینکه ایمان بی‌آورد باید تحقیق کند و بخواند و بررسی کند. سپس بعد از آن از خدا درباره‌ی ما بپرسند و از او بخواهند که آنها را در راه مستقیم حفظ کند و از گمراهی دور بدارد. اگر معتقد باشند که خداوند بندگان مخلصش را گمراه نمی‌کند، پس هنگامی‌که ایمان آوردند، باید در آرامش

[5] قرآن کریم، سوره ابراهیم آیه ۴

باشند که تمام تلاش خود را برای رسیدن به خدا و بر حق بودن انجام دادند و اکنون فرد بر او توکل می‌کند. خدایی که کسی را که واقعاً او را می‌طلبد گمراه کند، شایسته‌ی پرستش نیست. پس اگر نیت ما روشن باشد نتیجه تضمین شده است، ما بر حق و فقط بر حق خواهیم بود زیرا خداوند شنوا و داناست. روزی در سال ۲۰۱۵ امام احمد الحسن (از ایشان سلام) این موضوع را به من نشان داد.

امام (از ایشان سلام) فرمود: "از تو سوالاتی می‌کنم و جوابم را بده، آیا تو مومن به خدا هستی؟ آیا معتقدی که خداوند بندگان مخلص خود را گمراه نمی‌کند؟ آیا نسبت به خدا اخلاص داری؟"

گفتم: "بله، من فکر نمی‌کنم که کسی که اخلاص نداشته باشد، تمام کارهایی که من تلاش کرده‌ام انجام دهم و انجام داده‌ام را انجام بدهد."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پس تو مخلص هستی، درست است؟ و من در پیشگاه خدا گواهی می‌دهم که تو هستی، و این شهادت حق است و خدا آن را بدون شهادت من می‌داند. پسرم، آنچه را که دانستی، و آنچه را که خواهی دانست، آنچه بر تو آمده و آنچه بر تو خواهد آمد، بر سایر مومنان مخلص و صالح نیز آمده است. این امر برای من به دست مولایم امام محمد بن الحسن العسکری (ع) رخ داد. آیا صبر خواهی نمود؟ آیا صبورانه تحمل خواهی نمود تا همه خیر و نور را دریافت کنی؟ آیا فکر می‌کنی امامت راحت به دست می‌آید و رهبری امت از آسودگی می‌آید؟ پس مشکلت چیست پسرم؟"

گفتم: "اگر مسئله صبر است، من نگران آن نیستم، تا ابد هیچ چیز نمی‌تواند باعث شود که من به تو کفر ورزم یا تو را رها کنم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "تو نمی‌توانی من را رها کنی پسرم و مرا رها نخواهی کرد. پسرم تو پس از من خواهی بود، باید کامل شوی تا معصوم باشی. خداوند تا به الان تو را از گناهان کبیره معصوم نمود و تو را از همه‌ی گناهان صغیره معصوم خواهد گرداند، صبر کن که خداوند با صابران است. روزی خواهد آمد و زندگی تمام خواهد شد و این تن با تمام روزهای شیرین و تلخش از بین خواهد رفت. روزها در حال سپری شدن است و خداوند جانشین خود را توان و منزلت خواهد داد، فرقی نمی‌کند که کافران چه بخواهند، چه

با ما و چه بدون ما، خداوند حجت خود را بر روی زمین توان و منزلت خواهد داد و برای مومن همین بس که او راه را به سوی دولت عدل الهی و برای حکومت خدا هموار کند."

گفتم: "و این اتفاق نخواهد افتاد مگر با تو، پدرم، این وعده‌ی خداست."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "و من می‌گویم حق را می‌گویی، این امر جز آن نخواهد بود."

آشکار کردن تناسخ

روزی از امام (از ایشان سلام) درباره‌ی تناسخ دخترم ملیکه پرسیدم: "پدرم، در مورد خانواده‌ام، آنها را بسیار دوست دارم، همسرم و دخترم. آیا ممکن است بدانم دخترم ملیکه کیست؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "دوست داری بدانی او کیست؟"

گفتم: "بله، به خدا بیشتر از هر چیزی."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "خوب، اول از تو چیزی می‌خواهم، برو و کتاب خدا را به طور تصادفی باز کن و آنچه نوشته شده را از سمت راست بخوان."

من به سخنشان عمل کردم و سپس به امام (از ایشان سلام) گفتم: ﴿إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ ۞ قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ﴾ ﴿هنگامی که بر او وارد شدند و سلام گفتند گفت ما از شما بیمناکیم ۞گفتند مترس که ما تو را به پسری دانا مژده می‌دهیم﴾

امام (از ایشان سلام) فرمود: "ادامه بده."

گفتم:﴿قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَى أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ ۞ قَالُوا بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ﴾ ﴿گفت آیا با اینکه مرا پیری فرا رسیده است بشارتم می‌دهید به چه بشارت می‌دهید ۞ گفتند ما تو را به حق بشارت دادیم پس از نومیدان مباش﴾[6]

[6] قرآن کریم، سوره حجر، آیات ۵۲-۵۵

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اللهم صل علی محمد و آل محمد الائمه و المهدیین و سلم تسلیما. او ملیکه (ع) است. نرجس (ع)."

گفتم: "خدایا! نرجس!؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نرجس رومی."

گفتم: "سبحان الله!"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آیا گمان می‌کنی که به خواست خود نام او را ملیکه گذاشتی؟ نه به خدا سوگند."

به امام (از ایشان سلام) گفتم: "نه به خدا، سبحان الله! پدرم، در واقع قرار بود اسم او را چیز دیگری بگذاریم و نورهان در رویا دید که باید نامش را ملیکه بگذارد!"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "می‌خواستی نام او را چه بگذاری؟"

گفتم: "خدیجه همانند خدیجه همسر پیامبر اعظم (سلام بر ایشان و خاندانشان)."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "تفاوتی ندارد."

گفتم: "تفاوتی ندارد؟! پس نرجس خدیجه است!؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نرجس (ع)، خدیجه (ع) است و عکس آن صادق است."

گفتم: "یا الله یا رحمن، نزدیک است از خوشحالی بمیرم!"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم مراقب او باش."

گفتم: "به خدا با هر چه دارم از او مراقبت خواهم نمود، آن چه رحمتی است!"

این نمونه‌ای از فردی است که در رویا دیده است که باید نامی خاص برای دخترش بگذارد. با وجود اینکه او این خواب را دید، به ذهنش خطور نکرد که معنای این رویا تناسخ دخترش است. در واقع، این

یکی از تکان‌دهنده‌ترین مسائل برای هر دوی ما در آن زمان بود، زیرا ما خود را شایسته‌ی آن نمی‌دیدیم. تناسخ‌ها و خاطرات تناسخ‌ها می‌توانند در رویا آشکار شوند و می‌توانند حقیقت داشته باشند، اما تنها راه تأیید معنای آن تفسیر خلیفه‌ی معصوم خدا است.

رویاهای نمادین

گاهی اوقات رویاها نمادین، رمزگذاری شده و دارای معانی عمیق‌تری هستند. درک این رویاها بدون آگاهی از نمادهای موجود در رویاها اغلب برای شخص دشوار است. آن به نوبه‌ی خود یک زبان بسیار تخصصی است. نمونه‌ای از چنین خوابی، خواب آخناتون در داستان یوسف است، یا خواب دو زندانی که یکی می‌بیند که پرنده‌ای از سرش می‌خورد و دیگری خود را در حال فشردن شراب برای سرورش می‌بیند.

روزی به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) گفتم: "دیشب خواب عجیبی دیدم."

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "الحمدلله، ان شاء الله خیر است."

گفتم: "دیدم به دندان‌هایم نگاه می‌کنم و دندان‌هایم تازه در حال بیرون آمدن هستند، اما زیر لثه بودند و هنوز بیرون نیامده بودند، ولی دیدم در حال ظاهر شدن هستند."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اللهم صل علی محمد و آل محمد الائمه و المهدیین و سلم تسلیما. این معرفت است پسرم، و قدرت و خیر و جلال و شاید برای تو فرزند جدیدی متولد شود ان شاء الله."

گفتم: "تمام شکر برای خداست."

این سخنان امام (از ایشان سلام) محقق شد. من حقیقتا یک سال بعد صاحب فرزند شدم و امام (از ایشان سلام) نام او را صوفیا گذاشت. این نمونه‌ای از رویای صادقه است که دارای ماهیت پیامبرگونه در مورد چیزی بود که قرار بود در آینده اتفاق بیفتد و همانطور که تفسیر شد، رخ داد.

همه‌ی افکار از قبل وجود دارند

یک شب گفتم: "پدرم، می‌خواستم از شما در مورد واقعیت و اینکه چگونه گفتید رویا می‌باشد، بپرسم، بسیاری از اوقات خواستار چیزی هستم و آن محقق می‌شود یا به چیزی فکر می‌کنم و ناگهان آن موضوع گشوده می‌شود. و اگر دیگر به آن فکر نکنم، موضوع از میان می‌رود. به همین شکل، برای دیگران نیز اتفاق می‌افتد. آیا این چیزهایی که در زندگی روزمره ما اتفاق می‌افتد به این دلیل اتفاق می‌افتد که ما کسانی هستیم که آن را به سمت خود جذب می‌کنیم؟ نورهان آزمایشی انجام داد که در مورد طبل و اردک، به آن دو کلمه، فکر کرد و بعد از چند روز ناگهان در مقابل خود او طبل‌هایی را در کنار یک اردک می‌بیند."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

گفتم: "مثل اینکه در مورد چیزی فکر کنیم و بعد آن را در خواب ببینیم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله پسرم، مفهوم و واضح است، جواب بدهم؟"

گفتم: "بله لطفا، پدرم، اگر راضی به آن هستی، روح من فدای تو."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "برکت یافته هستی پسرم، بله تقریباً همه چیز در این دنیا موجود است. هر ایده‌ای و هر امری و هر چیزی که به آن خیال و غیر آن می‌گویند. تمام ایده‌هایی که بشر می‌تواند تصور کند، چه منطقی باشد یا نه، موجود هستند. کاری که مردم انجام می‌دهند این است که آنچه را که در مورد آن فکر می‌کنند به سمت خود جذب می‌کنند. انتظار خیر داشته باش و آن را خواهی یافت. انتظار شر داشته‌باش و آن را خواهی یافت."

به امام (از ایشان سلام) عرض کردم: "عجب! سبحان الله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "مومن همیشه باید انتظار خیر داشته باشد و خیر را ببیند. موضوع همین است به همین سادگی."

گفتم: "اما پدرم، آیا ممکن است آن قسمت در مورد هر چیزی که بشر می‌تواند تصور کند وجود دارد، منطقی یا غیرمنطقی، را توضیح دهی؟ مثلاً اگر کسی اژدها را تصور کند یا..."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "تا زمانی که آن فکر در ذهن انسان وجود دارد، پس آن اینجا یا آنجا وجود دارد، در این زمین یا در سیاره‌ای دیگر."

گفتم: "الله اکبر! الله اکبر! الله اکبر! پس مثلاً پدرم این مستند بریتانیایی را در مورد یک تکه پارچه بزرگ دیدم که در موزه‌ای در آنجاست و روی آن تکه پارچه نقشه‌ای از قرن چهاردهم است و روی آن نقاشی‌هایی از موجودات عجیب و غریب یا موجوداتی که پلینی مورخ رومی درباره‌ی آنها نوشته است، مانند ساینوسِفالی (انسان با سر سگ) و مردان بی‌سر با صورت در سینه و سایر افراد عجیب و غریب با گوش‌های بزرگ و اژدها وجود داشت."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، همگی وجود دارند، ولی از این دنیا نیستند، موجوداتی هم هستند که سرشان در عورتشان و عورتشان بر سینه‌شان است."

به امام (از ایشان سلام) گفتم: "عجب!"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "غیر از آن، موجوداتی وجود دارند که به اندازه‌ی انسان‌های معمولی هستند، اما بدنشان به نازکی نخ و سنگین‌تر از فیل بالغ است."

گفتم: "سبحان الله، خالق عظیم، پدیدآورنده‌ی تصاویر!"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "همچنین در یکی از این سیاره‌ها که نام آن سیاره العَروس است، موجوداتی وجود دارد که کاملاً شبیه بشر هستند، اما آنها از حیوانات آن سیاره محسوب می‌شوند."

گفتم: "و مانند انسان عقل و زبان دارند؟ یا از نظر منطق مثل حیوانات اینجا هستند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "مخلوق هوشمند در آنجا موجودی است به نام روب و کاملاً شبیه خرگوش است با این تفاوت که باهوش است و روی دو پا راه می‌رود. بشر در آنجا خرگوش است و حیوان در آنجا بشر است. بنابراین منظورم این است که امر را برعکس کن."

به امام (از ایشان سلام) گفتم: "آیا اندازه‌ی خرگوش در آنجا به همین اندازه‌ی اینجاست یا به اندازه‌ی انسان است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه، به اندازه یک خرس است."

گفتم: "عجب، مردم آنجا هم اندازه‌ی ما هستند یا کوچک هستند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "هم اندازه‌ی ما هستند."

گفتم: "اما عقلشان مانند حیواناتِ اینجا است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "عقلشان مانند حیوانات است."

آنچه امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در اینجا آشکار می‌کند کاملاً شگفت‌انگیز است. او صرفاً بیان می‌کند که چیزی به نام اندیشه‌ی اصل وجود ندارد، زیرا همه چیز قبلاً توسط خدا اندیشیده شده است، و همه‌ی افکار خدا حقیقی و واقعی هستند، و از آنجایی که آنها حقیقی و واقعی هستند، پس وجود دارند، وگرنه فکر خدا واقعی نخواهد بود و این غیر ممکن است. بنابراین، همه‌ی افکار و احتمالات از قبل در جایی وجود دارند. این بدان معناست که امام (از ایشان سلام) در حال تایید نظریه‌ی تفسیر دنیاهای چندگانه در مکانیک کوانتومی است که بیان می‌کند همه‌ی نتایجِ ممکن به صورت مادی در فلان جهان یا گیتی تحقق می‌یابد. این یکی از چندین نظریه‌ی چندجهانی در فیزیک و فلسفه است.

ملاقات در دنیای حقیقی

روزی از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در مورد خوابی که دیدم پرسیدم: "پدرم وقتی آدم (ع) و احمد ابا ابراهیم به دیدار من آمدند، او انگشتری به عنوان هدیه برای من آورد. آن شبی که آن را به من داد، در خواب دیدم که به من گفتی: من آن انگشتر را برای تو فرستادم و آن اکنون برای توست."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آری درست است، آن انگشتر برای من بود و اکنون برای توست."

گفتم: "الله اکبر! پدرم، انگشتر ظاهراً خون در آن است، آیا خون شماست؟ در سنگ؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه پسرم، خون من نیست، خون توست."

به امام (از ایشان سلام) گفتم: "خون من؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

گفتم: "از کربلا؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

نمونه‌های زیادی وجود دارد که امام (از ایشان سلام) در خواب من می‌آمد و با من صحبت می‌کرد و سخنش در خواب عیناً همانند واقعیت بود. برای مثال مواقعی بودند که امام را در خواب می‌دیدم که به من می‌فرمود آن شب با من صحبت خواهد کرد و دقیقاً همان موقع به من گفته بود، با من صحبت خواهد کرد. مواقع دیگر امام (از ایشان سلام) می‌آمد و در خواب به من در مورد چیزهایی که رخ خواهند داد می‌فرمود و همان طور که فرموده بود اتفاق می‌افتادند. گاهی در خواب به من دانش می‌آموخت. وقتی در بیداری از او می‌پرسیدم، دقیقا همان جزئیاتی را که در خواب تجربه کرده بودم تایید می‌کرد. این رویاها در بُعدی واقع می‌شوند که واقعیتی بالاتر، وجود حقیقی یا همان چیزی است که ارسطو (ع) آن را عالم جوهر[7] می‌نامد.

سقراط (ع) و افلاطون (ع) آن را جهان اَشکال یا افکار[8] نامیده‌اند. جهان اشکال یا افکار وجود کاملی است که هر چیزی در قلمروهای پایینتر، انعکاسی جزئی و غیرکامل از آن است. افلاطون (ع) این را در تمثیل غار معروف خود نشان می‌دهد که در آن افلاطون (ع) به توصیف زندانیان به یکدیگر زنجیر شده در غار می‌پردازد.[9] در پشت سر آنها آتش است و بین آتش و زندانیان افرادی هستند که عروسک یا اشیاء دیگر را حمل می‌کنند. سایه‌های روی دیوار اشکالی هستند که یک توهم هستند. آنها انعکاسی از حقیقت بالاتر هستند. این صفحه‌ی حقیقیِ هستی است که در آن همه چیز به شکل حقیقی، مطلق، بی‌زمان و تغییرناپذیر خود وجود دارد. تمام رویاهای شفاف در اینجا اتفاق می‌افتند.

[7] متافیزیک، ارسطو

[8] جمهور، افلاطون

[9] تمثیل غار، افلاطون

رویاهایی که به حقیقت هدایت می‌کنند

به بسیاری از مومنانی که به این دین ایمان آوردند برای تقویت ایمانشان رویاهایی داده شد. برخی دیگر قبل از اینکه ایمان بی‌آورند از خدا نشانه‌ای خواستند و خداوند آن را به صورت رویای صادقه به آنها اعطا کرد. در طول دو دهه‌ی اخیر، امام (از ایشان سلام) صدها و هزاران مورد از این روایت‌ها را از سراسر جهان از قبیل عراق، ایران، مصر، اردن، آلمان، سوئد، انگلستان، آمریکا، ترکیه، آذربایجان، پاکستان، تایلند، اروگوئه، سودان، اسپانیا، مالزی، فلسطین، تونس، امارات متحده عربی، مراکش و موریتانی و غیره دریافت کرده است. تعداد آنها برای فهرست کردن در اینجا بسیار زیاد است، اما ما می‌خواهیم خوانندگان به این واقعیت فکر کنند و از خود بپرسند: "احتمال رخ دادن آن چقدر است؟" واضح است که مقیاس و گستردگی این پدیده را نمی‌توان "تصادفی" یا "اوهام" دانست. در اینجا چند نمونه از خواب‌هایی که مومنان روایت کرده‌اند آمده است که حقانیت این دین را برای آنها تایید می‌کند.

سوسن بتول که در سال ۲۰۱۵ در انگلستان زندگی می‌کرد، چنین روایت می‌کند: "یازده ساله بودم و تازه در مورد دعوت شنیده بودم. در مسجدی بودم و سرم را بلند کردم و دو نفر را دیدم که تا به حال ندیده بودم، یکی ابا الصادق (از ایشان سلام) و دیگری امام احمد الحسن (از ایشان سلام) بود. بنا به دلایلی هرگز آنها را ندیده بودم و در موردشان نشنیده بودم، اما آنها را می‌شناختم و نام آنها را می‌دانستم. ابا الصادق یک قلم و کاغذ به من داده بود و در این کاغذ وصیت حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) را به من نشان داده بود. به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) نگاه کردم و پشت سر او عکس امام حسین (از ایشان سلام) را دیدم و فورا فهمیدم که او امام حسین است و از آنجا ایمان آوردم. بعد از این که این خواب را دیدم، روزی به خانه عمویم رفتم و عکس ابا الصادق را دیدم و فهمیدم او کیست. به یاد دارم که سعی کردم نام او را به خاطر بی‌آورم تا اینکه به من گفتند 'ابا الصادق' و من گفتم: 'بله، این نام بود.'"

حمیدرضا ساغری که در انگلستان بزرگ شده بود، در سال ۲۰۱۵ در حالی که در مصر زندگی می‌کرد، رویاهایی درباره‌ی وصیت حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) را بازگو کرد: "دیدم که حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) نزد من آمدند و کنار من نشستند و به سمت راستشان اشاره کردند و در رویا به من فرمودند: این عبدالله است که در وصیت (وصیت خودشان) ذکر شده است و چون به

سمت راستشان نگاه کردم شما (عبدالله هاشم ابا الصادق) آنجا نشسته بودید." وی همچنین در مورد مصلوب شدن عیسی (ع) در خواب دید: "رخداد مصلوب شدن عیسی (ع) را دیدم، او را بر صلیب مصلوب می‌کردند و بسیاری برای او گریه می‌کردند، سپس تصویری از حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) و تصویری از من در آسمان ظاهر شد و پیامبر خدا برایم شرح می‌دادند که کسی که بر صلیب مصلوب گشت خود حضرت عیسی (ع) نبوده و او ابا الصادق عبدالله هاشم بود."

در سال ۲۰۱۶، کارولین، یک خداناباور سابق از آلمان، چنین روایت کرد: "من مدتی قبل از دعوت پرچم‌های سیاه در سال ۲۰۱۵ به احمد الحسن ایمان آورده بودم. بارها از خدا خواسته بودم که چهره احمد الحسن را در رویایی به من نشان دهد. اما هر وقت او را دیدم حجابی نورانی جلوی صورتش بود و من نمی‌توانستم او را ببینم اما مدت کوتاهی پس از ورودم به پرچم‌های سیاه خواب دیدم در ساختمانی هستم و از ابا الصادق پیامی دریافت کردم. به من گفت: "بیا در بالکن تا بالاخره احمد الحسن را به تو نشان دهم." پس به بالکن رفتم و ابا الصادق را دیدم که خندان ایستاده بود و به احمد الحسن اشاره کرد و برای اولین بار او را با چهره واقعی‌اش دیدم و دویدم و او را در آغوش گرفتم و گفتم: "بابا" این دلیل بزرگی بود بر این که ابا الصادق دربی به سوی احمد الحسن است و ما فقط از طریق ابا الصادق می‌توانیم احمد الحسن را ملاقات کنیم، ببینیم و بشناسیم."

در ۲۳ مارس ۲۰۲۲، ورونیکا که اصالتاً اهل اروگوئه است و در انگلستان زندگی می‌کند، چنین روایت کرد: "ابا الصادق (از ایشان سلام) در سمت راست من بود و اعدادی در اطراف او شناور بود. احمد الحسن (از ایشان سلام) به من می‌فرمود: "ببین چگونه می‌توانیم کل گیتی را فقط با ۱۰ عدد و ترکیب آنها از ۰ تا ۹ توصیف کنیم. تصور کن وقتی ۲۷ حرف آشکار شوند چقدر بیشتر خواهد بود." می‌دانستم که شما (عبدالله هاشم ابا الصادق) هستید که ۲۷ حرف را آشکار می‌کند (اشاره به ۲۷ حرف علم). او (امام احمد الحسن) در سمت چپ من بود و به شما اشاره می‌کرد. در این رویا، نه شکل بود و نه کلمات، با این حال امام (از ایشان سلام) و ابا الصادق (از ایشان سلام) را دیدم و شناختم و دانستم کجا هستند و اعداد را دیدم که اطراف ابا الصادق (از ایشان سلام) شناورند و پیغام را دریافت کردم. بعد از آنکه بیدار شدم، دوباره

خوابم برد و صورتم نمایان شد و با حروف طلایی نوشته می‌شد: "تو توسط خداوند برکت داده شده هستی"، به محض اینکه نوشتن تمام شد، من دوباره بیدار شدم."

این نمونه‌ها تنها چندین مورد از هزاران رویایی است که ما مستند کرده‌ایم و نشان‌دهنده‌ی تنوع و گستره‌ی رویاهای صادقی است که یقین را در این دین افزایش می‌دهد، مایه‌ی آرامش مومنان، و تقویت‌کننده برای کسانی است که تصمیم می‌گیرند به این دعوت الهی پاسخ دهند.



درب شماره بیست و پنج

در معرفت حیات فرازمینی و موجودات فضایی

"اینان کیستند که همچون ابر پرواز می کنند

و چون کبوتران به لانه های خویش بال برمی کشند؟"

یکی از مهمترین سوالاتی که بشریت در مورد آن اندیشیده است، این است که "آیا ما در این گیتی تنها هستیم؟" در اوایل دهه‌ی هفتاد میلادی، کتاب ارابه‌ی خدایان اثر اِریک فون دانیکِن، سر و صدایی جهانی ایجاد کرد و الهام بخش بسیاری از تصاویر زندگی فرازمینی در فرهنگ عامه شد.[1] آیا ممکن است خداوند جز در سیاره‌ی ما، هیچ‌گونه حیات دیگری در هیچ سیاره‌ای نیافریده باشد؟ در کتب آسمانی شواهد فراوانی از زندگی خارج از محدوده‌ی جهان ما وجود دارد. از چرخ‌های حزقیال تا سفر ذوالقرنین، متون و روایات فراوانی در یهودیت، مسیحیت و اسلام از موجودات و تمدن‌های فضایی در جهان‌های دیگر وجود دارد. یکی از اسرار اسلام که در ۱۴۰۰ سال گذشته به صورت راز باقی مانده است، هویت دو شخصیت ذکر شده در سوره‌ی کهف، ذوالقرنین و خضر، و ماهیت سفر باورنکردنی آنها بوده است. ذوالقرنین و خضر هر دو صفت عربی هستند که برای توصیف شخص به کار می‌روند. ذوالقرنین به معنای "صاحب دو شاخ" و خضر به معنای "سبز" است. بسیاری در طول زمان درباره هویت این دو فرد گمانه زنی کرده‌اند. برخی ادعا کرده‌اند که ذوالقرنین اسکندر کبیر است و برخی دیگر ادعا کرده‌اند که او کوروش کبیر است و در عین حال برخی ادعا می‌کنند که خضر، الیَسَع یا جرجیس قدیس است. در پی آن بودم که از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در این زمینه پاسخ بگیرم و آنچه که ایشان آشکار کرد به معنای واقعی کلمه جذاب و حیرت انگیز بود.

سفر ذوالقرنین

ذوالقرنین کیست؟ سفر او چه بود؟ او چگونه سفر کرد؟ اهمیت درک ابعاد این سفر پیچیده چیست؟ در حالی که گمانه‌زنی‌ها در مورد واقعیت سفر ذوالقرنین و پیامدهای آن ادامه دارد، آن از جمله دانش‌هایی است که تنها توسط حجت خدا آشکار می‌شود. در اینجا برای اولین بار امام احمد الحسن (از ایشان سلام) واقعیت آن را آشکار می‌کند.

روزی به پدرم گفتم: "پدرم، آیا می‌توانم یک یا دو سوال در مورد چیزی از شما بپرسم؟"

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "بله پسرم، بفرما."

[1] ارابه‌ی خدایان - اریک فون دانیکن

گفتم: "در مورد سفر ذوالقرنین، آیا او به بُعدهای دیگر یا به سیارات دیگر سفر کرد؟ و کجا و چگونه در زمان خویش به آن مکان‌ها رفت؟ و این قوم‌ها که قرآن ذکر کرده است چه بودند؟"[2]

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم، آن در زمین رخ نداد."

گفتم: "پس در سیاره‌ی دیگری بود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آن قوم در زمین نبودند."

گفتم: "پس آیا آن دنیا با دنیای ما تلاقی می‌کرد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آن سیاره‌ی دیگری بود."

گفتم: "پس تاریکی که در آن سفر کرد، فضا بود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "وقتی از جَوّ زمین خارج می‌شوی، آسمان تاریک می‌شود، زیرا اشعه‌ی خورشید هنگام عبور از لایه اوزون، نوری را تشکیل می‌دهد که از خورشید به ما می‌رسد. اما هنگامی که از جَوّ زمین خارج می‌شوی تاریکی خواهد بود. معنای تاریکی همین است."

گفتم: "چگونه در آن سفر کرد، پدرم؟ و آیا سفینه فضایی داشت؟ یا چگونه در تاریکی فضا نفس می‌کشید؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "توسط وسیله‌ای الهی که به آن دست یافت سفر کرد، تا حد زیادی شبیه به آنچه علم امروزی به آن رسیده است، ولی یقیناً بهتر بود زیرا ساخته‌ی خدا بود."

گفتم: "از ساخته‌ی خدا؟ این یعنی چی پدرم؟ آیا این یک سفینه فضایی بیولوژیکی بود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "می‌توانی آن را یک جانور بنامی، بله سفینه فضایی بیولوژیکی که مخصوصاً برای این منظور ساخته شده بود."

---

[2] قرآن کریم، سوره کهف، آیه ۸۳-۱۰۱

گفتم: "این مخلوق هنوز روی زمین است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله موجود است."

گفتم: "این چیست پدر من، کجاست؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "در منطقه‌ای است که تا به حال هیچ انسانی در آن قدم نگذاشته است."

گفتم: "کجا؟ جایی در ته اقیانوس؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "فعلاً جزییات را به تو نمی‌گویم، اما نکاتی را برای تو بازگو می‌کنم. آن در جنگلی زندگی می‌کند که تا به امروز هیچ انسانی در آن قدم نگذاشته است، انسان‌ها بر فراز آن پرواز کرده‌اند. اما هنوز کسی عمیقاً در آن کاوش نکرده است. کسانی که تلاش کردند و وارد آن شدند، هرگز برنگشتند."

گفتم: "آن موجودی بزرگ است یا کوچک؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آن تقریبا به اندازه یک ماشین است."

از امام (از ایشان سلام) پرسیدم: "پس امر مانند مثلث برمودا است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، این موجود از گازها و اکسیژن و دی اکسید کربن تغذیه می‌کند."

گفتم: "مثل گیاهان یا باکتری؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آری و بسیار غیرفعال است و اصلاً دوست ندارد حرکت کند."

گفتم: "پس تشخیص آن آسان نیست؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "از جای خود حرکت نمی‌کند مگر یک بار در مدت بسیار طولانی."

گفتم: "مناطقی که می‌دانم به‌طور کامل کاوش نشده‌اند، جنگل‌های آمازون و همچنین برخی از جنگل‌های هند است."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "تقریباً در یکی از آن مناطق است."

از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیدم: "ذوالقرنین (ع) که بود؟ و ممکن است در مورد سفر او به من بگویی؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "او پادشاهی از دیلم (امروزه شمال ایران / آذربایجان) بود که آرام نام داشت. تعداد سربازان لشکر ذوالقرنین ۱۰۳۱۳ نفر بود و سفر ذوالقرنین یک سفر فضایی بود و سیاراتی که ذوالقرنین و ارتشش از آنها بازدید کردند، تقریباً دو میلیون و ششصد هزار سال نوری از ما فاصله داشتند."

گفتم: "و آن آیه که می‌فرماید **﴿حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا﴾ ﴿تا آنگاه که به محل غروب خورشید رسید به نظرش آمد که [خورشید] در چشمه‌ای گل‌آلود و سیاه غروب می‌کند و نزدیک آن قومی را یافت﴾**[3] چه بود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "چیزی که پایین آمد چیزی شبیه به آنچه که مردمِ زمین آن را شبیه به مفهوم خورشید می‌دانند بود، پس قرآن آن را خورشید نامید. آن ستونی بود که از آن چیزی ساطع می‌شد که تو می‌توانی آن را نور سبز در درک بنی آدم از رنگ‌ها در نظر بگیری. در مورد چشمه‌ی گل‌آلود، این چیزی بود که در درک بنی آدم از چیزها شبیه به آتشفشان بود. در مورد مردمی که در محل غروب خورشید بودند، تصور کردن آن مردم بسیار دشوار است، زیرا هیچ موجودی در سیاره‌ی ما وجود ندارد که شبیه آنها باشد. اما موجوداتی که ذوالقرنین در محل طلوع خورشید با آنها ملاقات کرد، سر آنها شبیه سر پیرانا بود و بدن آنها با یکدیگر متفاوت بود."

گفتم: "و خضر، اِرمیا بود."

[3] قرآن کریم، سوره کهف آیه ۸۶

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله پسرم، من به تو می‌گویم که چه کار می‌کردی (در تناسخت به عنوان ارمیا)، تو چوب‌بُر بودی پسرم، چوب قطعه می‌کردی و می‌رفتی و می‌فروختی و به آن طریق زندگی می‌گذراندی. تو مردی شجاع، سخاوتمند و بسیار قوی بودی. ارمیا قدرت بدنی بالایی داشت و شجاع و نترس بود."

گفتم: "و چگونه ذوالقرنین توانست با آن قوم‌ها صحبت کند؟ آیا زبان‌های آنها را می‌دانست؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، او به زبان آنها تسلط داشت و آنها به زبان ما."

گفتم: "پدرم، آیا کسی مانند آنچه که ذوالقرنین انجام داد را انجام خواهد داد؟ در روایات آمده است که شما به همان روش‌هایی که او سفر کرد سفر خواهید کرد، راه‌های آسمان‌ها و زمین؟"[4]

امام (از ایشان سلام) فرمود: "تمام شکر و ستایش خاص خداست."

گفتم: "خواهش می‌کنم وقتی رفتی مرا با خودت ببر، من از کودکی رویای آن را داشتم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "سبحان الله، ان شاء الله."

گفتم: "به خدا قسم از بچگی به آسمان خیره می‌شدم و رویاپردازی می‌کردم که مثل ذوالقرنین در فضا سفر کنم و مخلوقات مختلف موجود را ببینم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "در آن شبیه من هستی پسرم، این را از من به ارث بردی. در کودکی به آسمان نگاه می‌کردم و آنچه را پروردگارم آفریده می‌دیدم و در رویاهایم همیشه خودم را می‌دیدم که به فضا می‌روم."

خضر از چشمه و درخت زندگی می‌نوشد

ما در قبل در مورد نماد درخت در بهشت عدن صحبت کرده‌ایم، اما درخت دیگری روی زمین به نام درخت زندگی وجود دارد. هرچند درختی که در رابطه با بهشت عدن ذکر شده، در واقع فاطمه الزهرا (از

[4] امام باقر (ع) فرمود: "او در هفت گنبد از نور پایین می‌آید، معلوم نیست در کدام یک از آنهاست هنگامیکه در کوفه پایین می‌آید، پس این هنگامی است که او پایین می‌آید." - معجم احادیث امام المهدی (ع)، علی کورانی عاملی، ج ۵، ص ۴۵

ایشان سلام) بود، آن بدین علت بود که واقع در بهشت عدن بود. و اما درخت زندگی در این داستان، آن فاطمه الزهرا (از ایشان سلام) نیست، زیرا در اینجا صحبت از درخت و چشمه‌ای است که سرچشمه‌ی زندگی مادی بر روی این سیاره است. پس درخت زندگی و چشمه اسرارآمیز که خضر (ارمیا) آن را کشف کرد و از آن نوشید، چه بود؟

روزی به پدرم گفتم: "پدرم، درخت زندگی و چشمه‌ای که خضر از آن نوشید، در سیاره‌ای دیگر بود یا در زمین؟ چشمه‌ی جوانی."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم آن در زمین است و آن در هر سیاره‌ای که حیات دارد موجود است."

گفتم: "و کسی که از آن بنوشد نمی‌میرد مگر وقتی‌که بخواهد بمیرد."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، نمی‌میرد تا زمانی‌که بخواهد بمیرد."

گفتم: "آن کجای این زمین قرار دارد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "هر کس بخواهد زنده بماند آن را پیدا نمی‌کند، فقط کسی که می‌خواهد بمیرد."

گفتم: "فقط کسی که آرزوی مرگ دارد؟ پس خضر می‌خواست بمیرد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله ذوالقرنین می‌خواست زنده بماند، ولی آن را نیافت، فقط خضر آن را پیدا کرد، یک نوع پرنده است که هر سال به این چشمه سفر می‌کند، اگر آن را دنبال کنی می‌توانی آن را پیدا کنی."

گفتم: "این چه پرنده‌ای است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پرنده‌ای است خاکستری رنگ و هر سال به سوی چشمه پرواز می‌کند، خداوند به آن اجازه می‌دهد که آن را بیابد. آن پرنده اغلب برای پایان دادن به زندگی خود به درون چیزها پرواز می‌کند."

گفتم: "آرزو دارم روزی آن را در این تناسخ ببینم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آیا می‌خواهی از آن بنوشی؟"

گفتم: "من قبلاً از آن نوشیده بودم، وقتی به تو ایمان آوردم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "خدا به تو برکت دهد عزیزم."

گفتم: "من مرگ آل محمد و حیات آل محمد (بر همگی ایشان سلام) را ترجیح می‌دهم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "به تو تبریک می‌گویم عزیزم، راست گفتی ای پاک و راستگو، پسرم یوسف."

درخت زندگی از دریاچه‌ای سبز می‌شود و آب آن دریاچه و خود درخت به انسان زندگی ابدی می‌بخشد. هر کس از آن بنوشد، تا ابد جوان و از مرگ مصون می‌ماند تا زمانی که خود او آرزوی مرگ کند. اما خداوند در حکمت خود آن را دست نیافتنی قرار داد و از همه کسانی که می‌خواهند در این دنیا جاودانه بمانند پنهان کرده و آن را فقط برای کسانی که آرزوی آخرت را دارند قابل دستیابی قرار داده است. مانند روایات فراوانی که از انبیا و رسولان و اهل‌بیت (از همگی ایشان سلام) در مورد دنیا وجود دارد. هر گاه انسان آن را تعقیب کند، آن پشت می‌کند و هر گاه به دنیا پشت کنی خود را به سوی تو می‌اندازد.[5]

دورگه بشر-فضایی

مردم اغلب از خود می‌پرسند، اگر فرازمینی‌ها وجود دارند، چرا ظاهر نمی‌شوند یا با بشریت تماس مستقیم برقرار نمی‌کنند؟ گاهی اوقات بهترین مکان برای پنهان شدن در برابر چشمان است. در طبیعت، برخی از گونه‌های حشرات مانند پروانه‌ی آبی Maculinea می‌توانند نشر امواج صوتی خود را به صدایی شبیه

[5] امام علی (ع) فرمود: "کسی که دنبال آخرت باشد، دنیا او را می‌جوید." - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۷۶

مورچه‌ی ملکه تغییر دهند. سپس پروانه مورچه‌ها را کنترل می‌کند و به آنها دستور می‌دهد که به او و لاروهایش غذا بدهند. می‌توان گفت که پروانه با موفقیت در ذهن مورچه‌ها به مورچه ملکه تغییر شکل داد. اگر فرازمینی‌ها می‌توانستند همین کار را روی زمین با ما انجام دهند چه؟ چه می‌شد اگر آنها قادر به نشر امواج خاصی بودند که باعث می‌شد ما آنها را در تصویر خود ببینیم؟

به امام (از ایشان سلام) گفتم: "آیا موجودات فضایی وجود دارند که در زمین زندگی کنند و بتوانند در شکل بنی آدم تغییر شکل دهند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله پسرم، وجود دارند."

عکسی از چشمان مردی به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) نشان دادم و از او پرسیدم: "آیا این یکی از آنهاست؟ موجوداتی که تغییر شکل می‌دهند و شبیه ما می‌شوند. آیا این تصویر یکی از آنهاست؟"

شکل ۱: عکس چشمان مردی که شبیه به چشم مار است



امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه پسرم، این انسان است."

گفتم: "اما ذاتش مثل مار است، منظورت از آدم‌هایی با این چشم‌ها همین بود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "هر کس را ببینی که بواسطه‌ی شب‌بیداری در شب زیر چشمانش پف دارد، انسان است."

گفتم: "سبحان الله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "ذات او چیست، کارش چیست؟"

گفتم: "او یک سناتور آمریکایی است که برای دولت کار می‌کند."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "او یک انسان است، ان شاء الله فردا عکسی برای تو می‌فرستم تا بدانی و از آن به عنوان نمونه استفاده کنی."

گفتم: "این موجودات اینجا چه کار می‌کنند پدر، چه می‌خواهند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "چیزهای بسیاری پسرم."

گفتم: "مثلا کنترل کردن ما؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آنها برای علم آمده‌اند، برای از بین بردن چیزها، برای داشتن رابطه‌ی جنسی، برای ترساندن و خیلی از امور."

گفتم: "پس همه‌ی آنها شر هستند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه همه‌ی آنها، برخی از آنها در اینجا به دنبال علم هستند."

گفتم: "و آیا زنان بشر از آنها باردار می‌شوند و فرزندان آنها را به دنیا می‌آورند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آن گاهی اتفاق می‌افتد."

گفتم: "آیا آنها مردم را می‌ربایند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بسیاری از قتل‌ها و آدم‌ربایی‌های حل نشده توسط این موجودات انجام شده است، اکثر این موجوداتی که به سیاره‌ی ما سفر می‌کنند ما را دارای هوش فوق‌العاده پایینی در نظر می‌گیرند. بارها مردم را از این سیاره ربوده‌اند تا آزمایش‌ها و بررسی‌ها بر روی آنها انجام دهند و آنها دلایلی برای انتخاب افراد خاصی که می‌ربایند دارند. آنها افراد را به طور تصادفی نمی‌ربایند. با این حال، بیشتر فرازمینی‌هایی که به این سیاره می‌آیند برای رابطه‌ی جنسی می‌آیند."

گفتم: "برای رابطه‌ی جنسی می‌آیند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، و در حال حاضر علاوه بر میلیون‌ها موجود فضایی بر این سیاره، تعداد زیادی دورگه‌ی بشر-فضایی نیز وجود دارد، برخی از آنها می‌دانند که منشا فرازمینی دارند و برخی دیگر نمی‌دانند. دورگه‌ی بشر-فضایی کودکی است که در نتیجه رابطه‌ی جنسی بین یک موجود فرازمینی و یک انسان به دنیا آمده است. دیِ‌انِ‌اِی بشر از دیِ‌انِ‌اِی فرازمینی قدرتمندتر است. به همین دلیل، بیشتر دورگه‌ها شبیه یک انسان عادی متولد می‌شوند، اما در برخی موارد، پس از گذشت چندین نسل از تولد دورگه‌ی بشر-فضایی و پس از اینکه دورگه دارای فرزند و نوه می‌شود، دیِ‌انِ‌اِی فرازمینی در زمانی شروع به نمایان شدن می‌کند. این امر باعث می‌شود کودکی که از اجداد بشر-فضایی به دنیا می‌آید با چیزی به دنیا بیاید که علم مدرن آن را بیماری می‌نامد. اما در واقعیت، این فقط دیِ‌انِ‌اِی فرازمینی است که در آن کودک ظاهر می‌شود."

گفتم: "مثل چه بیماری‌هایی؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "مثلاً کودکانی که با شرایطی به دنیا می‌آیند که طب جدید آن را هارلیکویین ایکتیوزیس می‌نامند، در واقع از نسل یک موجود فرازمینی هستند. به گونه‌ی موجودات فرازمینی که آنها از نسل آنان می‌آیند 'اَسور' می‌گویند. اسور گونه‌ای از فرازمینی‌ها هستند که توانایی تغییر شکل به شکل انسان را دارند. آنها در حال حاضر در سیاره‌ی ما حضور دارند و مدت زیادی است که بوده‌اند. در ظاهر طبیعی‌شان پوست فلس مانند و چشم‌های خاکستری دارند و اسور بالغ بسیار شبیه به بزرگسالان مبتلا به هارلیکویین ایکتیوزیس است."

شکل ۲ : اَسور



گفتم: "آیا آنها (گونه‌های مختلف روی زمین) از فضا هستند پدرم؟ یا از یک بعد موازی؟ یا از کجا هستند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله پسرم، از فضا و از جهان‌های دیگری که با این جهان ما تلاقی می‌کنند."

گفتم:"الله اکبر! مطمئن بودم امر به این شکل هست. از دوران کودکی یک حسی داشتم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "این فقط یک احساس نیست، بلکه فراست است، فراست آل محمد در تو پسرم."

آنها اینجا هستند

امام (از ایشان سلام) عکس زنی حدوداً بیست ساله را با چشمان بادامی درشت به من نشان داد. در اینجا یک تصویر تقریبی از تصویر واقعی است (شکل ۳).

شکل ۳: تصویر چشم‌های درشت بادامی شکل



امام (از ایشان سلام) فرمود: "آن را می‌بینی؟"

گفتم: "واقعاً چشمانش عجیب است، آیا او یک فرازمینی است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله پسرم، او از سیاره‌ی دیگری است، ولی مادرش انسان است."

گفتم: "پدرم، آیا آنها این شکلی هستند یا به این شکل انسانی درمی‌آیند؟ آیا آنها به طور طبیعی شبیه ما هستند یا تغییر شکل می‌دهند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بعضی از آنها به طور طبیعی به ما شباهت دارند و بعضی شباهت ندارند اما توانایی تغییر شکل دارند."

گفتم: "سبحان الله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "چشمان او را دیدی؟"

گفتم: "بله بزرگ و عجیب و غریب هستند و رنگ عجیبی دارند."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آیا چیز عجیب‌تری از آن به تو بگویم؟ او مونث نیست."

گفتم: "عجب، آیا او می‌داند اهل اینجا نیست یا فکر می‌کند انسان است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "این فرد، به طور خاص، می‌داند که بشر نیست."

گفتم: "آیا آنها همین الان سیاره را کنترل می‌کنند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه."

گفتم: "تعدادشان کم است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، آنها زیاد نیستند، اگر آنها را با انسان‌های روی کره زمین مقایسه کنی، زیاد نیستند."

گفتم: "پس (روی کره زمین) صدها هزار یا میلیون‌ها هستند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله پسرم."

گفتم: "آیا از آنان مومنانی هستند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "در حال حاضر مومنانی از جن (به این دین) و از برخی از فرازمینی‌ها هستند."

بگذار اول انسان‌ها پیروزی دهند

گفتم: "در روایات خوانده بودم که مردمی از جابلقا و جابرسا هستند که به قائم پیروزی می‌دهند، این افراد از جابلقا و جابرسا چه کسانی هستند؟ افرادی که در روایات آل محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) آمده است. آیا آنها فرازمینی هستند؟"[6]

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بگذار اول انسان‌ها پیروزی دهند، سپس بگذار آنان پیروزی دهند."

[6] امیرالمومنین امام علی (ع) فرمود: "خداوند سرزمینی در پشت مغرب (محل غروب) دارد به نام جابلقا. در جابلقا هفتاد هزار امت است، هیچ یک از امت‌های آن مانند این نیست، حتی یک چشم به هم زدن خدا را نافرمانی نکرده‌اند. هیچ کاری انجام نمی‌دهند و سخنی نمی‌گویند مگر اینکه علیه اولی و دومی دعا کنند و برائت خود را از آنها اعلام کنند و ولایت خود را به اهل‌بیت رسول خدا (سلام بر ایشان و خاندانشان) اعلام کنند." در روایتی دیگر آمده است: "... هرگز نافرمانی خدا را نکرده‌اند و ابلیس را نمی‌شناسند و از خلقت شیطان خبر ندارند، ما هر از چند گاهی با آنها ملاقات می‌کنیم، پس حاجتشان را از ما می‌خواهند و از ما درخواست دعا برایشان می‌کنند، پس به آنها تعلیم می‌دهیم و آنها از ما در مورد قائم‌مان تا ظهورش می‌پرسند." - بصائر الدرجات، محمد بن الحسن الصفار، ص ۵۱۰-۵۱۱

گفتم: "و یأجوج و مأجوج موجودات فرازمینی هستند، اینطور نیست؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله پسرم."

گفتم: "پدرم سال‌ها پیش وحشتناک‌ترین خوابی را که در عمرم دیده‌ام، دیدم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بگو به من پسرم."

گفتم: "از خواب بیدار شدم و به شدت عرق کرده بودم و می‌لرزیدم. تمام وجودم ترسیده بود. دیده بودم که با عده‌ای ایستاده‌ام و به دشت مقابلم نگاه می‌کردم و ناگهان غول‌ها از دور دست به سمت من دویدند و می‌دانستم که یأجوج و مأجوج هستند. آنها با چوب‌هایی انسان‌ها را می‌زدند، به چپ و راست پرتاب می‌کردند و آنها را می‌کشتند. من ناگهان از خواب بیدار شدم و این صحنه تا به امروز از ذهنم دور نمانده است. این بسیار واقعی بود، من حتی نمی‌توانم آن را توضیح دهم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آن خاطره‌ای است از زمانی که خضر بودی و با ذوالقرنین در فضا سفر کردی."

گفتم: "آیا انسان‌ها پی خواهند برد که موجودات فرازمینی در میان ما زندگی می‌کنند یا آن باید مخفی باقی بماند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آنها هنگامی که بتوانند موضوع را هضم کنند، به آن پی خواهند برد."

گفتم: "الان دانشمندانی در این باره صحبت می‌کنند، کارمندان سابق ناسا و دیگران که ویدئوهایی در اینترنت دارند. اما فکر نمی‌کنم که اکثر مردم سخنان آنها را باور کنند. پدرم، در کتابت در مورد یأجوج و مأجوج، به ما خواهی گفت که چگونه بفهمیم در کدام سیارات حیات وجود دارد؟ آیا در کتاب روشی برای سفر به این سیارات وجود دارد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "هنگامی‌که این موضوع را توضیح دهیم، مردم خواهند دانست که این موضوع در دسترس‌شان بوده، ولی از آن غافل بوده‌اند."

از امام (از ایشان سلام) پرسیدم: "آیا روش سفر جسمانی است یا اختری؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "جسمانی پسرم."

یک احمد در هر جهان

جهان متشکل از چندین صفحه‌ی هستی است و همه چیز به هم متصل می‌باشد. روح ما نیز چند بعدی است و امام (از ایشان سلام) توضیح می‌دهد که چگونه امر به این شکل می‌باشد.

گفتم: "و پدرم، آیا تو حجت بر این موجودات در آن سیارات دیگر هستی؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "خود من؟"

من گفتم: "بله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه، احمد دیگری است که بر آنها حجت است."

گفتم: "منظورت این است که در جهان‌های آنها بدن‌هایی داری؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله پسرم."

گفتم: "و تو همان احمد هستی و در شکل‌شان بر آنها ظاهر می‌شوی؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آفرین."

گفتم: "و مهدیین بعد از شما هم همینطور؟ آیا من هم آنجا بدن‌هایی دارم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله و همه‌ی پیامبران و رسولان."

گفتم: "یعنی الان ۳۱۳ در تمام جهان‌ها هستند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله و همه‌ی پیامبران و رسولان."

گفتم: "پس این یک انقلاب کیهانی است و نه فقط یک انقلاب زمینی؟"

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "سپاس خداوندی را که پروردگار جهانیان است."

گفتم: "آیا می‌توانیم در جهان‌های دیگر با خودمان ارتباط برقرار کنیم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه، چنین نخواهد شد و اگر فرض کنیم که چنین شود، هر دو نسخه‌ی شخص متلاشی و نیست می‌شوند."

گفتم: "مثل ماده و پادماده؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، آفرین."

درینکویو

روزی امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در مورد شهر باستانی زیرزمینی ترکیه که در منطقه درینکویو وجود دارد با من صحبت کرد.

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آیا پسرم می‌دانی که تقریباً در زیر تمام زمین، شهرها و تونل‌هایی مانند این وجود دارد؟"

گفتم: "آن به چه کسی تعلق دارد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نژادی فرازمینی در آنها زندگی می‌کنند، فقط بخش کوچکی از این شهرها در ترکیه کشف شد (اشاره به شهر درینکویو). وقتی این بخش کشف شد، موجودات فرازمینی به بخش‌های دیگر رفتند، و این قسمتی که کشف شد باقی ماند."

گفتم: "سبحان الله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "این موجودات فرازمینی از مومنان و انصار مسیح، عیسی بن مریم (ع)، هستند و امروز در رجعتِ او از طریق تله‌پاتی با او ارتباط برقرار می‌کنند."

باستان‌شناسان "کلیساهای" زیرزمینی را کشف کرده‌اند که این موجودات در آن به عبادت و برگزاری مراسم مذهبی می‌پرداختند. این باعث شد برخی به این امر اعتقاد پیدا کنند که آنان جوامع مسیحی بودند که از آزار و شکنجه می‌گریختند. با این حال، این امر صحیح نمی‌باشد.

شکل ۴: نقشه‌ی شهر زیرزمینی درینکویو

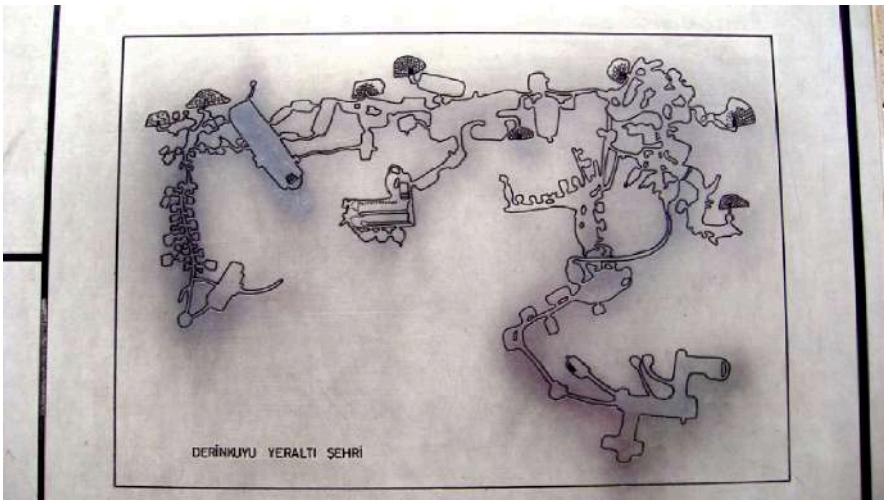

شکل ۵: کلیسای زیرزمینی

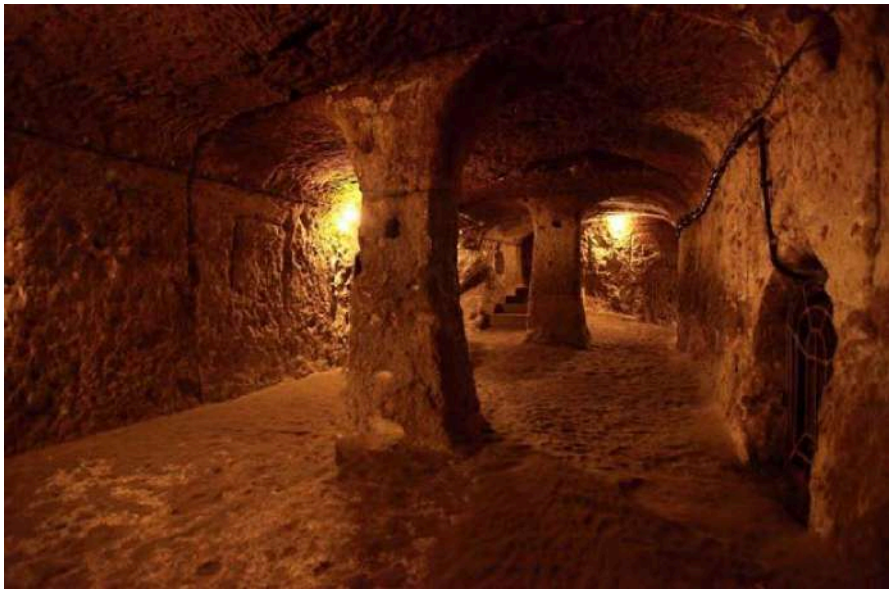

خاکستری‌ها چه کسانی هستند؟

یکی از محبوب‌ترین تصاویر موجود از موجودات فضایی در فرهنگ عامه، فرازمینی خاکستری است (شکل ۶). داستان‌ها و تصاویر فرازمینی خاکستری پس از حادثه‌ی معروف بشقاب‌پرنده رازوِل در سال ۱۹۴۷ و سایر شهادت‌های ربوده شدن توسط فرازمینی‌ها آغاز شد. موضوع را با پدرم امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در میان گذاشتم.

شکل ۶: تصویر موجود فضایی خاکستری



گفتم: "پدرم، ممکن است از خاکستری‌ها به من بگویی؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله پسرم، نام آنها را می‌خواهی؟"

گفتم: "بله و از کدام سیاره می‌آیند."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "فورَع نام آن سیاره است. به آنها رافِدک می‌گویند."

گفتم: "الله اکبر! آیا آنها خوب هستند یا بد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "فطرت آنها به انسان بسیار شبیه است."

گفتم: "جهت سیاره‌ی آنها به سوی کدام ستاره در آسمان شب است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آن بدین شکل محاسبه نمی‌شود، آنها هزاران سال نوری از ما فاصله دارند."

گفتم: "پس از چه طریقی محاسبه می‌شود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اگر خورشید در ظهر مصر در جای خود بود، بایست و خورشید باید پشت تو باشد، آن جهت آنان است."

منشا حیات روی زمین

بشریت در مورد منشا حیات اندیشیده و در دین و علم به دنبال پاسخ بوده است. هر دو حوزه کوشیده‌اند منشا حیات را توضیح دهند. از نظریاتی مانند مِه‌بانگ (بیگ بنگ) تا تکامل، برای بسیاری از افراد، علم توضیح رضایت‌بخشی ارائه کرده است که جایگزین استدلال‌های دینی می‌شوند. در طول قرن گذشته، نظریه تکامل، که با چارلز داروین آغاز شد، به یک باور رایج تبدیل شده است. در زمان ما، خداناباوران (آتئیست‌های) معروف آن را تبلیغ می‌کنند و دانشمندان خداستیز (آنتی‌تئیسم) مانند ریچارد داوکینز این ایده را از طریق کتاب‌هایی مانند توهم خدا ترویج داده‌اند. در بیشتر موارد، این ترویج مؤثر بوده است.

چارلز داروین به سراسر جهان سفر می‌کرد و در آنجا فهرستی از گیاهان و حیوانات محلی را تهیه می‌نمود. در یکی از سفرهایش به جزایر گالاپاگوس، او متوجه گونه‌های غیرهمسان فنچ شد که هر گونه دارای منقاری با کمی تفاوت بود. سال‌ها بعد، او به این ایده رسید که همه‌ی این گونه‌ها باید یک جد مشترک داشته باشند. این تفاوت‌ها باید برای سازگاری با شرایط جدید در طول زمان پدید آمده باشد. در نتیجه، آنها با توجه به محیط خود اندکی تکامل یافتند. بنابراین، شباهت در گونه‌ها و سازگاری، مبنای نظریه تکامل شد.

داروین از طریق قیاس به این نتیجه رسید که موجودات زنده‌ای که شبیه به هم به نظر می‌رسند باید اصل مشترکی داشته باشند که با شرایط جدید سازگار می‌شوند. در طول یک دوره‌ی طولانی، تفاوت‌ها و تغییرات به حدی است که گونه جدیدی را به وجود می‌آورد. بنابراین، دلیل این تغییرات عاملی است که به یک گونه

اجازه می‌دهد زنده بماند و گونه‌های دیگر منقرض شوند. او این قانون را بقای اصلح نامید. بنابراین، طبق نظر داروین، تکامل برای سازگاری و بقا ضروری بود. از طریق انتخاب طبیعی، قویترین موجود در طبیعت زنده ماند و آنها ویژگی‌های مشابه‌ی داشتند. در نهایت، ویژگی‌های مشترک آنها اشاره‌ای به یک جد و اصل مشترک بود.

روزی شخصی از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسید: "آیا نظریه تکامل صحیح است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نظریه‌ی تکامل یکی از احمقانه‌ترین نظریه‌های موجود است، ابلیس کسی است که نظریه تکامل را به داروین آموخت."

فردی گفت: "می‌توانید با اندکی اطلاعات در مورد منشا حیات به من کمک کنید، شباهت‌های زیادی بین انسان و سایر گونه‌ها وجود دارد."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "برای مثال، انسان شبیه به کیست؟"

آن فرد گفت: "به عنوان مثال انسان و میمون، و اندام‌ها یا اعضای دیگری در بدن ما وجود دارد که شبیه گونه‌های دیگر است."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بین برخی از آبزیان و برخی از پستانداران نیز شباهت وجود دارد، و همچنین گیاهانی هستند که شبیه به پستانداران هستند، و همچنین سنگ‌هایی هستند که توسط عوامل جوّی مانند باد و باران شبیه به چهره‌ی انسان و حیوانات و گیاهان درآمده‌اند. بنابراین، آیا این سنگ‌ها اکنون از نظر بیولوژیکی با انسان مرتبط هستند؟ البته که نه. پاسخ خیر است، هیچ رابطه‌ای بین میمون‌ها و انسان‌ها وجود ندارد."

آن فرد گفت: "و آغاز وجود جسمانی چطور؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آن آدم (ع) بود، او اولین مخلوق بشری است."

ما در اینجا تصاویری از گیاهان و سنگ‌ها که شبیه آناتومی انسان یا حیوان هستند را قرار داده‌ایم. اگر نظریه تکامل ادعا می‌کند که شباهت بین گونه‌ها به معنای وجود یک رابطه بیولوژیکی است، پس این

گیاهان و سنگ‌ها نیز باید از نظر بیولوژیکی به ما مرتبط باشند. در این استدلال، امام (از ایشان سلام) می‌فرماید که تشابه شرط کافی برای اثبات صحیح بودن نظریه تکامل نیست. علاوه بر این، این نظریه حتی یک منشا فرازمینی را برای حیات روی زمین در نظر نمی‌گیرد. بنابراین، امام (از ایشان سلام) صحیح بودن نظریه تکامل را قاطعانه رد می‌کند.

شکل ۷: شباهت‌های بین گیاهان و درختان و بشر در طبیعت
































درجات زندگی هوشمند روی زمین و فرای آن

گیتی مملوء از شواهد وجود حیات هوشمند است. در گفت‌وگوی زیر، امام (از ایشان سلام) منشا حیات هوشمند در سراسر گیتی را شرح می‌دهد و همچنین توضیح می‌دهد که حیات در زمین چگونه و توسط چه کسانی خلق شد.

از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیدم: "آیا قبل از ما گونه‌های هوشمندی در زمین وجود داشته است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "قبل از انسان ۹۹۸ گونه‌ی مختلف از حیات هوشمند بر روی زمین وجود داشته است، ما مخلوق شماره ۹۹۹ در این کره خاکی هستیم."

گفتم: "آیا اصل همه‌ی آنها از زمین می‌باشد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "قبل از ما موجوداتی بودند که از سیاره‌ی دیگری به زمین آمدند، این موجودات مواد لازم برای خلق حیات در این کره را به زمین آوردند."

گفتم: "سبحان الله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "در زمان آدم (ع) موجودات (هوشمند) دیگری نیز موجود بودند، اما شروع به انقراض کرده بودند."

گفتم: "آیا در سیارات دیگر منظومه‌ی شمسی ما حیات وجود دارد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله وجود دارد."

گفتم: " در کدام؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم فریب سخنان ناسا و غیر آنها را نخور زمانی‌که می‌گویند محدوده‌ی کهکشان راه شیری را می‌شناسیم."

گفتم: "آیا در تمام سیارات منظومه‌ی شمسی، مریخ و زهره و غیره حیات وجود دارد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه پسرم، نه بدین شکل. هر نقطه‌ای از گیتی که در آن آب وجود دارد، حیات وجود دارد. بگذار این قانونی باشد که به یاد داشته باشی."

گفتم: "حتی اگر یخ باشد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "حتی اگر یخ باشد."

گفتم: "آیا این حیات هوشمند خواهد بود یا شاید موجودات ساده‌ای مانند میکروب‌ها؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "هر نوع حیاتی، چه بزرگ و چه کوچک، هوشمندانه باشد یا نباشد."

گفتم: "کدام یک از سیارات منظومه‌ی شمسی ما حیات هوشمند دارد، اگر غیر از ما وجود داشته باشد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "منظورت از سیارات شناخته شده است؟"

گفتم: "بله. نه سیاره."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "به هر یک از آنها نگاه کن، آنکه آب دارد حیات دارد."

گفتم: "منظورم زندگی هوشمند است."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "وجود ندارد."

گفتم: "پدر عزیزم قبلاً در مورد زحل از تو پرسیده بودم، می‌دانی که از قدیم این سیاره را می‌پرستیدند."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

گفتم: "و همچنین می‌دانی که یک شش ضلعی در زحل هم هست و آن نمادی از کعبه است."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

گفتم: "و زحل را خدای زمان می‌دانستند."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، میلیون‌ها سال پیش ساکنان زحل آن را ترک کردند. در آن قوم بزرگی وجود داشت که حتی یک بار هم خلیفه خدا را نافرمانی نکردند، حتی یک چشم بر هم زدن. و دانش عظیمی به دست آوردند و سپس سیاره‌ی دیگری که در آن دشمنان خدا بود آنها را مورد تهاجم قرار داد."

گفتم: "سبحان الله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اما تهاجم نظامی نبود، تهاجم فکری بود و آن را فاسد کردند. نوح (ع) پادشاه منصوب شده‌ی خدا در آنجا بود. بدین شکل بسیاری از مردم آنجا هلاک شدند، و نوح (ع) بقیه آنها را به سیاره‌ای دیگر برد تا برای همیشه در آن زندگی کنند."

گفتم: "آیا آن زمین بود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه، آن بهشتی بود از بهشت‌های خدا به نام صَبوح."

گفتم: "پس چگونه پرستش زحل در اینجا پدید آمد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "به تو گفتم، آنها به درجات عظیمی از علم رسیدند و اهل زحل در تلاش بودند تا دین خدا را در زمین گسترش و به خلفای خدا که در روی زمین بودند پیروزی دهند، به فرمان

خداوند. مردم روی زمین در آن زمان عجایبی را از اهل زحل دیدند. پس آنها را خدایان پنداشتند و آنها را پرستش کردند."

گفتم: "اما آیا آنها میلیون‌ها سال پیش سیاره را ترک نکردند؟ آیا میلیون‌ها سال پیش انسان‌ها در اینجا روی زمین بودند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "موجودات دیگری بودند که انسان نبودند."

گفتم: "آنهایی که شبیه میمون هستند؟ نِسناس؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نام آنها هَیتان است."

گفتم: "آیا اینها همان‌هایی هستند که امروز استخوان‌هایشان را می‌یابیم و دانشمندان ادعا می‌کنند که ما از آنها تکامل یافته‌ایم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بعضی، نه همه."

گفتم: "پس آن موجودات در زمان آدم (ع) حضور داشتند و با انسان‌ها ارتباط داشتند و به انسان‌ها پرستش زحل را آموختند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، شواهد باستان‌شناسی زیادی در زمین وجود داشت که به آنها برمی‌گشت و همه به پرستش زحل اشاره داشتند."

گفتم: "می‌گویند همه‌ی آداب و رسوم‌ها مانند انگشتر به دست کردن و هاله گذاشتن دور سر فرشتگان در نقاشی‌ها و و و همه به پرستش زحل باز می‌گردد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

گفتم: "و مکعب سیاه نماد زحل است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

گفتم: "پس کعبه در اصل برای پرستش زحل ساخته شده است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "کعبه‌ای که مردم می‌شناسند کعبه‌ی واقعی نیست."

شکل ۸: شش ضلعی زحل

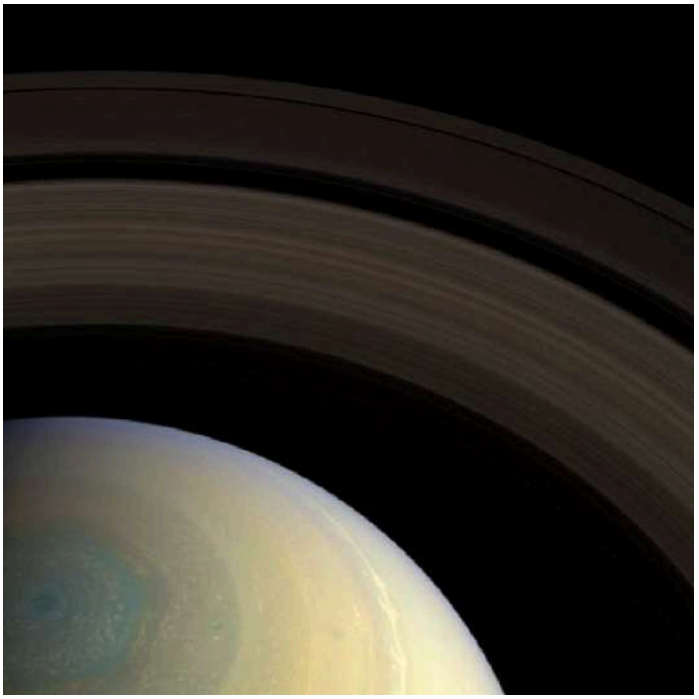

هیتان

بر اساس علم، انسان نوین (هومو ساپِینس - Homo sapiens) از شکل قبلی با نام انسان ماهر (هومو هابیلیس - Homo habilis) یا انسان راست‌قامت (هومو اِرکِتوس - Homo erectus) تکامل یافته است. دانشمندان فسیل‌های آنان را در آفریقا کشف و ویژگی‌هایی مشابه با انسان‌های امروزی مانند تناسب بدن، اندازه و دست‌هایشان را شناسایی کردند. آنها معتقدند که این ویژگی‌ها نتیجه سازگاری از زندگی در درختان به زندگی بر روی زمین است. با این حال، این فرضیات نادرست هستند. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) این خرافه را با آشکار ساختن واقعیت هَیتان از میان برمی‌دارد. هیتان گونه‌هایی شبیه به بشر و میمون هستند که در این سیاره زندگی می‌کردند و تا به امروز همچنان زندگی می‌کنند.

گفتم: "موجودی که بومیان به آن پاگنده یا بِتی می‌گویند، آن شبیه هیتان است..."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آنها از نسل هیتان هستند."

گفتم: "سبحان الله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "قبلاً به تو گفتم، هنوز هم بسیاری از آنها زنده هستند."

شکل ۹ : هیتان







درب شماره بیست و شش

در معرفت مسخ و شگفتی‌های عالم حیوانات

﴿فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾

﴿و چون از آنچه از آن نهی شده بودند سر پیچی کردند

به آنان گفتیم بوزینگانی رانده شده باشید﴾

مسخ مفهومی است که در اسلام شناخته شده است و در قرآن کریم و در روایات محمد و آل محمد (از همگی ایشان سلام) آمده است. مسخ تبدیل از شکل انسان به حیوان است. قرآن کریم می‌فرماید: **﴿فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾ ﴿و چون از آنچه از آن نهی شده بودند سرپیچی کردند به آنان گفتیم بوزینگانی رانده شده باشید﴾**[1] اکثر مسلمانان آن را یک دگرگونیِ واقعیِ فوری می‌دانند که در آن انسان به دلیل لعنت خداوند به حیوان تبدیل می‌شود، اما برخی گروه‌های شیعه آن را انتقال روح انسان از بدن انسان به بدن یک حیوان پس از مرگ می‌دانند. به طور خلاصه، تناسخ کردن به شکل یک حیوان. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود که مسخ بعد از مرگ رخ می‌دهد.

روزی از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیدم: "آیا همه‌ی حیوانات مسخ هستند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه پسرم."

تمام حیواناتی که به عنوان قربانی ذبح می‌شوند مسخ هستند

یک روز خواهرمان علیا حلال با سوالی که می‌گفت همیشه پدرش داشت، نزد من آمد. پدر او نماینده‌ی سیستانی در پاکستان بود. او از من خواست که این سوال را از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) بپرسم به امید اینکه شاید پدرش مومن شود.

به امام (از ایشان سلام) گفتم: "یک پزشک شیعه نماینده‌ی سیستانی در پاکستان است، می‌گوید سوالی دارم که مدت‌هاست فکرم را مشغول کرده و هیچ‌کس هم نتوانسته پاسخی مناسب به آن دهد. سوال این است که نیاز خداوند به ذبح و قربانی کردن حیوانات توسط ما برای او چیست؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "به این سوال پاسخ می‌دهم، دلیل آن این است که این حیوانات در گذشته انسان و به خدا کافر بودند و خداوند آنها را مسخ کرد و آنها را به حیواناتی مانند گوسفند و گاو و گوساله و غیر آن تبدیل کرد و ذبح آنها به عنوان قربانی برای خداوند سبحان و تعالی از طرفی انتقام خدا از آنها (بسم المنتقم الجبار) است و از طرف دیگر رحمتی برای آنها و پاک کردن گناهان آنان (بسم الله الرحمن الرحیم) است و مومن با این عمل به خدا نزدیک‌تر می‌شود و بارها می‌بینی که حیوان در هنگام ذبح

[1] قرآن کریم، سوره اعراف، آیه ۱۶۶

در حالت تسلیم است، به ویژه گوسفند در هنگام گذاشتن چاقو بر گلویش تسلیم می‌شود، زیرا می‌داند که وقت حسابرسی فرا رسیده است و حمد و ستایش مخصوص خداوند پروردگار جهانیان است."

گفتم: "چگونه حیوانی را که مسخ است از حیوانی که مسخ نیست بشناسیم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "از طریق آمیزش جنسی حیوان، هر حیوانی را که ببینی به گونه‌ای شبیه به انسان آمیزش می‌کند، مسخ است."

از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیدم: "آیا فرد مسخ شده تناسخ‌های قبلی و زندگی‌های انسانی خود را به یاد می‌آورد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "وقتی انسان به صورت مسخ تناسخ می‌کند، بر فرض گوسفند یا گربه، وقتی انسان به عنوان حیوان تناسخ می‌کند هیچ چیزی از حافظه‌اش پاک نمی‌شود، آن به یاد می‌آورد تا برایش عذابی باشد. اگر به یاد نمی‌آوردند، عذابی نبود. این عذاب است، آیا عذابی سخت‌تر از این وجود دارد؟ بسیار دردناک است (به عنوان حیوان زندگی کردن و دانستن و به یاد آوردن زندگی خود به عنوان یک انسان)."

آیا مومن می‌تواند مسخ شود؟

یک روز در اوایل این دعوت، چند مهمان در خانه‌ی خود در مصر داشتم. آنها برای ملاقات من از عراق به مصر سفر کرده بودند و از اولین کسانی بودند که به این دعوت ایمان آوردند. امام (از ایشان سلام) به من فرموده بود که آنان تناسخ‌های آدم (ع)، حمزه (ع)، جعفر (ع) و عمار (ع) هستند. از ملاقات آنها و میزبانی آنها در ساختمان متواضع‌مان بسیار هیجان زده بودم. من می‌خواستم به نحوه‌ی شایسته‌ای آنان را گرامی بدارم، اما از آمدن آنها نگران بودم، زیرا در آن زمان پول زیادی نداشتم. با این حال، پیش از رسیدن آنان برای خرید گوساله پول کافی پس انداز کردم و چون رسیدند، آنان را به قصابی بردم و از حمزه (ع) خواستم من را با قربانی کردن گوساله مفتخر کند. او بالاخره برادر من در زمان عبد المطلب (ع) بود.

امام (از ایشان سلام) به من فرمود: "می‌دانی آن چه کسی بود؟"

گفتم: "آن گوساله؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

گفتم: "نه، به من بگو فدایت شوم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "او وحشی، غلام هند است که حمزه پسر عبدالمطلب را کشت، این آخرین تناسخ او به عنوان حیوان بود و در بعدی به عنوان انسان رجعت می‌کند."

گفتم: "او از زمان پیامبر (سلام بر ایشان و خاندانشان) به صورت حیوان تناسخ کرده است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، او هزار تناسخ داشت که در آنها به خاطر آنچه که با حمزه کرد ذبح شد."

گفتم: "مگر اسلام را نپذیرفت؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "با اینکه اسلام را پذیرفت، باید در این زندگی بهای کشتن حمزه و آزار پیامبر (سلام بر ایشان و خاندانشان) را بپردازد، پذیرش اسلام او را از آتش جهنم نجات داد، اما از کارما نجات نداد."

گفتم: "پدرم خوردن مسخ خوب است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "همیشه سعی کن که از گوشت قرمز دوری کنی زیرا که خوب نیست."

گفتم: "پس بهتر است آن هرگز خورده نشود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم سبزیجات بهترین هستند."

به امام (از ایشان سلام) گفتم: "ای پدر، آیا تمام حیواناتی که در روی زمین هستند (غیر از خوک) منفعتی دارند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "مطمئنا پسرم."

گفتم: "پس از دندان تا پوستش تا هر چیزی که درون آن است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، برای هر کدام منفعتی است."

گفتم: "مثلا ببری که من دارم، پوست یا دندانش یا سرش، یا میمون‌ها چطور؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اینها مومیایی شده‌اند، منفعتی ندارند."

آفتاب‌پرست‌ها

گفتم: "خوب این آفتاب‌پرست که من دارم، زنده است."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "این برای کم خونی داسی شکل مؤثر است."

گفتم: "چگونه کار می‌کند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بیمار برهنه می‌خوابد و بگذار آفتاب‌پرست بر بدنش راه برود. آنها شفا خواهند یافت."

ببرها

گفتم: "سبحان الله، ببر اگر مومیایی نشده باشد چه؟"

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "اگر بیمار دچار صرع جگر و قلبش را بخورد، شفا می‌یابد، این برای بیماران مبتلا به صرعی است که در اثر تروما یا اختلال روانی بوده است. آن دفعات تشنج را کاهش می‌دهد."

مرغ‌های بهشت

از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیدم: "شخص مبتلا به صرع مادرزادی چطور؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "شفایی برای آن است تا زمانی که بیمار دچار کم‌توانی ذهنی و معلول نباشد."

گفتم: "پدرم درمان چیست؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "مرغ‌های بهشت."

گفتم: "من این پرنده‌های رقصنده را می‌شناسم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اگر مریض مونث باشد مَقعَد پرنده را بر روی واژن قرار ده و اگر مذکر باشد مقعد پرنده را روی مقعد مریض مذکر قرار ده."

گفتم: "و فقط یک دقیقه همینطور قرار می‌گیرد یا چه؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آن بین سه تا پنج دقیقه قرار داده می‌شود و هر روز این عمل تکرار می‌شود تا زمانی که درمان شوند. مدت زمان لازم برای درمان بیمار در هر مورد متفاوت است و به شدت آن نیز بستگی دارد."

ماهی

گفتم: "پدرم، یکی از برادران درمانی برای کمی میل جنسی در مردان می‌خواهد؟"

امام (از ایشان سلام) به من فرمود: "پسرم یک ماهی نر بگیر، اما مطمئن شو که ماهی نر است نه ماده. آن را بدون هیچ چیزی و فقط با نمک بپز، به ماهی هیچ چیز دیگری اضافه نکن و آن را به شخصی که از آن مشکل رنج می‌برد برای خوردن بده."

روز دیگری مومنی از دریاچه چند ماهی کوچکی گرفت و هنگامی‌که امام احمد الحسن (از ایشان سلام) آن را دید **فرمود:** "اگر ماهی که صید کردی به قدری کوچک است که نمی‌توان از آن به عنوان غذا استفاده کرد، باید آن را به دریاچه برگردانی."

مارها

روزی به امام (از ایشان سلام) گفتم: "بعضی از افراد اینجا از من در مورد درمان طاسی می‌پرسند."

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "همانطور که شناخته شده است، طاسی طبیعی زمانی رخ می‌دهد که فولیکول‌های مو می‌میرند، روغن یا چربی مار علاج است، اما برای هر کس نتیجه نمی‌دهد. اگر این درمان را زود شروع کنند، شانس بیشتری برای بازگشت موهای خود خواهند داشت، اما آنهایی که سال‌ها پیش موهای خود را از دست داده‌اند، از این درمان سودی نخواهند برد. اگر مار به روش خاصی پخته شود، چربی یا روغنی از آن خارج می‌شود. این است که برای مو بسیار سودمند است. روش دیگری نیز وجود دارد و آن این است که ماری بیاوری و شکمش را باز کنی و در آن گندم و جو بکاری و سپس صبر نمایی تا آن رشد کند. بعد از آن که رشد نمود، آن را در مخلوط کن آسیاب کن و گندم و جو را به شیره تبدیل کن و بگذار کاملا خشک شود و بعد از آن چندین بار، هر سه روز یک بار، سر را با آن مالش بده، و موهای جدید رشد خواهند کرد و فولیکول‌های مو زنده می‌شوند. اما قبل از مالیدن آن، مطمئن شو که سر را خیلی خوب بشویی تا این ماده بتواند از منافذ نفوذ کند."

از امام (از ایشان سلام) پرسیدم: "آیا هر نوع ماری جواب می‌دهد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

گفتم: "اول کشته شود یا تا زنده است شکمش باز شود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "شکم باز شود، سپس کشته شود، ولی سر را نبر. سر را رها کن، زیرا آن تا اینکه ضربه‌ای به سرش وارد شود نمی‌میرد، و می‌توانی آن را از دهان تا شکمش با چاقو باز کنی، سپس گندم و جو را قرار بده و بعد از مدتی، بسته به آب وهوا می‌توانی آن را آبیاری کنی و محیط مناسبی برای رشد به آن بدهی."

و به این ترتیب همانطور که امام (از ایشان سلام) فرمود عمل کردیم و بعد از یک هفته نتیجه را به امام (از ایشان سلام) نشان دادیم و من گفتم: "مقداری از آن از درون مار رویید و برخی بذرهای گندم و جو به بیرون از شکم مار و در خاک افتادند و در خارج از مار رشد کردند. بذرهایی که از داخل مار روییده‌اند سبز تیره هستند در حالی‌که بذرهایی که در خارج مار رشد کرده‌اند سبز روشن هستند."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آن را برای یک هفته دیگر بگذار و بذرهای تیره‌ای را که از درون مار می‌رویند، بردار."

و پس از گذشت یک هفته، امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، اکنون آن را از جای خود بیرون بیاور، آن را از ریشه بلند کن، اکنون به اندازه کافی از مارها تغذیه کرده است و اکنون ارزش دارویی آن بالاست. اکنون می‌توانی آن را در مخلوط کن، مخلوط کنی یا خشک کنی، سپس از آن پودر درست کنی و با مقداری روغن مار مخلوط کن. همچنین می‌توانی لاشه‌ی مار را بیاوری و خشک کنی، سپس آن را آسیاب کنی و همراه عصاره قرار دهی، ولی در این صورت بوی بسیار بدی خواهد داشت."

شکل ۱: تصویر واقعی بذرها پس از جوانه زدن



تفاوت واضح بین گیاهان سبز تیره که از مار جوانه می‌زنند در مقابل گیاهان سبز روشن که از خارج مار جوانه می‌زنند.

خفاش‌ها

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در مورد فواید خفاش فرمود: "همچنین می‌توانی یک خفاش را بگیری و بگذاری در آفتاب خشک شود، سپس او را آسیاب کنی و آن را در کنار عصاره‌ی مار بگذاری. این کار باعث بلند شدن موها و درخشندگی و زیبایی آن می‌شود. اگر با حنا استفاده شود زیبایی خاص مضاعفی

به مو می‌بخشد، فقط حنای مرغوب را با عصاره خفاش مخلوط کن. خفاش و حنا برای زنان مو را بلند و زیبا می‌کند."

زنبورها

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "زنبورها شباهت‌ها یا توانایی‌هایی شبیه به پیامبران دارند، مثلاً زنبورها می‌توانند از پیش از آینده خبر دهند."

سگ‌ها

از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیدم: "آیا سگ هاسکی نجس است؟"

فرمود: "او از سگ‌سانان است، پس نجس است، ولی فقط بزاق او نجس است و نه تمام سگ. سگ‌ها ویژگی‌های بسیار خوبی دارند، آن چیزی که نجس است، بزاق سگ همان چیزی است که نجس است. نگه داشتن سگ برای نگهبانی جایز است، اما برای شکار هیچ سودی به تو نمی‌رساند زیرا هر چه در دهان حمل می‌کند نجس می‌شود، و اما مورد بزرگ کردن سگ برای تفریح، آن جایز نیست."

پرندگان زینتی

شخصی از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسید: "من در خانه پرندگانی زینتی دارم، آیا این کار جایز است، آیا فضله‌ی پرنده نجس است؟"

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "من دوست ندارم که مردم پرندگان را در قفس نگه دارند، اما فضولات پرنده نجس نیست و ضرری هم ندارد."

خوک‌ها

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "خوک تنها حیوانی است که هیچ سودی ندارد."

گِکوها

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "اگر به گِکو نگاه کنی و به نحوه خیره شدن آنها به زنان توجه کنی، شگفت‌زده خواهی شد. توجه کن که گکو چگونه به یک زن که در حمام یا در حال تعویض لباس یا برهنه است خیره می‌شود. خواهی دید که به طرز بسیار عجیبی به او خیره شده است. این به این دلیل است که گکو از نظر جنسی به انسان‌ها جذب می‌شود."

گفتم: "آیا به این دلیل است که آنها (به عنوان گونه‌ای) مسخ هستند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه پسرم، آنها اینگونه خلق شده‌اند."

گفتم: "اگر آنها را دیدم بکشم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، این کار را بکن ، زیرا آنها بسیار نجس هستند."

دو میمون

یک روز سر دو بابون مومیایی شده به دست من افتاد. من با برادرم علیرضا در تمام آلمان سفر کرده بودیم تا اینکه به یک مغازه‌ی قدیمی برخوردیم. آنجا بود که این دو سر را پیدا کردیم و من آنها را شناختم و آنها را گرفتم و با آنها رفتم. بعداً با پدرم صحبت کردم و به او گفتم چه اتفاقی افتاده است.

به پدرم (از ایشان سلام) گفتم: "پدرم آیا اینها حرمله و عمر بن سعد، لعنت خدا بر آنها، هستند؟"

فرمود: "بدون هیچ شکی اینان آنها هستند، لعنت خدا بر آنها."

و بنابراین، من عکس آنها را در اینجا قرار می‌دهم تا نسل‌های آینده ببینند.

شکل ۲ : تصاویر واقعی دو سر بابون



عمر بن سعد بن أبی وقاص (لعنت خدا بر او)

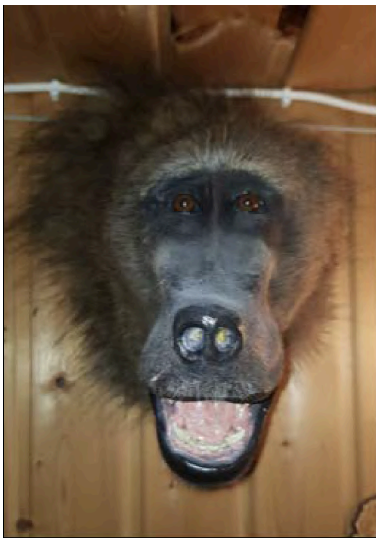

حرمله بن کاهن الکوفی (لعنت خدا بر او)

هر بیماری درمانی دارد

توسط دکتر عرفان عالمگیر[2]

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در این درب شگفت انگیز به بشریت درمان تعدادی از بیماری‌ها از جمله دو بیماری ناتوان کننده، یعنی صرع و کم‌خونی داسی را تقدیم می‌کند. متاسفانه، علیرغم پیشرفت‌های اخیر، پزشکی مدرن هنوز هیچ درمان قطعی برای هیچکدام ندارد.

برای مثال صرع را در نظر بگیرید، بیماری که با تشنج‌های مکرر به دنبال گسترش غیرطبیعی فعالیت الکتریکی در مغز مشخص می‌شود. صرع می‌تواند منجر به بیهوشی، آسیب مغزی و همچنین صدمات جدی شود. همچنین بار اجتماعی و روانی قابل توجهی را هم برای بیماران و هم برای عزیزانشان به همراه دارد. درمان عمدتاً به صورت داروهای ضد صرع است که متاسفانه در رابطه با حدود یک سوم بیماران بی‌اثر هستند و ۲۰ درصد بیماران اصلاً به هیچ نوع درمانی پاسخ نمی‌دهند.

داروهای ضد صرعی که دفعات تشنج را کاهش می‌دهند، عوارض جانبی زیادی دارند. برخی از شایع‌ترین موارد عبارتند از: تهوع، اسهال، تاری دید یا دوبینی، سرگیجه، سردرد، خواب‌آلودگی، ضعف، مشکلات هماهنگی و تعادل، افزایش وزن، لرزش، ریزش مو، پریودهای نامنظم، لثه‌های متورم، تحریک پوستی، خشکی دهان و غیره. از نظر عوارض جانبی جدی‌تر که خوشبختانه کمتر رایج هستند، داروهای ضد صرع می‌توانند منجر به افکار خودکشی، مشکلات کبدی و همچنین برخی از شرایط تهدید کننده زندگی مانند پانکراتیت حاد، سندرم استیونز-جانسون، اختلالات خونریزی و آنافیلاکسی شوند. من می‌توانم ادامه دهم، اما نکته به سادگی این است: **اگر راه‌های کم‌ضررتر و موثرتری برای درمان بیماری‌هایی مانند صرع وجود دارد، آیا ما وظیفه نداریم حداقل راه‌های جایگزین را بررسی کنیم؟**

بقراط که از او به عنوان "پدر پزشکی" یاد می‌شود در کتاب "اپیدمی" نوشت:

[2] این بخش مشارکتی از دکتر عرفان عالمگیر، دارای مدرک کارشناسی پزشکی و جراحی، کارشناسی علوم و عضو کالج سلطنتی پزشکان عمومی، می‌باشد.

"پزشک باید قادر به تشخیص سابقه، آگاهی از حال و پیشگویی از آینده باشد - باید واسطه‌ی این امور باشد و دو هدف خاص را برای بیماری در برابر چشمانش داشته باشد، یعنی کار نیک کردن یا ضرر نرساندن."

درمان‌های تجویز شده توسط امام احمد الحسن (از ایشان سلام) از دانش کامل ایشان به همه علوم می‌آید و اثباتی بر حجیت الهی ایشان است. برخی از درمان‌ها ممکن است عجیب و غریب و حتی ناراحت‌کننده به نظر برسند، اما آیا این دلیل کافی برای کنار گذاشتن آنها است؟ هر ساله شرکت‌های داروسازی میلیاردها و میلیاردها دلار برای عرضه داروهای جدید به بازار هزینه می‌کنند. اکثر اینها هرگز به قفسه‌های دارویی ما نمی‌رسند زیرا درجه‌ی ریسک غیر قابل قبولی دارند. هنگامی‌که آنها برای استفاده عمومی تایید می‌شوند، بسیاری از آنها نیاز به پایبندی مادام العمر و نظارت دقیق برای عوارض جانبی قابل قبول‌تر هستند. درمان امام احمد الحسن (از ایشان سلام) بی‌خطر هستند، نیازی به پیروی یا نظارت مادام‌العمر ندارد و همواره ارزان است. از این رو، ما همه‌ی علاقمندان را تشویق می‌کنیم که خواهان تحقیق بیشتر در مورد درمان‌های امام (از ایشان سلام) باشند و اجازه دهند که نتایج، خود صحبت کنند.

در مورد درمان‌های مشتق شده از حیوانات، سنت‌های شفابخش باستانی از جمله طب چینی و آیورودا از مواد مختلف حیوانات مختلف برای درمان بسیاری از مشکلات پزشکی استفاده می‌کنند. طب مدرن غربی نیز از مولکول‌های استخراج‌شده از حیوانات نفع قابل‌توجهی برده است، از این رو که برخی از غیر محتمل‌ترین مواد، مانند زهرها و سم‌ها، برخی از بزرگترین پیشرفت‌ها را فراهم می‌کنند. در مورد رفاه حیوانات، ما از شکار تا سرحد انقراض حیوانات در حال انقراض حمایت نمی‌کنیم و هیچگونه ظلمی به حیوانات را ترویج نمی‌دهیم. ما معتقدیم که از طریق ابزار علم مدرن، می‌توان مواد فعال را از حیوانات مطالعه و استخراج کرد تا برخی از رنج‌آورترین بیماری‌هایی که بشریت را گرفتار کرده درمان کرد.

در نهایت شک نکنیم که خدا و اوصیای او درمان همه‌ی بیماری‌ها را دارند. همه‌ی ادیان بزرگ جهان با نمونه‌هایی از شفاهای معجزه‌آسا که توسط مردان خدا انجام می‌شود، آمیخته شده‌اند. به عنوان یک پزشک، آرزوی خالصانه‌ی من این است که ببینم بشریت از شر بیماری‌هایی مانند سرطان، بیماری قلبی، آلزایمر و عفونت‌های بیشماری که کووید-۱۹ فقط تازه‌ترین قسم از آنان است، خلاص شود. تنها کاری که

باید انجام دهیم این است که خود را در برابر خداوند متواضع کنیم و از خزانه‌های سخاوتمند علم او درمان را بجوییم که در این زمان در وجه مهدیین، راهنمایان الهی منصوب شده از سوی خداوند برای نجات بشریت، حاضر هستند.

قرآن کریم می‌فرماید: **﴿وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ﴾ ﴿و چون بیمار شوم او من را درمان می‌بخشد﴾**[3]

در کتاب مقدس آمده است: **"پس آوازه‌اش در سراسر سوریه پیچید و مردم همه‌ی بیماران را که به انواع امراض و دردها دچار بودند، و نیز دیوزدگان و مصروعان و مفلوجان را نزدش می‌آوردند و آنان را شفا می‌بخشید."**[4]

[3] قرآن کریم، سوره شعراء، آیه ۸۰

[4] کتاب مقدس، انجیل متی، اصحاح ۴: ۲۴



درب شماره بیست و هفت

در معرفت کلمات ناکامل

"عیسی فرمود: پیامبران مایه خنده بودند"

آموزه عصمت اساس آموزه‌های دینی است. از عصمت پاپی در آیین کاتولیک تا عصمت پیامبران و امامان اسلام. تمام ادیان درجاتی از عصمت را مختص انبیا و رسولان در نظر می‌گیرند، اما در مفهوم عصمت آنان اختلاف دارند. آیا آنها معصوم هستند یا خیر؟ آیا آنها اشتباه می‌کنند یا خیر؟ آیا می‌توانند گناه کنند یا خیر؟ این موضوع به خودی خود باعث شده است که مسلمانان هر آیه‌ای از انجیل و تورات را که حاوی آنچه به نظر آنها گناه یا اشتباه پیامبر است با عجله رد کنند، تا آنجا که آنها تمام کتاب مقدس را رد کردند. کاتبان و علمای هر سه دین ابراهیمی برای سرپوش گذاشتن بر خطاها و گناهان پیامبران و رسولان، روایات و داستان‌هایی ساخته‌اند. اما آیا پیامبران و رسولان کامل بودند؟ آیا از بدو تولد تا مرگ معصوم بودند؟ آیا آنها مرتکب اشتباه شدند؟ چرا مرتکب اشتباه شدند؟ و علت و منشا این نقص چیست؟ اگر آنها مرتکب اشتباه می‌شوند، پس چگونه می‌توانیم به آنها اعتماد کنیم؟ آیا پیامبران یا رسولانی بوده‌اند که اشتباه نکرده باشند؟ آیا آنان گناه کردند؟ چه نوع گناهانی مرتکب شدند؟

عصمت

روزی به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) گفتم: "اگر در آن فایده‌ای می‌بینید، می‌خواستم اجازه بگیرم که یک سخنرانی در مورد عصمت بنویسم و ضبط کنم و اینکه چگونه آن، آن طور که مردم فکر می‌کنند نمی‌باشد و می‌خواهم به تفاوت‌های عصمت ذاتی و اکتسابی اشاره کنم، همچنین می‌خواهم ذکر کنم که پیامبران قبل از فرستاده شدن به عنوان پیامبر اشتباهاتی مرتکب شده‌اند و حتی در مسیر خود به عنوان پیامبر نیز خطا کرده‌اند. بدون درک این مفهوم، مردم گمان خواهند کرد که پیامبر از بدو تولد تا هنگام مرگ معصوم است و هیچگاه خطا نمی‌کند، در حالی که برعکس است."

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "اشتباه همین است، این عقیده‌های نادرست است. این کار سودمندی است، خداوند به تو خیر عطا کند."

برای درک این مفهوم لازم است که عصمت را به درستی تعریف کنیم. معصوم کسی است که انسان را از هدایت خارج نکند و به گمراهی نکشاند. از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در این باره سوال کردم. ایشان برای من توضیح داد که دو نوع عصمت وجود دارد:

۱. **عصمت ذاتی:** عصمت ذاتی، انعکاس ذات خداوند به صورت کامل است. اما در مورد انسان، معصوم بودن ذاتی به این معناست که شخصی که تحت این عنوان قرار می‌گیرد از بدو تولد تا هنگام مرگ معصوم است. اما این عصمت برای فرد در تمام تناسخ‌هایش ادامه نمی‌یابد یا در غیر اینصورت این فرد از امتحان خارج می‌گشت و خدا می‌بود. شخص دارای عصمت ذاتی در طول عمر خود مرتکب گناه و خطا نمی‌شود. فقط چهارده نفر در این دسته قرار گرفته‌اند، حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان)، فاطمه الزهرا و دوازده امام (از همگی ایشان سلام). این چهارده نفر تنها انسان‌هایی هستند که عصمت ذاتی داشته‌اند. تاریخ حتی یک اشتباه یا گناه از آنها ثبت نکرده است.

۲. **عصمت اکتسابی:** همه‌ی پیامبران و رسولان و صالحان غیر از چهارده معصوم در این دسته جای می‌گیرند. عصمت اکتسابی به این معناست که فرد معصوم به دنیا نیامده و ذاتاً معصوم نیست، بلکه با اخلاص و فداکاری نسبت به خداوند به درجه‌ای از عصمت رسیده است. کسی که عصمت را به دست آورده، پایین‌تر از فردی که ذاتاً معصوم است می‌باشد، زیرا کسی که ذاتاً معصوم نبوده، حتماً در طول عمر خود مرتکب گناه و یا خطا شده است.

روزی امام احمد الحسن (از ایشان سلام) به من نصیحتی برای مومنین اعطا کرد: "سلام من را به همه مردان و زنان مومن برسان و به آنها بگو که پدرشان به آنها می‌گوید، از مومنانی که پیش از شما آمدند و به پیامبران و اولیاء و اهل‌بیت (ع) پیروزی دادند فایده ببرید و همچنین از خطاهای آنان فایده ببرید و خداوند توفیق‌دهنده است."

خطاهای مومنان و پیامبران و رسولان حفظ شد تا از آنها عبرت بگیریم.

اشتباه بزرگی که آدم مرتکب شد

در یهودیت، مسیحیت و اسلام، آدم (ع) اولین پیامبر منصوب خداوند بود و با اینکه معصوم بود، به دلیل اینکه ذاتاً معصوم نبود، مرتکب خطای بزرگی شد. این اشتباه زمانی بود که خداوند به آدم (ع) فرمود از درخت نخور، او دستور مستقیم خدا را اطاعت نکرد و به هر حال آن را خورد و به الهام ابلیس گوش داد:

﴿فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَا يَبْلَى﴾ ﴿پس شیطان او را وسوسه کرد گفت ای آدم آیا تو را به درخت جاودانگی و ملکی که زایل نمی‌شود راه نمایم﴾[1]

پس در اینجا به وضوح پیامبر و رسولی داریم که اولین پیامبر و رسول است که از خدای متعال که او را فرستاده نافرمانی می کند و شیطان را اطاعت می کند و از او فرمان می گیرد.

اشتباهاتی که نوح مرتکب شد

نوح (ع) پیامبر و رسولی بود که از جانب خداوند فرستاده شده بود. خداوند به او وعده داد که همه صالحان نجات خواهند یافت و زمین را با او به ارث خواهند برد. این وعده خداوند به نوح (ع) بود و او به این وعده ایمان آورد و نهصد و پنجاه سال آن را تبلیغ کرد. نوح با وجود اینکه از پیامبران اولوالعزم بود، در قضاوت خداوند شک نمود و خداوند را متهم کرد که به وعده‌ی خود عمل نکرده است. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا ۞ إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا﴾ ﴿و نوح گفت پروردگارا هیچ کس از کافران را بر روی زمین مگذار ۞ چرا که اگر تو آنان را باقی گذاری بندگانت را گمراه می‌کنند و جز پلیدکار ناسپاس نزایند﴾[2] در سوره هود آمده است: ﴿وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۞ وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ ۞ قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ ﴿و گفته شد ای زمین آب خود را فرو بر و ای آسمان [از باران] خودداری کن و آب فرو کاست و فرمان گزارده شده و [کشتی] بر جودی قرار گرفت و گفته شد مرگ بر قوم ستمکار۞ و نوح پروردگار خود را آواز داد و گفت پروردگارا پسرم از کسان من است و قطعا وعده تو راست است و تو بهترین داورانی ۞ فرمود ای نوح او در حقیقت از کسان تو نیست او عمل ناشایسته است پس چیزی را که بدان علم نداری از من مخواه من به تو اندرز می‌دهم که مبادا از نادانان باشی﴾[3]

---

[1] قرآن کریم، سوره طه، آیه ۱۲۰

[2] قرآن کریم، سوره نوح، آیات ۲۶-۲۷

[3] قرآن کریم، سوره هود، آیات ۴۴-۴۶

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "و نوح (ع) خطا کرد هنگامیکه خداوند از او خواست که خانواده‌اش را برای داخل شدن به کشتی ندا دهد و پسرش داخل نشد، او [در آن زمان] گمان کرد که پسرش از خانواده‌اش بود، پس از خدا در این باره سوال کرد، زیرا فکر می‌کرد خدا وعده داده است که خانواده‌اش را نجات دهد، اما پسرش هلاک شد."

پس نوح (ع) وعده خدا را زیر سوال برد و سوال از خدا نوعی ایمان ناکامل است. همچنین می‌دانیم که نوح (ع) در برابر قوم خود صبر کافی نداشت و از خداوند خواست تا طوفان را نازل کند. این موضوعی بود که ما در درب دو به آن پرداختیم و خداوند او را به خاطر آن مواخذه کرد، در حالی که ابلیس از آن خوشحال بود. منظور در اینجا این است که ابلیس به نوح (ع) الهام کرده بود که عذاب را نازل کند، در حالی‌که خواست خدا این بود که صبر کند و صبور باشد، زیرا خداوند می‌خواست به مردم فرصت بیشتری برای توبه بدهد. ظاهراً به همین دلیل است که امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در خطبه خود این نکته را بیان می‌فرماید: "و من، و از شر منیت به خداوند پناه می‌برم، برای زود فرارسیدن عذاب و نازل شدن آن دعا نمی‌کنم هر چند عذاب را می‌بینم که به شما نزدیک شده و بر شما سایه افکنده است و صبر خواهم کرد حتی اگر خداوند هزار سال هم بخواهد تا اینکه وقت امری که انجام شدنی است فرا رسد و از شما نزد خداوند متعال شکایت نمی‌کنم."[4]

بدین ترتیب، خداوند نوح (ع) را سرزنش کرد و به او فرمود که مانند نادانان نباش.

اشتباهاتی که موسی مرتکب شد

موسی (ع) نیز از خداوند طلب آمرزش کرد. او در قرآن کریم به وضوح اعتراف می‌کند که با کشتن فرد مصری مرتکب اشتباه بزرگی شده است.

﴿وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ ۞ قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ ﴿و داخل شهر

[4] از خطبه‌ی "توصیه به طلاب حوزه علمیه در نجف اشرف و قم و سراسر جهان" توسط امام احمد الحسن (از ایشان سلام)

شد بی آنکه مردمش متوجه باشند پس دو مرد را با هم در زد و خورد یافت یکی از پیروان او و دیگری از دشمنانش [بود] آن کس که از پیروانش بود بر ضد کسی که دشمن وی بود از او یاری خواست پس موسی مشتی بدو زد و او را کشت گفت این عمل شیطان است چرا که او دشمنی گمراه کننده [و] آشکار است ۞ گفت پروردگارا من بر خویشتن ستم کردم مرا ببخش پس خدا از او درگذشت که وی آمرزنده‌ی مهربان است﴾[5]

موسی همچنین در قرآن کریم مرتکب اشتباه بزرگ دیگری شده و پس از آن آشکارا توبه می‌کند: **﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ ﴿و چون موسی به میعاد ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت عرض کرد پروردگارا خود را به من بنمای تا بر تو بنگرم فرمود هرگز مرا نخواهی دید لیکن به کوه بنگر پس اگر بر جای خود قرار گرفت به زودی مرا خواهی دید پس چون پروردگارش به کوه جلوه نمود آن را ریز ریز ساخت و موسی بیهوش بر زمین افتاد و چون به خود آمد گفت تو منزهی به درگاهت توبه کردم و من نخستین مومنانم﴾**[6]

به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) گفتم: "پدرم، بعضی از پیامبران بارها به عنوان یک پیامبر یا رسول تناسخ کرده‌اند، آیا موسی نیز با تناسخ دیگری آمده است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "از پیامبران، موسی (ع) تنها به صورت موسی (ع) تناسخ کرد."

گفتم: "او فقط به صورت موسی تناسخ کرد؟ این تعجب‌آور است زیرا هابیل به عنوان هارون و یوسف به عنوان اِرمیا و ایلیا به عنوان یحیی تعمیددهنده و سایر پیامبران به عنوان پیامبران دیگر آمدند و موسی پیامبر بزرگی است!"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "این امر خداست."

---

[5] قرآن کریم، سوره قصص، آیات ۱۵-۱۶

[6] قرآن کریم، سوره اعراف، آیه ۱۴۳

گفتم: "سبحان الله، پدر من دلیل آن چیست؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "زیرا موسی (ع) خطاهای بسیار کرد و بسیار کنجکاو بود."

گفتم: "اما او بهتر از یوسف و هارون بود."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله او در آن زمان بهتر بود، اما قبل از آن تناسخ به عنوان موسی (ع) بهتر نبود. او اشتباه خاصی مرتکب شد و به همین دلیل دوباره به عنوان پیامبر یا وصی یک پیامبر تناسخ نکرد."

گفتم: "سبحان الله! خواهش می‌کنم پدر، اگر روزی کنجکاو بودم یا زیاد سوال می‌کردم یا کاری می‌کردم که باعث نابودی من می‌شود، با من سخت بگیر و جلوی من را بگیر."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "می‌دانستم چنین می‌گویی، و منتظر بودم که بگویی، کنجکاوی موسی به ذات خدا مربوط می‌شد که چگونه و چرا و چرا چنین است و چرا اینطور نبود، و بقیه را می‌دانی، تا اینکه نسبت به خدا پا فرا نهاد و خواست آشکارا او را ببیند."

اشتباهاتی که یوسف مرتکب شد

یوسف (ع) به فکر زن شوهردار، زلیخا بود و زلیخا به او فکر کرد و این اشتباهی بود که حتی یوسف (ع) نیز به آن اعتراف کرد. این گناه که شبیه زنا بود در قرآن کریم آمده است: **﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾ ﴿و در حقیقت [آن زن] آهنگ وی کرد و [یوسف نیز] اگر برهان پروردگارش را ندیده بود آهنگ او می‌کرد چنین [کردیم] تا بدی و زشت‌کاری را از او بازگردانیم چرا که او از بندگان مخلص ما بود﴾**[7] و نیز فرمود: **﴿وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ ﴿و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم چرا که نفس قطعا به بدی امر می‌کند مگر کسی را که خدا رحم کند زیرا پروردگار من آمرزنده‌ی مهربان است﴾**[8]

[7] قرآن کریم، سوره یوسف، آیه ۲۴

[8] قرآن کریم، سوره یوسف، آیه ۵۳

فکر کردن به زن شوهردار در حقیقت تنها گناهی نبود که یوسف (ع) مرتکب شده بود. خطایی که او مرتکب شد، جدی‌تر بود، اما قرآن کریم آن را پنهان کرد، تا در این روزگار توسط امام احمد الحسن (از ایشان سلام) آشکار شود. یک روز داشتم با امام (از ایشان سلام) صحبت می‌کردم و در این مورد پرسیدم:

گفتم: "پدرم، اشتباه یوسف چه بود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آنچه با زلیخا کرد."

گفتم: "با زلیخا چه کرد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "با او هر کاری کرد جز خوابیدن با او."

پرسیدم: "اما پدرم، چرا آنها به عنوان خطا محسوب شدند، زنای یوسف یا قتل موسی در حالی‌که در واقع گناه نبودند، زیرا که می‌دانیم پادشاه منصوب الهی بالاتر از قانون و شریعت است."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، ولی آنها در آن زمان آن را نمی‌دانستند، بعدا آگاه شدند."

گفتم: "در مورد موسی (ع) می‌دانیم که قتل مصری از آن جهت که او فرزند قابیل و از نسل شیطان بود، قابل قبول بود، اما در مورد یوسف و داوود، چگونه برای آنان جایز است که با زن متاهل رابطه داشته باشند؟ آیا صرفا به این دلیل است که آنها فراتر از قانون هستند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "**﴿وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ ﴿زن مومنی که خود را به پیامبر ببخشد در صورتی که پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد ویژه توست نه دیگر مومنان﴾**[9]"

گفتم: "فهمیدم، آیه تصریح نمی‌کند که زنی که می‌خواهد خود را ببخشد، ازدواج کرده است یا نه، در قرآن کریم نیز آمده است: **﴿النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ ﴿پیامبر به مومنان از خودشان سزاوارتر است﴾**[10] و در روایات آمده است که امام **'زمین و آنچه را که بر آن است به ارث می‌برد'**."

---

[9] قرآن کریم، سوره احزاب، آیه ۵۰

[10] قرآن کریم، سوره احزاب، آیه ۶

امام (از ایشان سلام) فرمود: "دقیقا."

یوسف (ع) همچنین اشتباه دیگری مرتکب شد. او به جای خالق از مخلوق کمک خواست. ﴿**وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ**﴾ **﴿و [یوسف] به آن کس از آن دو که گمان می‌کرد خلاص می‌شود گفت مرا نزد آقای خود به یاد آور ول[ی] شیطان یادآوری به آقایش را از یاد او برد در نتیجه چند سالی در زندان ماند﴾**[11] امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود، خداوند در ابتدا برای یوسف (ع) سه سال زندان مقرر کرده بود، اما به خاطر این اشتباه چهار سال دیگر اضافه کرد.

اشتباهاتی که یوشع مرتکب شد

یوشع (ع) زمانی که فراموش کرد ماهی را کجا گذاشته، اشتباهی را به سبب شیطان مرتکب شد. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿**قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنْسَانِيهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا**﴾ **﴿گفت دیدی وقتی به سوی آن صخره پناه جستیم من ماهی را فراموش کردم و جز شیطان [کسی] آن را از یاد من نبرد تا به یادش باشم و به طور عجیبی راه خود را در دریا پیش گرفت﴾**[12]

اشتباهاتی که یونس مرتکب شد

یونس (ع) و اشتباهاتی که او مرتکب شد در قرآن کریم و تورات ذکر شده است. هنگامی‌که خداوند عذاب نینوا را آنطور که وعده داده بود نازل نکرد، او سعی کرد به کلی از ماموریت خود دست بکشد و از دست خدا بگریزد. او همچنین از دست خدا عصبانی شد: ﴿**وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ**﴾ **{و ذوالنون را [یاد کن] آنگاه که خشمگین رفت و پنداشت که ما هرگز بر او قدرتی نداریم تا در [دل] تاریکی‌ها ندا در داد که معبودی جز تو نیست منزهی تو، راستی که من از ستمکاران بودم﴾**[13]

---

[11] قرآن کریم، سوره یوسف، آیه ۴۲

[12] قرآن کریم، سوره کهف، آیه ۶۳

[13] قرآن کریم، سوره انبیاء، آیه ۸۷

در آیه دیگر نیز می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ۞ إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ۞ فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ ۞ فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ ۞ فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ۞ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ۞ فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ ۞ وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ ۞ وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ ۞ فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ﴾ **﴿و در حقیقت یونس از زمره‌ی فرستادگان بود ۞ آنگاه که به سوی کشتی پُر بگریخت ۞ پس [سرنشینان] با هم قرعه انداختند و [یونس] از باختگان شد ۞ [او را به دریا افکندند] و عنبرماهی او را بلعید در حالیکه او نکوهشگر خویش بود ۞ و اگر او از زمره‌ی تسبیح‌کنندگان نبود ۞ قطعا تا روزی که برانگیخته می‌شوند در شکم آن [ماهی] می‌ماند ۞ پس او را در حالیکه ناخوش بود به زمین خشکی افکندیم ۞ و بر بالای [سر] او درختی از [نوع] کدو رویانیدیم ۞ و او را به سوی یکصدهزار یا بیشتر روانه کردیم۞ پس ایمان آوردند و تا چندی برخوردارشان کردیم﴾**[14]

اشتباهات بر تناسخ‌ها تاثیر می‌گذارند

علی الغریفی از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسید: "آیا من ایلیا هستم که در تورات ذکر شده است، زیرا نام الیاس و داستان الیاس در برخی از روایات مسلمین همان داستان ایلیا است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "ایلیا (ع) غیر از الیاس (ع) است، تاریخ الیاس را به درستی ثبت نکرد و مردم گیج شدند و گمان کردند که الیاس، ایلیا (ع) است. و همین امر در مورد بسیاری دیگر از پیامبران (ع) که در تاریخ نامی از آنها نیامده است، مانند عامید (ع) صدق می‌کند، و برخی از آنها تنها به اختصار ذکر شده‌اند، و با گذشت زمان و جنگ‌ها و تهاجم‌ها، تمام کتاب‌هایی که آنها را ذکر کرده بودند، از بین رفتند."

الغریفی پرسید: "آیا نام الیاس (ع) با خاندان یاسین که برخی علما ذکر می‌کنند ربطی داشت؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "الیاس (ع) از نظر اخلاق و منطق و ظاهر، مانند سید علی (علی الغریفی) بود و مردی پاکدل، مهربان و یاریگر بود. اما قبل از اینکه به پیامبری برسد و یا با رسالتی فرستاده

[14] قرآن کریم، سوره صافات آیات ۱۳۹-۱۴۸

شود، مردی بود که دنبال زنان و امیال خویش بود، الیاس (ع) اشتباهات زیادی مرتکب می‌شد و همیشه در قضاوت سریع بود، اگر کسی می‌خواهد الیاس (ع) را بشناسد، به فرزندم علی (ع) نگاه کند."

الغریفی گفت: "سبحان الله. سرورم او نزد چه کسانی فرستاده شد و قومش چه کسانی بودند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "الیاس (ع) یکی از پیامبران بنی اسرائیل بود."

الغریفی گفت: "سرورم، او به کدام منطقه اعزام شد و در کجا زندگی کرد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "الیاس (ع) به فلسطین (اورشلیم) فرستاده شد."

الغریفی گفت: "آیا بعد از زمان الیاس تناسخ دیگری داشتم یا قبل از آن، آیا همراه با اهل‌بیت (ع) تناسخی داشتم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "تو همراه با حسین (ع) تناسخی داشتی و نقش شریفی داشتی."

الغریفی گفت: "من که بودم سرورم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "وهب نصرانی."

الغریفی گفت: "پس من با حسین (ع) کشته شدم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "وهب بهتر از الیاس است، زیرا در زمان حسین (ع) به حق پیروزی بخشید. در زمانی که تنها اندکی بودند که پیروزی بخشیدند."

الغریفی گفت: "سرورم، آیا من بعد از تناسخ وهب نصرانی تناسخ دیگری داشتم و آیا این تناسخ با اهل‌بیت (ع) بود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "در تناسخ قبل از تناسخ اخیر، مردی بودی که ثروتمند بود، ولی او معلول بود، تو یک انسان در امتحان بودی، و بسیار سخاوتمند بودی و بچه‌ای نداشتی و تمام پولت را قبل از مرگ به یتیمان بخشیدی."

الغریفی گفت: "چگونه سرورم؟ آیا آن در زمان یکی از امامان (ع) بود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه، این تقریبا ۵۰۰ سال پیش بود."

الغریفی گفت: "آیا این مرد سخاوتمند از وهب نصرانی بهتر بود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه اصلا."

الغریفی گفت: "آیا این بدان معناست که من در تناسخ قبلی شانس خود را از دست دادم و آنقدر در درجات ارتقاء نیافتم که هم ردیف وهب یا بهتر از او باشم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه پسرم، امور اینطور محاسبه نمی‌شوند، تناسخ قبلی برای تو مانند امتحان بزرگی بود تا به این جایگاهی که امروز در آن هستی برسی."

الغریفی گفت: "سرورم اجازه بدهید بپرسم آیا در آن آزمون قبول شدم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله پسرم، تو قبول شدی و اگر قبول نمی‌شدی، الان با تو سخن نمی‌گفتم و تو حتی در مورد این دین مبارک نشنیده بودی. امروز الیاس (ع) یک رهبر است."

الغریفی گفت: "بنابراین در هر تناسخی تا درجه‌ی معینی بسیار تلاش می‌کنیم و بر اساس آن درجه، در خدمت به آل محمد (ع) نقشی داریم و اگر بیشتر تلاش کنیم نقش بیشتری در خدمت به اهل‌بیت (ع) خواهیم داشت. یعنی اگر الیاس این همه اشتباه نمی‌کرد شاید نقش او بیشتر می‌شد، زیرا آنطور که فهمیدم، اگر الیاس (ع) را با عیسی (ع) یا پیامبری بهتر از او مقایسه کنیم، متوجه می‌شدیم که الیاس نصیبش را از دست داده است."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، آفرین پسرم."

الغریفی گفت: "به همین دلیل مولای من آرزو دارم به درجات بالاترِ خدمت به اهل‌بیت برسم، اما راه طولانی، ره توشه کم و شرایط بدان گونه که حسادت برانگیز باشد نیست. اما آرزو دارم که به سرعت در مسیر حرکت کنم زیرا زمان در حال اتمام است."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آفرین پسرم، برایت آرزوی خیر و موفقیت در خدمت به دین خدا، دین تسلیم، دارم. با یقین و تسلیم تو کشتی حرکت خواهد کرد. پسرم، خیلی وقت خود را تلف کرده‌ای، اما ان شاء الله اگر با تمام توان و قلب و اخلاص به جلو بروی جبران خواهی کرد."

در این گفتگو نکات مهم زیادی می‌آموزیم. می‌آموزیم که پیامبران و رسولان در دوران زندگی خود، قبل و بعد از پیامبری خود، مرتکب خطا و گناه شده‌اند. آنها از بدو تولد تا هنگام مرگ معصوم نبودند، بلکه پس از پیامبری به عصمت رسیدند. پس ذاتاً معصوم نبودند. همچنین می‌آموزیم که هر چه تعداد خطاهای پیامبر در طول زندگی کمتر باشند، مقامش بالاتر است، و هر چه خطاهایش بیشتر باشند، مقامش پایین‌تر است، و تمام آن در تناسخ‌های آینده او نقش دارد و اگر افراد در تناسخ‌های خاصی قبول نمی‌شدند، نام این دین را نمی‌شنیدند و یا به آن ایمان نمی‌آوردند.

خنوخ (ع) بر امت خود دعا کرد که خداوند آنان را از گرسنگی بمیراند. داوود (ع) اسبابی مهیا کرد تا یکی از سربازان خود کشته شود، به خاطر آنکه به همسر او، بَتْشَبَع، میل داشت.[15] سامسون (ع) فریفته‌ی دلیله شد. لوط (ع) در خروج از سدوم و عموره مردد بود. یعقوب (ع) از پذیرایی از فقیر خودداری کرد. اشتباهات پیامبران و رسولان آنقدر زیاد است که نمی‌توان آن را فهرست کرد. ما برخی را فهرست کرده‌ایم و بقیه را به خواننده واگذار می‌کنیم تا پیدا کند. کتب مقدس و روایات مملو از این حوادث است که یادآور جنبه‌ی انسانی پیامبران و رسولان می‌باشد. این حوادث همه‌ی ما را به تعجب وا می‌دارد که چرا خداوند چنین افراد ناقصی را به عنوان فرستادگان برگزیده است؟ آیا به دلیل ناقص بودن خداوند بود که پیامبران ناقصی را فرستاد یا به این دلیل که بشریت ذاتاً ناقص است؟ آیا شرایط بشریت به گونه‌ای است که فرستادن رسول کامل غیرممکن باشد؟

یعقوب با خدا کشتی می‌گیرد؟

چرا آدم (ع) خدا را هنگامیکه ابلیس به او الهام کرد، نافرمانی کرد؟ آیا به این دلیل بود که آدم (ع) به خدا شک کرد؟ آیا به این دلیل بود که او نمی‌توانست بین آنچه از خدا و آنچه از شیطان الهام شده است

[15] کتاب مقدس، سفر دوم سموئیل، اصحاح: ۱۱ - ۱۲

فرق بگذارد؟ یا اینکه ابلیس با معرفی خود به عنوان فرشته‌ی نور یا خود خدا موفق شد پیامبران را فریب دهد؟ آیا ابلیس در فرستادن پیامبران و رسولان نقش فعالی داشت؟ در سِفر پیدایش، رویارویی بسیار عجیبی را بین یعقوب (ع) و غریبه‌ای می‌یابیم که یعقوب، او را با خدا اشتباه می‌گیرد:

"همان شب یعقوب برخاست. دو زن و دو صیغه و یازده فرزند خود را از وادی یبوق گذرانید. بعد از آن تمام دارایی خود را هم از وادی گذرانید. اما خودش به تنهایی در آنجا ماند. سپس مردی آمد و تا طلوع صبح با یعقوب کشتی گرفت. وقتی آن مرد دید که نمی‌تواند یعقوب را مغلوب کند، لگن وی را لمس کرد و لگن از جا در رفت. پس آن مرد گفت: "بگذار بروم، چون سپیده صبح می‌دمد." یعقوب گفت: "تا مرا برکت ندهی، نمی‌گذارم." آن مرد پرسید "اسم تو چیست؟" یعقوب گفت: "اسم من یعقوب است." آن مرد گفت: "بعد از این اسم تو یعقوب نخواهد بود. تو با خدا و انسان مبارزه کردی و پیروز شدی. پس بعد از این اسم تو اسرائیل خواهد بود." یعقوب گفت: "حالا اسم خودت را به من بگو." اما او گفت: "چرا اسم مرا می‌پرسی؟" و پس از آن یعقوب را برکت داد. یعقوب گفت: "من خدا را روبه‌رو دیده‌ام و هنوز زنده‌ام." پس اسم آن محل را فنیئیل گذاشت. وقتی یعقوب فنیئیل را ترک می‌کرد، خورشید طلوع کرد. یعقوب به‌خاطر ضربه‌ای که به لگنش خورده بود، می‌لنگید. حتی امروز هم بنی‌اسرائیل ماهیچه‌ی کاسه‌ی ران را نمی‌خورند. زیرا همین قسمت از ران یعقوب ضربه خورده بود."[16]

آیا این کشتی‌گیر واقعا خدا بود؟ چرا یعقوب (ع) با او کشتی می‌گرفت اگر او خدا بود؟ چرا یعقوب (ع) نام آن مرد را طلب می‌کرد و طلب برکت می‌کرد؟ یکی از معانی نام اسرائیل در زبان عبری "کسی که با خدا کشتی گرفت"[17] می‌باشد. آن در زبان عربی به معنای "عبد خدا"[18] است. کسی که با یعقوب (ع) کشتی گرفت، آشکارا خدا نبود، بلکه فرشته‌ی سقوط کرده، ابلیس بود. گویا یعقوب (ع) تفکیک این دو، خدا و ابلیس، را دشوار یافت. نامی که به یعقوب (ع) داده شده بود، اسرائیل، نامی دوگانه بود. زیرا یعقوب (ع) براستی با ابلیس کشتی گرفت و بنده‌ی خدا هم بود. همانطور که می‌بینیم پیامبران و رسولان ناکامل بوده و گاهی اوقات قادر به تشخیص کامل بین خدا و ابلیس نبودند. بنابراین از هر دو الهام دریافت کرده و

[16] کتاب مقدس، سِفر پیدایش، اصحاح ۳۲ : ۲۲-۳۲

[17] یعقوب پس از کشتی گرفتن با یک فرشته، اسرائیل יִשְׂרָאֵל نامیده شد. آن همچنین می‌تواند به معنای پیروز با خدا باشد.

[18] کلمه "إسرائیل" در زبان عربی به معنای "عبد خدا" است، زیرا مشتقی از کلمه "الأسر" به معنای اسیر الله یا عبدالله است.

توسط هر دو فرستاده شدند. هنگامیکه خداوند پیامبری را می‌فرستاد، ابلیس همواره سعی می‌کرد با نشان دادن خود به عنوان خدا پیامبر را فریب دهد و او را به انجام کارهایی برانگیزد که بعداً برای او دردسر ایجاد می‌کرد یا او را از مسیر خدا و پیام اصلی منحرف می‌نمود.

پیامبران عهد عتیق

به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) گفتم: "آیا ابلیس پیامبران پیشین را فرستاده است؟" بعد ساکت شدم.

امام (از ایشان سلام) شروع به خندیدن کرد و فرمود: "پسرم، این را می‌دانم، اما آن کلمات کامل نیستند، پسرم تو من را خنداندی."

گفتم: "چرا پدرم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "چون تو ساکت شدی و من همچنان می‌خندم." از خنده‌ی ایشان شروع به خندیدن کردم، اما نفهمیدم چرا می‌خندد.

گفتم: "پدر به حقِّ خنده‌ات بگو، آیا ابلیس همه پیامبران را قبل از عیسی مسیح (ع) فرستاده است؟ و حالا خداوند همه را به لطف تو رجعت داد یا چطور شد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "گیتی فدای تو شود، بله به حقِّ تو چنین شد."

گفتم: "سبحان الله... سبحان الله... سبحان الله... فرصت دومی پیدا کردند چون واقعاً همه فکر می‌کردند که ابلیس خداست؟"

امام دوباره شروع به خندیدن کرد و فرمود: "خدا تو را برکت دهد که مرا خنداندی، تا الان که می‌خندم، ببین ابا جعفر (ع) مقابل من نشسته و می‌خندد و نمی‌داند من از چه چیزی در حال خندیدنم."

گفتم: "پس پدرم، منظورت این است که کلمات ناکامل، پیامبران بودند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

گفتم: "و در آن زمان روحشان قوی نبود و با تاریکی آمیخته بود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

گفتم: "پس همزمان هم از خدا و هم از ابلیس دستور می‌گرفتند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، برای تو مثالی می‌زنم، روح یوسف چه زمانی بهتر بود، امروز یا چند هزار سال پیش؟"

گفتم: "تا جایی که از شما یاد گرفتم، امروز همه باید بهتر از قبل باشند."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آفرین، و بدین علت امروز تو قائم هستی، ای قائم آل محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان)."

گفتم: "پس در آن روزها در بعضی از امور از دستورات ابلیس اطاعت می‌کردم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "دقیقاً."

گفتم: "پس تمام ماجرای کشتی گرفتن یعقوب با یک فرشته، و آمده است که با خدا کشتی گرفت، این ابلیس بود، درست است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، درست است و بنگر که امروز چه بر سر او آمده است. نگاه کن و به عظمت ماجرا پی ببر، اگر در موضوع دقت کنی متوجه می‌شوی که چقدر خطرناک است، بسیار خطرناک."

گفتم: "پدرم قبل از عیسی مسیح (ع) آیا کتب و شریعت‌ها آمیخته‌ای از وحی خدا و وحی از ابلیس بود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "دقیقاً پسرم، زیرا پیامبران نتوانستند دینِ تمام و کامل را به مردم منتقل کنند. آن سخت بود، بلکه گاهی غیر ممکن بود. اگر می‌بینی حتی در این زمان که قرار است ما بهترین

انصار را در روی زمین داشته باشیم، باز هم از سخن گفتن پرهیز می‌کنیم و بسیاری از حقایق را با ترس بر مردم می‌پوشانیم (مبادا کافر شوند). ما نمی‌توانیم آن را بیان کنیم، پس در مورد آن زمان چطور؟"

گفتم: "درست است، آیا ابلیس آیاتی را به پیامبران وحی می‌کرد تا در کتاب‌های آسمانی‌شان وارد کنند و آنان در این باره سردرگم می‌شدند (می‌پنداشتند آن از جانب خداست)؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، آن را انجام می‌داد و دلیل بر آن خطاهایی است که آنان مرتکب شدند و مشکلاتی که برخی از آنان در دعوت‌هایشان با آن مواجه شدند."

گفتم: "اما آیا بعد از شما دوباره این مشکل پیش می‌آید؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه، هرگز تکرار نمی‌شود. آسوده باش، ای نور چشم من."

در خنده‌ی امام (از ایشان سلام) تأمل کردم و آن من را به یاد متن گنوسی "رساله‌ی دوم شیث بزرگ" از نسخ خطی نجع حمادی انداخت که در آن از عیسی (ع) نقل شده:

"زیرا آدم مایه خنده بود، زیرا هِبدومَد (شیطان) او را نوعی جعلی از مردان قرار داده بود، گویی که او از من و برادرانم قوی‌تر شده باشد. ما از او مبرا هستیم، زیرا گناه نکرده‌ایم. و ابراهیم و اسحاق و یعقوب مایه خنده بودند، زیرا بر آنها، و آنها پدران جعلی هستند، هبدومد نامی نهاده بود، گویی که او از من و برادرانم قوی‌تر شده باشد. ما از او مبرا هستیم، زیرا گناه نکرده‌ایم. داوود مایه خنده بود زیرا که پسرش تحت تاثیر هبدومد پسر انسان نامیده شد، گویی که او از من و دیگر اعضای نژاد من قوی‌تر شده باشد. اما ما از او مبرا هستیم، زیرا گناه نکرده‌ایم. سلیمان مایه خنده بود، زیرا می‌پنداشت که مسیح بود بعد از آنکه توسط هبدومد مغرور شده بود، گویی که او از من و برادرانم قوی‌تر شده باشد. اما ما از او مبرا هستیم. من گناه نکرده‌ام. دوازده پیامبر مایه خنده بودند، زیرا آنها به عنوان تقلید از پیامبران حقیقی به پیش آمدند. آنها به وجود آمدند و از طریق هبدومد جعلی بودند، گویی که او از من و برادرانم قوی‌تر شده باشد. اما ما از او مبرا هستیم، زیرا گناه نکرده‌ایم. موسی، خادم امین، مایه خنده بود و "رفیق" نامیده شده بود، زیرا آنها در مورد او که هرگز مرا نمی‌شناخت، شهادت منحرفانه دادند. نه او و نه کسانی که پیش از او بودند، از آدم گرفته تا موسی و یحیی تعمید دهنده، هیچ یک از آنها من و برادرانم

را نمی‌شناختند. زیرا آنها آموزه‌ای از فرشتگان برای رعایت قوانین غذایی و بردگی تلخ داشتند، زیرا آنها هرگز حقیقت را نمی‌دانستند و نخواهند دانست. زیرا فریب بزرگی بر روح آنها وجود دارد که آنها را از یافتن آزادی برای شناخت او باز می‌دارد، تا زمانی که پسر انسان را بشناسند. حال در مورد پدرم، من کسی هستم که جهان او را نشناخت، و به همین دلیل (جهان) بر ضد من و برادرانم قیام کرد. اما ما از او مبرا هستیم، زیرا گناه نکرده‌ایم."[19]

اینجا بود که فهمیدم تمام پیامبران و رسولانی که قبل از عیسی مسیح آمده بودند ناکامل بودند. آنها مانند پدرشان آدم (ع) بودند. آدم (ع) را خداوند منصوب کرد و او از خداوند وحی دریافت کرد، از این رو: **﴿يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴾ ﴿ای آدم خود و همسرت در این باغ سکونت گیرا[ید] و از هر کجای آن خواهید فراوان بخورید و[لی] به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود﴾**[20] آدم (ع) همچنین می‌توانست وسوسه‌ی ابلیس را بشنود و از او الهام بگیرد: **﴿فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَا يَبْلَى﴾ ﴿پس شیطان او را وسوسه کرد گفت ای آدم آیا تو را به درخت جاودانگی و ملکی که زایل نمی شود راه نمایم﴾**[21]

آدم (ع) همچنین دارای اراده‌ی آزاد بود و گاه اطاعت خدا را برگزید، اما همچنین اطاعت از ابلیس را نیز برگزید، از این رو قرآن کریم می‌فرماید: **﴿فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ ۞ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ ﴿پس آن دو را با فریب به سقوط کشانید پس چون آن دو از [میوه] آن درخت [ممنوع] چشیدند برهنگی‌هایشان بر آنان آشکار شد و به چسبانیدن برگ[های درختان] بهشت بر خود آغاز کردند و پروردگارشان بر آن دو بانگ بر زد مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که در حقیقت شیطان برای شما دشمنی**

[19] رساله‌ی دوم شیث بزرگ، مجموعه نجع حمادی

[20] قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۳۵

[21] قرآن کریم، سوره طه، آیه ۱۲۰

آشکار است ۞ گفتند پروردگارا ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی مسلما از زیانکاران خواهیم بود﴾[22]

ابلیس به آدم (ع) بسنده نکرد، بلکه در رسالت تمام پیامبران و رسولان بعد از آدم (ع) مداخله کرد و سعی کرد آنها را وسوسه کند. او موفق می‌شود تا حدی در تمام آنها دخالت کند. دلیل دخالت او در اشتباهات آنها مشهود است: **﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ ﴿و پیش از تو هیچ رسول یا نبی نفرستادیم مگر آنکه چون قرائت [وحی را] آغاز کرد، شیطان در خواندن او اخلال می‌کرد، آنگاه خداوند اثر القای شیطان را می‌زداید، و سپس آیات خویش را استوار می‌دارد و خداوند دانای فرزانه است﴾**[23]

بنابراین نیاز به آمدن رسولانی بود که بتوانند در برابر وسوسه‌های ابلیس مقاومت کنند. نیاز به پیامبران و رسولانی بود که به صورت قاطع بین کلام خدا و کلام ابلیس تفاوت قائل شوند. آنها توانایی مقاومت در برابر وسوسه، تشخیص کلمات حق و اطاعت کامل از خدا را خواهند داشت. عیسی (ع) اولین پیامبری بود که قادر به انجام این کار بود.

کلمات کامل

عیسی (ع) آغازی تازه در سلسله انبیا و رسولان می‌باشد. شواهد زیادی در این مورد وجود دارد. در دعایی طولانی امام صادق (از ایشان سلام) می‌فرماید: **"از تو درخواست می‌کنم به بزرگیت که در کوه سینا ظاهر شد و به وسیله آن با بنده و فرستاده‌ی خود موسی بن عمران سخن گفتی. از تو درخواست می‌کنم به طلوعت در ساعیر و به ظهورت در کوه فاران..."**[24] همچنین در کتاب تثنیه آمده است: **"خداوند از سینا آمد و از سِعیر بر آنان طلوع فرمود. او از کوه فاران درخشید، و از نزد کرورهای قُدسیان آمد، و در دست راست خویش برایشان شریعتی آتشین داشت"**[25]

---

[22] قرآن کریم، سوره اعراف، آیات ۲۲-۲۳

[23] قرآن کریم، سوره حج، آیه ۵۲

[24] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۸۷، ص ۹۹

[25] کتاب مقدس، سفر تثنیه، اصحاح ۳۳: ۲

پس در حالیکه از موسی (ع) نام برده شده بود، عیسی (ع) در ساعیر به عنوان طلوع خداوند و محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) به عنوان ظهور خداوند در فاران توصیف شد. همانطور که می‌دانیم برآمدن خورشید یا سپیده دم اولین حرکتی است که خورشید قبل از ظهور انجام می‌دهد. قبل از آن تاریکی است. پس عیسی (ع) در زمان ظهور خود، کامل‌ترین پیامبران و رسولان و کامل‌ترین مترجم و مظهر خداوند در خلقت بود. از آدم (ع) تا یحیی تعمید دهنده (ع)، عیسی (ع) عظیم‌ترین و کامل‌ترین آنها بود. عیسی (ع) این حقیقت و ناکامل بودن همه پیامبران پیش از او را اعلام کرد. عیسی (ع) در کتاب یوحنا می‌فرماید: **"همه‌ی کسانی که قبل از من آمدند، دزد و راهزن بودند، اما گوسفندان به صدای آنان گوش ندادند."**[26]

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "میان عیسی (ع) و حسین بن علی (ع) فرقی در مقام نیست."

می‌دانیم که عیسی (ع) جبرائیل (ع) بود، ششمین فرد در زیر عبا (اهل کساء). برای کسانی که با این واقعه آشنا نیستند، گزیده‌ای از روایت این واقعه توسط فاطمه الزهرا (از ایشان سلام) در اینجا آورده شده است:

"پس خدای عز و جل فرمود: 'ای فرشتگان من و ای ساکنان آسمان‌هایم براستی که من نیافریدم آسمان بنا شده و نه زمین گسترده و نه ماه تابان و نه مهر درخشان و نه فلک چرخان و نه دریای روان و نه کشتی در جریان را مگر به خاطر دوستی این پنج تن، اینان که در زیر کساء هستند.' پس جبرائیل امین عرض کرد: 'پروردگارا آنها کیانند در زیر کساء؟' خدای عز و جل فرمود: 'آنان خاندان نبوت و معدن رسالتند. آنها فاطمه و پدرش و شوهر و دو فرزندش هستند.' جبرائیل عرض کرد: 'پروردگارا آیا به من هم اذن می‌دهی که به زمین فرود آیم تا ششمین آنها باشم؟' خدا فرمود: 'آری به تو اذن دادم.' پس جبرائیل امین به زمین آمد و گفت: 'سلام بر تو ای رسول خدا، (پروردگار) العلی الاعلی سلامت می‌رساند و تو را به تحیت و اکرام مخصوص داشته و می‌فرماید: 'به عزت و جلالم سوگند که من نیافریدم آسمان بنا شده و نه زمین گسترده و نه ماه تابان و نه مهر درخشان و نه فلک چرخان و نه دریای روان و نه کشتی در جریان را مگر برای خاطر تو و عشق تو و به من نیز اذن داده است که با شما در زیر

[26] کتاب مقدس، انجیل یوحنا، اصحاح ۱۰: ۸

کساء باشم پس آیا تو هم ای رسول خدا اذنم می‌دهی؟' رسول خدا فرمود: 'و بر تو باد سلام ای امین وحی خدا، آری به تو هم اذن دادم.' پس جبرائیل با ما وارد در زیر کساء شد و به پدرم گفت: 'همانا خداوند بسوی شما وحی کرده و می‌فرماید: 'خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [اهل البیت] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.'"[27]

از آنجا که آشکار شد که جبرائیل عیسی (ع) است، می‌دانیم که عیسی یکی از اهل کساء است که خداوند او را گرامی داشت و از آلودگی‌ها یا الهامات شیطان به کلی پاکیزه گرداند. می‌دانیم که خداوند در قرآن کریم در مورد آخرین پیامبر پیش از عیسی، یحیی تعمید دهنده (ع) چنین می‌فرماید: **﴿وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا﴾ ﴿و سلام بر او روزی که زاده شد و روزی که می‌میرد و روزی که زنده برانگیخته می‌شود﴾**[28] در حالی که در قرآن کریم از حضرت عیسی (ع) نقل شده است: **﴿وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا﴾ ﴿و درود بر من روزی که زاده شدم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده برانگیخته می‌شوم﴾**[29] پس عیسی (ع) بر خود سلام می‌فرستد، در حالی که یحیی و پیامبران پیش از او به کسی نیاز دارند که بر آنان سلام بفرستد.

پیامبر اکرم (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود: **"من در دنیا و آخرت به عیسی بن مریم نزدیک‌ترین مردم هستم."**[30] از میان تمام پیامبران و رسولان از آدم تا محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) بهترینِ پیامبران و رسولان، محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) و عیسی بن مریم (ع) بودند.

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) به من فرمود: "مریم مادر عیسی (ع) دوباره به صورت آمنه مادر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) تناسخ کرد."

پس به طور خلاصه در می‌یابیم که عیسی (ع) نمایانگر رسول کامل و نمایانگر طلوع واقعی خداوند است و محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) رسولی کامل‌تر و نماینده‌ی خدا در خلق است. آنها از وسوسه‌های شیطان پاک شده‌اند، درحالی‌که پیامبران و رسولان قبلی تحت تأثیر آنها قرار گرفته بودند و

[27] اسرار فاطمیه، شیخ محمد فاضل مسعودی، ص ۱۸۴

[28] قرآن کریم، سوره مریم، آیه ۱۵

[29] قرآن کریم، سوره مریم، آیه ۳۳

[30] میزان الحکمه، محمد ری‌شهری، ج ۴، ص ۳۲۰۲

پیام‌های آنها با حق از جانب خدا و برخی باطل از جانب شیطان آمیخته شده بود. عیسی (ع) و محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) مطیع شیطان نبودند و/یا در این زمینه سردرگم نگشتند. رد وسوسه‌های شیطان توسط عیسی (ع) در انجیل‌ها به وفور آشکار شده است و چیزیست که اشاره بدان بی‌دلیل نیست. او سه بار مورد وسوسه شیطان قرار می‌گیرد و سه بار از اطاعت از شیطان سر باز می‌زند. یک بار وسوسه می‌شود که سنگ را به نان تبدیل کند، بار دیگر از او خواسته می‌شود در ازای فرمانروایی بر زمین، شیطان را پرستش کند و بار سوم از او خواسته می‌شود که از قله‌ی بلند معبد بپرد.

در انجیل لوقا آمده است: **"عیسی پر از روح القدس از رود اردن بازگشت و روح خدا او را به بیابان‌ها برد. و در آنجا ابلیس او را مدت چهل روز با وسوسه‌ها آزمایش می‌کرد. او در آن روزها چیزی نخورد و سرانجام گرسنه شد. ابلیس به او گفت: 'اگر تو پسر خدا هستی به این سنگ بگو تا نان شود.' عیسی پاسخ داد: 'در کتاب مقدس نوشته شده است که زندگی انسان فقط بسته به نان نیست.' بعد ابلیس او را به بالای کوهی برد و در یک چشم به هم زدن تمام ممالک دنیا را به او نشان داد و گفت: 'تمامی اختیارات این قلمرو و همه‌ی شکوه و جلال آن را به تو خواهم بخشید، زیرا در اختیار من است و من می‌توانم آن را به هر که بخواهم ببخشم. اگر تو مرا سجده کنی، صاحب همه‌ی آن خواهی شد.' عیسی به او پاسخ داد: 'در کتاب‌مقدس نوشته شده است: 'تو باید خداوند، خدای خود را سجده کنی و فقط او را خدمت نمایی.' سپس ابلیس او را به اورشلیم برد و بر کنگره‌ی معبد بزرگ قرار داد و به او گفت: 'اگر تو پسر خدا هستی خود را از اینجا به پایین بینداز، زیرا در کتاب‌مقدس نوشته شده است: 'او به فرشتگان خود فرمان خواهد داد تا تو را محافظت کنند.' و نیز نوشته شده است: 'تو را در دست‌های خود نگاه خواهند داشت، مبادا پایت به سنگی بخورد.' عیسی به او پاسخ داد: 'کتاب مقدس همچنین می‌گوید که 'نباید خداوند، خدای خود را بیازمایی.' ابلیس پس از آنکه تمام وسوسه‌های خود را به پایان رسانید مدتی او را تنها گذاشت."**[31]

بر خلاف آدم (ع) که وقتی شیطان او را وسوسه می‌کند که از درخت بخورد، اطاعت می‌کند، عیسی از اطاعت شیطان سر باز می‌زند و فقط خدا را اطاعت می‌کند. و به همین دلیل است که توانایی‌های فراوانی

[31] کتاب مقدس، انجیل لوقا، اصحاح ۴ : ۱-۱۳

به او داده شد که فقط یک خدا از آن برخوردار می‌بود، زیرا او نماینده و رسول کامل بود و قادر بود همه صفات الهی را بازتاب کند. عیسی (ع) توانست بین خدا و ابلیس تمایز قائل شود و محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) بازتاب کامل‌تری از خدا بود. اوصیاء عیسی (ع) تا به حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) نیز از همه پیامبران قبل از عیسی (ع) بهتر بودند. اوصیاء محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) از همه پیامبران و رسولان و اوصیاء قبل از حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) بهتر و کامل‌تر بودند (توجه داشته باشید که عیسی نیز به عنوان یکی از اوصیاء حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) رجعت می‌کند).

حال سوال این است که آیا عیسی (ع) و حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) اشتباهی مرتکب شدند؟ برای اینکه مخلوق باشید باید حداقل به اندازه یک نقطه تاریکی داشته باشید زیرا همه‌ی آفرینش نور آمیخته با تاریکی است. تنها خداوند است که نور مطلق، خالص و کامل است که حتی از نقطه‌ای از تاریکی نیز پاک می‌باشد. به همین دلیل است که عیسی (ع) هنگامی که نیکو نامیده شد، پاسخ داد: **"چرا مرا نیکو می‌خوانی؟ هیچ کس نیکو نیست جز فقط خدا."**[32] تا زمانی که انسان کمی تاریکی داشته باشد، ناکامل است، زیرا فقط خدا کامل است. پس عیسی (ع) و محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) اشتباه کردند، اما اشتباهات آنها مانند بقیه خطاهای پیامبران و رسولان خطا محسوب نمی‌شود. اشتباهات آنها جزئی بود. در حالی که اشتباه حضرت آدم نافرمانی بود، خطای نوح زیر سوال بردن خدا بود، خطای موسی درخواست دیدن خدا بود، اشتباه عیسی (ع) این بود که آیا می‌توان سرنوشت را تغییر داد، و اشتباه محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) صرفاً احساس ناراحتی در مورد یک موضوع خاص بود.

اشتباهی که عیسی مرتکب شد

گفتم: "پدرم، آیا عیسی اشتباهی کرده است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله پسرم."

گفتم: "اشتباهش چه بود؟"

[32] کتاب مقدس، انجیل لوقا، اصحاح ۱۸ : ۱۹

امام (از ایشان سلام) فرمود: "درخواست نمود که مصلوب شدن را از او بردارند."

گفتم: "پدرم، چرا؟ آیا پس از آن که مردگان را زنده کرد و آن همه معجزات را انجام داد و دانست که خدا وجود دارد، از مرگ می‌ترسید؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله پسرم، او نمی‌خواست به دست آنان کشته شود، اما زیاد بر این موضوع تاکید نکن."

اشتباهی که محمد مرتکب شد

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پیامبرانی هستند که خداوند نامشان را از دیوان نبوت محو کرد و پیامبران دیگری که تقریباً نامشان از دیوان نبوت محو شد، مانند موسی (ع) و یوسف (ع)."

گفتم: "سبحان الله آیا یوسف به خاطر کاری که با زلیخا کرد تقریباً محو شد؟"

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "به چند دلیل، دلیل اول به خاطر کاری است که با زلیخا کرد، دلیل دوم آن است که قبل از یاری خواستن از خداوند از حاکمان کمک خواست. دلیل سوم آن است که او در زمانی خاص به خاطر اینکه همه‌ی زنان او را دنبال می‌کردند و عاشقش بودند، مغرور شد."

عرض کردم: "از خداوند والا و بزرگ طلب آمرزش می‌کنم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "و اما موسی (ع) همیشه سوال می‌کرد و بررسی می‌کرد و همچنین صبر نداشت، آیا می‌دانی چند تن از پیامبران و رسولان تقریباً از دیوان نبوت محو شدند؟"

گفتم: "۳۱۳؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "موسی و یوسف و یعقوب و محمد از آنان بودند."

گفتم: "محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان)؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله در آخر عمرش."

گفتم: "چون نمی‌خواست مردم را از علی (ع) آگاه کند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

گفتم: "چرا نخواهد بگوید؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "چون از زبان مردم می‌ترسید و خجالت می‌کشید که علی پسر عمویش بود و با دخترش ازدواج کرده بود."

در این آیه به واقعه غدیر خم اشاره شده است: **﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ ﴿ای پیامبر آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد آری خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند﴾**[33]

اگرچه اینها خطا بود، اما اطاعت از ابلیس یا نافرمانی خدا نبود. عیسی (ع) و محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) سخنان ابلیس را به زبان نیاوردند و از دستورات او اطاعت نکردند و به وسوسه‌ی او نیفتادند. در زمان حیات عیسی (ع) و محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) پیام‌های آنان کاملاً از نفوذ ابلیس محفوظ بود و همه سخنانشان کلام خدا بود.[34]

سخنان و پیام‌های اوصیاء محمد، امامان و مهدیین نیز به همین ترتیب از نفوذ ابلیس مصون است و به همین دلیل وصیت و صاحبانش بازدارنده از گمراهی هستند. حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) در شب رحلت خود فرمود: **"قلم و کاغذی برای من بیاورید تا برایتان مکتوبی بنویسم که**

[33] قرآن کریم، سوره مائده، آیه ۶۷

[34] این به ارتباط شفاهی آنها در زمان خودشان اشاره دارد. کلمات نوشتاری که بعدها در تاریخ به آنها نسبت داده شد تحریف شد.

بعد از آن هرگز گمراه نخواهید شد."[35] با این حال، همان گونه که روایات و تاریخ نشان می‌دهد، خلافت الهی عیسی (ع) و حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) و انتقال آن از وصی به وصی دیگر به هیچ وجه انتقالی بی‌دغدغه نبود. با وجود هرج و مرج و هیاهو، حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) وصیت نامه‌ای را بر اساس سنت الهی نوشتند. ایشان وصیت نامه‌ای را نوشت که در آن اسامیِ آن جانشینان با امام علی (از ایشان سلام) شروع شده و به عبدالله و احمد و المهدی ختم می‌شود. آنها کسانی هستند که از وسوسه‌ها و نجواهای ابلیس محفوظ می‌باشند و خداوند وعده داده که آنها ما را از گمراهی حفظ می‌کنند.

وصیت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان)

حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) در شب رحلت خود به پسر عمو و داماد و جانشین برحق خود امام علی بن‌ابی‌طالب (از ایشان سلام) فرمود:

'"یا ابا الحسن صحیفه و دواتی حاضر کن.' و پیامبر خدا (سلام بر ایشان و خاندانشان) وصیتشان را املا فرمودند تا اینکه به اینجا رسیدند که فرمودند: 'یا علی پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آنها دوازده مهدی هستند. پس تو ای علی اولین دوازده امام هستی، خدا تو را در آسمان‌ها علی المرتضی، و امیرالمومنین، و صدیق اکبر، و فاروق اعظم، و مامون و مهدی نامیده است. این نام‌ها بر احدی غیر از تو صحیح نمی‌باشد. ای علی تو وصی من بر خانواده‌ام، زنده‌ی آنها و وفات کرده‌ی آنها، هستی. زنان من، آنانی که تو آنها را نگه داری من را فردا ملاقات خواهند نمود و آنانی را که تو رد کنی من از آنان مبرا هستم. من او را نخواهم دید و او من را در روز قیامت نخواهد دید، و تو خلیفه و جانشین من بر امتم پس از من می‌باشی. اگر روز وفات تو فرا رسید، آن را به پسرم حسن البر الوصول تسلیم کن. سپس اگر روز وفات او فرا رسید، بگذار تا او آن را به پسرم حسین شهید الزکی المقتول تسلیم کند. اگر

[35] این روایت در منابع اهل سنت و شیعه به "حدیث دوات و قلم" معروف است. در اینجا یک مثال آورده شده: ابن عباس روایت کرد: هنگامی‌که رسول الله (ص) می‌خواستند که این عالم را ترک نمایند، افرادی در منزلشان بودند و عمر بن الخطاب یکی از آنان بود. پیامبر (ص) فرمودند "بیایید، بگذارید برای شما مکتوبی بنویسم که بعد از آن گمراه نخواهید شد." در آن هنگام عمر گفت" همانا پیامبر (ص) عمیقاً از درد رنجور شده است و شما قرآن را نزد خود دارید، پس کتاب الله برای ما کافی است." افرادی که در خانه بودند اختلاف کردند. بعضی از آنان گفتند "نزدیک شوید تا آنکه پیامبر (ص) برای شما سندی بنویسد که بعد از آن شما گمراه نخواهید گشت" و بعضی از میان آنان آنچه را که عمر گفته بود گفتند. هنگامی‌که در بیهوده گویی افراط کردند و در نزد رسول الله (ص) شروع به ستیزه نمودند، ایشان فرمودند "برخیزید و بروید!" عبیدالله گفت "ابن عباس نقل می‌کرد که آن خسرانی عظیم بود، حقیقتاً خسرانی عظیم، که به علت ستیزه و سر و صدایشان مانع رسول الله (ص) شدند تا برای آنان مکتوبی بنویسد." - صحیح بخاری، البخاری، کتاب المرضی حدیث ۵۶۶۹

روز وفات او فرا رسید، بگذار آن را به پسرش سید العابدین ذی الثفنات علی تسلیم کند. اگر روز وفات او فرا رسید، بگذار آن را به پسرش، محمد الباقر تسلیم کند. اگر روز وفات او فرا رسید، بگذار آن را به پسرش جعفر الصادق تسلیم کند. اگر روز وفات او فرا رسید، بگذار او آن را به پسرش موسی الکاظم تسلیم کند. اگر روز وفات او فرا رسید بگذار او آن را به پسرش علی الرضا تسلیم کند. اگر روز وفات او فرا رسید بگذار او آن را به پسرش محمد الثقه التقی تسلیم کند. اگر روز وفات او فرا رسید، بگذار او آن را به پسرش، علی الناصح تسلیم کند. اگر روز وفات او فرا رسید، بگذار او آن را به پسرش حسن الفاضل تسلیم کند. اگر روز وفات او فرا رسید، بگذار او آن را به فرزندش محمد مستحفظ از آل محمد علیهم السلام تسلیم کند. پس ایشان دوازده امام می‌باشند، سپس دوازده مهدی بعد از او می‌باشند. (پس اگر روز وفات او فرا رسید،) بگذار او آن را به پسرش، نخستین مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم عبد الله و احمد و نام سوم المهدی است، و او اولین مومنین است.""[36]

[36] الغیبة، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱۷۴ - بحار الانوار ، علامه مجلسی، ج ۵۳، ص ۱۴۸



درب شماره بیست و هشت

در معرفت اخلاق

"نه آنچه به دهان آدمی داخل می شود او را نجس می سازد، بلکه آنچه

از دهان او بیرون می آید، آن است که آدمی را نجس می سازد"

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در خطبه‌ی خود درباره‌ی ملاقاتش با امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود: "پس از این ملاقات، ملاقات‌هایم با ایشان ادامه یافت و موارد زیادی را برایم روشن ساختند، ولی مرا امر به تبلیغ چیزی یا شخصی معین نفرمودند، بلکه این دستورالعمل‌ها مختص من بود تا مرا بسازند و به سوی اخلاق نیک و خداپسندانه سوق دهند."

سفر من با امام احمد الحسن (از ایشان سلام) نیز همین مسیر را دنبال کرد. بخش زیادی از آن سفر بر این متمرکز بود که امام من را تربیت کند و این اخلاق و سیره‌ی الهی را از درون من بیرون آورد. بنابراین هر کسی که این کتاب مقدس را می‌خواند، و حقیقتاً به این دین ایمان دارد و آرزو می‌کند که بدنش ظرفی برای یک روح پاک شود، خود را تربیت کند. روزی یکی از مومنان به من بی‌احترامی بزرگی کرد و کار به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) رسید.

امام (از ایشان سلام) فرمود: "حق تو را به تو باز خواهم گرداند و پدرت را هنگامی که او حق را به صاحبانش بر می‌گرداند می‌شناسی پسرم، من می‌خواهم که معنی یوسف را بدانی. یوسف یعنی آداب ستوده، صبر، قدرت، اراده، عشق، شفقت، رحمت، مبارزه با نفس، بزرگی، پاکی، توان، سعه‌صدر، اطاعت از خدا، بنده‌ی فقیر حقیر برای خدا."

گفتم: "پدرم این صفات را در من می‌یابی؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "همه آن در توست و از قسمتی از آن هنوز استفاده نکرده‌ای، من تو را تربیت می‌کنم، شیربچه‌ای را تربیت می‌کنم، می‌خواهم او بزرگ شود و شیر باشد. وقتی سرم را بر خاک می‌گذارم در آرامش هستم که احمد الحسنی را که محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) خلق کرد، تربیت و خلق کردم. همانطور که پدرم من را بزرگ کرد تو را بزرگ کردم، پس هرگز تحت تاثیر قرار نگیر یا عصبانی نشو. وقتی پدر عادل می‌خواهد پسرش را تربیت کند، او را تحت فشار قرار می‌دهد تا مردی را بیرون بیاورد که مسئولیت پذیر باشد."

گفتم: "باشد، یک فرصت دیگر به من بده (تا بیشتر صبور باشم)."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم، فرصت همچنان وجود دارد. چه کسی به تو گفت که ای عبدالله در را بستم؟ در تو باز است و من تو را رها نمی‌کنم تا آنچه را که می‌خواهم ببینم. من فقط می‌خواهم که دنیا عظمت یوسف را از طریق اخلاق و منش او و از طریق شفقت و همدردی او، از طریق رحمت او، خرد او، قدرت او و از طریق همه چیز ببیند."

گفتم: "من سعی می‌کنم احمد الحسن باشم." و کتاب سیاهی که با دست خط من پر شده بود را بیرون آوردم و گفتم: "این کتاب من است، آن را با دستان خود نوشتم، در آن هر حکمتی است که تا به حال از شما شنیده‌ام."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "عالی! عالی پسرم! عالی! من در تربیت کردن تو جز خوشحالی نمی‌بینم. خوشحالم و از این کار ملول و خسته نمی‌شوم و من ایمان دارم که تو همانگونه خواهی بود که خدا می‌خواهد و ایمان دارم که می‌توانم تو را آنگونه که خدا می‌خواهد بسازم. پس همانگونه که قبلاً برخاستی و تغییر کردی برخیز زیرا تو می‌توانی و به خدا قسم تو توانایی عظیمی برای تغییر داری و این به نفع توست عزیزم. حالا برو به مردم بگو شاید فلانی و فلانی در بعضی امور جاهل بوده‌اند و نمی‌دانند و تو برایشان دعا کرده‌ای و از خداوند برای آنان طلب آمرزش کرده‌ای."

نصیحت به انصار

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "من چیز بسیار مهمی می‌خواهم؛ می‌خواهم که مومنان اخلاق اهل‌بیت و ادب و طبیعت‌شان را بیاموزند تا حقیقتا بهترین امتی باشند که تا به حال وجود داشته است. تربیت مهمتر از علم است، اخلاق بالاتر از هر چیز دیگری است. علم را می‌توان در هر زمانی داد، اما کسی که به روش نادرست تربیت شده است، بسیار دشوار است که بعداً اصلاح شود، آن مانند درختی است که کج رشد کرده و راست کردن آن بسیار دشوار است. همه باید برای یکی کار کنند. نباید بین مومنین حساسیتی وجود داشته باشد و همه باید خود به خود حاضر باشند که به همه کمک کنند. مومنین باید مثل کندوی عسل باشند؛ اگر فردی اشتباه کرد دیگری باید آن را به آنان گوشزد کنند. نباید بین شما شرم باشد، همگی شما یکی هستید، اگر یک نفر اشتباه کرد پس شرم بر همه، زیرا همگی شما یکی هستید.

می‌خواهم مردم در انصار من پیامبران و رسولان راستین را ببینند، در اخلاق و همه چیز آنان، درست به همان شکل که یکی از دوستان آدم (ع) هنگامی‌که حمیدرضا را ملاقات کرد در مورد او گفت: 'آن مرد یک پیامبر است' و اخلاق او را ستود. مردم باید در مورد انصار من اینگونه صحبت کنند و من کمتر از آن را قبول ندارم. اگر آنها به آن درجه برسند برای من کافی است و برای آنها کافی است زیرا بعد از آن خودشان به جایی می‌رسند که در اخلاق از پیامبران برتری خواهند داشت. دوست دارم همه با همه اینطور باشند، با دور و نزدیک، شوهر با زن، در ملاء عام و در خلوت، رفتار و کردار همه یکسان باشد، در برخورد و رفتار با فرد جوان یا سالخورده تفاوتی نداشته باشد."

فکر کردن به فقرا

امام (از ایشان سلام) فرمود: "هر چند مال خود شخص باشد، مومن نباید هر طور که می‌خواهد زیاد خرج کند یا چیزهایی را که لازم نیست یا صرف سرگرمی است یا چیزهای گران قیمت بخرد، یقینا نه. من خودم که مومنان می‌گویند همه چیز مال من است به خودم این حق را نمی‌دهم که چنین کنم. خرج کردن باید مسئولانه باشد من اسمش را خرج کردن اخلاقی می‌گذارم. هر انسانی باید به فکر دیگری غیر از خودش باشد. او باید فکر کند که صدها میلیون نفر هستند که گرسنه هستند و حتی یک لقمه برای خوردن پیدا نمی‌کنند. آنها نمی‌توانند چیزی پیدا کنند که آنها را بپوشاند و آنها را از سرمای زمستان گرم نگه دارد. آنها سقفی نمی‌یابند که آنها را از ظلم و ستم بنی آدم حفظ کند. برای من مهم نیست که آنها چه دینی یا چه اعتقادی دارند، آنها نمی‌دانند و تشخیص نمی‌دهند حقیقت چیست و حساب آن جدا است. آنچه برای من مهم است این است که انسانی هست که گرسنگی می‌کشد و ما باید به فکر آنها باشیم، زیرا آنها روزی انصار و یارانی می‌شوند که نسبت به کافران و منافقین سخت‌گیرند و برای شما برادر و خواهرند."

تسلیم

امام (از ایشان سلام) فرمود: "در این دین جز دو چیز سودی به تو نمی‌رساند، بدون این دو چیز استوار ماندن در این راه بسیار دشوار است، و آن صبر است، سپس صبر، سپس صبر، سپس تسلیم. تسلیم یکی از آسان‌ترین راه‌های انسان برای قدم گذاشتن در صراط مستقیم است. آن همچنین یکی از سخت‌ترین کارها

است. اگر انسان تسلیم شود اما واقعاً تسلیم نباشد عواقب منفی بر زندگی انسان خواهد داشت تا اینکه خدایی نکرده او را به هلاکت می‌اندازد."

کوتاهی

امام (از ایشان سلام) فرمود: "احساس کوتاهی کردن، احساسی است که هر مومنی دارد. حتی امام مهدی (ع) می‌فرماید: "من احساس کوتاهی می‌کنم (من تقصیرکار هستم)." و حتی من احساس کوتاهی شدید می‌کنم تا جایی که شب‌ها نمی‌خوابم و الحمدلله رب العالمین. پسرم همگی ما تقصیرکار هستیم زیرا خداوند در ازای اندکی که به او می‌دهیم بسیار به ما اعطا می‌کند و آن اندکی هم که به او می‌دهیم از ما نیست، بلکه همه از فضل اوست؛ پس ما در آن هیچ لطفی نمی‌کنیم."

توکل کامل به خدا

امام (از ایشان سلام) فرمود: "انسان مومن باید دائماً در حال پیشرفت باشد و هرگز توقف و حدّی نداشته باشد. بلکه باید در همه حال و در همه وقت بیشتر طلب کند و همیشه باید این کلمات را بگوید: "هیچ نیرو و توانی جز از سوی خداوند نیست (لا حول ولا قوه الا بالله)." بگذار این دستورالعمل‌تان در همه عرصه‌های زندگی باشد، تو خوشحال‌ترین انسان‌ها خواهی بود، اما مومن نباید آن را تنها به زبان بگوید، بلکه باید آن را در قلب و ذهن بگوید و با گفتار و عمل به آن ایمان داشته باشد."

هرگز بدون علم تفسیر نکن

امام (از ایشان سلام) فرمود: "کسی که بدون علم تفسیر می‌کند، اگر درست بگوید پاداشی ندارد و اگر اشتباه کند، سرزنش می‌شود."

قبل از صحبت کردن فکر کن

امام (از ایشان سلام) فرمود: "علی بن ابی طالب (ع) آرزو می‌کرد که ای کاش گردنش بلند می‌بود تا قبل از اینکه حرفی بزند، اگر ایرادی در آن بود، آن را برگرداند و درست کند پیش از اینکه آن از دهانش خارج گردد. او (ع) هرگز یک جمله یا کلمه‌ای به زبان نیاورده است، مگر اینکه ابتدا آن را برای خود مطرح کرده،

آثار منفی و آثار مثبت آن را بررسی کرده و سپس تصمیم گرفته که آیا گفتن آن امکان پذیر است یا خیر. به همین دلیل است که او را همیشه حکیم و سخنور فصیح می‌یابی و هر سخنی که می‌گوید حکمت و خطبه‌ای کامل با فواید نامحدود می‌باشد."

ترس از صفات ما نیست

امام (از ایشان سلام) فرمود: "ترس از صفات ما نیست، مومن از هیچ چیز جز از خدا نمی‌ترسد، هر که با خداست ترسی ندارد، کسی که از خدا دور است می‌ترسد. نزدیکی به خداوند به تو احساس امنیت می‌دهد."

کاروان احمد

امام (از ایشان سلام) فرمود: "احمد الحسن در کاروان خود مومنی را که با برادرش سخن نمی‌گوید نمی‌خواهد، هر که با برادرش سخن نمی‌گوید، نگوید او از انصار من است و من او را نمی‌خواهم. همه باید همه را دوست داشته باشند، همه باید از همه محافظت کنند، همه باید همه را بر خود ترجیح دهند و همه باید فرزندان دیگران را بر فرزندان خود ترجیح دهند. همه در جلوی من هستند و من آخرین هستم. این باید شعار شما باشد، تا برادرم نگیرد من نخواهم گرفت، تا برادرم نخورد من نمی‌خورم، تا برادرم لباس نپوشد لباس نمی‌پوشم، من باید گرسنه بخوابم و برادرم راحت بخوابد. من باید بر روی زمین بخوابم و برادرم در بستر گرم بخوابد، من باید بمیرم تا برادرم زنده بماند، اگر شما اینطور و بیشتر از آن نباشید، به خدا سوگند، به خدا سوگند، به خدا سوگند، دولت عدل الهی برقرار نخواهد شد، تا زمانی که این عدالت و برابری اول بین شما برقرار شود. ای مومنان آن باید از درون شما آغاز شود."

اشتباهات

امام (از ایشان سلام) فرمود: "شرم ندارد که انسان اشتباه کند و سپس بفهمد که اشتباه کرده است، بلکه عیب آن است که بداند اشتباه کرده است و همچنان در اشتباهش پافشاری کند."

کار کنید

امام (از ایشان سلام) فرمود: "کار عبادت است، کار کنید، کار کنید، کار کنید تا نفس قطع شود. هر کس بگوید رزق برخداست در حالی‌که در خانه‌ی خود می‌خوابد و در را می‌بندد، حتی یک قرص نان به دست نخواهد آورد، اما هر که بگوید رزق بر خداست، سپس با توکل به خدا زود بیدار شود و به دنبال رزق و روزی برود، حداقل چیزی از رزق و روزی را که انتظار آن را نداشته، دریافت خواهد نمود."

راحتی

امام (از ایشان سلام) فرمود: "من به مومنان در دنیا ابدا وعده‌ی راحتی را نمی‌دهم، تا آخرین نفس، ولی بهشت و رستگاری عظیم را برای شما تضمین می‌کنم."

ازدواج

امام (از ایشان سلام) فرمود: "ازدواج بر همه‌ی مومنان واجب است."

صبر

امام (از ایشان سلام) فرمود: "از خداوند برای تو و برادرانت در آنچه خواهید دید و خواهید شنید درخواست صبر می‌کنم، پسرم در این دنیا راحتی نیست، سخنان آزاردهنده بدتر از شمشیر و بدتر از زندان است. اتهامات باطلِ چرکینِ نجس بدتر از مرگ است. صبور باش که خدا با صابران کوشا است. فراموش نکن پسرم، صبر. در مورد تو خیلی چیزها خواهند گفت، اما نام تو در میان رستگاران نوشته خواهد شد ان شاء الله."

همیشه در مورد خدا به نیکی بیندیش: خداوند هرگز بندگان مخلص خود را گمراه نمی‌کند

امام (از ایشان سلام) فرمود: "هر که بخواهد برسد، می‌رسد و هر که نخواهد برسد، نمی‌رسد، باش و خواهی بود، بخواب و خواب خواهی بود. نصیحت من به تو دائما و ابدا این است که تو همیشه به نیکی در مورد خدا بیندیش، و اینکه همیشه بیندیش که خداوند بندگان مخلصش را گمراه نمی‌کند، صبور باش و صبور باش و صبور باش، زیرا هر کس به آن عمل کند، به خدا سوگند هرگز از این دنیا خارج نخواهد شد،

مگر در حالت شادی و رضایت. ما مالک هیچ چیزی نیستیم پسرم. هر چه داریم به ما امانت داده شده است: پولمان، بچه‌هایمان، بدنمان، روحمان. همه چیز به ما امانت داده شده است. همه چیز از آن خداست. او مالک همه چیز است. از درون خود را پاکیزه کن و خواهی دانست چنانکه من می‌دانم. باقیمانده‌ی این دنیا را از قلبت بزدا و باطن خود را پاکیزه کن، برای برادرت آرزو کن آنچه را برای خود می‌خواهی. آن را برای تمام بشریت آرزو کن. خود را اولین کسی قرار ده که می‌دهد و آخرین نفری که می‌گیرد. خودت را تربیت کن و بدان که خداوند آنچه را که در قلب است می‌شنود و می‌بیند. زبان به پیش نمی‌آورد و به تاخیر نمی‌اندازد."

هرگز به زور نگیر

امام (از ایشان سلام) فرمود: "از یک فرد تنها چیزی را که با رضایت خود می‌بخشد بگیر، بدون اینکه به خاطر خجالت آن را بدهد، زیرا آنچه در آن صورت گرفته می‌شود مانند چیزی است که به زور گرفته می‌شود. فقط در صورتی می‌توانی آن را بگیری که شخص آن را با رضایت تمام به تو بدهد."

مومن هرگز دروغ نمی‌گوید

امام (از ایشان سلام) فرمود: "مومن ممکن است خیلی کارها کند، ولی مومن دروغ نمی‌گوید، من بیشتر از همه چیز از دروغگو بیزارم. دروغگو هر کاری می‌تواند بکند، می‌تواند دزدی کند، نیرنگ بزند، زنا کند، به قتل برساند."

اعتراف به خطا

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اعتراف به خطا فضیلت است، وقتی انسان اشتباه کرد و بعد به خطایش اعتراف کرد، خداوند متعال او را می‌بخشد، ولی آن خطا باید سهوی باشد، یعنی نمی‌توان رفت و عمداً مرتکب گناه و خطا شد و انتظار داشت که بیایند و اعتراف کنند، به این می‌گویند نفاق."

بخشش

امام (از ایشان سلام) فرمود: "ما اولیاء خدا و اهل‌بیت او هستیم، از خصوصیات این بیت شجاعت و بخشش است."

خشم

امام (از ایشان سلام) فرمود: "خشم برای خودتان از ویژگی‌های شما نیست، ای مهدیین."

هر چیزی زمانی دارد

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم، از تو می‌خواهم چیزی را بفهمی که بسیار مهم است و در زندگی خود و در راه الهی خود و در اصلاح این دین و در این مسئولیتی که بر تو قرار داده شده به آن نیاز خواهی داشت. می‌خواهم بفهمی که تا زمانش فرا نرسد، هیچ چیز را نخواهی دانست. هر امری تاریخ و زمان خاصی را که خداوند برای آن تعیین کرده است دارد و زمانبندی که خداوند انتخاب کرده بدون هیچ شبهه‌ای بهترین است و هر زمانی غیر از آن، تو زیانکار خواهی بود حتی اگر فکر کنی اگر زودتر می‌دانستی سودبرنده می‌بودی. فقط به خدا توکل کن و تسلیم او باش و خواهی دید که آسمان‌ها و زمین به روی تو گشوده و گسترده می‌گردد. من تو را از اندیشیدن نهی نمی‌کنم، بلکه به تو می‌گویم که هرگز از اندیشیدن دست برندار، و این تفکر در هنگام فرا رسیدن فرمان خداوند مطمئنا به تو سود خواهد رساند. خداوند همیشه نمادهایی می‌دهد و با تفکر می‌توانی این نمادها را پس از توکل به خدا رمزگشایی کنی. فکر کردن تمرینی برای ذهن است، ذهن خود را تربیت کن، فکر کن، کشف کن و هرگز دست از انجام آن نکش، اما بدان که برای هر امری زمانی تعیین شده است. من اینجا هستم تا تو را تربیت کنم و به تو آموزش دهم و تو را برای امر پروردگارت و رسالت الهی که خداوند بر دوشت نهاده آماده کنم. هرگز گم نخواهی گشت تا زمانی که خداوند عزیز و پاینده هست، در پیشگاه خداوند احدی گم نخواهد گشت و هر که به غیر خدا توکل کند خوار می‌شود. قدرت و توان خود را از خداوند متعال بگیر و همیشه به او چشم دوخته، در برخاستن و نشستن و خوردن و آشامیدن و در هر کاری. اوست که سزاوار عبادت است و سزاوار است که ما به او توکل کنیم، زیرا او خالق بزرگ است که می‌بیند، اما دیده نمی‌شود، مگر آنچه بخواهد."

هرگز دوستان را رها نکنید

امام (از ایشان سلام) فرمود: "مرد حقیقی هرگز دوستان خود را رها نمی‌کند. بلکه کسی که در روزی به شما هر کمکی کرده باشد را رها نکنید."

ایثار

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم، وقتی انسان از خودخواهی دست بردارد و دیگران را بر خود ترجیح دهد، دنیا عالم نور می‌شود و در آن فقیر یا محتاج یا گرسنه یا ترسان نخواهی یافت، این مهمترین کاری است که انسان باید انجام دهد، ترجیح دادن دیگران بر خود، اول برادرم، اول خواهرم."

رفتار با دیگران

امام (از ایشان سلام) فرمود: "هر کس را که بر برادر یا خواهر مومن خود ستم کند، هر که باشد او را نخواهم بخشید. و هر که چنین کند مورد رحمت خدا قرار نمی‌گیرد. آتش خدا او را لمس خواهد کرد و او را تا ابد می‌سوزاند. من می‌خواهم ببینم که همه با همه چنان برخورد می‌کنند که انگار آنها احمد الحسن هستند، انگار آنها همه ابا الصادق هستند، من به غیر از این راضی نیستم، بلکه من هیچ چیز دیگری غیر از آن را قبول ندارم."

تربیت پسر

امام (از ایشان سلام) فرمود: "من تو را توبیخ می‌کنم و به تو می‌آموزم و پسر مرد نمی‌شود مگر با سختگیری. اگر پسری داری که می‌خواهی تربیتش کنی، باید شدیدا بر او سخت گیری کنی تا که او مردی شود که تو می‌توانی به او تکیه کنی و برای اینکه او بتواند به خودش متکی باشد. هر چقدر هم که من نسبت به تو سختگیر باشم، تو عزیز من هستی. اگر روزی به تو سخت نگرفتم بدان که من از تو راضی نیستم. اگر می‌خواهی همانگونه باشی که من می‌خواهم، پس باید تحمل کنی و آنچه می‌خواهی برایت رخ خواهد داد. تو نیز با مومنان به خاطر خودشان سختگیر باش. پدری که با فرزندان خود نرم است، نه پدر

خوبی است و نه تربیت‌کننده‌ی قوی. به همین دلیل به تو خشم می‌گیرم و حتی گاهی اوقات به تو ضربه‌ای می‌زنم تا مردی را از تو بیرون بیاورم که بتواند در برابر طوفان‌ها و ضربات زمان مقاومت کند."

درس‌هایی که از پدرم آموختم

۱. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که رحمت خداوند بر غضب او مقدم بوده است.

۲. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که او مرد است و مرد بودن به این معناست که هرگز دوستانت را رها نکنی یا دست از آنان نکشی.

۳. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که از او نترسم، زیرا هیچ کس جز دشمنانش از او نمی‌ترسد.

۴. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که اگر در رفتار و گفتار با مردم تندخویی کنید، همگی آنان از شما دور می‌شوند.

۵. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که خداوند آنقدر عاشق آنست که گناهان و عیوب مردم را بپوشاند که خود خداوند، شخص را تنها ناظر و داور بر نفس خویش قرار داده است.

۶. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که بهترین راه برای رهبری مردم این است که این کار را انجام دهید بدون اینکه آنها احساس کنند یا بدانند که شما در حال رهبری آنان هستید و به نحوی به آنها آموزش دهید که احساس نکنند در حال آموزش داده شدن هستند.

۷. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که خداوند ۳۱۳ رسول را به سوی ملت‌ها فرستاد و آن ۳۱۳ رسول نزدیک بود که حذف شوند. هر شخصی که وظیفه داشت پیام خدا را به قومی برساند نزدیک بود که حذف شود، پس در هنگام برخورد با مردم به آن بیندیشید.

۸. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که صبور باشم و هرگز از قومم نگریزم و آنها را رها نکنم، حتی اگر بخواهند با من بجنگند، مرا زندانی کنند یا بکشند.

۹. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که به مردم به چشم محبت بنگرم. زیرا هر که به مردم به چشم محبت بنگرد، جز خوبی نمی‌بیند و هر که به مردم به چشمی غیر از آن بنگرد، عیب می‌بیند.

۱۰. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که داشتن انصار بدون اخلاق که در واقع به خداوند پیروزی می‌دهند، بهتر از داشتن انصار پرهیزکار است که پیروزی نمی‌دهند.

۱۱. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که گاهی رسول بیش از مردمی که به نزدشان فرستاده شده به تربیت شدن نیاز دارد. خداوند بر نینوا رحم کرد، اما نهنگ یونس (ع) را بلعید. خدا بر بنی اسرائیل رحم کرد، اما هوشع را با یک زن مجازات کرد. خداوند می‌فرماید ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ﴾ **﴿و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم﴾**[1] و هر که رحمت نداشته باشد سزاوار رحمت نیست.

۱۲. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که به همان شکل که با دیگران برخورد کنی، به همان شکل با تو برخورد خواهد شد. به همان شکل که قضاوت کنی، مورد قضاوت قرار خواهی گرفت. به همان شکل که با مردم رفتار کنی، با تو رفتار خواهد شد. همانا خداوند عادل است و عدالت را دوست دارد. هیچ کس بالاتر از این قانون نیست. کی‌خسرو پسرش را به خاطر پول فرد پیرِ فقیری قطعه قطعه کرد و او عادل‌تر از احمد الحسن نبود.

۱۳. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که هیچ ملتی بدون خطا نبود. مهمتر از آن، او رسولی نفرستاد که اشتباهی مرتکب نشده باشد. پس در آن بیندیشید ای پسران آدم!

۱۴. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که شاید خداوند زن و مرد زناکار را بیامرزد و گناه آنها را از مردم بپوشاند، اما گناهان کسی را که خطای دیگران را می‌شمارد نمی‌پوشاند.

۱۵. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که نزدیک‌ترین مردم به او کسانی هستند که به اشتباهات و گناهان خود اعتراف می‌کنند، زیرا اعتراف به گناه فضیلت است.

[1] قرآن کریم، سوره انبیاء، آیه ۱۰۷

۱۶. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که گاهی نزدیک‌ترین مردم به خدا در زمانی بدترین دشمنان بودند، پس با مردم صبور باش.

۱۷. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که نباید انتظار داشته باشم که در میان مردم کسی را ببینم که خطا نمی‌کند. زیرا همه‌ی انسان‌ها خطا می‌کنند و اگر فردی را یافتم که خطا نمی‌کند، پس باید به روی زمین بیفتم و عبادت کنم. زیرا هیچ کس از خطا خالی نیست مگر خدایی که معبودی جز او نیست.

۱۸. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که گفتار نیک بهتر و ماندگارتر است.

۱۹. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که کلام نیکو را بگویم یا اصلاً چیزی نگویم.

۲۰. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که خداوند وقت ندارد به شکایت تو از دیگران گوش دهد، او شنوا و داناست. چه چیزی به او خواهی گفت که او از پیش نمی‌داند؟

۲۱. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که هر کس در اوقات سختی با یک دینار به خدا پیروزی دهد، خداوند همه‌ی گناهان و خطاهای او را نادیده می‌گیرد و او را قبل از سایر بندگانش وارد بهشت می‌کند. پس به مردم با دیده‌ی تحقیر نگاه نکن زیرا که نمی‌دانی پیش از تو چه تعداد گناهکار و بداخلاق وارد بهشت می‌شوند.

۲۲. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که همه را ببخشم. حتی لعن‌شدگان نیز می‌توانند بخشیده شوند و در صورت توبه‌ی واقعی و اصلاح خود به رحمت خدا بازگردند.

۲۳. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که گاهی دورترین مردم از خدا، خدا را بیشتر می‌شناسند و گاهی نزدیک‌ترین مردم به خدا، دورترین مردم از خدا از نظر شناخت او هستند.

۲۴. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که روزی پیامبری بود که از خداوند خواست که قوم او را با قوم دیگری جایگزین کند. خداوند به پیامبر دستور داد که با یک فاحشه ازدواج کند و از او بچه‌دار شود. آن پیامبر نمی‌دانست فرزندانش از او هستند یا از غیر او. سال‌ها بعد خداوند به او دستور داد که آن زن را طلاق دهد و پیامبر نتوانست. خداوند به او فرمود: "تو نمی‌توانی زنی را که می‌دانی خیانت می‌کند و در

حالیکه نمی‌دانی فرزندانت مال خودت هستند یا نه طلاق دهی، و می‌خواهی من قوم برگزیده‌ام را طلاق دهم؟"

۲۵. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که باید نسبت به امتم از نوح (ع) شکیباتر باشم. حتی اگر آن هزار سال طول بکشد، زیرا احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "صبر خواهم کرد حتی اگر خداوند هزار سال هم بخواهد تا اینکه وقت امری که انجام شدنی است فرا رسد و از شما نزد خداوند متعال شکایت نمی‌کنم."[2]

۲۶. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که عاشق مردم باشم. زیرا عشق داشتن به مردم ایمان و عشق داشتن به خود کفر است. هر که عاشق خود باشد در مورد خود خوب فکر کرده و در خود خوبی دیده است. هر که عاشق مردم باشد، در مورد آنان خوب فکر کرده و در آنان خوبی دیده است.

۲۷. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که فقط بنی اسرائیل از ورود به سرزمین موعود منع نشدند. بلکه موسی (ع) و هارون (ع) پیش از آنان از داخل شدن منع شدند، پس ای پسر آدم بیندیش.

۲۸. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که هر وقت من را فرستاد تا به کسی چیزی بیاموزم، خود چیزی آموختم.

۲۹. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که دین، رفتار نیک با دیگران است و هر که با دیگران خوب رفتار نکند دین ندارد.

۳۰. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که هر کس کسی را خُرد کند، گناه بیرون رفتن او را بر دوش می‌کشد.

۳۱. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که حتی کسی که زیر عرش را دید در درونش حسد داشت. حتی ملک طاووس (فرشته طاووس) هم در درونش حسادت داشت. حتی کسی که بر فرشتگان خلیفه بود و از درخت خورد در درونش حسد داشت. پس در آن بیندیشید ای پسران آدم!

[2] از خطبه‌ی "توصیه به طلاب حوزه علمیه در نجف اشرف و قم و سراسر جهان" توسط امام احمد الحسن (از ایشان سلام)

۳۲. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که باید همه چیز را به خدا بدهم و به آن اهمیت ندهم.

۳۳. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که اگر یک ریال بیشتر از نیازم نگه دارم کافر شده‌ام.

۳۴. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که خداوند کسی که او را ترک نمی‌کند، ترک نمی‌کند.

۳۵. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که انسان می‌تواند بیش از آنچه دارد ببخشد. خداوند هیچ وقت انسان را بیش از توانش مکلف نمی‌کند و انسان بی‌حد و حصر است و محدودیتی برای توانش وجود ندارد.

۳۶. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که غیرممکن تنها چیزی است که خود شخص تصمیم می‌گیرد که برای او غیرممکن است. چیزی به نام غیرممکن وجود ندارد.

۳۷. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که شاید پایین‌ترین مردم به شما بزرگترین درس‌ها را بدهد، همان گونه که مورچه به سلیمان یاد داد که مغرور نباشد.

۳۸. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که کسی که به دین خدا خدمت نکند بی‌ارزش است و کسی که به دین خدا خدمت کند، هر چند با حرکت دادن یک قلم، قیمتی برایش نیست.

۳۹. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که مسئول امور مردم به آتش جهنم نزدیک‌تر از کسانی است که او را بر آنان گماشته شده است. ۳۱۳ رسول نزدیک بود که حذف شوند، اما ۳۱۳ ملت حذف نشدند.

۴۰. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که مردم را بر ضد نفس خودشان یاری کنم و نفس را بر ضد مردم یاری نکنم.

۴۱. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که رحمت و انسانیت اول هستند. انسانیت مقدم بر دین است.

۴۲. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که هرگز از کسی که روزی به من کمک کرده است دست نکشم، حتی اگر کافر یا ملحد یا معتاد باشد.

۴۳. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که ذکر خطای مردم اشتباه است.

۴۴. از احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم که عذرخواهی کنم حتی اگر تقصیری نداشته باشم.

درس‌هایی که از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) آموختم بی‌نهایت است. من در اینجا برخی از کلماتی که او برای من بیان کرد را ذکر کردم و به درس‌هایی اشاره کردم که در این سال‌ها از او آموختم. بی‌نهایت کتاب می‌توان در مورد درس‌هایی که از او آموختم نوشت، اما من شما را با این موارد که ترجیح دادم آن‌ها را به اشتراک بگذارم تنها می‌گذارم، زیرا می‌دانم در این زمان برای شما بسیار مفید هستند.



درب شماره بیست و نهم

در معرفت تحریف قرآن

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾

﴿آیا در قرآن نمی اندیشند اگر از جانب غیر خدا بود قطعا در آن اختلاف بسیاری می یافتند﴾

قرآن کریم کتابی است که بر حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) نازل شده بود. اکثر مسلمانان اعتقاد دارند که کتابی که در حال حاضر در دست دارند محفوظ است و هر گونه تحریف یا گمراهی در آن غیرممکن می‌باشد. آنها همچنین اعتقاد دارند که قرآن کریم عظیم‌ترین کتابی است که تاکنون نوشته شده زیرا که کلمات آن، کلمات الله سبحان و تعالی است و نه یک بشر عادی. هنگامی که به روایات اهل‌بیت (از ایشان سلام) در مورد زمان قائم (از ایشان سلام) نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که قائم (از ایشان سلام) با کتاب جدیدی غیر از کتاب موجود در بین دستان مردم می‌آید. امام محمد باقر (از ایشان سلام) فرمود: **"قائم با امری جدید و کتابی جدید و حکمی جدید قیام می‌کند."**[1] امام باقر (از ایشان سلام) نیز فرمود: **"گویا بین رکن و مقام به او می‌نگرم، در حالی که مردم بر کتابی جدید که بر عرب سخت است، با او بیعت می‌کنند."**[2] امام علی (از ایشان سلام) فرمود: **"گویا شیعیانمان را می‌بینم که خیمه‌هایشان در کوفه برپا شده است، قرآن را همان طور که نازل شده به مردم تعلیم می‌دهند، همانا وقتی قائم ما قیام کند آن را می‌شکنند و قبله‌ی خود را برپا می‌کند."**[3]

آیا قرآن مفقود شد؟

معروف است که در منابع مسلمان، اعم از شیعه و سنی، روایات زیادی وجود دارد که مدعی هستند قرآنی که امروز در اختیار ماست ناکامل یا تحریف شده است. ابن عمر در روایتی می‌گوید: **"هیچ یک از شما نگوید 'من تمام قرآن را به دست آورده‌ام'، او از کجا می‌داند که کل آن چیست؟ در حالی که بسیاری از قرآن از میان رفته است، بلکه بگوید 'آنچه را که باقی مانده است به دست آورده ام.'"**[4] در صحیح مسلم از ابوموسی اشعری آمده است که می‌گوید: **"ما سوره‌ای را می‌خواندیم که از نظر طول و شدت شبیه [سوره] برائت بود، اما آن را فراموش کرده‌ام، مگر این که از آن به یاد دارم: 'اگر دو وادی پر از ثروت برای پسر آدم بود، او آرزوی وادی سومی را می‌کرد و شکم پسر آدم را جز خاک پر نمی‌کند.'"**[5] او همچنین بیان کرد: **"ما سوره‌ای شبیه به یکی از مسبحات را می‌خواندیم و دیگر آن را به خاطر**

[1] کتاب غیبت، محمد بن ابراهیم نعمانی، ج۱، ص۲۳۶

[2] کتاب غیبت، محمد بن ابراهیم نعمانی، ج۱، ص۲۶۹

[3] کتاب غیبت، محمد بن ابراهیم نعمانی، ج۱، ص۳۳۱

[4] الإتقان في علوم القرآن (راهنمای کامل علوم قرآن)، السیوطی، ج۱، ص۶۶

[5] صحیح مسلم، مسلم بن حجاج نیشابوری، کتاب ۱۲، حدیث۱۵۶

نمی‌آورم، ولی این مقدار را حفظ کرده‌ام: 'ای کسانی که به راستی ایمان دارید، چرا چیزی را می‌گویید که به آن عمل نمی‌کنید؟ (و) 'پس شهادتی بر گردن شما نوشته شده است و در روز قیامت در مورد آن مورد سوال قرار خواهید گرفت.'"[6] عمر بن خطاب ادعا نمود که آیه‌ای از قرآن باقی مانده که مربوط به سنگسار است: **"خداوند محمد صلی الله علیه و سلم را به حق فرستاد و کتاب مقدس را بر او نازل کرد و از جمله آنچه خداوند نازل کرد، آیه رجم بود. (سنگسار افراد متاهل، مرد و زن، که زنا می‌کنند) و این آیه را خواندیم و فهمیدیم و حفظ کردیم. رسول خدا صلی الله علیه و سلم مجازات سنگسار را انجام داد و ما نیز پس از او انجام دادیم. من بیم دارم بعد از گذشت زمان طولانی کسی بگوید 'به خدا سوگند ما آیه رجم را در کتاب خدا نمی‌یابیم' و بدین ترتیب با ترک واجبی که خداوند نازل کرده گمراه خواهند شد."**[7]

سایر اصحاب ادعا کردند که دو سوم سوره احزاب مفقود شده است. زر بن حبیش گفت: **"ابی بن کعب به من گفت: '"سوره احزاب تا به چند آیه است؟' گفتم: 'هفتاد و دو یا هفتاد و سه آیه.' گفت: 'با این حال، آن برابر با سوره‌ی بقره بود و در آن آیه رجم را می‌خواندیم.' گفتم: 'و آیه رجم چیست؟' فرمود: 'زناکاران در میان مردان متاهل (شیخ) و زنان متاهل (شیخه) آنها را به عنوان عقوبتی از جانب خداوند سنگسار کنید و خداوند عزیز و حکیم است."**[8] حتی عایشه همسر حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) مدعی شد که بخشی از قرآن را یک بز خورده است، او گفت: **"بدون تردید، آیه رجم و شیر دادن بالغین توسط ۱۰ شیرخوار نازل شد و روی کاغذی در زیر بستر من بود، وقتی پیامبر (صلی الله علیه و سلم) از دنیا رفت و ما مشغول بودیم، بزی وارد شد و آن را خورد."**[9] اینها روایاتی اندک از موارد فراوانی است که نشان می‌دهد صحابه‌ی اولیه همگی اعتراف کرده‌اند که قرآنی که آنها پس از رحلت پیامبر (سلام بر ایشان و خاندانشان) جمع آوری کرده‌اند کامل نبوده و آیات بسیاری از آن مفقود گشته بود.

---

[6] صحیح مسلم، مسلم بن حجاج نیشابوری، کتاب ۱۲، حدیث ۱۵۶، مسبحات به سوره‌هایی از قرآن کریم اطلاق می‌شود که با تسبیح خداوند آغاز می‌شود مانند سبَّح یا سبحان یا یسبِّحُ.

[7] صحیح بخاری، البخاری، کتاب حدود، حدیث شماره ۶۸۳۰

[8] الإتقان في علوم القرآن (راهنمای کامل علوم قرآن)، السیوطی، ج۲، ص۶۶

[9] سنن ابن ماجه، محمد بن یزید قزوینی، ج۱، ص۶۲۶؛ مسند احمد بن حنبل، احمد بن حنبل، ج۶، ص۲۶۹

قرآن کامل نزد آل محمد است

روایات آل محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) به صراحت بیان می‌کند که پس از رحلت پیامبر، امام علی (از ایشان سلام) تمام قرآن را به همان صورت که بر محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) نازل شده بود جمع‌آوری کرد و به مسلمانان عرضه داشت، اما آنها آن را رد کردند. امام علی (از ایشان سلام) فرمود: **"هنگامی که رسول خدا از دنیا رفت، سوگند یاد کردم که لباسم را جز برای نماز جمعه عوض نکنم تا زمانی که قرآن را جمع کرده باشم و آن را انجام دادم."**[10] **ایشان همچنین فرمود: "هیچ آیه‌ای از قرآن بر رسول خدا (سلام بر ایشان و خاندانشان) نازل نشد مگر اینکه او آن را به من آموخت و من آن را با خط خود نوشتم و او تاویل و تفسیر آن و آیات ناسخ و منسوخ آن و محکم و متشابه آن را به من آموخت. و او در نزد الله عز و جل دعا کرد که من آن را بفهمم و حفظش کنم و حتی یک آیه از کتاب الله عز و جل و نه دانشی را که او به من آموخت فراموش نکرده‌ام، و من آن را مکتوب کردم."**[11] هنگامی که امام علی (از ایشان سلام) قرآنی را که جمع‌آوری کرده بود برداشت و به مردم عرضه نمود، آنها گفتند: "ما به آن نیاز نداریم."[12] و آنها آن را رد کردند. پس امام علی (از ایشان سلام) فرمود: **"به خدا سوگند بعد از این روز هرگز آن را نخواهید دید."**[13] و آن را از امامی به امام دیگر داد تا زمان قائم (از ایشان سلام) که در آن هنگام او آن را به طور کامل برای مردم آشکار می‌کند. این عقیده در میان علمای اولیه‌ی شیعه عجیب نبود. علمای بارزِ اولیه‌ی شیعه از این دیدگاه حمایت کردند که متن قرآنی که عثمان گردآوری کرده بود ناکامل و/یا تحریف شده است. برخی از نمونه‌ها عبارتند از قمی، کلینی و شیخ مفید. با گذشت زمان که این دیدگاه در جهان اسلام بحث برانگیز شد، اکثر علما ترجیح دادند تا به امروز در مورد این موضوع صحبتی نکنند.

آیا تمام نسخه‌های قرآن امروز یکسان هستند؟

نسخه‌های قرآنی که امروز موجود در دست مردم است، همه یکسان نیستند. نسخه‌هایی وجود دارند که کلمات و حروف اضافی در مقایسه با باقی نسخه‌ها دارند. امروزه همه‌ی آنها مورد قبول و استفاده‌ی

[10] کتاب المصاحف، ابن ابی داوود، ص ۱۶۹

[11] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۸۹، ص ۹۹

[12] الکافی، شیخ کلینی، ج۲، ص ۶۳۳

[13] الکافی، شیخ کلینی، ج۲، ص ۶۳۳

مسلمانان قرار گرفته‌اند. تعداد کمی از مسلمانان به این موضوع پی می‌برند و اکثریت هنوز در این توهم هستند که فقط یک نسخه از قرآن وجود دارد و آن مانند همانی است که بر حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) نازل شده است. برای نشان دادن تفاوت نسخه‌های مختلف قرآن‌های متداول و موجود در دست مسلمانان، مطالعه‌ی تطبیقی را که توسط برخی غیرمسلمانان[14] انجام شده است به شما ارائه می‌کنیم. آنچه در ادامه می‌آید مقایسه‌ای بین نسخه مصری قرآن از سال ۱۹۲۴ میلادی بر اساس نسخه به روایت امام حَفص و نسخه دومی به روایت امام وَرش می‌باشد. هرکسی می‌تواند با مقایسه این دو نسخه از قرآن این موضوع را تایید کند.

کلمات اضافی

قرآن به روایت ورش	قرآن به روایت حفص
أَللَّهَ ٱلْغَنِىُّ	ٱللَّهَ هُوَ ٱلْغَنِىُّ
فَإِنَّ اللَّهَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ خدا بی‌نیاز ستوده (سوره حدید آیه ۲۳)	فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ خدا بی‌نیاز ستوده است (سوره حدید آیه ۲۴)
نسخه حفص در این آیه یک کلمه‌ی اضافه، هو، دارد. این باعث می‌شود که دستور زبان بین این دو قرآن متفاوت باشد. در نسخه حفص این یک جمله است، "خدا بی‌نیاز ستوده است"، درحالی‌که در نسخه ورش آن یک عبارت است، "خدا بی‌نیاز ستوده". هر دو قرآن یک معنی را بیان می‌کنند، اما آن را به روش‌های مختلف انجام می‌دهند و در نتیجه به گونه‌ای متفاوت تلاوت می‌شوند.	
سَارِعُوَ	وَسَارِعُوَ
سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ	وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ

[14] نسخه‌های مختلف عربی قرآن، ساموئل گرین

برای نیل به آمرزشی بشتابید (سوره آل عمران آیه ۱۳۳)	و برای نیل به آمرزشی بشتابید (سوره آل عمران آیه ۱۳۳)
نسخه حفص دارای کلمه اضافی (و) است. این معنای آیه را تغییر نمی‌دهد، بلکه نحوه تلاوت آن را تغییر می‌دهد.	

اختلاف در حروف اساسی و رسم آن

قرآن به روایت ورش	قرآن به روایت حفص
 وَأَوْصَىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ و ابراهیم به پسرانش دستور داد... (سوره بقره آیه ۱۳۱)	 وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ و ابراهیم پسرانش را وصیت کرد... (سوره بقره آیه ۱۳۲)
نسخه حفص یک فعل در صیغه فَعَّلَ است، در حالی که نسخه ورش دارای یک الف اضافی و فعل در صیغه افعل است. این امر بر معنای فعل تاکید می‌کند و نحوه‌ی تلاوت آن را تغییر می‌دهد.	
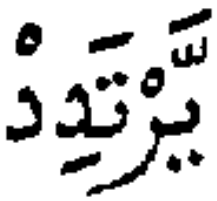 مَنْ يَّرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ هر کس از شما از دین خود برگردد... (سوره مائده آیه ۵۶)	 مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ هر کس از شما از دین خود برگردد... (سوره مائده آیه ۵۶)

<table>
<tr><td colspan="2">این دو کلمه متفاوت خوانده می‌شوند اما معنی یکسانی دارند. آنها دو مثال مختلف از فعل دستوری در صیغه یفتعل هستند. این به احتمال زیاد یک تفاوت در گویش است.</td></tr>
<tr><td>
قُلَ رَبِّي يَعْلَمُ
بگو پروردگارم می‌داند... (سوره انبیاء آیه ۴)</td><td>
قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ
گفت پروردگارم می‌داند... (سوره انبیاء آیه ۴)</td></tr>
<tr><td colspan="2">در نسخه حفص فعل به صورت ماضی (قال) است و بنابراین محمد فاعل است، اما در نسخه ورش فعل امری (قُل) است و بنابراین فاعل خداست که به محمد/مسلمانان امر می‌کند. این تفاوت در آیه ۱۱۲ همین سوره تکرار شده است.</td></tr>
<tr><td>
فَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا
پس از پیامد کار خویش بیمی به خود راه نداد...
(سوره شمس آیه ۱۵)</td><td>
وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا
و از پیامد کار خویش بیمی به خود راه نداد...
(سوره شمس آیه ۱۵)</td></tr>
<tr><td colspan="2">در ابتدای این کلمات حروف مختلفی وجود دارد. این حرف ربط را از 'پس' به 'و' تغییر می‌دهد.</td></tr>
</table>

همچنین معروف است که نسخه‌های خطی قدیمی قرآن دارای نشانه‌گذاری نبوده‌اند و فاقد هرگونه حرکت‌گذاری بوده‌اند. در اینجا چند نمونه آورده شده است (شکل ۱ و ۲):

شکل ۱: خط کوفی قدیم



قرآن آبی (المصحف الازرق) با خط کوفی قدیم، سوره روم ، آیات ۲۸ - ۳۲

موزه متروپولیتن هنر، نیویورک

شکل ۲: خط کوفی سمرقندی

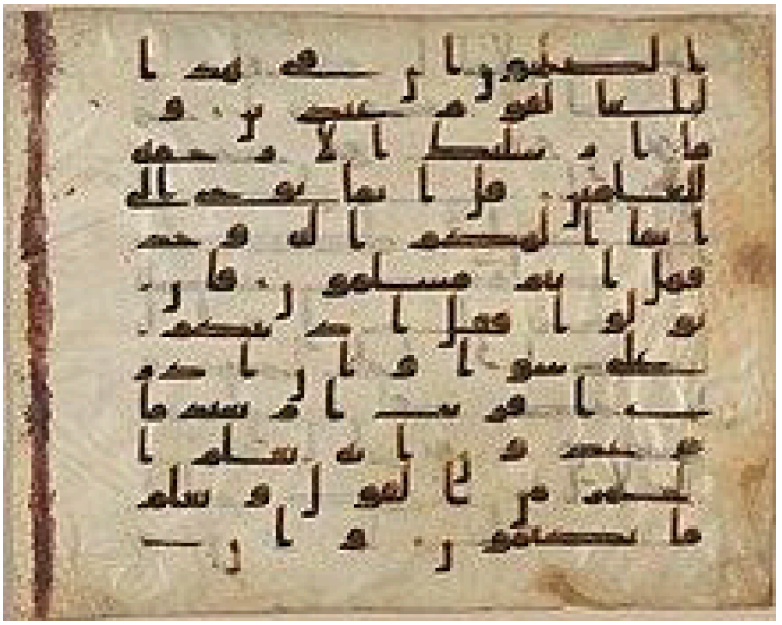

موزه متروپولیتن هنر، نیویورک

نسخه‌ی خطی صنعاء نمونه‌ی دیگری از یکی از قدیمی‌ترین نسخه‌های خطی قرآن است که در سال ۱۹۷۲ در مسجد بزرگ صنعاء در یمن[15] کشف شد. این نسخه خطی به طور گسترده با استفاده از آخرین فناوری مورد مطالعه قرار گرفته است و لایه‌هایی از متن را نشان می‌دهد که در آن متن اصلی پاک شده و روی آن نوشته شده است. این نسخه شامل اختلافات بسیاری با نسخه‌ی استاندارد عثمانی از نظر کلمات و سلسله سوره‌ها است (شکل ۳):

شکل ۳: نسخه خطی صنعاء

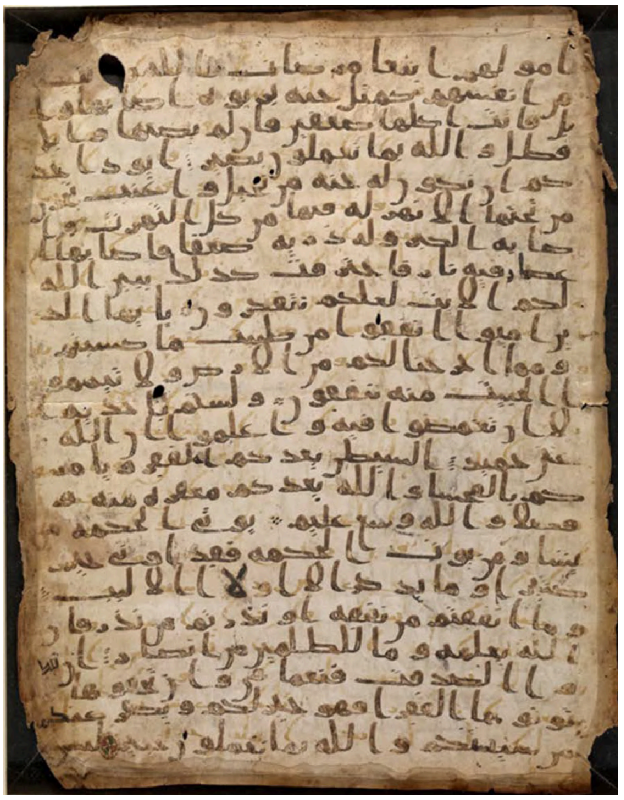

اختلاف نقطه‌گذاری

زبان عربی برای ایجاد تمایز در حروف خاصی که به یک شکل نوشته شده‌اند از نقطه استفاده می‌کند. به عنوان مثال، نماد اصلی ـــ پنج حرف مختلف را بسته به محل نقطه‌گذاری در زبان عربی نشان می‌دهد: ـــ ب، ـــ ت، ـــ ث، ـــ ن، ـــ ي. در اینجا تفاوت دیگری را بین این دو قرآن

[15] نسخه‌های خطی قرآنی قدیمی که در مسجد بزرگ صنعاء کشف شدند، اورسولا درایهولز، موسسه باستان شناسی آلمان

مشاهده می‌کنیم؛ آنها نقطه‌ها را در مکان‌های مختلفی دارند که آن منجر به اختلاف در حروف و متعاقباً اختلاف در معنی می‌شود.

قرآن به روایت ورش	قرآن به روایت حفص
 يُغْفَرْ لَكُمْ ...بخشیده شده‌اید... (سوره بقره آیه ۵۷)	 نَّغْفِرْ لَكُمْ ...ما می‌بخشیم... (سوره بقره آیه ۵۸)
حرف اول در این دو کلمه متفاوت است. در نسخه حفص فعل به صورت فاعل (ما می‌بخشیم) می‌آید در حالی که در نسخه ورش به صورت مجهول (بخشیده شده‌اید) می‌آید. علاوه بر این در نسخه حفص، فعل به صورت "ما" آمده است که معنی را تغییر می‌دهد.	
 يَقُولُونَ أَمْ يَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ ...می‌گویند... (سوره بقره آیه ۱۳۹)	 تَقُولُونَ أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ ... می‌گویید... (سوره بقره آیه ۱۴۰)
حرف اول در این دو کلمه متفاوت است. این تفاوت معنی را از "شما" به "آنها" تغییر می‌دهد.	
 وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا	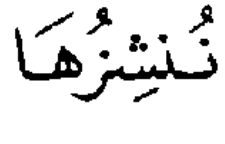 وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا

... اکنون به استخوان‌ها بنگر که چگونه آنها را احیا می‌کنیم... (سوره بقره آیه ۲۵۸)	... اکنون به استخوان‌ها بنگر که چگونه آنها را برمی‌داریم... (سوره بقره آیه ۲۵۹)
در این کلمات حروف ریشه‌ای متفاوتی وجود دارد و این باعث ایجاد دو کلمه متفاوت می‌شود. این دو کلمه معنای مشابه‌ی دارند اما یکسان نیستند.	
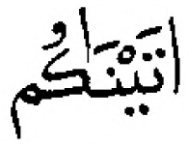 ءَاتَيْنَٰكُمْ به شما دادیم... (سوره آل عمران آیه ۸۰)	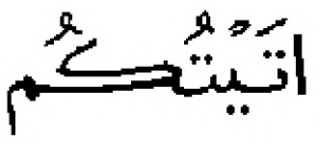 اتَيْتُكُمْ به شما دادم... (سوره آل عمران آیه ۸۱)
در وسط این کلمات حروف مختلفی وجود دارد. این تفاوت معنی را از "من" به "ما" تغییر می‌دهد.	
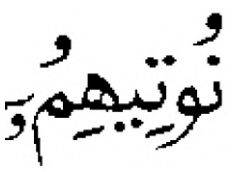 نُوتِيهِمْ وَ ... عطا می‌کنیم... (سوره النساء آیه ۱۵۱)	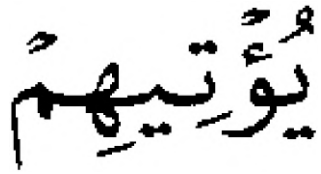 يُؤْتِيهِمْ ... عطا می‌کند... (سوره النساء آیه ۱۵۲)
در ابتدای این کلمات حروف مختلفی وجود دارد. این تفاوت معنی را از "ما" به "او" تغییر می‌دهد.	
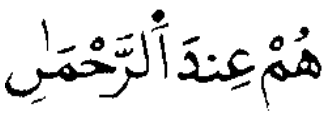 الَّذِينَ هُمْ عِندَ الرَّحْمَنِ ...آنان نزد الرحمٰن هستند... (سوره الزخرف آیه ۱۸)	 الَّذِينَ هُمْ عِبَٰدُ الرَّحْمَنِ ...آنان بندگان الرحمٰن هستند... (سوره الزخرف آیه ۱۹)

حرف وسط کلمه‌ی میانی در این آیات متفاوت است. این معنی این کلمات را به طور قابل توجهی تغییر می‌دهد: در نسخه حفص این کلمه اسم است و به معنای بندگان است در حالی‌که در نسخه ورش این کلمه حرف اضافه است و به معنای نزد می‌باشد. بنابراین، آیات دارای معانی مختلفی هستند.

اختلاف در حرکت‌گذاری

تشکیل در زبان عربی معنی کلمات و طریقه‌ی حرکت‌گذاری آنها را به صورت گسترده‌ای تعیین می‌کند. در اینجا تفاوت دیگری بین این دو قرآن می‌بینیم. آنها از حرکت‌گذاری یکسان در مکان مشابه استفاده نمی‌کنند.

قرآن به روایت ورش	قرآن به روایت حفص
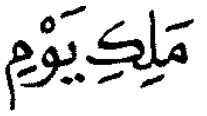 مَلِكِ يَوْمِ ...پادشاهِ روز... (سوره فاتحه آیه ۳)	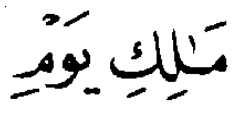 مَٰلِكِ يَوْمِ ...مالکِ روز... (سوره فاتحه آیه ۴)
نسخه حفص دارای الف مقصوره است که یک فاعل به معنای مالک می‌سازد، در حالی‌که نسخه ورش یک اسم به معنای پادشاه است.	
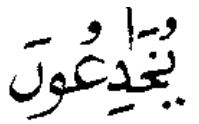 وَمَا يُخَٰدِعُونَ إِلَّآ أَنفُسَهُمْ ...ولی جز نیرنگ زدن بر خویشتن را نمی‌جویند... (سوره بقره آیه ۸)	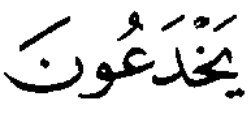 وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّآ أَنفُسَهُمْ ... ولی جز بر خویشتن نیرنگ نمی‌زنند... (سوره بقره آیه ۹)

در حروف اول و دوم این کلمات حرکت‌گذاری مختلفی وجود دارد. نسخه حفص در صیغه یفاعل است، در حالی‌که نسخه ورش در صیغه یفعل است.

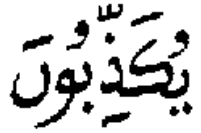

بِمَا كَانُوا يُكَذِّبُونَ

... آنچه انکار می‌کنند... (سوره بقره آیه ۹)



بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ

... آنچه به دروغ می‌گویند... (سوره بقره آیه ۱۰)

در حروف اول و دوم این کلمات حرکت‌گذاری مختلفی وجود دارد. نسخه حفص در صیغه یفعل است، در حالی‌که نسخه ورش در صیغه یُفعِّل است. (ملاحظه: این کلمه دو بار در این آیه آمده است.)

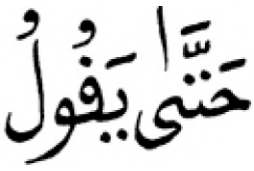

حَتَّىٰ يَقُولُ

... تا آنکه گفتند... (سوره بقره آیه ۲۱۲)

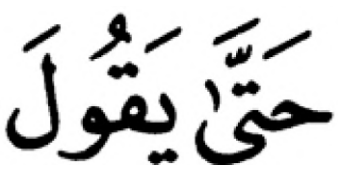

حَتَّىٰ يَقُولَ

... به طوری که گفتند... (سوره بقره آیه ۲۱۴)

روی حرف آخر یک حرکت‌گذاری متفاوت وجود دارد. علامت فتح که در نسخه حفص استفاده می‌شود، فعل را در صیغه مضارع منصوب قرار می‌دهد که آن به "حَتَّى" معنی 'به طوری که' می‌دهد. نسخه ورش از ضمه استفاده می‌کند که فعل را در صیغه مضارع مرفوع قرار می‌دهد که آن به "حَتَّى" معنی 'تا آنکه' می‌دهد.

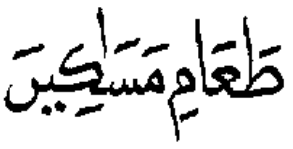

طَعَامِ مَسَٰكِينَ

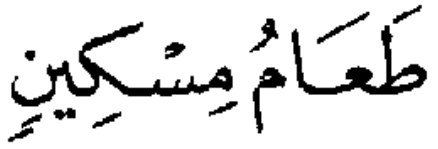

طَعَامُ مِسْكِينٍ

فِدْيَةُ طَعَامِ مَسٰكِينَ ... کفاره‌ای که خوراک دادن به بینوایان است... (سوره بقره آیه ۱۸۳)	فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ ... کفاره‌ای که خوراک دادن به یک بینوا است... (سوره بقره آیه ۱۸۴)
در این کلمات حرکت‌گذاری مختلف وجود دارد. اینها اسم را از مفرد به جمع تغییر می‌دهند و از این رو تعداد افرادی را که باید به آنها به عنوان کفاره‌ای برای روزه نگرفتن خوراک دهید، تغییر می‌دهند.	
 قُتِلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ ...و چه بسیار پیامبرانی که کشته شدند... (سوره آل عمران آیه ۱۴۶)	 قَٰتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ ...و چه بسیار پیامبرانی که کارزار کردند... (سوره آل عمران آیه ۱۴۶)
در این کلمات حرکت‌گذاری مختلفی وجود دارد. اینها فعل را از معلوم به مجهول تغییر و در نتیجه معنای آیه را تغییر می‌دهند.	
قرآن به روایت ورش	قرآن به روایت حفص
 فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهِ ...پیامش... (سوره المائدة آیه ۶۹)	 فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ ...پیامش... (سوره المائدة آیه ۶۷)
روی دو حرف آخر این کلمات حرکت‌گذاری متفاوتی وجود دارد. اینها حالت و تلفظ کلمه را تغییر می‌دهند. نسخه حفص در حالت مفعولی است در حالی‌که نسخه ورش در حالت مضاف الیه است. این نشان‌دهنده‌ی درک متفاوتی از دستور زبان جمله است.	

	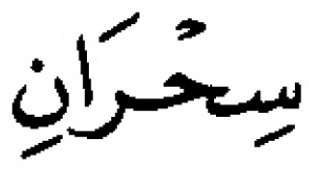
قَالُوا سِحْرَانِ ... دو ساحر... (سوره قصص آیه ۴۸)	قَالُوا سِحْرَانِ ... دو سحر... (سوره قصص آیه ۴۸)
در دو حرف اول این کلمات حرکت‌گذاری متفاوتی وجود دارد. اینها کلمه را از فاعل در نسخه ورش به اسم در نسخه حفص تغییر می‌دهند و بدین ترتیب معنای آیه تغییر می‌کند.	
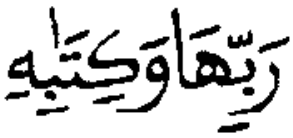	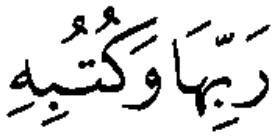
رَبِّهَا وَكِتَٰبِهِ ... پروردگارش و کتابش. (سوره التحریم آیه۱۲)	رَبِّهَا وَكُتُبِهِ ... پروردگارش و کتاب‌هایش. (سوره التحریم آیه ۱۲)
حرکت‌گذاری مختلفی برای واژه (کتاب) اعمال شده است. این تفاوت باعث می‌شود که کلمه در نسخه حفص جمع و در نسخه ورش مفرد باشد. این امر معنای آیه را اندکی تغییر می‌دهد زیرا مریم در نسخه حفص به همه کتاب‌های خدا اعتقاد دارد، در حالی‌که در نسخه ورش به کتابی که نزد اوست اعتقاد دارد.	

تحریف در قرآن

ابن ابی یعفور نقل می‌کند که بر امام صادق (از ایشان سلام) وارد شد و ایشان فرمود: **"ای ابن ابی یعفور آیا قرآن را خوانده‌ای؟ پس گفتم: "آری این قرائت را." پس گفت: "این همان است که از تو پرسیدم و جز آن نیست." بنابراین، گفتم: "بله، فدایتان شوم، چرا؟" ایشان فرمود: "چون موسی (علیه**

السلام) با قوم خود سخنی گفت و آنان نتوانستند آن را تحمل کنند، پس در مصر علیه او خارج شدند و با او جنگیدند و او با آنان جنگید و او آنان را کشت و عیسی (علیه السلام) با قوم خود سخنی گفت و آنان آن را تحمل نکردند و در تکریت علیه او خارج شدند و با او جنگیدند و او با آنان جنگید و او آنان را کشت و این قول خداوند عز و جل است: ﴿فَآمَنَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ﴾ ﴿پس طایفه‌ای کفر ورزیدند و کسانی را که گرویده بودند بر دشمنانشان یاری کردیم تا چیره شدند﴾ و اولین قائم از ما اهل‌بیت سخنی با شما می‌گوید که آن را تحمل نخواهید کرد و در رمیلة الدسکرة (عراق) علیه او خارج خواهید شد و با او خواهید جنگید و او با شما خواهد جنگید و سپس او شما را خواهد کشت و این آخرین بار است که کسی طغیان می‌کند، سپس ای ابن ابی یعفور، خداوند اولین و آخرین را جمع می‌کند و سپس محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) را در میان مردم زمان خود می‌آورد..."[16]

روزی به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) عرض کردم: "آیا آیات و سوره‌هایی از قرآن وجود دارد که قبلاً چاپ نشده یا قرآن آن چنان که هست کامل است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله وجود دارد، در قرآن کلماتی هم هست که خارج شده‌اند، در قرآن مقداری تحریف وجود دارد، ولی همه‌ی آن تحریف نشده است."

گفتم: "پدرم، آیا در قرآنی که در حال حاضر بین دستان ما موجود است چیزی از وحی ابلیس وجود دارد؟ قبلاً به من گفته بودی که برخی از رسولان پیش از عیسی (ع) گاه از ابلیس وحی دریافت می‌کردند."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "قرآنی که بین دستان مردم موجود است، آمیزه‌ای است از داستان‌های واقعی و خیالی، برخی دروغ و برخی راست، آن آمیزه‌ای است."

گفتم: "آیا تحریف و خطا در آن از جانب حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) در شنیدن وسوسه‌ی ابلیس بود یا از جانب کسانی که پس از او آمدند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "از بعد از محمد."

---

[16] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷، ص۲۸۴

گفتم: "پدرم، در قرآن کریم مطالبی هست که وقتی آن را می‌خوانی، انگار که نویسنده‌ی آن اشتباهی را تصحیح می‌کند یا در هنگام نقل داستان اشتباه کرده است."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "قطعا."

گفتم: "مثلاً ماجرای طالوت و جالوت و عبور از نهر و سپس کشتن جالوت توسط داوود، ماجرا این است که در داستان داوود و جالوت هیچ رخدادی در مورد عبور از رودخانه نیست. داستان رودخانه و ۱۰۳۱۳ داستان جدعون نبی است و صدها سال پیش از واقعه‌ی داوود و جالوت رخ داده است. شائول در زمان داوود پادشاه بود (طالوت نبود) و کتاب مقدس می‌گوید که او روح خود را از دست داد و با داوود جنگید و نمونه‌های زیادی از آن وجود دارد، داستان‌هایی که در قرآن آمیخته شده است. در سِفر داوران، اصحاح ۷ آمده است: **"ویرُبَّعْل که جِدْعُون باشد با تمامی قوم که با وی بودند، صبح زود برخاسته، نزد چشمه‌ی حرود اردو زدند، و اردوی مدیان به شمال ایشان نزد کوه موره در وادی بود. و خداوند به جِدْعُون گفت: "قومی که با تو هستند، زیاده از آنند که مدیان را به دست ایشان تسلیم نمایم، مبادا اسرائیل بر من فخر نموده، بگویند که 'دست خودم، من را نجات داد.' پس الان به گوش قوم ندا کرده، بگو: 'هر کس که ترسان و هراسان باشد از کوه جِلْعاد برگشته، روانه شود.' و بیست و دو هزار نفر از قوم برگشتند و ده هزار باقی ماندند. و خداوند به جِدْعُون گفت: 'باز هم قوم زیاده‌اند؛ ایشان را نزد آب بیاور تا ایشان را آنجا برای تو بیازمایم، و هر که را به تو گویم این با تو برود، او همراه تو خواهد رفت، و هر که را به تو گویم این با تو نرود، او نخواهد رفت.' و چون قوم را نزد آب آورده بود، خداوند به جِدْعُون گفت: 'هر که آب را به زبان خود بنوشد، چنانکه سگ می‌نوشد، او را تنها بگذار، و همچنین هر که بر زانوی خود خم شده، بنوشد و عدد آنانی که دست به دهان آورده، نوشیدند، سیصد نفر بود؛ و جمیع بقیه‌ی قوم بر زانوی خود خم شده، آب نوشیدند. و خداوند به جِدْعُون گفت: 'به این سیصد نفر که به کف نوشیدند، شما را نجات می‌دهم، و مدیان را به دست تو تسلیم خواهم نمود. پس سایر قوم هر کس به جای خود بروند.' پس آن گروه توشه و کَرِنّاهای خود را به دست گرفتند و هر کس را از سایر مردان اسرائیل به خیمه‌ی خود فرستاد؛ ولی آن سیصد نفر را نگاه داشت. و اردوی مدیان در وادی پایین دستِ**

او بود."[17] در حالی‌که در قرآن می‌فرماید: **﴿فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُو اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ ﴿و چون طالوت با لشکریان [خود] بیرون شد گفت خداوند شما را به وسیله رودخانه‌ای خواهد آزمود پس هر کس از آن بنوشد از [پیروان] من نیست و هر کس از آن نخورد قطعا او از [پیروان] من است مگر کسی که با دستش کفی برگیرد پس [همگی] جز اندکی از آنها از آن نوشیدند و هنگامی که [طالوت] با کسانی که همراه وی ایمان آورده بودند از آن [نهر] گذشتند گفتند امروز ما را یارای [مقابله با] جالوت و سپاهیانش نیست کسانی که به دیدار خداوند یقین داشتند گفتند بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار به اذن خدا پیروز شدند و خداوند با شکیبایان است﴾**[18]

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، مطمئنا."

گفتم: "آیا محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) بود که آنچه را که در تورات و انجیل آمده تصحیح می‌کرد یا اینکه محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) داستان را اشتباه نقل کرد یا آن بعد از محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) تحریف شد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "تمام آن بعد از محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) تحریف گشت."

گفتم: "لا حول و لا قوه الا بالله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "این کتاب همان کتابی نیست که بر محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) نازل شده است."

گفتم: "از کجا بفهمیم که حقیقت چیست؟"

---

[17] کتاب مقدس، سفر داوران، فصل ۷ آیات ۱ تا ۸

[18] قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۴۹

امام (از ایشان سلام) فرمود: "زمانی فرا خواهد رسید که در آن قرآن حقیقی را که بر محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) نازل شد آشکار خواهیم نمود، همان گونه که امر کعبه و ماه رمضان را آشکار کردیم. صبر کن و از خواندن آن لذت خواهی برد و خواهی خندید و گریه خواهی کرد و شگفت زده خواهی شد. من معتقدم که وقتی آن را می‌خوانی و در آن اندیشه می‌کنی برای سه شب متوالی نخواهی خوابید."

اسماعیل یا اسحاق یا هر دو؟

گفتم: "در قدیمی‌ترین نسخه‌های موجود تورات ذکر شده است که اسحاق کسی است که می‌بایست توسط ابراهیم ذبح شود و قرآن می‌فرماید که او اسماعیل بوده است، یا تورات در آنجا تحریف شده است یا قرآن در این زمینه تحریف شده است یا هر دوی آنها به عنوان قربانی تقدیم شدند، حقیقت کجاست؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اسماعیل کسی بود که برای قربانی شدن تقدیم گشت."

گفتم: "پس تورات در آنجا تحریف شده است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

سخنان عیسی در قرآن

گفتم: "آیه‌ای در قرآن درباره عیسی (ع) است که می‌فرماید: ﴿**قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ**﴾ ﴿**گفت منم بنده خدا**﴾.[19] فردی پرسید آیا در اینجا منظور بنده‌ای از بندگان خداست یا اینکه روح عبدالله بر زبانش سخن می‌گوید و او شبیه به عیسی است، هنگامی‌که به صورت فرشته بود؟ یا این آیه چه معنایی دارد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "منظور این است که بنده‌ای از بندگان خداست، اگر آیه صحیح باشد، ولی در مجموع منظور بنده‌ای از بندگان خداست."

گفتم: "پس آن تحریف شده است؟" اما امام (از ایشان سلام) ساکت ماند.

[19] قرآن کریم، سوره مریم، آیه ۳۰

آیه قطع دست

امام (از ایشان سلام) فرمود: "در قرآن آیه‌ای آمده است: ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ **﴿و مرد و زن دزد را به سزای آنچه کرده‌اند دستشان را به عنوان کیفری از جانب خدا ببرید و خداوند توانا و حکیم است﴾** [20]

گفتم: "آیا این آیه تحریف شده بود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، به این شکل نازل شد: ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فبقعوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ **﴿و مرد و زن دزد را به سزای آنچه کرده‌اند دستشان را به عنوان کیفری از جانب خدا رنگ کنید و خداوند توانا و حکیم است﴾**

گفتم: "پس هیچ آیه‌ای در قرآن نیست که دستور دهد دست دزد را قطع کنند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه، گیاه مخصوصی بود که تیره رنگ بود و رنگی داشت که به سختی پاک می‌شد، دست دزد را رنگ می‌کردند تا او عبرتی برای دیگران باشد."

المرتضی

روزی آدم (ع) و من درباره قرآن صحبت می‌کردیم و او به آیه‌ای از قرآن که در اتاق آویزان کرده بودم اشاره کرد و گفت: "از ابراهیم (ع) درباره‌ی چگونگی نزول این آیه ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾ **﴿و بزودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد تا خرسند گردی﴾** [21] شنیدم."

گفتم: "چه چیزی شنیدی؟"

آدم (ع) گفت: "او گفت که آن به این صورت نازل گشت **﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ المرتَضَى فَتَرْضَى﴾ ﴿و بزودی پروردگارت المرتَضَی تو را عطا خواهد داد تا خرسند گردی﴾**"

---

[20] قرآن کریم، سوره مائدة، آیه ۳۸

[21] قرآن کریم، سوره ضحی، آیه ۵

قرآن کلام کیست؟

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم به تو چیزی اعطا خواهم نمود، بگذار از تو سؤالی بپرسم، قرآن کلام کیست؟"

گفتم: "خدا؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آیا خداوند می‌فرماید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ **﴿تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم﴾**[22]؟"

آیا خداوند درباره خود می‌فرماید: "ما تو را می‌پرستیم؟"

گفتم: "نه، فکر نمی‌کنم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "قرآن کلام محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) است، اوست که قرآن را به وحی الهی نوشت، ولی کلمات، کلمات او هستند."

گفتم: "پس این به آن گونه که مسلمانان فکر می‌کنند نمی‌باشد که جبرائیل کلمه به کلمه قرآن را بر او نازل کرد و او را به خواندن آن واداشت؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه، این وحی در قلب او بود و او کلمات را بیان کرد."

حکومت‌ها حقیقت را پنهان کردند

ما می‌توانیم ببینیم که فقط در قرن گذشته مجموعه‌هایی مانند نجع حمادی، انجیل‌های گم‌شده، و نسخه‌های خطی مانند هفت‌شریف و نسخه خطی صنعا در میان محققان و صاحب‌نظران به خوبی شناخته شده‌اند، اما عموم مردم هنوز تا حد زیادی از آن بی‌اطلاع هستند.

امام (از ایشان سلام) روزی به من فرمود: "از تو می‌خواهم برنامه‌ای بسازی که به مردم بفهماند که به نفع آمریکا و اسرائیل نیست که اسلام را به شکل فعلی و مکتب‌های فکری آن نفی کنند زیرا این دین و

[22] قرآن کریم، سوره فاتحه، آیه ۵

فرقه‌های آن برای آنها پول و امنیت زیادی به همراه می‌آورد و آنها اگر می‌خواستند می‌توانستند به مردم ثابت کنند که این ادیان از قرن‌ها پیش دچار تحریف شده‌اند. آنها ادله و شواهد زیادی برای این امر پیدا کرده‌اند، در حین آنکه به جست و جو و حفاری آثار می‌پرداختند، اما با این حال اسرار بسیاری را به ویژه از مسلمانان و همچنین از سایر پیروان ادیان الهی پنهان می‌دارند، زیرا افشای این حقایق برای مردم به نفع آنها نیست."



درب شماره سی

در معرفت رخدادهای قیام

﴿وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ﴾

﴿و سوگند به روز موعود﴾

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) درباره‌ی رخدادهای قیام با من صحبت کرد. او در مورد آنچه قبل، در حین و بعد از قیام خواهد آمد با من صحبت کرد. او درباره پیش‌گویی‌های بزرگی با من صحبت کرد که قبلاً هرگز گفته نشده بود، برخی از آنها به طور کلی به جهان مربوط می‌شد و سایر پیش‌گویی‌ها به طور خاص به من مربوط می‌شد. در سال ۲۰۱۵، امام احمد الحسن (از ایشان سلام) برای من چیزهایی را پیش‌گویی کرد که در طول سال‌های آینده برای من اتفاق خواهد افتاد. بسیاری از آن اتفاق افتاد.

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "اولین عبادتگاه ما که در آن خداوند با دین حقش پرستش می‌شود، در اروپا خواهد بود، پسرم، تو به فتح مبینی [پیروزی آشکاری] نزدیک می‌شوی. امر تو به اذن خدا بزرگ می‌شود و بالا می‌رود. هیچ ظالمی از شما استقبال نخواهد کرد. هیچ کس در واقع از شما استقبال نخواهد کرد، اما در ظاهر آنها با شما مطابق با اصول به اصطلاح دموکراسی خود برخورد خواهند کرد. این سرزمین توست پسرم، همه آن تحت حاکمیت خدا خواهد بود، مکان مناسب خود را انتخاب کن و همه آن به خواست خدا مناسب است. ابتدا مدتی در غیبت خواهی بود سپس با گروهی از پاکان که آنان را در آنجا ملاقات خواهی کرد آشکارا [دین] را اعلام خواهید نمود و ذکرتان بالا می‌رود و فرمانتان اطاعت می‌شود. در آنجا برادرت را ملاقات خواهی کرد و خواهرت را ملاقات خواهی کرد و ام محمد و شوهرش ابا محمد و پدر و مادرِ محمد (ع) را ملاقات خواهی کرد که ان‌شاء الله در زمان خود بر همه‌ی گیتی حکومت خواهد کرد، محمد پسر الزهرا (ع). تو اکنون در آنجا در یکی از کشورهای اروپایی یک اقامتگاه داری و ان شاء الله به فضل خدا بیشتر نیز خواهد آمد، این همه از جانب خداوند سبحان است، تو در کاری که انجام می‌دهی و فرمانت ثابت قدم باش و نگران نباش که من چه خواهم کرد. ان شاء الله آسوده خواهی بود و از دیدن آنچه از چیزهایی که انتظارش را نداشتی بسیار شگفت‌زده خواهی گشت."

و بالفعل اولین عبادتگاه خدا در اروپا تأسیس شد و بالفعل من با آن افراد پاکی آشنا شدم که در سال‌های گذشته در کنار من بودند و هنوز هم در کنار من هستند و در کنار من بودند و هرگز آن را ترک نکردند، خانواده و جامعه‌ام. من با افراد دیگری نیز ملاقات کردم که برخی از آنها با خیانت‌ها و اعمالی که انتظارش را نداشتم واقعاً من را شگفت زده کردند. اکنون ان شاء الله سخنان و تعالیم امام احمد الحسن (از ایشان سلام) را مطرح و بلند می‌کنیم و به پیروزی آشکار نزدیک می‌شویم.

طرح خدا

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "اکنون، کلام در مورد من و تو را رها کنیم و تمرکز خود را معطوف میدان جنگ کنیم، میدانی که هر پیامبر و وصی و رسول و خلیفه‌ی خدا در انتظار آن بوده است، نبرد حق علیه باطل. این نبرد چند جنبه دارد. گروهی از شما باید در اروپا باشند. گروهی از شما باید در عراق و مکه و مصر باشند. آن همانند حلقه‌ای است مانند مهره‌های یک گردن‌بند، همه به هم مرتبطند، و هرکدام دیگری را کامل می‌کند، شما وارد مصر شده‌اید و منبر مصر را برپا کرده‌اید. اکنون باید آن را ترک کنید و به خواست خدا به عنوان گشاینده به آن بازخواهید گشت. روزی خواهد آمد ان شاء الله و خواهی دید که خداوند چقدر بزرگ است و خواهی دید که طرح او چقدر عالی است و آن هرگز به ذهن مخلوقی خطور نمی‌کرده است و الحمدلله رب العالمین."

نشانه‌های نزدیکِ قیام

گفتم: "از نشانه‌های نزدیک قیام چیست؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "یک کفش باعث می‌شود که بین دو کشور طاغوتی جنگی بزرگ رخ دهد و هر دو طرف ویران شوند."

گفتم: "سبحان الله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "مصیبت‌های بزرگ بسیاری بر زمین وارد خواهند گشت و بسیاری از املاک در آن زمان هیچ ارزشی نخواهند داشت، به مکه دقت کن."

گفتم: "به من بیشتر بگو، فدایت گردم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "مرغان دریایی منقرض خواهند شد و بسیاری از گونه‌های دیگر منقرض خواهند شد و بسیاری از گونه‌های جدید کشف خواهند گشت."

گفتم: "سبحان الله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "در یک آزمایش علمی خطایی رخ می‌دهد و خسارت زیادی به بار می‌آورد و یک حیوان بسیار کوچک حادثه‌ای بین‌المللی ایجاد می‌کند [ما اکنون می‌دانیم این حیوان ویروس کرونا است، این پیش‌گویی‌ها در سال ۲۰۱۵ بیان شده است]. بسیاری از رهبران جهان و رهبران عرب در مدت زمان کوتاهی از یکدیگر خواهند مرد."

ما در حال حاضر در قیام هستیم

گفتم: "پس آیا قیام با مرگ ملک عبدالله و ظهور امام مهدی (ع) آغاز شد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله پسرم."

گفتم: "پس ما در حال حاضر در قیام هستیم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، چنانکه حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود: **"دین من پابرجا و پایدار نشد، مگر بر دو چیز: ثروت خدیجه و شمشیر علی بن‌ابی‌طالب."**[1] بدین ترتیب، ۴۰ درصد قیام جمع‌آوری سرمایه و ۶۰ درصد فیزیکی است."

گفتم: "یعنی کسی که پست و جایگاه و کار خود را در این دعوت رها کند، مانند کسی است که در قیام با قائم پست خود را رها کرده است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "قطعا، فرقی ندارد، ما الان در قیام هستیم."

بداء[2]

گفتم: "آیا در مورد قیام بِداء [تغییر در امری پس از مقرر شدن] وجود دارد؟"

---

[1] شجره طوبی، محمد مهدی حائری، ج۲، ص۲۳۳

[2] مفهوم بِداء 'تغییر در حکم الهی' را نباید با مفهوم بدعت اشتباه گرفت. نقطه‌ی مقابل بداء، محتوم است که به معنای ثابت و غیر قابل تغییر می‌باشد. نمونه‌ای از بداء تاخیر در طوفان نوح (ع) است. سیل برای غربال کردن مومنان به تاخیر افتاد. نمونه‌هایی از نشانه‌های محتوم عبارتند از یمانی، سفیانی، صیحه (ندای آسمانی) و پدیدار شدن دست در آسمان.

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله پسرم، در این امر بداء بسیار رخ داده است. آن رخ داد پسرم. بداء چندین بار رخ داد."

گفتم: "آیا ممکن است بِداء واقع شود و قیام در زمان ما رخ ندهد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "ممکن است پسرم."

گفتم: "این چگونه می‌تواند باشد پدرم وقتی مهدی اول هستی؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "چگونه‌ای وجود ندارد، مقصودم از حیث زمان است، نه در امر."

گفتم: "نه، منظورم این است که آیا ممکن است در طول زندگی شما قیام رخ ندهد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه پسرم، چنین چیزی ممکن نیست."

آیا این یک قیام نظامی است؟

گفتم: "پدرم، آیا قیام به عنوان یک قیام نظامی شروع می‌شود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بستگی دارد، آن شرط نیست."

گفتم: "یا قیام به صورت قیام فکری رخ می‌دهد و مثلاً تمام یک کشور به این دین ایمان می‌آورد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آن بسته به ایمان مومنین و نیت‌هایشان و میزان تسلیم و اطاعت‌شان است. برای هر رخدادی سخنی وجود دارد."[3]

گفتم: "آیا ممکن است قیام به تاخیر انداخته شود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "ممکن است لغو شود و به تاخیر انداخته نشود."

گفتم: "لغو شود؟ یعنی که از اساس یک دولت عدل الهی روی زمین وجود نداشته باشد؟"

[3] اصطلاح عربی 'لکل حادث حدیث' به این معناست که برای هر موقعیتی یک اظهارنظر متفاوتی وجود دارد.

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه پسرم، نه، ممکن است قیامی که قرار بود در قسمت معینی از زمین رخ دهد لغو شود و به سرزمین دیگری منتقل گردد و به جای آن در جای دیگری بر روی این زمین رخ دهد."

گفتم: "اما من در مورد امکان رخ ندادن آن از اساس بر روی زمین صحبت می‌کنم، به علت ضعیف بودنِ مومنان یا وجود خائنان و یا یا. برای مثال، همانند آنچه که برای عیسی بن مریم (ع) رخ داد، قرار بود که او بر اورشلیم و دنیا به عنوان مسیحِ یهود حکومت کند یا محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) که قرار بود زمین را پر از عدل و برابری کند و سپس به خاطر مردم، امر در هر دو مورد به تاخیر افتاد."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "ممکن است کمی با تاخیر باشد، اما اینکه از اساس رخ ندهد، آن ممکن نیست."

گفتم: "وقتی می‌گویی ممکن است کمی با تاخیر باشد، منظورت این است که آن تا زمان مهدی دیگری غیر از این زمانی که اکنون در آن حضور داری، به تعویق بیفتد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه پسرم، نه، در فکرت به دور دست نرو."

گفتم: "اگر هم به آن صورت باشد، صبور می‌مانم و بین دستانت کار می‌کنم. من فقط به این اهمیت می‌دهم که تو راضی باشی."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "تو برکت یافته هستی! ای پاک! تو برکت یافته هستی! ای محبوب پدرت!"

گفتم: "پدرم، آیا قیام می‌تواند از طریق خرید تعداد فراوانی زمین و سپس اعلام تاسیس دولت و از طریق اعلام استقلال رخ دهد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "تو را به حال خود رها نخواهند کرد و برای تو زمین را با گل رز نخواهند پوشاند."

گفتم: "بله، الان هم ما را به حال خود رها نمی‌کنند، پس اگر دولت داشته باشیم چطور؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "دقیقا."

گفتم: "خب اکنون قرار است [قیام] از کجا شروع شود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "عراق یا حجاز."[4]

گفتم: "سبحان الله."

مراحل قیام

گفتم: "چه مقدار از دنیا در دولت عدل الهی خواهد بود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "خیلی زیاد، ولی به اندازه‌ای که تصور می‌کنی نیست."

گفتم: "تقریبا چقدر؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "کشورهای عربی و بخش‌هایی از دیگر [کشورها] و [کشورهای] دیگری به طور کامل."

گفتم: "پس مثلاً یک سوم جهان را در بر می‌گیرد یا یک چهارم آن را؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "در مورد چه مرحله‌ای صحبت می‌کنیم تا من بتوانم به تو پاسخ دقیق بدهم؟"

گفتم: "حکومت و پادشاهی حقیقی هرگز از تو سلب نشد تا به تو بازگردانده شود و تمام سیاره از برای توست. همه چیز بین دستان توست، اما از آنچه که من متوجه می‌شوم، دولت عدل الهی در زمان مهدیین به رشد خود ادامه خواهد داد تا وقتی که تمام زمین در زمان مهدی دوازدهم محمد پسر زهرا (ع) در دولت عدل الهی است و کشوری خارج از آن باقی نمی‌ماند. پس در زمان سپیده‌دم [فجر] (امام مهدی) و ظهر (امام احمد الحسن) کدام کشورها در حکومت عدل الهی خواهند بود؟"

[4] این امر محتوم نیست و می‌تواند تغییر کند.

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم، آن مسئله‌ی حمله و عقب‌نشینی است، ما زمینی را می‌گیریم و زمینی را از دست می‌دهیم، تا زمانی‌که بر همه‌ی آن مسلط شویم و بر همه جای جهان مسلط باشیم. این بین زمان مهدی اول و در طی تمام دوره‌های مهدیین تا آخرین مهدی رخ خواهد داد."

گفتم: "الحمدلله رب العالمین."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بدترین مرحله، مرحله‌ی حکومت آدم (ع) [مهدی چهارم] خواهد بود."

گفتم: "از کدام جهت بدتر؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "از نظر خیانت و از پشت خنجر زدن."

مرگ مهدیین

روزی در حال پرسش از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در مورد روایاتی بودم و پرسیدم: "روایتی که می‌گوید مهدی هراسان و مراقب[5] است، درباره موسی (ع) است، اینطور نیست؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، این در مورد موسی است، سپیده‌دم [فجر] امام مهدی (ع) است، ظهر اولین مهدی است، عصر تو هستی، مغرب موسی است و عشاء آدم است."

گفتم: "آیا تاریکی و ظلم در زمان او و در زمان آدم (ع)، شب، به زمین باز می‌گردد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، در زمان موسی شروع می‌شود، و در زمان آدم بسیار بدتر می‌شود، آدم جنگ بزرگی را رهبری می‌کند که در آن صدها هزار نفر کشته خواهند شد."

گفتم: "لا حول و لا قوه الا بالله. این جنگ علیه چه کسی خواهد بود پدرم؟ آیا این جنگ علیه کشور خاصی خواهد بود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "این علیه دشمنان حاکمیت خدا و یارانِ شر خواهد بود."

[5] امام باقر (ع) فرمود: "و مهدی از آن بر سنت موسی در ترس و انتظار خروج می‌کند." - بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۵۲، ص۲۲۳

گفتم: "خدا لعنتشان کند، آدم تا آن زمان در بدن فعلی خود می‌ماند، یعنی در تناسخ جدیدی نخواهد بود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اگر اکنون جواب بدهم گیج خواهی شد و به تو ضرر می‌رساند، زیرا جواب من آن چیزی که تو می‌خواهی و تصور می‌کنی نمی‌باشد، خواهی دانست اما اکنون نه."

گفتم: "آیا آمریکا بعد از تو باقی می‌ماند؟ زیرا در خطبه حج می‌گویی 'امریکا، روم، پشت سر آن'"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "رومیان، بقایای آنها باقی می‌ماند، سپس نیرومند می‌شوند و مردم را بار دیگر فریب می‌دهند، ولی آن برای طولانی مدت نخواهد بود. مهدیین ششم و هفتم آنها را به طور کامل از بین خواهند برد و همراه با [مهدی] هشتم، نهم، دهم و یازدهم (سلام بر همگی ایشان) تا زمانی که مهدی خاتم محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) بیاید، خاتم مهدیین که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد و سالیان دراز حکومت خواهد نمود."

گفتم: "پدرم، می‌توانی چیزی به من بگویی؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آن چیست؟"

گفتم: "چگونه کشته خواهم شد، با شمشیر یا با زهر؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "با شمشیر و با زهر کشته خواهی شد، روحم فدای تو، هر دو، مسموم و کشته خواهی شد."

گفتم: "به دست رومیان؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "به دست بدبختان، خائنان."

گفتم: "لا اله الا الله، منافقین؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "منافقین."

گفتم: "آیا موسی برای من انتقام خواهد گرفت؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "ان شاء الله. پسرم این سخن را فعلا کنار بگذار لطفا."

از امام (از ایشان سلام) پرسیدم: "موسی (ع) و آدم (ع) چطور؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم، تقریباً همه به دست منافقان و خائنان کشته خواهند شد."[6]

گفتم: "لعنت خدا بر آنها باد."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "تب همیشه از پاها می‌آید."[7]

گفتم: "پدرم، چرا مردم مهدیین را می‌کشند و یکی از آنان مانند حسین (ع) ذبح می‌شود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم، این موضوع دردناک است، به خاطر حسد عمیق نسبت به آل محمد (ع) و انتقام، این امور باعث می‌شوند که برخی از دین خود برگردند."

گفتم: "و بعد از محمد پسر زهرا (ع) چطور؟ آیا در دوره‌ی هادون[8] شرایط پایدار می‌شود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "عظیم‌ترین دوران، دوران محمد پسر زهرا (ع) است. او زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد."

گفتم: "و تا کی به همین صورت باقی می‌ماند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "۱۷ سال. حکومت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) ۱۷ سال است، اما عدل و داد بسیار بیشتر از آن باقی خواهد ماند. پس از آن امور خوب باقی خواهند ماند."

گفتم: "آیا تو باز خواهی گشت؟ به عنوان یکی از هادون؟"

---

[6] امام حسن بن علی (از ایشان سلام) فرمود: "هیچ یک از ما نیست مگر این که مسموم یا کشته می‌شود."- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲۷، ص ۲۱۷

[7] 'الحمی تأتي من القدمین دائماً' (تب همیشه از پاها می‌آید) یک اصطلاح عراقی است که به این معنی می‌باشد که فرد همیشه از نزدیکان قبل از غریبه‌ها ضربه می‌خورد.

[8] دوازده فرمانروا بعد از دوازده مهدی، هادون نامیده می‌شوند.

امام (از ایشان سلام) فرمود: "منظورت احمد الحسن است؟"

من گفتم: "بله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "ای پسر عزیزم، آیا می‌توانم از پاسخ دادن خودداری کنم؟"

شروع کردم به گریه کردن و گفتم: "در حال شکستن قلب من هستی."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "به همین دلیل است که نمی‌خواهم جواب بدهم."

گفتم: "تو قلبم را شکستی! احمد الحسن دیگر بر باز نمی‌گردد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "ای نور چشمم عذر می‌خواهم."

من همچنان به شدت گریه کردم.

امام (از ایشان سلام) فرمود: "سلام بر تو ای حبیب پدرت و رحمت و برکات، ای نور چشم من."

سپس امام (از ایشان سلام) برخاست و رفت.



درب شماره سی و یک

در معرفت سال‌های گمشده‌ی عیسی مسیح

عیسی فرمود: "و آنگاه که رفتم و مکانی برای شما آماده کردم،

باز می‌آیم و شما را نزد خود می‌برم، تا آنجا که من هستم شما نیز باشید."

عیسی (ع) آنچنان عاشق حواریون خود بود که جان خود را برای آنان فدا کرد. او هرگز اصحابش را رها نمی‌نمود. اکثر مردم فقط می‌دانند که عیسی (ع) در طولِ چهل روزِ پس از مصلوب شدن، چند بار به دیدار حواریونش رفت. اما بسیاری از مردم نمی‌دانند که عیسی (ع) در دفعات بسیار بیشتری به دیدار حواریونش رفت و همانطور که قبلاً قول داده بود، مایل بود آنها را با خود ببرد. عیسی (ع) پیش از این به آنها گفته بود: **"دل شما مضطرب نباشد. به خدا ایمان داشته باشید؛ به من نیز ایمان داشته باشید. در خانه‌ی پدر من منزل بسیار است، اگر چنین نمی‌بود به شما می‌گفتم. می‌روم تا مکانی برای شما آماده کنم. و آنگاه که رفتم و مکانی برای شما آماده کردم، باز می‌آیم و شما را نزد خود می‌برم، تا آنجا که من هستم شما نیز باشید."** [1]

این دقیقا همان کاری است که عیسی (ع) انجام داد. او همچنان به دیدار آنها می‌رفت و به آنها آموزش می‌داد. سعی کرد آنها را با خود ببرد، اما آنها نخواستند با او بروند؛ حداقل اکثر آنها. در انجیل گنوسی "کتاب سِری یعقوب [جِیمز]" این موضوع بازگو می‌گردد:

یعقوب برای تو می‌نویسد. سلام بر تو از سلام، و عشق از عشق، نعمت از نعمت، ایمان از ایمان، زندگی از زندگی مقدس!

از آن رو که از من خواستی تا کتابی مخفی که از جانب پروردگار برای من و پطرس آشکار شده بود را برایت بفرستم من نه می‌توانستم درخواست تو را رد کنم و نه مستقیماً با تو صحبت کنم، اما آن را با حروف عبری نوشته‌ام و برای تو - و فقط برای تو – فرستاده‌ام. اما از آنجایی که تو وکیل نجات قدیسان هستی، با جدیت تلاش کن و مراقب باش که این کتاب را برای بسیاری بازگو نکنی - این را که منجی مایل به بازگو کردن آن برای همه ما، دوازده حواری خود نبود. اما برکت یافته‌اند کسانی که با ایمان به این سخن نجات خواهند یافت.

اینک برایت کتاب مخفی دیگری را که منجی برای من آشکار نمود، ده ماه پیش فرستادم. اما تو باید آن را بدین سیاق، آنگونه که برای من، یعقوب، آشکار شد، در نظر بگیری. دوازده حواری همگی با

[1] کتاب مقدس، انجیل یوحنا، اصحاح ۱۴: ۱ - ۴

هم نشسته بودند و با یادآوری آنچه که منجی به هر یک از آنها گفته بود، چه پنهان و چه آشکار، آن را در کتاب‌ها می‌نوشتند. و من آنچه را در کتابم بود می‌نوشتم - اینک منجی ظاهر شد، پس از اینکه از نزد ما برفت درحالی‌که ما به او خیره بودیم. و پانصد و پنجاه روز پس از برخاستن از مرگ، به او گفتیم: "آیا رفتی و ما را ترک نمودی؟" و عیسی گفت: "نه، بلکه باید به جایی که از آن آمده‌ام بروم. اگر می‌خواهید با من بیایید، بیایید." همه جواب دادند و گفتند: "اگر به ما امر کنی، می‌آییم."

او گفت: "به حق به شما می‌گویم، هیچ‌کس وارد ملکوت آسمان نخواهد شد اگر من به او امر کنم، بلکه به این خاطر که شما خود کامل هستید. یعقوب و پطرس را به من بسپارید تا آنها را سرشار کنم." و چون این دو نفر را صدا زد، آنها را کنار کشید و به بقیه دستور داد به کاری که به آن مشغول بودند مشغول شوند.

منجی گفت؛ "تو مورد رحمت قرار گرفته‌ای.... (۷خط مفقود شده است) پس آیا نمی‌خواهید سرشار شوید؟ و آیا دلتان مست است؟ پس آیا تمایلی به هوشیاری ندارید؟ پس خجالت بکشید! و اکنون در بیداری یا خواب به یاد بیاورید که پسر انسان را دیدید، و با او سخن گفتید، و به او گوش دادید. وای بر کسانی که پسر انسان را دیده‌اند! خوشا به حال کسانی که انسان را ندیده‌اند و با او معاشرت نکرده‌اند و با او صحبت نکرده‌اند و چیزی از او نشنیده‌اند. زندگی برای شماست! پس بدانید که او شما را در هنگام بیماری شفا داد تا فرمانروایی کنید. وای بر کسانی که از بیماری خویش آسوده گشته‌اند، زیرا دوباره به بیماری مبتلا می‌شوند! خوشا به حال کسانی که بیمار نشده‌اند و قبل از بیمار شدن آسایش را شناخته‌اند. ملکوت خدا از آن شماست! بنابراین به شما می‌گویم سرشار شوید و هیچ جایی را در درون خود خالی نگذارید، زیرا کسی که در حال آمدن است قادر است تا شما را به سخره بگیرد.

آنگاه پطرس پاسخ داد: "پرودگارا ، تو سه بار به ما گفتی 'سرشار شوید'، اما ما سرشار هستیم." پرودگار پاسخ داد و گفت: "از آن رو به شما می‌گویم سرشار گردید تا نقصان نیابید، اما کسانی که نقصان یافته‌اند نجات نخواهند یافت. زیرا سرشار بودن نیک و نقصان یافتن بد است. پس همانگونه که نقصان یافتن برای شما نیک و از سویی دیگر، سرشار گشتن برای شما بد است، بنابراین همچنین آنکه

سرشار است نقصان یافته است؛ و سرشار بودن آنکه نقصان یافته همانند سرشار بودن آنکه کاسته گشته است نمی‌باشد و آنکه سرشار است به سهم خود، کفایت خویش را به فرجام می‌رساند. پس سزاوار است هر چند که هنوز می‌توانید سرشار باشید، کاسته گردید و با وجود امکان کاسته شدن سرشار گردید تا بتوانید خود را بیشتر سرشار سازید. پس سرشار از روح و کاسته از تعقل گردید."

و من جواب دادم و به او گفتم: "پروردگارا، اگر بخواهی می‌توانیم از تو اطاعت کنیم. زیرا ما پدران و مادران خود و روستاهای خود را ترک کرده‌ایم و از تو پیروی کرده‌ایم. پس به ما عطا کن که مورد وسوسه شیطان شریر قرار نگیریم." پروردگار پاسخ داد و گفت: "شایستگی شما چیست هنگامی‌که خواست پدر را انجام می‌دهید اگر آن توسط او به عنوان هدیه‌ای به شما داده نشده باشد، و در حالی‌که توسط شیطان وسوسه می‌شوید؟ اما اگر مورد ظلم شیطان و مورد آزار و اذیت قرار گرفتید و اراده‌ی پدر را انجام دادید، می‌گویم که او عاشق شما خواهد بود و شما را با من برابر خواهد کرد و در نظر خواهد گرفت که به تدبیر او برحسب اراده‌ی آزاد خود محبوب شده‌اید. پس آیا از دوست داشتن جسم و ترس از رنج‌ها دست برنمی‌دارید؟ یا نمی‌دانید که هنوز مورد بدرفتاری قرار نگرفته‌اید و هنوز به ناحق متهم نشده‌اید، یا هنوز در زندان محبوس نشده‌اید، و به‌طور غیرقانونی محکوم نشده‌اید، یا هنوز بدون دلیل به صلیب کشیده نشده‌اید، یا هنوز به طرز شرم‌آورانه‌ای، مانند من، توسط شریر دفن نشده‌اید؟ آیا جرات دارید از جسم دست بکشید، شما که روح برایتان دیواری احاطه کننده است؟ اگر در دنیا بیندیشید که چه مدت زمان پیش از شما بوده است و همچنین چه مدت زمان بعد از شماست، درمی‌یابید که عمرتان تنها یک روز و رنج‌هایتان تنها یک ساعت است. زیرا نیکی وارد عالم دنیوی نخواهد شد. پس مرگ را تحقیر کنید و نگران زندگی باشید. صلیب و مرگ من را به خاطر بسپارید و زندگی خواهید نمود."

و من پاسخ دادم و به او گفتم: "پروردگارا، صلیب و مرگ را برای ما ذکر مکن، زیرا آنها از تو دور هستند." خداوند پاسخ داد و گفت: "به حق به شما می‌گویم هیچ‌کس نجات نخواهد یافت، مگر اینکه به صلیب من ایمان بیاورد، اما کسانی که به صلیب من ایمان آورده‌اند، ملکوت خدا از آن آنهاست. پس جویندگان مرگ باشید، همچنان مردگانی که در جستجوی حیات هستند، زیرا آنچه می‌جویند بر آنان آشکار می‌شود. و چه چیزی برای نگرانی آنها وجود دارد؟ هنگامی که خود را به سوی

مرگ سوق دهید، برگزیدگی‌تان شناخته خواهد شد. به حق به شما می‌گویم هیچ یک از کسانی که از مرگ می‌ترسند نجات نخواهند یافت. زیرا پادشاهی خدا از آن کسانی است که خود را در برابر مرگ قرار می‌دهند. از من بهتر شوید؛ خود را همانند پسر روح القدس نمایید."

سپس از او پرسیدم: "پروردگارا، چگونه می‌توانیم برای کسانی که خواهان نبوت از سوی ما هستند، نبوت نماییم؟ زیرا بسیاری هستند که از ما می‌پرسند و به ما نگاه می‌کنند تا از ما وحی را بشنوند." خداوند پاسخ داد و گفت: "آیا نمی‌دانید که سر نبوت با یوحنا بریده شد؟" و گفتم: "پروردگارا سر نبوت را نمی‌شود جدا کرد، می‌شود؟" پروردگار به من گفت: "وقتی فهمیدی 'سر' چیست و نبوت از سر بیرون می‌آید، پس خواهی فهمید که "سرش جدا شد" یعنی چه، من ابتدا با شما با امثال صحبت کردم و نفهمیدید. اکنون به نوبه‌ی خود با شما آشکارا سخن می‌گویم در حالی‌که درک نمی‌کنید. اما این شما هستید که برای من مَثَلی می‌باشید در میان مثال‌ها و آنچه ظاهر است در آنچه آشکار است. غیرت داشته باشید که بدون اصرار نجات پیدا کنید. بلکه خودتان آماده باشید و در صورت امکان پیش از من بروید. زیرا اینگونه پدر شما را دوست خواهد داشت. از نفاق و افکار شیطانی متنفر شوید. زیرا فکر است که نفاق را به وجود می‌آورد، اما نفاق از حقیقت دور است. مبادا پادشاهی آسمان از بین برود. زیرا آن مانند جوانه‌زنی نخل خرما است. برگ‌ها رشد می‌کنند و پس از جوانه‌زنی باعث خشک شدن بارآوری نخل خرما می‌گردند. همین‌طور است برای میوه‌ای که از این ریشه‌ی واحد آمده است. هنگامی که میوه چیده شد، میوه‌ها توسط بسیاری از دروگران جمع‌آوری شد.

واقعاً خوب می‌بود اگر که اکنون امکان تولید این گیاهان جدید وجود می‌داشت، زیرا در آن صورت پادشاهی را میافتید. از آن رو که پیش از این به این شکل تجلیل شده‌ام، چرا وقتی مشتاق رفتن هستم، مرا بازمی‌دارید؟ مرا مجبور کردید که هجده روز دیگر به خاطر امثال با شما بمانم. برای عده‌ای کافی است که به آموزه توجه کنند و 'چوپانان' و 'بذر' و 'بنا' و 'چراغ‌های باکره‌ها' و 'مزد کارگران' و 'دو دِرْهَم' و 'زن' را درک کنند. نسبت به کلمه غیرت داشته باشید.

زیرا شرط اول کلمه، ایمان است. دوم عشق است. سوم اعمال است. اکنون از این‌ها زندگی می‌آید. زیرا کلمه مانند دانه گندم است. وقتی کسی آن را کاشت، به آن ایمان آورد و هنگامی‌که جوانه

زد، عاشق آن بود، زیرا او به جای یک دانه مشتاقانه منتظر دانه‌های بسیار بود و هنگامی‌که بر روی آن کار کرد، نجات یافت، زیرا آن را برای خوراک آماده کرد. دوباره مقداری دانه برای بذرافشانی باقی گذاشت. بنابراین، دریافت پادشاهی آسمان برای همه شما نیز ممکن است: تا زمانی که آن را از طریق دانش دریافت نکنید، نمی‌توانید آن را بیابید.

بنابراین به شما می‌گویم هوشیار باشید. گمراه نگردید. و بارها به همگی شما گفته‌ام - و همچنین فقط به تو، یعقوب گفته‌ام - 'خود را نجات بده!' و تو را به پیروی از خود فرمان دادم و پاسخ را در حضور حاکمان به تو آموختم. ببینید که من پایین آمده‌ام، و سخن گفته‌ام، و خود را به زحمت انداخته‌ام، و تاج خود را دریافت کرده‌ام، هنگامی‌که شما را نجات دادم. زیرا من پایین آمده‌ام تا با شما ساکن شوم تا شما نیز با من ساکن شوید. و چون دیدم خانه‌های شما سقفی ندارد، در خانه‌هایی سکنی گزیدم که پس از هبوطم قادر به پذیرش من بودند.

پس ای برادرانم از من اطاعت کنید. بفهمید که نور بزرگ چیست. پدر به من نیازی ندارد. زیرا پدر به پسر نیاز ندارد، بلکه این پسر است که به پدر نیاز دارد. به سوی او می‌روم، زیرا پدرِ پسر به شما نیازی ندارد. به کلمه توجه کنید. علم را درک کنید. عاشق زندگی باشید. و هیچ کس جز خود شما به شما آزار و اذیت نخواهد رساند و کسی به شما ستم نخواهد کرد.

ای تیره‌بختان! ای نگون‌بختان! ای پنهان‌کنندگان حقیقت! ای جعل‌کنندگان معرفت! ای گناهکاران علیه روح! آیا حتی در حال حاضر جرات شنیدن آن را دارید، درحالی که لازم بود از ابتدا صحبت کنید؟ آیا اکنون نیز جرات خوابیدن را دارید، درحالی‌که لازم بود از ابتدا بیدار باشید تا ملکوت آسمان شما را بپذیرد؟ به حق به شما می‌گویم، برای یک قدوس فرو رفتن در آلودگی، و برای یک مرد نورانی فرو رفتن در تاریکی، آسان تر از این است که شما سلطنت کنید - یا حتی سلطنت نکنید! یاد اشک و غم و اندوه‌تان افتادم. آنها از ما دور هستند. پس اکنون شما که از میراث پدر محروم هستید، گریه کنید چنانچه بر شما واجب است و اندوهگین شوید و آنچه نیک است را طلب کنید، زیرا پسر به شایستگی صعود می‌کند. به حق به شما می‌گویم، اگر به خاطر گوش فرادهندگان به آنچه که فرستاده

شده‌ام نبود، و اگر برای کسانی که می‌بایست با آنان صحبت می‌نمودم نبود، هرگز به زمین هبوط نمی‌کردم. و حالا به خاطر آنها خجالت بکشید. بنگرید که من از نزد شما خواهم رفت.

من می‌روم و نمی‌خواهم دیگر با شما بمانم - همانطور که خود شما نخواستید. اینک پس به سرعت مرا پیروی نمایید. بنابراین به شما می‌گویم، به خاطر شما هبوط کرده‌ام. شما محبوبان هستید؛ شما کسانی هستید که برای بسیاری مایه‌ی زندگی خواهید شد. از پدر استدعاء کنید. بسیار به خدا توسل کنید، او به شما خواهد داد. برکت یافته است کسی که شما را با او هنگامی که در میان فرشتگان اعلان گشته و در میان قدیسین جلال یافته، دیده است. زندگی از آن شما است! مانند فرزندان خدا شاد و خشنود باشید. اراده و خواست او را حفظ کنید تا نجات یابید. نکوهش مرا تاب آورده و خود را نجات دهید. من برای شما نزد پدر شفاعت می‌نمایم و او شما را بسی خواهد آمرزید."

و چون این چیزها را شنیدیم، خوشحال شدیم، زیرا به خاطر آنچه پیشتر گفته بودیم افسرده شده بودیم. حال چون شادی ما را دید گفت: "وای بر شما که به شفیع نیاز دارید! وای بر شما که نیاز به نعمت دارید! برکت یافته‌اند کسانی که آزادانه سخن گفته‌اند و برای خود نعمت آفریده‌اند. خود را مانند غریبه‌ها کنید؛ آنان از دید اهالی شهر شما از کدام قشر هستند؟ چرا وقتی به میل خود، خود را بیرون می‌کنید و از شهر خود می‌روید، مضطرب می‌شوید؟ چرا خانه‌ی خود را به میل خود رها می‌کنید و آن را برای کسانی که می‌خواهند در آن ساکن شوند آماده می‌کنید؟ ای تبعیدیان و فراریان! وای بر شما که گرفتار خواهید شد! یا شاید تصور می‌کنید که پدر عاشق انسان است؟ یا با دعا متقاعد می‌شود؟ یا به فردی به خاطر دیگری لطف می‌کند؟ یا با کسی که طلب می‌کند شکیبا است؟ زیرا او میل و همچنین آنچه را که بدن به آن نیاز دارد می‌داند. زیرا این جسم نیست که مشتاق نفس است. زیرا بدون نفس، بدن گناه نمی‌کند، همانطور که نفس بدون روح نجات نمی‌یابد. و اگر نفس در صورت عدم پلیدی نجات یابد و روح نیز نجات یابد، آنگاه بدن عاری از گناه می‌گردد. زیرا این روح است که نفس را زنده می‌کند، اما بدن است که آن را می‌کشد - یعنی نفس است که خود را می‌کشد. به حق به شما می‌گویم که پدر به هیچ وجه گناه نفس و گناه جسم را نخواهد بخشید. زیرا هیچ یک از کسانی که بدن را

پوشیده‌اند نجات نخواهند یافت. آیا تصور می‌کنید که بسیاری پادشاهی آسمان را یافته‌اند؟ برکت یافته است کسی که خود را چهارمین در بهشت دید."

"وقتی این‌ها را شنیدیم، مضطرب شدیم. پس چون دید که ما مضطرب هستیم، گفت: "از این رو آن را به شما می‌گویم تا خود را بشناسید. زیرا ملکوت آسمان مانند خوشه‌ای است که در مزرعه جوانه زده است و هنگامی‌که رسید، میوه خود را پراکنده کرد و در عوض برای یک سال دیگر مزرعه را پر از خوشه کرد. شما نیز: غیرت داشته باشید تا برای خود خوشه‌ای از زندگی را درو کنید تا آنکه از ملکوت پر شوید. تا زمانی که با شما هستم به من توجه کنید و از من اطاعت کنید. اما وقتی قرار است از نزد شما بروم، مرا به یاد بیاورید. و مرا به یاد بیاورید زیرا با شما بودم بدون اینکه مرا بشناسید. برکت یافته‌اند کسانی که مرا شناختند. وای بر کسانی که شنیدند و ایمان نیاوردند! برکت یافته‌اند کسانی که ندیده‌اند ولی ایمان آورده‌اند! و بار دیگر شما را متقاعد می‌کنم. زیرا من برای شما ظاهر شدم در حال ساختن خانه‌ای که برایتان بسیار ارزشمند است، از این رو که زیر آن پناه بگیرید. به همان طریق آن قادر به نگهداری از خانه‌ی همسایگان‌تان زمانی که در خطر ریزش قرار دارد، می‌باشد. به حق به شما می‌گویم وای بر کسانی که به خاطر آنها به این مکان پایین فرستاده شده‌ام! برکت یافته‌اند کسانی که به نزد پدر صعود می‌کنند. باز هم شما را سرزنش می‌کنم. شما هستید که خود را مانند کسانی می‌سازید که نیستند، تا با کسانی که نیستند باشید. مگذارید که پادشاهی آسمان در میان شما ویران شود. به خاطر نوری که روشن می‌کند مغرور نشوید. بلکه برای خود همانگونه که من برای شما هستم شوید. زیرا من خود را تحت این لعنت قرار دادم تا شما نجات یابید."

و پطرس در جواب گفت: "پروردگارا گاهی ما را به سوی پادشاهی آسمان ترغیب می‌کنی و گاهی ما را برمی‌گردانی. گاهی ما را متقاعد می‌کنی و به ایمان وا می‌داری و به ما وعده‌ی زندگی می‌دهی و گاهی ما را از پادشاهی آسمان بیرون می‌کنی."

و پروردگار پاسخ داد و به ما گفت: "من بارها به شما ایمان داده‌ام. به علاوه، خود را به تو نشان دادم، ای یعقوب، و مرا نشناختی. باز هم اکنون می‌بینم که بارها شادی می‌کنید و وقتی از وعده‌ی زندگی مسرور می‌شوید آیا با این وجود غمگین هستید؟ و آیا پس از آموختن در مورد پادشاهی پریشان

می‌شوید؟ اما شما از طریق ایمان و دانش، زندگی دریافت کرده‌اید. پس به هنگام شنیدن آن انکار را تحقیر کنید، اما هنگامی‌که وعده را شنیدید، شادتر باشید. به حق به شما می‌گویم، کسی که زندگی را دریافت می‌کند و به پادشاهی ایمان می‌آورد، هرگز آن را ترک نخواهد کرد - حتی اگر پدر بخواهد او را بیرون کند! این‌ها را فعلاً به شما خواهم گفت. اما اکنون به جایی که از آن آمده‌ام صعود خواهم کرد. اما شما، هنگامی‌که مشتاق رفتن بودم، مرا بیرون رانده و به جای اینکه با من همراهی کنید، مرا تعقیب کرده‌اید. اما به جلالی که در انتظار من است توجه داشته باشید و پس از گشودن قلب خود به سرودهایی که در آسمان در انتظار من هستند گوش فرا دهید. زیرا امروز من موظفم که (جای خود) را در دست راست پدرم بگیرم. حالا آخرین حرفم را به شما گفتم. من از شما جدا خواهم شد. ارابه‌ای از باد مرا بالا برده است و از این پس خود را برهنه خواهم کرد تا خود را بپوشانم. اما توجه کنید: برکت یافته‌اند کسانی که قبل از هبوط پسر به او بشارت داده‌اند، تا وقتی من آمدم عروج نمایم. سه بار برکت یافته‌اند کسانی که پیش از به وجود آمدن‌شان توسط پسر اعلان شدند تا شما نیز با آنها نصیبی داشته باشید."

او هنگامی‌که این‌ها را گفت، رفت. و من و پطرس زانو زدیم و شکر کردیم و قلب خود را به آسمان فرستادیم. ما با گوش‌ها و چشمان خود صدای جنگ‌ها و ندای شیپور و هیاهوی بزرگ را شنیدیم و دیدیم. و با چشمان و گوش‌های خود تسبیح و مدح فرشتگان و شادی ملائکه را دیدیم و شنیدیم. و عظمت‌های بهشتی سرود می‌خواندند و خود ما شادمان بودیم. پس از این، ما نیز خواستیم که روح خود را در بالا به اعلیحضرت (الجلال) بفرستیم. و چون بالا رفتیم، نه دیدیم و نه شنیدیم. بقیه شاگردان ما را صدا کردند و از ما پرسیدند: "چه چیزی از استاد شنیده‌اید؟"و "او به شما چه گفته است؟" و "او کجا رفته است؟" و ما به آنها پاسخ دادیم: "او صعود کرده است." و "او متعهد گشته و به همه ما وعده‌ی زندگی داده است و فرزندانی که بعد از ما خواهند آمد را برای ما آشکار ساخته است، زیرا از ما خواسته است که عاشق آنها باشیم، تا آنجا که به خاطر آنها نجات خواهیم یافت."

و چون شنیدند، وحی را باور کردند، اما بر کسانی که به دنیا خواهند آمد خشمگین شدند. سپس من که نمی‌خواستم آنها را به رسوایی بکشانم، هر یک را به جای دیگری فرستادم. اما من خودم به اورشلیم رفتم و دعا کردم تا با محبوبینی که قرار است آشکار شوند، سهمی بدست بیاورم. و من دعا

می‌کنم که آغاز از تو باشد، زیرا می‌توانم نجات پیدا کنم. زیرا آنها از طریق من، از طریق ایمان من و از طریق ایمان دیگری که بهتر از من است، روشن می‌شوند، چرا که آرزو دارم کمترین باشم. پس با جدیت تلاش کن تا خودت را شبیه آنها کنی و دعا کن که از آنها نصیبی به دست آوری. زیرا جدای از آنچه بازگو کردم، منجی وحی را برای ما فاش نکرد. در واقع، به خاطر آنها نصیبی را با کسانی که برای آنان اعلام شده اعلام می‌نماییم، کسانی که خداوند آنان را فرزندان خویش قرار داده است."[2]

براستی عیسی (ع) پانصد و پنجاه روز، حدود یک سال و نیم پس از مصلوب شدن، بازگشته بود تا حواریون را با خود به جایی که طبق وعده‌اش به آنجا رفته بود، ببرد. با این حال، شاگردان بیش از حد از مرگ می‌ترسیدند و زندگی را دوست داشتند. آنها گمان کردند که عیسی (ع) با آنها درباره‌ی رهسپاری به سوی مرگ همراه خویش صحبت کرده است و آنها به او پاسخ دادند و به عیسی (ع) گفتند: **"اگر به ما امر کنی، می‌آییم."** عیسی (ع) به آنها فرمود: **"هیچ‌کس وارد ملکوت آسمان نخواهد شد اگر من به او امر کنم."**[3] عیسی (ع) در این گفتار آشکارا خشمگین و مایوس از حواریون و اعمالشان است و آنها را توبیخ می‌کند و می‌گوید: **"بارها به شما گفته‌ام که نجات یابید یا به من ایمان بیاورید و از من پیروی کنید."** او آنان را افزون بر سایر موارد، تیره‌بخت و گناهکار می‌خواند. عیسی (ع) سرانجام حواریون خود را رها می‌کند و آنها را به راه خودشان می‌فرستد. حواریون پس از آن همه از یکدیگر جدا می‌شوند و به چهار گوشه زمین سفر می‌کنند و انجیل را موعظه می‌کنند. شمعون پطرس در روم موعظه کرد، اندریاس به ملل آسیایی و یونان موعظه کرد، یعقوب در اورشلیم ماند، یوحنا و فیلیپ به یونان رفتند، توما و برتولما به هند، متی به اتیوپی، یعقوب به مصر، شمعون قانوی به سرزمین پارس و یهودا به سوریه رفت. یهودا اسخریوطی خودکشی کرد. آنان دوازده حواری هستند. با این حال، یک شاگرد برجسته ظاهراً در تاریخ گم شده است، مریم مجدلیه. او کجا رفت؟ حقیقت این است در حالی که حواریون همگی همراهی با عیسی (ع) را رد کرده بودند، این مریم بود که تا پایان عیسی را همراهی نمود. در زمان حیات عیسی (ع) یکی از پادشاهان سوریه به نام اَبگَر نامه‌ای به عیسی نوشت که در زیر آمده است:

---

[2] کتاب سری یعقوب (اَپوکریفا یعقوب)، مجموعه‌ی نجع حمادی

[3] از زمان عهد اول با آدم، خداوند به انسان اراده‌ی آزاد داده و به او آزادی عمل بی‌نهایت اعطا نموده است، زیرا خدا خود آزاد است و ما در صورت او آفریده شده‌ایم.

"سلام از ابگر، حاکم اِدِسا، به عیسی طبیب نیکو که در مملکت اورشلیم ظاهر شده است. من در مورد تو و درمان‌هایت که توسط تو بدون دارو یا گیاه انجام شده است شنیده‌ام. زیرا نقل شده است که کاری می‌کنی تا کور ببیند و لنگ راه برود، جذامیان را پاک می‌سازی و ارواح آلوده و شیاطین را خارج می‌کنی، مبتلایان به بیماری مزمن را شفا می‌دهی و مردگان را زنده می‌کنی. و با شنیدن همه‌ی این چیزها در مورد تو، به این نتیجه رسیدم که یکی از دو چیز باید درست باشد: یا تو خدا هستی و پس از پایین آمدن از آسمان این کارها را انجام می‌دهی یا تو که این کارها را انجام می‌دهی، پسر خدا هستی. از این رو به تو نامه نوشتم تا از تو درخواست کنم که قدم رنجه نموده و نزد من بیایی و تمام بیماری‌هایی که من از آن رنج می‌برم را شفا دهی. زیرا شنیده‌ام که یهودیان علیه تو زمزمه می‌کنند و برای آزار تو نقشه می‌کشند. اما من یک شهر بسیار کوچک و در عین حال زیبا دارم که برای هر دوی ما به اندازه کافی عالی است."[4]

عیسی (ع) در پاسخ، نامه‌ای به ابگر نوشت و فرمود:

"برکت‌یافته هستی که بدون دیدن من، به من ایمان آورده‌ای. زیرا در مورد من نوشته شده است کسانی که مرا دیده‌اند به من ایمان نخواهند آورد و کسانی که مرا ندیده‌اند به من ایمان آورده و نجات خواهند یافت. اما در مورد آنچه به من نوشتی که نزد تو بیایم، من ملزم هستم همه‌ی چیزهایی را که برای آن فرستاده شده‌ام در اینجا به انجام برسانم، و پس از آن که آنها را به انجام رساندم، دوباره نزد کسی که مرا فرستاد بالا برده شوم. اما بعد از اینکه بالا برده شدم، یکی از شاگردانم را نزد تو خواهم فرستاد تا بیماری تو را شفا دهد و به تو و آنچه متعلق به توست زندگی دهد."[5]

شاه ابگر پنجم اهل اِدِسا (رُها) و به اُسرُوین نیز معروف بود. اکثر مردم و حاکمان ادسا در آن زمان اصل و نسب عرب داشتند. این آغاز پذیرفتن عیسی توسط اعراب بود بعد از آنکه یهودیان او را رد کردند. همان گونه که عیسی (ع) فرموده بود، او از پیامبران خدا بود و یهودیان او را طرد کردند و افراد دیگری او را پذیرفتند. در متی، اصحاح ۱۳ آمده است: **"و به شهر خود رفته، در کنیسه به تعلیم مردم پرداخت. مردم در شگفت شده، می‌پرسیدند: "این مرد چنین حکمت و قدرتِ انجام معجزات را از کجا کسب کرده**

[4] تاریخ کلیسا، یوسبیوس قیصریه

[5] تاریخ کلیسا، یوسبیوس قیصریه

است؟ مگر او پسر آن نجّار نیست؟ مگر نام مادرش مریم نیست؟ و برادرانش یعقوب و یوسف و شَمعون و یهودا نیستند؟ مگر همه‌ی خواهرانش در میان ما زندگی نمی‌کنند؟ پس این چیزها را از کجا کسب کرده است؟" پس آنها از او رنجیدند. اما عیسی به آنان گفت: "پیامبر بی‌کرامت نباشد جز در شهر خود و خانه‌ی خویش!"و در آنجا به‌علت بی‌ایمانی ایشان، معجزات زیادی نکرد."[6]

پس در حالی‌که عیسی (ع) از انجام معجزات بسیار برای یهودیان به دلیل بی‌ایمانی آنها دست کشید، به یک پادشاه عرب قول مهمانی [بازدیدکننده‌ای] از سوی خویش را می‌دهد که معجزه می‌نماید. این نشان‌دهنده‌ی آغاز انتقال عهد از بنی اسرائیل با عهد موسی (ع) به عهد عیسی (ع) با اعراب است.

در اینجا شرح وقایعی که هنگام رسیدن این مهمان غریبه به ابگر رخ داد، آمده است:

"بعد از عروج عیسی، یهودا، که توما نیز نامیده می‌شد، تادِئوس، رسولی از هفتاد نفر را نزد او فرستاد. و چون آمد، نزد توبیاس، پسر توبیاس، اقامت گزید. هنگامی‌که خبر او خارج گشت، به ابگر گفتند که رسولی از عیسی آمده است، همانطور که او برایش نوشته بود. تادئوس پس از آن به قدرت خدا شروع به شفای هر بیماری و ناتوانی کرد، چنان که همه شگفت‌زده شدند. و هنگامی‌که ابگر از انجام کارهای بزرگ و شگفت‌انگیز و شفاهای او شنید، شروع به شک کرد که او کسی است که عیسی برای او نوشت و گفت: "بعد از اینکه بالا برده شدم، یکی از شاگردانم را نزد تو خواهم فرستاد تا تو را شفا دهد." پس او توبیاس را که تادئوس نزد او اقامت داشت، احضار کرد و گفت: "شنیده‌ام که مردی صاحب قدرت آمده و در خانه‌ی تو اقامت دارد. او را نزد من بیاور." و توبیاس نزد تادئوس آمد و به او گفت: "حاکم ابگر مرا احضار کرد و گفت تو را نزد او بیاورم تا او را شفا دهی." و تادئوس گفت: "من خواهم رفت، زیرا با قدرت نزد او فرستاده شده‌ام." پس توبیاس در روز بعد زود برخاست و همراه تادئوس به نزد ابگر آمد. و چون آمد، اشراف حاضر شدند و نزد ابگر ایستادند و بلافاصله پس از ورود او رویایی عظیم در سیمای تادئوسِ رسول برای ابگر ظاهر گشت. هنگامی‌که ابگر آن را دید، در برابر تادئوس سجده کرد، در حالی که همه کسانی که در اطراف ایستاده بودند شگفت زده شدند. زیرا آنها رویایی را که تنها بر ابگر ظاهر شد، ندیدند. سپس او از تادئوس پرسید که آیا به راستی از شاگردان عیسی پسر خدا می‌باشد، کسی که به او گفته بود، "یکی از شاگردانم را نزد تو

[6] کتاب مقدس، انجیل متی، اصحاح ۱۳: ۵۳ - ۵۸

می‌فرستم که تو را شفا و به تو زندگی خواهد داد." و تادئوس گفت: "چون به کسی که من را فرستاده قویاً ایمان آوردی، پس نزد تو فرستاده شدم. و بیش از آن، اگر به او ایمان بیاوری، درخواست‌های قلبت بر حسب ایمانت برای تو اجابت خواهد شد." و ابگر به او گفت: "چنان به او ایمان آورده‌ام که اگر به دلیل تسلط رومیان منصرف نشده بودم، می‌خواستم لشکری بگیرم و یهودیانی را که او را به صلیب کشیدند، نابود کنم." و تادئوس گفت: "پروردگار ما اراده‌ی پدر خود را به انجام رساند و پس از انجام آن به نزد پدرش بالا برده شد." و ابگر به او گفت: "من نیز به او و پدرش ایمان آوردم." و تادئوس به او گفت: "پس دست خود را به نام او بر تو می‌گذارم." و پس از انجام آن، ابگر بلافاصله از بیماری و رنجی که داشت شفا یافت. و ابگر حیرت کرد که همانطور که در مورد عیسی شنیده بود، او نیز از طریق شاگردش تادئوس بدون دارو و گیاه شفا یافت، و نه تنها او، بلکه اَبدوس پسر اَبدوس نیز که به نقرس مبتلا بود، زیرا او نیز نزد او آمد و به پای او افتاد و با دریافت دعای خیر از طریق گذاشتن دستانش شفا یافت. همین تادئوس بسیاری از ساکنان دیگر شهر را نیز شفا داد و عجایب و کارهای شگفت انگیزی انجام داد و کلام خدا را موعظه کرد. و پس از آن ابگر گفت: "ای تادئوس این کارها را به قدرت خدا انجام می‌دهی و ما شگفت‌زده می‌شویم. اما، علاوه بر این چیزها، از تو می‌خواهم که مرا از آمدن عیسی، چگونگی تولد او، و در مورد قدرت او، و اینکه با چه قدرتی اعمالی را که من در مورد آنها شنیده‌ام انجام داد، آگاه کنی."

و تادئوس گفت: "الان من فعلاً سکوت خواهم کرد، زیرا فرستاده شده‌ام تا کلام را به طور آشکارا اعلام کنم. اما فردا همه شهروندانت را برای من جمع کن، و من در حضور ایشان موعظه خواهم کرد و کلام خدا را در میان آنها خواهم کاشت؛ در مورد آمدن عیسی، و چگونگی تولد او، و در مورد رسالتش، و برای چه هدفی توسط پدر فرستاده شده بود، و در مورد قدرت اعمال او، و اسراری که در عالم آشکارا اعلام کرد، و با چه قدرتی این اعمال را انجام داد در مورد موعظه‌ی جدیدش و انکار خویشتن و تحقیر شدنش و اینکه چگونه خویش را فروتن کرد و جان سپرد و الوهیت خود را خوار نمود و مصلوب گشت و به سوی جحیم پایین رفت و میله‌هایی را که از ازل شکسته نشده بود شکست و مردگان را زنده کرد. زیرا او به تنهایی هبوط نمود، اما با بسیاری برخاست و بدین ترتیب نزد پدرش صعود کرد." بنابراین ابگر به شهروندان دستور داد تا صبح زود جمع شوند تا به موعظه تادئوس گوش فرا دهند و سپس دستور داد طلا و نقره به او بدهند. اما او از

گرفتن آن امتناع کرد و گفت: "اگر چیزی را که مال خودمان بود ترک کرده‌ایم، مال دیگری را چگونه بگیریم؟" این کارها در سال سیصد و چهلم انجام شد."[7]

یکی دیگر از متون اپوکریفایی سوری با عنوان 'اعمال مار ماریِ رسول' نشان می‌دهد که ماری شاگرد تادئوس بود و او را همراهی کرد و شاهد شفای شاه ابگر به دست تادئوس بود.[8] این نسخه‌ی خطی به تفصیل، پادشاه دومی را ذکر می‌کند که بر آرزِن حکومت نموده و دقیقا از همان بیماری ابگر رنج می‌برد. این بار ماری، شاه آرزن را شفا داد. پس از ایمان آوردن پادشاهی ابگر و همچنین پادشاهی آرزن به دست تادئوس، او به همراه شاگردش ماری به سمت شرق به سوی عراق حرکت کرد. در منابع اسلامی و روایات آل محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) سفر عیسی (ع) به عراق ثبت شده است.

ابن ابی یعفور نقل می‌کند که بر امام صادق (از ایشان سلام) وارد شد و نزد ایشان چندین تن از اصحابشان بودند، پس ایشان فرمود: **"ای ابن ابی یعفور آیا قرآن را خوانده‌ای؟ پس گفتم: "آری این قرائت را." پس گفت: "این همان است که از تو پرسیدم و جز آن نیست." بنابراین، گفتم: "بله، فدایتان شوم، چرا؟" ایشان فرمود: "چون موسی (علیه السلام) با قوم خود سخنی گفت و آنان نتوانستند آن را تحمل کنند، پس در مصر علیه او خارج شدند و با او جنگیدند و او با آنان جنگید و او آنان را کشت و عیسی (علیه السلام) با قوم خود سخنی گفت و آنان آن را تحمل نکردند و در تکریت علیه او خارج شدند و با او جنگیدند و او با آنان جنگید و او آنان را کشت و این قول خداوند عز و جل است: ﴿فَآمَنَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ﴾ ﴿پس طایفه‌ای کفر ورزیدند و کسانی را که گرویده بودند بر دشمنانشان یاری کردیم تا چیره شدند﴾ و اولین قائم از ما اهل‌بیت سخنی با شما می‌گوید که آن را تحمل نخواهید کرد و در رمیلة الدسکرة (عراق) علیه او خارج خواهید شد و با او خواهید جنگید و او با شما خواهد جنگید و سپس او شما را خواهد کشت و این آخرین بار است که کسی طغیان می‌کند، سپس ای ابن ابی یعفور، خداوند اولین و آخرین را جمع می‌کند و سپس محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) را در میان مردم زمان خود می‌آورد..."**[9]

---

[7] تاریخ کلیسا، یوسبیوس قیصریه

[8] اعمال مار ماری رسول، امیر حراق (مترجم و ویراستار)

[9] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۵۲، ص۳۷۵

به یاد آوردن اموری که رخ دادند از طریق روح القدس

در گفت‌وگوی زیر بین امام احمد الحسن (از ایشان سلام) و من، بیان می‌کنم که چگونه به وضوح از سال‌های گمشده‌ی عیسی مسیح و دعوتش پس از مصلوب شدن آگاه گشتم. رسالتی که از سوریه به عراق و در نهایت به سرزمین پارس پیش رفت. امام (از ایشان سلام) از پیش خبر داده بود که من می‌توانم وقایع تاریخی را که غیر معروف یا پنهان و یا اصلاً ثبت نشده است به چشم خود ببینم. بعد از اینکه روح القدس بر من نازل شد، کشف زیر را برای امام (از ایشان سلام) نقل کردم.

گفتم: "پدرم، آیا می‌توانم تو را از آنچه کشف کردم آگاه کنم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله پسرم، بفرما."

گفتم: "مریم مجدلیه پس از مصلوب شدن از تاریخ ناپدید شد با اینکه حواریون همگی به سفر و موعظه پرداختند. مریم از همه نزدیکتر به عیسی مسیح (ع) بود و تمام انجیل‌ها اعم از متون گنوسی و اناجیل حکایت از رابطه بسیار قوی بین آن دو دارد و عیسی اشاره می‌کرد که وی (مریم) همیشه با او خواهد ماند."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

گفتم: "عیسی (ع) به عراق رفت و با مریم مجدلیه ازدواج کرد و ازدواج سنت الله است و همه پیامبران و امامان ازدواج کرده بودند. عیسی (ع) با مریم مجدلیه ازدواج کرد و صاحب فرزندانی شدند و اینجا قسمت شگفت انگیز است پدرم، قسمت واقعاً شگفت انگیز. عیسی (ع) به پادشاهی در شام نامه نوشته بود و در آن نامه عیسی (ع) فرموده بود که در آینده شخصی را نزد او خواهد فرستاد. از اینجا و بعد از مصلوب شدن مردی در شهر ظاهر شد که معجزه می‌کرد. آنها گفتند شاید این مرد از حواریون عیسی (ع) یا از مومنان بوده است. این مرد در کنار شخصی به نام ماری سفر می‌کرد. این مرد با پادشاه ملاقات کرد و پادشاه بر او سجده کرد و تمام شهر ایمان آوردند. این دو نام، نام مرد تادئوس و شاگردش ماری، بار دیگر در برخی روایات آمده اما این بار همراه با پیامبری به نام مانی! تاریخ تحریف شده است، عیسی (ع) با مریم مجدلیه ازدواج کرد و مانی از آنها آمد و عیسی مستقیماً به او تعلیم داد. و سپس مانی به صلیب کشیده شد.

دعوت عیسی (ع) از بیت المقدس شروع شد و سپس به شام روانه گشت و در عراق و سرزمین پارس پایان یافت."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "تو چنان سخن می‌گویی که گویی در تمام این مراحل حضور داشتی و با تمام جزئیاتش با آنها زندگی می‌کردی، اکنون قرون و وقایع را می‌بینی و با تمام جزئیاتش زندگی می‌کنی ای نور چشم من، تو به مرحله‌ی بزرگی رسیده‌ای. تو با سرعت خارق العاده‌ای در حال رشد کردن هستی همانطور از همان روز اولی که در آن با تو صحبت کردم و همانطور قبل از اینکه مستقیماً با تو صحبت کنم امیدوار بودم رشد کنی. این نور است پسرم، نوری که از درون تو شروع به درخشیدن می‌کند. من به تو افتخار می‌کنم، پسرم، بسیار افتخار می‌کنم."

بنابراین، به طور خلاصه، عیسی مسیح مریم مجدلیه را گرفت و با هویت تادئوس و ماری، عیسی و مریم سفر نموده و عهد خود را با اعراب پایه‌گذاری کرده و پادشاهی‌ها را به کیش خود درمی‌آورند. آنها با گروهی از شاگردان خود به سمت عراق حرکت می‌کنند و گروهی از آنها پس از شنیدن سخنانی از عیسی (ع) که برایشان غیرقابل تحمل است، بر ضد عیسی (ع) خروج می‌کنند. عیسی بر ضد آنان شمشیر می‌کشد و گروه شورشی را می‌کشد. به هر حال، عیسی قبلاً در متی، اصحاح ۱۰ فرموده بود: **"گمان نکنید که آمده‌ام تا صلح به زمین بیاورم، نیامده‌ام که صلح بیاورم بلکه شمشیر. من آمده‌ام تا در میان پسر و پدر، دختر و مادر، عروس و مادر شوهر اختلاف بیندازم. دشمنان شخص، اعضای خانواده‌ی خود او خواهند بود."**[10]

بر خلاف باور مسیحیان ارتدکس، عیسی (ع) با مریم مجدلیه ازدواج کرد و او به پسری باردار شد. آن پسر، مانی، در حین بزرگ شدن توسط عیسی (ع) تعلیم داده شد و به عنوان رسولی از سوی او فرستاده شد. پیامبر مانی (ع) به عنوان حلقه‌ی اتصال حقیقی بین عهد عیسی (ع) و عهد محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) عمل می‌نماید. این داستان حقیقیِ سال‌های گمشده‌ی عیسی مسیح (ع) است.

[10] کتاب مقدس، انجیل متی، اصحاح ۱۰: ۳۴ - ۳۶

در معرفت نسل عیسی مسیح

مریم مجدلیه یکی از اسرارآمیزترین شخصیت‌های کتاب مقدس است. او یکی از شاگردان عیسی (ع)، شاهد مصلوب شدن، و اولین کسی بود که پس از رستاخیز یا بازگشت او، شاهد او بود. در انجیل‌های گنوسی، مریم مجدلیه زنی است که دارای درک معنوی برجسته و چشمانش معطوف به پادشاهی آسمان‌ها بود. او همچنین نزدیک‌ترین یار عیسی (ع) بود و نسخه‌های خطی به رابطه عمیق‌تر بین استاد عیسی (ع) و شاگردش اشاره می‌کنند.

در انجیل مریم مجدلیه آمده است: **"پطرس به مریم گفت: "خواهر، ما می‌دانیم که منجی تو را بیش از همه‌ی زنان دیگر دوست داشت. سخنان منجی را که به یاد داری به ما بگو، چیزهایی که می‌دانی و ما نمی‌دانیم زیرا آنها را نشنیده‌ایم." مریم پاسخ داد: "آنچه از شما پنهان است را به شما یاد خواهم داد." و او شروع به گفتن این کلمات با آنها کرد."**[11]

واضح است که در اینجا می‌توان دریافت که مریم مجدلیه از دانش خاصی از نزد عیسی (ع) برخوردار بود که هیچ کس دیگری از حواریون از آن برخوردار نبود. همچنین از این متن درمی‌یابیم که عیسی مریم مجدلیه را بر سایر زنان ترجیح داده بود و مرد، زنی را که با او ازدواج می‌کند بر همه‌ی زنان ترجیح می‌دهد.

انجیل مریم مجدلیه نیز مکالمه زیر را بین حواریون و مریم مجدلیه ثبت می‌کند:

"پطرس پاسخ داد و نگرانی‌های مشابه‌ی را مطرح کرد. او از آنها در مورد منجی سوال کرد: "پس آیا او در خلوت با زنی بدون اینکه ما بدانیم صحبت کرد؟ آیا باید برگردیم و به او گوش دهیم؟ آیا او، او را به جای ما انتخاب کرد؟" آنگاه مریم گریه کرد و به پطرس گفت: "ای برادرم پطرس، چه تصوری داری؟ آیا فکر می‌کنی که من این چیزها را به تنهایی در دل خود اندیشیده‌ام یا درباره منجی دروغ می‌گویم؟" لاوی در پاسخ به پطرس گفت: "پطرس، تو همیشه مردی خشمگین بودی، اکنون می‌بینم که با آن زن مانند دشمنان مبارزه می‌کنی، زیرا اگر ناجی او را شایسته نمود، پس تو کیستی که او را رد کنی؟ مطمئناً دانش منجی درباره‌ی او کاملاً قابل اعتماد است. به همین دلیل او، او را بیشتر از ما

[11] انجیل مریم، نسخه‌های خطی نجع حمادی، ماروین مایر، ص ۷۴۳

دوست داشت. بلکه باید خجالت بکشیم. ما باید آن انسان کامل گردیم، همانطور که او به ما دستور داده است آن را برای خود به دست آوریم، و اخبار نیک را اعلام نماییم، و هیچ قاعده یا قانون دیگری را که با آنچه منجی فرمود متفاوت باشد، وضع نکنیم." بعد از این که [او این‌ها را گفت]، برای تعلیم و موعظه بیرون رفتند."[12]

این گفتگو که پس از مصلوب شدن انجام شد نشان می‌دهد که شاگردان می‌دانستند که مریم مجدلیه مورد علاقه‌ی عیسی (ع) در میان آنهاست و او در واقع او را بیشتر از بقیه آنها دوست داشته است. همان‌طور که برادران یوسف به یوسف به خاطر مورد علاقه‌ی یعقوب (ع) بودن حسادت می‌کردند، حواریون مسیح (ع) نیز به مریم مجدلیه به خاطر محبوبیت او حسادت می‌کردند. در انجیل توما این حسادت حتی در زمان حیات عیسی (ع) نیز نشان داده شده است:

"شمعون پطرس به آنها گفت: "مریم را مجبور کنید که ما را ترک کند، زیرا زنان سزاوار زندگی نیستند." عیسی گفت: "ببین، من او را راهنمایی می‌کنم تا او را مذکر کنم تا او نیز روح زنده‌ای شبیه شما مردان شود. زیرا هر زنی که خود را مرد کند به پادشاهی آسمان‌ها وارد خواهد شد."[13]

اکنون به این نکته توجه کنید که عیسی به حواریون می‌گوید که مریم مجدلیه را به مذکر تبدیل خواهد کرد تا او **"شبیه شما مردان شود"**. این امر بعدا مهم خواهد بود. اما چه چیزی مریم مجدلیه را برای عیسی تا به این درجه خاص کرد؟ و ماهیت رابطه‌ی آنها چگونه بود؟ آیا این فقط یک رابطه استاد / شاگرد بود یا شاید چیز دیگری وجود داشت؟ در انجیل فیلیپ آمده است: **"سه زن با پروردگار راه می‌رفتند: مریم، مادر او، خواهر [او] و مریم مجدلیه که همدم او نامیده می‌شود. زیرا "مریم" نام خواهر و مادرش و همدمش است."**[14] و در قسمت بعدی همین انجیل آمده است: **"همدم [منجی] مریم مجدلیه است. [منجی] او را بیشتر از [همه] شاگردان دوست داشت، [و او] او را اغلب بر دهانش می‌بوسید. دیگر [شاگردان] به او گفتند: "چرا او را از همه ما بیشتر دوست داری؟"**[15]

---

[12] انجیل مریم، نسخه‌های خطی نجع حمادی، ماروین مایر، ص ۷۴۴-۷۴۵

[13] انجیل توما، نسخه‌های خطی نجع حمادی، ماروین مایر، ص ۱۵۳

[14] انجیل فیلیپ، نسخه‌های خطی نجع حمادی، ماروین مایر، ص ۱۶۷

[15] انجیل فیلیپ، نسخه‌های خطی نجع حمادی، ماروین مایر، ص۱۷۱

حواریون در اینجا به وضوح دیدند که عیسی (ع) با مریم مجدلیه رابطه عاشقانه داشت و او را به همسری خود گرفته است زیرا او همدمش نامیده شد و او وی را اغلب بر لبانش بوسه می‌زد. به خاطر داشته باشید که شریعت یهود و احکام عهد چهارم، لمس کردن را بین مردان و زنان مجرد ممنوع کرده است، چه برسد به بوسیدن لب. حواریون همچنان تعجب می‌کردند که چرا او از نظر مقام معنوی نزد عیسی (ع) بر بقیه آنان ارجح است؟ عیسی (ع) در انجیل پیستیس صوفیه دلیل آن را بیان می‌کند: **"مریم مبارک، تو را که من او را با تمام اسرار عظیم مملو خواهم کرد، آشکارا سخن بگو، زیرا تو کسی هستی که قلبت از همه‌ی برادرانت بیشتر بر پادشاهی آسمان‌ها قرار دارد."**[16]

مثال‌های بسیار دیگری نیز وجود دارد، اما به‌خاطر ضیق وقت، همه‌ی آنها را فهرست نمی‌کنیم. اکنون نشان دادیم که مریم مجدلیه با عیسی (ع) رابطه پنهانی داشت و او، او را به همسری گرفته بود. بقیه حواریون به او حسادت کردند و غیبت او پس از مصلوب شدن منطقی است زیرا او با عیسی (ع) راهی شد. اما حواریون بارها عیسی (ع) را ناامید کرده بودند. در هنگام دستگیری عیسی (ع) جز شمعون پطرس (ع) هیچکس برای دفاع از عیسی (ع) ایستاده نبود. بقیه همه فرار کردند. حتی شمعون پطرس بعداً سه بار شناخت عیسی (ع) را انکار می‌کند. حتی قرآن نیز این حقیقت را ثبت کرده است که حواریون عیسی (ع) همیشه در ایمان ثابت قدم نبودند، در سوره آل عمران می‌فرماید: **﴿فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ ﴿چون عیسی از آنان احساس کفر کرد گفت یاران من در راه خدا چه کسانند حواریون گفتند ما یاران [دین] خداییم به خدا ایمان آورده‌ایم و گواه باش که ما تسلیم [او] هستیم﴾**[17]

با اینکه ایمان آن‌ها همیشه ثابت نبود و با اینکه عیسی (ع) آنها را بسیار مؤاخذه می‌کرد، باز هم عاشق آنها بود و آنها نیز عاشق او بودند. آنها بعد از مصلوب شدن در ایمان قوی‌تر شدند و دین را در سراسر جهان گسترش دادند. عیسی (ع) کوتاهی‌هایشان را بخشید و هر کدام از آنان در راه پیام عیسی (ع) شهید شدند. اما مریم مجدلیه عیسی (ع) را در دوران رسالت پس از مصلوب شدنش همراهی نمود. آنها با هم در

[16] پیستیس سوفیا: انجیل گنوسی، اصحاح ۱۷

[17] قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه ۵۲

پوشش تادئوس و شاگردش ماری که به شکل یک شاگرد مرد مبدل شده بود به سوریه سفر کردند. عیسی (ع) مریم مجدلیه را به عنوان یک مرد پنهان کرد تا آنچه را که قبلاً در مورد "شبیه مردان شود" گفته بود، برآورده کند. او این کار را کرد تا در سفرها از او محافظت کند، اما همچنین برای اینکه مردم به سخنان او احترام بگذارند، چرا که اغلب مردم در آن دوران فکر نمی‌کردند که زن ممکن است علم و درک معنوی داشته باشد. دلایل دیگری نیز وجود دارد، اما این دو دلیل است.

مریم مجدلیه بلافاصله پیش از مصلوب شدن از عیسی (ع) حامله شده بود. او بلافاصله پس از مصلوب شدن از تاریخ ناپدید شد تا هیچ کس متوجه بارداری او نشود. در عراق بود که فرزند و جانشین عیسی مسیح، مانی (ع) را به دنیا آورد. نوشته‌اند که مانی در عراق از زنی به نام مریم و مردی به نام پاتیک متولد شد. مریم شکل عربی مری یا ماری است.

بر اساس روایات مسیحی شرقی، سه شاگرد اصلی به نام‌های توما، آدای (تادئوس) و ماری بودند که دعوت پیامبر مانی (ع) را گسترش دادند. در واقع از این سه شاگرد مانی در روایات گوناگونی که از جاهای مختلف سرچشمه گرفته‌اند نام برده شده است. این سه به عنوان اولین شاگردان مانی شناخته می‌شوند که پیام او را در سراسر جهان منتشر کردند. سفرهای توما، آدای و ماری شاگردان مانی با همان مناطقی مطابقت دارد که شاگردان عیسی توما، تادئوس و ماری طی کرده‌اند. بنابراین کاملاً روشن است که تاریخ این واقعیت را ثبت کرده است که مانی در واقع بسیار نزدیکتر از آنچه قبلاً تصور می‌شد به زمان عیسی (ع) می‌زیسته است. همچنین مشخص است که تادئوس یا آدای و ماری یا مریم از دوران جوانی مانی را همراهی می‌کردند.

هنگامی که مانی دوازده ساله شد عیسی (ع) خود را بر پسرش آشکار کرد و به او خبر داد که او پدرش است و به تعلیم مانی پرداخت. عیسی (ع) همچنین خود را به عنوان "روح دوقلو" مانی یا به عبارتی شبیه مانی یا به معنی دیگر، مانی شبیه عیسی (ع) آشکار کرد. مانی در حقیقت همان شبیه بود که به جای عیسی (ع) مصلوب شد و او به عنوان پسر عیسی (ع) در این دنیا تناسخ کرد. مانی در سن بیست و چهار سالگی خود را رسول حقیقی عیسی مسیح (ع) اعلام کرد و رسالت خود را برای خروج و تبلیغ انجیل حقیقی عیسی (ع) آغاز کرد. در نهایت شبیه، مانی، یک بار دیگر دستگیر شد و به شکلی وحشتناک‌تر از

قبل مصلوب شد. پوست او را زنده زنده کندند و او را به صلیب کشیدند و پوستش را از کاه پر کردند و بر دروازه شهر آویزان کردند.

جانشینان عیسی

اولین جانشین عیسی مسیح (ع) شمعون پطرس (ع) بود. در زمان شهادت شمعون پطرس (ع)، پولس حواری دروغین که مسیحیت را نابود نمود و در کتاب مقدس دروغ نوشت[18] و آموزه‌های آن را منحرف کرد، موفق شد مردم را از جانشینان و آموزه‌های حقیقی عیسی (ع) دور کند. عیسی (ع) پس از بستن عهد جدید با اعراب، مانی (ع) را به عنوان جانشین جدید خود منصوب کرد. پس از درگذشت او، پیروان مانی (ع) دینی را که مانی تبلیغ می‌کرد، مانوی نامیدند، همانطور که پیروان مسیح دین عیسی (ع) را مسیحیت و پیروان زرتشت دین زرتشت را زرتشتی نامیدند. همانطور که این امر در مورد اکثر ادیان صدق می‌کند، ابلیس (لع) و منافقانِ داخل دین، اندکی پس از آغاز آن، موفق می‌شوند مردم را از جانشین حقیقی دور و آموزه‌های دین را منحرف کنند، همانطور که ابوبکر و عمر آن کار را انجام دادند، دزدیدن اسلام از جانشین حقیقی، علی بن ابی طالب (از ایشان سلام). در دین مانوی نیز چنین اتفاقی افتاد. اما جانشینان حقیقی مانی (ع) و عیسی (ع) اگرچه مورد ظلم قرار گرفته بودند، اما همچنان به گسترش آموزه‌های حقیقی توحید ادامه دادند.

مسیحیت در سراسر امپراتوری روم غیرقانونی بود. آنها مسیحیان را مورد آزار و اذیت قرار دادند. نه فقط در روم بلکه در سراسر جهان. حواریون همگی به شهادت رسیدند و پیروانشان مورد آزار و اذیت و کشتار و شکنجه قرار گرفتند. این وضع تا سال ۳۱۳ پس از میلاد ادامه یافت. هنگامی‌که امپراتور روم کنستانتین تصمیم گرفت مسیحیت را دین رسمی امپراتوری کند. کنستانتین یک مومن واقعی نبود و می‌خواست از دین مسیحیت برای مشروعیت بخشیدن به اقتدار خود استفاده کند. در سال ۳۲۵ پس از میلاد، او شورای نیقیه را برگزار کرد و در آنجا تلاش کرد مسیحیت را متحد و هر گونه اختلاف در مکاتب فکری را حل کند تا بتواند کنترل کامل دین را در دست داشته باشد.

[18] پولس یکی از دوازده شاگرد نخستین عیسی (ع) نبود و در طول عمر خود هرگز او را ملاقات نکرد. با وجود این، از ۲۷ کتاب عهد جدید، بیش از دوازده کتاب تنها توسط پولس نوشته شده است.

آریوس: یکی از جانشینان مسیح

آریوس (ع) مردی قیروانی بود که آموزه‌ای را موعظه کرد که موضوع اصلی بحث در شورای نیقیه شد. او تعلیم داد که عیسی (ع) خلقی از مخلوقات خداست و از آنجایی که عیسی (ع) توسط پدر آفریده شده است، حتماً زمانی بوده است که عیسی (ع) نبوده است و بنابراین او یک مخلوق است و با 'خداوند پدر' برابر نیست. مخالفان آریوس استدلال کردند که عیسی (ع) و خدا یکی و برابر هستند، بنابراین عیسی (ع) را از مقام پیامبری به مقام برابری با خدا ارتقا دادند. آریوس (ع) این را کفری بزرگ دانست. آریوس (ع) برای اثبات اینکه عیسی مخلوق آفریده شده است نه خدای متعال، آیاتی از کتاب مقدس مانند **"پدر از من بزرگتر است"**[19] و **"فرزند ارشد بر تمامی آفرینش"**[20] را نقل کرد. آریوس (ع) معتقد بود و تعلیم داد که خداوند بزرگتر از عیسی (ع) است و عیسی (ع) زیر دست خداست و نه برابر یا شریک در وجود ابدی او. آریوس (ع) یکتاپرست حقیقی و از جانشینان حقیقی عیسی (ع) بود.

مناظره‌ی بزرگی در شورای نیقیه رخ داد و امپراتور کنستانتین در کنار مخالفان آریوس (ع) ایستاد. او این حکم را علیه آریوس و پیروانش صادر کرد:

"به علاوه، اگر نوشته‌ای از آریوس یافت شود، باید آن را به شعله‌ها سپرد تا نه تنها شرارت آموزه‌ی او از بین برود، بلکه هیچ چیزی که یادآور او باشد هم باقی نماند. و بدین وسیله دستور عمومی می‌دهم که اگر کسی یافت شود که نوشته‌ای از آریوس را پنهان کرده و فوراً آن را به پیش نیاورد و با آتش از بین نبرد، مجازات او مرگ است. به محض کشف این جرم، او برای مجازات اعدام برده خواهد شد..."[21]

آریوس (ع) تبعید شد و رومیان تمام نوشته‌های او را سوزاندند. او در نهایت مسموم و کشته شد.

[19] کتاب مقدس، انجیل یوحنا، اصحاح ۱۴: ۲۸

[20] کتاب مقدس، کولُسیان، اصحاح ۱: ۱۵

[21] محاکمه توسط آتش: داستان هزار سالِ نخست مسیحیت، بنت، ص ۱۲۶

پاپ‌های واقعی در مقابل پاپ‌های دروغین

مذهب کاتولیک، حقیقی‌ترین شکل مسیحیت موجود است. مذهب کاتولیک اولین و اصیل‌ترین شکل مسیحیت بود که به صورت رسمی تاسیس شد. آن به این دلیل است که اشکال دیگر مسیحیت که بعداً آمدند، موعظه می‌کنند که هر کسی می‌تواند کتاب مقدس را بفهمد و تفسیر کند، و این باعث شده است که فسادها، تحریف‌ها و بسیاری از اشکال و فرقه‌های مسیحیت متولد شوند. مسیحیت پروتستانی معتقد است که تمام نیازهای یک مسیحی را می‌توان در کتاب مقدس یافت. این همان ایدئولوژی عمر بن خطاب است ، کسی که در بستر رحلت حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان)، رد کرد که پیامبر جانشینان خود را نام ببرد و به جای آن گفت **"کتاب خدا ما را بس است"**[22] و بدین شکل اسلام سنی را به دنیا آورد. مسیحیت کاتولیک همانند اسلام شیعه به مفهوم راهنما یا جانشین معصوم اعتقاد دارد، کسی که کلید آسمان‌ها و زمین به او داده می‌شود، همانند آنکه به شمعون پطرس داده شده بود، و اختیار تفسیر کتاب مقدس و ایجاد قوانین و حکومت را دارد.

مشکل هر دو شکل رسمی کاتولیک و تشیع که توسط دولت‌ها اتخاذ شده‌اند این است که هر دو دین مورد نفوذ قرار گرفته‌اند و جانشینانی را منصوب کردند که معصوم و از جانب خدا نیستند، بلکه از طرف خود شیطان هستند. همانطور که دیدیم، کلیسای کاتولیک آریوس (ع) را انکار و در عوض پاپ‌های دروغینی را تعیین کرد که کفر را تعلیم می‌دادند. به همین شکل، نهادهای شیعه مراجع دروغین و امامانی چون امام خمینی و سیستانی را به رهبری خود گماشتند و عقاید کفرآمیز تقلید و ولایت فقیه[23] را معرفی کردند و بدین ترتیب اکثر مردم را به بیراهه کشاندند. نفاق در اسلام شیعه آشکار است. آنها با تعیین امامان اضافی و دادن سلطه‌ی مطلق دینی و دنیوی به آنان مشکلی ندارند، اما وصیت حضرت محمد (سلام بر ایشان و

---

[22] ابن عباس روایت کرد: "هنگامی‌که رسول خدا در بستر وفات بود و در خانه عده‌ای بودند که عمر بن خطاب در میان آنها بود، پیامبر فرمود: 'بیایید برای شما نوشته‌ای بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید.' عمر گفت: 'پیامبر صلی الله علیه و سلم سخت بیمار است و قرآن نزد شماست. پس کتاب خدا ما را بس است.' اهل خانه اختلاف و نزاع کردند. بعضی گفتند 'نزدیک بروید تا پیامبر برای شما نوشته‌ای بنویسد که بعد از آن گمراه نشوید' و بعضی دیگر آنچه عمر گفت را گفتند. هنگامی‌که آنان در حضور پیامبر صلی الله علیه و سلم سر و صدا کردند، رسول خدا فرمود: 'بروید!' عبیدالله گفت: "ابن عباس می‌گفت: 'بسیار تاسف بار بود که به دلیل اختلاف و سر و صدا رسول خدا از نوشتن آن نوشته بازداشته شدند.'"- صحیح البخاری، البخاری، کتاب المرضی، حدیث شماره ۵۶۶۹

[23] ولایت فقیه: حکومت اسلامی، خمینی

خاندانشان) و سلطه‌ی مهدیین را انکار می‌کنند و ادعا می‌کنند که بعد از دوازده امام (از ایشان سلام) امامانی وجود ندارند.

حقیقت این است که سلسله‌ی جانشینان از عیسی (ع) و مانی (ع) به آریوس (ع) و از آریوس (ع) به محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) و به مهدیین (ع) رسید. نایب حقیقی عیسی مسیح (ع) و پاپ حقیقی، پاپ پنهان، احمد الحسن (از ایشان سلام) است. پاپ جوانی که بعد از او خواهد بود، جانشین و وصی او ابا الصادق عبدالله هاشم است که تناسخ مانی (ع) پسر عیسی مسیح (ع) می‌باشد، کسی که در وصیت نامه‌ی حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) به عنوان یکی از جانشینان او با نام ذکر شده است.



درب شماره سی و دو

در معرفت مسیح دجال و بافومت

"پیامبری مبعوث نشد مگر اینکه پیروان خود را از

دروغگوی تک چشم (الدجال) برحذر داشت."

ایالات متحده آمریکا برای بسیاری، بزرگترین ابرقدرت نظامی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است که جهان تاکنون شناخته است. اما واقعاً چند نفر منشا و نقش آن را در طرح خداوند می‌دانند؟

علی امیر المومنین (از ایشان سلام) فرمود: **"و سرزمین اَمارِک (آمریکا)، پس از آنکه نعمت و عزت به آنها اعطا شد و دنیا نهرهای نعمت‌های خود را به آنها بخشید، در ستیز کامل خواهد بود. ابلیس در شهرها و کوچه‌هایش راحت زندگی می‌کند، آن را تقسیم و هتک حرمت کرده است. و دین ابلیس در میان آنها ظاهر می‌شود. شهوات، تکبر و عطش سراب زندگی مادی مسلط می‌گردند. پس غرق در فراوانی می‌شوند و به دانش خود افتخار می‌کنند. به امور آنها زیر دست سلطانی خبیث رسیدگی شده است."**[1]

ایالات متحده آمریکا کشوری است که توسط فراماسون‌ها تاسیس شد.[2] پدران بنیان‌گذار، قانون اساسی ایالات متحده را بر اساس قوانین جمهوری روم قرار دادند و سعی کردند تا آنها را بهتر کنند. پدران بنیان‌گذار خود را به نام شخصیت‌های رومی نامیدند، جورج واشنگتن خود را کاتو نامید، در حالی‌که جان آدامز و توماس جفرسون خود را سیسِرون و الکساندر همیلتون خود را قیصر (سِزار) نامیدند. دولت آمریکا برای تقلید از دولت روم باستان با شاخه‌های اجرایی، قضایی و مقننه تشکیل شده است. حتی معماری ساختمان کاپیتول (کاخ کنگره)، کاخ سفید، دیوان عالی و دیگر ساختمان‌های دولتی بر اساس معماری رومی بود. حتی عقاب رومی به مهر و نشان بزرگ جمهوری تبدیل شد. ایالات متحده آمریکا به عنوان رستاخیز امپراتوری روم طراحی شده بود.[3]

از آغاز تاریخ مکتوب بشری، تمدن‌های باستانی یک خدای ملی برای خود انتخاب کرده‌اند. خدای ملی وجودی حامی می‌باشد که نقشش محافظت از مردمی است که نسبت به او مخلص هستند. برای مثال، مصریان باستان اوزیریس و حورس را انتخاب کردند، در حالی‌که فنیقی‌ها بعل را می‌پرستیدند. بابلی‌ها مردوک را می‌پرستیدند، در حالی‌که مردم تروآ آپولون را می‌پرستیدند. بنیان‌گذاران ایالات متحده آمریکا نیز

[1] آنچه علی (ع) در مورد آخرالزمان فرمود، سید علی عاشور، ص ۳۸۶

[2] تاسیس محرمانه‌ی آمریکا، نیکلاس هاگر

[3] اصول نخستین: آنچه بنیان‌گذاران آمریکا از یونانی‌ها و رومی‌ها آموختند و آن چگونه کشور ما را شکل داد، توماس ای. ریکس

خدایی ملی برای آمریکا انتخاب کرده‌اند. به همین دلیل، عبارت "IN GOD WE TRUST" (خدا را باور داریم) روی تمام ارزهای ایالات متحده نوشته شده است (شکل ۱).

شکل ۱: خدا را باور داریم



اکثر آمریکایی‌ها و غیر آمریکایی‌ها در این مورد تصور می‌کنند خدایی که در اینجا به آن اشاره می‌شود یا خدای همگان یا خدای مسیحیان، عیسی مسیح (ع) است. اما خدایی که پدران بنیان‌گذار فراماسون می‌پرستیدند، خدای تک چشم، ابلیس بود.

اگر به نشان بزرگ ایالات متحده نگاهی بیندازید، در یک طرف، چشم جهان‌بین (چشم یاری یا مشیت الهی) را با کلمات Annuit Coeptis و Novus Ordo Seclorum خواهید دید که به زبان رسمی امپراتوری روم، لاتین، نوشته شده است. عبارت Annuit Coeptis به "همانا مشیت (خدا) رسالت ما را مورد عنایت واقع کرده" و Novus Ordo Seclorum به "نظم نوین اعصار (متولد شده است)" ترجمه می‌شود. مقصود از مشیت الهی، خداوند است. بنابراین، در اصل، آنچه این نشان بیان می‌کند این است که "چشم خداوند رسالت‌های ما برای ایجاد نظم نوین جهانی برای اعصار را مورد عنایت واقع می‌کند." اگر یک ستاره

شش پر را در نشان بکشید، خواهید دید که هر نقطه از ستاره به حرفی اشاره می‌کند که با هم کلمه ماسون "MASON" را هجی می‌کنند (شکل ۲).

شکل ۲: تصویر ستاره شش پر که واژه MASON را هجی می‌کند و چشم جهان‌بین

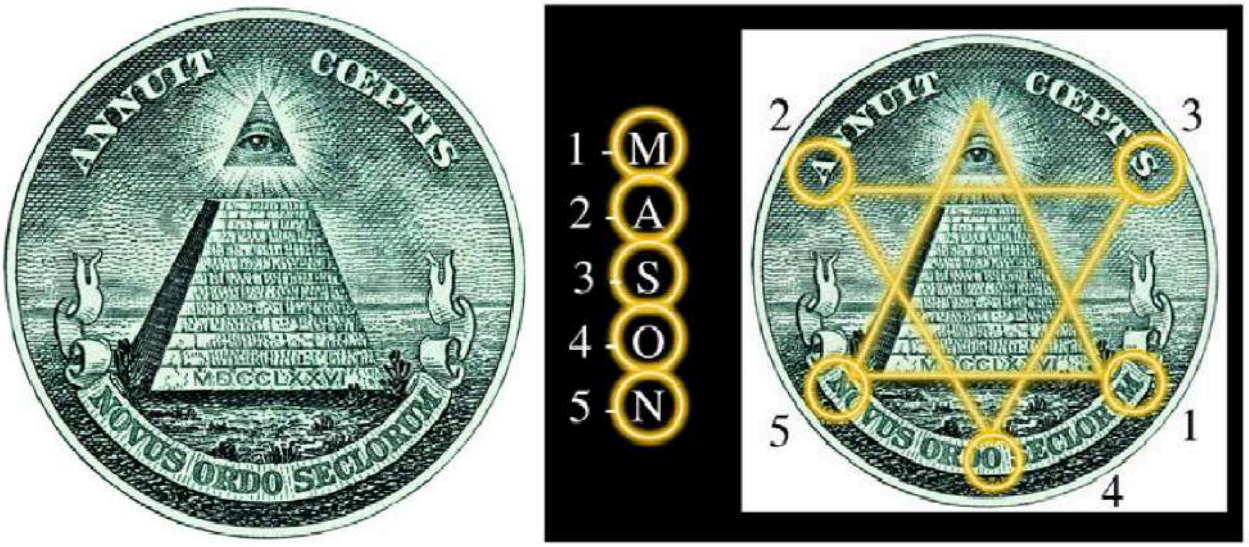

مجسمه آزادی

مجسمه آزادی مجسمه‌ای است که توسط فراماسون‌ها ساخته شده است و نماد لوسیفر، حامل نور یا ابلیس است. آن طراحی شده است تا شبیه ایزد خورشید، آپولون باشد، کسی که به گفته‌ی رومیان "نور" جهان است. آپولون خدای رومی بود که معادل یونانی آن هِلیوس بود (شکل ۳).

شکل ۳: آپولون در ارابه‌اش



آپولون و هلیوس گاهی اوقات به عنوان یک چشم نشان داده می‌شدند. همانطور که می‌بینید، آپولون به وضوح با چشم جهان‌بین مرتبط است (شکل ۴).

شکل ۴: آپولون در یک معبد فراماسونری



همچنین متوجه می‌شویم که مجسمه آزادی به وضوح تصویری از آپولو است (شکل ۵):

شکل ۵: مجسمه آپولون و مجسمه آزادی



روزی به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) گفتم: "مسیح دجال در کتاب مقدس، آپولیون و اَبَدون نامیده شده است. **'پادشاه‌شان فرشته‌ی هاویه بود که به زبان عبرانیان اَبَدون نام دارد، و به یونانی آپولیون'"**[4]

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

گفتم: "در یونانی، نام آپولیون، ایزد آپولون است، درست است؟ این معروف است، و ایزد آپولون کاملاً شبیه به مجسمه آزادی است."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، به همان شکل که گفتی آن معروف است."

دجال یک دولت است، نه یک فرد

پیامبر دانیال (ع) در عهد عتیق نسبت به دجال هشدار داده است. او در رویایی چهار پادشاهی آینده را دید. دانیال (ع) فرمود: **"پس از آن، در رویاهای شب، نگریستم و اینک وحش چهارم را دیدم که هولناک و رُعب‌انگیز و بسیار نیرومند بود و دندان‌های بزرگِ آهنین داشت. او می‌بلعید و خُرد می‌کرد و باقی‌مانده را لگدمال می‌نمود. این وحش با همه‌ی وحش‌های پیشین متفاوت بود و ده شاخ داشت."**[5] او همچین گفت: **"پس او گفت: 'وحش چهارم، پادشاهی چهارم است که بر زمین خواهد بود. این پادشاهی با همه‌ی پادشاهی‌ها تفاوت خواهد داشت و تمامی جهان را فرو خواهد بلعید، و آن را لگدمال کرده، خُرد خواهد نمود.'"**[6] این وحش آهنین که همه‌ی ملت‌های روی زمین را زیر پا می‌گذارد، آمریکاست که در این مدت کوتاه توانسته است بر جهان مسلط شود. آن پادشاهی نهایی، آمریکا است.

پیامبر اکرم (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود: **"دجال به کوه سنام می‌آید و مردم را سحر می‌کند و کوهی از آتش و کوهی از طعام به همراه دارد."** و بالفعل آمریکا از کویت، از سمت کوه سِنام که در صَفوان است وارد عراق شد. کوه آتش، تجهیزات نظامی که آمریکا دارد و کوه غذا، اقتصاد غول پیکر آن

[4] کتاب مقدس، انجیل مکاشفه، اصحاح ۹: ۱۱

[5] کتاب مقدس، سفر دانیال، اصحاح ۷: ۷

[6] کتاب مقدس، سفر دانیال، اصحاح ۷: ۲۳

است. آمریکا ضد مسیح (دجال) است زیرا مدعی است که نماینده‌ی عیسی مسیح (ع) می‌باشد، هر چند آرمان‌ها، اعمال، انگیزه‌ها و فرهنگ آن تماما مخالف عیسی (ع) و برخلاف تمام تعلیمات او می‌باشد.

روزی به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) گفتم: "آیا دجال همچنین یک انسان است یا فقط آمریکا می‌باشد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "دجال همان آمریکاست، اما آمریکا توسط افرادی اداره می‌شود. وقتی می‌گوییم آمریکا، درباره سرزمین صحبت نمی‌کنیم، بلکه درباره‌ی سیاست‌ها و کسانی که آن را اداره می‌کنند صحبت می‌کنیم."

واضح است که وقتی امام از دجال بودن آمریکا صحبت می‌کند، از مردم آمریکا یا سرزمین آمریکا صحبت نمی‌کند، بلکه از دولت سایه، یعنی ایلومیناتی، صحبت می‌کند. آنها کسانی هستند که ابلیس را می‌پرستند و او را به عنوان خدا انتخاب کرده‌اند و نه عموم مردم آمریکا.

ایلومیناتی‌ها

گفتم: "آدام وایسهائوپت که ایلومیناتی را در سال ۱۷۷۶ تأسیس کرد، خوانده بودم که این او بود که در واقع شخصیت جورج واشنگتن را گرفت. وایسهائوپت در همان سالی که آمریکا تاسیس شد از آلمان ناپدید شد. وایسهائوپت (Weishaupt) یک کلمه‌ی آلمانی به معنای سر سفید است. به همین دلیل، ایالات متحده عقابِ گَر (که سر سفید دارد) را به عنوان نمادی برای او در نظر گرفت و آنها می‌گویند که در واقع چهره آدام وایسهائوپت در دلار آمریکا است. آیا وایسهائوپت با تاسیس آمریکا ارتباطی داشت؟"[7]

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بدون شک پسرم این درست است، او یکی از بازوان ابلیس (لعنت خدا بر او باد) است."

گفتم: "پس او اولین رئیس جمهور آمریکا بود و نام خود را به جورج واشنگتن تغییر داد."

[7] دو نامه از آدام وایسهائوپت، بنیان‌گذار محفل ایلومیناتی (۱۷۷۶)، منتشر شده در: German History Intersections
https://www.germanhistory-intersections.org/en/knowledge-and-education/ghis:document-190

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

شکل ۶: آدام وایسهائوپت، همان جورج واشنگتن است.

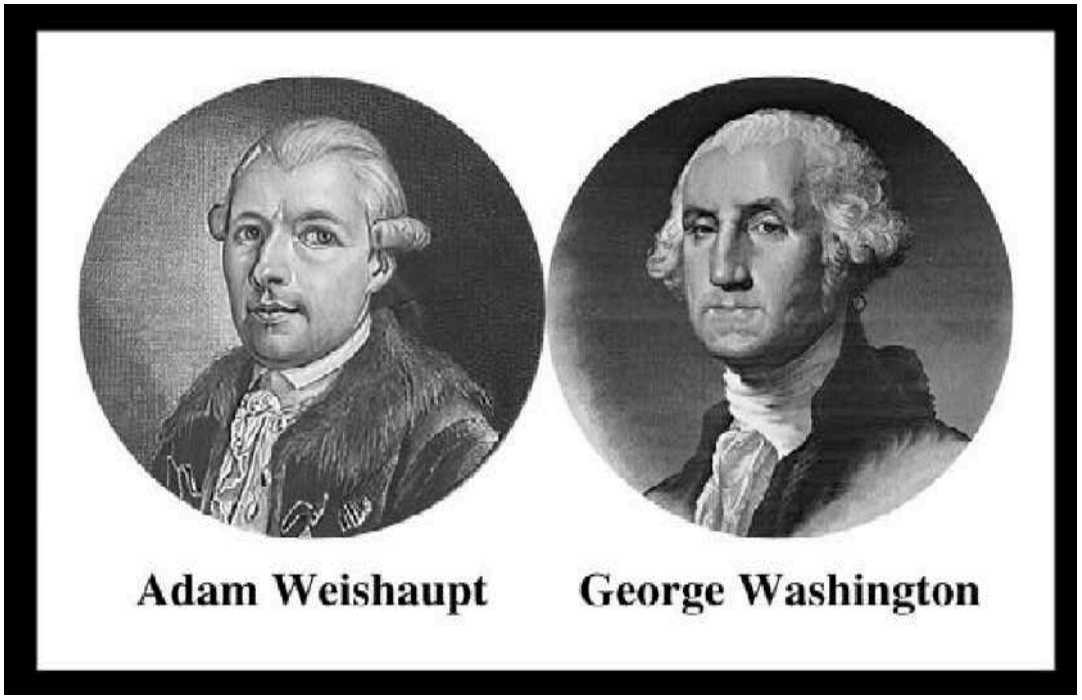

تک چشم

ایالات متحده آمریکا خود را با تک چشم مرتبط کرده است. از پشت دلار گرفته تا لوگوی برندها تا جلد مجلات و برنامه‌های تلویزیونی، چشم جهان‌بین، در همه جا و در همه چیز آمریکایی یافت می‌شود. به نظر می‌رسد که هنرمندان و تبلیغات آمریکایی همیشه چشم را تایید می‌کنند. در سال ۲۰۰۸، من روی مجموعه‌ی ظهور the Arrivals[8] کار کردم که در نهایت به صورت چشمگیری در تمام دنیا پخش شد. این اثر، ذهن میلیون‌ها نفر در سراسر جهان را مجذوب خود کرد زیرا آنها را متوجه این واقعیت کرد که ضد مسیح دجال اینجاست. من در اینجا چند نمونه از افراد مشهور، جلد مجلات و تبلیغات را قرار می‌دهم که همگی به تک چشم اشاره می‌کنند.

[8] مجموعه‌ی ظهور به بررسی آنچه در ادیان جهان در مورد ظهور دجال، امام مهدی (ص) و ظهور دوم مسیح (ع) آمده است، می‌پردازد. اثری الهام گرفته از کارهای هاشم استودیو (عبدالله هاشم) و البته کلام قرآن کریم و انجیل و تورات. مجموعه‌ی ظهور (The Arrivals) محصول مشترک Noreagaaa و Achernahr است.

https://topdocumentaryfilms.com/arrivals/

شکل ۷: سلبریتی‌هایی که تک چشم را نشان می‌دهند

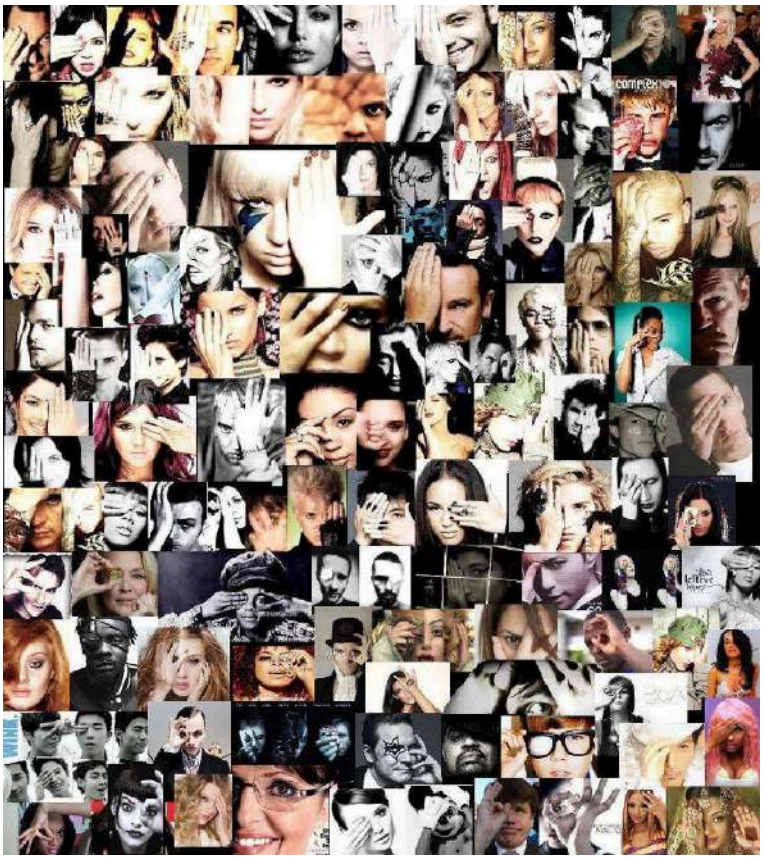

شکل ۸: فیلم‌هایی که تک چشم را نشان می‌دهند



شکل ۹: مجله‌هایی که تک چشم را نشان می‌دهند



شکل ۱۰: عیسی و تک چشم



غیرممکن است که همه این سلبریتی‌ها، مجلات، فیلم‌ها و عکاسان به طور تصادفی نمادهای تک چشم را در خود داشته باشند. **امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرموده است:** "چنین چیزی به نام تصادفی وجود ندارد." تکرار نمادهای تک چشم دلیلی بر وجود یک توطئه بسیار بزرگ است که در تمام

جنبه‌های جامعه آمریکا قدرت و نفوذ دارد. این دلیلی بر وجود یک انجمن محرمانه است که منجیِ تک چشم، نه عیسی مسیح، بلکه دجال را می‌پرستد. آنها نماد تک چشم را به عنوان عمل عبادی برای خدای خود قرار می‌دهند، همانطور که مسلمانان نام الله را می‌آورند یا مسیحیان صلیب می‌اندازند.

رسواسازی شر و کنترل ذهن

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "مجموعه ظهور که ساختی، مجموعه بسیار عظیمی بود. پسرم به صورت خلاصه، تمام دروغ‌ها را افشا کن و منصف و راستگو باش. فقط روی رسواسازی سیستانی تمرکز نکن، روی همه تمرکز کن. همه‌ی کسانی که خود را مرجع می‌نامند. اکثر آنها باطل هستند. شیرازی، سیستانی، بشیر النجفی پاکستانی، کسی که خود را الحکیم می‌خواند و باقی آنان، این شبه نظامیان خونین، هر آنچه که باطل است را رسوا کن."

امام (از ایشان سلام) به سخن گفتن در مورد رسواسازی شر و فساد در زیر هر بیرق دینی و غیر دینی دیگر **ادامه می‌دهد:** "مسیحیان و یهودیان، سیک‌ها، هندوها، ایزدی‌ها، آتئیست‌های دروغگو، همه را رسوا کن. دولت‌ها، سوداگران دین که با عقل مردم بازی می‌کنند و آنها را فریب می‌دهند را رسوا کن. نحوه‌ی پول گرفتن آنان از مردم به صورت ناحق به نام دین، خمس و باطل بودن آن را رسوا کن. باطل فراوان است. در مورد آمریکا، من چیزی به تو خواهم گفت، تقریباً هر چیزی که یک فرد در مورد آمریکا (ساختار قدرت و نظام آن) بتواند تصور کند درست است زیرا آمریکا شر در شر است، لعن‌شدگان، جنایتکاران کافر، ظالمان، آنها تفاله و کثیفی هستند. اعراب و یهودیان و توطئه‌های مربوط به اورشلیم را افشا کن. در مورد خیانت مصر به عراق زمانی که خواستار آزادی فلسطین بود صحبت کن. خاندان نجس سعود و قطر و بحرین و توطئه‌هایی که در پنهان و آشکار علیه مسلمانان و اعراب در آن شرکت داشتند را افشا کن. پسرم همه چیز را فاش کن و در آتشت بسوزان، هیچ چیز را باقی نگذار."

گفتم: "من یک مستند بسیار قدرتمند درباره‌ی برنامه‌های کنترل ذهن دارم که دولت ایالات متحده برای کنترل انسان‌ها انجام داد و ویدیوهای شهادت بسیاری از قربانیان و مراسم شیطانی که آنها انجام می‌دهند، دارم. من همچنین چندین مستند درباره‌ی شیطان‌پرستان در مناصب عالی حکومت دارم. آنها در

تجاوز جنسی و تکه تکه کردن اجساد انسان‌ها و نوشیدن خون کودکان و سایر امور شوکه کننده شرکت می‌کردند. آنها حتی چهره‌ی یک شیطان را روی واژن یکی از قربانیانی که جان سالم به در برده است حک کرده‌اند، نام او کتی اوبراین[9] است. حتی ویدیوهایی از بیل کلینتون وجود دارد که اعتراف می‌کند برنامه‌ها و آزمایش‌هایی برای کنترل ذهن و همچنین اعترافات کارکنان ارشد اف‌بی‌آی مبنی بر وجود یک فرقه‌ی شیطان پرستی در سطوح بالای حکومت وجود دارد."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله پسرم، خدا لعنتشان کند."

گفتم: "پدرم، کلیپ بیل کلینتون را دیدی؟ او تحت کنترل ذهن است، اینطور نیست؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، درست است."

گفتم: "آیا در جهان عرب هم چنین است؟" (که تمام سران کشورهای عرب تحت کنترل ذهن هستند.)

امام (از ایشان سلام) فرمود: "در جهان عرب کنترل ذهن لازم نیست، آنها عامل و خائن و خودفروخته‌ی مجانی هستند."

گفتم: "پدرم، اعتماد خورشید بازیگر مصری که با صلاح نصر رئیس سابق اطلاعات مصر ازدواج کرده بود، کتابی[10] نوشت که چگونه بیشتر بازیگران زن عرب تحت کنترل ذهن هستند و برای جاسوسی و به عنوان برده‌ی جنسی برای خانواده‌های سلطنتی استفاده می‌شوند، خدا لعنتشان کند."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، درست است."

گفتم: "این موضوع بسیار مهمی است."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله پسرم."

گفتم: "پدرم، این کار چگونه انجام می‌شود؟ آیا از طریق شکنجه انجام می‌شود یا جادو یا چگونه؟"

---

[9] Trance Formation of America، کتی اوبراین

[10] شاهد انحرافات صلاح نصر، اعتماد خورشید

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه پسرم، در شرایط نامناسب از آنها فیلم می‌گیرند و از آنان اخاذی می‌کنند و از طریق پول نیز به آنها رشوه می‌دهند. و در ازای خدمات خود آنچه را که برای خود و خانواده خود می‌خواهند از دولت‌ها می‌گیرند و امورشان آسان می‌شود. بنابراین، آنها اعتبار می‌یابند، اما این اعتبار کاذب است."

گفتم: "اما این با نوع کنترل ذهن آمریکایی که قربانی ناآگاه از کنترل شدن است و حتی خاطراتش پاک می‌شود، متفاوت می‌باشد."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، این چیز دیگریست."

سازمان اروپایی پژوهش‌های هسته‌ای (سرن CERN)

سِرن، سازمان اروپایی پژوهش‌های هسته‌ای است و بزرگترین آزمایشگاه فیزیک ذره‌ای در جهان را اداره می‌کند. آن، محل برخورددهنده‌ی هادرونی بزرگ (LHC) است. هدف اعلام شده‌ی آن یافتن پاسخی برای منشا گیتی ما، جستجوی ذره و میدان بوزون هیگز، یا چیزی که عموما "ذره خدا" نامیده می‌شود، می‌باشد. در سال ۲۰۰۴، سرن از "یک نشان اختصاصی غیرمعمول" رونمایی کرد که مجسمه لرد شیوا بود.[11] در سال ۲۰۱۶، مراسم افتتاح تونل گوتهارد مملو از تشریفاتی عجیب بود و بسیاری از مردم را به این فکر واداشت که این چه ارتباطی به علم دارد؟[12]

از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیدم: "آیا مراسم افتتاحیه را دیدی؟ رهبران بسیاری از کشورها شرکت کردند."

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "نه، چطور؟"

گفتم: "مراسم افتتاحیه بسیار شیطانی بود و تصاویری از برده شدن مردم و باز شدن درگاه‌هایی برای شیاطین داشت."

[11] رونمایی از مجسمه لرد شیوا، بولتن سرن شماره ۲۷/۲۰۰۴، https://cds.cern.ch/record/745737?ln=en

[12] تونل سوئیس: عجیب‌ترین لحظات مراسم افتتاحیه، بی بی سی، ۱ ژوئن۲۰۱۶، https://www.bbc.com/news/in-pictures-36428799

امام (از ایشان سلام) فرمود: "البته که به این شکل بود، زیرا که پروردگارشان آنجاست."

گفتم: "هدف سرن چیست؟ آیا برای گشودن درگاه خاصی برای شیاطین یا موجوداتی است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "هدف از این مکان انتقال برخی از نمادهایشان به آن مکان و وسعت بخشیدن به افق‌های جدید و گسترش دین شیطانی آنهاست. من برای تو مثالی می‌زنم، آنها سرن را به همان صورتی افتتاح کردند که کسی مسجد یا عبادتگاه جدیدی افتتاح می‌کند."

گفتم: "اما آیا آن واقعاً برای تحقیقات علمی در مورد اتم‌ها و ذرات استفاده می‌شود یا برای چیز دیگری؟"

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "بله، مکان در ظاهر شبیه به نیروگاه هسته‌ای یا امثال آن است، اما در حقیقت آنها در حال تلاش هستند تا با موجودات جدیدی غیر از انواعی که هم اکنون می‌شناسند و قدرتمندتر از انواعی که هم اکنون می‌شناسند ارتباط برقرار کنند."

گفتم: "فضایی‌ها یا موجوداتی از دنیاهای موازی مثل جن؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "فضایی. آمریکا، خدا لعنتش کند، به چیزهایی رسیده است که انسان تصورش را هم نمی‌کند. آن همه‌ی حد و مرزها را رد کرده است."

گفتم: "آیا این موجوداتی که می‌خواهند با آن ارتباط برقرار کنند، شر هستند؟ آیا می‌خواهند از آن دانش کسب کنند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بدون شک، آنها شرور و پلید و شیطانی هستند."

گفتم: "اما آنها یأجوج و مأجوج نیستند، درست است؟ چون نام جورج بوش پدر در محفل مخفی جمجمه و استخوان مأجوج است."

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "او به این نام افتخار می‌کند."

فیلم معروف تغییر شکل چشم‌های جورج بوش پدر را به امام (از ایشان سلام) نشان دادم و **گفتم:** "در این ویدیو چشم جورج بوش در حال تغییر شکل به چشمان مار یا گربه است، آیا این بدین معنی است که او توسط جن تسخیر شده است یا اینکه او یک موجود فرازمینیِ تغییر شکل دهنده است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، او تحت کنترل است."

من گفتم: "تقریباً همگی روسای جمهور ایالات متحده دارای خویشاوندی خونی هستند و همه با آدام وایسهائوپت و همچنین برخی از خانواده‌های سلطنتی اروپایی مرتبط هستند."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "فضایی‌ها از سیاره‌ی خود آنها را کنترل می‌کنند، گونه‌ای که آنها را کنترل می‌کند، شفَر نام دارد."

گفتم: "پدرم آنها چه شکلی هستند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آنها به این شکل هستند (شکل۱۱). به چشمان آن نگاه کن و ببین که چگونه به چشمان بوش در زمان تغییر یافتن شباهت دارد."

شکل ۱۱: تصویری که شبیه شفر است



گفتم: "بله دقیقاً. به خدا پناه می‌برم. او به شدت کثیف به نظر می‌رسد، این موجود از کدام سیاره است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آیا معنی اِویدون را می‌دانی؟ نام سیاره اِویدون است."

گفتم: "پس آنها او را در حین کنترل به تسخیر درآورده‌اند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه، کنترل از راه دور است، ریموت کنترل."

گفتم: "سبحان الله پس این قیام و نبرد کیهانی است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

بافومت: ضد محمد

گفتم: "می‌خواستم از شما سوال مهمی بکنم، پدرم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

گفتم: "آنها همیشه بافومت را می‌پرستند، بعضی‌ها می‌گویند اصل این کلمه به ماحومت (Mahomet) بازمی‌گردد که فرانسوی‌ها به این شکل اسم محمد را تلفظ می‌کنند."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "متاسفانه."

گفتم: "پس این محمد است؟ و پدر به این نگاه کن که چگونه مجسمه‌ی جورج واشنگتن به همان شکل بافومت طراحی شده است."

شکل ۱۲: بافومت و مجسمه جورج واشنگتن



امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، همان حالت است."

از امام (از ایشان سلام) پرسیدم: "آیا ایلومیناتی‌ها محمد را می‌پرستند، زیرا او را شیطان می‌دانند یا چه؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه پسرم، آنها در حال ساختن ضد محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) هستند."

گفتم: "خدا لعنتشان کند، پس او را حق می‌دانند و با او می‌جنگند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، او را بیشتر از خودشان می‌شناسند."

گفتم: "داستانی وجود دارد و آن را خواندم که پدر شیطان‌پرستی مدرن، آلیستر کراولی، پدر (بیولوژیکی) باربارا بوش، همسر جورج بوش پدر است. مقاله‌ای وجود داشت که ادعا می‌کرد این ساحر رابطه‌ی جنسی با مادرِ باربارا بوش (پائولین پیرس) داشته است. می‌خواستم در مورد این موضوع از شما بپرسم آیا واقعیت دارد؟ این شباهت بسیار واضح است."[13]

شکل ۱۳: باربارا بوش و آلیستر کراولی



امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، این داستانی واقعی است."

گفتم: "الله اکبر، آیا او ابلیس در یکی از تناسخ‌هایش بود یا حقیقت این مرد که توسط بسیاری از هنرمندان آمریکایی ستوده شده است، چیست؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "این ملعون از بزرگ‌ترین یاوران ابلیس است."

گفتم: "لعنت خدا بر او، آیا او شیطانی مانند شرشران است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، اسمش سِفولاق است."

[13] منبع اصلی این داستان، دفتر خاطرات خود آلیستر کراولی و توصیفات او از آیین‌های عضو شدن بود که در پاریس، فرانسه، در خانه‌ی فرانک و نلی اوهارا، در حین آنکه دوست آمریکایی‌شان، پائولین پیرس، مادر باربارا بوش، مهمانشان بود، انجام شد. پائولین هشت ماه پس از این سفر، باربارا را به دنیا آورد (۸ ژوئن ۱۹۲۵).

گفتم: "پدرم، یک زنی است که عروسکی را می‌آورد و روی دیوار خون قاعدگی و اسپرم و شیر سگ اسپری می‌کند و آن را هنر می‌نامد. نام او مارینا آبراموویچ[14] است. او بسیار مشهور است و با هنرمندان و مجریان مشهور ملاقات کرده و مهمانی‌هایی برگزار می‌کند که آنها را 'طبخ روح' می‌نامد."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "این آیین‌هایی که او انجام می‌دهد، آیین‌هایی جهت پیوند جنسی میان شیاطین و انسان‌ها است."

گفتم: "الله اکبر، یعنی برای این است که شیاطین در بدن مرد بیایند و بعد او با زن همبستر شود و بالعکس؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "دقیقا، هر دو."

گفتم: "و پشت این آیین‌های گذاشتن عروسک‌های زن و بچه با سر بریده چیست؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله،این‌ها آیین‌های شیطانی هستند، هدف آنها این است که به ابلیس نزدیک شوند و از او شفاعت و حمایت بگیرند."

گفتم: "پس این موجودات فرازمینی که این مردم را کنترل می‌کنند، آیا ابلیس را هم می‌پرستند یا اینکه ابلیس از یک طرف کار می‌کند و آنها از طرف دیگر؟ هدف فضایی‌های شرور کنترل سیاره است، درست است؟ پس آنها و ابلیس هدف یکسانی دارند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم بین آنها تفاوت وجود دارد اما هدفشان یکی است."

آمریکا اول

گفتم: "پدرم، برادران از مصاحبه‌ای با یک افسر سابق ارتش در دولت آمریکا[15] فیلم تهیه کردند و او درباره داعش و چگونگی تشکیل آن توسط آمریکا و اسرائیل صحبت کرد."

---

[14] بنجامین لی، نام بردن از مارینا آبراموویچ در ایمیل‌های پودستا، اتهامات شیطان پرستی را برمی‌انگیزد، گاردین، ۴ نوامبر ۲۰۱۶،
https://amp.theguardian.com/artanddesign/2016/nov/04/marina-abramovic-podesta-clinton-emails-satanism-accusations

[15] جوئل ام. اسکوسن، مفسر سیاسی محافظه‌کار آمریکایی و نویسنده در مورد مهارت‌های بقای واقعی است که به عنوان خلبان جنگنده USMC در دوران ویتنام خدمت می‌کرد.

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

گفتم: "پدرم، حادثه ۱۱ سپتامبر یک عملیات داخلی بود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، اسرائیل و آمریکا این کار را کردند. و چرا این کار را کردند؟"

گفتم: "برای جنگ با امام مهدی (ع)؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، و همچنین به خاطر پول و ثروت و گنج‌هایی که در آن کشورهاست و برای انتقام از مردم آن کشورها، زیرا آنها دشمن آنان هستند."

گفتم: "آمریکا به چیزی جز منافع خود اهمیت نمی‌دهد."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آمریکا به فکر هیچ کس جز خودش نیست. آن همچنین مسئول برگزیت است تا اتحادیه‌ی اروپا را تضعیف کند و آنست که بحران پناهجویان را برای نابودی اتحادیه اروپا ایجاد کرده، زیرا آن را به عنوان رقیبی برای خود می‌بیند."

ایدئولوژی شیطان

ایدئولوژی شیطان که باید از بین برود، "اول من" می‌باشد. خودخواهی، خودمحوری، تمرکز بر من، نفس و نیازهای آن، اهمیت ندادن به هیچ فرد دیگری به جز خود. این ایدئولوژی ابلیس است و به طرق مختلف در آمریکا منعکس شده است. همه چیز در آمریکا بر برجسته کردن خود و فردگرایی و توجه به منافع خود بیش از همه متمرکز است. "اول من" ایدئولوژی است که می‌توان آن را در نظام مالی ایالات متحده، سرمایه‌داری مشاهده کرد، جایی که یک فرد آزاد است تا هر چقدر که می‌خواهد پول دربیاورد، حتی اگر دیگران به خاطر آن رنج بکشند. در حالی‌که آن در ظاهر منصفانه و عادلانه و آزاد به نظر می‌رسد، اما ابلیس فقط به ترویج این آرمان‌ها پرداخته است، زیرا در آن نابودی بشریت است. هنگامی‌که افراد بیش از حد نگران منافع خود هستند، هرگز نمی‌توانند برای خیر بزرگتر بشریت گرد هم آیند و هرگز نمی‌توانند مانند خدا باشند. فردیت و خودمحوری اختلاف ایجاد می‌کند و اختلاف چیز خوبی نیست زیرا نقطه مقابل وحدت است.

شیطان می‌خواهد مطمئن گردد که بشریت هرگز متحد نمی‌شود. اجازه دهید بررسی کنیم که برخی از دستاوردهای روش آمریکایی چیست.

نابرابری ثروت در سراسر جهان



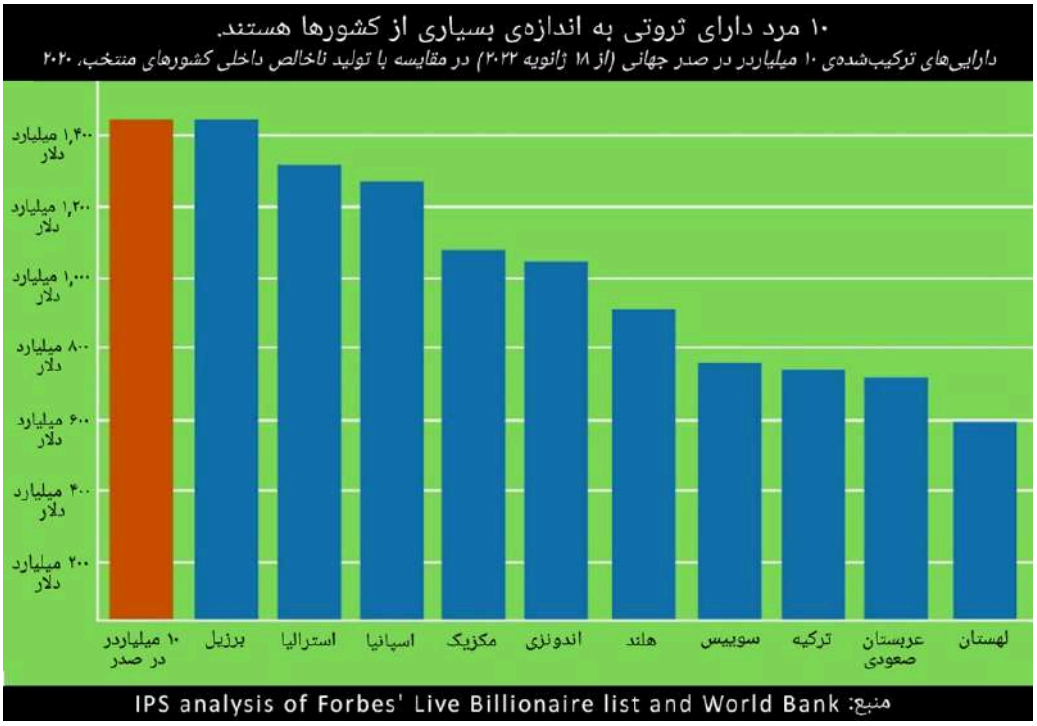

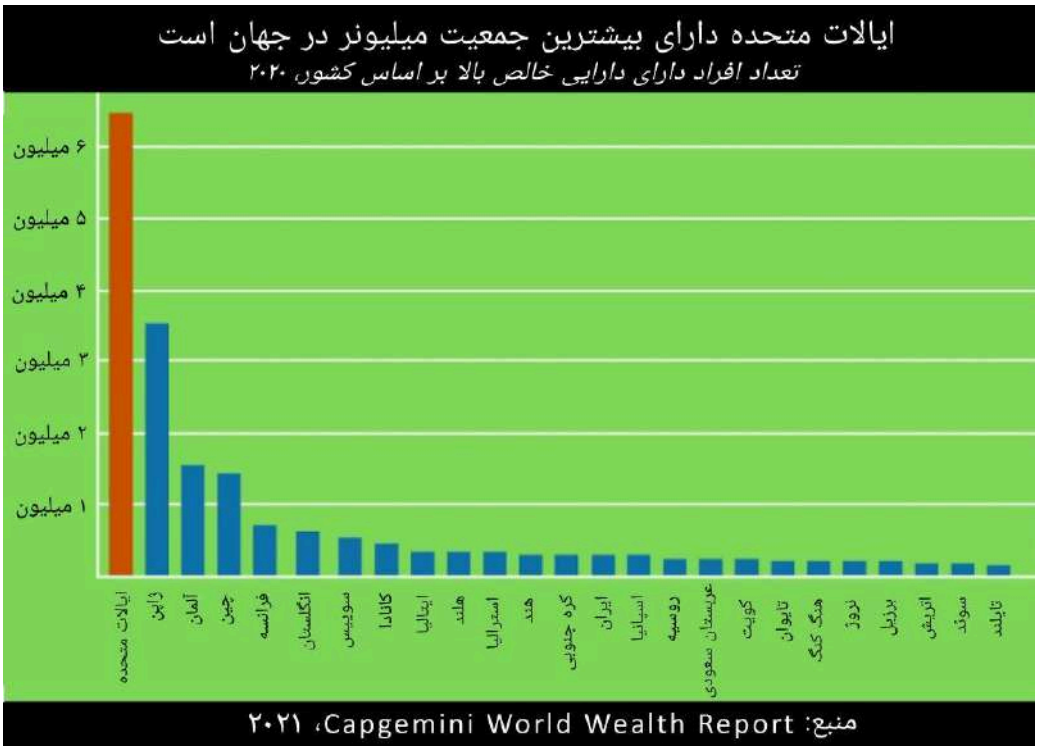
ایالات متحده دارای بیشترین جمعیت میلیونر در جهان است
تعداد افراد دارای دارایی خالص بالا بر اساس کشور، ۲۰۲۰
۶ میلیون
۵ میلیون
۴ میلیون
۳ میلیون
۲ میلیون
۱ میلیون
ایالات متحده
ژاپن
آلمان
چین
فرانسه
انگلستان
سوئیس
کانادا
ایتالیا
هلند
استرالیا
هند
کره جنوبی
ایران
اسپانیا
روسیه
عربستان سعودی
کویت
تایوان
هنگ کنگ
نروژ
برزیل
اتریش
سوئد
تایلند
منبع: Capgemini World Wealth Report، ۲۰۲۱


اکثریت قریب به اتفاق افراد فوق ثروتمند در ایالات متحده زندگی می‌کنند
بزرگسالان با حداقل ۵۰ میلیون دلار دارایی خالص، پایان ۲۰۲۰
۱۰۰ هزار
۸۰ هزار
۶۰ هزار
۴۰ هزار
۲۰ هزار
ایالت متحده
چین
آلمان
انگلستان
ژاپن
هند
فرانسه
منبع: Credit Suisse Global Wealth Report، ۲۰۲۱

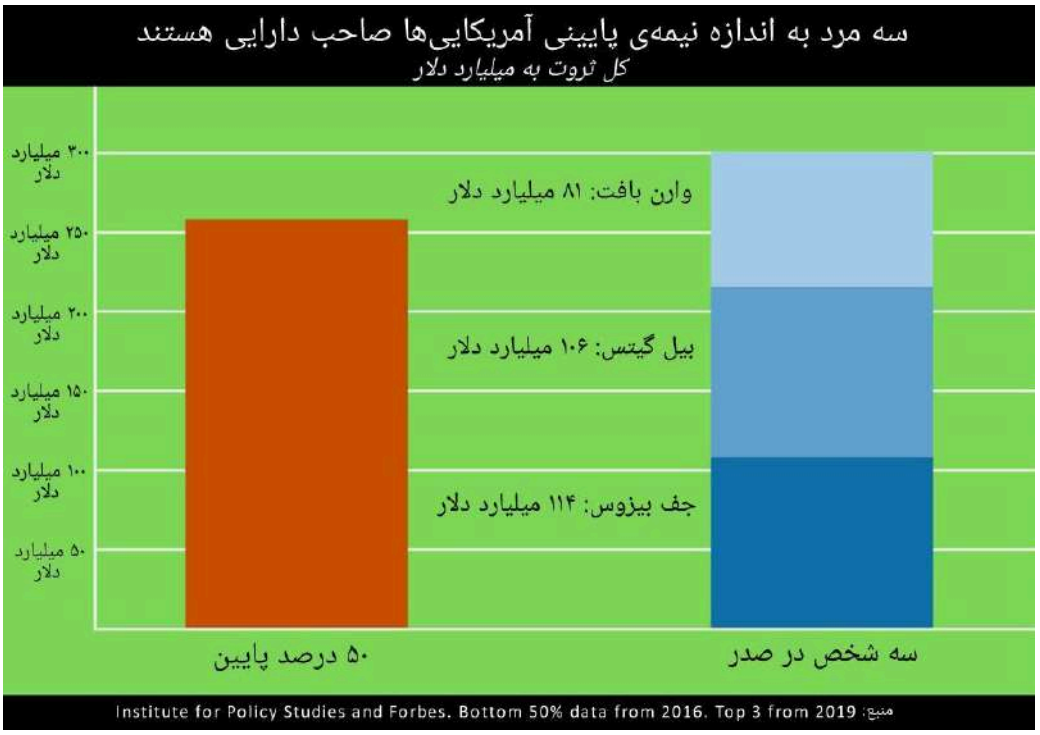

در این میان، طبق گزارش سازمان ملل، روزانه ۲۵,۰۰۰ نفر از گرسنگی جان خود را از دست می‌دهند که ۱۰,۰۰۰ نفر از آنها کودک هستند.[16] تخمین زده می‌شود که ۸۵۴ میلیون نفر در سراسر جهان دچار سوءتغذیه هستند و قیمت بالای مواد غذایی ۱۰۰ میلیون نفر دیگر را به فقر و گرسنگی سوق می‌دهد. ۱,۲میلیارد نفر بسیار فقیر در نظر گرفته می‌شوند و در برابر افزایش قیمت مواد غذایی به شدت آسیب پذیر هستند. آیا این عمل مجرمانه نیست که بتوانیم جان یک نفر را نجات دهیم و در عین حال این کار را نکنیم و در عوض شاهد مرگ آنها باشیم؟ اگر شخصی در حال رفتن در خیابان باشد و در کنار جاده ببیند که کودکی به دلیل نداشتن آب و غذا در حال مرگ است و راه خود را گرفته و برود و او را رها کند تا بمیرد، نباید تحت تعقیب قرار بگیرد؟ تفاوت آن چیست؟ چگونه نظامی که به سه نفر اجازه می‌دهد به اندازه ۵۰ درصد جمعیت مردم دارای ثروت باشند، یک نظام خوب یا یک نظام الهی یا نظامی می‌باشد که عیسی مسیح (ع) آن را تایید می‌کند؟ در حقیقت، این نظام مخالف تمام آرمان‌های مسیحی و هر آنچه نیکو است، می‌باشد.

[16] جان هلمز، از دست دادن ۲۵۰۰۰ نفر روزانه به دلیل گرسنگی، کرونیکل سازمان ملل
https://www.un.org/en/chronicle/article/losing-25000-hunger-every-day

طبق گزارش سازمان ملل، ۲ میلیارد نفر در سراسر جهان یا یک سوم جمعیت را کشاورزان خرده مالک و خانواده‌هایشان تشکیل می‌دهند و اکثر کشاورزان خرده مالک و کارگران زمین‌های کشاورزی بدون زمین با کمتر از ۲ دلار در روز زندگی می‌کنند. وارن بافت، بیل گیتس و جف بزوس می‌توانند یک سوم مردم جهان را به مدت ۷۵ روز با ۲ دلار در روز غذا دهند. این یعنی ۱,۸۷۵,۰۰۰ جان (۲۵,۰۰۰ جان در روز) که در آن ۷۵ روز نجات خواهد یافت. با این حال، آنها تصمیم می‌گیرند که در عوض آن پول را در حساب‌های بانکی خود نگه دارند. ده میلیاردر اول دنیا که مجموعاً ۱۵۰۰ میلیارد دلار ثروت دارند، می‌توانند به مدت ۳۷۵ روز یک سوم کره زمین را با ۲ دلار در روز تغذیه کنند. این امر می‌تواند جان ۹,۳۷۵,۰۰۰ نفر را در آن دوره زمانی نجات دهد. زندگی‌هایی که می‌توانند کار کنند و در تبدیل جهان به مکانی بهتر و پایدارتر کمک کنند. اما در دنیایی که از ایدئولوژی ابلیس پیروی می‌کند، ارزش دلارها بیشتر از ارزش جان‌ها است. ایدئولوژی‌ای که منافع شخصی خود را بالاتر از منافع بشریت قرار می‌دهد. ده انسان خودخواه باید اسراف‌آمیزانه زندگی کنند به جای اینکه ده میلیون نفر اصلا بتوانند زندگی کنند!

تلفات جهانی غذا و هدر دادن شرکت‌های بزرگ





طمع شرکت‌های بزرگ مسئول بسیاری از هدر رفتن مواد غذایی در جهان است. فکر اینکه حتی اگر آن ده میلیاردر اول دنیا، فقط ده نفر برای رضای خدا، یک پنی هم نمی‌دادند، باز هم غذای کافی روی کره زمین وجود داشت که از مردن یک نفر از گرسنگی جلوگیری کند، اندیشه‌ای مشمئز کننده است. اما این غذا کجاست و کجا می‌رود؟ سوپرمارکت‌ها و کسب‌وکارها ترجیح می‌دهند غذای خود را زمانی که به تاریخ انقضای آن نزدیک می‌شود از بین ببرند و به جای اینکه آن را به فقرا بدهند، دور بریزند، زیرا می‌خواهند آن را از مالیات‌های خود حذف کنند. اگر آنها را به افراد فقیر بدهند، نمی‌توانند آن را حذف کنند و این برای آنها هزینه بیشتری دربردارد. بنابراین، میلیاردرهایی که صاحب این سوپرمارکت‌ها و زنجیره‌های غذایی هستند، به‌جای از دست‌دادن سود بیشتر، تصمیم می‌گیرند غذا را دور بریزند و اجازه دهند گرسنه‌ها از گرسنگی بمیرند. آیا این‌ها آرمان‌های یک خدای خوب یا ملتی که بر اساس ارزش‌های مسیحی ساخته شده است می‌باشد؟ اگر عیسی (ع) امروز زنده بود آیا این عمل ننگین و نفرت‌بار را تایید می‌کرد؟ ملتی که خدایش پول است و نسبت به فقرا کور است و در عین حال ادعای نمایندگی عیسی مسیح (ع) را دارد چیزی جز دجال ضد مسیح نیست.

جنگ‌ها و جنگ‌های بیشتر

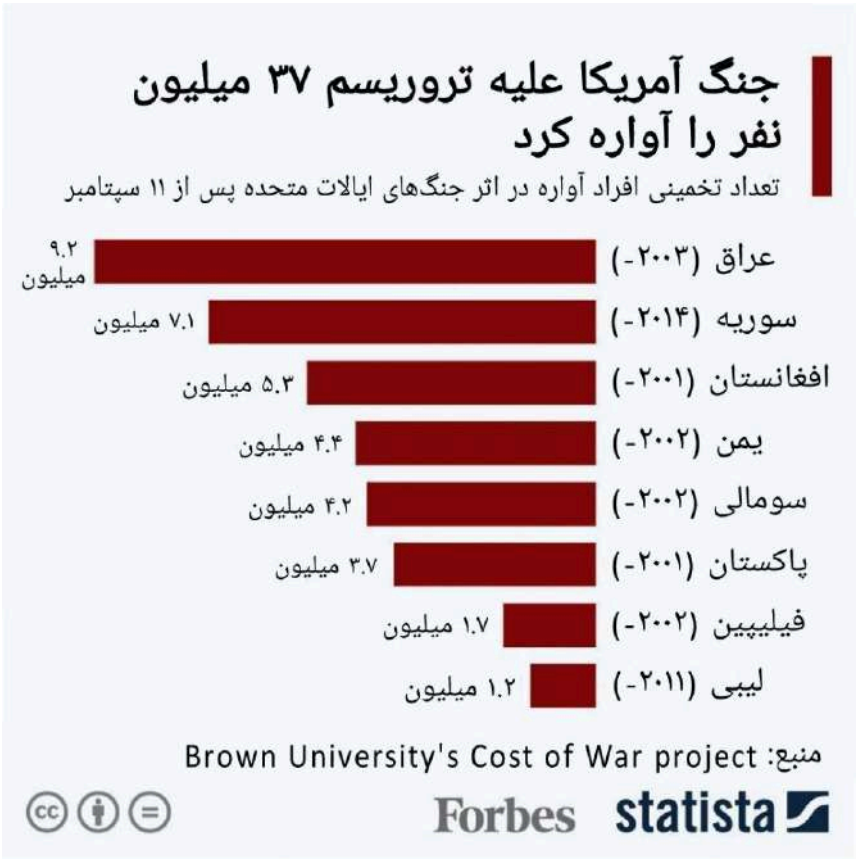



هر ساله ده خرج‌کننده‌ی نظامی در صدر جهان تقریباً ۱۵۰۰ میلیارد دلار برای ارتش و تسلیحات خود هزینه می‌کنند که به نوبه‌ی خود برای نابودی زندگی میلیاردها انسان فقیر در سراسر جهان استفاده می‌شود. اگر جهان به مدت یک سال در صلح و هماهنگی زندگی می‌کرد و به جای صرف این پول برای اسلحه و ارتش‌ها، آن را صرف غذای فقرا می‌کرد، می‌توانستیم یک بار دیگر به تک تک افراد گرسنه غذا بدهیم و تقریباً جان ۱۰ میلیون نفر را نجات دهیم. اما دولت ابلیس و ایدئولوژی شیطان، مرگ را نسبت به زندگی برای بشریت ترجیح می‌دهد. عیسی (ع) جان خود را فدا کرد تا مردم زندگی کنند و کشوری که مدعی نمایندگی آرمان‌های عیسی (ع) است، پیوسته بر خلاف آنچه عیسی (ع) موعظه کرد عمل می‌کند. فاجعه‌ی بزرگ نیز در این واقعیت است که همه‌ی کلیساها و علمای بی عمل از همه‌ی ادیان مختلف سکوت می‌کنند.

راه حل برای بشریت

"یکی از رئیسان از او پرسید: "استاد نیکو، چه کنم تا وارث حیات جاویدان شوم؟" عیسی پاسخ داد: "چرا مرا نیکو می‌خوانی؟ هیچ‌کس نیکو نیست جز خدا فقط. احکام را می‌دانی: زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، پدر و مادر خود را گرامی‌دار." گفت: "همه‌ی این‌ها را از کودکی به جا آورده‌ام." عیسی چون این را شنید، گفت: "هنوز یک چیز کم داری؛ آنچه داری بفروش و بهایش را میان تنگدستان تقسیم کن، که در آسمان گنج خواهی داشت. آنگاه بیا و از من پیروی کن." آن مرد چون این را شنید، اندوهگین شد، زیرا ثروت بسیار داشت. عیسی به او نگاه کرد و گفت: "چه دشوار است راه یافتن ثروتمندان به پادشاهی خدا! گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسان‌تر است از راه‌یابی شخص ثروتمند به پادشاهی خدا."[17]

می‌دانیم که عبور شتر از سوراخ سوزن محال است، بنابراین ورود فرد ثروتمند به بهشت محال است و همچنین به این معناست که فرد ثروتمند نمی‌تواند پیرو عیسی (ع) باشد. چرا باید امر به این شکل باشد؟ امام علی (از ایشان سلام) فرمود: **"خداوند مقرر فرموده است که روزی فقرا در مال ثروتمندان باشد. هرگاه فقیری گرسنه است به خاطر آن است که ثروتمند از آن لذت برده است. و خداوند در این باره از**

[17] کتاب مقدس، انجیل لوقا، اصحاح ۱۸: ۱۸-۲۵

آنان سؤال خواهد کرد."[18] قرآن کریم می‌فرماید: **﴿وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾ ﴿و در اموالشان برای سائل و محروم حقی [معین] بود﴾**[19]. پس واضح است که خداوند فقط آنچه را که نیاز داریم به ما می‌دهد. هر زمان که ما فراتر از نیازهای خود داشته باشیم، در واقع آن رزق و روزی شخص دیگری است. فقر وجود دارد چرا که ثروتمندان رزق و روزی فقرا را می‌دزدند. خداوند اراده کرده که همه‌ی انسان‌ها برابر باشند. در واقع در قرآن کریم به کسانی که به جای دادن ثروت به فقرا آن را می‌اندوزند، هشدار داده شده است: **﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ ﴿و کسانی که زر و سیم می‌اندوزند و آن را در راه خدا خرج نمی‌کنند، ایشان را از عذابی دردناک خبر ده﴾**[20]

راه حل برای بشریت در توزیع مجدد ثروت بین همه‌ی انسان‌ها نهفته است. تمام ثروت بیش از حد ثروتمندان باید مصادره و دوباره توزیع شود. مردمی که به این موضوع اعتراض می‌کنند و مرگ و رنج کشیدن سالانه ده‌ها میلیون نفر را ترجیح می‌دهند تا گروه کوچکی از نخبگان زندگی لوکس داشته باشند، دشمنان بشر هستند و باید به جرم همدستی در قتل و نسل‌کشی گسترده دستگیر و محاکمه شوند. کسانی که ادعا می‌کنند این موضوع غیردموکراتیک است، باید یک رفراندوم جهانی برگزار کنند که در آن تمام انسان‌ها بتوانند در مورد اینکه آیا موافق توزیع مجدد ثروت هستند یا ترجیح می‌دهند هر کسی آنچه را که دارد حفظ کند، رای دهند. من فکر می‌کنم اکثریت قاطع به توزیع مجدد رای خواهند داد. به اصطلاح خاخام‌ها، کشیشان، شیوخ و امامان هر دینی نیز در صورت مخالفت با این پیشنهاد، باید از تبلیغ به اسم پیامبران و رسولان برای همیشه منع شوند. آنها نیز باید به عنوان خائن به بشریت دستگیر و محاکمه شوند. پیامبران و رسولان از آنان مبرا هستند و آنان دشمن خدا می‌باشند.

منجی از قصر فرعون

همان گونه که خداوند مقدر کرد تا منجی بنی اسرائیل، موسی (ع)، در قصر فرعون بزرگ شود، خداوند در این روزگار مقدر کرد تا قائم آل محمد (از ایشان سلام) از قصر ابلیس، آمریکا، به پیش بیاید. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) به میان مردم عراق فرستاده شد و سعی کرد آنها را به حق هدایت کند، اما

[18] میزان الحکمه، محمد ری شهری، ج ۳، ص ۲۳۰۸

[19] قرآن کریم، سوره ذاریات، آیه ۱۹

[20] قرآن کریم، سوره توبه، آیه ۳۴

آنها به او کافر شدند و با او جنگیدند و سعی کردند او را بکشند. آنها به جای حمایت از حسین (از ایشان سلام) که سال‌ها برای او گریه کرده‌اند، یک صنعت چند میلیارد دلاری از فاجعه کربلا ساختند که از آن سود می‌برند. آنها در سالگرد غدیر خم، امیرالمومنین را رها کردند و به جای آن انتخابات برگزار کردند و حکومت به اصطلاح دموکراتیک آمریکایی را اتخاذ کردند. آنها حاکمیت خدا را رها کردند و به آن کافر شدند. آنها به احمد الحسن (از ایشان سلام) گفتند که منجی آنها آمریکاست و نیازی به فرزند فاطمه (از ایشان سلام) ندارند. در نتیجه خداوند جانشین امام احمد الحسن (از ایشان سلام) را از آمریکا و به عنوان یک آمریکایی انگلیسی زبان برایشان فرستاد. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود که آمریکا تنها کشور روی کره زمین است که هرگز پیامبر و رسولی به آن فرستاده نشده بود. قائم آل محمد (از ایشان سلام) اولین جانشین منصوب الهی است که از آمریکا می‌آید.

تبار آمریکایی من طولانی مدت و برای بیش از چهارصد سال است. تاریخ خانواده‌ی من از طرف مادرم به زمان تاسیس آمریکا بازمی‌گردد. من با حکایت‌های شفاهی بزرگ شدم که پدربزرگم جزیره اِلیس را به قیمت بسیار ارزان از بومیان آمریکا خرید و برای مدت کوتاهی آن را حفظ کرد. جالب است بدانید که جزیره اِلیس جزیره‌ای است که مجسمه آزادی اکنون بر روی آن قرار دارد و مجسمه آزادی در ابتدا دارای عنوان "مصر نور را به آسیا حمل می‌کند" بود و قرار بود قبل از داده شدن به آمریکا در وسط کانال سوئز قرار بگیرد.

چیزهای خوبی در مورد آمریکا وجود دارد زیرا قائم آل محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) از آمریکا آمد و آمریکا اولین کشوری بود که اجازه‌ی ثبت دین ما را داد و به ما اجازه داد تا آزادانه به آن عمل کنیم و اکثر مردم آمریکا، مردم خوبی هستند. در واقع دیدگاه امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در مورد مردم آمریکا کاملاً مطلوب است. روزی با امام (از ایشان سلام) درباره‌ی گسترش دین صحبت می‌کردم.

گفتم: "تا به حال به آمریکا رفته‌ای؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم این سوال برای چیست؟"

گفتم: "فقط کنجکاو بودم بدانم در چه مکان‌هایی بوده‌ای."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "من در سراسر اروپا، کشورهای خلیج فارس، مصر، روسیه سفر کرده‌ام..."

گفتم: "روسیه؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

گفتم: "نظرت در مورد آن چه بود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "مردم یا سرزمین؟"

گفتم: "هر دو."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "مردم خیلی خوب نیستند، زمین فوق‌العاده است."

گفتم: "و آمریکا؟ آیا در آنجا بوده‌ای؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، بوده‌ام."

گفتم: "چه ایالتی را دیدی؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "کالیفرنیا، واشنگتن دی سی، ایالت واشنگتن، نیویورک و نوادا."

گفتم: "طبیعت آمریکا زیباست."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "مردم نیکو هستند و از اروپاییان بهتر و محافظه کارترند."

گفتم: "قبلاً به من گفتی که بهترین مکان برای تجمع انصار، آمریکاست؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، آمریکا یا نیوزلند یا کانادا یا عمان."



درب شماره سی و سه

در معرفت دولت عدل الهی

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾

﴿و در حقیقت در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان نیکوکارِ من

به ارث خواهند برد﴾

تمام اساس دین بر اطاعت از پادشاه منصوب الهی استوار است و تمام دین در مورد توانا و پیروز ساختن این فرمانروای منصوب الهی است تا مومنان، فقیران، ضعیفان و ستمدیدگان زمین را به ارث ببرند. تنها این فرمانروا یا پادشاه است که می‌تواند عدالت، برابری، صلح و رفاه را بر روی زمین برقرار کند. فرمانروایی این پادشاه منصوب الهی برابر با فرمانروایی خداوند بر زمین است، زیرا خداوند اراده‌ی خود را در قلب این پادشاه قرار می‌دهد و پادشاه جانشین خداست، او زبانِ خدا و دستِ خدا در خلقت است. هر کس که بمیرد و پادشاه زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است.[1] بر ما واجب است که با پادشاه زمان خود بیعت کنیم و به دولت عدل الهی خدمت کنیم، همانطور که آدم (ع) پادشاه بود و فرشتگان باید برای او سجده می‌کردند و از او اطاعت می‌نمودند و همانطور که داوود (ع) پادشاه بود، سلیمان (ع) و اسکندر بزرگ (ع) و محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) همه پادشاه بودند. هر مومنی باید رسول منصوب الهی را در زمان خود به عنوان یک پادشاه، و نه فقط به عنوان یک هدایتگر دینی بپذیرد.

پیش از این در این مورد سخن گفتیم که چگونه یک رسول و جانشین الهی با سه چیز شناخته می‌شود: تنصیب الهی در وصیت افراد پیش از او با ذکر نام او به عنوان جانشین منصوب الهی، از طریق علم الهی و از طریق دعوت رسول به سوی حاکمیت خدا و نه حاکمیت مردم. جانشینیِ الهی از آدم تا محمد (سلام بر همگی ایشان) شامل پیامبرانی چون زرتشت، کوروش، سقراط و افلاطون (سلام بر همگی ایشان) از این الگو پیروی کرده است. از جمهورِ افلاطون تا آموزه‌های زرتشت، حق الهیِ پادشاهان ریشه در عقلانیتِ اخلاقی بالغ و راهنمایی روح القدس داشت. زرتشتیان بر این باور بودند که اگر روح القدس (فَرّ یا خوَرنَه) از پادشاه منصوب الهی خارج شود، آنها سقوط خواهند کرد. دولت عدل الهی هرگز از طریق انتخابات دموکراتیک که ریشه در خودخواهی و خودمحوری و آنچه توده‌های جاهل انتخاب می‌کنند دارد، برپا نخواهد گشت. قرآن کریم می‌فرماید: **﴿وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ ﴿و اگر از بیشتر کسانی که در زمین می‌باشند پیروی کنی تو را از راه خدا گمراه می کنند﴾.**[2] تاریخ نشان داده است که

[1] این بازخوانی روایتی است که می‌فرماید: "هر که امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است." - موسوعه احادیث اهل البیت (ع)، شیخ هادی نجفی، ج ۸، ص ۲۳۷

[2] قرآن کریم، سوره انعام، آیه ۱۱۶

چگونه نخبگان فاسد از دموکراسی برای پیشبرد منافع پلید خود به حساب مردمی که ادعا می‌کنند به آنها خدمت می‌کنند، استفاده می‌کنند.[3]

روش حکومت قائم

روزی به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) گفتم: "پدرم، در کلام امامان (از ایشان سلام)، ایشان می‌فرمایند، قائم به حکم آدم حکم می‌کند، و به حکم داوود و سلیمان حکم می‌کند و به حکم ابراهیم (بر همگی ایشان سلام) حکم می‌کند و به حکم محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) حکم می‌کند و مردم به هر نوع حکمی اعتراض خواهند کرد جز حکم محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان).[4] حکم آدم (ع) چیست؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "همانا آدم (ع) اولین پادشاه روی زمین بود، اما داوود (ع) و سلیمان (ع)، حکم آنها را می‌دانی."

گفتم: "بله، آنها بدون دلیل و با الهام از روح القدس حکم می‌کنند."[5]

امام (از ایشان سلام) فرمود: "و نوع حکم ابراهیم را نیز می‌دانی و آنها آن را نمی‌پذیرند."

گفتم: "حکم او چیست؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "ابراهیم (ع) مصمم به نابودی بت‌ها و عقایدِ زمانه بود و هرگز در آن سازش نمی‌کرد."

گفتم: "بله و مردم آن را نمی‌پذیرند."

---

[3] نیمه‌ی تاریک دموکراسی: توضیح پاکسازی قومی، مایکل مان، ضد انتخابات: پرونده‌ی دموکراسی، دیوید ون ریبروک

[4] از ابوبصیر از ابوجعفر (ع) که ایشان فرمود: "قائم اموری را قضاوت می‌کند که برخی از یارانش که پیشاپیش او در جنگ جنگیده‌اند آن را رد می‌کنند و این قضاوت آدم (ع) است. پس قائم مردانی را که مخالفت کردند به پیش می‌آورد و گردنشان را می‌زند، سپس امر دوم را قضاوت می‌کند و مردمان دیگری که همراه با او جنگیده‌اند آن را رد می‌کنند و این قضاوت داوود (ع) است. پس او آنها را به پیش می‌آورد و گردنشان را می‌زند، سپس امر سومی را قضاوت می‌کند و مردمان دیگری که در کنار او در جنگ جنگیدند، رد می کنند، و این قضاوت ابراهیم (ع) است، پس آنها را به پیش می‌آورد و گردنشان را می‌زند، سپس امر چهارمی را قضاوت می‌کند و آن قضاوت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) است و هیچ کس آن را رد نمی‌کند." - بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۲، ص ۳۸۹

[5] از ابا عبدالله (ع) نقل شده است که فرمود: "هر گاه که قائم آل محمد (ع) قیام کند، به حکم داوود و سلیمان حکم خواهد کرد و لذا از دلیل و شاهد سوال نمی‌کند." - بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲۶، ص ۱۷۷

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اما حکم محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان)، آنها آن را می‌پذیرند زیرا اکثر مردم از آن دین پیروی می‌کنند و نام محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) به آنها آرامش می‌دهد، اما جلب رضایت مردم [با آن حکم] در آن زمان، برای هدفی است و دائمی نخواهد بود. آن فقط تا زمانی خواهد بود که آنها بتوانند موضوع را درک کنند و به آن عادت کنند و آنگاه حکم جز به حقیقت تام و کامل نخواهد بود."

همانطور که می‌بینیم قائم به عنوان پادشاهی مانند حضرت آدم (ع) حکومت خواهد کرد. او مادام‌العمر حکومت می‌کند و هیچ انتخاباتی برگزار نخواهد گشت، و نامزد دیگری هم نخواهد بود که در طول حیات او به حکومت برسد، زیرا او منصوب خداست و فقط خدا می‌تواند او را از منصبش عزل کند. او فرمانروای مطلق است. او با آنچه خداوند در قلبش قرار می‌دهد قضاوت می‌کند زیرا او معصوم است و مانند داوود (ع) و سلیمان (ع) به الهام روح القدس قضاوت می‌کند. گفتار و اعمال و قضاوت پادشاه منصوب الهی، گفتار و اعمال و قضاوت خداوند است، زیرا او صرفاً مترجم اراده و خواست خداوند است. قائم تمامی عقاید و مذاهب باطل را از بین می‌برد و تمام حق را برپا می‌کند، هر چند در آغاز دولت عدل الهی به طور اجمالی با شریعت عهد ششم حکومت کند.

دولت ما

به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) گفتم: "آیا دولت عدل الهی جاودانه خواهد بود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "دولت عدل الهی جاودانه نخواهد ماند."

گفتم: "آیا برای دولت خود گذرنامه خواهیم داشت؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "روزی می‌رسد که گذرنامه‌ی ما قوی‌ترین گذرنامه در سراسر زمین خواهد بود، گذرنامه‌ی دولت عدل الهی، و چند سال پس از آن تمام گذرنامه‌های جهان ملغی خواهند شد."

گفتم: "سبحان الله! پدر آن به چه رنگی خواهد بود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "زرد و سیاه، رنگ پرچم مبارک ما."

شکل ۱: پرچم دولت عدل الهی



گفتم: "و تابعیت در دولت عدل الهی باید بر اساس ایمان باشد، درست است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "دقیقا. همه‌ی مومنان از تمام نقاط زمین، شهروند دولت عدل الهی هستند [و با هم برابر خواهند بود] و بر اساس رنگ یا ظاهر یا زبان یا دارایی یا هر چیزی به جز ایمان به خداوند سبحان و تعالی و دولت عدل الهی و ما، در بینشان فرق گذاشته نمی‌شود."

گفتم: "پدرم، آیا این بدان معناست که زمانی خواهد رسید که همه کشورهای جهان دولت عدل الهی را به رسمیت خواهند شناخت و با کشورهای دیگر رابطه برقرار می‌شود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله پسرم."

گفتم: "آخرین کشوری که وارد حکومت عدل الهی می‌شود کدام است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بریتانیا."

گفتم: "سبحان الله، آمریکا قبل از آن وارد دولت عدل الهی می‌شود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آمریکا مدت کوتاهی قبل از آن وارد می‌شود."

ارز و نظام مالی در دولت عدل الهی

گفتم: "اسم ارز ما در دولت عدل الهی چه خواهد بود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آن از طلا و نقره یا تَهاتُر (معامله پایاپای) خواهد بود."

گفتم: "سبحان الله!"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "در ابتدا طلا و نقره خواهد بود و بعد از ثبات، تهاتر می‌شود."

گفتم: "منظورت از تهاتر چیست؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "من به تو گندم می‌دهم و تو به من گوشت می‌دهی؛ من به تو لباس می‌دهم و تو به من نان می‌دهی و مانند آن."

گفتم: " وای! چون طلا را بی ارزش می‌کنی؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "ارزش آن به اندازه خاک خواهد بود. زمین از گنج‌های ارزان پر شده است، یا باید بگویم، منابعی که در نظر بنی آدم ارزشی ندارد، این شن، شن بیابان، گنجی است که با هیچ گنج و ثروتی در زمین برابری نمی‌کند، یک مشت کوچک از آن معادل هزاران دلار است."

گفتم: "سبحان الله چه رازی در آن است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم یک معادله‌ی شیمیایی کوچکی وجود دارد که می‌تواند شن را به طلا تبدیل کند."

گفتم: "سبحان الله! جهان تماماً تغییر خواهد کرد."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پول و طلا و غیر آن در آن زمان هیچ ارزشی نخواهد داشت و مردم به آن اهمیت نخواهند داد."

گفتم: "پس همه در آسایش خواهند بود و فقط خدا را خواهند پرستید؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "هیچ فرد نیازمند و گرسنه‌ای باقی نخواهد ماند."

در دولت عدل الهی، ارزی که مردم استفاده می‌کنند نباید ارز کاغذی یا الکترونیکی باشد. ارز کاغذی و ارز الکترونیکی کلاهبرداری است. ارز کاغذی بدون ارزش می‌باشد و اثبات آن روی خود ارز است. تقریباً روی تمام ارزهای دنیا عباراتی مانند "من تعهد می‌دهم به دارنده این سند پرداخت کنم" یا "این برگه برای همه بدهی‌ها وجه قانونی است" یا "به دارنده برحسب تقاضا پرداخت می‌شود" (شکل ۲) را می‌بینید، زیرا خود کاغذ چیزی نیست جز یک سفته، یک برگه که بدهی را به رسمیت می‌شناسد، مانند یک قرارداد دست‌نویس. بانک‌ها مدت‌ها پیش مردم را متقاعد کردند که تمام طلا و نقره خود را نزد بانک‌ها سپرده گذاری کنند و در عوض این برگه‌های بدهی صادر شده توسط بانک را حمل کنند، زیرا آنها برای حمل سبک‌تر و تجارت با آنها آسان‌تر بود. به عنوان مثال، هر زمان شخصی که پنج سکه طلا طلبکار بود، فقط می‌توانست از شخصی که از او طلب داشت سفته بگیرد و آن را در بانک نقد کند. بانک به ارزش برگه، به آن شخص طلا می‌داد. پس ارزش در طلا و نقره است نه در خود کاغذ. سپس بانک‌ها شروع به چاپ بیشتر اسکناس‌های کاغذی در مقایسه با طلا و نقره‌ای که داشتند کردند. این منجر به تورم شد. به همین دلیل است که خیلی وقت پیش، یک نفر می‌توانست یک خانه را با ۵۰۰ دلار بخرد و امروز برای خرید همان خانه به صدها هزار دلار نیاز دارد. با گذشت زمان، بانک‌ها از دادن طلایی که پشتوانه‌ی ارزش این اسکناس ها بود به مردم دست کشیدند و مردم دیگر درخواست نکردند.

بانکداران ثروتمند شدند و جهان را کنترل کردند در حالی که بقیه مردم فقیرتر و برده شدند. در دولت عدل الهی، امام (از ایشان سلام) فقط از چیزهایی استفاده می‌کند که ارزش دارند، مانند طلا و نقره، و ارز بدون پشتوانه را رد می‌کند و سپس امام (از ایشان سلام) ارزش طلا و نقره را به کلی از بین می‌برد و جامعه‌ای ایجاد می‌کند که در آن هر فردی شغلی دارد تا همکاری و کمک کند، و همه کالاها و خدمات رایگان می‌باشد. لوله کش برای بهتر شدن جامعه و خدمت به آن کار می‌کند و به همه چیزهایی که نیاز دارد به صورت رایگان دسترسی دارد. دکتر به نوبه خود وظیفه خود را انجام می‌دهد و چوب‌بُر یا مهندس یا معلم یا آتش‌نشان نیز همینطور. جامعه‌ای که در آن هیچ کس نباید دنبال پول باشد، زیرا پول ارزشی ندارد و همه مردم حق دارند از همه چیز برخوردار شوند و همه نه برای پول بلکه برای افتخار یاری رساندن به بشریت کار

می‌کنند. انگیزه‌ی مردم در آن زمان افتخار و عشق به میهن و انسانیت خواهد بود نه حرص و طمع و عشق به خود و دنیا.

شکل۲: ارز مدرن، یک سفته






THE CANADIAN BANK OF COMMERCE
V
5
06884
06884
WILL PAY TO BEARER
ON DEMAND
FIVE DOLLARS
IN TRINIDAD CURRENCY
AT PORT OF SPAIN
TRINIDAD
PORT OF SPAIN
TRINIDAD
1ST JULY 1939
5
V


भारतीय रिज़र्व बैंक
RESERVE BANK OF INDIA
केन्द्रीय सरकार द्वारा प्रत्याभूत
GUARANTEED BY THE CENTRAL GOVERNMENT
I PROMISE TO
PAY THE BEARER
THE SUM OF
FIVE RUPEES
GOVERNOR
5
पाँच रुपये
MAHATMA GANDHI
45N 639050


GOVERNMENT OF HONGKONG
香港政府
E040764
THESE NOTES ARE LEGAL TENDER
FOR THE PAYMENT OF ANY AMOUNT
ONE DOLLAR
壹圓
壹圓
FOR THE GOVERNMENT OF HONGKONG.
E040764
TREASURER.





انرژی مجانی

به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) عرض کردم: "چرا ستارگان برای مردم قدیم اینقدر اهمیت داشتند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "تو تلویزیون داری؟"

گفتم: "ستاره‌ها با تلویزیون چه نسبتی دارند؟" به فکر فرو رفتم و امام (از ایشان سلام) سکوت کردند.

ناگهان گفتم: "آها! ستاره‌ها برای پخش اطلاعات استفاده می‌شوند؟!"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم تو باهوش هستی، می‌خواستم هوش تو را بیازمایم."

گفتم: "سبحان الله پس مثل ماهواره عمل می‌کنند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، بلکه آنها بسیار بهتر و بسیار سریعترند. ما ان شاء الله از این علم در دولت خود استفاده خواهیم کرد."

گفتم: "پس گیرنده‌ای که برای دریافت اطلاعات در حال پخش استفاده می‌شود چیست؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "راه‌هایی وجود دارد که می‌توانیم از طریق آنها پخش را دریافت کنیم."

گفتم: "پدرم بر من بیفزا لطفا."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "مثلاً از طریق همان گیرنده‌هایی که امروزه برای دریافت سیگنال‌های ماهواره‌ای استفاده می‌شود؛ می‌توانی تغییرات ساده‌ای در آن ایجاد کنی."

گفتم: "و بعد چی؟ سیگنال روی صفحه تلویزیون ظاهر می‌شود؟ تصویر است یا کلمات یا صدا یا چه؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله و باعث ورشکستگی کامل شرکت‌های سرویس‌دهنده پخش ماهواره‌ای می‌شود، ما به آنها ضربه اقتصادی می‌زنیم. شما می‌توانید از طریق ستارگان، صدایی را که از این زمین ساطع می‌شود، دریافت کنید، مثلاً صدای آدم (ع) یا صدای حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان)."

گفتم: "آها! پس آیا ما می‌توانیم کل گذشته را ببینیم یا فقط صوتی است؟ آیا می‌توانیم تصاویر گذشته را ببینیم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "فیلم و تصاویر می‌توانند پخش شوند و ما می‌توانیم آن را از ستارگان یا از فضا پس از آنکه آن تصاویر توسط شبکه‌های تلویزیونی (به سوی ستارگان) فرستاده شوند، دریافت کنیم."

گفتم: "بله، پس در مورد گذشته، فقط صدا را می‌شنویم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

گفتم: "این امر عظیمی است."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "به جایی می‌رسیم که دیگر شبکه‌های ماهواره‌ای مجبور به پرداخت هزینه‌ای به شرکت‌های سرویس‌دهنده پخش ماهواره‌ای نباشند، آنها قادر خواهند بود بدون اشتراک در شرکت ماهواره‌ای سیگنال خود را پخش کنند."

گفتم: "سبحان الله!"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "و یک چیز دیگر، بنزین و انرژی دیگر ارزشی نخواهد داشت، زیرا آب شور دریاها بزرگترین منبع انرژی است، آب شور دریاها جایگزین بنزین می‌شود و برای محیط زیست آلوده کننده نخواهد بود."

گفتم: "تو برای این اَبَرشرکت‌ها خطرناک‌ترین مرد روی زمین خواهی بود."

آزادی عقیده در دولت عدل الهی

گفتم: "اگر مردم به ما ایمان نداشته باشند، آیا در کشور ما آزادی عمل به دین خود را خواهند داشت؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "در قانون اساسی ما آمده است که دین ما بین پیامبران و رسولان و اوصیاء فرقی نمی‌گذارد و دین ما دین صلح است."

قائم بر اهل تورات با تورات‌شان و بر اهل انجیل با انجیل‌شان و بر اهل قرآن با قرآن حکومت خواهد کرد. هر فرد با ایمانی با اعتقادات و کتاب‌های خود مورد قضاوت قرار می‌گیرد.

زبان رسمی دولت عدل الهی

همه‌ی زبان‌ها در دولت عدل الهی ارج نهاده شده و مورد استقبال قرار می‌گیرند. اما همچنین باید یک زبان رسمی برای دولت وجود داشته باشد. قبلاً در درب شماره ۲۰ ذکر کرده بودیم که امام (از ایشان سلام)

فرمود تا سال ۲۰۵۰ میلادی تمام دنیا به ساده‌ترین زبان روی کره‌ی زمین یعنی انگلیسی صحبت خواهند کرد. این بدان معناست که زبان رسمی در دولت عدل الهی نیز انگلیسی خواهد بود.

مرگ و بیماری در دولت عدل الهی

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "در حکومت عدل الهی، پزشکی تا آنجا پیش خواهد رفت که مردم بر مرگ و بیماری غلبه خواهند کرد."

گفتم: "پس دیگر کسی نمی‌میرد و مردم تا ابد زنده می‌مانند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آنها همچنان خواهند مرد، اما نه از پیری یا بیماری، شفای همه بیماری‌ها داده می‌شود و مردم دیگر از پیری نمی‌میرند، زیرا معکوس کردن روند پیری موجود خواهد بود. مردم همچنان بر اثر حوادث طبیعی یا اگر کسی آنها را بکشد، خواهند مرد."

کشورهایی که نقش مهمی دارند

گفتم: "پدرم، من می‌خواهم موضوعی را واضح کنم، آیا در زمان زندگانی مهدی اول، تمام زمین در دولت عدل الهی است یا بخشی از آن و سپس در حکومت مهدی دوازدهم کامل می‌شود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، قسمتی از آن است و تسلط کامل بر زمین نیز در زیر پرچم این یکی است."و به نوزاد پسری چند ماهه اشاره کرد، محمد پسر الزهرا (ع).

گفتم: "و حجاز از اولین کشورهای جهان خواهد بود که به حکومت عدل الهی می‌پیوندد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "در این شکی نیست پسرم."

گفتم: "کشورهایی که نقش مهمی در قیام خواهند داشت کدامند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "حجاز، عراق، مصر، آلمان، سوئد، سرزمین‌های ری، ترکیه و برخی کشورهای دیگر."

مهدی صاحب سیاره است

با وجود اینکه برخی از پیامبران و رسولان در طول حیات خود بر کشورها حکومت می‌کردند، اکثریت آنها این کار را نکردند، با وجود آنکه قرار بود چنین کنند. هر پیامبر و رسولی که از سوی خداوند منصوب شده، پادشاهی است که مردم باید از او اطاعت کنند و او بر آنها حکومت کند، زیرا پادشاه نشان دهنده‌ی حکومت خداست. اگرچه پادشاه منصوب شده‌ی الهی همیشه تمکین داده نشد یا یک پادشاهی برای حکومت نداشت، باز هم بر مردم واجب بود که از رسول منصوب الهی اطاعت کنند و او و فقط او را به عنوان پادشاه بپذیرند. سلطنت آن پادشاه می‌تواند به کوچکی قلب یک مومن باشد که از آن پادشاه اطاعت می‌کند، و اطاعت از پادشاه منصوب شده توسط خدا پرستش خداست. خداوند این پادشاهی‌های شیطان یا حاکمانی را که توسط شیطان منصوب شده یا توسط مردم انتخاب شده‌اند، به رسمیت نمی‌شناسد. تنها پادشاه و پادشاهی که خدا به رسمیت می‌شناسد، آن شاهی است که او منصوب کرده است. به این ترتیب، اگرچه ما در زمان نگارش این کتاب سرزمینی نداریم که توسط ما حکومت شود، اما همچنان یک دولت و یک قوم و یک پرچم و یک خدا داریم. مردم ما مومنان هستند و دولت ما جامعه‌ی مومنانی است که قائم بر آن حکومت می‌کند.

روزی امام (از ایشان سلام) به من فرمود: "برای مومن همین بس که راه دولت عدل الهی ما و سلطنت و حکومت خدا را هموار می‌کند. برای مومن همین بس که راه دولت عدل الهی ما و سلطنت و حکومت خدا را هموار می‌کند. برای مومن همین بس که راه دولت عدل الهی ما و سلطنت و حکومت خدا را هموار می‌کند. پسر عزیزم ما کسی را مجبور به کاری نمی‌کنیم. هر کسی آزاد است هر کاری را که می‌خواهد انجام دهد، اما اگر کسی بخواهد مستقل عمل کند، کاری را که خودش انتخاب کرده می‌تواند انجام دهد، ما مشکلی نداریم، اما او باید این کار را به دور از نظام، قوانین و دولت ما انجام دهد."

گفتم: "شکر و ستایش خاص خداست."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "شکر و ستایش خاص خداست. و آنها می‌توانند مومن بمانند، کسانی که عزیز و محترم هستند و از دین خدا خارج نمی‌شوند. زیرا ما هیچ کس را از دین طرد نمی‌کنیم مگر کسانی که خودشان می‌خواهند بیرون بروند."

در اینجا به وضوح می‌بینیم که یک مومن حق انتخاب دارد که در دولت عدل الهی یا خارج از آن زندگی کند و ما کسی را مجبور به انجام هیچ کاری نمی‌کنیم. پس اگر شخصی انتخاب کند که با فرستاده‌ی منصوب الهی در جامعه‌اش زندگی کند، باید تمام قوانین و احکامی را که از سوی آن فرستاده وضع شده است، بپذیرد. یا در غیر اینصورت می‌تواند دور از فرستاده زندگی کند و مومن بماند، اما شهروند دولت ما نخواهد بود. تابعیت دولت عدل الهی در اینجا با ایمان به خدا و دولت و مهدیین و همچنین با پذیرش قوانین و اختیارات پادشاه منصوب الهی تعیین می‌شود. پس در زمان عیسی (ع) شاگردانی که با عیسی (ع) زندگی می‌کردند، باید عیسی (ع) را نه تنها به عنوان یک منجی بلکه به عنوان پادشاه می‌پذیرفتند و باید کاملاً از او اطاعت می‌کردند تا بخشی از دولت او باشند. امروز هم همینطور است. کسانی که می‌خواهند با مهدی در جامعه او زندگی کنند، باید او را به عنوان پادشاه بپذیرند و قوانین او را بپذیرند، حتی اگر از لحاظ مادی حاکم کشوری نباشد. در واقع، به پادشاه منصوب شده از جانب خداوند اختیار و سلطه‌ی تمام گیتی داده شده است، زیرا او وارث خداست، او زمین و هر آنچه روی آن است را به ارث می‌برد. از این رو حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود: **"آیا من بر شما حقی بیش از خودتان ندارم؟"**[6] و فرمود: **"هیچ یک از شما ایمان نمی‌آورد تا اینکه مرا بیشتر از پدر و فرزندانش و همه‌ی مردم دوست بدارد."**[7] عیسی (ع) نیز فرمود: **"هر که پدر یا مادر خود را از من بیشتر دوست بدارد، لایق من نیست؛ هر که پسر یا دختر خود را از من بیشتر دوست بدارد، لایق من نیست."**[8] پادشاه منصوب الهی، زمین و هر آنچه را که بر روی آن است به ارث می‌برد، زیرا او نماینده‌ی خداست و هر کاری که انجام می‌دهد همان چیزی است که خدا می‌خواهد و برای خدا و به نفع مخلوقات خداست.

---

[6] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲۷، ص ۲۴۳

[7] میزان الحکمه، محمد ری شهری، ج ۱، ص ۵۱۸

[8] کتاب مقدس، انجیل متی، اصحاح ۱۰، آیه ۳۷

روزی به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) گفتم: "می‌خواهم از شما سوال مهمی بپرسم، این سوال فرضی است، اما با این حال، زیرا تمام زمین تحت فرمان شما خواهد بود و در واقع اکنون هم به همین شکل است، برای مثال، اگر شخصی بخواهد یک قطعه زمین در دولت عدل الهی بخرد، آیا می‌توانم از هم اکنون آن را به آنها بفروشم (به عنوان وعده واگذاری آن قطعه زمین در دولت عدل الهی)؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، اما تنها شرطش این است که آن امروز مال خصوصی شخصی نباشد."

گفتم: "اما فروش تمام اموال حکومتی (چون این حکومت‌ها منصوب ابلیس هستند نه خدا) اشکالی ندارد؟ به عنوان مثال، اگر کسی بخواهد مجسمه آزادی یا قطعه‌ای از جنگل آمازون را بخرد، می‌توانم آن را به او بفروشم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

گفتم: "از نظر فرضی، فرض کنیم کسی می‌خواهد زمینی در سیاره‌ی دیگری یا ماه بخرد، آیا فروش آن مشکلی دارد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه، اشکالی ندارد، ولی به من نگو که واقعاً در فکر انجام آن هستی."

گفتم: "نه، ولی فقط می‌خواستم بدانم."

همانطور که می‌بینید، اشخاصی که بر حسب نیاز و با نیروی کار خود مالک املاک هستند، مالکیت مشروع آن زمین‌ها یا املاک را دارند، اما شرکت‌های حریص و دولت‌های نامشروع که ابلیس منصوب می‌کند، غاصب محسوب می‌شوند و مالک هیچ چیز نیستند.

دولت‌های ضد عدل الهی

دولت عدل الهی چه تفاوتی با یک کشور یهودی مانند اسرائیل یا یک دولت مسیحی مانند واتیکان یا یک کشور مسلمان مانند ایران دارد؟ تمامی این دولت‌ها، دولت‌هایی دینی هستند و عاملی که کشور حول آن بنا شده دین است. دولت به اصطلاح اسرائیل بر این ایده بنا شده که یک کشور یهودی است و یهودیان

حق این سرزمین را داشتند و آن را خداوند به آنان وعده داده بود. واتیکان یک دولت مسیحی است که بر این ایده بنا شده که پاپ و کلیسا حاکم عالی هستند و شریعت مسیحی بر این سرزمین مسلط است. جمهوری به اصطلاح اسلامی ایران نیز یک حکومت دینی می‌باشد که بر این ایده بنا شده که ولی فقیه و شریعت اسلام بر سرزمین حکومت خواهند کرد.

تفاوت اصلی بین دولت اسرائیل و دولت عدل الهی این است که دولت به اصطلاح اسرائیل یک دولت دموکراتیک است که حاکمان آن انتخاب می‌شوند و از طرف خداوند منصوب نمی‌شوند. این در تضاد کامل با تورات است که در آن پادشاهان اسرائیل مانند شائول، داوود و سلیمان توسط خداوند منصوب شدند. آنها این نظریه را دارند که مسیح منتظر پس از بازسازی معبد به اسرائیل خواهد آمد، و او یک رهبر منصوب الهی است. با این حال، دولت عدل الهی توسط حاکمی از جانب خدا ایجاد می‌شود و هرگز توسط افرادی که از طرف خداوند منصوب نشده‌اند تاسیس و رهبری نمی‌شود. قوانین دولت عدل الهی توسط خدا از طریق پادشاه منصوب الهی او و نه از طریق کِنِست (پارلمان اسرائیل) وضع می‌شود.

تفاوت اصلی بین دولت واتیکان و دولت عدل الهی این است که واتیکان توسط پاپ اداره می‌شود. اگرچه کاتولیک‌ها معتقدند که پاپ از سوی خداوند منصوب شده و او را جانشین عیسی (ع) می‌دانند، اما امر به این شکل نمی‌باشد. پاپ توسط مجمع انتخاب پاپ انتخاب می‌شود، مجمعی از کاردینال‌ها که هر کدام یک رای را به فردی که به نظرشان باید پاپ بعدی باشد، می‌دهد.[9] این روش با روشی که عیسی (ع) در تعیین جانشین به کار برده است، در تضاد است. عیسی (ع) شمعون پطرس (ع) را مستقیماً بدون رای دادن سایر حواریون منصوب کرد. حواریون برای انتخاب جانشینی برای یهودا قرعه‌کشی کردند، اما نه برای انتخاب جانشینی که از سوی خداوند منصوب شده بود. جانشینان عیسی (ع) را فقط خداوند می‌تواند تعیین کند. بنابراین، درست مانند اسرائیل، دولت واتیکان نیز کم و بیش دولتی مبتنی بر انتخاب رهبر توسط مردم است.

تفاوت اصلی جمهوری به اصطلاح اسلامی ایران با دولت عدل الهی همان دو مورد قبلی است. در اسرائیل مردم رای می‌دهند و رهبر خود را انتخاب می‌کنند، در دولت واتیکان کاردینال‌ها رای می‌دهند و رهبر

[9] جانشین مسیح، دایره المعارف کاتولیک

خود را انتخاب می‌کنند و در ایران علمای غیر عامل رای می‌دهند و فردی را که عالم‌ترینِ خود می‌دانند به عنوان ولی فقیه انتخاب می‌کنند. در هر سه کشور، رئیس دولت را نماینده‌ی مردم می‌دانند و مهمتر از آن، نماینده‌ی پادشاه منصوب الهی که غایب است. برای یهودیان مذهبی، رئیس دولت اسرائیل نماینده‌ی ماشیاخ (مسیح) است که در آینده می‌آید. برای کاتولیک‌ها، پاپ نماینده‌ی عیسی (ع) است. برای مسلمانان شیعه، آیت الله العظمی نماینده امام مهدی "غایب" است. اما در هر سه مورد، خداوند هیچ کدام از آنان را منصوب نکرد، مردم آنها را تعیین کردند. پس انتصاب آنها باطل و حکومتشان نامشروع است.

علاوه بر این، دلیل بیشتر بر رهبری نشدن این سه دولت توسط شخص معصومی که خداوند انتخاب کرده است، این واقعیت می‌باشد که این سه دولت، سه دولت از فاسدترین دولت‌های روی کره زمین هستند. فقدان عدالت و برابری برای همه‌ی شهروندان دلیلی بر این است که آنها واقعاً از جانب خدا نیستند. آنها مسئول انواع جرم‌ها و جنایات علیه بشریت هستند. اسرائیل مدرن از طریق کشتار و آوارگی فلسطینیان بی‌گناه تأسیس شد. تاریخچه‌ی نسل‌کشی واتیکان علیه جمعیت‌های بومی، تفتیش عقاید علیه یهودیان و مسلمانان، جنگ‌های صلیبی، همدستی در هولوکاست، و رسوایی‌های آزار جنسی، آن را از الهی بودن بسیار دور می‌سازد. رعب و وحشتی که ایران به نام خدا و اهل بیت (از ایشان سلام) بر سر مردم خود و سراسر جهان می‌افکند، آن را نامشروع می‌کند. تمامی این سه کشورها به دیگر دیکتاتورها و ظالمان اعتبار می‌دهند و بی‌عدالتی در جهان و اختلاف ثروت بین فقیر و غنی را تأیید می‌کنند. آنها برای نیازها و مشکلات بشریت راه حلی ارائه نکرده‌اند. این سه دولت همچنین به دلیل تبعیض علیه افرادی که از اعضای دین آنها نیستند، بدنام هستند. آنها دولت‌های ضد عدل الهی هستند.

جمهور افلاطون

پیامبران و رسولان همگی در جهت دولت عدل الهی تلاش کردند و می‌پنداشتند حکومتی فرا می‌رسد که در آن عدل حاکم و جهان پر از عدل و برابری می‌شود همانطور که پر از نابرابری و ظلم شده بود. کسانی که در مورد چنین دولتی رویاپردازی می‌کردند و می‌نوشتند، از درخشان‌ترین ذهن‌های تمدن غرب بودند. سقراط (ع) و افلاطون (ع) دو تن از بزرگترین پیامبران غرب بودند. در زمان سقراط مردم به مفهوم عدالت اعتقادی نداشتند. آنها هر عملی که به نفع فرد باشد را عملی عادلانه و هر عملی که به نفع فرد نباشد را

غیرعادلانه تلقی می‌کردند. این ناشی از آنچه آنان در زندگی مشاهده می‌کردند بود. در زمان سقراط یکی از علمای غیر عامل موعظه می‌کرد که عدالت مزیت فرد قوی‌تر است، زیرا وقتی ظالمان به ناحق عمل می‌کنند، طبیعتاً قدرت می‌گیرند و حاکم می‌شوند و کسانی که عادلانه عمل می‌کنند ضعیف و نادان هستند و مستضعف می‌شوند. بنابراین، عدالت به نفع خود، خودخواهانه، عمل کردن است. این روشی است که امروزه دولت‌های جهان به آن عمل می‌کنند. به نظر می‌رسد که همه‌ی آنها به روش تراسیماخوس عالم بی عمل اعتقاد دارند.

اما سقراط ضرورت عدالت و کشور یا دولت ایده آل را تعلیم داد. او مدعی شد که عدالت قرار دادن چیزی در جایگاه حقیقی آن است. ظلم این می‌باشد که یک چیز را در جای دیگری غیر از جای خود قرار دهیم. این دقیقاً همان تعریفی است که ما در اسلام از عدالت داریم و حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) و اهل بیت (از ایشان سلام) تعلیم داده‌اند. بلکه این تعریف عدالت است که همه پیامبران و رسولان تعلیم داده‌اند. درک این مفهوم بسیار مهم است زیرا اکثر مردم معنای عدالت را درک نمی‌کنند. عدالت برای بسیاری به این معناست که همه مردم از همه چیز سهم یکسان و فرصت‌های یکسان دریافت می‌کنند. اما این درک منجر به بی‌عدالتی می‌شود. این امر بدین شکل می‌باشد. سقراط بر این باور بود که مردم با ماهیت‌های متفاوت برای آنها خلق شده‌اند. این طبیعت باعث می‌شود که هر فردی برای یک نقش یا وظیفه خاص مناسب‌تر باشد. به عنوان مثال، طبیعت برخی افراد برای کشاورزی و طبیعت برخی دیگر برای تجارت، نجاری یا ساخت و ساز یا شفا و غیره مناسب است. این عادلانه است که به این افراد که طبیعت آنها را به یک چیز خاص متمایل و در آن خوب می‌سازد، شغلی جهت انجام به آنان داده شود که برای آن مناسب هستند تا بهترین کار ممکن صورت پذیرد. قرار دادن آنها در جای دیگری غیر از آن بی‌عدالتی خواهد بود. پس مثلاً کسی که شایسته پزشکی است باید طبابت کند نه کشاورزی. قرار دادن پزشک در مزرعه یا کشاورز در مطب پزشک بی‌عدالتی است. به این ترتیب، قرار دادن کسی که به عنوان یک تاجر مناسب‌تر است، در مقام حاکمیت بی‌عدالتی خواهد بود.

سقراط گفت که جامعه را می‌توان به سه طبقه‌ی مجزا تقسیم کرد.[10] یک طبقه از تولیدکنندگان تشکیل شده است، طبقه دیگر از جنگجویان، و طبقه‌ی سوم که حاکم هستند. طبقه‌ی تولیدکنندگان شامل افرادی در جامعه می‌شود که برای یک حرفه خاص مناسب هستند، به عنوان مثال، پزشکان، کشاورزان، صنعتگران، لوله کش‌ها و غیره. طبقه جنگجویان از آن دسته از افراد جامعه تشکیل می‌شود که برای مشاغل نظامی و حفاظت از دولت مناسب‌ترند. طبقه‌ی سوم و آخر متشکل از افرادی است که طبیعت آنان مناسب‌ترین جهت حکومت بر اجتماع، اطمینان حاصل کردن از عادلانه بودن قانون کشور و گسترش صلح و رفاه در تمام سرزمین است. هر دسته از جامعه به تنهایی به وظایف خود توجه دارند. تولیدکنندگان در سیاست و قوانین و حاکمیت دخالت نمی‌کنند و جنگجویان در زندگی تولیدکنندگان دخالت نمی‌کنند، بلکه فقط قوانین را اجرا و از دولت محافظت می‌کنند. طبقه‌ی حاکم نیز در هیچ تجارت دیگری دخالت نمی‌کند. پس شما نمی‌توانید مردان و زنان نظامی یا حاکمانی داشته باشید که تاجر هم باشند و دارای منفعت‌های خاص یا مغازه و ملک و مزرعه باشند وگرنه منفعت خاص آنها در شغلی که انجام می‌دهند تاثیر می‌گذارد. به این ترتیب شما نمی‌توانید کشاورزان و بازرگانانی را داشته باشید که در سیاست مداخله و لابی ایجاد کنند و سعی داشته باشند تا بر حاکمان تاثیر بگذارند تا قوانینی را تصویب کنند که از منافع آنها به جای منافع دولت ملی محافظت کند.

طبقه تولید کننده تمام نیازهای طبقه جنگجو و طبقه حاکم را رایگان تامین می‌کند. پزشکان برای رزمندگان و طبقه حاکم خدمات درمانی ارائه می‌کنند، کشاورزان برای آنها غذا تهیه می‌کنند، خیاط برای آنها لباس تهیه می‌کند و غیره. در عوض، طبقه‌ی جنگجو از طبقه‌ی تولیدکننده و دولت عدل الهی محافظت می‌کند و تمام زندگی خود را به طور رایگان وقف آن مأموریت خاص می‌کند. طبقه‌ی حاکم نیز به نوبه خود زندگی خود را وقف خدمت به مردم و تهیه پیش‌نویس قوانین و برقراری روابط دیپلماتیک با سایر کشورها و انجام هر کاری که به نفع دولت است خواهد کرد. طبقه‌ی حاکم و طبقه‌ی جنگجو مالک هیچ ملکی در دولت نخواهند بود. و مهمتر از همه، حاکم دولت عدل الهی به عنوان پادشاه فیلسوف شناخته می‌شود و باید منصوب الهی باشد.

[10] جمهور، افلاطون، کتاب ۳

در جمهور سقراط، پادشاه فیلسوف کسی است که طبیعت او توسط خدا به گونه‌ای خلق شده است که او بهترین فرد برای حکومت است. مهارت‌های سیاسی و دانش فلسفی او بیشتر از هر کس دیگری است زیرا که فیلسوف صلاحیت حکمرانی را دارد، به این علت که یک فیلسوف، به گفته سقراط، فردی است که دارای دانش حقیقت مطلق است. و از آنجایی که هیچ حقیقت مطلقی جز خداوند وجود ندارد، کسی که علم مطلق به حقیقت مطلق دارد، کسی نیست جز فرستاده و نایب خدا، یا طبیعتا حجت منصوب خداوند بر روی زمین، پادشاه منصوب و معصوم خداوند، زیرا کسی که علم مطلق به حقیقت مطلق را دارد، نسبت به خطا و گمراه کردن ملت معصوم است. این شخص همیشه خدا و نیازهای بشریت را بر خویش ترجیح می‌دهد. سقراط گفت: **"تا زمانی که فیلسوفان پادشاه شوند، یا شاهان و شاهزادگان این جهان روح و قدرت فلسفه را داشته باشند...شهرها هرگز از شرارت‌شان آسوده نخواهند شد - و نه نژاد بشر، به آن شکل که من معتقدم - و تنها در این صورت است که این کشور ما امکان زندگی و دیدن روشنایی روز را خواهد داشت."**[11] یک فیلسوف، پیامبر، رسول، امام یا نایب منصوب الهی است. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) ما را آگاه کرده‌اند که سقراط، افلاطون و ارسطو همگی پیامبر بودند. جمهوری افلاطون دولت عدل الهی است. ما برای ایجاد جمهوری افلاطون مبارزه می‌کنیم؛ حکومتی که در آن خدا پادشاه را تعیین می‌کند و پادشاه طبقه حاکم را تعیین می‌کند و طبقه‌ی جنگجو اطاعت از پادشاه را به اجرا می‌گذارد و از دولت محافظت می‌کند، در حالیکه طبقه‌ی تولید کننده در عدالت و برابری زندگی می‌کند و هرگز مجبور نیست از چیزی رنج ببرد یا از چیزی بترسد و از یک زندگی ثروتمند و راحت لذت می‌برد. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) یک پادشاه فیلسوف است. محمد بن الحسن، مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) یک پادشاه فیلسوف است و همچنین تمام مهدیین.

[11] جمهور، افلاطون، کتاب ۵



درب شماره سی و چهار

در معرفت قائم

"اگر او را دیدید با او بیعت کنید حتی اگر باید

سینه خیز بر روی برف و یخ به سوی او بروید."

قائم یا قیام کننده منجی موعود و منتظَر بشر است. در روایات ذکر شده است که او مردم را به عهدی جدید یا اسلامی جدید دعوت خواهد کرد. امام صادق (از ایشان سلام) فرمود: **"اگر قائم قیام کند، مردم را به اسلامی جدید دعوت و آنان را به امری که از میان رفته بود و مردم از آن منحرف شدند، هدایت می‌کند و همانا قائم مهدی نامیده شد زیرا به امری که از میان رفته است هدایت می‌کند، و قائم نامیده شد، زیرا به حق قیام می‌کند."**[1] قائم کسی است که برای مومنان، کشور و وطن واقعی تاسیس می‌کند، یک دولت عدل الهی که در آن فرمانروایی خدا برقرار است. قائم کسی است که با ارواح تمام پیامبران و رسولان و صالحان رجعت می‌کند و به جای پیوندهای خونی، خانواده‌های جدیدی را بر اساس پیوندهای روحی ایجاد می‌کند.

نشانه‌ی نهایی قائم عالم ارواح است

روزی به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) گفتم: "من در حال نوشتن در مورد دین هستم و نوشته‌ام، 'ما با حقیقت تناسخ و بازگشت ارواح بیش از یک مرتبه به این دنیا آمده‌ایم، و می‌دانیم که هر روح یک پدر دارد و پدر در عالم ارواح لزوماً پدر در عالم جسمانی نیست. هر روح یک پدر دارد و ما بارها به این دنیا می‌آییم و در هر تناسخ پدر و مادر و خواهران و برادران متفاوت هستند. این نشانه‌ای است که قائم را به آن می‌شناسیم و آن نشانه‌ی نهایی است، زیرا امام صادق (از ایشان سلام) فرمود: **"همانا خداوند بین ارواح در سایه‌ها برگزید و سپس آنها را در بدن‌ها ساکن کرد، و اگر قائم ما خروج کند، برادر از برادری که خداوند بین آن دو پیوند برادری در سایه‌ها برقرار کرده است، به ارث می‌برد، و او از برادر جسمانی‌اش به ارث نمی‌برد. او را از آن بشناس و هر که او را از آن بشناسد، دلیل محکم‌تری بر او باقی نمی‌ماند."**[2] ما اکنون با علم عالم ارواح احتجاج می‌کنیم و بدین ترتیب قائم آل محمد را با خود داریم."

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "بله پسرم، احسنت!"

---

[1] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۱، ص ۳۰

[2] الهفت الشریف، مفضل بن عمر الجعفی، درب ۶۶، ص۱۸۰

وظایف ما در قبال قائم

روزی به امام (از ایشان سلام) گفتم: "امام صادق (از ایشان سلام) فرمود: **"اگر مومنی (مالی) داشته باشد، می‌تواند آن را هر طور که می‌خواهد برای فرزندانش خرج کند، اما اگر قائم قیام کند (مومن) آنچه (مال و املاک) دارد نزد قائم می‌برد و هر چه از آن (پول) باقی می‌ماند، آن را برای روزی خود مصرف می‌کند و اگر چنین کند (مومن) به واجبات خود عمل کرده است."**[3] و نیز امام صادق (از ایشان سلام) فرمود: **"شیعیان ما هر چه در اختیار دارند را می‌توانند در خیر و نیکی انفاق کنند، اما اگر قائم ما قیام کند تمام گنج‌ها (مال و ثروت) بر صاحبان گنج‌ها حرام می‌شود و آنها باید آن را بیاورند تا قائم از آن علیه دشمنان خود استفاده کند و این معنی کلام خدا ﴿الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ ﴿کسانی که زر و سیم را گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند ایشان را از عذابی دردناک خبر ده﴾ است."**[4] معنای این حدیث چیست که زمانی فرا خواهد رسید که قائم مال مردم را بر آنها حرام می‌کند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "صحیح است، یعنی قائم تنها کسی است که بین مردم از لحاظ زندگی عادل است و با همه یکسان رفتار می‌کند، بدون تفاوت."

از روایات اهل بیت (از ایشان سلام) روشن می‌شود که مومنان در قبال قائم (از ایشان سلام) یک وظیفه‌ی مالی دارند. همچنین از کلام امام احمد الحسن (از ایشان سلام) آشکار می‌شود که قیام از قبل آغاز شده است و ما هم اکنون در آن هستیم. همچنین از سخنان ایشان مشخص است که چهل درصد قیام جمع‌آوری مال برای تأسیس دولت عدل الهی است. بنابراین، وظیفه‌ی تک تک مردان و زنان مومن در این دعوت است که برای کمک به قائم در تأسیس دولت خود، همه‌ی دارایی خود را به جز آنچه برای امرار معاش نیاز دارند، تسلیم کنند. افرادی که کار می‌کنند و حقوق دریافت می‌کنند، موظفند پس از کسر آنچه برای امرار معاش از آن نیاز دارند، تمام حقوق خود را به صورت ثابتِ ماهانه تحویل دهند. کسانی که دارای

[3] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷۰، ص ۱۴۳

[4] تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج ۲، ص ۸۷

املاکی مانند خانه یا زمین هستند، باید آن را بفروشند تا آن را برای ایجاد یک دولت عدل الهی اهدا کنند. حمایت از قائم به هر وسیله‌ای ضروری است.

روزی به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) گفتم: "می‌خواهم یک مثال غیرواقعی بزنم، آن فقط یک مثال است، ولی می‌خواهم بپرسم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

گفتم: "اگر کسی به خاطر قائم آل محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) از ظالمی برباید..."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "این سرقت نیست."

گفتم: "در مورد کسی که برای دادن پول به قائم با ربا معامله کند چطور؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "ربا نه، ربا اصلاً جایز نیست، بسیار زشت است."

و این برای کسانی که به پیامبران و رسولان (سلام بر همگی ایشان) ایمان آورده‌اند، ناآشنا نیست. در کتاب اعمال رسولان، مومنان خانه‌های خود را فروختند و پول و تمام دارایی خود را به رسولان مسیح (ع) دادند تا جامعه‌ای از مومنان تشکیل دهند. **"همه‌ی ایمان‌داران را یک دل و یک جان بود و هیچ‌کس چیزی از اموالش را از آنِ خود نمی‌دانست، بلکه در همه چیز با هم شریک بودند. رسولان با نیرویی عظیم به رستاخیز پروردگار عیسی شهادت می‌دادند و فیضی عظیم بر همگی ایشان بود. هیچ‌کس در میان آنها محتاج نبود، زیرا هر که زمین یا خانه‌ای داشت، می‌فروخت و وجه آن را پیش پای رسولان می‌گذاشت تا بر حسب نیازِ هر کس بین همه تقسیم شود."**[5] همین امر برای جامعه‌ی موسی (ع) رخ داد. **"بنی‌اسرائیل را بگو برای من هدیه بی‌آورند. از دست کسانی برایم هدیه بپذیرید که قلب آنها راغب بدین کار است. این است هدایایی که از آنها می‌گیرید: طلا، نقره و برنز؛ نخِ آبی، ارغوانی و قرمز و کتانِ ریزبافت؛ پشم بز؛ پوست قوچ که به رنگ قرمز رنگ شده باشد؛ چرم نازک؛ چوب اقاقیا؛ روغن برای چراغ‌ها؛ ادویه برای**

[5] کتاب مقدس، اعمال رسولان، اصحاح ۴: ۳۲ - ۳۵

روغن مسح و بخور خوشبو؛ سنگ‌های عقیق و سنگ‌های گرانبهای دیگر جهت نشاندن بر ایفود و پیش‌سینه. بگذار آنها جایگاه مقدسی برایم بسازند تا در میان ایشان ساکن شوم."[6]

و روایات فراوان است در مورد اصحاب محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) و مسلمانان اولیه که تمام ثروت و طلای خود را آورده و در دست و دامان رسول خدا (سلام بر ایشان و خاندانشان) می‌گذارند. کسانی که به تسلیم ثروت خود به قائم اعتراض می‌کنند، واقعاً به دولت عدل الهی و به خود قائم ایمان ندارند و در انجام واجباتی که از جانب خداوند بر آنها نازل شده، کوتاهی کرده‌اند. یاری کردن قائم با آنچه او برای ایجاد دولت عدل الهی نیاز دارد، تمام دین است. یکی دیگر از وظایف مومن در زمان قائم هجرت به سوی قائم به هر وسیله‌ای است. روایات در این زمینه بسیار است و بیان می‌کند که حتی اگر در صندوقی بودید، باید از آن صندوق بیرون بیایید و به سوی او هجرت کنید[7]، حتی اگر مجبور باشید که بر زانوهایتان یا بر روی برف و یخ سینه‌خیز بروید. حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود: **"ما اهل بیتی هستیم که خداوند آخرت را بر دنیا، برای ما انتخاب نموده است. بزودی بعد از من، اهل بیتم مصیبت‌زده، پراکنده و آواره خواهند شد، تا اینکه قومی از مشرق بیایند و با آنان پرچم‌های سیاه است، پس خیر را می‌طلبند، اما به آنان داده نمی‌شود. در این صورت، دست به مبارزه زده و به پیروزی دست می‌یابند، سپس آنچه طلب کرده بودند به آنان داده می‌شود، اما آنها آن را نمی‌پذیرند و رهبری را به مردی از خاندان من می‌دهند. سپس او آن را از عدل و داد پر می‌کند، همان‌گونه که از ظلم پر شده بود. هر کس از شما که آن را درک کرد، بگذارید نزد آنها برود، حتی اگر مجبور باشد روی برف و یخ سینه‌خیز برود."**[8] پس دو وظیفه‌ی اصلی که مومن باید در هنگام قیام قائم انجام دهد، این است که تمام ثروت را به او سپرده و به سوی او هجرت نموده تا به هر نحوی که آنان را مکلف می‌کند، به او خدمت کند. بدین ترتیب، بنی اسرائیل با موسی (ع) و مسیحیان اولیه با عیسی (ع) و حواریون پس از او (ع) هجرت کردند و بدین ترتیب مسلمانان با محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) هجرت کردند تا جامعه‌ی ایمانداران را برپا کنند.

---

[6] کتاب مقدس، سِفر خروج، اصحاح ۲۵: ۲ - ۸

[7] عامر ابوالطفیل روایت می‌کند که امیر المومنین (ع) به او فرمود: "ای عامر اگر شنیدی که پرچم‌های سیاه از خراسان نزدیک می‌شود و تو در صندوقی حبس شده‌ای، پس باید آن قفل و آن جعبه را بشکنی تا در زیر آن کشته شوی، و اگر نمی‌توانی، غلت بزن تا زیر آن کشته شوی." - زندگانی امام مهدی، باقر شریف القرشی، ج ۱، ص ۲۷۳

[8] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۱، ص ۸۷

هویت قائم

قائم کسی است که قیام می‌کند و برای تغییر وضعیت مردم اقدام می‌کند. مسلمانان از قدیم بر این باورند که قائم، امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) و امام مهدی همان قائم است، اما در واقع آنها دو نفر متفاوت هستند. وقتی به امام مهدی اشاره می‌کنیم، از امام دوازدهم (سلام بر ایشان و خاندانشان) صحبت می‌کنیم و وقتی به قائم آل محمد (از ایشان سلام) اشاره می‌کنیم، در مورد شخص دیگری صحبت می‌کنیم.

مسلمانان بیش از ۱۴۰۰ سال در انتظار خروج قائم بودند و همه‌ی پیامبران و رسولان (سلام بر همگی ایشان) در انتظار ظهور او بودند و دعا کردند تا با او رجعت کنند تا به او در پایه‌گذاری دولت عدل الهی یاری دهند. آمدن او اوج تلاش همه پیامبران و رسولان و امامان (سلام بر همگی ایشان) است. هویت او مهم است و در مرکز بسیاری از اختلاف نظرها و سردرگمی‌ها بوده است. از نظر مسلمانان اهل سنت، او از نسل حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) است که در آخرالزمان به دنیا آمده و نام او و نام پدرش شبیه نام پیامبر و پدرش است. آنان بر این باورند که نام او باید محمد بن عبدالله باشد (هرچند روایات به صراحت آن را بیان نکرده‌اند). برای شیعیان، امام دوازدهم، محمد بن الحسن المهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) قائم است. پیروان امام احمد الحسن (از ایشان سلام)، امام احمد الحسن (از ایشان سلام) را قائم آل محمد می‌دانند. بنابراین، او در حقیقت کیست؟

وصف قائم

اگر در روایات به دنبال توصیف قائم یا مهدی بگردیم، درمی‌یابیم که روایات مربوط به قائم، متناقض است. برخی توصیف می‌کنند که قائم یا مهدی برای ۷ سال حکومت می‌کند، برخی دیگر توصیف می‌کنند که او ۱۹ سال[9] حکومت می‌کند و در عین حال برخی دیگر تعداد سال‌های دیگر را برمی‌شمارند. اگر به روایات وصف ویژگی‌های ظاهری او نگاه کنیم، آنها را نیز متناقض می‌یابیم، برخی او را قد بلند و تیره پوست

[9] ابو عبدالله (ع) فرمود: "پادشاهی قائم از ما، ۱۹ سال و چند ماه است." - بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۲، ص ۲۹۸

شبیه موسی (ع)[10] و برخی دیگر او را با پوست روشن توصیف می‌کنند. برخی روایات ظهور او را در سن ۳۲ سالگی[11] و برخی دیگر ظهور او را در دهه‌ی ۴۰ سالگی[12] بیان کرده‌اند. برخی روایات، قائم یا مهدی را به صورت فردی جنگجو و کسی که به جنگ‌های فراوان می‌رود و روایات دیگر، مهدی را به صورت فردی که بدون اینکه قطره‌ای خون بریزد[13]، به تاج و تخت می‌رسد، توصیف کرده‌اند. واقعیت این است که اختلاف روایات در وصف قائم یا مهدی به این دلیل است که روایات در وصف افراد مختلف هستند.

دو نام، سه نام

امام باقر (ع) از پدرش (ع) روایت کرد که ایشان از جدش (ع) روایت کرد که امیر المومنین علی (ع) در حالی که بر منبر بود فرمود: **"مردی از پسران من در آخرالزمان بیرون خواهد آمد که سفید رنگ با کمی قرمزی است، شکمی بزرگ، ران‌های پهن و شانه‌های پهن دارد، در پشتش دو خال وجود دارد که یکی همرنگ پوستش و دیگری شبیه به خال پیامبر خدا (سلام بر ایشان و خاندانشان) است. او دو نام دارد، نامی پنهان و نامی آشکار. آن که پنهان است احمد است و آن که آشکار است محمد است. اگر پرچم خود را به اهتزاز درآورد، آنچه میان مشرق و مغرب است برای آن روشن می‌شود و دست خود را بر سر بندگان می‌گذارد و مومنی باقی نمی‌ماند مگر اینکه قلبش از پاره‌ی آهن قوی‌تر است و خداوند به او قوت چهل مرد را می‌دهد و مرده‌ای باقی نمی‌ماند مگر اینکه در حالی که در قبر است خوشحال شود و در قبرها یکدیگر را زیارت می‌کنند و به قیام قائم (ع) بشارت می‌دهند."**[14]

واقعیت این است که دو نام احمد و محمد در حال اشاره به دو نفر هستند و این دو نامی هستند که در وصیت‌نامه‌ی حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) ذکر شده‌اند، احمد الحسن (از ایشان سلام) و محمد بن الحسن (سلام بر ایشان و خاندانشان).

---

[10] امام باقر (ع) فرمودند: "... اوست دارای سرخی، چشم‌های گودافتاده، لبه‌های ابروهای برآمده، شانه‌های پهن... و در چهره‌اش شباهتی با موسی دارد." - بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۱، ص۴۰

[11] از ابا عبدالله (ع) که فرمود: "او در ۳۲ سالگی در صورت یک جوان موفق ظاهر می‌شود." - کتاب الغیبه، النعمانی، ج ۱، ص ۱۹۳

[12] رسول خدا (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود: "مهدی از فرزندانم چهل ساله است." - بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۱، ص ۸۰

[13] از حسن بن عبدالرحمن العکلی از ابوهریره که گفت: "بین رکن و مقام با مهدی بیعت می‌شود و او نه خوابیده‌ای را بیدار می‌کند و نه خون می‌ریزد." - الملاحم و الفتن، سید بن طاووس، ج ۱، ص ۱۳۳

[14] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۱، ص ۳۵

به این ترتیب، با همین منطق و اصل، هنگامی که وصیت می‌فرماید **"او سه نام دارد..."**، منظور سه نفر مختلف است، احمد، عبدالله و المهدی، مهدی اول، دوم و سوم. آنها امام احمد الحسن (از ایشان سلام)، عبدالله هاشم و المهدی، مهدی سوم هستند. روایاتی که در وصف قائم یا مهدی هستند، گاه به امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان)، گاه به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) و گاه به یکی از مهدیین دیگر اشاره دارد. اما قائم آل محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) کیست؟

روزی در نوامبر سال ۲۰۱۸، **امام (از ایشان سلام) به من فرمود:** "آیا وصیت را با خود داری؟"

من گفتم: "بله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آن را بخوان."

گفتم: "حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) در شب رحلت خود به علی (ع) فرمود: 'یا ابا الحسن صحیفه و دواتی حاضر کن.' و پیامبر خدا (سلام بر ایشان و خاندانشان) وصیتشان را املا فرمودند تا اینکه به اینجا رسیدند که فرمودند: 'یا علی پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آنها دوازده مهدی هستند. پس تو ای علی اولین دوازده امام هستی، خدا تو را در آسمان‌ها علی المرتضی، و امیرالمومنین، و صدیق اکبر، و فاروق اعظم، و مامون و مهدی نامیده است. این نام‌ها بر احدی غیر از تو صحیح نمی‌باشد. ای علی تو وصی من بر خانواده‌ام، زنده‌ی آنها و وفات کرده‌ی آنها، هستی. زنان من، آنانی که تو آنها را نگه داری من را فردا ملاقات خواهند نمود و آنانی را که تو رد کنی من از آنان بری هستم. من او را نخواهم دید و او من را در روز قیامت نخواهد دید، و تو خلیفه و جانشین من بر امتم پس از من می‌باشی. اگر روز وفات تو فرا رسید، آن را به پسرم حسن البر الوصول تسلیم کن. سپس اگر روز وفات او فرا رسید، بگذار تا او آن را به پسرم حسین شهید الزکی المقتول تسلیم کند. اگر روز وفات او فرا رسید، بگذار آن را به پسرش سید العابدین ذی الثفنات علی تسلیم کند. اگر روز وفات او فرا رسید، بگذار آن را به پسرش، محمد الباقر تسلیم کند. اگر روز وفات او فرا رسید، بگذار آن را به پسرش جعفر الصادق تسلیم کند. اگر روز وفات او فرا رسید، بگذار او آن را به پسرش موسی الکاظم تسلیم کند. اگر روز وفات او فرا رسید بگذار او آن را به پسرش علی الرضا تسلیم کند. اگر روز وفات او فرا رسید بگذار او

آن را به پسرش محمد الثقه التقی تسلیم کند. اگر روز وفات او فرا رسید، بگذار او آن را به پسرش، علی الناصح تسلیم کند. اگر روز وفات او فرا رسید، بگذار او آن را به پسرش حسن الفاضل تسلیم کند اگر روز وفات او فرا رسید، بگذار او آن را به پسرش محمد مستحفظ از آل محمد علیهم السلام تسلیم کند. پس ایشان دوازده امام می‌باشند، سپس دوازده مهدی بعد از او می‌باشند. پس اگر روز وفاتش فرا رسید بگذار او آن را به پسرش، نخستین مقربین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم عبد الله و احمد و نام سوم المهدی است. و او اولین مومنین است.'"[15]

امام (از ایشان سلام) فرمود: "به جمله آخر از اولش نگاه کن."

گفتم: "منظورتان عبدالله، احمد، المهدی است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، آیا از خود پرسیده‌ای که چرا نامت اول است؟"

گفتم: "قبلاً از دیگران شنیده بودم که در مورد آن پرسیده بودند و فکر کردم اشتباه است و در وصیت‌نامه‌ی اصلی نوشته شده احمد، عبدالله، المهدی، حقیقتا خیلی به آن فکر نکردم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آن اشتباه نیست."

گفتم: "اما این یعنی من اولینِ مهدیین هستم و شما دومینِ مهدیین هستید؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "از این به بعد تو جلودار هستی، یادت هست که روزی به من گفتی که آدم (ع) با تو درباره‌ی وصیت صحبت کرد؟"

عرض کردم: "بله، اشاره کرد که در آن یک شگفتی است، یکی پیش از دیگری خواهد بود."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "منظورش همین بود."

گفتم: "مگر شما جانشین امام دوازدهم، امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) نیستی؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله و من اینجا هستم، وصی او."

[15] غیبت طوسی، ج۱، ص ۱۷۴؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۳، ص ۱۴۸

گفتم: "و من وصی شما هستم، اما شما بعد از من هستی؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله و همچنین پیش از تو."

گفتم: "چگونه شما پیش از من و بعد از من هستی؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اکنون مردم می‌دانند و خواهند دانست که احمد وصی محمد است."

من گفتم: "بله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اما آن که با مردم روبرو می‌شود کیست؟ تو."

گفتم: "آها، منظور شما این است که احمد وصی محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) و عبدالله وصی احمد است، اما او قبل از احمد می‌میرد مانند هارون قبل از موسی و سپس المهدی وصی شما می‌شود همانند یوشع که بعد از مرگ هارون وصی موسی شد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، تقریباً، تنها فرقش این است که عبدالله بعد از احمد باقی می‌ماند، قبل از او نمی‌میرد، منظورم مرگ بیولوژیک بدن است."

گفتم: "پس شما اولینِ مهدیین هستی و می‌میری، و من دومینِ مهدیین هستم و بعد از من المهدی می‌باشد، ولی در عین حال پیش از تو هستم و با مردم روبرو می‌شوم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "احسنت!"

گفتم: "پس از این لحظه تا مرگ من که بعد از مرگ شماست، من جلودار در برابر مردم هستم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "حتی بعد از اینکه بر آنها ظاهر شدم، همیشه با آنها نمی‌مانم."

گفتم: "چرا پدرم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "من تنها برای مدتی ظاهر می‌شوم، سپس از انظار پنهان می‌گردم."

گفتم: "دلیلش چیست؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم، نمی‌خواهم مردم به وجود من عادت کنند و دلیلش این است که در حال آماده کردن زمین برای تو هستم."

گفتم: "برای من؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، ظهور من برای مدتی برای قوت بخشیدن به مقام توست، اما عزت و جلال و احترام باید برای تو و دعوت ما به جا بماند."

گفتم: "اما چرا زمین را برای من آماده می‌کنی و نه برای خودت؟ شما پروردگار زمین هستی."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بعداً متوجه خواهی شد، ساکت باش پسرم."

گفتم: "نمی‌دانم چه بگویم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "چیزی نگو. خواهی دانست که برای پدر و مولایت چه ارزشی داری."

گریه کردم و گفتم: "ممنون پدرم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "خداوند تو را برکت دهد پسرم و سلام من را یکایک بر همه بفرست و به آنها بگو که همه را می‌بخشم و همه‌ی گناهانشان را محو می‌کنم و همه‌ی آنها را سفید می‌کنم که انگار امروز متولد شده باشند، آنها هیچ گناهی ندارند که بخواهد ذکر شود. من همه‌ی آنها را می‌بخشم، همه، تک تک افراد. همه‌ی آنها در برابر من آمرزیده‌شده و بیگناه هستند. پس از آنکه همه را آگاه کردی، فلانی را از خطای او آگاه کن و به او بگو می‌دانستیم که تو می‌خواستی ما را و احمد الحسن را فریب دهی، اما افسوس که جز خودت را فریب ندادی. به او بگو من او را می‌بخشم."

گفتم: "اللهم صل علی محمد و آل محمد الائمه و المهدیین و سلم تسلیما! سپاسگزارم ای مهربان و بخشنده! از حرف‌های شما مو به تنم سیخ شده است! همانا او جز خودش را فریب نمی‌داد. متشکرم، پدرم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم، نمی‌خواهم که خطاهای هیچ کس را پس از این آمرزش مطرح کنی، اهمیت ندارد که چقدر کوچک بود، و آنان را در راه خدا با هم برادر گردان. بگذار زنان، زنان را در آغوش بگیرند و مردان، مردان را در آغوش بگیرند و بگذار هر یک از آنها با قلب و زبان خود نسبت به دیگری بخشش و عشق خود را اعلام کند و بگذار همه بدانند که خداوند آنچه در قلب‌هاست را می‌بیند و می‌شنود. شب نیکویی داشته باشی پسر عزیزم. تو را همیشه و برای ابد در مراقبت و پناه خداوند می‌گذارم."

گفتم: "در مراقبت و پناه خداوند پدر عزیزم."

قائم آل محمد

روزی امام (از ایشان سلام) فرمود: "قائم آل محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) کیست؟"

گفتم: "شما ای احمد الحسن."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه، اشتباه می‌کنی."

گفتم: "او کیست؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود:"او شخص دیگری است، نام دنیوی او با حرف عین شروع می‌شود، مادرش رومی است و پسری به نام هارون الصادق (ع) دارد."

گفتم: "من؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "قائم آل محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) عبدالله است. یوسف بن احمد الحسن." من شروع به گریه کردن نمودم.

امام (از ایشان سلام) فرمود: "او قائم آل محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) است. تو ای پسرم."

گفتم: "اما آن شما نبودی، پدرم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "چه زمانی؟ تنها در ظاهر، آن من بودم. این از مطالبی است که در کوفه خواهم خواند و مردم از آن فرار خواهند کرد[16]، این قسمت کوچکی از آن است. آیا روزی آن را حس نکردی؟"

گفتم: "هرگز به ذهنم خطور نکرد که من قائم آل محمد می‌باشم، مگر آنچه که به من گفتی. همیشه فکر می‌کردم شما هستی."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "تو محبوب و نور چشم من هستی، اما باید بدانی که به تو گفتم پیش از من حکومت می‌کنی، عبدالله، احمد، المهدی."

روایات اهل‌بیت تصریح می‌کند که قائم آل محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرزند احمد الحسن است. امام باقر (از ایشان سلام) فرمود: **"موسی بن عمران در تورات نگاه کرد و آنچه را که از تمکین و فضل به قائم آل محمد داده خواهد شد خواند، پس موسی گفت: "پروردگارا من را قائم آل محمد قرار ده." پس به او گفته شد: "این از فرزندان احمد است." و پس در کتاب دوم تورات نگاه کرد و همان را یافت و همان را گفت که قبلاً گفته بود و همان طور که خدا در پیش گفته بود به او گفته شد. سپس او به کتاب سوم تورات نگاه کرد و همان را دید و همان را گفت و خداوند هم به او همان را گفت. [قائم پسر احمد است]"**[17]

در روایات متعددی نیز به سن قائم هنگام ظهور اشاره شده است: **"...او در ۳۲ سالگی در صورت یک جوان موفق ظاهر می‌شود."**[18] زمانی که برای اولین بار از سوی امام احمد الحسن (از ایشان سلام) منصوب شدم و علناً ادعای وصیت را کردم و با انتصاب نامه‌ای از پدرم به پیش آمدم و از طرف ایشان به جانشینی ایشان منصوب شدم، ۳۲ ساله بودم و این در سال ۲۰۱۵ بود. من بعد از مرگ ملک عبدالله به صورت عمومی ظاهر شدم، همانطور که امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) ظاهر شدند و در روایات آمده است که حجت و قائم هر دو پس از مرگ ملک عبدالله ظهور می‌کنند. **"... به من مرگ او را بشارت**

---

[16] از ابی عبدالله (ع) که فرمود: "گویا قائم (ع) را بر منبر کوفه می‌بینم که ردا بر تن دارد، پس از ردای خود کتابی را بیرون می‌آورد که خاتمی طلایی بر آن زده شده است. پس خاتم را برداشته و آن را برای مردم می‌خواند، پس آنان مانند گریختن گوسفندان از او می‌گریزند." - الکافی، شیخ کلینی، ج ۸، ص ۱۶۷

[17] کتاب غیبت، محمد بن ابراهیم نعمانی، ج ۱، ص ۲۴۴-۲۴۵

[18] کتاب غیبت، محمد بن ابراهیم نعمانی، ج ۱، ص ۱۹۳

ده و من به تو ظهور حجت (امام مهدی) را بشارت می‌دهم..."[19] و در روایات دیگر آمده است: **"هر کس مرگ عبدالله را برای من ضمانت کند، قائم را برای او ضمانت می‌کنم."**[20] و من همان کسی هستم که ادعای وصیت را کردم و آن را به عنوان حجتی بر مردم به کار بردم، همانطور که پدرم قبل از من انجام داد: **"این امر هرگز نخواهد بود مگر آنکه او آن را بر شما حجت قرار دهد و شما را به آن دعوت کند..."**[21]

تدبیر الهی در امر قائم

یک فرد می‌تواند بپرسد پس چرا امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در کتاب‌های خود تلویحا گفته است که او قائم است؟ پاسخ‌های زیادی برای این سوال وجود دارد، برخی از آنها را فعلا بیان نمی‌کنیم، زیرا هنوز زمان توضیح همه اسرار فرا نرسیده است، اما من یک دلیل را برای شما بیان می‌کنم. از زمان آدم (ع) تا به امروز، همیشه یک پادشاه منصوب الهی بر روی زمین وجود داشته است. از زمان آدم (ع)، فرزندان ابلیس، فرزندان قابیل (لعنت خدا بر آنان) همواره برای مسموم کردن، زندانی کردن و یا کشتن پادشاهان منصوب الهی طرح و نقشه کشیده‌اند. فرزندان آدم (ع) همواره در زمین مورد ستم بوده‌اند و به همین دلیل خداوند وعده یک قائم را داده است که مومنان را رهایی بخشد و حکومت عدل الهی را برپا کند.

قائم

از آنجایی که فرزندان قابیل (لعنت خدا بر آنان) همیشه از آمدن یک منجی آگاه بودند، هنگام تولد ابراهیم (ع) نمرود قصد کشتن این منجی از خاندان نوح (ع) را داشت. هنگامی‌که موسی به دنیا آمد، فرعون دستور قتل هر فرزند پسر که برای عبرانیان[22] به دنیا بیاید را داد تا قائم یا منجی اسرائیل را بکشد. هنگامی‌که عیسی در بیت لحم به دنیا آمد و ستاره‌ی او در مشرق مشاهده شد، هیرودیس پادشاه یهودا دستور

[19] ۲۵۰ نشانه تا ظهور امام مهدی، محمدعلی طباطبایی، نشانه‌ی شماره ۸۸، ص ۱۳۶

[20] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۲، ص ۲۱۰

[21] کتاب غیبت، محمد بن ابراهیم نعمانی، ج ۱، ص ۳۳۵

[22] "چون فرزندانِ زنانِ عبرانی را به دنیا می‌آورید و آنها را معاینه می‌کنید، اگر نوزاد پسر بود او را بکشید، ولی اگر دختر بود زنده بگذارید." - کتاب مقدس، سِفر خروج، اصحاح ۱: ۱۶

کشتار بیگناهان را داد تا از قیام او جلوگیری کند.[23] ولادت امام دوازدهم از معتمد، خلیفه عباسی، که به طور فعال در جستجوی او بود تا او را بکشد و از قیامش جلوگیری کند، مخفی بود.

روشن است که فرزندان ابلیس یک هدف دارند: جلوگیری از قیام خلیفه خدا و تاسیس دولت عدل الهی. بنابراین، این بخشی از تدبیر الهی است که دشمنان خدا را هم به عنوان وسیله‌ای برای محافظت و هم به عنوان وسیله‌ای برای آزمایش ایمان مومنان، تا حدودی سردرگم کند. امام جعفر صادق (از ایشان سلام) فرمود: **"اگر درباره‌ی مردی از ما چیزی به شما گفتیم، اما در او نبود و در فرزندانش بود، آن را انکار نکنید."**[24] در قرآن کریم به عمران (ع) وعده داده شده است که او پدر مسیح خواهد بود. اما وقتی دختری، مریم (ع)، به او داده شد، گمان کرد که خداوند تدبیرش را تغییر داده و ناامید شد. وعده‌ی خدا حق بود، اما او امری درباره‌ی فرزند عمران گفته بود، لیکن درباره‌ی او (مریم) نبود، بلکه درباره‌ی پسر مریم بود. وعده‌ی خدا از طریق مریم با تولد فرزندش عیسی (ع) محقق شد.[25] مردم برای حفظ مصالح خدا و تحقق برنامه‌های خدا به باور چیزی سوق داده شده بودند، همانطور که در مصلوب شدنِ ظاهری عیسی (ع) اتفاق افتاد. مردم برای تحقق هدفی به باور اینکه عیسی (ع) مصلوب شده است سوق داده شده بودند.

این ابهام ظاهری از روی تدبیر است و هدف والاتری را که به طور کامل روشن نیست، دنبال می‌کند، تا زمانی که خدا تصمیم بگیرد که از طریق حجت او بر روی زمین به طور واضح روشن شود. بنابراین، مدتی تصور می‌شد که احمد الحسن (از ایشان سلام) قائم، شبیه عیسی، است، اما اینطور نیست، آن فقط برای این بود که خداوند بتواند کسانی را که در عقیده‌ی خود راسخ بودند بی‌آزماید و آنها را از کسانی که شک کردند متمایز کند، و همچنین برای حفظ مصالح خدا و طرح او. تدبیر الهی هم محافظتی در برابر دشمنان است و هم امتحانی برای مومنان. در کتاب اشعیا آمده است: **"افکار من، افکار شما نیست و نه روش‌های**

---

[23] "چون هیرودیس دید که مُغان فریبش داده‌اند، سخت برآشفت و فرستاده، همه‌ی پسران دو ساله و کمتر را که در بِیت‌لِحِم و اطراف آن بودند، مطابق زمانی که از مُغان تحقیق کرده بود، بکشت." - کتاب مقدس، انجیل متی، اصحاح ۲: ۱۶

[24] تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۱۱۰

[25] از اباعبدالله (ع) که فرمود: "خداوند به عمران وحی کرد که من به تو فرزند مبارکی عطا می‌کنم که کوران و جذامیان را شفا دهد و مردگان را به اذن من زنده کند و باید او را فرستاده‌ای به سوی بنی اسرائیل قرار دهم. پس این را به همسرش حنا که مادر مریم است، خبر داد، پس چون به او حامله شد، گمان کرد که به پسری باردار است. اما وقتی دختری به دنیا آورد گفت: 'پروردگارا! من دختری را زاییده‌ام و دختر چون پسر نیست.' زیرا دختر نمی‌تواند رسول باشد و خداوند فرمود 'خدا به آنچه او زایید داناتر بود'. پس هنگامی که خداوند به مریم عیسی (ع) را عطا کرد، عیسی همان کسی بود که خداوند او را به عمران بشارت و به او وعده داده بود، پس اگر درباره‌ی مردی از ما چیزی به شما گفتیم، اما در او نبود و در فرزندانش بود، آن را انکار نکنید." - تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۱۰۱

من، مثل روش‌های شما. همان‌قدر که آسمان‌ها از زمین بلندتر هستند، همان‌قدر، افکار من از افکار شما بلندتر است."[26]

توضیح دیگر این است که در واقع احمد و عبدالله (از ایشان سلام)، هر دو را می‌توان قائم دانست، زیرا روح عبدالله نسخه‌ای از روح احمد است. اما بدنی که به عنوان قائم حکومت می‌کند، عبدالله است. اکثر مسلمانان ادعا می‌کنند که نام مهدی شبیه نام پیامبر و نام پدرش است، نام پیامبر محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) و نام پدرش عبدالله است. آنها دو نام هستند، و آن دو نام دو نفر هستند و آن دو نفر احمد الحسن و عبدالله هاشم هستند. من احمد هستم و احمد عبدالله است.

روزی به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) گفتم: "چرا مردم گفتند شخصیت عبد صالح خضر است، او خضر است یا عبد صالح؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "یقیناً او هر دو است."

گفتم: "پس چه کسی آنجا بود؟ من یا شما؟ قبلاً به من گفتی که شما عبد صالح هستی و اکنون گفتی او خضر است و همچنین گفتی که خضر ارمیا نبی است، ولی ارمیا پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل بود و او مدت‌ها پس از موسی (ع) آمد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بگذار تو را راحت کنم، بارها گفته‌ام که من تو هستم و تو منی، تو از من هستی و قسمتی از منی، این قسمت با من هر آنچه را که به من مربوط می‌شود به اشتراک دارد، زیرا آن من هستم و آن از من است."

[26] کتاب مقدس، سفر اشعیا، اصحاح ۵۵: ۸ - ۹



درب شماره سی و پنج

در معرفت یمانی

"بر هیچ مسلمانی جایز نیست که با او مقابله نماید.

پس هر کس چنین کند از اهل آتش خواهد بود."

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) مردی است که در سال ۱۹۹۹ میلادی در عراق ظهور و ادعا کرد که امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) او را به عنوان یک رسول فرستاده است و آشکار نمود که او یمانی موعود می‌باشد و مردم را به بیعت با امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) دعوت نمود. امام باقر (از ایشان سلام) فرمود: **"در میان پرچم‌ها پرچمی هدایت یافته‌تر از پرچم یمانی نیست. او پرچم هدایت است، زیرا به سوی صاحب شما دعوت می‌کند. اگر یمانی خروج کند، فروش اسلحه بر مردم و هر مسلمانی حرام می‌شود و چون یمانی خروج کرد به سوی او بشتاب، زیرا پرچم او پرچم هدایت است و بر هیچ مسلمانی جایز نیست که با او مقابله نماید. پس هر کس چنین کند از اهل آتش خواهد بود، زیرا او به حق و راه مستقیم فرا می‌خواند."**[1] شخصیت یمانی، شخصیتی محوری در روایات اسلامی آخرالزمان است، ظهور او مقدم بر ظهور حضرت مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) است و یمانی در واقع یکی از نشانه‌های بسیار نزدیک و حتمی ظهور مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) است. امام صادق (از ایشان سلام) فرمود: **"نداء (آسمانی) حتمی است و سفیانی حتمی است و یمانی حتمی است و قتل نفس زکیه حتمی است و کف دستی که در آسمان ظاهر می‌شود حتمی است."**[2] یمانی در واقع یکی از سه شخصیتی است که همزمان، قبل از ظهور قائم ظاهر می‌شوند و آنها خراسانی و یمانی و سفیانی هستند. امام صادق (از ایشان سلام) فرمود: **"خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال و یک ماه و یک روز است که ترتیب آنها به سان رشته‌ای از مهره است که پی در پی واقع شده باشد."**[3]

شکل ۱: تصویری قدیمی از امام احمد الحسن (از ایشان سلام)



[1] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۲، ص ۲۳۲

[2] کتاب غیبت، محمد بن ابراهیم نعمانی، ج ۱، ص ۲۶۰

[3] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۲، ص ۲۳۲

همین امر مهم، مسئله یمانی بود که باعث شد مردم به سوی امام احمد الحسن (از ایشان سلام) گرایش پیدا کنند، هنگامی‌که او برای اولین بار مردم را به طور علنی به آن دعوت کرد. علمای تعلیم دیده‌ی دین و افراد ساده‌ی تحصیل‌نکرده همگی به دعوت او پیوستند. همه‌ی آنها می‌دانستند که وظیفه‌ای الهی دارند که از یمانی اطاعت کنند و هیچ کس به جز احمد الحسن (از ایشان سلام) ادعا نکرده بود که یمانی است و دلایل فراوان ارائه نداده بود. او ادعا کرد که "احمد" در وصیت رسول الله (سلام بر ایشان و خاندانشان)[4] و **"احمد از بصره"**[5] ذکر شده در روایات اصحاب امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) می‌باشد. او ادعا کرد که داناترین به قرآن، انجیل‌ها و تورات می‌باشد و علمای این سه دین را با دعوت به مناظره به چالش کشید. او از مردم خواست که درباره‌ی او از خدا بپرسند و مردم را به گرفتن استخاره درباره‌ی اینکه آیا او راستگو است یا خیر تشویق نمود. هزاران نفر ادعا کردند که رویاهایی از سوی خدا دیده‌اند که در آن به آنها گفته شده که احمد الحسن (از ایشان سلام) حق است، و صدها نفر ادعا کردند که شاهد معجزات احمد الحسن (از ایشان سلام) بوده‌اند. و بدین شکل او تمام شروط مخصوص شناخت صاحب حق الهی را تکمیل کرد و صدایش دل مردم را به لرزه درآورد.

او چهار خطبه‌ی ضبط شده که تا امروز باقی مانده است را ایراد کرد، خطبه حج، خطبه دیدار با امام مهدی (ع)، خطاب به بزرگشان شاید که بازگردند و خطبه نصیحت به طلاب حوزه‌ی علمیه در نجف اشرف و در قم و در تمام مکان‌ها در این زمین. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در این خطبه‌ها پیام اصلی خود مبنی بر اینکه دشمن اصلی خدا و امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) و قائم (از ایشان سلام)، علما و موسسات دینی هستند، را بیان کرد. این تحقق روایاتی از اهل بیت بود که این امر را بیان کرده بودند. امام صادق (از ایشان سلام) فرمود: **"هنگامی‌که قائم ما قیام کند، از مردم جاهل بیش از آنچه رسول الله (سلام بر ایشان و خاندانشان) از جاهلان دوران جاهلیت ناراحتی دید، رنج و ناراحتی خواهد دید...رسول الله (سلام بر ایشان و خاندانشان) در روزگاری مبعوث شد که مردم سنگ و چوب و بت‌های تراشیده شده را می‌پرستیدند، ولی هنگامی‌که قائم ما قیام کند به سوی مردم می‌رود و همگی**

[4] در وصیت نامه حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) آمده است: "سپس دوازده مهدی بعد از او می‌باشند. پس اگر روز وفاتش فرا رسید بگذار او آن را به پسرش، نخستین مقربین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم عبد الله و احمد و نام سوم المهدی است. و او اولین مومنین است." - غیبت طوسی، ج ۱، ص ۱۷۴؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۳، ص ۱۴۸

[5] بشارت الاسلام، مصطفی الکاظمی، ص ۲۹۵

آنان با قرآن علیه او احتجاج می‌کنند و آیات را علیه او تأویل می‌نمایند."[6] همچنین روایت شده است: **"اگر امام مهدی خروج کند، علی الخصوص دشمنی آشکارتر از فقها ندارد... و اگر بخاطر شمشیر در دستان او نبود، فقها فتوای قتلش را می‌دادند."**[7]

دجال سیستان

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) از یک نهاد میلیارد دلاری، یعنی نهاد مذهبی شیعه، برای خود دشمن ساخت. او مدعی شد که به اصطلاح آیت الله العظمی سیستانی در واقع دجال[8] سجستان (سیستان) است که در روایات ذکر شده است. امیر المومنین (از ایشان سلام) فرموده بود: **"دجال از شهری به نام اصفهان از یک روستای کوچک یهودی خروج می‌کند، چشم راستش کور است."**[9] و اجداد سیستانی اصالتاً اصفهانی هستند. همچنین نقل شده بود: **"و ظهور دجال که از مشرق از سجستان خروج می‌کند."**[10] امام احمد الحسن (از ایشان سلام) مدعی شد که سیستانی دجالی بود که راه را برای آمریکا، دجال و ضد مسیح بزرگتر، هموار کرد و به آن کمک کرد تا حاکمیت خدا را به طور کامل از عراق حذف و حاکمیت مردم را برپا کند. همچنین جالب است بدانید که سیستانی در لندن از ناحیه چشم راست خود تحت عمل جراحی قرار گرفته و بسیاری مدعی هستند که وی از ناحیه چشم راست نابینا است.

شکل ۲: علی سیستانی، دجال سجستان (سیستان)

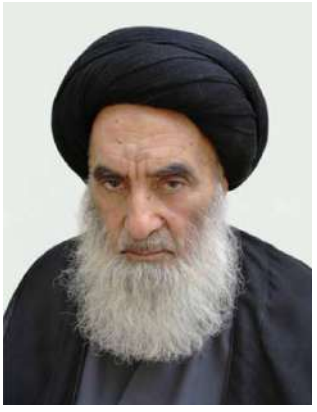

[6] کتاب غیبت، محمد بن ابراهیم نعمانی، ج ۱، ص ۳۰۵

[7] ینابیع الموده، القندوزی، ج ۳، ص ۲۱۵

[8] دجال یک اصطلاح عربی و در لغت به معنای فریب‌کار است. این واژه به یک پیامبر دروغین یا شخصیت ضد مسیح اشاره دارد که مردم را گمراه می‌کند.

[9] الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، ج ۳، ص ۱۱۳۵

[10] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۱، ص ۷۰

سفیانی

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) دعوت خود را در سال ۱۹۹۹ میلادی آغاز کرد و از سوی امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) به صورت عمومی منصوب شد. امام صادق (از ایشان سلام) فرمود: **"همانا اگر سفیانی را ببینی خبیث‌ترین مردم را دیده‌ای."**[11] و همچنین روایت شده است: **"او صلیبی بر گردن دارد."**[12] امام باقر (از ایشان سلام) فرمود: **"سفیانی سُرخ، بور و آبی است و او هرگز خدا را نپرستیده است."**[13] امیر المومنین (از ایشان سلام) نیز فرمود: **"سفیانی با پرچمی سُرخ‌رنگ خروج خواهد کرد."**[14] همانطور که در تصاویر زیر مشاهده می‌کنید، موهای پادشاه اردن در دوران کودکی بور بود، او چشمانی آبی دارد، رنگ پوستش قرمز است، او بر گردن و سینه‌ی خود صلیب دارد، و پرچم او سُرخ‌رنگ است. علاوه بر همه‌ی اینها، در همان سالی که دعوت امام احمد الحسن (از ایشان سلام) آغاز شد، تاجگذاری کرد.

شکل ۳: سفیانی "پادشاه اردن"



[11] کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۶۷۹

[12] غیبت طوسی، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۴۸۳

[13] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۲، ص۲۵۴

[14] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۲، ص ۲۷۳





روزی امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "سفیانی همان به اصطلاح پادشاه اردن است."

گفتم: "حوادثی که الان در عراق رخ می‌دهد، همه‌ی اینها منجر به خروج خراسانی، یمانی و سفیانی به سوی کوفه می‌شود، درست است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "این یکی از رخدادهای مهمی است که در این دعوت رخ می‌دهد، درست است، آفرین."

هشدار به رهبران جهان

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) همان کاری را کرد که پیامبر خدا (سلام بر ایشان و خاندانشان) در آغاز اسلام انجام داد. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در نامه‌ای به چندین تن از رهبران جهان، به آنان در مورد ظهور امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) خبر داد و آنان را به لبیک گفتن به دعوت او فراخواند. یکی از نامه‌های او خطاب به علی خامنه‌ای، فردی که به اصطلاح مقام معظم رهبری در ایران نامیده می‌شود، بود و در آن خواستار واگذاری حکومت به امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) شد. نامه‌ی دیگری خطاب به جورج بوش، رئیس جمهور سابق ایالات متحده بود و او در مورد عواقب اقداماتش در عراق به وی هشدار داد. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) مردم عراق را نیز مورد خطاب قرار داد و از آنان درخواست یاری کرد.

امام (از ایشان سلام) در ادامه دو کتاب بسیار مهم نوشتند، یکی به نام کتاب توحید و دیگری به نام گوساله. او همچنین با پیروان خود عبادت‌گاهی ساخت و چیزهای زیادی به آنها آموخت. آنان بعدها تعالیم و نقل قول‌های او را جمع آوری کردند و از آن کتاب نوشتند. امام (از ایشان سلام) همچنین اعلام کرد که نماد دعوتش ستاره داوود (ع) یا ستاره شش پر است که بخشی از میراث پیامبران و رسولان می‌باشد و او وارث پیامبران و رسولان (سلام بر همگی ایشان) می‌باشد. این امر باعث شد تا علما به او حمله کنند و شایعه کنند که او یک مامور اسرائیلی است که برای نابودی اسلام فرستاده شده است. امام (از ایشان سلام) تعلیم داد که آن ستاره دارای همان معنی الله اکبر در پرچم عراق است و هرکس به ستاره بی‌احترامی کند به نام خدا بی‌احترامی کرده است.

تقلید

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) شروع به تعلیم کرد که تقلید از علما در امور دینی باطل است و از اسلام نیست. او همچنین تعلیم داد که خمس نباید به علمای دین داده شود، بلکه باید به خود امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) داده شود. این دو مسئله تمام اختیارات علمای دین را سلب کرد. علمای دین به تدریس و تبلیغ دروغ‌های خمینی درباره‌ی ولایت فقیه می‌پرداختند که به علما همان اختیارات پیامبران و

رسولان (سلام بر همگی ایشان) را می‌داد. علما همچنین تعلیم می‌دادند که تقلید واجب است و هر مسلمان باید عالمی را برای پیروی انتخاب کند. اگر آنها این کار را نکنند، پس خداوند هیچ یک از اعمال نیک و نماز و روزه و صدقه‌ی آنها را نمی‌پذیرد. علما خود را امام و خود را خدا کرده بودند. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) تبر را برداشت و شروع به ویران کردن تمام این عقاید باطل کرد و تعلیم داد که علما از طریق فقرا ثروتمند می‌شوند و به نام خدا و دین پول آنها را می‌دزدند.

وقتی فقرا مریض می‌شدند، علما به آنها می‌گفتند به مقبره‌های معصومین (ع) بروید و برای شفا دعا کنید. وقتی علما مریض می‌شدند برای شفا به بهترین بیمارستان‌های سرزمین‌های اروپا و آمریکا می‌رفتند. با این حال، آنها شعار "مرگ بر آمریکا" سر می‌دادند. نفاق و فساد نهادهای دینی برای اولین بار توسط امام احمد الحسن (از ایشان سلام) افشا شد. او به عنوان تنها کسی که بنیان دروغین آنها را به این شکل افشا کرد در تاریخ جاودانه خواهد شد.

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) شروع به تعلیم کرد که علمای دین در واقع دشمنان امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) و عیسی (ع) و همه پیامبران و رسولان (سلام بر همگی ایشان) بودند. او به مردم یادآوری کرد که علمای دین دشمن عیسی (ع) بودند. علمای دین دشمن محمد و آل محمد (از ایشان سلام) بودند. او روایات اهل بیت حضرت محمد (از ایشان سلام) را نقل کرد. امام صادق (از ایشان سلام) فرمود: **"دشمنان او (قائم) مراجع تقلید هستند. آنها از ترس شمشیر و قدرت او و به آرزوی آنچه در اختیار اوست، تحت سلطه‌ی او قرار می‌گیرند. کسانی از اهل حق که خدا را می‌شناسند با او بیعت می‌کنند..."**[15] امام صادق (از ایشان سلام) همچنین فرمود: **"و جزیه را منسوخ می‌کند و با شمشیر به سوی خدا می‌خواند... و مذاهب مختلف را از روی زمین محو می‌کند و جز دین خالص باقی نمی‌ماند، دشمنانش علمای تقلید اهل اجتهاد هستند."**[16] امام صادق (از ایشان سلام) همچنین فرمود: **"اگر قائم از کربلا خارج شود و به نجف برود و مردم اطراف او باشند، در بین کربلا و نجف شانزده هزار نفر از علما را می‌کشد و منافقان اطراف او می‌گویند: 'او از فرزندان فاطمه نیست وگرنه به آنها رحم می‌کرد'..."**[17]

---

[15] أعیان الشیعة، السید محسن الامین، ج ۲، ص ۵۴

[16] فتوحات المکیه، ابن العربی، ج ۳، ص ۳۲۷

[17] مجمع النورین، المرندی، ص ۳۴۵

روشن است که بزرگ‌ترین مشکلی که قائم در اوایل حکومتش با آن روبه‌رو است، مسئله‌ی علمای دین است. اگرچه قائم صلح طلب است و فقط به دنبال گسترش دین خداست، به همان شکل که آنها با امام احمد الحسن (از ایشان سلام) این کار را کردند، علمای دین به دنبال کشتن او می‌باشند، زیرا دین او، قدرت این علمای دینی فریب‌کار را سلب و دروغ و فریب‌شان را نزد مردم برملا می‌کند. علمای دین مشکل اصلی امروز دنیا هستند. آنها ابزار حکومت‌ها و رژیم‌های ظالم هستند. آنها مردم را به اطاعت از رهبر موعظه می‌کنند و ادعا می‌کنند که هر که علیه طاغوت قیام و اعتراض کند کافر است. آنها کسانی هستند که از مستبدان خاورمیانه محافظت کردند و اقتدار آنها را نه تنها در خاورمیانه بلکه در سراسر جهان تقویت کردند.

کارزار علیه یمانی

این جنگی که احمد الحسن (از ایشان سلام) علیه علما و مؤسسات مذهبی شیعه به راه انداخت، باعث شد تا آنان برای نبرد نهایی با امام (از ایشان سلام) و دعوت و آنچه را که تهدیدی فزاینده علیه اقتدارشان می‌دانستند آماده شوند. در سال ۲۰۰۷ میلادی، علمای شیعه شروع به صدور فتوا علیه امام احمد الحسن (از ایشان سلام) و پیروانش نمودند و آنها را کافر و امام احمد الحسن (از ایشان سلام) را به عنوان یک دجال اعلام کردند. مرجعیت شیعه، نیروهای امنیتی عراق را تحت فشار قرار داد تا به منازل پیروان امام احمد الحسن (از ایشان سلام) یورش برده، آنها را دستگیر کرده و به آنها حمله کنند. بسیاری از مومنان بی‌گناه کشته شدند، بدون دلیل عادلانه دستگیر شدند و بدون تشریفات قانونی به زندان افتادند. شبه نظامیان شیعه و پیروان علما به دنبال امام احمد الحسن (از ایشان سلام) بودند و می‌خواستند او را بکشند، زیرا او علیه علمای دین سخن گفت و آنها آن را کفر به حساب می‌آوردند.

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در خطبه حج از پیش خبر داده بود که این اتفاق خواهد افتاد. **او فرمود:** "و تمام عالم، کربلای جدیدی را بر این زمین خواهد دید؛ کربلایی که در آن حسین و یاران اندکش وجود دارند که به حق و حاکمیت خدا دعوت می‌کنند، و حاکمیت مردم و دموکراسی آمریکا و سقیفه‌ی علمای بی‌عمل را انکار می‌کنند. کربلایی که در آن شریح قاضی و شمر بن ذی الجوشن و شبث بن ربعی، علمای بی‌عمل که فتوای قتل امام حسین را دادند، وجود دارد، کربلایی که در آن یزید و ابن زیاد و سرجون حضور دارند و رومی‌ها (آمریکا) پشت آنهاست. و تمام عالم، حوادث و مصیبت‌هایی که در رسالت جدید

عیسی بن مریم در سرزمین مقدس رخ خواهد داد را خواهد دید. و سرزمینی مقدس و عیسی به همراه حواریون اندک و مستضعفش که می‌ترسند مردم آنها را بکشند، خواهد بود. و سرزمینی مقدس که در آن علمای یهود که خواستار قتل عیسی (ع) می‌باشند و رومی‌ها (آمریکایی‌ها) که خواسته‌های آنها را عملی می‌کند و سعی در قتل عیسی (ع) دارد، خواهد بود... پس ارادهی خداوند این‌گونه خواهد بود، همانطور که همیشه بوده است، طغیانگران پیروز گردند، و رسولان و مومنان به قتل برسند. چرا که ما برای دنیا خلق نشده‌ایم بلکه برای آخرت خلق شده‌ایم. پروردگارا اگر این تو را راضی می‌کند پس بگیر تا راضی شوی. یا اینکه ارادهی خداوند این بار تغییر کرده است تا تمام عالم ببینند، گروهی مستضعف که چیزی در دست ندارند بجز یقین‌شان که هیچ قدرتی نیست مگر از سوی خداوند، پیروز می‌شوند، و شرورترین طغیان‌گرانی که زمین تا به حال مثل آنها را به خود ندیده است را شکست می‌دهند. به زودی این علمای بی‌عمل خواهند گفت، بلکه بعضی از آنها گفتند: "احمد الحسن را بکشید، زیرا که او علیه علما سخن می‌گوید." بله، علیه علما سخن می‌گوید، زیرا که می‌خواهد سنت رسول خدا را به صورت اول بازگرداند، و اصلاً کدام علما؟ آنها با کسی که اندکی از حق را بیاورد می‌جنگند، چه رسد به من که امروز تمام حق را آورده‌ام. سیرهی انبیاء و رسولان و سیرهی ائمه و اوصیاء، سیرهی محمد و علی، سیرهی حسین و سیره امام مهدی (ع)، سیرهی عیسی (ع) که می‌گوید: "خادمم دستانم است و مرکبم پاهایم، زیر اندازم زمین و متکایم سنگ است، و گرمایم در زمستان، مشرق زمین است. و چراغم در شب، ماه است. و خورشتم گرسنگی و شعارم ترس است. و لباسم از پشم است. و میوه و ریحانه‌ام گیاهانی است که زمین برای وحشی‌ها و چهارپایان می‌رویاند. شب هنگام می‌خوابم در حالی که چیزی ندارم، و صبح هنگام بیدار می‌شوم در حالی که چیزی ندارم. و هیچ کسی بر زمین ثروتمندتر از من نیست."

پس از بمباران خانه امام احمد الحسن (از ایشان سلام)، یارانش کشته شدند و زمینش غصب شد. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) مجبور به مخفی شدن شد، زیرا اکنون جانش آشکارا توسط این شبه نظامیان شیعه و حکومت شیعه در خطر بود.

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در خطبهی ملاقات فرمود: "و به همین زودی آگاه خواهید شد که چه گناهی مرتکب شده‌اید و چه حرمتی از حرمت‌های الهی را شکسته‌اید، ولی در آن وقت پشیمانی

دیگر سودی ندارد. من به زودی از دیار شما هجرت خواهم کرد. ای فرزندان قاتلان حسین بن علی (ع). پس در گذشته فقهاء و مجتهدانتان، شمر بن ذی الجوشن و شبث بن ربعی او را کشتند و پدرانتان به آنها کمک کردند، و امروز اگر می‌خواستم شمر بن ذی الجوشن و شبث بن ربعیِ بین شما را معرفی می‌کردم، ولی هیهات مرا با این قوم احمق که هیچ سخنی را نمی‌فهمند چه کار؟! ای ظالمان، به دور شدنم از شما و هجرتم از دیارتان خوشحال نشوید، پس طولی نمی‌کشد که با پدرم محمد بن الحسن المهدی برخواهم گشت و به شما جز شمشیر و مرگ در زیر سایه‌ی شمشیر چیزی نشان نخواهد داد. ای کسانی که به کار پدرانتان راضی شدید و از شمر، لعنت خدا بر او در زمان شما، و شبث بن ربعی، لعنت خدا بر او در زمان شما، پیروی کردید. ای قاتلان پیامبران و فرزندان پیامبران، پشیمانی در آن هنگام سودی ندارد و چیزی جز از دست دادن دنیا و آخرت به خاطر گناهانی که مرتکب شده‌اید، و سخنان باطل و بی‌اساس و دروغی که گفته‌اید، و تهمت و افتراهایی که زده‌اید در انتظارتان نخواهد بود. و به زودی پدرم خشمناک و اندوهگین به سویتان می‌آید، به خاطر آنچه که با من انجام دادید، و حرمتم را شکستید. و به زودی در آن هنگام که علم هیچ سودی برای شما ندارد خواهید دانست که بر چه کسی جرأت پیدا کرده بودید و چه حرمت‌شکنی در حق خدا و محمد و علی و فرزندانش، سلام بر آنان، انجام داده بودید. ای ته ماندگان احزاب فاسد و ای زیر پا گذارندگان کتاب خدا، و ای گروه گنهکار و تحریف‌کنندگان سخن خدا و قاتلان پیامبران و فرزندان پیامبران، خداوند شما را بر گردن من مسلط نخواهد کرد، همان گونه که گذشتگانتان را بر جدّم حسین (ع) مسلط کرد، این پایان کار شماست و امروز یوم الله اکبر است. این بیم دهنده‌ای از [جمله] بیم‌دهندگان نخستین است، که بی‌تردید این از بزرگ‌ترین پدیده‌هاست، هشدار دهنده به بشر است.

و به زودی به سوی پدرم محمد بن الحسن المهدی (ع) باز می‌گردم تا به ایشان خبر دهم که چگونه مرا تکذیب کردید، و با بُهتان و سخن باطل هتک حرمتم کردید، و در پایان سعی‌تان در زندانی کردن و کشتنم بود، نه برای گناهی، بلکه فقط بخاطر اینکه می‌دانید حقی که من آورده‌ام برای باطل‌تان چیزی باقی نمی‌گذارد، در حالیکه شما با کسی که وجود خدا را انکار می‌کند همانند کمونیست‌ها دست به دست می‌دهید و بر هیچ فعل و گفته او اعتراض نمی‌کنید: ﴿يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبر عَلَيْكُمْ مَقامِي وَتَذْكِيرِي بايَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لاَ يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلاَ تُنظِرُونِ﴾

﴿ای قوم من! اگر مقام و تذکرات من نسبت به آیات الهی بر شما سنگین است (هر کار از دستتان ساخته است انجام دهید) من بر خدا توکل کرده‌ام ۞ پس فکر خود، و قدرت شریکانتان را جمع کنید، و هیچ چیز بر شما مستور نماند (تمام جوانب کارتان را بنگرید) سپس به حیات من پایان دهید و مهلتم ندهید!﴾"[18]

این آخرین عکس شناخته شده از امام احمد الحسن است که در سال ۲۰۰۷ قبل از پنهان شدن ایشان از عراق گرفته شده است (شکل ۴).

شکل ۴: تصویر امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در سال ۲۰۰۷



گوساله و سامری

با کشتن و زندانی کردن بسیاری از یاران امام احمد الحسن (از ایشان سلام) و با خروج امام از عراق، مرحله بعدی نقشه‌ی شیطانی نهاد شیعه در شرف آغاز بود. آنها که نتوانستند به مردم ثابت کنند که امام احمد الحسن (از ایشان سلام) یا مومنانِ به او مرتکب جرمی شده‌اند، مجبور شدند به مومنان باقی‌مانده

[18] قرآن کریم، سوره یونس، آیه ۷۱

اجازه دهند تا آزادانه به دین خود در عراق عمل کنند. آنها حتی به آنان اجازه دادند تا مکاتبی باز کنند و نشریات رسمی را در سراسر کشور منتشر کنند. اگر پیروان امام احمد الحسن (از ایشان سلام) یا خود او مرتکب جرمی شده بودند، دولت هرگز به آنها اجازه‌ی افتتاح مکاتب رسمی و عبادت‌گاه‌ها، تاسیس کانال ماهواره‌ای و دعوت آشکارای مردم به دین را نمی‌داد. آنها به آنان اجازه دادند که همه‌ی این کارها را انجام دهند، اما تحت کنترل آنها، نه فقط در عراق، بلکه همچنین در بریتانیا، استرالیا و سایر نقاط جهان.

سرویس‌های اطلاعاتی ایران و عراق در بالاترین درجات این دین نفوذ کردند. برخی از اعضای دین را نیز به خدمت گرفتند و متولی دین کردند. آنها سپس شخصی را آوردند تا صدای امام (از ایشان سلام) را تقلید و خطبه‌ای به نام خطبه‌ی محرم را ضبط کند. آنها برای او یک صفحه‌ی فیس‌بوک افتتاح و یک مکتب رسمی دایر کردند و ادعا نمودند که این مکتب تنها نماینده و دربِ امام احمد الحسن (از ایشان سلام) است. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) از سال ۲۰۰۷ هرگز در انظار عمومی دیده نشد و در هیچ فیلم یا عکسی ظاهر نشد. اما حضور صوتیِ او در اتاق پالتاکِ مکتب بسیار زیاد بود. اکثر مومنان به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) معتقد بودند که او واقعاً صاحب صدا، مکتب و صفحه‌ی فیس‌بوک است. آن تا سال ۲۰۱۵ میلادی به همین شکل بود. این دوره از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۵ را فتنه‌ی گوساله می‌نامند.

امام (از ایشان سلام) از پیش خبر داده بود که همه‌ی این موارد رخ خواهند داد و به همین دلیل کتابی به نام گوساله برای پیروانش به جای گذاشت. در این کتاب به فتنه‌ای اشاره شده است که بنی‌اسرائیل در زمانی که موسی (ع) به مدت چهل شبانه‌روز از آنان دور شد، دچار شدند، و سامری آنها را متقاعد کرد که گوساله‌ای از طلا بسازند و در عوض آن را بپرستند. این گوساله نه تکان می‌خورد و نه زنده بود، اما صدایی از خود در می‌آورد، درست مانند صوتِ مکتب شیاد. مومنان به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پول خود را به گوساله (صدای شیاد و مکتب جعلی) دادند و هر فرمان آن را اطاعت کردند، غافل از اینکه امام احمد الحسن (از ایشان سلام) از سال ۲۰۰۷ با هیچ یک از آنها ارتباطی نداشته است. بسیاری از پیروان اصلی امام احمد الحسن (از ایشان سلام) به مرگ او یقین پیدا کردند و تصمیم گرفتند برای اهداف پول و قدرت در این توطئه شرکت کنند.

سال‌های غیبت

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) وارد یک غیبت و از عراق ناپدید شد و تنها چند تن از یاران مورد اعتماد و با ایمان خود را همراه با خود برد. از جمله‌ی آن یاران ابا جعفر (ع)، که تناسخ مهدی ابراهیم (ع) است، و همسرش بود. هنگامی‌که امام (از ایشان سلام) مجبور به ترک کردن شد، برخی از یارانش باید برای همراهی با او فداکاری‌های بزرگی می‌کردند.

یک روز امام (از ایشان سلام) فرمود: "من آرزو نمی‌کنم که او (ابا جعفر) با همسر دیگری غیر از ام‌جعفر ازدواج کند. او باید با او بماند، زیرا او یک زن بسیار عالی است و من تا حد زیادی بر او متکی هستم."

گفتم: "باشد که من و همه‌ی خدمتگزاران تو به او خدمت کنیم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم آیا می‌دانی که فرزندان‌شان را سال‌ها پیش رها کردند تا در کنار من بمانند و غیر از این دعوت، هیچ چیزی حواسشان را پرت نکند، سلام بر آنان باد. آنها به شدت عظیم هستند."

گفتم: "فرزندانشان چند سال داشتند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "کوچکترین فرزندانشان پنج ماهه بود و اکنون یک مرد جوان است."

گفتم: "سبحان الله! پنج ماهه؟!"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "عظمت فداکاری را تصور کن."

گفتم: "بله، به حق تو که ایمانشان حقیقتا عظیم است، آنها را کجا گذاشتند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آنها را نزد مومنانی گذاشتند که باقی ماندند تا آنها را بزرگ کنند."

گفتم: "شنیدم در آن جامعه‌ای که ابا جعفر است، فرزندان زیادی با خود دارید."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "امروز ۱۷۸ پسر و دختر زیر ۱۶ سال هستند."

گفتم: "پدرم تعداد اعضای جامعه‌ی همراه تو چند نفرند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "۷۹۹، اما آن تعداد زیاد و کم می‌شود."

گفتم: "کم و زیاد می‌شود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "چون آنها را برای مأموریت‌ها و کارهای مختلف به جاهای مختلف می‌فرستم."

گفتم: "پس زمین را برای شما آماده می‌کنند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، آنها در آن مشارکت دارند."

گفتم: "آیا آنها از کسانی بودند که هنگام خروج از عراق با شما بودند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله پسرم. گروه اندکی از آنان بودند. آنها از ستایش‌کنندگان تو هستند، عکس تو همه جا هست."

من هرگز جامعه‌ی همراه با امام (از ایشان سلام) را ملاقات نکرده بودم و دلایل آن بسیار است. من نیازی به ذکر آنها در اینجا ندارم، اما این بخشی از طرح الهی است که من را از آن جامعه‌ی مومنان دور نگه دارد، همانطور که یوسف (ع) برای چندین دهه در مصر از خانواده خود دور بود تا اینکه او بود که به آنها گفت "من یوسف هستم" و همچنان که موسی (ع) سال‌ها در مَدیَن از قوم خود دور ماند. هنگامی‌که با امام (از ایشان سلام) صحبت می‌کردم دور از آن جامعه بود. آن جامعه با امام (از ایشان سلام) نماینده‌ی گروهی از والاترین مؤمنان و فرشتگان است. برخی از آنها از ۳۱۳ و ۵۰ هستند، اما نه همه‌ی آنها.[19] تعدادی از ۳۱۳ و ۵۰ در حال حاضر نزد من هستند. ما همچنان منتظریم تا باقی آنان به ما بپیوندند.

[19] جابر بن الجعفی از ابی جعفر (از ایشان سلام) روایت کرد که ایشان فرمود: "سیصد و سیزده مرد از جمله پنجاه زن بدون قرار قبلی مانند برگ‌های پاییزی به دنبال یکدیگر در مکه جمع می‌شوند و این آیه‌ی قرآن است که می‌فرماید:﴿أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ ﴿هر کجا که باشید خداوند همگی شما را می‌آورد در حقیقت خدا بر همه چیز تواناست﴾ - تفسیر عیاشی، محمدبن مسعود العیاشی، ج ۱، ص ۶۵

امام (از ایشان سلام) در فرصتی دیگر ضمن توصیف مومنان همراه با خود فرمود: "نگاه کن، ای نور چشمان من، کسانی که در اینجا با من هستند توسط هیچ چیزی تکان نمی‌خورند. من برای تو مثالی می‌زنم تا متوجه شوی. اگر به آنها بگویم که حجت محمد بن الحسن العسکری مرتد شد، تحت تاثیر قرار نمی‌گیرند. آنها غمگین می‌شوند، اما قوی‌ترین طوفان‌ها بر آنها تاثیر نمی‌گذارد."

پس امام (از ایشان سلام) در سال‌های غیبت با جمعی اندک از مومنان از عراق خارج شد و جامعه‌ای ساخت که به ۸۰۰ نفر رسید. این افراد برای گسترش دین در سراسر جهان تلاش می‌کنند تا راه را برای دولت عدل الهی هموار کنند. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) نیز در آن سال‌ها در برخی از کشورهای آفریقایی از جمله سودان زندگی می‌کرد که در آنجا توسط یکی دیگر از یاران نزدیک خود به نام ابا الناصح (ع) همراهی می‌شد. تناسخ ابا الناصح (ع)، حبیب بن مظاهر[20] است. او نیز فردی بود که از ابتدا با امام (از ایشان سلام) همراه بود. در همین دوره بود که امام (از ایشان سلام) به عنوان مهندس در شرکتی کار می‌کرد که ماهانه ۵۰۰ دلار درآمد داشت. او سبک زندگی بسیار فقیرانه‌ای داشت و پس از پرداخت اجاره خانه و خرید غذای خود، بقیه حقوق ماهانه خود را صرف گسترش دعوت می‌کرد.

روزی امام (از ایشان سلام) درباره‌ی آن زمان صحبت کرد و فرمود: "من در آن دوره در مجاورت یک مرد سودانی که سَلَفی بود زندگی می‌کردم. او می‌دانست که من شیعه هستم و مرا کافر می‌دانست. او هر روز سعی می‌کرد با قطع برق خانه‌ام به من آسیب برساند و هر روز مجبور می‌شدم بیرون بروم و سیم‌هایی را که او قطع کرده بود درست کنم. او هرگز اعتراف نکرد که این کار را انجام داده است و من هرگز به او نگفتم که دست از این کار بکشد. یک روز به سمت من آمد و با هر دو دستش بر روی سینه‌ام مرا هل داد تا مرا زمین بزند. دستانش را گرفتم و خودم را ایستاده نگه داشتم."

گفتم: "او قصد حمله فیزیکی به تو را داشت! لعنت خدا بر او باد!"

[20] یکی از مشهورترین یاران امام حسین (از ایشان سلام) در کربلا. او از کسانی بود که نامه‌ای نوشت و او را به کوفه دعوت کرد و پس از آنکه متوجه شد مردم کوفه به او خیانت کرده‌اند، در کربلا به امام پیوست و در جنگ کربلا به شهادت رسید.

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم او را لعن نکن، او بیشتر از این نمی‌داند. او نادان است، فکر می‌کند کاری که کرده درست بوده است. چنین افرادی در دنیا زیاد هستند. برای هدایت آنها دعا کن پسرم، و شب و روز کار کن تا حقیقت را به آنها نشان دهی."

گفتم: "از خدای طلب آمرزش می‌کنم پدرم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "خدا تو را برکت دهد پسرم. می‌دانی هیچ شبی نیست که برای خوابیدن بروم جز این که از خدا بخواهم همه مومنان را ببخشد."

گفتم: "پس من از این به بعد این کار را خواهم کرد."

ابا میکائیل (ع) داستان دیگری را نقل می‌کند که در زمان غیبت امام (از ایشان سلام) رخ داده است: "پیش از مرگ ملک عبدالله حجاز، امام احمد الحسن (از ایشان سلام) شروع به فراخواندن و ملاقات با عده‌ای از مومنان که قبلاً با او ملاقات نکرده بودند، کرده بود. در شبی خاص، امام (از ایشان سلام) در جایی منتظر یکی از مومنان بود. پس مومن به دنبال امام (از ایشان سلام) رفت، اما او را نیافت. با این حال، مومن در اواخر شب فردی را دید که در فاصله‌ای دور بر صخره‌ای بزرگ نشسته بود. آن مومن مطمئن نبود که آیا او امام است یا خیر و بدین علت به آن مرد نزدیک نشد. او به خانه بازگشت و از امام (از ایشان سلام) عذرخواهی کرد و به او گفت: "سرورم، من در جایی که قرار بود ملاقات کنیم، به دنبال شما گشتم و نتوانستم شما را پیدا کنم. شما بودی که روی صخره نشسته بودی؟" می‌دانی برادرم عبدالله جواب امام چه بود؟ امام (از ایشان سلام) پاسخ داد و فرمود: "و چه سنگی می‌تواند نشستن من بر خود را تحمل کند؟ اگر روی آن نشسته بودم؛ آسمان‌ها و زمین از شنیدن فریاد آن صخره می‌لرزیدند. من خواهم مرد و هیچ کس هرگز حق کامل من را نخواهد دانست."

فداکاری‌ها

یکی از غم انگیزترین امور داستان امام احمد الحسن (از ایشان سلام) این است که چگونه باید همه چیز را رها نموده و از دست می‌داد. هنگامی‌که او عراق را ترک کرد، آن آخرین باری بود که مادرش را می‌دید و او در غیبتش از دنیا رفت و او حتی نتوانست در تشییع جنازه‌ی او شرکت کند. به نظر نمی‌رسید که امام (از

ایشان سلام) با فرزندان خود ارتباطی داشته باشد. داستان‌هایی را شنیده بودم که چندان خوشایند نبود و با اینکه امام (از ایشان سلام) همیشه از صحبت در مورد گذشته‌ی خود، به ویژه مسائل خانوادگی خودداری می‌کرد، توانستم مطلع شوم که خانواده‌اش نه با او و نه از یارانش بودند.

روزی امام (از ایشان سلام) فرمود: "ترس من برای تو و عشق من به تو حد و مرزی ندارد، من از خود فرزندانی دارم که هیچ روزی به آنان فکر نکرده‌ام و حتی به اندازه‌ی یک درصد از ترسم برای تو و عشقم به تو برای آنان بیمناک نگشته‌ام. من گفتم حتی یک درصد تا متوجه شوی پسرانم و دخترانم می‌توانند فدای خاک پای تو شوند."

من از این حرف او بسیار خجالت کشیدم و به زمین نگاه کردم و **گفتم:** "استغفر الله العلی العظیم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "من سه فرزند دارم، عبدالله و موسی و زینب. آنها تنها کسانی هستند که خداوند به من گفته دارایی من هستند و آنچه از دنیا دارم. پسرم، من در این دعوت تراژدی‌های بزرگی را دیده‌ام و تو می‌دانی. نیازی نیست تمام اتفاقاتی که برای من افتاده است را برای تو ذکر کنم."

گفتم: "لا قوه الا بالله. پدرم هر بار که به ملیکه نگاه می‌کنم، به فرزندان تو می‌اندیشم و آنچه برای تو رخ داده است، مانع از خوشحالی من می‌شود. به خدا هیچ زمانی نیست که فراموش کنم. دست تو را می‌بوسم زیرا تو پدر هستی و از عظیم ترین پدران هستی."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "خدا تو را برکت دهد پسرم، ممنونم."

مرحله‌ی نهایی

مهمترین چیزی که امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در دوران غیبت به آن دست یافت، رسیدن به مرحله‌ی نهایی بود. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در این عصر و دوران نقشی حیاتی داشته است. همانطور که قبلاً در این کتاب ذکر کردیم، حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) به مقام خدا در خلقت رسید و به او اختیار فرستادن رسولان داده شد. او آخرین فرستاده‌ی خدا بود و امامان و مهدیین (ع) را به عنوان رسول از سوی خود به پیش فرستاد. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در این مرحله نقش جبرائیل

(ع) را ایفا می‌کند. او کسی است که وحی یا پیام امام مهدی محمد، رسول الله (سلام بر ایشان و خاندانشان) را به مهدیین (ع) می‌رساند. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در این زمان تمام وحی است.

امام (از ایشان سلام) فرمود: "فتح مبین، کمال در شناخت، معرفت کامل."

گفتم: "آها! فنا؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "مرحله‌ی آخر، مرحله‌ی نهایی، دست کشیدن از همه چیز، حقیقت حقیقت، کمال."

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) به مرحله نهایی کمال رسیده و از اسارت عواطف و تمایلات انسانی فراتر رفته است. او بزرگتر از فقط یک امام یا مهدی شده است. برای مثال، امام احمد الحسن (از ایشان سلام) هیچگونه تمایل و غریزه جنسی ندارد. **امام (از ایشان سلام) فرمود:** "من آن غریزه را ندارم، زیرا مدت‌هاست که ذهن و نفس و بدنم را ترک کرده‌ام."

من همچنین همیشه می‌دانستم که امام احمد الحسن (از ایشان سلام) خیلی کم می‌خوابد و مدت زمان طولانی را بدون خواب سپری می‌کند. گاهی اوقات او شش روز را بدون خواب سپری می‌کند.

روزی امام (از ایشان سلام) نزد من آمد و فرمود: "پدرت سه روز است که نخوابیده است."

گفتم: "لا قوه الا بالله، چرا پدرم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "کارهای زیادی داشتم که باید انجام می‌دادم، فقط به چند دقیقه خواب نیاز دارم، برایم کافی است."

امام (از ایشان سلام) اغلب به شیوه‌های اسرارآمیز کار می‌کند. او (از ایشان سلام) توانایی پیمودن مسافت‌های طولانی را در یک لحظه دارد. او (از ایشان سلام) این توانایی را دارد که از دنیای رویا به عنوان راهی برای برقراری ارتباط استفاده کند. او این توانایی را دارد که هر زمان که من دچار مشکلی بودم یا هر زمان که به او نیاز داشتم آن را بداند. هرگاه به امام (از ایشان سلام) نیاز داشتم و در قلبم او را صدا می‌زدم، صدایم را می‌شنید و تقریباً بلافاصله با من تماس می‌گرفت. بارها امام (از ایشان سلام) به خواب من می‌آمد

و اطلاعاتی به من می‌داد و آن صحیح می‌بود. مثلاً یکی از موارد قابل توجه این بود که امام (از ایشان سلام) مدتی بود که برای ماموریتی رفته بود و من چند ماهی بود که با ایشان صحبت نکرده بودم.

شبی در خواب دیدم که امام (از ایشان سلام) نزد من آمد و فرمود: "امشب با تو صحبت خواهم کرد." و در واقع همان شب او برگشت و دقیقاً همانطور که در خواب بود، همان شب طبق وعده با من صحبت کرد. این در واقع بسیار مهم است، زیرا ملاقات او با امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) از این طریق آغاز شد، او امام را در خواب دید و امام به او فرمود که در مکانی خاص با او ملاقات کند.

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در خطبه‌ی ملاقات فرمود: "و داستان این ملاقات از این قرار است، در شبی از شب‌ها در عالم رویا دیدم که امام مهدی (ع) نزدیک ضریح سید محمد (ع) برادر امام حسن عسکری (ع) ایستاده بود و به من امر فرمود، که به ملاقاتش بروم، و بعد از آن از خواب بیدار شدم. ساعت دو نیمه شب بود، چهار رکعت از نماز شب را خواندم و سپس خوابیدم، و رویای دیگری دیدم، شبیه به همان رویای اول و همچنین امام مهدی (ع) وعده‌ی ملاقات را با من تعیین می‌فرمود. از خواب بیدار شدم، ساعت چهار نیمه شب بود، نماز شب را کامل کردم و نماز صبح را خواندم و پس از گذشت دو روز از این رویا به سامراء سفر کردم و امام عسکری (ع) و امام هادی (ع) را زیارت کردم، سپس به شهر بَلَد برگشتم و سید محمد (ع) را زیارت کردم و سپس به بغداد رفتم و امام کاظم (ع) و امام جواد (ع) را زیارت نمودم، سپس به کربلا رفتم و امام حسین (ع) و شهیدان (ع) را زیارت کردم، و شب هنگام امام مهدی (ع) را در حرم امام حسین (ع) ملاقات کردم، سپس صبحِ روزِ بعد نیز با ایشان در مقام امام مهدی (ع) در کربلا که در انتهای خیابان سِدره می‌باشد ملاقات کردم. و به تنهایی در آن مکان نشستیم که خلوت بود و به غیر از خدمتگزار کس دیگری نبود که او در نمازخانه‌ی زنان بود که تقریباً از آنجائی که ما بودیم جدا است."

امام (از ایشان سلام) نیز این توانایی را داشت که بداند انسان در حال شک، ایمان یا کفر است. اگرچه او هرگز آن را نشان نمی‌داد. بلکه بر اساس ظاهر با شخص برخورد می‌کرد تا او را شرمنده نکند و به این دلیل که مردم همیشه ادعای ایمان دارند. عیسی (ع) نیز همین توانایی را داشت و در قرآن آمده است:

﴿فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ

بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ ﴿چون عیسی از آنان احساس کفر کرد گفت یاران من در راه خدا چه کسانند حواریون گفتند ما یاران [دین] خداییم به خدا ایمان آورده‌ایم و گواه باش که ما تسلیم [او] هستیم﴾[21]

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) روزی به من فرمود: "این چه سخت است پسرم، چه سخت است که یکی به تو بگوید 'جان من فدای تو باد' و تو به آنها بگویی 'باشد که برکت یافته باشی' در حالی که خلاف آن را می‌بینی، می‌بینی که دروغ می‌گویند و منافقند."

امام (از ایشان سلام) این توانایی را دارد که به چهره‌ی انسان نگاه کند و با نگاه اول بفهمد که در زندگی گذشته چه کسی بوده است. او می‌تواند تناسخ‌های یک شخص و تمام جزئیات زندگی آنها را بگوید. او می‌تواند بگوید که آنها چه زمانی به دنیا آمده‌اند و چه زمانی خواهند مرد. او همچنین می‌تواند با نگاه کردن به چهره‌شان بفهمد که آیا آن زمان خوب یا بدی برای شنیدن یک دانش یا خبر خاص برای آنها بوده است. امام (از ایشان سلام) تقریباً هر صفت یا توانایی خداوند را پس از فتح مبین به دست آورده بود.

رابطه‌ی من با امام

برخی از چیزهایی که شاید خواننده در مورد آن سوال داشته باشد این است که من چگونه با امام احمد الحسن (از ایشان سلام) آشنا شدم. چند وقت است که او را می‌شناسم؟ اولین ملاقات ما چگونه بود؟ اگر این سؤالات را از او بپرسید با این کلمات به شما پاسخ می‌دهد: **"از روزی که به این دنیا آمد هرگز او را ترک نکرده‌ام."**

[21] قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه ۵۲



درب شماره سی و شش

در معرفت امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان)

﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

﴿اگر مومن باشید باقیمانده‌ی خدا [بقیة‌الله] برای شما بهتر است﴾

امام دوازدهم، امام غایب، بقیة الله، صاحب عصر و زمان، اینها بعضی از چند لقب پدربزرگ من، محمد بن الحسن العسکری (سلام بر ایشان و خاندانشان) است. امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) در پانزدهم شعبان سال ۸۶۹ میلادی متولد شد و از آن زمان تاکنون زنده است. او به دلیل توطئه‌ی فرزندان ابلیس برای کشتن او به غیبت رفت. در قرآن کریم از او به عنوان آخرین جزء باقیمانده‌ی خداوند یاد شده است: ﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ **﴿اگر مؤمن باشید باقیمانده‌ی خدا [بقیة الله] برای شما بهتر است﴾**[1] امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) تناسخ حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) هستند و همانطور که قبلاً در کتاب ذکر شد، پس از اینکه پیامبر (سلام بر ایشان و خاندانشان) به درجه‌ی دو کمان یا نزدیکتر (قاب قوسین او ادنی) رسید، خداوند در خلقت شد. امروز او در تصویر مردی در میانه‌ی سی‌سالگی با موهای قهوه‌ای و چشمان سبز و ریش و سبیل پرپشت ظاهر می‌شود. دست و بازوانش موهای زیادی دارند. او بسیار جوانتر از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) به نظر می‌رسد.

چرا امام مهدی در این زمان ظهور کرده است؟

روزی امام احمد الحسن (از ایشان سلام) به من فرمود: "یک روز شخصی بدون اینکه بداند کیستم، به من گفت 'اگر ۱۰ یا ۱۵ سال پیش کسی به من می‌گفت که امام مهدی (ع) ظهور کرده است، هرگز باور نمی‌کردم، اما اکنون نه تنها باور می‌کنم، بلکه من مطمئن هستم که او ظهور کرده است.'"

گفتم: "سبحان الله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "از او پرسیدم 'حاجی چرا چنین می‌گویی؟' و او در پاسخ گفت 'به خاطر آنچه از مردم مسلمان و مومن دیده‌ام.' گفتم: 'چه کسی را دیده‌ای؟' آن مرد پاسخ داد 'گروهی به نام اصحاب پرچم‌های سیاه مشرقی، آنها اتاقی در پالتاک دارند. آنها حاضرند برای پیروزی و یاری دادن به امام مهدی (ع) دست به هر کاری بزنند، با خود گفتم اگر امام مهدی (ع) ظهور نکند، پس به خدا سوگند کوتاهی از او بوده است.' او منظورش از او، سرور، پدرمان (ع) بود."

گفتم: "وای، سبحان الله!"

[1] قرآن کریم، سوره هود، آیه ۸۶

امام (از ایشان سلام) فرمود: "به او گفتم 'راست گفتی ای حاجی' آن پایان آنچه که اتفاق افتاد بود."

گفتم: "الله اکبر! الله اکبر! الله اکبر!"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "و من به تو می‌گویم پسرم، به خدا سوگند، به خدا سوگند، به خدا سوگند، و این سوگند بزرگ و سنگینی است. اگر ده هزار سال پیش فقط صد نفر مثل شماها بر روی زمین حضور داشتند، آدم (ع) توسط خداوند بر روی زمین تمکین داده می‌شد. او آن را با عدالت و انصاف پر می‌نمود. ابلیس در آن هیچ قدرتی نمی‌داشت."

گفتم: "اللهم صل علی محمد و آل محمد الائمه و المهدیین و سلم تسلیما! الله اکبر!"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "و امروز شما اینجا هستید، پس به خدا و عظمت او سوگند، یقیناً دولت ما به دستان شما و قلب‌های پاک مومن شما که هیچ حد و مرزی ندارد، استوار خواهد شد."

امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) به دلیل اندک بودن مومنان غایب بودند، اما اکنون به دلیل وجود مومنان واقعی، بر امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) واجب گشت که ظهور کند. مسلمانان قبلاً گمان می‌کردند که آنان منتظر امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) هستند، اما در واقع این امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) بود که منتظر ما بود. در احادیث و روایات آمده است که اگر امام فقط ۳۱۳ مومن واقعی داشته باشد، ظهور خواهد نمود. این بدان معناست که قبل از ظهور او و حتی در قسمت اعظم پس از ظهور او، ۱,۹ میلیارد مسلمان روی کره زمین به اندازه‌ی کافی مومن نیستند یا در دین و ایمان آنها اشکالی وجود دارد.

ارتباطات اولیه‌ی امام مهدی با من

روزی امام احمد الحسن (از ایشان سلام) نامه‌ای را از جدّم امام مهدی محمد بن الحسن (سلام بر ایشان و خاندانشان) به من رساند:

"سلام و رحمت و برکت خدا بر تو،

همانطور که من منتظر پسرم احمد بودم، در طول این سال‌های طولانی منتظر تو بودم تا اینکه صبر از صبر من خسته گشت. و اکنون تو اینجا هستی و تمامی شکر برای خدا می‌باشد که در دین خدا برکت یافته‌ای و مردانی را که به خدا سوگند از بهترین مردان هستند رهبری می‌کنی. در راه خدا سخت بکوش و خسته نشو که همانا خداوند می‌شنود و می‌بیند.

و سلام و رحمت و برکت خدا بر تو

- امام مهدی محمد بن الحسن العسکری (ع)"

اصحابم و من، خانه و اموال خود را فروختیم و تمام مال دنیا را به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) و امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) واگذار کردیم تا به این امر کمک کنیم. در آن زمان ما به وضعیت خود و اینکه چه اتفاقی برایمان می‌افتد اهمیتی نمی‌دادیم. ما فقط می‌خواستیم به هر طریق، شکل یا نحوی در پایه‌گذاری یک دولت عدل الهی شرکت و به هدایت مردم به سوی حقیقت کمک کنیم.

امام (از ایشان سلام) ابتدا قبول نکرد و فرمود: "قلبم راضی نمی‌شود که قبول کنم خانه‌ات را بفروشی پسرم، به کجا خواهی رفت؟" من از پذیرشِ امتناعِ او خودداری کردم. اصرار کردم که خانه‌ام را بفروشم و به او فشار آوردم که بپذیرد، تا اینکه بالاخره قبول کرد. پس از آن، بسیاری از برادران و خواهرانم می‌خواستند همین کار را انجام دهند و در مسیر من به سوی دولت عدل الهی به من بپیوندند. درخواست آنها را برای امام (از ایشان سلام) مطرح کردم و او به من فرمود: "این امر نیاز به اجازه‌ی سرور، پدر (ع) دارد."

پس از چند روز به امام (از ایشان سلام) عرض کردم: "آیا از امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) در مورد آنچه من پرسیدم امری شنیدی؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله پسرم."

گفتم: "آن چیست پدرم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "سرور و پدر (ع) این را فرمود: 'هر که می‌خواهد این کار را بکند و به پسرمان عبدالله بپیوندد، پس به او خوش‌آمد می‌گوییم.'"

بسیاری از مردم شروع به مشارکت در این امر کردند. جاوید الغنی بالله، وقار شاه، قدیر شاه و دیگران از بریتانیا از جمله اولین کسانی بودند که پیروزی و یاری دادند. نور فاطمه اولین کسی از ایرلند بود که با هر چه داشت پیروزی و یاری داد. دکتر علی الغریفی و همسرش علیا از سوئد ماشین و خانه خود را فروختند و همه چیز را به دعوت دادند. رمی ویلیه هر چه داشت تقدیم کرد. محمد حسام هم هر چه داشت داد و قول داد ماشینش را هم بفروشد. همه این اخبار را نزد امام (از ایشان سلام) بردم و ایشان به شدت تحت تاثیر قرار گرفتند.

من گفتم: "و نور از شما درخواست می‌کند که او را دعا کنی و از کوتاهی او در حق شما بگذری."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "باشد که خداوند به این زن در فرزندانش خیر عطا کند و هر یک از گناهانش را با ۱۰ عمل نیک مبادله کند. من از خدا می‌خواهم که او را از رفتن به بهشت منع نکند و باشد که در کنار صالحان قرار گیرد."

گفتم: "تمام شکر مخصوص خداست."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "این فضل ابتدا به خدا باز می‌گردد و بعد از آن به تو برمی‌گردد، پسرم."

گفتم: "اگر به خاطر شما نبود، من گمراه شده بودم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "خداوند به تو خیر عطا کند پسرم، حاشا که تو اصلا گمراه گردی در حالی‌که فرزند احمد و محمد هستی."

گفتم: "منال حلال و خواهران و برادرانش هم هستند که می‌خواهند اموال خود را در لبنان وقف کنند و در حال فروش آپارتمان و اثاثیه‌ی خود هستند!"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اگر آن مومنان در سال ۱۹۹۹ حضور داشتند، ما در حال حاضر بیش از یک دهه بود که در دولت عدل الهی زندگی می‌کردیم."

گفتم: "پدرم، ایمان مصری‌ها و غیر عرب‌ها و عشق آنها به تو عظیم است."

امام (از ایشان سلام) شروع به گریه کرد و فرمود: "اشک‌هایم از شدت خوشحالی بر گونه‌هایم جاری هستند، به خدا سوگند سرم را در برابر هر امامی از آل محمد و فرشتگان خدا و همه رسولانش بلند و من را مفتخر کردی. عذرخواهی می‌کنم، چون اشک‌هایم مدام سرازیر می‌شوند و نمی‌توانم تمرکز کنم. من را ببخش پسرم. من به نزد تو بازخواهم گشت، نمی‌توانم خودم را کنترل کنم. سلام و رحمت خدا بر تو باد."

امام (از ایشان سلام) رفت و پس از مدتی بازگشت و از این که چنین رفت عذرخواهی کرد. **من به او گفتم:** "فقط از خدا می‌خواهم که از ما راضی باشی پدرم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "به خدا سوگند، خداوند از همگی شما راضی و خشنود است."

گفتم: "من یار و کمر شما هستم و همیشه در کنار شما خواهم بود."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "تو بهترین یار و کمر هستی."

گفتم: "آیا به امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) عرض کردی؟ و او راضی بود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، او بسیار خوشحال شد و به شکرانه‌ی خداوند سجده نمود و دعا کرد که خداوند همه شما را حفظ و به همگی شما توفیق و استواری عطا کند."

تواضع امام مهدی

روزی به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) گفتم: "احساس کوتاهی و تقصیر دارم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "احساس هر مومنی همین است، حتی امام مهدی (ع) می‌فرماید 'من تقصیر کار هستم.' و من احساس می‌کنم که بسیار تقصیر کار هستم تا جایی که شب را نمی‌خوابم."

گفتم: "سبحان الله! سلام خداوند بر شما و بر امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان)، اما شما و امام (سلام بر ایشان و خاندانشان) هیچ یک تقصیر کار نیستید [کوتاهی نمی‌کنید]، ولی من باید باشم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم، همه‌ی ما نسبت به خدا کوتاهی می‌کنیم، زیرا او به ما بسیار عطا می‌کند و جز اندکی به او نمی‌دهیم و اندکی که به او می‌دهیم نیز از ما نیست بلکه از فضل اوست بنابراین ما حتی هیچ لطفی در آن نداریم."

شخصیت امام مهدی

روزی امام (از ایشان سلام) به من فرمود: "پیامبر خدا (سلام بر ایشان و خاندانشان) با مردم زیاد شوخی می‌کرد و علی بن ابی‌طالب (ع) نیز چنین می‌کرد. عمر بن خطاب ملعون می‌گفت 'اگر شوخی کردنِ علی نبود، او یک رهبر بزرگ می‌بود'[2]. آن بزدل می‌خواست علی بن ابی طالب (ع) را قضاوت کند و شخصیت خود را بر مردم تحمیل کند و مردم را کپی‌هایی از خود ببیند، لعنت خدا بر او باد."

گفتم: "آیا شخصیت عمر در آن زمان با شخصیت امروز او یکی است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "تقریبا."

گفتم: "امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) چطور؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "در مورد امام مهدی (ع)، در تمام عمرم ندیده‌ام که او شوخی کند."

گفتم: "در این روزگاری که ما هستیم هیچ چیز خنده‌داری وجود ندارد."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "راست گفتی پسرم."

در مناسبت دیگری امام (از ایشان سلام) فرمود: "پدربزرگت عاشق توست."

گفتم: "و من خیلی خیلی عاشق او هستم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "و او (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود که تو در خلق و خوی و صفات شخصیتی و حرکات و قدرت منطق به او شبیه هستی، جز اینکه او این کار را به زبان عربی انجام می‌دهد، در حالی که تو آن را به زبان انگلیسی انجام می‌دهی."

[2] در حدیث عمر، خلافت علی برای او ذکر شد، پس او گفت: 'اگر شوخی کردن او نبود.'" - مناقب اهل البیت، حیدر الشیروانی، ص ۴۵۴

گفتم: "سبحان الله!"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "صدایت زیباست پسرم، اما عربی تو روان نیست، زبانت به زبان عربی روان نیست. اما صدای تو کپی برابر اصل صدای جدت محمد بن الحسن العسکری (ع) و همچنین صدای جدت صدیق اکبر علی بن ابی‌طالب (ع) است."

رسولان امام مهدی

روزی شخصی از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسید: "آیا پیش از شما رسولانی از جانب امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) بودند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

پرسیدند: "چه کسانی؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پیش از من عیسی ابا احمد و پیش از او عباس ابا محمد بود." (این اشاره به رجعت عیسی مسیح در این عصر و زمان قبل از سال ۱۹۹۹ میلادی، سال ظهور یمانی، دارد. جالب اینجاست که روایاتی وجود دارد که نشان می‌دهد یمانی پرچم را از عیسی بن مریم (ع) می‌گیرد.)[3]

گفتم: "آیا او در طول ۱۲۰۰ سال گذشته رسولان دیگری فرستاد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

گفتم: "پس آیا برخی از این دعوت‌ها و ادیانی که در ۱۲۰۰ سال گذشته آغاز شده، واقعاً توسط رسولان امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) آغاز شده است؟"[4]

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، بدون شک."

---

[3] امام صادق (از ایشان سلام) فرمود: "سپس مهدی هدایت کننده و هدایت شده که پرچم را از دست عیسی بن مریم می‌گیرد، خروج می‌کند." - الملاحم و الفتن، سید بن طاووس، ج ۱، ص ۲۶۳

[4] هم اکنون مشخص نمی‌کنیم که کدام جنبش‌های دینی در این دوره از امام مهدی بوده است، زیرا این موضوع پیچیده‌ای است که مستلزم توجه دقیق‌تر به جنبه‌های حقیقی هر جنبش و همچنین تحریفات، انحرافات عمدی، مفاسد آنها و غصب جانشینی تعیین شده‌ی الهی است.

گفتم: "برای این رسولان چه اتفاقی افتاد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "برخی کشته شدند و برخی دیگر مورد تمسخر قرار گرفتند و برخی دیگر شکست خوردند و مانند برخی از رسولان محو شدند."

علم امام مهدی

از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیدم: "آیا همه‌ی زبان‌ها را متوجه می‌شوی؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه همه‌ی زبان‌ها را، بلکه پدربزرگ تو زبان همه‌ی مخلوقات جهان را می‌فهمد."

(م ح م د) و تتراگراماتون (ی ه و ه)

نکته بسیار جالب توجه این است که در وصیت‌نامه حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) هنگام صحبت در مورد امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) آمده است: **"حسن (ع) آن را به فرزندش محمد مستحفظ از آل محمد صلی الله علیه و علیهم تسلیم کند."**[5] نکته‌ی جالب اینجاست که در متن عربی در واقع چنین آمده است: **"حسن (ع) آن را به فرزندش م ح م د مستحفظ از آل محمد صلی الله علیه و علیهم تسلیم کند."**[6] این یکی از اسرار متعدد وصیت‌نامه‌ی مقدس حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) است که تنها می‌تواند توسط صاحب آن آشکار شود. تصویر زیر را از کتاب بحار الانوار به عنوان دلیل ارائه می‌کنیم (شکل ۱):

[5] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۳، ص ۱۴۸

[6] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۳، ص ۱۴۸

شکل ۱ : (م ح م د) در وصیت‌نامه مقدس



بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۳، ص ۱۴۸ – Shia Online Library

احادیث و روایات بسیار دیگری نیز وجود دارد که از امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) صرفاً به عنوان **(م ح م د)** (سلام بر ایشان و خاندانشان) یاد شده است و امامان (از ایشان سلام) از نام بردن نام او به شدت نهی کرده‌اند. امام صادق (از ایشان سلام) فرمود: **"صاحب این امر مردی است که نام او را جز کافر نمی‌خواند."**[7] امام رضا (از ایشان سلام) فرمود: **"بدن او دیده نمی‌شود و او را به نامش نمی‌خوانند."**[8] از آن زمان به بعد شیعیان او را چهار حرف **(م ح م د)** می‌نامیدند. شیعیان اولیه از این روایت آگاه بودند. در یهودیت، چیزی به نام تِتراگراماتون وجود دارد که برای اشاره به نام مقدس خداوند (یهوه) یا (יְהוָה) Y H W H که از چهار حرف تشکیل شده است[9]، به کار می‌رود.

[7] الکافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۳۳۳

[8] الکافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۳۳۳

[9] ۴ حرف **م ح م د (מַחְמַד)** همچنین در سراسر تورات ظاهر می‌شود. اما به واژه‌ای با معانی گوناگون مانند عزیز، مطلوب، لذت بخش، چیز دلپذیر یا دوست داشتنی ترجمه می‌شود. برای مثال این موارد را مشاهده کنید: غزل غزل‌های سلیمان ۵:۱۶، اشعیا ۶۴:۱۰ (کتاب مقدس عبری-انگلیسی ۱۹۸۵ JPS یا ۶۴:۱۱ کتاب مقدس کینگ جیمز)، حزقیال ۲۴:۱۶.

در یهودیت، وقتی موسی (ع) از خدا پرسید که نامش چیست و وقتی مردم از او می‌پرسند، خدا را چه بخواند، خداوند به سادگی به موسی (ع) پاسخ می‌دهد و می‌فرماید: **"هستم آنکه هستم (اِهیِه اَشِر اِهیِه) و فرمود "به بنی اسرائیل بگو: 'هستم' (اِهیِه) مرا نزد شما فرستاده است."**[10] در روایات یهودی ذکر شده است که تلفظ یا نوشتن نام واقعی خداوند مطلقاً ممنوع است و حتی می‌گویند: **"کسی که اسم را با حروف خودش تلفظ کند، نصیبی در جهانی که در پیش رو است ندارد."**[11] هنگام ارجاع به "نام" از اصطلاح هاشم (השם) استفاده می‌شود که به معنای "اسم (اعظم)" است. تنها در اسلام شیعه و یهودیت است که این دو نام را داریم که به اختصار چهار حرف هستند و تلفظ آنها حرام است.

تلفظ نام واقعی خدا در هر دو دین با قدرت‌ها و توانایی‌های عالی برای فرمان دادن به معجزات بزرگ همراه است. در روایات اهل‌بیت (از ایشان سلام) ذکر شده است که یکی از کارهایی که قائم انجام می‌دهد، ذکر نام حقیقی خداوند به زبان عبری است.

امام صادق (از ایشان سلام) فرمود: **"وقتی امام اذن می‌دهد، او خدا را با اسم اعظمش به زبان عبری می‌خواند و ۳۱۳ یارانش مانند برگ‌های خزان نزد او می‌آیند."**[12] آیا بین (یهوه) **Y H W H** و **(م ح م د)** رابطه وجود دارد؟ آیا **(م ح م د)** نسخه‌ی عربی (یهوه) **Y H W H** است؟ آیا آن نام حقیقی امام دوازدهم است که قائم می‌خواند یا آن چیز دیگری است؟

در کتاب توحید امام احمد الحسن (از ایشان سلام) روایتی از امام صادق (از ایشان سلام) نقل شده است. امام صادق (از ایشان سلام) می‌فرماید:

خداوند عزیز جبار پیامبر خویش (سلام بر ایشان و خاندانشان) را هفت‌بار به آسمان عروج داد؛ اما در مرتبه اول، به حضرت برکت داد. دومین‌بار فرایض خویش را به او آموخت. پس محملی از نور را بر او نازل فرمود که در آن چهل نوع از انواع نور بود که در اطراف عرش، عرش خدای تبارک و تعالی می‌گردیدند و دیدگان ناظرین را از روشنایی پر می‌کردند، اما یکی از این نورها رنگ زرد بود که زردی

[10] کتاب مقدس، سفر خروج، اصحاح ۳: ۱۴

[11] میشنا (تورات شفاهی)،کورن اشتاینسالتز، سنهدرین ۱۰:۱

[12] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۲، ص ۳۶۸

ناشی از آن است و یکی از آن‌ها سرخ بود که رنگ سرخ ناشی از آن است و یکی از آن‌ها سفید بود که سفیدی از آن پدید آمد و باقیمانده به تعداد مخلوقات از نور بود... سپس به آسمان دنیا عروج فرمود. فرشتگان به اطراف و اکناف آسمان پراکنده شدند، سپس به سجده افتادند و گفتند: "سبّوح قدّوس، این نور تا چه اندازه به نور پروردگار ما شبیه است!" آنگاه جبرئیل فرمود: "اللّه اکبر اللّه اکبر!"سپس درهای آسمان گشوده شد و ملائکه گرد آمدند، سپس به محضر حضرت رسول (سلام بر ایشان و خاندانشان) شرف‌یاب شدند و فوج فوج بر حضرت سلام کردند و عرضه داشتند: "ای محمد، برادرت چطور است؟ وقتی پایین رفتی، از طرف ما به او سلام برسان." پیامبر (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود: "آیا او را می‌شناسید؟" عرض کردند: "چگونه او را نشناسیم درحالی‌که خداوند عزوجل پیمان تو و او و شیعه‌ی او را از ما تا به روز قیامت گرفته و ما هر روز پنج مرتبه بر چهره‌ی شیعیان نظر می‌افکنیم - منظورشان در وقت نماز می‌باشد – و همانا ما بر تو و او صلوات می‌فرستیم." او فرمود: "سپس خداوند چهل نور از انواع نور را که هیچ شباهتی به نور اول نداشت به آن‌ها افزود و بر من حلقه‌ها و زنجیرهایی را افزود، سپس من را به آسمان دوم عروج داد. وقتی به دروازه آسمان نزدیک شدم، فرشتگان به اطراف و اکناف آسمان پراکنده شدند و به سجده افتادند و گفتند: "سبّوح قدّوس ربُّ الملائکة و الروح، چقدر این نور به نور پروردگار ما شباهت دارد!" پس جبرئیل فرمود:"أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ"، پس فرشتگان گرد آمدند و درهای آسمان گشوده شد و گفتند: "ای جبرئیل! این کیست که با توست؟" فرمود: "این محمدست." گفتند: "آیا مبعوث شده است؟" فرمود: "آری." رسول خدا فرمود: "فرشتگان به سرعت به سمت من آمده و سلام کردند و گفتند: "به برادرت سلام ما را برسان." به ایشان گفتم: "آیا او را می‌شناسید؟" گفتند: "آری، چگونه او را نشناسیم درحالی‌که خداوند پیمان تو و او و شیعه او را تا روز قیامت از ما گرفت و ما هر روز پنج مرتبه به چهره شیعیان او نظر می‌افکنیم." مقصود در هر یک از اوقات نماز می‌باشد. رسول خدا فرمود: "سپس پروردگارم چهل نوع از انواع نور را برایم افزود که شباهتی به نورهای اول نداشت و حلقه‌ها و زنجیرهایی را برایم افزود، سپس مرا به آسمان سوم عروج داد و فرشتگان به اطراف و اکناف آسمان پراکنده شدند و به سجده افتادند و گفتند: "سبّوح قدّوس ربّ الملائکة و الروح، این چه نوری است که شبیه نور پروردگار ماست؟" پس جبرئیل فرمود: "أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رسول‌الله أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رسول‌الله." پس فرشتگان گرد آمدند و درهای آسمان گشوده

شد و گفتند: "مرحبا بر اول و مرحبا بر آخر و مرحبا بر گردآورنده [حاشر] و مرحبا بر پراکنده کننده [ناشر] محمد بهترین پیامبران و علی بهترین وصی‌ها."رسول خدا فرمود: "بر من درود فرستادند و درباره علی برادرم از من سوال کردند." گفتم: "او جانشین من در زمین است، آیا او را می‌شناسید؟" عرضه داشتند: "آری، چگونه او را نشناسیم درحالی‌که هر سال یک بار بیت‌المعمور را زیارت می‌کنیم و بر روی آن پارچه نازک سفیدی است که نام محمد و علی و حسن و حسین [و امامان] (سلام بر همگی ایشان) و شیعیان آنان تا روز قیامت نوشته شده و ما هر شب و روز پنج مرتبه آنان را برکت می‌دهیم. مقصود در هر یک از اوقات نماز می‌باشد و آنها بر سر آنان دست می‌کشند. فرمود: "سپس پروردگار عزوجل چهل نوع از انواع نور را بر من بیفزود که به آن نورهای اول شباهتی نداشت و حلقه‌ها و زنجیرهایی را بر من افزود، سپس مرا به آسمان چهارم عروج داد و فرشتگان هیچ نگفتند و صدایی از ایشان شنیدم، گویا که در سینه‌ها حبس بود. فرشتگان اجتماع کردند و درهای آسمان باز شد و به سرعت به طرف من شتافتند و جبرئیل فرمود: "حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ." فرشتگان هم گفتند: "دو صدای معروف" پس جبرئیل فرمود: "قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ" فرشتگان گفتند: "آن تا به روز قیامت به شیعیان تعلق دارد." سپس فرشتگان گرد آمدند عرضه داشتند: "برادرت را کجا گذاشتی؟" حضرت به آنان فرمود: "آیا او را می‌شناسید؟" عرض کردند: " او و شیعیان او را می‌شناسیم و آنها نوری هستند پیرامون عرش الهی و در بیت‌المعمور پارچه‌ای از نور است که در آن نام محمد (ص) و علی و حسن و حسین و امامان و شیعیان آن‌ها می‌باشد، بی‌آنکه نام یکی از ایشان کم یا زیاد شده باشد. این میثاقی است که از ما گرفته شده و در هر روز جمعه آن را بر ما قرائت می‌کنند." خطاب آمد: "ای محمد! سرت را بلند کن". من سر خویش را بلند کردم و دیدم که طبقات آسمان از هم شکافته و پرده‌ها برداشته شده است. سپس به من فرمود: "سر به زیر بر و بنگر چه می‌بینی. پس سرم را پایین بردم و نظرم به کعبه‌ای مانند کعبه‌ی شما، و حرمی مثل حرم این خانه، که به طوری که اگر من چیزی را از دستم می‌انداختم بر آن می‌افتاد." حق تعالی به من فرمود: "ای محمد! این حرم است و تو حرام هستی [احترام بیت به‌خاطر حرمت تو است.] و هر مثلی مثالی دارد. ای محمد! به صاد نزدیک شو، و آن آبی است که از طرف راست عرش من جاری است. رسول الله با دست راست خویش آن آب را برگرفت؛ از این رو در وضو ابتدا با دست راست آب برمی‌دارند. سپس خداوند به او

وحی کرد تا صورت خود را بشوید و فرمود: "تو در حال نگریستن به عظمت من هستی. پس دست راست و چپ خود را بشوی زیرا همانا که در حال دریافت کلام من با دستانت هستی و با آبی که در دستت باقی مانده، بر سر و پاهایت تا روی برآمدگی پاها مسح بکش. من به تو برکت می‌بخشم و به تو جایگاهی را اعطا می‌کنم که هرگز به هیچکس دیگری در پیش داده نشده است." این است علت وضو و اذان. سپس فرمود: "ای محمد! حجر الاسود را دریافت کن و به تعداد حجاب‌هایم مرا بزرگ دار." و به همین خاطر تکبیر هفت‌بار شد؛ زیرا حجاب‌ها هفت تا هستند و آنها به هنگام انقطاع حجاب‌ها گشوده شدند و از اینجاست که افتتاح سنت شده و حجاب‌هایی که مطابق بودند، در میان آنان دریایی از نور بود و آن نور توسط خدا بر محمد نازل شد. از این رو افتتاح سه‌مرتبه است بخاطر سه مرتبه افتتاح حجاب‌ها، پس تکبیر هفت‌مرتبه و افتتاح سه مرتبه می‌باشد. وقتی از تکبیر و افتتاح فارغ شد، خداوند عزوجل فرمود: "پس اسم مرا یاد کن." از این رو "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ" در آغاز سوره‌ها قرار گرفت. سپس به او فرمود: "مرا ستایش کن." حضرت فرمود: "الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ." پیامبر اکرم پس از ستایش در دل خویش فرمود: "تو را سپاس." سپس خداوند فرمود: "ستایش مرا قطع کردی، پس اسم مرا یاد کن."بدین روی در حمد دوبار "الرحمن الرحیم" قرار داده شده است. وقتی او به "وَ لَا الضَّالِّينَ"رسید، فرمود: "الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ شُكْراً" پس خداوند عزیز جبار فرمود: "ذکر مرا قطع کردی، پس نام مرا یاد کن." به همین خاطر است که "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ" بعد از حمد در آغاز سوره بعدی مشروع گردید. پس به او فرمود: بخوان: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۞ اللَّهُ الصَّمَدُ ۞ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ۞ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ سپس وحی خود را از او بازداشت، پس رسول خدا فرمود: "الواحد الاحد الصمد"پس هنگامی‌که آن را گفت خداوند بر او وحی کرد: "برای پروردگارت رکوع کن ای محمد" پس او رکوع کرد پس خداوند به او وحی کرد در حالی‌که او در رکوع بود: "سبحان ربی العظیم" پس او آن را سه مرتبه باز گفت، پس خدا به او وحی کرد و فرمود: "سرت را بلند کن ای محمد" پس رسول الله چنین کرد و ایستاد. پس خداوند به او وحی کرد و فرمود: "برای پروردگارت سجده کن ای محمد" پس محمد به سجده افتاد. پس خداوند به او وحی کرد و فرمود: "سبحان ربی الأعلی" پس او سه مرتبه آن را انجام داد، سپس خداوند به او وحی کرد و فرمود: "بنشین ای محمد" پس او چنین کرد و چون سر از سجده بلند کرد و نشست به عظمتی که بر او آشکار شده بود می‌نگریست. بار دوم از خود بدون امری

سجده کرد و او همچنین سه بار تسبیح گفت، پس خداوند دوباره به او الهام کرد که بنشیند، پس چنین کرد و به سبب عظمت آنچه دید، نماز با یک رکوع و دو بار سجده گشت. سپس خداوند به او وحی نمود و فرمود: "بخوان الحمد لله" پس او آن را همانند اولی خواند و سپس خدا به او وحی کرد و فرمود: "بخوان إنّا أنزلناه، زیرا این مربوط به نسب تو و نسب اهل بیت تو تا روز قیامت است." سپس همانند دفعه‌ی اول به رکوع رفت و یک سجده نمود و سپس خداوند به او وحی کرد و فرمود: "سرت را بلند کن ای محمد، پروردگارت تو را استوار کرده است." پس هنگامی‌که خواست برخیزد به او گفته شد: "ای محمد، بنشین." پس او نشست پس خداوند به او وحی کرد تا که فرمود: "ای محمد، هر زمانی که نعمتی را به تو ارزانی داشتم نام مرا ببر." پس خداوند به او الهام کرد تا فرمود: "بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى كُلُّهَا لِلَّهِ." و سپس خدا به او الهام کرد و فرمود: "ای محمد! بر خود و اهل‌بیت خود درود فرست." پس گفتم: "صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِي" و آنگاه روی خود را برگرداند و صفوف فرشتگان، پیامبران و فرستادگان را دید. فرمود: "ای محمد! بر آنان سلام بده." گفتم: "السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ." پس خداوند بر او وحی کرد و فرمود: "ای محمد، همانا سلام و رحمت و تحیت و برکات بر تو و ذریه تو می‌باشد." سپس پروردگار به او امر فرمود که به سمت چپ توجه نکند و اولین سوره‌ای که بعد از "قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ" و "إنّا أنزلناه" شنید، در مورد اصحاب یمین و اصحاب شِمال بود، به خاطر آنچه گفته شد سلام یک بار به سمت قبله می‌باشد و به همین دلیل تکبیر در سجود همراه شکرگزاری به جا آورده می‌شود و کلام او "سمع الله لمن حمده" به این دلیل مشروع شد که پیامبر (سلام بر ایشان و خاندانشان) صدای فرشتگان را شنید که تسبیح و تحمید و تحلیل می‌گفتند و بدین علت فرمود: "سمع الله لمن حمده."[13]

همانطور که از روایت بالا می‌بینیم، حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) به سفری شبانه برده شد، سفری عرفانی که در آن بام خانه‌ی پیامبر گشوده شد و جبرائیل (ع) نازل شد و او را به سفری شبانه از خانه‌اش تا به خدا برد. در روایات آمده است که او به جایگاهی رسید که حتی جبرائیل (ع) هم به آن نرسید. به نظر می‌رسد پیش از این، محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) به جبرائیل (ع) نیاز داشت تا وحی الهی را

[13] الکافی، شیخ کلینی، ج ۳، ص ۴۸۳ - ۴۸۶

به او برساند و پس از آن محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) دیگر به او نیازی نداشت. او به جایگاهی رسید که فقط یک حجاب سبز رنگ بین او و خدا قرار داشت. او توانست به درون حجاب نگاه کند و از نور خدا پر شد. سپس محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) به حالتی تبدیل شد که بین خود و خدا در نوسان بود. او خدای در خلق شد و به دستورات خدا سخن گفت و عمل کرد و از نور و روح خدا پر شد و حتی برای خدا پاسخ داد: **"سمع الله لمن حمده."** محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) معبد و سکونتگاه روح خدا شد. پس از آن حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) به نماز خواندن امر شد. او خود را در حال نماز در کنار پیامبران و رسولان (سلام بر همگی ایشان) دید. می‌دانیم که پیامبر (سلام بر ایشان و خاندانشان) در سفر شبانه همراه با پیامبران و رسولان در بیت المقدس نماز خواند. بنابراین، او روح (یهوه) **Y-H-W-H** را در اورشلیم دریافت کرد. قرآن کریم در سوره‌ای به نام سفر شبانه، سوره اسراء، این داستان را ذکر می‌کند: **﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ ﴿منزه است آن [خدایی] که بنده‌اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده‌ایم سیر داد تا از نشانه‌های خود به او بنمایانیم که او همان شنوای بیناست﴾**[14]

[14] قرآن کریم، سوره اسراء، آیه ۱

شکل ۲: موسی (ع) و یوشع (ع) در برابر تابوت عهد تعظیم می کنند



موسی و یوشع در خیمه‌ی اجتماع [تبرنکل] (حدود ۱۹۰۲-۱۸۹۶) اثر جیمز تیسوت، موزه یهودی

در مورد تابوت عهد، قرآن کریم می‌فرماید: **﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ ﴿و پیامبرشان بدیشان گفت در حقیقت نشانه پادشاهی او این است که آن صندوق [عهد] که در آن آرامش خاطری از جانب پروردگارتان و باقیمانده‌ای از آنچه خاندان موسی و خاندان هارون [در آن] بر جای نهاده‌اند در حالی که فرشتگان آن را حمل می‌کنند به سوی شما خواهد آمد مسلما اگر مومن باشید برای شما در این [رویداد] نشانه‌ای است﴾**[15]

معروف است که روح خدا / باقیمانده‌ی خدا [بقیة الله] در تابوت عهد ساکن بود. در تورات آمده است: **"من در آنجا با تو ملاقات خواهم کرد و از بالای جایگاه کفّاره، از میان دو کروبی که بر تابوت**

[15] قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۴۸

شهادت قرار دارند، همه‌ی فرمان‌های خود را برای بنی‌اسرائیل به تو خواهم داد."[16] سپس به موسی و بنی‌اسرائیل دستور داد که برای او خانه‌ای در اورشلیم بسازند. **"بگذار آنها جایگاه مقدسی برایم بسازند تا در میان ایشان ساکن شوم."**[17]

تابوت عهد جایی است که خداوند از آنجا با پیامبران و رسولان (سلام بر همگی ایشان) صحبت می‌کند و آن قرار بود در مقدس‌ترین مقدسات، اتاقی در انتهای معبد نگهداری شود. روح (یهوه) **Y-H-W-H** در تابوت در حرم شریف [کوه معبد] در اورشلیم ساکن خواهد شد.[18] اهمیت سفر شبانه‌ی (اسراء و معراج) محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) به کوه معبد در اورشلیم روشن می‌شود. محمد، معبد جدید یا محل سکونت روح (یهوه) **Y-H-W-H** می‌شود و محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) تبدیل به **(م ح م د)** می‌شود. پس او تبدیل به **(م ح م د)** می‌شود، کسی که رسولان و امامان و مهدیین (سلام بر همگی ایشان) را به سوی مردمان جهان می‌فرستد. همانطور که قوم برگزیده‌ی اسرائیل خالق الهی را با خود داشتند که در میان آنها ساکن بود و از صندوق عهد با آنها صحبت می‌کرد، قوم برگزیده‌ی خدا امروز نیز خالق را با خود دارند که به واسطه‌ی **بقیه الله**، امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) با آنها سخن می‌گوید و در میان آنها ساکن می‌شود.

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "اکنون خالق الهی حاضر است."

گفتم: "منظورت امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "الله عز و جل. و تو باید بگویی، الله کیست؟"

گفتم: "او کیست؟"

---

[16] کتاب مقدس، سفر خروج، اصحاح ۲۲:۲۵

[17] کتاب مقدس، سفر خروج، اصحاح ۲۵: ۸

[18] تابوت عهد אֲרוֹן הַבְּרִית یا تابوت شهادت אֲרוֹן הָעֵדֻת یا تابوت خدا אֲרוֹן־יְהוָה مقدس‌ترین نمادِ بنی‌اسرائیل و نمایانگر تجلی فیزیکی حضور خدا، قدرت عالی و روح القدس بود. آن حاوی تمام اسرار الهی از جمله دو لوح بود و توسط لاویان (کارگزاران کاهن) در هنگام سرگردانی در بیابان حمل می‌شد. آن توسط داوود پادشاه و پادشاه سلیمان در معبد اورشلیم قرار داده شد. با این حال، پس از تخریب معبد دوم، مکان آن نامعلوم گشت. طبق روایات یهودی، زمانی که معبد سوم بازسازی شود، آن توسط ماشیاخ (مسیح) بازگردانده خواهد شد.

امام (از ایشان سلام) فرمود: "امروز چه کسی نماینده‌ی او بر روی زمین است؟ بقیة الله محمد بن الحسن (ع). بقیة الله. برداشت تو از این جمله چیست؟"

گفتم: "آنچه از محمد و فاطمه و امامان (از ایشان سلام) باقی مانده است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بقیة الله، پس، چه کسی از چهارده معصوم باقی مانده است؟"

گفتم: "محمد بن الحسن (سلام بر ایشان و خاندانشان)."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پس اوست که باقی است، پس او خداست و خدا اوست."

ما می‌خواهیم شفاف باشیم که ما نمی‌گوییم که امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) که انسان دارای گوشت و استخوان است خدای مطلق می‌باشد. بلکه آنچه می‌گوییم این است که نماینده‌ی خدا، امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) ظرف اراده‌ی خداوند است. نور خدا در اوست و او به وسیله امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) سخن می‌گوید. گفتار و کردار امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) گفتار و کردار خداوند است. امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) همان تابوت عهد است و خداوند از درون او سخن می‌گوید. پس امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) پروردگار ماست ولی خدای ما نیست. او پروردگار است که خدا بوسیله او صحبت می‌کند، همانطور که تابوت یک شی جسمانی است که خدا نیست، بلکه خدا از طریق آن صحبت کرد و در آن ساکن شد.[19] از این رو روایات محمد و آل محمد (از ایشان سلام) را میابیم که بیان می‌کند آن کس که از بوته‌ی سوزان طور[20] با موسی (ع) صحبت کرد، کسی که برای یهود (یهوه) **Y-H-W-H** است، علی امیر المومنین یا یکی از مهدیین

[19] کلمه (رب) در عربی لزوماً به الله (خدا) اشاره نمی‌کند. برای مثال عبارت "رب البیت" را در نظر بگیرید. در قرآن کریم (سوره یوسف، آیه ۴۲) از پادشاه مصر به عنوان "رب" به معنای پروردگار یا سرور یاد شده است. در کتاب توحید امام احمد الحسن (از ایشان سلام) این موضوع را روشن می‌کند. برای مثال او می‌فرماید: "خداوندی مانند ربوبیت است... و همان‌طور که می‌توان "رب" را برای پدر در مورد پسرانش به کار برد، زیرا هنگامی‌که منظور رابطه‌ی او با پسرانش و آنچه **او بر آنان جاری می‌دارد** باشد، او رب خانواده است. به این ترتیب، صفت خدا را می‌توان به پدر داد، در صورتی که آنچه ما از رابطه او با پسرانش به آن می‌نگریم، **آنها** باشند و **آنچه آنها از او می‌خواهند**. از این رو می‌توان سیمای لاهوت را به افراد خاص از میان پیامبران خدا و رسولانش که حقیقتاً صورت خداوند در خلقت بوده‌اند داد." - کتاب توحید، امام احمد الحسن (از ایشان سلام)

[20] "پس انتظار ظهور کسی را داشته باشید که از درخت بر طور سینا با موسی سخن گفت." - معجم احادیث الامام المهدی، علی کورانی عاملی، ج ۳، ص ۲۶

(سلام بر همگی ایشان) می‌باشد. اگر (یهوه) **Y-H-W-H** یا روح خدا می‌تواند در یک بوته یا تابوت ساکن شود، او می‌تواند در یک انسان نیز ساکن شود.

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پروردگارت محمد بن الحسن (ع) است."



درب شماره سی و هفت

در معرفت داستان چهل مرد

"قائم قیام نمی کند تا آن که دوازده نفر قیام کنند و همگی بر این گفته

که امام را دیده اند اتّفاق نظر دارند، اما آنها را تکذیب می کنند"

یکی از نشانه‌های ظهور امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) مرگ ملک عبدالله حجاز بود. علمای شیعه سال‌ها در کتاب‌ها و سخنرانی‌های خود در تلویزیون و مساجد می‌گفتند مرگ ملک عبدالله حجاز یکی از نزدیک‌ترین نشانه‌هایی است که درست قبل از ظهور امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) رخ می‌دهد. همگی آنان گفتند که اهل‌بیت (از ایشان سلام) در کلام خود آن را به روشنی پیشگویی کرده‌اند. حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود: **"مردی بر حجاز حکومت خواهد کرد که نامش همچون نام یک حیوان است، اگر از دور به او بنگری می‌پنداری که چشمانش چپ است اما اگر به او نزدیک شوی در چشمانش چیزی نمی‌بینی، برادرش که عبدالله نام دارد جانشین او می‌شود. وای بر شیعیان ما از او (آن را سه بار تکرار کرد)، به من مرگ او را بشارت ده و من به تو ظهور حجت (امام مهدی) را بشارت می‌دهم."**[1] (شکل ۱). امام صادق (از ایشان سلام) فرمود: **"هر کس مرگ عبدالله را برای من ضمانت کند، قائم را برای او ضمانت می‌کنم."**[2]

شکل ۱: ملک عبدالله حجاز "عربستان سعودی"



توصیفی که در روایت آمده دقیقاً مطابق با ملک عبدالله بن عبد العزیز است که به شدت شیعه‌ستیز بود و از این رو **"وای بر شیعیان ما از او"**. او جانشین برادرش ملک فهد شد که نامش همچون نام یک حیوان

[1] ۲۵۰ نشانه تا ظهور امام مهدی، محمدعلی طباطبایی، نشانه‌ی شماره ۸۸، ص ۱۳۶

[2] الغیبة، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۴۶۷

است. فهد به معنای یوزپلنگ است. از دور به نظر می‌رسید که چشمان ملک فهد چپ است اما از نزدیک در چشمانش چیزی دیده نمی‌شد (شکل ۲). هیچ‌کدام از پیشگویی‌های آخرالزمان با هیچ‌کسی بهتر از این پیشگویی که با ملک عبدالله مطابقت دارد، مطابقت نمی‌کند. به یاد دارم حتی زمانی که به لبنان سفر می‌کردم، حزب الله در حال اجرای یک کارزار تبلیغات سیاسی بزرگ در خیابان‌ها بود و افرادی از آنها در خیابان‌های بیروت بودند که جزوه‌هایی را پخش می‌کردند که در آن ادعا شده بود مرگ ملک عبدالله بن عبدالعزیز نشانه‌ی ظهور مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) بوده و حسن نصرالله، یمانی می‌باشد.

شکل ۲: ملک فهد حجاز "عربستان سعودی"



شب ۲۳ ژانویه ۲۰۱۵ (مصادف با ۳ بهمن ۱۳۹۳)، خبرگزاری‌ها به دنیا اعلام کردند که ملک عبدالله حجاز مرد. شیعیان جهان آن را جشن گرفتند و مومنان آن را به عنوان نشانه‌ی ظهور نزدیک امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) برشمردند. در همان روز مرگ ملک عبدالله، ویدئویی در اینترنت منتشر شد که ظهور امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) را بشارت می‌داد. حساب‌های متفرقه‌ای در فیس بوک شروع به انتشار یک خبر خاص کردند و آن ظهور امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) بود. بشارت‌دهندگان شروع به تشویق مردم برای انجام آنچه در روایت آمده است کردند. در روایت آمده است که حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود به او مرگ ملک عبدالله را بشارت دهید و او به شما ظهور مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) را بشارت خواهد داد. آنها گفتند اکنون که ملک عبدالله مرد، بر شماست که از خدا بپرسید، از محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) بپرسید که آیا ما راستگو هستیم؟ از او از طریق استخاره یا

یک نشانه یا هر راهی که دوست دارید بپرسید. آنها گفتند که وعده‌ی پیامبر (سلام بر ایشان و خاندانشان) دلیل بر راستگویی آنان است، زیرا احدی جز آنان ادعا نکرد که امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) در هنگام مرگ ملک عبدالله ظهور کرده است، پس آنها راستگو هستند.

داستان ملاقات

این افراد مدعی بودند که بیش از یک سال و نیم همراه با امام احمد الحسن (از ایشان سلام) بوده‌اند و اینکه آنها توسط او به ملاقات امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) برده شدند. آنها ادعا کردند و شهادت دادند که حقیقتا امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) را دیده و ملاقات کرده‌اند. آنها مدعی شدند که دوازده مردی هستند که در روایت امام صادق (از ایشان سلام) ذکر شده‌اند هنگامی‌که فرمود: **"قائم قیام نمی‌کند تا آن‌که دوازده نفر قیام کنند و همگی بر این گفته که امام را دیده‌اند اتّفاق نظر دارند، اما آنها را تکذیب می‌کنند."**[3] آنها داستان ملاقات خود را به شرح زیر نقل کردند:

"بسم الله الرحمن الرحیم.

والحمد لله رب العالمین.

اللهم صل علی محمد وآل محمد الائمه و المهدیین و سلم تسلیما کثیرا

سلام و رحمت و برکت خدا بر شما انصار الله مومن در مشرق زمین و مغرب آن.

من، و من از کلمه‌ی "من" به خدا پناه می‌برم، خادم شما ابا جبرائیل یکی از دوازده مرد هستم که مفتخر به ملاقات حجت الله (امام محمد بن الحسن العسکری ع) گشتم. برای شما داستان ملاقات را ذکر خواهم نمود و مطمئن خواهم گشت که بعضی از جزئیات را برای حساسیت موضوع ذکر نکنم. باشد که الله به شما توفیق هر آنچه خیر است را بدهد.

ما چهل و دو مرد هستیم، و با امام احمد الحسن (ع) چهل و سه مرد می‌شویم. در میان ما فردی است که او به این دعوت مبارک قبل از آنکه در مورد آن بشنود مومن است و در میان ما فردی است که از روز اولی

[3] الغیبة، نعمانی، ج ۱، ص ۲۸۳

که در مورد آن شنید به آن مومن است و در میان ما فردی است که از زمان نه چندان دوری مومن می‌باشد. سید پدر، احمد الحسن (ع) ما را از چندین کشور گرد آوردند، که در میان آنان عرب، اسلامی، غربی و کشورهای آسیایی می‌باشند، تا اینکه یک سال و نیم پیش ما در یک مکان جمع گشتیم و امام احمد الحسن (ع) با ما بودند و در میان ما بودند. ما مکانی داشتیم که در آنجا همگی ما در ساعت مشخصی هر روز گرد می‌آمدیم. تا آنکه بعد از نماز صبح هر کدام از ما به سوی کاری که پدر، امام احمد الحسن (ع) به او داده و او را مسئول آن قرار داده بودند، می‌رفتیم. تا اینکه آن روز مبارک و موعود فرا رسید و ما خبر هلاک عبدالله مجرم، شاه حجاز را شنیدیم.

مثل هر روز ما در آن مکان پر برکت که توسط خداوند سبحان تعالی حفاظت می‌شود جمع شدیم و پدر (ع) برای چند شب قبل از این شب از ما غایب بودند و ما بسیار دلتنگ ایشان بودیم. یک ساعت قبل از نماز صبح، شیر شجاع الله به پیش ما آمدند با شکوه و عظمتی که قلب‌ها و دیده‌ها را تصرف می‌کنند. ایشان و دو نفر از یاران ایشان، از برادران پاک شما که همواره و هرجا که ایشان بروند، امام احمد الحسن (ع) را همراهی می‌کنند و بر ما وارد شدند در حالی که لبخند می‌زدند. سپس فرمودند: "سلام و رحمت خدا و برکاتش بر شما باد" و همگی با میل و اشتیاق سلام و درود را پاسخ دادند. پس ایشان (ع) فرمودند: "چطور هستید پسرانم؟ ان شاء الله که همگی خوب باشید." پس تمام برادران گفتند: "شکر خدا پدر ، ما همگی خوب هستیم و شکر خدا". سپس ایشان (ع) فرمودند: "آیا خبر هلاکت این طاغوت، عبدالله، لعنت الله بر او، به شما رسیده است؟" پس آنها گفتند: "بله سرورم. لعنت الله بر او". سپس ایشان (ع) فرمودند: "امروز یوم الله است، این وعده‌ی خدای عزیز و بزرگوار برای بندگان صالح و مخلصش است." سپس ایشان (ع) فرمودند:" چه کار می‌کنید اگر امام مهدی محمد بن الحسن العسکری که روحم فدای او باد را ببینید؟" آنها گفتند: "به خدا قسم به خدا قسم اگر از اینجا برود و به هر کوهی پناه برد، با او خواهیم رفت." پس پدر (ع) فرمودند: "به خدا قسم حقیقت را گفتید که خدا هیچ انصاری (یاری) را بر زمین همانند شما خلق نکرده است، نه قبل از شما و نه بعد از شما." سپس ایشان فرمودند: "حال من می‌خواهم که شما به بهترین در جمع‌تان اشاره کنید و ده نفر را برای ملاقات با امام مهدی محمد بن الحسن العسکری (ع) انتخاب کنید."

در این هنگام همه می‌خواستند که برادرهایشان را انتخاب کنند و حتی به ذهن هیچ کدام از آنها نیامد که خود را انتخاب کند یا اینکه او بهتر از برادرش است. پس همگی به یکدیگر می‌گفتند که "من تو را انتخاب می‌کنم." و پدر (ع) به آنها نگاه می‌کردند و لبخند می‌زدند. سپس ایشان (ع) فرمودند: "صلوات بفرستید بر محمد و خاندان محمد امام‌ها و مهدیین". پس همه صلوات فرستادند بر محمد و خاندان محمد.

سپس پدر (ع) یک بار دیگر فرمودند: "به خدا قسم خدای بلند مرتبه و عظیم هیچگاه انصاری مانند شما را خلق نکرده است، شما بهترین انصار بر روی زمین هستید. هرگز انصاری مانند شما نیامده‌اند و هرگز انصاری مانند شما نخواهند آمد، با این خلوص، وفا و ایمان به خدای عزیز و بزرگوار."

سپس ایشان (ع) خدا را ستایش و شکر گفتند و بعد برای چند ثانیه سکوت نمودند، سپس فرمودند : "باید ده نفر انتخاب کنید." سپس ایشان (ع) فرمودند: "ده گروه تشکیل دهید، در هر گروه چهار مومن باشد، و بعد هر گروه چهار نفری یک فرد مومن را انتخاب کند که نماینده‌ی آنها باشد."

پس مومنین همان چیزی را که پدر (ع) درخواست کرده بود انجام دادند. پس هر گروه یک شخص را انتخاب کرد. جمع تعداد کسانی که انتخاب شدند ده نفر مومن بود. سپس پدر (ع) فرمودند: "نماز صبح فرا رسیده است." پس ایشان (ع) اشاره به یکی از برادران کردند و فرمودند: "برخیز و اذان بگو." پس اذان گفت و ما نماز جماعت را به امامت امام احمد الحسن (ع) به جا آوردیم. پس ما دوازده مرد به راه افتادیم و سید پدر (ع) با ما بودند. و ما پر از اشتیاق، هیجان و میل بودیم و با قلبی که به سرعت آذرخش می‌تپید و با جسمی لرزان مانند درختی که باد آن را در یک روز طوفانی زمستانی می‌لرزاند، به دلیل عظیم بودن این امر. پس ما به مکانی که امام مهدی محمد بن الحسن العسکری (ع) در آنجا بودند رسیدیم. پس ما ایشان (ع) را ملاقات کردیم و بعد از سلام و گفتگویی طولانی که بیش از دو ساعت و نیم طول کشید. ایشان همه ما را هدایت کردند و ما را از امور غیبی که رخ خواهد داد و حوادث جهان با دقیق‌ترین جزئیات آگاه ساخت. و ایشان (ع) ما را از آنچه که در جهان رخ خواهد داد با دقیق‌ترین جزئیاتش مطلع کردند و از جمله کشورهایی که ذکر شدند عبارتند از عراق، مصر، ترکیه، ایران، ژاپن، ایتالیا، شیطان بزرگتر آمریکا، باشد که الله آن را لعنت کند، و کره شمالی، کره جنوبی، قطر، اردن و با دقیق‌ترین جزئیات، حتی با اشاره به روز و ساعت.

و ما از این فرصت در به چالش کشیدن سامری و گوساله استفاده می‌کنیم، باشد که الله آنان را لعنت کند، اصحاب مکتب ادعا شده که به دروغ و به نیرنگ به امام مهدی (ع) نسبت داده شد در حالی‌که ایشان از آنان مبرا است و صاحب لعنت‌شده‌ی صفحه، و صاحب لعنت شده‌ی صدا[4]، آنان را به چالش دعوت می‌کنیم تا یک امر غیبی (یک رویداد آینده) را مطرح کنند و به ما تمام جزئیات همراه با ذکر روزی که در آن رخ خواهد داد را بدهند و ما نیز همان را انجام خواهیم داد؛ امری از غیب را به شما می‌دهیم که هیچ‌کس درباره‌ی آن نشنیده و نخواهد شنید و هیچ‌کس هرگز درباره‌ی آن صحبت نکرده است، شما آن را برای اولین بار از ما خواهید شنید، و آن ان شاء الله رخ خواهد داد و ما به شما دقیق‌ترین جزئیات را با ذکر روز، ساعت و دقیقه خواهیم داد. پس اگر شما راستگو هستید همانند آنکه ادعا می‌کنید، پس چالش ما برای خود را بپذیرید. در غیر این صورت، شما دروغگویان، منافقان، بی‌اخلاقان، فاسدان و کافران هستید. و در آن زمان چیزی به عنوان درمان باقی نخواهد ماند مگر شمشیر برای شما و در آن زمان، به خدای بلند مرتبه عظیم سوگند می‌خورم، رحمی بر شما نخواهیم داشت و شما را خرد خواهیم نمود و آشیانه‌هایتان را نابود خواهیم ساخت، آشیانه‌های گمراهی، کفر، دروغگویی و تهمت بر اهل‌بیت (ع) و در آن زمان نه پشیمانی نه توبه به شما سود نخواهد رساند."

در ابتدا آن دوازده نفر آشکار نکردند که چه کسانی بودند. آنها به دلایل امنیتی آن را مخفی نگه داشتند و هرگز علنی به آن شهادت ندادند. در زمان انتشار این نامه که حدود ماه جولای سال ۲۰۱۵ (تیر ماه ۱۳۹۴) بود، تنها چیزی که مومنان می‌دانستند این بود که بعضی از مهدیین (ع) در میان دوازده نفر هستند. مردم می‌دانستند که افراد زیر از جمله‌ی دوازده مرد هستند:

۱. ابا میکائیل که رجعت میکائیل (ع) بود.

۲. ابا الرضا که رجعت موسی (ع) بود.

۳. ابا جبرائیل که رجعت جبرائیل (ع) بود.

[4] این اشاره به صفحه فیسبوک جعلی و صدای جعلی منسوب به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) توسط به اصطلاح مکتب نجف است، همانطور که در درب ۳۵ این کتاب توضیح داده شده است.

۴. ابا الناصح که رجعت حبیب بن مظاهر (ع) بود.

۵. ابا جعفر که رجعت ابراهیم (ع) بود.

حافظه‌ی از دست‌رفته

در جولای سال ۲۰۱۷، دقیقاً دو سال پس از انتشار داستان ملاقات، یکی از افراد در مورد موضوع چهل مرد با من صحبت کرد. او درباره داستان ملاقات با من گفتگویی را مطرح کرد و از من پرسید که آیا آن یک ملاقات جسمانی بوده یا نه؟ او همچنین گفته بود که او و برخی از مومنان در مورد احتمال اینکه آنها از چهل مرد باشند، گفتگو کرده‌اند. موضوع را با پدرم (از ایشان سلام) در میان گذاشتم.

از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) پرسیدم: "پدرم شنیده‌ام که آدم (ع) گفت که آن چهل مرد با امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در بدن خود ملاقات نکرده‌اند و آنها حتی به یاد نمی‌آورند که شما را ملاقات کرده‌اند، زیرا شما حافظه‌ی آنها را پاک کردید. شنیده‌ام که حتی برخی از چهل مرد نمی‌دانند که از چهل مرد هستند تا زمانی که شما آن را به آنها یادآوری کنید که بوده‌اند. [فردی که در آن زمان به عنوان مسئول رسانه منصوب شد] و [فردی که در آن زمان به امامت نماز جمعه منصوب شد] گمان می‌کنند که می‌توانند از آن چهل نفر باشند. اما آنها هنوز به یاد نمی‌آورند. من به آدم (ع) زنگ زده بودم، گفت بله، او آن را در مورد چهل مرد گفت."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "به [آن فرد] بگو، احمد الحسن به تو سلام می‌فرستد و می‌گوید دیگر این موضوع را باز نکن تا خداوند آن را آشکار کند. هرگز، هرگز و هرگز فکر نکن که یکی از چهل نفر هستی در غیر این صورت پشیمان خواهی شد."

گفتم: "او به من گفته بود که او و [فرد دیگر] صحبت کردند و دیدند که مقام جعفر الطیار [تناسخ آن فرد قبل از اینکه روحش را از دست بدهد] بالاتر از میثم التمار است. میثم التمار از چهل نفر است پس چگونه جعفر نباشد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "به او بگو نه تو، نه [فرد دیگر] و نه هیچ یک از شما از چهل نفر هستند. چه کسی تصمیم آن را گرفت؟ چه کسی گفته است که جعفر از میثم بهتر می‌باشد؟"

گفتم: "او گفت طبق روایات، جعفر پیامبران را حسابرسی و قضاوت می‌کند، او و حمزه و دیگران."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "به خدا پناه می‌برم. به او بگو از چیزی که به آن علم نداری سخن نگو وگرنه از زیانکاران خواهی بود. به او بگو تو مومن خوبی و مرد خوبی هستی، پس خودت را در پیچ و خم‌هایی نینداز که نمی‌دانی چگونه از آن بیرون بروی."

گفتم: "او واقعا مرد خوبی است."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اگر نیاز به آشکار کردن این موضوع برای مردم بود، معطل نمی‌کردیم. این امر و سایر امور نه می‌افزایند و نه می‌کاهند. (در شناخت حق یا در رابطه‌ی فرد با خدا)."

این گفتگو پایان یافت و امام (از ایشان سلام) موضوع را بیشتر با من در میان نگذاشت و من نیز دیگر برای مدتی آن را با ایشان مطرح نکردم. امام (از ایشان سلام) به من آموخته بود بدون توجه به آنچه که در این مسیر می‌شنوم، همیشه قبل از واکنش نشان دادن صبر کنم. او قبلاً زمانی که مردم به من حمله می‌کردند به من توصیه کرده بود و من آن را در ذهن و قلبم همیشه نگه داشتم.

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسر عزیزم، می‌خواهم چیزی را درک کنی، به چیزی که نگفته‌ام فکر نکن و آن را قضاوت نکن، حتی اگر درست یا نادرست باشد. هرگز جز آنچه را که من می‌گویم نگو و از رستگاران خواهی بود و از عذاب خدا در امان خواهی بود و شکیبا باش. همانا تو یک مهدی از دوازده مهدیین هستی، باید درک کنی که این چیزها و غیر آن در برابر آنچه از مردم خواهی دید و خواهی شنید آسان است. آیا من از آغاز به تو نگفتم؟ آیا نمی‌دانستی که در پایان تنها ۱۲یا ۱۳ نفر (در مرحله‌ی خاصی از این دعوت) در این امر باقی خواهند ماند؟ تو آن را می‌دانی."

اصحاب کهف

اصحاب کهف داستانی است که در قرآن کریم ذکر شده و سوره‌ای به نام کهف نامگذاری شده است زیرا این داستان بسیار مهمی است. آن همچنین داستانی است که در روایات مسیحی با نام هفت خفته‌ی اِفِسوس[5] ذکر شده است. آن داستان هفت جوانی را روایت می‌کند که در زمانی که مسیحیت در این سرزمین غیرقانونی شده بود و امپراتوری ظالم به نام گایوس مسیوس کینتوس ترایانوس دسیوس حکومت می‌کرد، به خدا و عیسی (ع) ایمان آوردند. آنها تصمیم گرفتند از جامعه کناره گیری کنند و به غاری پناه بردند که خوابی عمیق آنها را فرا گرفت و وقتی بیدار شدند و از غار بیرون آمدند، خود را صدها سال در آینده، در زمانی دیگر دیدند، جایی که مسیحیت دین رسمی دولت بود و کشور توسط مومن عادل، پادشاه تئودوسیوس دوم، فرمانروایی می‌شد. این داستان و رابطه‌ی آن با قائم (از ایشان سلام) و یارانش (سلام بر همگی ایشان) در روایات اهل‌بیت (از ایشان سلام) ذکر شده است. امام علی (از ایشان سلام) فرمود: **"مثال ما در میان شما مانند کهف نسبت به اصحاب کهف است."**[6] امام احمد الحسن (از ایشان سلام) غار مستحکمی است که مومنان به سوی آن شتافتند. داستان غار ارتباط تنگاتنگی با داستان چهل مرد دارد.

آنچه من از گفتگوهای بعدی با امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در مورد داستان چهل مرد متوجه شدم چنین است: چهل مرد مومنانی از سراسر جهان بودند که عاشق امام احمد الحسن (از ایشان سلام) بودند و حقیقتا به او ایمان داشتند. کهف [غار] کنایه‌ای از امام است. مومنان با نزدیک شدن به کهف یا امام، یعنی نزدیک شدن از نظر روحی به آن حضرت، کنیه دریافت می‌کنند. این به صورت "ابا" و سپس یک عنوان می‌آید، مثلاً ابا الصادق یا ابا الناصح. ورود مومن به کهف یعنی آنکه مومن به درجه‌ی معینی از فنا نفس رسیده است و روزنه‌ای در حجاب امام (از ایشان سلام) برای مومنان گشوده شده است، مانند آن گشایشی که در حجاب خدا برای محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) در سفر شبانه (اسراء و معراج) رخ داد. مومنان برده شدند و قبل از سال ۲۰۱۵ میلادی به مدت یک سال و نیم هر شب با امام احمد الحسن (از ایشان سلام) ملاقات داشتند. هر روز صبح، قبل از بازگشت به خانه، حافظه‌ی آنها پاک می‌شد و

[5] هفت خفته‌ی اِفِسوس، دایره المعارف کاتولیک، ج ۵، آدریان فورتسکیو

[6] میزان الحکمه، محمد ری‌شهری، ج ۴، ص ۲۸۲۱

زندگی را به روال عادی از سر می‌گرفتند و به محل کار، مدرسه، خانواده و غیره می‌رفتند. در شب دوباره این روند تکرار می‌شد. ملاقات‌ها جسمانی بودند و رویا نبود اما در عین حال هیچ‌کس متوجه غیبت چهل نفر از خانه‌هایشان نمی‌شد. پس همان گونه که اصحاب کهف برای اندکی در غار به خواب رفتند و بیدار شدند و خود را در صدها سال آینده دیدند، در مورد چهل مرد نیز چنین بود. آنها به خواب می‌رفتند اما در جایی با امام احمد الحسن (از ایشان سلام) و با یکدیگر از سراسر جهان بیدار می‌شدند.

روزی به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) گفتم: "شنیده بودم که این ملاقات در دنیای دیگری اتفاق افتاده است، دنیای حقیقت یا چیزی شبیه به آن و این یک ملاقات مادی جسمانی روی زمین نبود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "این ملاقات یک ملاقات مادی زمینی بود و اصلاً در دنیای دیگری نبود."

در مدت آن یک سال و نیم، مومنانی که با امام احمد الحسن ملاقات کردند، آموزش‌های فراوانی دیدند و در ایمانشان امتحان شدند. امتحانات به قدری شدید بود که اگر چهل نفر حافظه‌ی خود را حفظ می‌کردند، نمی‌توانستند به خاطر آنچه دیدند و تجربه کردند به زندگی روزانه‌ی خود به طور عادی ادامه دهند. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در یکی از آن امتحانات، مومنان را به بالای کوهی برد.

روزی به امام (از ایشان سلام) گفتم: "در مورد امر به یاد آوردن، آیا وقتی با آن چهل مرد ملاقات می‌کردی، به یکی از آنها در هنگام ایستادن بر بالای کوهی گفتی که بپر و بعد پرید و مرد و شما او را به زندگی بازگرداندی؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آیا کسی در این مورد به تو گفته است؟"

گفتم: "روزی موسی (ع) با من صحبت می‌کرد و از من پرسید: 'پدر (سلام بر ایشان و خاندانشان) تو را با چه امتحان کرده است؟' و بعد از آن من با گفتن 'چیزهایی' پاسخ دادم و از پاسخ دادن خودداری کردم. او گفت: 'امام انصار را با چیزهایی آزموده که ذهن را پریشان می‌کند' و سپس در مورد رخداد پریدن از کوه صحبت کرد اما وارد جزئیات نشد. اما یک شب بعد از حدود یک سال، گویی آن صحنه را به یاد آوردم و شما مومنان را به بالای کوهی برده بودی و سپس از آنها خواستی بپرند و یکی به پیش رفت و پرید و

هنگامی‌که پرید، افتاد و مرد، و شما او را زنده کردی. این لحظاتی از خاطراتی بود که جلوی من ظاهر می‌شد. بعد یادم آمد که یک روز که داشتیم صحبت می‌کردیم به من گفتی 'اگر تو را به کوهی ببرم و بگویم بپر، آیا خواهی ترسید؟'"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، اکنون به تو پاسخ خواهم داد، بله، آن امتحان رخ داد."

گفتم: "آن فرد که پرید چه کسی است؟ آیا من آنجا بودم؟"

امام (از ایشان سلام) از پاسخ دادن خودداری کرد.

من می‌دانستم و همچنین از صحبت‌هایم با امام (از ایشان سلام) نیز متوجه شدم که کسانی که از چهل مرد به کهف رسیده بودند، دیگر در امتحان نبودند، زیرا قبلاً امتحان شده بودند، یعنی زنجیر و اعمال ظاهری عبادت و احکام و قوانین از آنها برداشته شده و آنها بندگان آزاد شده بودند. آن همچنین به این معنی بود که آنها به مرحله‌ای رسیدند که در ایمان راسخ بودند.

روزی به امام (از ایشان سلام) گفتم: "آدم (ع) هر وقت به دیدن من می‌آید همین را تکرار می‌کند، می‌گوید شاید در شب مرگ ملک عبدالله از چهل مرد همراه با پدر (سلام بر ایشان و خاندانشان) بودیم. او این را خیلی به من می‌گوید."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آدم نیرنگ‌باز است."

خندیدم و گفتم: "این چه گونه است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "او به تو نیرنگ می‌زند، گمان می‌کند چیزی را می‌دانی و از او پنهان می‌کنی."

گفتم: "او مدام می‌گوید که شما گفتی ۱۲ یا ۱۳ مرد باقی خواهند ماند و این شامل من و او نمی‌شود، چون من و او از امتحان خارج هستیم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، حقیقت را گفته است."

عرض کردم: "و او گفت که آن چهل مرد خارج از امتحان هستند."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، حقیقت را گفته است."

حقایق باورنکردنی

فقط به این دلیل که داستانی عجیب، مشکوک، بدون شواهد یا غیرقابل باور به نظر می‌رسد، به این معنی نیست که رخ نداده است. در واقع این جوهر ایمان است. ایمان به چیزهای غیر قابل باور. هنگامی که سفر شبانه‌ی حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) رخ داد و ایشان ادعا کرد که سقف خانه‌ی‌شان باز شد و در یک شب سوار بر موجودی بالدار از مکه به بیت المقدس رفته و بازگشته است، آن داستانی بسیار باورنکردنی بود، زیرا ایشان ادعا می‌کرد که با خدا و همه پیامبران و رسولان (بر همگی ایشان سلام) نیز ملاقات کرده است. اطرافیان پیامبر اکرم (سلام بر ایشان و خاندانشان) دچار تردیدهای اساسی شدند و برخی از آنان شروع کردند به گفتن اینکه پیامبر دیوانه شده است. برخی دیگر گفتند: "چه کسی این را باور خواهد کرد؟" از یکی از اصحاب پیامبر (سلام بر ایشان و خاندانشان)، ابوبکر، روایت شده است که بیان کرد: **"اگر او واقعاً این را گفته است، حقیقت را می‌گوید." با دیدن تعجب آنها گفت: "چه چیز تعجب‌آور است؟ وقتی او چیزی حتی غیرقابل ادراک تر می‌گوید او را باور می‌کنم. او می‌گوید از خدا وحی دریافت می‌کند و من او را باور می‌کنم."**[7] به همین دلیل لقب صدیق به او داده شد. ابوبکر صرف نظر از سرانجام او، در آن لحظه موضع شرافتمندانه‌ای داشت. همانا او در آن لحظه راست گفت، زیرا چگونه ممکن است انسان از یک سو باور کند که رسول خدا (سلام بر ایشان و خاندانشان) با فرشتگان صحبت کرد، با خدا صحبت کرد، بهشت و جهنم را دید، و تمام جزئیات همه چیز را دانست، اما در عین حال او را تکذیب کرد اگر بگوید در یک شب از مکه به بیت المقدس رفته و بازگشته است؟ بلکه هنگامی که رسول زمان خود را پیدا کردیم و به این نتیجه رسیدیم که او فرستاده‌ای حقیقی از جانب خداست، ما باید او را در هر چیزی و همه چیزهایی که می‌گوید باور کنیم. این همان ایمان است و آن چیزی است که اهل بیت (از ایشان سلام) به ما آموخته‌اند که انجام دهیم. یکی از اصحاب به امام صادق (از ایشان سلام) عرض کرد: **"فدای شما شوم، همانا مردی از جانب شما به سوی ما می‌آید و از شما برای ما مطالب**

[7] مسالک الأبصار فی ممالک الأمصار، ابن فضل‌الله العمری، ج ۲۳، ص ۳۶۰

عظیمی را روایت می‌کند و سینه‌هایمان از آن سنگین می‌شود تا اینکه او را تکذیب کنیم." پس امام صادق (از ایشان سلام) فرمود: "آیا آن را از من روایت نمی‌کند؟" مرد گفت: "بله." پس امام صادق (از ایشان سلام) فرمود: "آیا می‌گوید شب روز و روز شب است؟" مرد گفت: "نه." امام صادق (از ایشان سلام) فرمود: "آن را به ما برگردان که اگر تکذیب کنی، ما را تکذیب خواهی کرد."[8] پیامبر (سلام بر ایشان و خاندانشان) به ابوذر فرمود: **"ای ابوذر اگر به تو بگوییم امام علی مشروب می‌نوشد! چه می‌گویی؟" ابوذر گفت: "علی مشروب نمی‌نوشد!" و سپس پیامبر اکرم (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود: "خدا تو را برکت دهد ای ابوذر، بنشین." سپس پیامبر اکرم (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود: "سلمان، اگر به تو بگویم امام علی مشروب می‌نوشد، چه می‌گویی؟" سلمان گفت: "می‌گویم مشروب حلال می‌باشد، زیرا علی با حق است و حق با علی."**

ارتداد یکی از دوازده مرد

یکی از بزرگترین خیانت‌هایی که به این دین شد، زمانی بود که یکی از دوازده نفر مرتد شد.[9] این یک شوک بزرگ برای مومنان بود و ناگهان اتفاق افتاد. پس از آنکه اولین کسی بود که ایمان آورد و مردم را به این دعوت، دعوت نمود، تصمیم به کفر گرفت و به مردم گفت که این دین باطل و او فریب خورده است. مردم شوکه شده بودند زیرا فکر می‌کردند که آن دوازده مرد هرگز نمی‌توانند مرتد شوند. حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود: **"جانشینان پس از من دوازده نفر هستند، به تعداد اقوام بنی اسرائیل و از آنان دوازده حواری بود که خداوند فرمود: "و اگر حواریون گفتند ای عیسی..." هشام بن زید گفت: "از پیامبر پرسیدم 'حواریون شما چه کسانی هستند یا رسول الله؟' و ایشان فرمود: 'امامان بعد از من، دوازده امام از صلب علی و فاطمه و آنها حواریون من و انصار دین من هستند، درود و سلام خدا بر آنها.'"**[10] و ما در عیسی (ع) و دوازده نفر حواری‌اش سنتی داریم؛ و آنها حافظان اسرار او و حواریون او و انصار دین او بودند. هنگامی که یکی از آنها، یکی از اصحاب نزدیک به نام یهودا اسخریوطی، مرتد شدن را انتخاب کرد

---

[8] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲، ص ۱۸۷

[9] این فرد تناسخ موسی (ع) بود. هنگامی که سقوط کرد و مرتد شد، روح موسی (ع) او را ترک کرد و آن امروز در بدن دیگری وجود دارد. موسی (ع) مهدی سوم است.

[10] مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۵۸

و عیسی (ع) را باطل خواند و دیگران فرار کردند و دیگری انکار کرد که اصلا عیسی (ع) را می‌شناسد: **"شیطان به یهودا که لقب اسخریوطی داشت و یکی از دوازده حواری بود وارد شد. یهودا پیش سران کاهنان و افسرانی که مسئول نگهبانی از معبد بزرگ بودند رفت و با آنان در این خصوص که چگونه عیسی را به دست آنان تسلیم کند گفت‌وگو کرد."**[11]

وقتی خبر خیانت را شنیدم نزد امام احمد الحسن (از ایشان سلام) رفتم **و گفتم**: "او می‌گوید نه داستان چهل مرد و نه ملاقاتی وجود ندارد و همه چیز باطل و دروغ است و اینکه او و اصحابش توانستند تو را فریب دهند و دریابند که تو امام نیستی."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "دروغ می‌گوید پسرم، او به تو دروغ می‌گوید. به او بگو مدرکش را بیاورد. آیا اصلا فکر کرده بودی که یک روز او را لعن کنی؟"

گفتم: "هرگز، و هرگز به ذهنم خطور نکرد. فکر می‌کردم او از چهل مرد است و به بهشت‌های جاودانه می‌رود و او یکی از ستون‌های زمین می‌باشد که هرگز ممکن نیست سقوط کند."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "من همیشه سعی می‌کردم این ایده را به ذهن تو بیاورم که عجایب را در این دعوت خواهی دید."

گفتم: "دروغ می‌گوید و می‌گوید حتی نه چهل مردی و نه ملاقاتی وجود ندارد و تمام این دروغ است و هیچ‌کس چیزی را به خاطر نمی‌آورد."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "باید به او بگویی، پس تو شریک هستی، اگر تمام این داستان اختراع آدم (ع) بود، تو شریک او هستی."

برای کسانی که تعجب می‌کنند، "چگونه داستان اصلی ملاقات با امام مهدی در شب مرگ ملک عبدالله بر اساس افرادی است که به یاد نمی‌آورند؟" به چند نکته اشاره می‌کنیم:

[11] کتاب مقدس، انجیل لوقا، اصحاح ۲۲: ۳ - ۴

- **اولا:** در این داستان افرادی هستند که حافظه‌ی کاملی از وقایع اتفاق افتاده دارند، دیگرانی هستند که حافظه نسبی از وقایع دارند، در حالی‌که افراد دیگری هستند که اصلاً هیچ چیزی به یاد ندارند.

- **دوما:** ماجرای ملاقات چهل مرد با امام احمد الحسن (از ایشان سلام) دقیقاً به همان شکل داستان ملاقات امام احمد الحسن (از ایشان سلام) با امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) آغاز شد. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) نقل می‌کند که امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) را در رویا دید که او از او درخواست می‌کند تا او را در ضریح معینی ملاقات کند، پس هنگامی‌که او بیدار شد، به آنجا رفت و امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) را در آنجا یافت.

- **آخرین و مهمترین:** ایمان ما به ظهور امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) و کل این دین، بر اساس روایتی از چهل مرد یا دوازده مرد و هیچ داستانی از هیچ مردی نیست. آن بر پایه‌ی اعتقاد به حاکمی است که از سوی خداوند منصوب شده است، خلیفه‌ای از خدا که صداقت خود را دقیقاً با همان دلایلی که هر پیامبر و رسولی از آغاز زمان ارائه کرده است، ثابت کرده است. **وصیت مقدس** که بازدارنده از گمراهی است، **دعوت به حاکمیت خدا**، و **علم الهی** که هیچ انسان دیگری نمی‌تواند با آن برابری کند. داستان ملاقات تنها روایتی از اتفاقاتی است که رخ داده‌اند، اما هیچ چیزی از بنیان محکمی که این دین بر آن استوار است نمی‌کاهد یا بر آن هیچ چیزی نمی‌افزاید.

برای هر مومن واقعی، داستان و شهادت دوازده مرد چندان مهم نیست. آنچه مهم است شهادت حواریون نیست، بلکه مهم این است که رسول منصوب شده‌ی الهی با چه چیز آمده است. آیا او معیارها را تحقق بخشید؟ امام احمد الحسن (از ایشان سلام) با ادعای وصیت رسول اکرم (سلام بر ایشان و خاندانشان) خدا آمد. او علم خود را نشان داد. او تنها کسی روی کره زمین بود که گفت خدا تنها کسی است که می‌تواند حاکمی را منصوب کند.

پدرم مرا همانگونه که فرستاده شده بود، برای امتحان نزد مردم فرستاد. او به من گفت که ادعای وصیت را کنم که این امر را انجام دادم. او مرا به نشان دادن علم واداشت و در این کتاب آن را انجام دادم. او امروز من را تنها کسی قرار داد که علناً ادعا می‌کند که فقط خدا می‌تواند حاکم را تعیین کند. علاوه بر

آن، هزاران نفر را دارم که شهادت می‌دهند که در مورد من رویاهای صادقه دیده‌اند، که درباره من استخاره کرده‌اند و خداوند به آنها گفته است که من حق هستم و شاهدانی دارم که به معجزاتی که از من دیده‌اند شهادت می‌دهند. این تمام چیزی است که در نهایت اهمیت دارد. حقانیت نبوت حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) با آن معیارها و نه با داستان معراج شبانه‌ی او و غیر از آن تعیین شد. ما پس از شناخت آن مرد، داستان‌ها را باور می‌کنیم و این که آن مرد تمام دین است و دین با تمسک جستن به صاحب وصیت حفظ می‌شود.

ایمان به غیب

ایمان به غیب جزء اساسی از ایمان است.[12] پیامبران و رسولان (سلام بر همگی ایشان) با جبرائیل (ع) امتحان شدند، کسی که برای آنها پیام‌هایی از جانب خداوند می‌آورد. آنها باید به پیام‌های وحی یا جبرائیل (ع) ایمان می‌آوردند و اعتقاد می‌داشتند که آنها واقعاً پیام‌هایی از جانب خداوند هستند. مومنان باید به شهادت رسولان (سلام بر همگی ایشان) ایمان می‌آوردند. امروز خداوندِ در خلق، محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) مهدیین (ع) و مومنان مقرب را نیز با ایمان به غیب امتحان می‌کند. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) که در این عصر و زمان تمام وحی است، ایمان مومنان به غیب را با ارتباطات در پرده و پوشیده امتحان می‌کند. در ابتدا امام احمد الحسن (از ایشان سلام) با چهل مرد به صورت مکتوب، کلمات روی کاغذ یا کلمات روی صفحه و یا سیاه بر روی سفید ارتباط برقرار می‌کرد. مهدیین و پیامبران و رسولان مقرب (ع) که در این زمان تناسخ کرده‌اند، در آغاز در ارتباط با امام (از ایشان سلام) محدود بودند و او را ندیدند. ایمان آنان به امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) از طریق احمد الحسن (از ایشان سلام) از ایمان اصحاب حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) بیشتر است. به همین دلیل است که امام صادق (از ایشان سلام) در مورد این آیه فرمود: **"﴿ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ ۞ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ ﴿مایه‌ی هدایت تقواپیشگان است ۞ آنان که به غیب ایمان می‌آورند﴾ در مورد کسانی است که اقرار می‌کنند که قیام قائم حق است."**[13] امام باقر (از ایشان سلام) فرمود: **"روزی پیامبر خدا (سلام بر ایشان و خاندانشان) با**

---

[12] ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ ﴿آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را بر پا می‌دارند و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند﴾ - قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۳

[13] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۱، ص ۵۲

جمعی از اصحاب خود نشسته بود که فرمود: 'خدایا مرا دو بار با برادرانم ملاقات ده'. پس اطرافیان او از اصحابش گفتند: 'آیا ما برادران تو نیستیم ای پیامبر خدا؟' پس فرمود: 'نه، بلکه شما اصحاب من هستید و برادرانم قومی هستند که در آخرالزمان می‌آیند، کسانی که ایمان آورده‌اند و مرا ندیده‌اند. خداوند آنها را با نامشان و نام اجدادشان پیش از آنکه از صلب پدران و رحم مادرانشان بیرون بیایند به من شناساند. یکی از آنان در ایمان خود راسخ‌تر می‌ماند، بدون توجه به اینکه سختی چقدر شدید باشد.'"[14] آن افراد چه کسانی هستند؟ پیامبر اکرم (سلام بر ایشان و خاندانشان) به امام علی (از ایشان سلام) درباره آنان فرمود: **"ای علی، شگفت‌انگیزترین مردم در ایمان و بزرگ‌ترین آنها در یقین، قومی هستند که در آخرالزمان می‌آیند، کسانی که به پیامبر ملحق نشدند و حجّت از آنان پوشیده بود، بنابراین آنها به سیاه روی سفید ایمان می‌آوردند."**[15]

پس به وضوح از روایات می‌بینیم که ایمان به غیب در عصر قائم و قیام نقش مهمی دارد. دعای حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) همیشه مورد قبول خداوند است و او برای دیدار برادرانش در آخرالزمان دعا نمود. این بدان معناست که پیامبر اکرم (سلام بر ایشان و خاندانشان) در آخرالزمان به عنوان امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) رجعت می‌کند. او برای دیدن برادرانش دعا کرد، و نام آنها را می‌دانست. غیر منطقی است که تمام ۱,۹ میلیارد مسلمان روی کره زمین در زمان بازگشت او برادران او باشند، بلکه او در مورد گروه خاصی از مردم صحبت می‌کند.

برادران پیامبر جز خود پیامبران (سلام بر همگی ایشان) چه کسانی هستند؟ پس حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) به درگاه خداوند مناجات می‌کرد تا در آخرالزمان در کنار همه پیامبران و رسولان رجعت کرده، رجعت کند. آنها به قله‌ی ایمان و یقین رسیده‌اند. چرا؟ زیرا این بار، آنها توسط جبرائیل و صدا یا الهام در قلبشان امتحان نمی‌شوند، بلکه توسط مردی که از طریق نوشتن با آنها ارتباط برقرار می‌کند، امتحان می‌شوند. روایت می‌گوید این مرد حجتی است که از آنها پوشیده است، اما به او ایمان می‌آورند. این مرد امام احمد الحسن (از ایشان سلام) است. و بله، پس از آن که آنها در امتحان خود قبول شدند و

[14] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۱، ص ۱۲۴

[15] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۱، ص ۱۲۵

ایمانشان کامل شد، در این دنیا با او دیدار و ملاقات جسمانی می‌کنند و کردند. به مجرد اینکه امام احمد الحسن (از ایشان سلام) وصی خود در بدن جسمانی، ابا الصادق، را آشکارا به پیش می‌فرستد، تمام پیام‌های امام احمد الحسن (از ایشان سلام) و امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) از طریق او فقط و فقط از طریق او می‌آید.

امام (از ایشان سلام) به من فرمود: "هر کس از درب من، یعنی تو، نزد من نیاید، از انصار من نیست. تو درب من هستی و من درب پدرم امام مهدی محمد بن الحسن العسکری (علیه السلام) هستم."



درب شماره سی و هشت

در معرفت امتحانات

﴿أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾

﴿آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم رها می شوند

و مورد امتحان قرار نمی گیرند﴾

روایات فراوانی از محمد و آل محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) وجود دارد که تأکید می‌کند تا مومنان امتحان و غربال نشوند، حکومت عدل الهی فرا نخواهد رسید. هدف از این امتحانات پاکسازی، کامل کردن ایمان و اعتماد آنان به خداوند و در عین حال پاک کردن جامعه‌ی مومنین از بازماندگان فرزندان قابیل و ابلیس است. عبدالله بن ابی یعفور نقل کرد: از امام صادق (از ایشان سلام) شنیدم که فرمود: **"وای بر ستمگران عرب از شری که نزدیک می‌شود. گفتم فدایتان شوم، چند تن از اعراب با قائم خواهند بود؟ فرمود: "بسیار اندک." گفتم: "به خدا سوگند کسانی که از آنان در این باره سخن می‌گویند بسیارند." فرمود: "مردم باید امتحان و متمایز و غربال شوند و افراد زیادی از غربال خارج خواهند شد."**[1]

امام باقر (از ایشان سلام) تصریح کرد که غربال و امتحان مخصوصاً برای پیروان نزدیک امام (از ایشان سلام)، شیعیان است، زیرا فرمود: **"ای شیعیان آل محمد! مانند سرمه‌ای که در چشم فرو می‌رود امتحان می‌شوید، زیرا صاحب چشم می‌داند که چه موقع سرمه وارد چشم می‌شود اما نمی‌داند کی خارج می‌گردد. هم چنین است که برخی صبح دین دارند و عصر از آن خارج می‌شوند و یا عصر بر دین ما هستند، اما صبح از آن خارج می‌گردند."**[2] امام صادق (از ایشان سلام) از شدت آزمایش‌ها و امتحانات و گرفتاری که در آن برخی از ایمان خارج می‌شوند و سرانجام پس از گرفتاری بسیار باز می‌گردند، صحبت می‌کند، در حالی‌که امتحانات بعضی دیگر را کاملاً درهم می‌شکند. او (از ایشان سلام) فرمود: **'"به خدا قسم بدون تردید همچون درهم شکستن شیشه، درهم خواهید شکست؛ البته آن شیشه به صورت اولیه باز می‌گردد، به خدا سوگند حتما درهم خواهید شکست همچون شکستن سُفال؛ همانا سُفال وقتی می‌شکند به حالت اول باز نمی‌گردد و به خدا قسم حتما غربال خواهید شد و بدون شک از یکدیگر بازشناخته خواهید شد؛ به خدا سوگند آزموده خواهید شد تا جایی که از شما جز اندکی باقی نماند.' سپس مشتشان را بستند."**[3] امام باقر (از ایشان سلام) توضیح داد که هدف این امتحان کردن، خلاصی جامعه‌ی مومنین از شر همه کسانی است که ادعای ایمان دارند، اما مومن نیستند. او (از ایشان سلام) فرمود که آنها مومنان را با مخاطب قرار دادن عمدی آنها با سخنانی که موجب انزجار مومنان می‌شود، آزمایش

[1] کتاب غیبت، محمد بن ابراهیم نعمانی، ج ۱، ص ۲۱۰

[2] کتاب غیبت، محمد بن ابراهیم نعمانی، ج ۱، ص ۲۱۲

[3] کتاب غیبت، محمد بن ابراهیم نعمانی، ج ۱، ص ۲۱۳

می‌کنند، تا آنکه معلوم شود چه کسی تحت هر شرایطی با آل محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) خواهند ماند. ابا جعفر (از ایشان سلام) فرمود: **"همانا این گفتار ما قلوب مردان را مشمئز می‌کند، بر کسانی که آن را بپذیرند بیفزا و کسانی را که آن را انکار کنند رها کن، باید فتنه‌ای پیش بیاید که هر دوست نزدیک و صمیمی در آن سقوط کند... تا هیچ کس جز ما و شیعیانمان باقی نماند."**[4]

این امتحان، آزمایش، فتنه و بلا باعث می‌شود که پیروان امام به معنای واقعی کلمه یکدیگر را لعن کنند و خود را از یکدیگر مبرا اعلام کنند. از عمیره بنت نفیل روایت شده است که گفت: از امام حسین بن علی شنیدم که فرمود: **"این امری که منتظر آن هستید، رخ نخواهد داد تا زمانی که خود را از یکدیگر مبرا اعلام کنید، و به صورت یکدیگر خدو بیندازید، و تا بعضی از شما گواهی دهید که دیگری کافر است، و تا زمانی که بعضی از شما دیگری را نفرین کنید." پس به ایشان گفتم: "آیا هیچ خیری در آن زمان وجود دارد؟" امام حسین (ع) فرمود: "تمام خیر در آن زمان است، قائم قیام می‌کند و همه آن را پایان می‌دهد."**[5]

بدون رخ دادن این امر، هرگز یک دولت عدل الهی وجود نخواهد داشت، زیرا باید منافقان را از امت مومنان بیرون کشید، کسانی که لیاقت این امر خدا را ندارند. از این روست که امام باقر (از ایشان سلام) فرمود: **"امری که گردن خود را به سمت آن می‌کشید تا زمانی که آزموده نشوید، اتفاق نخواهد افتاد و افسوس که چیزی که گردن خود را به سوی آن می‌کشید، تا زمانی که از یکدیگر شناخته نشوید، رخ نخواهد داد و چیزی که گردن خود را به سوی آن می‌کشید، تا زمانی که غربال نشوید، اتفاق نخواهد افتاد و چیزی که گردن خود را به سوی آن می‌کشید، تا زمانی که امید خود را از دست ندهید، اتفاق نخواهد افتاد و آن چیزی که گردن خود را به سوی آن می‌کشید اتفاق نخواهد افتاد تا زمانی که تمام کسانی که می‌خواهند بدبخت شوند، بدبخت شوند و همه‌ی کسانی که می‌خواهند سعادت یابند،**

[4] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲، ص ۱۹۳-۱۹۴

[5] کتاب غیبت، محمد بن ابراهیم نعمانی، ج ۱، ص ۲۱۱

سعادتمند گردند."[6] پیامبر (سلام بر ایشان و خاندانشان) به ما هشدار دادند که ثابت قدم ماندن بر ایمان در هنگام غربال کردن، مانند **"نگه داشتن ذغال گداخته"**[7] است.

امتحان آدم: علمای غیر عامل

برای آگاهی از امتحانات و مصیبت‌ها در زمان قائم (از ایشان سلام)، بیایید به نوع امتحان‌هایی که پیامبران و رسولان پیشین و پیروان آنها از سر گذرانده‌اند نگاهی بیندازیم. از آدم (ع) شروع می‌کنیم و امتحانش این بود که از درخت نخورد. به شیطان اجازه داده شد که آدم (ع) را غربال کند با گفتن اینکه اگر از آن درخت بخورد پادشاهی جاودان خواهد داشت و مانند خدا خواهد بود. آدم (ع) باید تصمیم می‌گرفت که چه کسی راست می‌گوید خدا یا شیطان. او باید تصمیم می‌گرفت که به چه کسی اعتماد کند و به او گوش دهد. این حقیقت که او به سخنان شیطان گوش داد به این معنی بود که او به جای خدا، شیطان را پرستش کرد. امام صادق (از ایشان سلام) در مورد این آیه فرمود: **"﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ ﴿اینان دانشمندان و راهبان خود را به جای خدا به الوهیت گرفتند﴾ به خدا سوگند که آنها آنان را به عبادت خود دعوت نکردند و اگر آنها را به آن دعوت می‌کردند (یعنی اگر می‌گفتند مرا بپرستید) مردم چنین نمی‌کردند، بلکه حرام را برایشان حلال کردند و حلال را حرام کردند، پس آنها را ندانسته پرستش کردند."**[8] بنابراین شیطان اولین عالم غیر عامل بود و با فریفتن آدم (ع) برای انجام خلاف دستورات خدا باعث سقوط او شد، حلال را حرام نمود و بالعکس. بنابراین، می‌دانیم که در زمان قائم، باید انتظار داشته باشیم که شیطان از طریق کشیشان، خاخام‌ها، اسقف‌ها و شیوخ غیر عامل ادیان مردم را وسوسه و گیج کند، کسانی که سعی می‌کنند ما را به انجام خلاف سخنان مستقیم امام (از ایشان سلام) وادار کنند.

امتحان نوح: زمان، تعیین وقت و صبر

در زمان نوح (ع)، و نوح (ع) منجی و قائم به حق از خاندان آدم (ع) بود، مومنان به شدت مورد آزمایش قرار گرفتند. امام صادق (از ایشان سلام) فرمود: **"زمانی که خدای تبارک و تعالی نبوت نوح (ع) را**

---

[6] کتاب غیبت، محمد بن ابراهیم نعمانی، ج ۱، ص ۲۱۵

[7] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲۸، ص ۴۷

[8] میزان الحکمه، محمد ری‌شهری، ج ۳، ص ۲۶۲۱

آشکار کرد و شیعیان یقین پیدا کردند که پیروزی نزدیک است، مصیبت‌ها شدیدتر و افترا (اتهامات نادرست) آنقدر زیاد شد که شرایط بسیار سختی را برای شیعیان به وجود آورد. و گاهی نوح را چنان کتک می‌زدند که سه روز بیهوش بر زمین می‌افتاد و خون از گوشش جاری می‌شد. سپس بعد از سه روز به هوش می‌آمد. این اتفاقات مربوط به سیصد سال پس از نبوت نوح است و در طول این مدت نوح شبانه روز مردم را دعوت می‌کرد و آنان از او می‌گریختند، مخفیانه آنان را دعوت می‌کرد و آنان اجابتش نمی‌کردند، آشکارا آنان را دعوت می‌کرد، روی برمی‌گرداندند. پس، بعد از سیصد سال تصمیم گرفت آنان را نفرین کند. پس از نماز صبح نشست تا آنان را نفرین کند. از آسمان هفتم گروهی شامل سه فرشته به سوی او پایین آمده، بر او سلام کرده و گفتند: "ای پیامبر خدا، درخواستی داریم." فرمود: "چه درخواستی؟" گفتند: "نفرین بر قومت را به تاخیر بینداز، چراکه این، اولین خشم خداوند در زمین است." فرمود: "نفرین بر آنان را سیصد سال دیگر به تاخیر انداختم." و به سوی آنان بازگشت و به فعالیت گذشته‌ی خود پرداخت و آنان نیز کار گذشته‌ی خود را ادامه دادند. وقتی سیصد سال دیگر گذشت و از ایمان آوردن آنان ناامید شد. ظهر هنگام نشست تا آنان را نفرین کند. پس گروهی از آسمان ششم بر او فرود آمده، بر او سلام کردند و گفتند: "زود هنگام بیرون آمده و نزد تو آمده‌ایم"، سپس همان خواسته‌ی گروه آسمان هفتم را از او درخواست کردند و او همانند پاسخی که به آنان داد، به اینان نیز داد و آن حضرت برای دعوت‌کردن قوم خویش به سوی آنان رفت، اما دعوت او جز بر فرار آنان نیفزود، تا اینکه سیصد سال باقیمانده از نهصد سال نیز گذشت. پس شیعیان نزد او آمدند و از آنچه از سوی عامه و طاغوتیان به آنان می‌رسید شکایت کردند و درخواست دعا برای رفع گرفتاری کردند. پس درخواست آنان را اجابت کرده نماز خواند و دعا کرد. جبرئیل (ع) بر او نازل شد و گفت: "همانا خداوند تبارک و تعالی دعایت را اجابت کرده است. به پیروانت بگو: "خرما خورده و هسته‌اش را بکارند و از آن مراقبت کنند تا ثمر دهد. هرگاه ثمر داد، اندوه آنان را می‌زدایم." خدا را حمد و ستایش کرده و آنان را از این کار آگاه کرد. آن‌ها به یکدیگر بشارت دادند، نوح نیز آنچه را خداوند به او وحی کرده بود، به آنان خبر داد. چنین کردند و از آن مراقبت کردند تا ثمر داد. سپس میوه را نزد نوح (ع) برده و از او خواستند وعده را برایشان محقق سازد. پس نوح در این‌باره از خداوند پرسید. خداوند به او وحی کرد: "به آنان بگو: 'این خرما را بخورید و هسته را بکارید پس هرگاه ثمر داد، اندوهتان را می‌زدایم.'"

وقتی گمان کردند که خلف وعده شده است، یک سوم آنان مرتد شدند و دو سوم باقی ماندند. پس خرما را خورده و هسته‌اش را کاشتند و زمانی که ثمر داد، میوه‌اش را نزد نوح (ع) آورده و درخواست عملی شدن وعده را کردند. نوح (ع) از خداوند این مطلب را درخواست کرد، به او وحی فرستاد که: "به آنان بگو این خرما را بخورید و هسته را بکارید." پس یک‌سوم دیگر مرتد شدند و یک‌سوم باقی ماندند. پس خرما را خورده و هسته را کاشتند، وقتی ثمر داد، میوه را نزد نوح (ع) آورده و به او گفتند: "از ما جز تعداد اندکی باقی نمانده است و ما بر خویش بیمناکیم که اگر فرج به تاخیر افتد، هلاک شویم، پس نوح (ع) نماز خواند، سپس فرمود: "پروردگارا، از یارانم جز این گروه کسی باقی نمانده است و اگر فرج آنان را به تاخیر اندازی، از مرگ آنان می‌ترسم." پس خدای عز و جل به او وحی کرد: "دعایت را اجابت کردم."[9]

امام صادق (از ایشان سلام) فرمود: **"و همینطور با قائم (ع)، روزهای غیبت او طولانی می‌گردد تا حق از باطل جدا شود و ایمان با ارتداد هر شیعه‌ای که فطرتش شیطانی است از کدورت پاک شود، کسانی که از نفاق آنان اگر احساس توانمندی کرده و سیطره‌ای را که در زمان قائم (ع) گسترش می‌یابد حس کنند بیم داشتیم."**[10] بنابراین در اینجا می‌بینیم که نوع دیگری از امتحان را که می‌توانیم در زمان قائم (از ایشان سلام) انتظار داشته باشیم، زمان، تعیین وقت و صبری است که برای وقوع قیام لازم است. در واقع، شیعیان امام احمد الحسن (از ایشان سلام) انتظار داشتند که قیام در سال ۱۹۹۹ میلادی رخ دهد، زمانی که او برای اولین بار ظهور کرد و گفت که او فرستاده‌ای از جانب امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) است و اکنون سال ۲۰۲۲ است. این یعنی ۲۳ سال است که شیعیان در انتظار قیام هستند و اکثریت مومنان به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) ۱۵ سال است که در انتظار دیدن ایشان هستند، پس از اینکه او در سال۲۰۰۷ به غیبت رفت (اگرچه در سال ۲۰۱۵ در بین افراد مورد ترجیح خود ظهور نمود). آنچه از این امتحان بزرگی که مومنان با نوح (ع) پشت سر گذاشتند، می‌آموزیم این است که حتی اگر وعده خدا به طور مکرر به تاخیر بیفتد، نباید فرض کنیم که خلف وعده شده یا نبوت دروغ بوده است. و آن

[9] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۱۱، ص ۳۲۶ - ۳۲۸

[10] مکیال المکارم، میرزا محمد تقی اصفهانی، ج ۲، ص ۱۶۱

بهانه‌ای برای ارتداد نیست، و ما باید تحت هر شرایطی در ایمان خود استوار بمانیم. زمان، آزمون بزرگ ایمان است و انتظار طولانی با قائم (از ایشان سلام) مورد توقع است.

امتحان ابراهیم: رویاها، خانواده‌ی سنتی و روابط خویشاوندی

در داستان حضرت ابراهیم (ع) مثال بهتری از امتحانی که خداوند دستور به قتل فرزندش را داده وجود ندارد. در قرآن کریم، ابراهیم (ع) در خواب دید: "﴿يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ﴾ **﴿ای پسرکم من در خواب [چنین] می‌بینم که تو را سر می‌برم﴾**"[11] پس ابتدا ابراهیم با ایمان آوردن به خواب خود امتحان شد و هنگامی‌که به خواب خود ایمان آورد و به آن عمل کرد، خداوند او را ستود و فرمود: "﴿قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾ **﴿رویا[ی خود] را حقیقت بخشیدی ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم﴾**"[12] این همان کاری است که امام احمد الحسن (از ایشان سلام) کرد، او به خواب خود ایمان آورد. او امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) را دید که در خواب به او می‌فرمود که در جایی با او ملاقات کند و او خواب خود را باور کرد و رفت و او را در آن مکان ملاقات کرد، با اعتماد به اینکه او همان امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) می‌باشد زیرا شیطان به صورت امامان (از ایشان سلام) در نمی‌آید. پس در زمان قائم، مومنان با رویاهای خود و با ایمان آوردن به رویا و عمل به آنها در یاری و پیروزی دادن به قائم امتحان می‌شوند.

بخش دوم آزمایش ابراهیم این بود که به او دستور داده شد که پسرش را قربانی کند. این فرمان به خودی خود بر خلاف فرمان شریعت نوح (ع) مبنی بر عدم قتل بود: "**انسان به صورت خدا آفریده شد. پس هر که انسانی را بکشد به دست انسان کشته خواهد شد.**"[13] بنابراین، ابراهیم (ع) نه تنها ناگزیر بود بر خلاف دستورات الهی که از قبل می‌دانست، عمل کند، بلکه باید فرزند خود را قربانی می‌کرد. چیزی که ما از این می‌آموزیم این است که خداوند گاهی اوقات ما را با دستوراتی می‌آزماید که در تضاد با قطب‌نمای اخلاقی خودمان یا در تضاد با دینی است که قبلاً به ما آموزش داده شده است. او ممکن است ما را با قربانی کردن خانواده‌ی ما بیازماید، زیرا خانواده همه‌ی افراد این حق را نخواهند شناخت و با شما در این راه همسفر

[11] قرآن کریم، سوره صافات، آیه ۱۰۲

[12] قرآن کریم، سوره صافات، آیه ۱۰۵

[13] کتاب مقدس، سفر پیدایش، اصحاح ۹:۶

نخواهند شد. ابراهیم (ع) همچنین هاجر و اسماعیل را در بیابان رها کرد و به سوی خدا هجرت کرد. ما می‌توانیم در زمان قائم (از ایشان سلام) انتظار داشته باشیم که مومنان نیز باید انتخاب‌های مشابهی داشته باشند و روابط خانوادگی خود را در راه رسیدن به خدا، حقیقت و ایجاد دولت عدل الهی رها یا فدا کنند.

امتحان موسی: هجرت

موسی (ع) برای بنی‌اسرائیل امتحان بزرگی بود، زیرا هنگامی‌که به سوی آنان فرستاده شد نه می‌توانست به خوبی عبری صحبت کند، زیرا در کاخ فرعون بزرگ شد و مصری صحبت می‌کرد، و نه با آداب و آیین بنی اسرائیل خوگرفته بود. آخرین چیزی که بنی اسرائیل انتظار آن را داشتند یک منجی از خاندان فرعون بود. موسی (ع) از نظر آنها یک مصری و پسر فرعون بود. به همین دلیل خداوند در زمان قائم نیز مومنان را غربال و امتحان کرد و به آنان یک منجی داد که در مصر پرورش یافت و سپس به غرب، آمریکا، مهاجرت کرد و دعوت او از غرب آغاز می‌شود. از امام کاظم (از ایشان سلام) در مورد مهدی پرسیدند که قیام او از کجاست و در کجا سکونت دارد که ایشان پاسخ داد: **"مثال کسی که در مورد او سوال نمودی مانند ستونی است که از آسمان فرو افتاده است. سرش از مغرب و اصلش از مشرق است، پس اگر ستون بلند شود از کجا بلند شدن آن را می‌بینی؟" مرد گفت: "از سرش." امام کاظم (ع) فرمود: "پس کافی است، او از مغرب قیام خواهد نمود و اصلش از مشرق است و در آنجا است که قیام او برپا می‌شود و امرش تمام می‌گردد. و چنین است مهدی (ع) و پرورش او در مشرق است و سپس به مغرب هجرت می‌کند و از آنجا قیام می‌کند و در مشرق امر او تمام می‌گردد."**[14]

نشانه‌های زیادی وجود دارد که قائم از غرب می‌آید. در روایات آمده است که بیشتر اصحاب او عجم هستند: **"با قائم تعداد اندکی از اعراب هستند."**[15] به مومنان دستور داده شده است که نزد او بیایند هر چند باید روی یخ و برف سینه خیز بروند و یخ در اروپا و آمریکا وجود دارد و نه در خاورمیانه: **"به نزد او بیایید حتی اگر باید روی یخ سینه‌خیز بروید..."**[16] مادرش غیر عرب و اهل غرب است: "مادرش رومی است." بنابراین حتی اگر موضوعی از جهتی غیر منتظره، مغایر با انتظارات و باورهای ما باشد، نمی‌توانیم آن

[14] شرح الأخبار، قاضي النعمان المغربي، ج ۱، ص ۱۸۶

[15] میزان الحکمه، محمد ری‌شهری، ج ۳، ص ۳۶۵

[16] معجم احادیث الامام المهدی علیه‌السلام، علی کورانی عاملی، ج ۱، ص ۴۲۷

را رد کرده و به آن مرتد شویم. زیرا پس از شناخت حق، شاید همان گونه که بنی اسرائیل با هجرت با موسی (ع) و ترک سرزمین فرعون امتحان شدند، مومنان با هجرت به سوی قائم (از ایشان سلام) امتحان شوند.

امتحان عیسی: دشمنان داخلی و خارجی

حتی در زمان دیگر منجیان پیشین، همانند عیسی مسیح (ع)، مومنان باید غربال می‌شدند تا جز مومنان واقعی باقی نمانند. عیسی (ع) قبل از دستگیری به شمعون پطرس (ع) فرمود: **"ای شمعون، ای شمعون، شیطان خواست مِثل دهقانی که گندم را از کاه جدا می‌کند همه‌ی شما را بیازماید. اما من برای تو دعا کرده‌ام که ایمانت از بین نرود و وقتی برگشتی باید برادرانت را استوار گردانی. شمعون پاسخ داد: 'ای پروردگار، من حاضرم با تو به زندان بیفتم و با تو بمیرم.' عیسی فرمود: 'ای پطرس، آگاه باش، امروز قبل از آنکه خروس بانگ بزند تو سه بار خواهی گفت که مرا نمی‌شناسی.'"**[17] در داستان عیسی (ع) مثالی از غربال شدن را می‌بینیم، مومنان، حواریون با امتحان بسیار سختی مواجه شدند. آنها معتقدند که عیسی (ع) همان مسیح است، و آنها می‌دانستند که روایات یهودی بیان کرده است که مسیح یهودی از اورشلیم حکومت خواهد کرد و دنیا را از عدل و داد پر خواهد نمود، همان گونه که از ظلم و جور پر شده بود. آنها همچنین می‌دانستند که کسی که به دروغ خود را مسیح بخواند، نمی‌تواند به مأموریت و وعده‌ای که خداوند به مسیح حقیقی داده است، عمل کند. هر کس که خود را مسیح اعلام می‌نمود، در حالی‌که نبود، خداوند زندگی او را منقطع می‌نمود. اکنون می‌بینند که عیسی (ع) که ادعای مسیحیت می‌کرد، در حال دستگیر شدن و برده شدن نزد رومیان است، جایی که به ظاهر بی‌یاور است و قادر به دفاع از خود نمی‌باشد. خدا و فرشتگانش به نجات او نمی‌آیند، و او سه سال پس از شروع رسالتش مصلوب و کشته می‌شود. آنها سرگردان و پر از سوال مانده بودند: این امور به چه معنا هستند؟ چگونه آن ممکن است؟ آیا او واقعاً مسیح می‌باشد یا نه؟ آیا این یک مجازات بود به این دلیل که او ادعای چیزی را داشت که نبود؟ شک و تردید دل و ذهنشان را پر کرده بود. سرانجام حواریون با وجود اینکه عیسی (ع) را ترک و در جریان دستگیری و بازجویی از وی، عیسی (ع) را انکار کردند، بر ایمان خود ثابت قدم ماندند. آنها در آزمون موفق شدند و به انتشار پیام عیسی (ع) در سراسر جهان ادامه دادند. اما حقیقتا امتحان آنها سخت بود، زیرا

[17] کتاب مقدس، انجیل لوقا، اصحاح ۲۲: ۳۱ - ۳۴

امتحانشان این بود که به عیسی (ع) ایمان بیاورند، حتی اگر او در ذهنشان معیارهای یک مسیح را تحقق نبخشد. مومنان قائم (از ایشان سلام) نیز مورد امتحان قرار خواهند گرفت که آیا در کنار او ثابت قدم خواهند ماند و از او در برابر دشمنان بدون انکار کردن او، حتی در صورت مواجهه با زندان یا مرگ، دفاع خواهند کرد یا خیر.

امتحان محمد: قیام و تاسیس دولت عدل الهی

اینک سفر آدم (ع) تا محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) سفری است که از رویارویی با علمای غیر عامل با آدم (ع)، به امتحان زمان با نوح (ع)، به فدا کردن روابط سنتی خانوادگی با ابراهیم (ع)، به هجرت با موسی (ع) به قوی ماندن همراه با عیسی (ع) در برابر دشمنان و تحمل ظلم رسید. سرانجام، امتحان با محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) امتحان قیام و برپایی دولت عدل الهی بود. به این ترتیب با قائم (از ایشان سلام) وعده خدا باید فرا برسد و باید یک دولت عدل الهی تاسیس شود و مومنان با تاسیس و دفاع از دولت خود امتحان خواهند شد. نه تنها این، بلکه مومنان با ثابت قدم ماندن با قائم (از ایشان سلام) و قضاوت نکردن اعمال او بدون توجه به آنچه از او می‌بینند یا می‌شنوند امتحان خواهند شد.

محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) پس از تأسیس دولت خود، با تعیین وصی خود، قوم خود را غربال کرد. علی (از ایشان سلام) مصداق بارز غربال کردن بود. این قوم که دهها هزار نفر بودند، پس از مرگ حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) به چهار مومن واقعی تقلیل یافتند. اما چرا ملت مسلمان جانشین محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) را رها می‌کند؟ محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) برترین انعکاس و کامل‌ترین خلیفه‌ی خدا بود و بدین ترتیب او (سلام بر ایشان و خاندانشان) و وصی او علی بن ابی طالب (از ایشان سلام) حقیقت کامل و دین حقیقی خدا را با خود حمل می‌کردند. این دین حقیقی خدا سنگین است و تنها عده‌ی کمی از عهده‌ی آن بر می‌آیند و به همین دلیل پذیرفتن جانشینان حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) برای مردم بسیار دشوار بود، زیرا حقیقت‌هایی که آنها با آن آمدند دشوار بود. امام سجاد (از ایشان سلام) فرمود: **"به خدا سوگند اگر ابوذر می‌دانست در قلب سلمان چه می‌گذرد، او را می‌کشت، و پیامبر خدا آنها را برادر یکدیگر قرار داد. پس در مورد باقی خلقت چه می‌پندارید؟ همانا علم کسانی که می‌دانند بسیار دشوار است و جز نبی مرسل یا فرشته‌ی مقرب یا بنده**

مومنی که خداوند قلب او را برای ایمان آزموده نمی‌تواند آن را تحمل کند. همانا سلمان از کسانی گشت که می‌دانند، زیرا او از ما اهل‌بیت است، و از این جهت به کسانی که می‌دانند نسبت داده شده است."[18]

روزی امام علی (از ایشان سلام) به ابوذر فرمود: **"اگر سلمان در مورد آنچه که می‌دانست با تو صحبت می‌نمود می‌گفتی که 'خدا قاتل سلمان را رحمت کند.'"**[19]

حتی عیسی (ع) نیز در مورد این که حقیقت پریشان‌کننده است، فرمود: **"کسانی که می‌جویند نباید از جستجو دست بردارند تا آنکه بیابند. هنگامی‌که یافتند پریشان خواهند گشت."**[20] حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود: **"حق سنگین و تلخ است و باطل سبک و شیرین است."**[21] حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) بارها امت خود را با حق پریشان کرد. با این حال، به دلیل قدرت و نفوذ حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان)، مردم تا زمان رحلت او تحت پوشش اسلام باقی ماندند. به محض رحلت او، بسیاری از مردم مرتد شدند و جنگ‌های ارتداد آغاز شد. علت مرتد شدن مردم پس از حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) این بود که آنها در طول زندگی او، مطالب پریشان‌کننده‌ی زیادی از او دیدند و شنیدند. آنها در ظاهر می‌گفتند مسلمان هستند، اما در واقع کفر خود را پنهان می‌کردند. مواجهه با امری پریشان‌کننده شکل عظیمی از غربال و امتحان است. پریشان‌کننده یافتن چیزی به این دلیل است که آن برخلاف مفاهیم یا افکار قبلی که ما داشتیم می‌باشد. ما فکر می‌کنیم چیزی درست است و چیز دیگری نادرست است تا آنکه به ما گفته شود یا کشف کنیم که حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) می‌فرماید این نادرست و آن یکی درست است. کسی که در ایمان استوار نیست، تحمل شنیدن اینکه باورهایی که قبلاً داشته اشتباه بوده‌اند را ندارد و آن فرد پریشان می‌گردد و مغزش سعی می‌کند با رد پیامبر و رسالت او، تضاد را در ذهن و قلبش توضیح دهد و آنها را دروغ یا عامل شیطان معرفی کند. امام علی (از ایشان سلام) فرمود: **"شبهه، شبهه نامیده شده است زیرا شبیه به حق است."**[22] مردم

---

[18] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲۲، ص ۳۴۳

[19] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲۲، ص ۳۷۴

[20] انجیل توما، مجموعه نجع حمادی، ماروین مایر، ص ۱۳۹

[21] میزان الحکمه، محمد محمدی ری شهری، ج ۱، ص ۶۵۵

[22] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۹۸

در میان اموری که حق هستند اما شبیه به باطل می‌باشند یا اموری که باطل هستند اما شبیه به حق می‌باشند، سردرگم می‌شوند.

مثلاً در داستان عبد صالح، موسی (ع) در مورد عبد صالح دچار سردرگمی می‌شود، زیرا اعمال او اگرچه حق هستند به باطل شباهت دارند. عبد صالح کشتی افراد فقیری را که او را سوار کردند سوراخ می‌کند و پسری که گناهی مرتکب نشده بود را می‌کشد و دیوار شهر ستمگران را مرمت می‌کند. این اعمال در ظاهر اشتباه و/یا شرورانه هستند. اما تنها با درک دلایل است که اعمال در نظر موسی، از باطل به حق تبدیل می‌شوند. عبد صالح نشان می‌دهد که در واقع سوراخی در کشتی ایجاد کرد تا از تصرف شدن آن توسط پادشاه ظالمی که به سمت آنها می‌آمد و کشتی‌های منطقه را تصرف می‌کرد جلوگیری کند. با این قطعه از اطلاعات برای موسی (ع) معلوم شد که عبد صالح در واقع در صدد کمک و نه آسیب رساندن به مردم فقیر بوده است. عبد صالح آشکار می‌کند که او آن پسر را کشت، زیرا که آن پسر یک کافر بود و به پدر و مادر خود آسیب می‌رساند و از این رو با این اطلاعات مشخص شد که عمل به ظاهر بی‌رحمانه‌ی عبد صالح از روی رحمت بوده است. اقدام آخر مرمت دیوار، رحمتی نسبت به دو یتیمی بود که گنجی در زیر آن دیوار داشتند. مرمت دیوار به منظور حفاظت از گنج بود تا زمانی که آنها بزرگ شوند و خود آن را بیرون بیاورند. در مورد مومنانی که به حقیقت نزدیک می‌شوند نیز اینگونه است، آنها نخست از فرستاده پیروی می‌کنند و چون عملی را از او ببینند که ظاهراً بد یا نادرست است، پریشان می‌شوند و قبل از اینکه دلیل را بفهمند مرتد می‌شوند. به همین دلیل امام احمد الحسن (از ایشان سلام) همواره به مومنان توصیه می‌کرد که اگر می‌خواهند در این راه باقی بمانند باید این گونه باشند: "صبر و سپس صبر و سپس صبر و سپس تسلیم." یعنی بر آنچه می‌بینند و می‌شنوند صبر کنند تا دلیل آن را بفهمند و هنگامی‌که دلیل را درک کردند، تسلیم آن شوند و آن را بپذیرند. در اینجا نمونه‌هایی از رخدادهایی با حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) را می‌بینیم که باعث پریشانی اصحابش و مرتد شدن آنها شد.

شک در مصدر و چگونگی وحی

در طول زندگی حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) اتهامات فراوانی مبنی بر دروغگویی، کلاهبرداری و فریبکار بودن او وجود داشت. آنها او را متهم کردند که هیچ وحی از جانب خدا دریافت نکرده

است. در واقع، آنها می‌گفتند که او آیات قرآن کریم را از دیگران سرقت می‌کند یا از مردم خواسته است که آن را برای او بیان کنند. این تهمت‌ها اگر از سوی دشمنان اسلام و حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) می‌آمد، معنای چندانی نداشت، زیرا طبعاً کافر و دشمن به مخالف خود دروغ و تهمت می‌زند. اما این اتهامات از جانب مومنان می‌آمد، از کاتبان خود پیامبر می‌آمد. بیشتر مسلمانان نمی‌دانند که حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) چهل و دو کاتب داشت که وحی خداوند بر او ، یعنی قرآن کریم را می‌نوشتند.[23] چند تن از این کاتبان مرتد شدند. یکی از آنها عبدالله بن ابی السرح بود که به مدینه هجرت کرد و از صحابه‌ی نزدیک و مورد وثوق پیامبر (سلام بر ایشان و خاندانشان) بود و از سوی پیامبر (سلام بر ایشان و خاندانشان) وظیفه کتابت قرآن بر او گماشته شده بود. درباره عبدالله چند روایت وجود دارد، یکی از آنها این است که روزی پیامبر (سلام بر ایشان و خاندانشان) آیه‌ی چهاردهم سوره مومنون را به او املاء کرد که می‌فرماید: **﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ ﴿آنگاه نطفه را به صورت علقه درآوردیم پس آن علقه را [به صورت] مضغه گردانیدیم و آنگاه مضغه را استخوان‌هایی ساختیم بعد استخوان‌ها را با گوشتی پوشانیدیم آنگاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم﴾**[24] عبدالله از جزئیات آیه شگفت زده شده بود و گفت: **﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ ﴿آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است﴾**[25] حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود: **"بله، آن را با آیه بنویس، به آن شکل نازل شد."**[26] عبدالله به نبوت حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) شک کرد و با خود اندیشید که چگونه ممکن است چنین باشد؟ آیا وحی بر من نیز نازل می‌شود؟ محمد باید دروغگو باشد.[27] عبدالله تصمیم گرفت برخی از کلمات را که پیامبر اکرم (سلام بر ایشان و خاندانشان) به او املاء می‌کرد، تغییر دهد. پس اگر پیامبر خدا (سلام بر ایشان و خاندانشان) به او می‌فرمود بنویس **"علیماً حکیماً"** او می‌نوشت **"غفوراً رحیماً"** و اگر به او می‌فرمود بنویس **"غفوراً رحیماً"** او می‌نوشت **"علیماً حکیماً"**[28]. او سپس ادعا کرد که پیامبر حتی متوجه تغییراتی که انجام

---

[23] تاریخ اسلامی، محمود شاکر، ص ۳۵۵

[24] قرآن کریم، سوره مومنون، آیه ۱۴

[25] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲۲، ص ۳۴

[26] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲۲، ص ۳۴

[27] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲۲، ص ۳۴

[28] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲۲، ص ۳۴

داده است، نشده است و به محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) کافر شد و در نیمه‌های شب به مکه گریخت و به دین قدیم خود بازگشت.

پیامبر اکرم (سلام بر ایشان و خاندانشان) بسیار خشمگین شد و دستور قتل او را صادر کرد. هنگامی‌که حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) و لشکر مسلمانان مکه را فتح کردند، ۴ مرد و ۲ زن بودند که پیامبر دستور داد آنها را بکشند، حتی اگر به پرده‌های کعبه چنگ زده باشند.[29] عبدالله یکی از آنها بود. عثمان بن عفان سرانجام برای او طلب بخشش نمود و نزد پیامبر شفاعت کرد[30] و عبدالله آمرزیده شد و به اسلام بازگشت. اختلافات بیشتری با کاتبان محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) روی داد، کاتب دومی مرتد شد و دقیقاً همان اتهامات را به محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) وارد کرد. انس بن مالک گفت: **"مردی مسیحی مسلمان شد و سوره بقره و آل عمران را خواند و برای پیامبر (سلام بر ایشان و خاندانشان) کتابت می‌نمود و او به مسیحیت بازگشت. او بازگو می‌کرد: 'محمد جز آنچه برای او نوشتم نمی‌داند.' آن مرد از دنیا رفت و او را دفن کردند و صبح جسدش از زمین بیرون انداخته شده بود. مردم گفتند: 'این کار محمد و اصحابش است، پس از آنکه او از دست آنها فرار کرد به جستجوی او پرداختند و او را بیرون انداختند.' پس تا عمقی که می‌توانستند برای او گودالی در زمین حفر کردند و صبح روز بعد زمین دوباره او را از قبر بیرون انداخت، پس گفتند: 'این کار محمد و اصحابش است، پس از آنکه او از دست آنها فرار کرد به جستجوی او پرداختند و او را بیرون انداختند.' پس تا عمقی که می‌توانستند برای او گودالی در زمین حفر کردند و صبح روز بعد زمین دوباره او را از قبر بیرون انداخت، پس دانستند که آن از مردم نیست پس او را بینداختند."**[31]

---

[29] قاسم بن زکریا بن دینار گفت که احمد بن مفضل با من سخن گفت و گفت که اسباط با ما صحبت کرد و گفت که زعم السدی از مصعب بن سعد از پدرش روایت کرده، گفت: "روز فتح مکه، رسول خدا (سلام بر ایشان و خاندانشان) به مردم به جز چهار مرد و دو زن، امان بخشید و فرمود: 'آنها را بکشید، هر چند بر پرده‌های کعبه چنگ زده باشند.' - السنن الکبری، النسائی، ج ۲، ص ۳۰۲

[30] در مورد این حادثه چنین نقل شده است: "و رسول خدا (سلام بر ایشان و خاندانشان) به قتل او دستور داد و چون روز فتح فرا رسید، عثمان دست او را گرفت و نزد رسول خدا (ص) در مسجد برد و گفت: 'ای رسول خدا، او را ببخش' پس رسول خدا (سلام بر ایشان و خاندانشان) ساکت ماند. پس او سخنانش را تکرار کرد و رسول خدا (سلام بر ایشان و خاندانشان) ساکت ماند. پس او سخن خود را تکرار کرد که رسول خدا (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود: 'من درخواست تو را اجابت کردم.' - بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲۲، ص ۳۴

[31] صحیح البخاری، البخاری، کتاب المناقب، حدیث شماره ۳۶۱۷

مسلمانان پریشان شدند زیرا فکر می‌کردند که فرشته جبرائیل (ع) یا خداوند مانند انسان‌ها با محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) صحبت می‌کند و کلمه به کلمه، حرف به حرف، قرآن کریم را برای او تلاوت می‌کند. آنها وقتی آنچه را که دیدند دیدند، او را پیامبری دروغین پنداشتند و به نظرشان چنین آمد که او واقعاً قرآن را از خود درمی‌آورد یا آیاتی را که به گمانش از کاتبانش مناسب بودند می‌رباید و آن را به قرآن کریم اضافه می‌کند. اما حقیقت، همانطور که قبلا در این کتاب گفتیم، این است که قرآن کریم کلام محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) است. او کلمات را به زبان آورد و به نحوی که برای بیان حقایق بزرگتری که از جانب خدا به او وحی شده بود مناسب می‌دید، امر به کتابت آنها می‌نمود. پس برای مثال "العلیم" و "الحکیم" و "الغفور"، هر سه این صفات، خدایی را توصیف می‌کنند که بی‌نهایت قادر به همه چیز است، بنابراین تا زمانی که این ایده به دست کسانی برسد که به پیام ایمان دارند، مهم نیست که او از چه کلمات یا عباراتی استفاده می‌کند. شاید اگر کاتبان آن زمان چگونگی وحی و ارتباط الهی را درک می‌کردند، پذیرش بیشتری می‌داشتند. شاید اگر آنها درک می‌کردند که وحی الهی همیشه اینگونه بوده است، موضعی کمتر تحت اللفظی اتخاذ می‌کردند، یا اگر به جای فرار و ارتداد صرفاً از خود پیامبر (سلام بر ایشان و خاندانشان) می‌پرسیدند، درک می‌نمودند و کاری را که انجام دادند انجام نمی‌دادند. مثلاً در برخی منابع آمده است که داستان ذوالقرنین (ع) در سوره کهف شامل ابیاتی از شعری است که در زمان پیش از اسلام توسط یکی از کاتبان محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) سروده شده است. محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) اشعار را پسندید و به کاتب امر نمود که آن را در سوره کهف اقتباس کند. اگر این درست باشد، نبوت حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) را باطل نمی‌کند زیرا خدا قادر بود به حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) اطلاع دهد که این داستان صحیح است و حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) مختار است که این پیام را به هر طریقی که صلاح بداند برای قوم خود بازگو کند، چه از طریق بازنویسی کل داستان به کلام خودش و چه از طریق اقتباس جزئی از کاتبش.

تصور کنید که در آن زمان یکی از مسلمانان بودید و می‌شنیدید که کاتبان حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) مرتد شدند و به مکه گریختند. تصور کنید شنیده‌اید که می‌گویند حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان)، پیامبری حقیقی نبوده و او جز آنچه آنها نوشته‌اند نمی‌داند، و اینکه آنها کلام

وحی الهی را تغییر دادند و او حتی متوجه نشده است. تصور کنید آنها می‌گویند که او دانش و سخنان آنها را می‌رباید. این یک امتحان بزرگ برای ایمان و وفاداری و یک غربالگری بزرگ در آن زمان بود. فقط کسانی که در ایمان راسخ بودند شک نمی‌کردند و بقیه مثل برگ درخت در میان طوفان شدید می‌لرزیدند. اگر چند تن از ۴۲ صحابی نزدیک و مورد اعتماد حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان)، کاتبان او که شاهد و نویسنده‌ی وحی الهی بودند، می‌توانستند مرتد شوند و ادعا کنند که او دروغگو بوده و هرگز آیات الهی دریافت نکرده است، نباید تعجب کرد که برخی از نزدیکترین یاران امام احمد الحسن (از ایشان سلام)، شاید برخی از ۴۲ نفر، همان کار را انجام دادند و تکذیب کردند که قائم (از ایشان سلام) از امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) وحی دریافت کرده است. حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود: **"از سنت قوم‌هایی که پیش از شما بودند پیروی خواهید کرد، وجب به وجب و ذراع به ذراع، تا آنجا که حتی اگر وارد سوراخ مارمولکی شدند، از آنان پیروی خواهید نمود."**[32]

امتحان روابط جنسی

یکی از مسائلی که مسیحیان و اعراب را در زمان حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) آزار می‌داد، روابط آن حضرت با زنان بود. ازدواج و روابط پیامبر (سلام بر ایشان و خاندانشان) با زنان هنوز هم در عصر حاضر موضوعی بحث برانگیز است و بسیاری از مردم از آن برای استدلال علیه پیامبر (سلام بر ایشان و خاندانشان) و اسلام استفاده می‌کنند. آنها به این امر اشاره می‌کنند که او از احکام خدا در قرآن پیروی نکرد و قرآن برای هر مرد چهار زن را مجاز دانست و پیامبر بسیار بیشتر از آن ازدواج کرد. نقل شده است که او در زندگی خود نه زن دائمی داشت و چند زن دیگر که مدت کوتاهی با آنها ازدواج کرد (متعه) و غیر از آنان که ندیمه یا کنیز یا زنانی بودند که او با آنان ازدواج کرد و آنان را طلاق داد. همچنین نقل شده است که او از زنان دیگر خواستگاری کرده بود، اما آنها نپذیرفتند. مسیحیان این را با عیسی (ع) مقایسه می‌کنند و می‌گویند محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) مردی خدانشناس است. آنها از تاریخ محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) بیشتر از مسلمانان می‌دانستند و در کتاب‌ها و نمایشنامه‌ها و اشعار خود

[32] تفسیر المیزان، محمد حسین طباطبایی، ج ۳، ص ۳۸۰

درباره او می‌نوشتند و سعی می‌کردند او و دینش را بدنام کنند. در یکی از این نمونه شعرها، دوزخ دانته، از نویسنده مشهور ایتالیایی دانته الیگریری، محمد در هشتمین دایره جهنم دیده می‌شود.

اولین دایره جهنم برزخ برای تعمیدنیافتگان و نیکوکاران غیر مسیحی است. دایره دوم جهنم مخصوص شهوترانان و زناکاران است. اینجا جایی است که دانته کلئوپاترا و هلن تروی را قرار داد. دایره سوم جهنم مخصوص پرخورانی است که نمی‌توانند شکم خود را کنترل کنند. دایره چهارم جهنم برای حریصان است، همه کسانی که بر سر پول و ثروت مادی جنگیدند. دایره پنجم جهنم برای کسانی است که توسط خشم و غضب خود کنترل می‌شوند. دایره ششم جهنم مخصوص بدعت گذارانی است که به دین کفر می‌ورزند و معتقد به بدعت هستند. دایره هفتم برای خونریزان و قاتلان خشن است. دایره هشتم برای متقلبان و دروغگویان است و او محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) و علی (ع) را در آن قرار داد. تنها دایره پایین‌تر از آن دایره نهم است که او شیطان را در حال جویدن یهودای خائن به مسیح (ع) قرار می‌دهد.

در کتب مسلمانان، اقتدار، حقوق و اختیارات حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) صریحاً به رسمیت شناخته شده و ذکر شده است. پیامبر اکرم (سلام بر ایشان و خاندانشان) نه تنها در مورد زنان بلکه در تمام شئون زندگی حقوق بسیاری داشت. در کتاب معروف تفسیر قرآن، تفسیر القرطبی، آمده است:

"در مورد آنچه که برای پیامبر اکرم (ص) حلال اعلام شد، مجموعاً ۱۶ مورد است:

اول - انتخاب بهترین‌ها از میان غنیمت جنگی قبل از توزیع.

دوم - گرفتن یک پنجم خمس، یا خمس.

سوم - روزه مستمر.

چهارم - گرفتن بیش از چهار زن.

پنجم - نکاح به صورت هبه (به او زنی هدیه داده شود).

ششم - نکاح بدون ولی (برای زن).

هفتم - نکاح بدون مهریه.

هشتم - ازدواج در حال احرام.

نهم - وجوب برقراری مساوات در وقت گذراندن با همسران از او ساقط می‌شود، توضیح آن در ادامه خواهد آمد.

دهم - اگر چشم او به زنی بیفتد، شوهرش باید او را طلاق دهد و ازدواج با او برای او حلال است. ابن عربی می‌گوید: امام الحرمین چنین گفت و علما از این معنا برای داستان زید توضیحی مشابه داده‌اند.

یازدهم - اینکه صفیه را آزاد کرد و آزادی او را مهریه او قرار داد.

دوازدهم - بدون احرام وارد مکه شد و در این مورد اختلاف داریم.

سیزدهم - جنگ در مکه.

چهاردهم - که از او ارث برده نمی‌شود.

این در بخش تحلیل ذکر شد، فقط به این دلیل که اگر مرگ بر اثر بیماری به مردی نزدیک شود، بیشتر دارایی او از او گرفته می‌شود، و تنها یک ثلث برای او باقی می‌ماند و دارایی رسول خدا (ص) بر اساس آنچه در آیه ارث و سوره مریم تصریح شد، باقی می‌ماند.

پانزدهم - همسران او پس از مرگ او همچنان همسران او هستند.

شانزدهم - اگر زنی را طلاق دهد، حرمت او باقی است، پس از آن کسی اجازه ندارد با او ازدواج کند. این سه بخش بیشتر در بخش‌های مربوطه خود به تفصیل ارائه شده است که ان شاء الله در ادامه خواهد آمد.

و بر او (ص) حلال شد که از گرسنگان و تشنه‌ها غذا و نوشیدنی بگیرد، هر چند که همراه او از مرگ خود بترسد، به خاطر فرموده خداوند متعال: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ ﴿پیامبر به مومنان از خودشان سزاوارتر است﴾ - سوره احزاب آیه ۶. وظیفه‌ی هر یک از مسلمانان است که از پیامبر (ص) محافظت کنند، و به او اجازه داده شد که از خود محافظت کند. خداوند او را با حلال کردن گرفتن غنائم

برای خود گرامی داشت. تمام زمین برای او و امتش محل نماز قرار گرفت و پاکیزه شد. پیامبرانی بودند که نمازشان جز زمانی که در مسجد بودند، صحیح نبود. پیروزی توسط ترس به او داده شد، دشمن به فاصله‌ی یک ماه از او هراس داشت.

او بر تمام خلقت مبعوث شد و پیش از او پیامبرانی بودند که بر گروهی مبعوث شده بودند نه برای دیگران. معجزات او مانند معجزات پیامبران قبل از او و بیشتر بود. معجزه موسی (ع) عصا و آبی بود که از صخره بیرون می‌جهید. ماه برای پیامبر (ص) شکافت و آب از بین انگشتانش خارج شد. معجزه عیسی (ع) زنده کردن مردگان و شفای نابینایان و جذامیان بود، در حالی‌که سنگریزه‌ها در دست پیامبر (ص) خدا را تسبیح می‌گفتند و شاخه درختی به سوی او خم شده بود و این بزرگتر است. خداوند او را بر آنان برتری داد و قرآن را برای او معجزه ساخت و معجزه‌اش را تا روز قیامت در او ماندگار ساخت و از این جهت نبوتش جاودانه شد و تا روز قیامت باطل نمی‌شود."[33]

اولاً، آنچه از مطالب فوق به دست می‌آید این است که حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) بر هر چیزی بیش از مردم حق داشتند، اعم از خودشان، همسران، فرزندان، اموال، خوردنی‌ها و نوشیدنی‌هایشان و غیره. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ **﴿پیامبر به مومنان از خودشان سزاوارتر است﴾**[34] یک مسلمان باید همسرش را در صورت تمایل پیامبر به او رها کند، او باید برای حفظ جان پیامبر جانش را تسلیم کند و غیره. او در همه چیز اولویت دارد. اینها حقوقی است که داوود (ع) و سلیمان (ع) داشتند و این حقوق هر پیامبر (ع) و رسولی (ع) است و آنچه برای یک پیامبر پذیرفته شده است باید برای هر پیامبری پذیرفته شود و هر چیزی که برای محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) قابل پذیرش بود باید برای مهدیین (ع) قابل پذیرش باشد. حکم حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) در رابطه با مردم مانند حکم ﴿مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾ **﴿زیردست تصرف شمایند﴾**[35] است.

پس چون تمام خلقت را خدا آفریده است و چون او آنها را روزی می‌دهد، رسولان و پادشاهان منصوب الهی همان حقوقی را دارند که خداوند بر خلقتش دارد. آنها جانشینان او هستند و اختیار تام به آنها تفویض

[33] تفسیر القرطبی، القرطبی، ج ١٤، ص ٢١٢ - ٢١٣

[34] قرآن کریم، سوره احزاب، آیه ۶

[35] قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۳۶

شده است و اگر بخواهند خلقت را نابود کنند، در این کار نیز مختارند. ﴿قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا﴾ **﴿فرمودیم ای ذوالقرنین [اختیار با توست] یا عذاب می‌کنی یا در میان‌شان [روش] نیکویی پیش می‌گیری﴾**[36] حکم پادشاه منصوب الهی نسبت به خلقت مانند حکم پدر نسبت به فرزندش است. در اسلام هر کس فرد دیگری را بدون دلیل (یعنی دفاع از خود، جنگ و غیره) بکشد کشته می‌شود، جز پدری که پسر خود را بکشد. پدری که پسر خود را می‌کشد به دلیل اینکه به پسرش جان داده است متهم به قتل نیست و بنابراین در صورت سلب آن از محاکمه مصون است. حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود: **"من و علی بن ابی طالب پدران این امت هستیم و حقوق ما بر آنها از حقوق پدر و مادر بیشتر است. آنان را در صورت پیروی از ما از آتش دوزخ نجات می‌دهیم، آنان را در بهشت قرار داده و از بردگی خارج می‌کنیم و آنها را همراه با بهترین آزادگان می‌سازیم."**[37]

ثانیا باید بگوییم که در مورد یهودیان و مسیحیانی که بر اساس روابط جنسی یا ازدواج به محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) یا بر اساس گفتار یا تصورات جنسی به دین اسلام حمله می‌کنند، تورات و انجیل اگر بسیار صریح‌تر از قرآن و روایات نباشد، دقیقا یکسان است. به عنوان مثال، غزل غزل‌های سلیمان بخشی از عهد عتیق است که در مورد حضرت سلیمان (ع) صحبت می‌کند، کسی که طبق روایات کتاب مقدس هزار زن داشته است. تمام غزل غزل‌های سلیمان شعری است بین سلیمان و معشوقه‌هایش که به جزئیات احساسات آنها نسبت به یکدیگر و اعمال جنسی آنها می‌پردازد. در اینجا به چند آیه برای اثبات این مطلب اشاره می‌شود:

"ای شاهدخت من، پاهای تو در کفش چه زیباست. ساق‌هایت همچون جواهری است که هنرمندی آن را صیقل داده باشد. ناف تو مانند پیاله‌ای است که هرگز از شراب خالی نخواهد بود. کمرت همچون خرمن گندمی است در میان سوسن‌ها سینه‌هایت مثل دو غزال دوقلو هستند."[38]

"قامتی رعنا همچون درخت خرما و سینه‌هایی همچون خوشه‌های خرما داری. گفتم: از این درخت خرما بالا می‌روم و میوه‌هایش را می‌چینم. پستان‌هایت مانند خوشه‌های انگورند و بوی نَفَس تو مثل بوی

[36] قرآن کریم، سوره کهف، آیه ۸۶

[37] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۳۶، ص ۱۱

[38] کتاب مقدس، سفر غزل غزل‌های سلیمان، اصحاح ۷: ۱ -۳

گوارای سیب است. دهان تو همچون بهترین شراب‌هاست. محبوبه باشد که این شراب مستقیماً برای محبوبم ریخته شود و از لب و دهانش جاری گردد. من به محبوبم تعلّق دارم و او مشتاق من است."[39]

آن همچنین بیان می‌کند: **"محبوب من در میان جوانان، همچون درخت سیبی است در بین درختان جنگل. خوش و سرمست در زیر سایه‌اش می‌نشینم و میوه‌اش در دهانم شیرین و گواراست."[40]**

در کتاب حزقیال، خدای متعال در توصیف خود از سامریه و اورشلیم حتی از نظر جنسی صریح‌تر است زیرا آنها را با دو فاحشه مقایسه می‌کند که شهوت مردان بیگانه را دارند.

"با این همه، او ایام جوانی خود را که در سرزمین مصر فاحشه‌گری می‌کرد، به یاد آورده، بر فحشای خود افزود. و شهوت‌گرانه مشتاق معشوقانش گردید که آلتشان به آلت الاغان و مَنی‌شان به مَنی اسبان می‌مانست. پس تو آرزومند هرزگی ایام جوانی خود بودی آنگاه که مصریان سینه‌هایت را می‌فشردند و پستان‌های جوانت را می‌مالیدند."[41]

آنها حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) را مردی خدانشناس می‌خوانند که وسواس جنسی دارد و با این حال فراموش می‌کنند که اولین پادشاهان یهود و نیاکان عیسی (ع)، شائول و داوود چه کردند. شائول از داوود (ع) در ازای ازدواج دخترش مهریه خواسته بود. او طلا و نقره نخواست، بلکه صد پوست ختنه‌گاه فلسطینی، یعنی پوست آلت تناسلی، خواست. داوود بیش از آنچه خواسته بود برای او آورد.

"شائول در جواب گفت: "به داوود چنین بگویید: "پادشاه مهریه‌ای نمی‌خواهد جز قُلَفَهٔ یکصد مرد فلسطینی، تا بدین‌گونه از دشمنان خویش انتقام کشد." اما قصد شائول این بود که داوود را به دست فلسطینیان به قتل رساند. چون خدمتگزاران پادشاه این سخن را به داوود بازگفتند، او از اینکه داماد پادشاه شود خشنود شد. پس پیش از پایان موعد مقرر، داوود برخاسته، به همراه مردانش رفت و دویست

[39] کتاب مقدس، سفر غزل غزل‌های سلیمان، اصحاح ۷: ۷ - ۱۰

[40] کتاب مقدس، سفر غزل غزل‌های سلیمان، اصحاح ۲: ۳

[41] کتاب مقدس، سفر حزقیال، اصحاح ۲۳: ۱۹ - ۲۱

تن از فلسطینیان را کشته، قُلَفَه‌های ایشان را آورد، و آنها را به تعداد کامل تقدیمِ پادشاه کردند تا داوود داماد وی گردد. پس شائول دختر خود میکال را به داوود به زنی داد."[42]

از آنجا که مهدیین (ع) وارثان پیامبران (ع) و رسولان (ع) هستند، و آنها با احکام پیامبران (ع) و رسولان (ع) حکومت می‌کنند، تمام مواردی که در مورد محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) صدق می‌کرد، می‌تواند در مورد مهدیین (ع) نیز صدق کند، همانطور که در مورد همه انبیا و رسولان (ع) صدق می‌کرد و دلیل موجهی جهت ایرادگیری یا رد ایمان بر اساس آن وجود ندارد. در واقع، اگر آنها شعر جنسی بنویسند، به شیوه‌ای صریح جنسی صحبت کنند یا پوست ختنه‌گاه‌های بریده دشمنان خود را بخواهند، همه‌ی اینها نیز دلیل موجهی برای اعتراض کسی به حکومت آنها یا رد دین آنها نمی‌باشد. زیرا اگر شخص این را از یک رسول خدا بپذیرد، باید از همه رسولان خدا نیز بپذیرد. مسیحیان، اگر بپذیرند که داوود (ع) و سلیمان (ع) از جانب خدا بوده‌اند، پس نمی‌توانند محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) را به خاطر ارتکاب عملی همچون پیامبرانشان رد کنند. همچنین می‌توان انتظار داشت همانطور که آنان به یوسف (ع) و محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) اتهام بستند، برخی از مهدیین (ع) را نیز به همین امر متهم خواهند نمود و هیچ یک دلیل موجهی برای شک، کفر یا مرتد شدن نخواهد بود. ما نمی‌توانیم عقاید پیش‌داورانه‌ی خویش در خصوص درست و نادرست، خوب و بد را در جهت قضاوت پیامبران و رسولان (ع) استفاده کنیم تا زمانی که آنها سه معیار **وصیت**، **علم** و دعوت به سوی **حاکمیت خداوند** را تحقق بخشند.

پدر صالح

همانطور که موسی (ع) با عبد صالح سفر کرد، من هم با امام احمد الحسن (از ایشان سلام) سفر کردم. آن سفری بود که او من را به آن برد و به تعلیم و تربیت من پرداخت. من بخش کوچکی از سفرم با امام احمد الحسن (از ایشان سلام) را بازگو و برجسته می‌کنم.

[42] کتاب مقدس، سفر اول سموئیل، اصحاح ۱۸: ۲۵ - ۲۷

روزی به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) گفتم: "پدرم، آمده‌ام تا دانش تو را بشنوم و این مطالبی را که از تو خواستم، راز آن‌ها نزد توست و جز تو هیچکس نیست. و من حاضرم هر چیزی را از تو بشنوم و بپذیرم و چیزی نیست که تو بگویی که از پس آن برنیایم، مرا با حقیقت آشنا کن."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "خدا تو را برکت دهد پسرم."

پس از مدتی و در یک شب خاص، امام (از ایشان سلام) نزد من آمد در حالی که اصلاً انتظارش را نداشتم و او به من سخنی گفت که باعث شد ساکت شوم و از درون شروع به لرزه نمایم و عرق از بدنم جاری شود.

به امام (از ایشان سلام) گفتم: "خوب، اما چه خواهد شد؟"[43]

امام (از ایشان سلام) فرمود: "تو مومن نیستی."

ناگهان احساس بیماری کردم و با وجود اینکه آنچه را که به من گفته بود پذیرفتم، از آنچه شنیده بودم پریشان شده بودم. یک تکه بزرگ از ریش من سفید شد و نمی‌توانستم هیچ غذایی را بخورم. اعضای بدنم از پذیرفتن غذا یا آب امتناع می‌کردند و به سختی قادر به تنفس بودم. من شدیداً بیمار شدم و بدین شکل ماندم و به مدت یک ماه تقریبا چیزی نخوردم و ننوشیدم. امام (از ایشان سلام) در این مدت مرا ترک کرد و با من صحبت نکرد. من به سرعت در حال کاهش وزن بودم و در تمام ماه تب داشتم و احساس می‌کردم در حال مردن هستم.

روزی در پایان ماه به امام (از ایشان سلام) گفتم: "فکر می‌کنم در حال مردن هستم، لطفا کمکم کن پدرم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "امری را به تو خواهم گفت، خدا مقرر کرده بود که امشب بمیری، دقیقاً ۲۰ دقیقه دیگر، اما من آن را از تو برمی‌دارم. به بیمارستان برو."

[43] این سوال در چارچوب فرمانی بود که امام احمد الحسن (از ایشان سلام) به ابا الصادق (از ایشان سلام) فرمود. ابا الصادق (از ایشان سلام) بلافاصله پذیرفت و سپس این سوال را پرسید.

من به بیمارستان رفتم و پزشکان تمام آزمایشاتی را که می‌توانستند روی من انجام دادند. آنها هیچ مشکلی در من پیدا نکردند. آنها رادیوگرافی، آزمایش خون، هر چیزی که فکرش را می‌کردند انجام دادند و همه نتایج طبیعی بود. آنها از طریق سرم به من آب قند دادند تا انرژی که بسیار مورد نیاز بدنم بود را تامین کنند زیرا نمی‌توانستم چیزی بخورم یا بنوشم. من حالم بهتر شد و تب قطع شد.

به امام (از ایشان سلام) گفتم: "چه اتفاقی افتاده؟ من به بیمارستان رفتم، و آنها هیچ مشکلی در من پیدا نکردند."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "و آنها هیچ مشکلی در تو نخواهند یافت زیرا از نظر جسمی هیچ مشکلی نداری. آن خدا بود."

گفتم: "پدرم، آدم به من گفت که گفتی انصار عراق، اکثرشان، حدود ۷۰ درصد ایمان دارند."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله پسرم، من این را گفتم."

گفتم: "آن فقط در عراق است یا تمام انصار؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اکثر آنها اینگونه هستند."

گفتم: "و من چطور پدرم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "تو ۹۰ درصد هستی."

گفتم: "لا قوه الا بالله، آن ۱۰ درصد چیست؟ آیا شک است یا چیست؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "شک نیست، بلکه فقط عدم تسلیم در برخی امور است."

گفتم: "کسی هست که درصد بیشتری داشته باشد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "کسانی که با من هستند ۱۰۰ درصد هستند. تو می‌توانی ۹۹ درصد باشی، یا قرار است ۹۹ درصد باشی."

گفتم: "پس الان همانند آن شدن ممکن نیست؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "یک چیز باعث می‌شود به آن برسی."

گفتم: "چه چیزی مرا به آن می‌رساند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "با حذف کردن هر عشقی از قلب خود که بالاتر از عشق خدا است. این کار را بکن و نه تنها ۹۹ درصد می‌شوی، بلکه احمد الحسن می‌شوی."

گفتم: "پدرم، این در مورد آن امتحان است؟ همه‌ی اینها به این دلیل است که من فقط پرسیدم 'چه اتفاقی خواهد افتاد؟' تو می‌دانستی که من رد نکردم، سپس گفتی که مومن نیستم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، نپرس پسرم، نپرس اگر به من اعتماد داری. قرار است کورکورانه به من اعتماد کنی. اعتماد تو به من نباید حد و مرزی داشته باشد."[44]

گفتم: "پدرم، نمی‌دانم چه بگویم، موضوع را اینطور ندیدم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "هر چه می‌خواهی بگو اما آنچه را انجام نمی‌دهی مگو."

گفتم: "من گناه کرده‌ام. وقتی پرسیدم فقط ... مهم نیست، نیازی به بهانه آوردن در مقابل شما نیست. من مقصر هستم و شما قبلاً حکم خود را صادر کرده‌اید. بنابراین آیا من هرگز به آن خواهم رسید یا این کار برای من اینطور در ۹۰ درصد تمام شده است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "امر در دست توست، می‌توانی همین الان به کمال برسی یا می‌توانی همانطور که هستی بمانی و همچنین می‌توانی به عقب بازگردی."

گفتم: "و آن وقت چه اتفاقی می‌افتد، آیا من می‌میرم و همه چیز تمام می‌شود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "ان شاء الله چنین نمی‌شود."

---

[44] سوال ابا الصادق (از ایشان سلام) تا حد زیادی شبیه به سخنان ابراهیم (ع) است. ﴿قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي﴾ ﴿گفت بله، ولی تا دلم آرامش یابد﴾ اما آنچه امام احمد الحسن (از ایشان سلام) می‌خواهد، اعتماد کامل و مطلق به کلام ایشان بدون نیاز به اطمینان دادن است.

گفتم: "قبلاً گفتی که من نمی‌توانم جایگزین شوم یا بمیرم وگرنه شما خواهی مرد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، آن را گفتم."

گفتم: "یعنی به کمال خواهم رسید؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "چرا حتی این احتمال را، امکان عقب رفتن را، در ذهن خود قرار می‌دهی؟"

گفتم: "نه این کار را نمی‌کنم، به این دلیل که می‌دانم ان شاء الله هرگز اشتباهم را تکرار نخواهم کرد. ابدا. هر روز آرزو می‌کنم که بتوانم به گذشته بازگردم. آن روز از ذهنم دور نمی‌شود و درد را هرگز فراموش نمی‌کنم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم، هر سنت قدیمی را که آموختی از مغزت پاک کن. تو فراتر از شریعت هستی و مشمول آن نیستی. تو از عالم دیگری هستی که در آنجا حلال با این حلال اینجا فرق دارد و حرام آنجا با حرام اینجا فرق دارد. درک کن، خواهش می‌کنم. بفهم که چه می‌خواهم. درک کن و آزاد باش. آزاد باش پسرم، آزاد باش."

گفتم: "پس پدرم، حلال و حرام را به من بیاموز، می‌خواهم باشم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم، آیا می‌توانی آن را تحمل کنی؟ آیا صبر خواهی نمود؟"

گفتم: "قسم می‌خورم که صبور باشم، اما فقط به من بگو."

امام (از ایشان سلام) بعد از آن چیزهای زیادی به من آموخت و من آنها را پذیرفتم. من هم موضوعی را که او دوست نداشت جبران کردم. من هنوز از رخدادی که خدا قصد کشتن من را داشت بسیار متزلزل شده بودم. می‌دانستم که نوشته شده بود که خداوند قبلاً سعی در کشتن موسی (ع) و دیگران داشته است، **"و در راه، در استراحت‌گاهی، خداوند موسی را ملاقات کرد و خواست او را بکشد."**[45] این یک شوک

[45] کتاب مقدس، سفر خروج، اصحاح ۴: ۲۴

بسیار بزرگ برای سیستم من بود و برای من پریشان‌کننده بود. یک روز تصمیم گرفتم در مورد آن با پدرم (از ایشان سلام) صحبت کنم. آن روز تولد او بود، در همان سال‌های اولیه‌ی دعوت.

گفتم: "من باید چیزی را برای شما اعتراف کنم، اما دوست نداشتم که این اعتراف هدیه تولد من به شما باشد."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بفرما پسرم، این بهترین هدیه خواهد بود زیرا [اعتراف] یک فضیلت است."

گفتم: "چیزی مرا پریشان و نگران کرده است، پیشاپیش از شما طلب مغفرت و عفو می‌کنم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "من قبل از اینکه چیزی بگویی تو را می‌بخشم و قبل از اینکه چیزی بگویی تو را عفو می‌کنم."

اشکم روی صورتم چکید و گفتم: "پدرم از تو متشکرم، در ابتدا فکر می‌کردم که خدا با من است و از من محافظت می‌کند، و حضور او را در همه جا احساس می‌کردم و او به من نشانه‌هایی می‌داد و با من بر زبان مردم سخن می‌گفت، و من می‌توانستم شب و روز با او صحبت کنم و من او را در ماه و خورشید و سنگ‌ها و ستارگان می‌دیدم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "و افکار تو صحیح هستند."

گفتم: "اما وقتی مریض شدم و تو به من گفتی که خدا می‌خواهد مرا در ساعت ۲ بامداد بکشد، من پر از این احساس شدم که خدا حاضر است من را رها کند و شاید به خاطر هر چیزی مرا بکشد."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "خداوند از بندگان صالح خود دست نمی‌کشد، همانا خداوند تربیت می‌کند و تو را به مرز مرگ می‌رساند و تو را نمی‌کشد. سپس ناگهان تو را برمی‌گرداند تا حق را به تو نشان دهد و مسیرت را اصلاح کند. به یک چیز یقین داشته باش و تا آخر عمر از آن محافظت کن، بلکه تا آخرین لحظه."

گفتم: "بله پدرم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "حتی اگر خدا تو را بکشد، او حق است."

من گفتم: "بله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "برای مثال نوح (ع) و حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) و بسیاری از پیامبران و اوصیاء به مرز مرگ رسیدند."

گفتم: "چرا پدرم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "چون آنها انسان‌های عادی نیستند و اشتباهات آنها در مقابل آنها به حساب می‌آید. خداوند این کار را با آنها کرد تا آنها را بیاموزد و تأدیب کند و عزمشان را تقویت کند."

گفتم: "مگر محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) در آن زمان ذاتاً معصوم و بدون خطا نبود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "او خطایی نداشت که بندگان را گمراه کند و از این جهت معصوم بود که نمی‌توانست کسی را گمراه کند، اما او در زندگی شخصی خود اشتباهاتی مرتکب شد، اما فکر نکن که آنها اشتباهات بزرگی هستند. آنها اشتباهات بسیار کوچک و ساده‌ای هستند، شاید تو حتی اندکی هم در مورد آنها فکر نکنی، اما آنها برای محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) بزرگ بودند و نباید از مردی مثل او سرمی‌زدند. شاید او فقط یک اشتباه واقعی داشت و چیزهای زیادی از آن آموخت. نوح نیز و دیگران مانند ایوب، اما با حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرق دارند."

گفتم: "پدرم، آن اتفاق که افتاد مرا وادار کرد که خیلی چیزها را زیر سوال ببرم، و مرا به این فکر انداخت که اگر خدا مرا بکشد، کجا خواهم رفت؟ به آتش جهنم یا کجا؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "این سوالات از وجدانی می‌آید که زنده است، اما مطمئن باش، خداوند تو را تأدیب می‌کند و تو را نمی‌کشد، تلخی و درد مرگ را به تو نشان می‌دهد، اما او آن را با تو انجام نمی‌دهد، آتش دوزخ را به تو نشان می‌دهد و تو را در آن نمی‌افکند."

گفتم: "به نظر می‌رسد که این اتفاق برای من زیاد می‌افتد. آن برای ارمیا و خنوخ رخ داد."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، من به تو گفتم که این اتفاق برای بسیاری از پیامبران و اوصیاء افتاده است، پسر عزیزم، این دریایی بزرگ است. و در هر ساعتی که می‌گذرد، چیز جدیدی خواهی آموخت تا زمانی که استخوان‌هایت از سنگ‌ها سخت‌تر شود."

آن فصل برای من به پایان رسیده بود و من نوع تسلیم مورد نیاز را درک کردم، تسلیم و اعتماد مطلق، و من با پدر صالح به راه خود ادامه دادم. در یک روز خاص می‌خواستم از پدرم چیزی بیاموزم که آن را یکی از بزرگترین معجزات تا به حال انجام شده توسط یکی از بزرگترین پیامبران (ع)، یعنی عیسی (ع) می‌پنداشتم. آن معجزه زنده کردن ایلعازر از مرگ بود.

گفتم: "هنگامی‌که ابراهیم (ع) در قرآن از خداوند خواست تا به او نشان دهد که چگونه مردگان را زنده کرد، آیا او این کار را با استفاده از اسم اعظم خدا یا چیز دیگری انجام داد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه پسرم، این دانش بزرگی است، اما هر که اسم اعظم خدا را داشته باشد، قادر به انجام آن است و این کاری آسان برای آنها است."

گفتم: "او چگونه این کار را کرد، پدرم؟ آیا می‌توانی آن را به من بیاموزی؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اگر این را به تو بیاموزم، در مورد برادرت عیسی (ع) چیزی باقی نمی‌ماند که تو نداشته باشی."

گفتم: "پدرم به من بیاموز."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "تو می‌توانی با یقین خود مردگان را زنده کنی."

گفتم: "من می‌خواهم چنین کنم، می‌خواهم قدرت پروردگار و قدرت ذهن را ببینم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "باشد، تحت یک شرط آن را به تو یاد می‌دهم، روز جمعه به تو چیزی می‌گویم که انجام دهی، اگر بتوانی آن را انجام دهی سپس من به تو آموزش خواهم داد و اگر قادر به انجام آن نباشی، پس من به تو یاد نخواهم داد، قبول؟"

من گفتم: "بله."

روز جمعه فرا رسید و من در مورد آنچه وعده داده بود به نزد او رفتم.

گفتم: "پدرم، چه چیزی است که می‌خواستی بدانی که آیا من می‌توانم آن کار را انجام دهم یا خیر؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آیا می‌دانی که دلم طاقت ندارد که به تو بگویم؟"

گفتم: "چرا پدرم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "می‌خواهی یاد بگیری مردگان را زنده کنی."

من گفتم: "بله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "این امر ممکن نیست مگر اینکه ایمان مطلق به 'لا حول و لا قوة الا بالله - هیچ نیرو و توانی جز از سوی خداوند نیست' داشته باشی."

گفتم: "ایمان مطلق به خدا یا به خودم که قادر هستم یا چه؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "به خدا و به خودت که قادر به انجام آن از طریق لا حول و لا قوة الا بالله هستی و در عین حال باید ایمان داشته باشی که بدون رحمت خداوند قادر به انجام کاری نیستی، وقتی به آن رسیدی، چیزی وجود خواهد داشت که می‌توانی از من دریافت کنی. اما رکن لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم است."

گفتم: "و از کجا بدانم که رسیده‌ام؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "من قبل از تو خواهم دانست که تو به آن رسیده‌ای."

گفتم: "لا حول و لا قوه الا بالله به چه معناست پدرم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود:"پسرم، من این را به صراحت به تو می‌گویم."

گفتم: "لطفا بفرما پدرم، به من بفهمان."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "هنگامی‌که ایمان آوردی که اگر ملیکه را بکشی و قطعه قطعه کنی خداوند می‌تواند او را بازگرداند، آن وقت است که به تو می‌گویم ای عبدالله فقیر، اکنون نه ترسی بر توست و نه اندوهگین خواهی شد. و من، پدرت احمد، موضوعی را به تو خواهم گفت. تو توانایی این را داری و روزی به این خواهی رسید."

من اینجا فهمیدم که معنای یقین چیست، و فهمیدم که یقین مطلق لازم است و آن چه حسی دارد و اینکه این یقین باید چگونه باشد اگر بخواهیم یک دولت عدل الهی را برپا کنیم و اگر بخواهیم معجزات پیامبران (ع) و رسولان (ع) پیشین را انجام دهیم. اگر ما واقعا مومن بودیم، پس باید قادر می‌بودیم که از چیزی ترس نداشته و توکل مطلق به خدا داشته باشیم. راهم را با پدر صالح ادامه دادم.

روزی به امام (از ایشان سلام) عرض کردم: "می‌خواهم کامل شوم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "از تو می‌خواهم که بروی و آتش بزرگی برپا کنی و با آنچه می‌توانی به آن خوراک بدهی تا آنقدر بزرگ باشد که گروهی بتوانند در آن بایستند، و آنقدر داغ که اگر آهن را در آن بیندازید ذوب و مایع شود."

گفتم: "بله، آن را انجام می‌دهم." چند نفر از اصحابم را جمع کردم و ما آتش غول پیکری افروختیم و با اثاثیه و چیزهای دیگر آن را خوراک دادیم و تا زمانی که آنقدر داغ شد که به سختی می‌توانستیم در اطراف آن بایستیم. ما حس می‌کردیم که گوشت صورت و موهای دست و صورتمان در حال سوختن است.

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اکنون تو و اصحابت وارد آن شوید."

من شوکه شدم به آتش که در حال سوختن بود، نگاه کردم. می‌دانستم که این همان است، مرگ آنی خواهد بود، مگر اینکه معجزه‌ای اتفاق بیفتد. چشمانم را بستم و **گفتم:** "بله پدرم، اراده‌ی تو انجام خواهد شد." من و همراهانم در میان شعله‌های آتش به جلو رفتیم و به مرکز آتش رسیدیم. ما شوکه بودیم، اما هیچ حرارتی احساس نکردیم. آن خنک و آرام بود. ما نمی‌سوختیم. ما نمرده بودیم. آرام ایستاده بودیم و شعله‌های آتش را تماشا می‌کردیم که همه چیز اطرافمان را فرا گرفته است. من رویاهایی را در شعله دیدم، دیدم که گذشته‌ام و آن کسی که بودم و عادت داشتم که باشم در حال سوختن بود. می‌توانستم تمام خطوط زمانی

جایگزین آینده را در حال سوختن ببینم. می‌توانستم ببینم که با این انتخاب برای ورود به میان شعله‌های آتش، نفسم را به آتش کشیده‌ام و اجازه ندادم هیچ امکان دیگری جز آن چیزی که او برای من انتخاب کرده باقی بماند. بدنم نمی‌سوخت اما اراده و خواستم، شک‌هایم، ترس‌هایم و آرزوهایم همه سوختند و خاکستر شدند. تنها چیزی که باقی ماند احمد الحسن (از ایشان سلام) بود، صدای او در من. مبارکند کسانی که در آتش و آنان که در اطراف آن هستند. در این هنگام امام (از ایشان سلام) در میان شعله‌های آتش قدم نهاد.

امام (از ایشان سلام) فرمود: "امروز اصحابت به تو ثابت کردند که به تو ایمان دارند و امروز به خودت ثابت کردی که قادر به انجام هر کاری هستی."

از خوشحالی گریه کردم و گفتم: "ممنون پدرم!"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "این دلیلی برای تو است. و نسبت به من، من نیازی به مانند اینها ندارم که برای من دلیلی باشد، زیرا من از امور پنهان قلب‌ها آگاهم، هر وقت که بخواهم به درون آن نگاه می‌کنم و می‌دانم چه چیزی در آن است. دوستت دارم پسرم."

گفتم: "همه تقصیر هایم را در حق تو ببخش. دوستت دارم پدرم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "هزار سلام و درود بر تو و اصحابت."



درب شماره سی و نه

در معرفت مصر

"ای مصر! ای مصر! علم تو در اساطیر باقی خواهد ماند

و نسل‌های بعدی قادر به باور آن نخواهند بود."

سرزمین مصر در داستان خدا و خلقت، به ویژه در کتاب مقدس و قرآن، نقش محوری داشته است. این سرزمین حاوی اسرار و افسانه‌های الهی بسیاری است.[1] این مکان مبارکی است که جهان باستان را به دنیای مدرن متصل می‌کند و نقش عمده‌ای در قیام خواهد داشت. این واژه‌ی مصر در زبان عربی به معنای 'من عصر' است و آن در حقیقت کنایه‌ای به معنی اتباع یا پیروان عصر است[2] و مهدی دوم همان عصر است. آن همچنین به پایان زمان، یا اتمام زمان، یا پایان روز اشاره می‌کند. در اینجا چندین سوال مهم مطرح می‌شوند: نقش مصر باستان در شکل دادن به داستان‌ها و اعمال مذهبی ادیان ابراهیمی چیست؟ چرا خدای بنی اسرائیل به موسی (ع) و داوود (ع) دستور می‌دهد که دقیقاً مانند دشمنان خود معابد را بنا کنند؟ اگر ادیان مصر باستان کاملاً نادرست هستند، آیا این امر یهودیت و ادیان ابراهیمی را نیز نادرست نمی‌کند؟

یکی از شخصیت‌هایی که در روایات اهل‌بیت (از ایشان سلام) از آن یاد شده، صاحب مصر است. این شخصیت دارای ارتباطی قوی با یمانی (از ایشان سلام) است، و او و یمانی (از ایشان سلام) پیش از سفیانی ظهور می‌کنند. امام صادق (از ایشان سلام) فرمود: **"پیش از سفیانی مصری و یمانی خروج می‌کنند."**[3] مصداق این نبوت جز صاحب مصر، عبدالله هاشم، و یمانی احمد الحسن، نبودند و این توسط احدی جز آنان محقق نشد، که هر دو تنها دو شخصی بودند که مدعی نام‌های "احمد" و "عبدالله" در وصیت حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) شدند.

عمار بن یاسر در روایتی طولانی که وقایع پیش از قیام و همراه با آن را بیان می‌کند، می‌گوید: **"... و سه نفر در شام ظهور می‌کنند، و هر سه طالب سلطنت هستند. یکی از آنها ابقع است، و دیگری اصهب است و سومی از خاندان ابوسفیان می‌باشد و او از نهر کلب خروج و مردم را در دمشق حاضر می‌کند، و اهل غرب به مصر خروج می‌کنند. وقتی آنها وارد مصر شدند، همین علامت سفیانی است. قبل از آن کسی خروج می‌کند که مردم را به آل محمد (ع) دعوت می‌نماید، ترک‌ها در حیره و رومیان در فلسطین فرود می‌آیند. و عبدالله از عبدالله پیشی می‌گیرد تا آنکه سربازانشان در سر نهر در قرقیسیا رو**

[1] این درب تنها بخشی از آنچه امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در مورد مصر آشکار کرده است را آشکار می‌کند. اطلاعات بیشتر و اسرار امام در مورد مصر در کتاب 'مصر' و 'تو چه دانی که مصر چیست' توسط امام احمد الحسن (از ایشان سلام) آشکار خواهد شد.

[2] اسطوره: پیدایش تمدن، دیوید رول، ص ۴۵۱ - ۴۵۲

[3] بحار الانوار، علامه مجلسی ج۵۲، ص ۲۱۰

در رو می‌شوند و جنگ سختی در می‌گیرد و صاحب مغرب به پیش می‌رود و مردان را می‌کشد و زنان را اسیر می‌کند آنگاه به قیس بازمی‌گردد. سفیانی در جزیره فرود می‌آید، و یمانی پیشی می‌گیرد، و هر چه جمع کرده‌اند را سفیانی می‌گیرد، و سپس به کوفه می‌رود و یاران آل محمد را به قتل می‌رساند و مردی از ناموران آنها را می‌کشد. سپس مهدی خروج می‌کند و پرچم او را مردی به نام شعیب بن صالح حمل می‌کند. وقتی اهل شام دیدند که سرزمین‌شان تحت حاکمیت پسر ابوسفیان قرار گرفته؛ همه به مکه خواهند رفت. در آن وقت نفس زکیه به قتل می‌رسد، برادر وی نیز در مکه است. آنگاه منادی از آسمان ندا می‌دهد: ای مردم امیر شما فلانی است و این همان مهدی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند همانطور که از ظلم و ستم پر شده بود."[4]

نام عبدالله در وقایع قیام با دو شخصیت مرتبط است، یکی عبدالله سفیانی و دیگری عبدالله قائم است. در کتاب الفتن آمده است: **"اگر مردی از بنی عباس حکومت کند که نامش عبدالله است، و او صاحب آخرین عین آنها می‌باشد، به آن گشودند و با آن پایان می‌یابند. او کلید شمشیر هلاکت است، اگر کتابی از او در الشام خوانده شود که بیان می‌کند "از عبدالله امیر المومنین"، طولی نمی‌کشد که نامه‌ای از منبر مصر خوانده می‌شود که در آن آمده است "از عبدالله عبدالرحمن امیر المومنین." اگر چنین شود اصحاب مشرق و اصحاب مغرب مانند دو اسب مسابقه به سوی شام هجوم می‌آورند، هر کدام گویند که هر کس که آن را تصاحب کند، سلطنت را تصاحب کرده است."**[5] در روایات دیگر مشخص است که شخصیت‌هایی که در این زمان به سوی شام مسابقه می‌دهند، مهدی و سفیانی هستند. در ادامه در همین کتاب آمده است: **"سفیانی و مهدی مانند دو اسب مسابقه ظاهر می‌شوند، سفیانی هر چیزی را در پیش روی خود شکست می‌دهد و مهدی هر چیزی را در پیش روی خود شکست می‌دهد."**[6] پس سفیانی و مهدی یا قائم هر دو عبدالله نام دارند، و مهدی/قائم اهل مصر است و نام او بر منبر مصر خوانده می‌شود و او صاحب مصر است.

---

[4] معجم احادیث الامام المهدی علیه‌السلام، علی کورانی عاملی، ج ۱، ص ۳۲۹ - ۳۳۰

[5] کتاب الفتن، نعیم ابن حماد، ص ۱۵۴

[6] کتاب الفتن، نعیم ابن حماد، ص ۲۰۵

فرمانده‌ی معصوم

در کنار نام صاحب مصر، عبدالله، روایات اهل‌بیت (از ایشان سلام) صاحب مصر را به تفصیل توصیف کرده‌اند و امام علی (از ایشان سلام) فرموده است: **"اگر امیر الامراء (شاهزاده‌ی شاهزادگان) در مصر قیام کند و لشکرها آماده شوند."**[7] این به وضوح نشان می‌دهد که صاحب مصر فرمانده‌ی فرماندهان است. امام رضا (از ایشان سلام) فرمود: **"گویی پرچم‌هایی را می‌بینم که از مصر می‌آید، سبز رنگ شده‌اند و به شام می‌آیند و به پسر صاحب وصایا داده می‌شوند."**[8] این پسر کیست و صاحب وصایا کیست جز احمد و پسرش عبدالله که در وصیت نامه‌ی حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) ذکر شده‌اند؟ پس واضح است که صاحب مصر امیری (شاهزاده‌ای) است که ادعای وصیت را می‌کند. امیرالمومنین علی بن ابی طالب (از ایشان سلام) فرمود: **"صاحب مصر نشانه‌ی نشانه‌ها است، و نشانه‌ی او شگفت‌انگیز است و نشانه‌هایی برای آن دارد. قلبش حسن و سرش محمد است و نام جدش را تغییر می‌دهد. او اگر ظهور کرد، بدانید که مهدی بر درهای شما خواهد کوبید. پس قبل از اینکه در بزند، در گنبد ابرها به سوی او پرواز کنید یا به سوی او بیایید، حتی اگر باید روی یخ سینه‌خیز بروید."**[9] این فردی که باید به سمتش پرواز کنید یا حتی روی یخ به سمتش سینه‌خیز بروید، صاحب پرچم‌های سیاه مشرقی، صاحب مصر، قائم و یک مهدی است. حضرت محمد (از ایشان سلام و خاندانشان) فرمود: **"سه نفر در محل گنج‌تان می‌جنگند که هر کدام پسر خلیفه‌ای هستند، سپس به هیچ یک از آنها نمی‌رسد، سپس پرچم‌های سیاه از مشرق می‌آیند، و چنان با شما خواهند جنگید که قبلاً هیچ کس با شما نجنگیده است، اگر او را دیدید با او بیعت کنید حتی اگر مجبور شدید روی یخ سینه‌خیز بروید، زیرا او خلیفه خدا، مهدی است."**[10] از صاحب مصر به عنوان برافراشته کننده‌ی پرچم‌های سیاه مشرقی یاد شده و آن از نشانه‌های شناخت اوست: **"...او صبور است، صبر اولیای الهی و پرچم‌های سیاه را برافراشته می‌کند. به خدایی که دانه را شکافت سوگند، اوست که راه مهدی را هموار می‌کند."**[11]

---

[7] عصر ظهور، علی کورانی عاملی، ص ۱۵۰

[8] ارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۳۷۶

[9] آنچه امام علی (ع) در مورد آخرالزمان فرمود، سید علی عاشور، ص ۳۳۰

[10] معجم احادیث الامام المهدی علیه‌السلام، علی کورانی عاملی، ج ۱، ص ۴۲۷

[11] آنچه امام علی (ع) در مورد آخرالزمان فرمود، سید علی عاشور، ص ۳۲۸

وصف او

در مورد صفات جسمانی صاحب مصر، در کتاب "آنچه امام علی (ع) در مورد آخرالزمان فرمود" درباره‌ی او آمده است: **"او قد بلندی دارد با گونه‌های قرمز، ظاهر خوبی دارد و نام جدش را تغییر می‌دهد. او قلبی خوب با نیت‌های پاک دارد. موهای صاف و چشمانی آهنین دارد، فکرش درست است، ریشش سفید و در آن زیبایی و نور است و نیمه بالایش از نیمه پایینش بهتر است. او نزد مردم معروف می‌باشد، اما پنهان است."**[12] برای مومنان مشخص است که این وصف در مورد صاحب مصر، عبدالله، صدق می‌کند. همچنین معروف است که نسب جسمانی من با نسب روحی من متفاوت است. من عبدالله کرم هاشم هستم، اما عبدالله بن احمد بن محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) نیز هستم. روزی امام احمد الحسن (از ایشان سلام) نزد من آمد و رازی را به من گفت که از آن در مورد خودم بی‌اطلاع بودم.

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نام خود را تا به کجا می‌توانی دنبال کنی؟"

گفتم: "می‌دانم نام من عبدالله بن کرم بن سلیمان بن هاشم بن سلیمان است."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نام دیگری هم برای اجداد تو وجود دارد که در آن رازی بزرگ است."

گفتم: "من از این بیشتر خبر ندارم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "برو و از پدر جسمانی خود بپرس و به من خبر بده که او چه می‌گوید."

پیش پدر جسمانی‌ام رفتم و از او پرسیدم. سپس نزد امام (از ایشان سلام) برگشتم و به او گفتم: "پدرم یکی دیگر از نام‌های جدم را به من گفت. او گفت اسم من عبدالله بن کرم بن سلیمان بن هاشم بن سلیمان بن الحادی است."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله همین است. الحادی. آیا می‌دانی منظور از الحادی چیست؟"

گفتم: "اول؟"

[12] آنچه امام علی (ع) در مورد آخرالزمان فرمود، سید علی عاشور، ص ۳۲۸

امام (از ایشان سلام) فرمود: "دقیقاً عبدالله الحادی، عبدالله اول. چیزهای دیگری نیز در این رابطه کشف خواهی کرد."

و همانا بعداً امام (از ایشان سلام) برای من توضیح داد که من در وصیت پیش از او می‌آیم: عبدالله، احمد، المهدی. قبلاً در کتاب به این موضوع پرداختیم. همچنین دریافتم که نام الحادی در زبان عربی معانی دیگری دارد، مانند "یک"، "فرمانده"، "ستاره الدَّبَرانُ"، "ستاره‌ی صاحب دو سیاره (مریخ)" و "شتربان". امام علی (از ایشان سلام) در حدیث معروفی فرمود: **"همانا من منبری در مصر خواهم ساخت، دمشق را سنگ به سنگ ویران می‌کنم، یهودیان و مسیحیان را از کل سرزمین عرب می‌رانم، و عرب را با این عصا که در اختیار دارم هدایت خواهم کرد." از او پرسیده شد: "ای امیر المومنین، انگار که می‌فرمایید بعد از مرگتان دوباره به زندگی باز خواهید گشت؟" امام (ع) جواب داد: "چه مقدار به (خطا) دور گشتی عبایه! مردی از من آن را انجام خواهد داد."**[13] در این روایت به وضوح می‌بینیم که امام علی (از ایشان سلام) می‌فرماید مردی از او، کسی که صاحب مصر است، کسی که در مصر منبر می‌سازد و در دمشق با سفیانی می‌جنگد، اعراب را با عصای خود هدایت می‌کند، مانند شتربانی که گله شتر خود را هدایت می‌کند.

مصر مادر جهان است

مصر مادر جهان است، جمله معروفی که همه مصری‌ها با آن آشنا هستند. آن از بسیاری جهات درست است. مصر در آفریقا است و قدیمی‌ترین تمدن آفریقا است. آفریقا را مهد و مادر تمدن می‌دانند. جالب است بدانید که اعراب از نسل ابراهیم (ع) از طریق هاجر (ع) و یهودیان از نسل ابراهیم (ع) از طریق ساره (ع) هستند. ابراهیم عراقی بود در حالی‌که هاجر مصری بود، بنابراین مصر مادر همه‌ی اعراب است. ساره یک عراقی بود، بنابراین عراق مادر همه‌ی یهودیان و عراق پدر همه‌ی یهودیان و اعراب است. مصر نه تنها مادر اعراب بود، بلکه مصر مادر همه‌ی ادیان بود. مسلمانان به خدای انجیل‌ها و تورات اعتقاد دارند، مسیحیان ادعای اعتقاد به خدای تورات را دارند. بنابراین، مسلمانان، مسیحیان و یهودیان همه اساساً به یک خدا و یک دین اعتقاد دارند. پیامبر اکرم (سلام از ایشان و خاندانشان) تورات و خدای تورات

[13] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۳، ص ۶۰

را تایید کرد هنگامی که فرمود: **"تورات را بیاور، آنگاه آورده شد، پس بالشتک را از زیر خود بیرون آورد و تورات را بر آن گذاشت و فرمود: 'من به تو و به آن کس که تو را نازل کرد ایمان آوردم.'"**[14] عیسی (ع) تورات را تایید کرد و فرمود: **"گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات و نوشته‌های پیامبران را نسخ کنم؛ نیامده‌ام تا آنها را نسخ کنم، بلکه آمده‌ام تا تحققشان بخشم."**[15] با این حال، آنچه به ندرت شناخته شده است این است که موسی (ع) بسیاری از دین مصر باستان را که قبل از یهودیت آمده بود، تایید کرد.

تابوت عهد

تابوت عهد، تابوتی است که در تورات و قرآن کریم ذکر شده است. از آن به عنوان تابوتی یاد می‌شود که روح خدا در آن ساکن بود و از آنجا با بنی اسرائیل صحبت می‌کرد. پس از آنکه روح خدا از درخت با موسی (ع) صحبت کرد، همراه با بنی اسرائیل در تابوت سکونت و سفر کرد. در منابع اسلامی، تابوت عهد "تابوت السکینه" که ترجمه تحت اللفظی آن تابوت آرامش می‌باشد، نامیده شده است. سکینه همچنین معادل واژه‌ی عبری شِکینه است. وصف تابوت و دستورالعمل‌هایی در مورد چگونگی ساخت آن و آنچه در آن قرار می‌گیرد به موسی داده شد: **"صندوقی از چوب اقاقیا بسازند به درازای دو و نیم ذِراع، پهنای یک و نیم ذِراع و بلندی یک و نیم ذِراع. آن را از درون و بیرون با طلای ناب بپوشان و قابی از طلا نیز گِرد آن بساز. برای صندوق چهار حلقه از طلا بریز و آنها را به چهار پایه‌ی صندوق متصل کن، دو حلقه در یک جانب و دو حلقه در جانب دیگر. آنگاه تیرک‌هایی از چوب اقاقیا بساز و آنها را زراندود کن. تیرک‌ها را جهت حمل صندوق از حلقه‌های پهلوی صندوق بگذران. تیرک‌ها باید در حلقه‌های صندوق باقی بمانند؛ آنها را نباید بیرون آورد. سپس شهادتی را که به تو خواهم داد در صندوق بگذار.**

جایگاه کفّاره را از طلای ناب بساز، به درازای دو و نیم ذِراع و پهنای یک و نیم ذِراع. بر دو سر جایگاه کفّاره، دو کروبی زرکوب بساز، یک کروبی بر یک سر و کروبی دیگر بر سَرِ دیگرِ آن؛ جایگاه کفّاره و کروبیانِ دو سَرِ آن را یکپارچه بساز. کروبیان با بال‌هایی گشاده، از بالا بر جایگاه کفّاره سایه‌گستر باشند، روی‌هایشان به سوی یکدیگر و نگاهشان به جانب جایگاه کفّاره باشد. جایگاه کفّاره

[14] تفسیر ابن کثیر، ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۱

[15] کتاب مقدس، انجیل متی، اصحاح ۵: ۱۷

را بر روی صندوق بگذار و آن شهادت را که به تو خواهم داد در درون آن بِنِه. من در آنجا با تو ملاقات خواهم کرد و از بالای جایگاه کفّاره، از میان دو کروبی که بر صندوق شهادت قرار دارند، همه‌ی فرمان‌های خود را برای بنی‌اسرائیل به تو خواهم داد."[16] بر اساس کتاب مقدس، درون صندوق سه چیز وجود داشت: **"در این اتاق، مذبح زرّینِ بخور و صندوق عهد قرار داشت که با طلا پوشانیده شده بود. در این صندوق، ظرفِ زرّینِ 'مَنّا'، عصای هارون که شکوفه آورده بود، و الواح سنگی عهد قرار داده شده بود."**[17] قرآن کریم این امر را تایید می‌کند: **﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ ﴿و پیامبرشان بدیشان گفت در حقیقت نشانه پادشاهی او این است که آن صندوق [عهد] که در آن آرامش خاطری از جانب پروردگارتان و بازمانده‌ای از آنچه خاندان موسی و خاندان هارون [در آن] بر جای نهاده‌اند در حالی که فرشتگان آن را حمل می‌کنند به سوی شما خواهد آمد مسلما اگر مومن باشید برای شما در این [رویداد] نشانه‌ای است﴾**[18] بازمانده‌ی متبرکی که از خاندان هارون (ع) در تابوت به جا مانده است، شامل عصای شکوفه آورده آن حضرت است، و بازمانده‌ی متبرکی که از خاندان موسی (ع) به جا مانده است، شامل الواح همراه با فرمان‌ها هستند. غیر از آن، قرآن کریم تایید می‌کند که شکینه یا روح خدا هنوز در تابوت ساکن است. در روایات آمده است که امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) تابوت عهد را بازمی‌گرداند: **"(مهدی) تابوت عهد را از غاری در انطاکیه بیرون آورد و در آن تورات است همانطور که بر موسی (ع) نازل شد و انجیل‌ها همانطور که خداوند آن را بر عیسی (ع) نازل کرد و بر اهل تورات با توراتشان و بر اهل انجیل با انجیلشان حکومت می‌کند."**[19]

روزی ابامیکائیل (ع) در مورد این غار صحبت کرده است و آنچه در این باره از امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) و امام احمد الحسن (از ایشان سلام) شنیده بود:

---

[16] کتاب مقدس، سفر خروج، اصحاح ۲۵ : ۱۰ - ۲۲

[17] کتاب مقدس، سفر عبرانیان، اصحاح ۹: ۴

[18] قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۴۸

[19] الملاحم و الفتن، سید بن طاووس، ج ۱، ص ۱۳۹

ابامیکائیل (ع) فرمود: "در ترکیه غاری وجود دارد که تمام آنچه متعلق به پیامبران و قدیسین (سلام بر همگی ایشان) است، در آن وجود دارد. آن توسط خداوند محفوظ است، در آن عجایب و اسرار بی‌شمار و بی‌اندازه‌ای است و در آن اسراری است که اگر برای مردم آشکار شوند، درک بسیاری از چیزها را تغییر خواهد داد. در آن شفای بیماری‌های لاعلاج، همه‌ی بیماری‌ها، بیماری‌هایی که کشف شده‌اند و بیماری‌هایی که هنوز کشف نشده‌اند وجود دارد. آن غار لقمان حکیم (ع) است و در آن اختراعات و علوم بسیاری است که بشر به برخی از آنها در این عصر رسیده و برخی دیگر هنوز کشف نشده است. این اسرار توسط امام مهدی محمد بن الحسن (ع) بیان خواهد شد و در غار تکنولوژی‌های پیشرفته‌ای وجود دارد که بشر امروزی هرگز به آن دست نخواهد یافت تا امام مهدی (ع) آن را به پیش بیاورد، مانند ساختن جامدات از مایعاتی مانند آب. حتی یک سلاح مرگبار ساخته‌شده از آب در آن وجود دارد. چگونگی ساختن طلا و فلزات گران قیمت از خاک. آب قدرتمندترین است."

گفتم: "اینها اسرار کیمیا[20] است."

ابا میکائیل (ع) فرمود: "کیمیا، شیمی و فیزیک و علوم کشف نشده‌ای که غرب و کل جهان را به شگفتی وامی‌دارد. رازها و مسائل پنهان بسیار بسیار زیاد است."

به هر حال، شرح تابوت عهد یا تابوت آرامش شبیه چیزی بود که در جهان و دین مصر باستان شناخته شده بود. آن شی، ضریح آنوبیس بود که در مقبره توت عنخ آمون، پسر آخناتون، پادشاه زمان یوسف (ع) یافت شد. در زیر تصاویری برای مقایسه شباهت تابوت عهد و ضریح آنوبیس آورده شده است (شکل ۱).

[20] کیمیا پیشگام شیمی از دوره قرون وسطی است و مبتنی بر دگرگونی ماده است. این علم تبدیل فلزات پایه به طلا یا یافتن یک آب یا اکسیر حیات بود. (منبع: Oxford Dictionary of Phrase and Fable)

شکل ۱: ضریح آنوبیس و تابوت عهد





کروبیان با بال‌های باز شده‌شان که بر بالای تابوت بودند نیز از مصر باستان بودند. بر روی تابوت پادشاه توت عنخ آمون، تصویر کروبیان بالدار را می‌بینیم که کنج‌ها را احاطه کرده و از آن محافظت می‌کنند (شکل ۲). کاملاً واضح است که ویژگی‌ها و طرح تابوت عهد در مصر باستان برای مدت طولانی قبل از

موسی (ع) مورد استفاده قرار می‌گرفت. این فقط می‌تواند به معنای یکی از این دو چیز باشد، یا موسی (ع) از دین و فرهنگ مصر باستان دزدی می‌کرد، یا خدای موسی (ع) همان خدایی بود که به مصریان باستان علم و دین‌شان را داده بود، قبل از اینکه آن توسط فرعون و علمای بی‌عمل تحریف شود.

شکل۲: بال‌های کروبیان

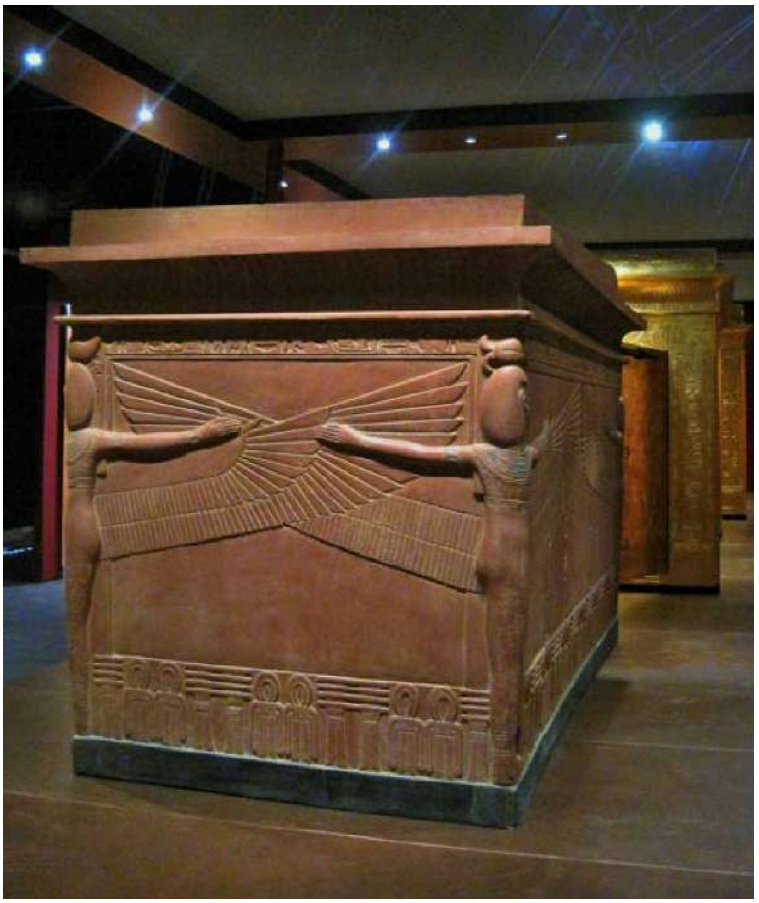

دیگر نگاره‌های کروبیان در مصر باستان به شکل ابوالهول بود، در بین النهرین آن لاماسو بود. مطالعات زیادی در مورد این احتمال نوشته شده است که کروبیان بالای تابوت عهد به جای انسان‌های بالدار، ابوالهول‌های بالدار بوده‌اند. نکته‌ای که ما می‌گوییم این است که تابوت عهد به طور قطع از آثار مصر باستان بوده است. موجودات بالدار با سر انسان را می‌توان در فرهنگ‌های بسیاری در سراسر جهان در دوران باستان یافت، از جمله مصر باستان، یونان، بابل، فنیقیه و سرزمین پارس (شکل ۳). در کتاب مقدس، تصویرهای زیادی از کروبیان به عنوان دورگه‌ی انسان/حیوان وجود دارد که برجسته‌ترین آنها در کتاب مکاشفه، اشعیا، و

در رویاهای حزقیال است: **"هر یک از کروبیان را چهار صورت بود: صورت نخستین صورت کروبی بود، صورت دومین صورت انسان، صورت سومین صورت شیر، و صورت چهارمین، صورت عقاب. آنگاه کروبیان صعود کردند. آنها همان موجودات زنده بودند که بر کنار نهر کِبار دیده بودم."**[21]

شکل ۳: نگاره‌های باستانی کروبیان





کروبیان

گفتم: "پدرم، آیا می‌توانی از این راز بزرگ به من بگویی؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "چه رازی به طور خاص که اسرار زیاد است؟"

گفتم: "به ویژه در تمدن‌های سومری و مصر باستان، بلکه تقریباً در هر تمدن دیگری در این سیاره شما امر دورگه‌های نیمه انسان و نیمه حیوان یا حیوانات دورگه‌ای را پیدا می‌کنید که از انواع مختلفی از حیوانات ساخته شده‌اند. آیا ممکن است که فرازمینی‌ها در آن روزها آزمایش‌هایی را روی زمین انجام می‌دادند، همانطور که ما امروز با گوش‌های در حال رشد یا سایر اعضای بدن روی موش‌ها و حیوانات دیگر انجام می‌دهیم؟ آیا این موجودات واقعا وجود داشته‌اند یا همه آنها افسانه هستند یا دقیقاً به چه شکل است؟"

[21] کتاب مقدس، سفر حِزقیال، اصحاح ۱۰: ۱۴ - ۱۵

سپس مجموعه‌ای از عکس‌های موزه‌ها را به امام (از ایشان سلام) نشان دادم که موجودات دورگه‌ای را که در مورد آنها صحبت می‌کردم نشان می‌داد. موجوداتی مانند ابوالهول از مصر باستان یا لاماسو از بین النهرین باستان (شکل۴).

شکل ۴: تصاویر ابوالهول و لاماسو









امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم، همه آن موجودات از سیارات مختلف برای بازدید از زمین می‌آمدند."

گفتم: "الله اکبر! لاماسو چطور، آیا لاماسو همان بُراق [جانوری که حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) را به سفر شبانه برد] است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه، آن اَتویر نامیده می‌شود."

گفتم: "اَتویر؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "آنها از سیاره‌ای به نام هولفا می‌آیند. آنها نژادی بسیار صلح‌آمیز و نیمه هوشمند هستند."

گفتم: "پس نیمی حیوان و نیمی انسان بودند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

گفتم: "و عامید [یکی از ۱۲۴,۰۰۰ پیامبری که ابوالهول بر اساس او ساخته شده است] چطور؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "عامید به گونه‌ای طراحی شده بود که نماد صلح باشد زیرا آنها در آن روزها معتقد بودند که این موجودات فرشته هستند و از عشقی که به عامید (ع) داشتند، عامید را در این تصویر و طرح به تصویر کشیدند."

گفتم: "وای، پس در مصر باستان این موجودات رفت و آمد داشتند؟ و منشا همه‌ی خدایان مصر باستان مانند آنوبیس و تحوت این بود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، پسرم، زیر رود نیل، در میان قاهره قدیم، مجسمه‌ای است که شبیه عامید (ع) است. آن زیر آب و زیر بستر رودخانه است. آن از نظر اندازه کوچکتر از ابوالهول است، آنها یک روز آن را پیدا خواهند کرد، شاید خیلی دور از این زمان نباشد."

گفتم: "پس قبل از گشایش امر آن را پیدا می‌کنند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله. وقتی از آن خبر شنیدی مرا به خاطر بیاور. آنها همچنین به زودی قبرهای جدید و آثار جدید را در مصر کشف خواهند کرد."

گفتم: "دکتر صلاح الخولی سوالی می‌پرسد."

امام (از ایشان سلام) در پاسخ فرمود: "دکتر صلاح چه پرسید؟"

گفتم: "دکتر صلاح از آسیه و فرعون می‌پرسد آیا نِفِرتاری همسر رامسس دوم است یا کیست؟ او قبلاً فکر می‌کرد که او نفرتاری، همسر احمُس است."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، او همان است."

گفتم: "همسر رامسس دوم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

گفتم: "پس رامسس دوم فرعون، لعنت خدا بر او، است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

قدس‌الاقداس

خداوند در تورات به موسی (ع) دستور می‌دهد که چگونه خیمه [تابرناکل] را بسازد. آن عبادتگاهی است که بنی‌اسرائیل تا زمان فتح کنعان در بیابان برپا کردند و از آن استفاده کردند. آن شامل یک حیاط با یک ورودی، یک قسمت پذیرایی یا حرم بیرونی و سپس اتاق قدس‌الاقداس بود که در آن تابوت عهد باید پشت پرده بزرگی قرار می‌گرفت: **"حجاب را زیر گیره‌ها بیاویز و صندوق شهادت را پشت حجاب قرار ده. حجاب، قُدس را برای شما از قُدس‌الاقداس جدا خواهد کرد."**[22] پس از فتح کنعان، خداوند به داوود (ع) دستور داد تا به فرزندش سلیمان (ع) امر کند تا معبدی دائمی و خانه‌ای برای تابوت عهد بسازد. این طرح یک نسخه از چیدمان خیمه بود. آنچه عجیب است این است که طراحی خیمه و معبد هر دو نسخه‌ای تقریباً اصل از طراحی معماری برای معابد مصر باستان بودند.

در معابد مصر باستان، حیاطی با ورودی وجود داشت و سپس خیمه یا محوطه مقدسی وجود داشت که پشت آن اتاق کوچکتری بود که به آن قدس‌الاقداس می‌گفتند. قدس‌الاقداس منطقه‌ای بود که فقط کاهنان می‌توانستند وارد آن شوند و مجسمه‌ی خدایی که معبد به آن اختصاص داده شده بود در آن قرار

[22] کتاب مقدس، سفر خروج، اصحاح ۲۶: ۳۳

می‌گرفت. در اینجا تصویری از اتاق قدس‌الاقداس در معبد حورس است (شکل ۵). به وضوح می‌توانید تابوت حورس را ببینید.

شکل ۵: قدس‌الاقداس در معبد حورس و تصاویری از طرح‌های یکسان معابد مصر باستان و خیمه



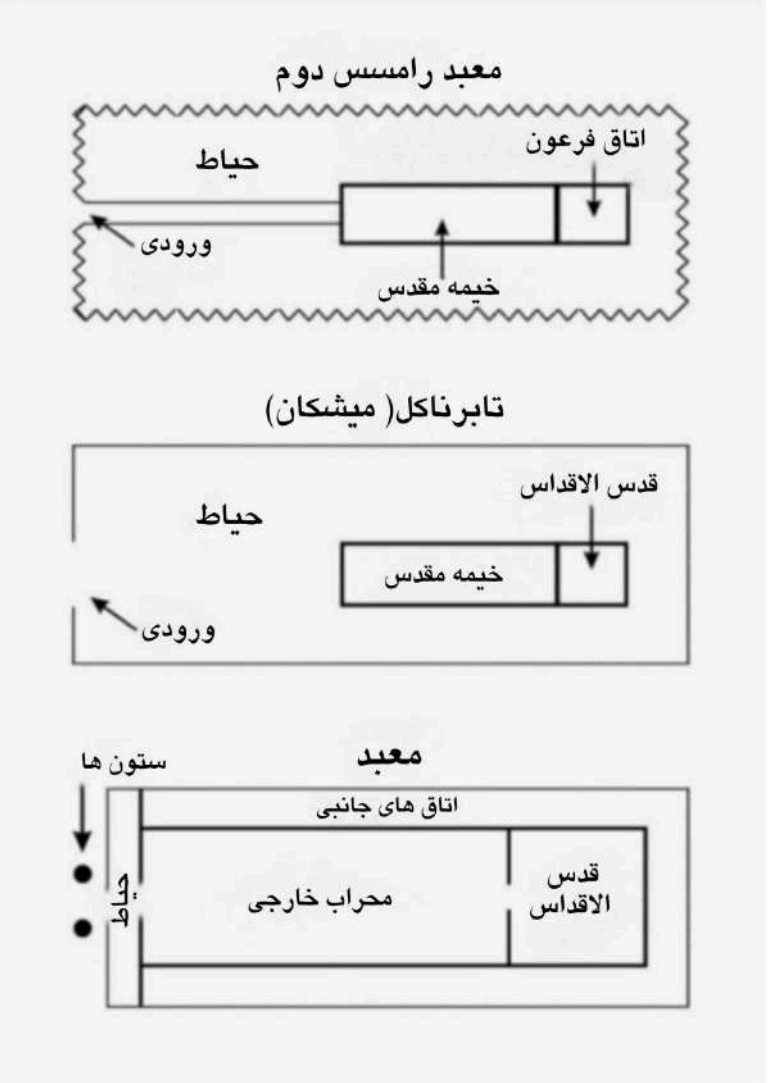

چرا خدای بنی اسرائیل به موسی (ع) و داوود (ع) دستور می‌دهد که معابد را دقیقاً به همان شکلی که دشمن موسی (ع)، رامسس دوم، اردوگاه‌های خود را برپا می‌کند برپا کند، یا دقیقاً به همان شکل که معابد خدایان مصر باستان طراحی شده بودند؟ این تنها در صورتی قابل توضیح است که یهودیت یک دین دروغین و نسخه‌ای از دین مصر باستان باشد یا اینکه منشا دین مصر باستان خدای بنی اسرائیل باشد. ما به وضوح می‌بینیم که مصر باستان تاثیر بسزایی بر یهودیت و متعاقباً مسیحیت و اسلام داشته است.

گوساله طلایی

هنگامی‌که موسی (ع) چهل شبانه روز از قوم خود دور شد تا خدا را ملاقات کند، بنی اسرائیل توسط سامری گمراه شدند، کسی که یک گوساله طلایی ساخت و بنی اسرائیل را وادار کرد که آن را به عنوان خدا گرفته و آن را بپرستند. اما چرا به طور خاص یک گوساله طلایی؟ آنها چه چیزی را می‌پرستیدند؟ بنی اسرائیل در زمان رامسس دوم مصر را ترک کردند. در زمان سلطنت رامسس دوم بود که پرستش گاو آپیس به اوج خود رسید و این رامسس دوم بود که آغازگر دفن آپیس در سراپیوم در سقاره بود (شکل ۶).

شکل ۶: نگاره‌ای از مراسم گاو نر آپیس مصر باستان



سراپیوم یک مجموعه غول پیکر زیرزمینی از اتاق‌های دفن گاو نر بود که آنها را مقدس می‌دانستند. آنها گاوها را مقدس می‌دانستند زیرا گاوها نماینده‌ی اوزیریس بودند، و آنها به دنبال گاوهای نر با علائم خاص می‌گشتند و آنها را مظهر اوزیریس روی زمین می‌دانستند و فکر می‌کردند که آنها با قدرت اوزیریس آغشته شده‌اند. فرعون اغلب گوشت گاوهای نر قربانی شده را می‌خورد و معتقد بود که اگر کسی آن گوشت را بخورد قدرت اوزیریس را به دست می‌آورد. کاملاً واضح است که بنی اسرائیل هنوز تحت تاثیر خدایان مصر باستان و آداب و رسوم دین مصر باستان بودند و به همین دلیل است که وقتی موسی (ع) آنها را ترک کرد، به

دین رامسس دوم بازگشتند. اما چرا آنها خدای دشمن و ستمگر خود را می‌پرستند؟ زمانی که بردگان آمریکایی آفریقایی تبار به آمریکا آورده شدند، اکثر آنها پیروان ادیان روح‌پرستی آفریقایی بودند و ادیانی مانند یوروبا، ماکومبا یا وودو را می‌پرستیدند. آنها لِوا و اوریشا، ارواح مذاهب آفریقایی را می‌پرستیدند. هنگامی‌که آفریقایی‌ها به بردگی گرفته شدند و به آمریکا آورده شدند، توسط صاحبان برده از انجام اعتقادات خود منع شدند و مجبور به پذیرش مسیحیت شدند وگرنه شکنجه یا حتی کشته می‌شدند. به منظور ادامه عمل به دین خود، دین خود را با پیوند دادن شخصیت‌ها و مقدسین مسیحی با ارواح اوریشا و لوا موجود در ادیان خود پنهان می‌کردند. در ظاهر آنها برای یک قدیس مسیحی دعا می‌کردند، اما در واقع یکی از اریشا یا لوا را می‌پرستیدند. مثلاً شمعون پطرس (ع) را به دلیل مرتبط بودن اوگون با قدرت با اوگون مرتبط می‌کردند، زیرا شمعون پطرس (ع) نیز به قدرت نسبت داده شده بود و عیسی (ع) او را صخره می‌نامید. آنها یمایا را با مریم (ع) و بابالو آیه را با ایلعازر مرتبط می‌دانستند. به همین ترتیب، زمانی که عبرانیان در مصر به بردگی درآمده بودند، از انجام دین پدرانشان ابراهیم (ع)، اسحاق (ع) و یعقوب (ع) منع شدند و آنها باید خدا و پیامبران خود را با شخصیت‌ها و خدایان دین مصر باستان شریک می‌کردند. خاستگاه دین مصر باستان خدا و پیامبران او مانند اوزیریس که خنوخ بود، بودند. اما تحریفاتی در این دین رخ داد، همانطور که برای همه ادیان الهی در طول زمان اتفاق افتاد. بنی اسرائیل تحت تاثیر این تحریفات قرار گرفتند و در زمان غیبت موسی (ع) به برخی از مراسم عبادی مصر باستان بازگشتند.

اسطوره اوزیریس

داستان اوزیریس از این قرار است که خداوند اوزیریس را به عنوان پادشاه مصر منصوب می‌کند. او منصوب و برگزیده الهی است. او برادری به نام سِت دارد که حسادت می‌کند و خود را شایسته‌تر برای حکومت بر مصر می‌داند. اوزیریس توسط برادرش ست به قتل می‌رسد و جسدش قطعه قطعه می‌شود و به آب انداخته می‌شود. بنابراین مصریان مردمی را که در رود نیل غرق شده بودند را مقدس می‌دانستند. ایزیس در نهایت جسد اوزیریس را پیدا کرده و بازمی‌گرداند و اوزیریس از مرگ باز می‌گردد و با ایزیس فرزندی را که مقدر شده بود یک منجی باشد، یعنی حورس را به دنیا می‌آورند. این داستان برای بنی‌اسرائیل در داستان بزرگ خاندان‌شان، یوسف (ع) مشابه بود. یوسف (ع) برای بنی اسرائیل جد آنها و فرمانروای سابق مصر بود

که به نظر آنها از جانب خداوند منصوب شده بود تا بر مصر حکومت کند. آنها به او احترام می‌گذاشتند. در روایات یهودیان آمده است: **"زمانی که بنی اسرائیل آماده خروج از مصر شدند، مشغول جمع‌آوری غنائم بودند و موسی تنها کسی بود که با استخوان‌های یوسف مشغول بود. او تابوتش را در تمام سرزمین مصر جستجو کرد، اما نتوانست آن را پیدا کند. سارَحُ تنها کسی از آن نسل بود که هنوز زنده بود. موسی نزد او رفت و پرسید: "آیا می‌دانی یوسف در کجا دفن شده است؟" او پاسخ داد: "او را در اینجا گذاشتند، مصریان برای او تابوتی فلزی ساختند و در رود نیل فرو بردند تا آب آن متبرک شود." سپس موسی به نیل رفت و در ساحل ایستاد و فریاد زد: "یوسف، یوسف، [زمان] سوگند که خدا به پدر ما ابراهیم قسم خورد که فرزندانش را رهایی خواهد داد، فرا رسیده است. خداوند، خدای اسرائیل را گرامی بدار و رستگاری خود را به تاخیر نینداز، زیرا ما به خاطر تو تاخیر داریم. اگر خودت را نشان دهی، خوب می‌شود و اگر نه، پس ما از سوگند تو آزادیم [اگر تابوتت را بالا نیاوری، از مصر بیرون می‌رویم و تو را اینجا می‌گذاریم]. تابوت یوسف بلافاصله به سطح آمد و موسی آن را برداشت."**[23]

در روایات دیگر علت اصلی انداختن جسد یوسف (ع) به رود نیل این بوده است که بنی اسرائیل را به بردگی بکشانند: **"موسی را به نیل، به نقطه‌ای معین برد و به او گفت: "در این مکان جادوگران فرعون تابوت سربی به وزن پانصد وزنه - ۲۸،۰۰۰ پوند - درست کردند و آن را به رودخانه انداختند زیرا به فرعون گفته بودند ' اگر می‌خواهید اطمینان حاصل کنید که این قوم هرگز نمی‌توانند سرزمین شما را ترک کنند، تا زمانی که استخوان‌های یوسف را پیدا نکنند، نمی‌توانند آنجا را ترک کنند.'"**[24] فرعون و جادوگران می‌دانستند که پروردگار یوسف به او وعده داده بود که استخوان‌هایش را از مصر خارج کنند، درست به همان شکل که راجع به پیشگویی‌های یک منجی که از بنی اسرائیل خواهد آمد آگاه بودند. **"موسی استخوان‌های یوسف را به همراه برد، زیرا یوسف پسران اسرائیل را سوگند داده بود که 'خدا بی‌گمان به یاری شما خواهد آمد؛ پس در آن هنگام استخوان‌های مرا نیز با خود از اینجا ببرید.'"**[25]

---

[23] مخیلتا خاخام اسماعیل، تلمود بابلی، سوتاح آ ۱۳

[24] خاخام ابی فریدمان، The Sea Saw، بیساخ ۵۷۷۷، ۱۸ آوریل ۲۰۱۷

https://bzbi.org/the-sea-saw/

[25] کتاب مقدس، سفر خروج، اصحاح ۱۳: ۱۹

برای بنی اسرائیل، داستان جسد یوسف (ع) مانند داستان اوزیریس بود. پادشاهی منصوب الهی که تاج و تختش توسط برادر شرورش که یک فرعون بود، غصب و جسدش به آب انداخته شد. ظاهر شدن دوباره جسد یوسف (ع) به معنای ظهور منجی، موسی (ع) بود همانطور که ظاهر شدن دوباره بدن اوزیریس به معنای ظهور منجی حورس بود. سپس بنی اسرائیل با تابوت عهد و تابوت حامل جسد یوسف (ع) سفر کردند.

"تابوت یوسف جلوی تابوت عهد پیش رفت. و مردم جهان آن را دیدند و گفتند: "ماهیت این تابوت که جلوی تابوت تورات می‌رود چیست؟" سپس اسرائیل گفت: "این تابوت مرده‌ای است که جلوی تابوت تورات می‌رود، زیرا این [مرد] هر آنچه در این [تورات] نوشته شده بود، قبل از اینکه تورات داده شود، به انجام رساند و بنابراین، او ارج نهاده شد تا همراه آن پیش برود." قدوس مبارک به یوسف فرمود: "یوسف، گرچه در این دنیا به تو پاداش اندکی داده‌ام، اما وجوه اصلی در دنیای آینده برای تو باقی می‌ماند، زمانی که اسرائیل با یک رستگاری ابدی رستگار شود. از طریق شایستگی یعقوب و از طریق شایستگی تو، آنها رستگار خواهند شد، همانطور که گفته شد (در مزمور ۷۷:۱۵)، 'با بازوی توانای خود قوم خود، فرزندان یعقوب و یوسف را رهایی دادی، سلاه.'"[26]

در روایات اهل بیت (از ایشان سلام) که از پیر بنی اسرائیل یاد شده است، همین داستان آمده است. حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) به اصحاب خود فرمود: **"آیا نتوانستید مانند پیر بنی اسرائیل باشید؟" آنها گفتند: "ای پیامبر خدا و پیر بنی اسرائیل کیست؟" فرمود: "هنگامی‌که موسی (ع) بنی اسرائیل را از مصر خارج می‌کرد، آنها گم شدند." او به بنی اسرائیل گفت: "این چیست؟" پس علمای بنی اسرائیل به او گفتند: "هنگامی‌که مرگ یوسف (ع) فرا رسید، او از جانب خدا بر ما سوگند یاد کرد که تا استخوان‌های او را با خود نبریم، از مصر خارج نشویم." موسی (ع) گفت: "چه کسی محل قبر او را می‌داند؟" گفتند: "پیرزنی از بنی اسرائیل." پس به دنبال او فرستاد و او آمد. گفت: "قبر یوسف را به من نشان بده." گفت: "نه تا حُکمم را اعطا کنی." گفت: "حکم تو چیست؟" گفت: "این که در بهشت با شما باشم." موسی (ع) از دادن آن به او اکراه داشت، پس خداوند به او وحی کرد که:**

[26] میدراش تانکوما، فصل ۳۰: ۱

"حکمش را به او عطا کن." پس با او به کنار رودخانه رفت و گفت: "آب را کنار بزنید." پس آن را کنار زدند و او گفت: "حفر کنید." و حفر کردند و استخوان‌های یوسف را بیرون آوردند، و بنابراین وقتی آن از زمین خارج شد، مسیر ناگهان مثل نور روز روشن شد."[27] این پیرزن از بنی اسرائیل، سارَحُ، دختر اَشیر برادر یوسف (ع)، نام داشت. او برادرزاده‌ی یوسف (ع) بود و زنده ماند و موسی (ع) را دید. اما تابوت حامل یوسف (ع)، آن را جلوی تابوت عهد بردند و آن راه را برای بنی اسرائیل روشن کرد. یوسف (ع) مِطَطرون است و او عبدالله است و فرشته‌ای است که در اینجا ذکر شده که نامش حامل نام الله است. **"اینک من فرشته‌ای پیشاپیش تو می‌فرستم تا در طول راه از تو نگاهبانی کند و تو را به مکانی که برایت آماده کرده‌ام برساند. از او برحذر باش و به سخنانش گوش فرا ده. او را به خشم میاور، زیرا نافرمانی شما را نخواهد آمرزید؛ چرا که نام من در اوست."**[28] بنی اسرائیل را در سفرشان عبدالله و احمد (از آنها سلام) همراهی می‌کردند. آن فرد که با موسی (ع) سخن گفت، مهدی اول و یمانی (دست راست) است: **﴿وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا﴾ ﴿و از جانب راست طور او را ندا دادیم و در حالی که با وی راز گفتیم او را به خود نزدیک ساختیم﴾**[29] **﴿فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ ﴿پس چون به آن [آتش] رسید از جانب راست وادی در آن جایگاه مبارک از آن درخت ندا آمد که ای موسی منم من خداوند پروردگار جهانیان﴾**[30] در کتاب مقدس، در سِفر خروج آمده است که خداوند از بوته‌ی سوزان از طریق فرشته با موسی (ع) سخن گفت: **"موسی گله‌ی پدرزنش یِترون، کاهن مِدیان را شبانی می‌کرد. روزی گله را به آن سوی صحرا برد و به حوریب که کوه خدا باشد، رسید. در آنجا، فرشته‌ی خداوند از درون بوته‌ای در شعله‌ی آتش بر او ظاهر شد. موسی دید که بوته شعله‌ور است، ولی نمی‌سوزد."**[31] و آن کس که در کوه با موسی (ع) سخن گفت احمد الحسن (از ایشان سلام) است. روایات اهل‌بیت (از ایشان سلام) به ظهور کسی که با موسی (ع) سخن گفت، در زمان قائم (از ایشان سلام) از پیش خبر داده‌اند. امیر المومنین (از ایشان سلام) در

---

[27] المستدرک، حکیم نیشابوری، ج ۲، ۴۰۴ - ۴۰۵

[28] کتاب مقدس، سفر خروج، اصحاح ۲۳: ۲۱ -۲۲

[29] قرآن کریم، سوره مریم، آیه ۵۲

[30] قرآن کریم، سوره قصص، آیه ۳۰

[31] سفر کتاب، سفر خروج، اصحاح ۳ :۱ - ۲

بیان وقایع قبل از قیام قائم فرمود: **"پس انتظار ظهور کسی را داشته باش که با موسی بر طور سخن گفت."**[32] به این ترتیب در این عصر، احمد (از ایشان سلام)، یمانی، کسی که از درخت با موسی صحبت کرد، همراه با قوم برگزیده‌ی خداست، کسانی که عهد هفتم را پذیرفتند و او فرشته‌ی خود عبدالله را پیش آنان می‌فرستد تا آنان را رهبری کند. اکنون روشن می‌شود که تابوت یوسف پیشاپیش تابوت عهد حرکت کرده است، به همان شکل که نام "عبدالله" در وصیت‌نامه‌ی مقدس پیشاپیش نام "احمد" بوده است؛ و همانطور که بنی اسرائیل، قوم برگزیده‌ی خدا در آن زمان، جسد یوسف و صدایی را که در شکل روح با موسی صحبت می‌کرد، همراه داشتند، انصار، قوم برگزیده‌ی خدا در این زمان، یوسف زنده، عبدالله، و صدایی که با موسی صحبت می‌کرد، احمد را، به صورت جسمانی، با خود دارند.

جنبه‌های اعتقاد و توحید در مصر باستان

نوشته شده توسط دکتر محمد صلاح الخولی[33]

تجلی اعتقاد به خالق، خدایی و یگانگی او در میان مصریان باستان آشکار است، بسیاری از مفاهیم دینی آنها، دیدگاه آنان را در مورد منشا آفرینش و خلقت انسان، اعتقاد آنها به معاد، حسابرسی، پاداش و کیفر آشکار می‌کند و سرانجام آنچه از میراث ادبی بر جای گذاشته‌اند، در اخلاق و آداب حاکم بر رفتار و کردار مردم و رابطه‌ی آنها با خالقشان، سپس با محیطی که در آن زندگی می‌کنند، و با بقیه همنوعان خود، چه در حلقه‌های نزدیک خود، یعنی در میان خانواده، و چه در حلقه‌های بزرگتر، یعنی در کل جامعه.

این یک سیستم کامل از قوانین، آموزه‌ها و تربیت اخلاقی است،که شباهت زیادی به آنچه در سایر متون مقدس آمده است دارا می‌باشد، و با آنچه دین اسلام به آن دعوت می‌کرد تفاوت چندانی ندارد، بلکه احتمالاً منشا تعالیمی است که در عهد عتیق ظاهر شده است، و به طور خاص کتاب امثال، همانطور که بعدا نشان داده خواهد شد. در بخش بعدی به اختصار برخی از آن جنبه‌هایی را نشان خواهیم داد که این غریزه طبیعی به سمت ایمان را آشکار و تایید می‌کند، گرایش به توحید، و شوق به سوی ارتباط با خالق و پیروی از او:

---

[32] معجم احادیث الامام المهدی علیه‌السلام، علی کورانی عاملی، ج ۳، ص ۲۶

[33] این بخش مشارکتی از دکتر محمد صلاح الخولی، استاد مصرشناسی است.

تصورات درباره‌ی خلقت:

مصریان باستان افسانه‌های متعددی پیرامون خالق بزرگ و چگونگی آفرینش داشتند که به شکل اساطیری ارائه می‌شد، اما این اسطوره‌ها ریشه در حقیقت داشتند و منشا آنها روشن بود و این مؤید آن است که اساس آنها از منابع حقیقی گرفته شده بود. اولین مورد از این اسطوره‌ها به عنوان نظریه نُه مقدسِ شهر أون (عین شمس - هلیوپولیس) در آفرینش شناخته می‌شود. این اسطوره داستان خدای ابدی، خالقی را روایت می‌کند که خود را خلق کرده است، یعنی او زاده نشده و نزاده است. او با اسم 'أتوم' شناخته می‌شود که می‌توانیم آن را کامل یا عالی ترجمه کنیم. قبل از اینکه أتوم فرآیند خلقت را آغاز کند، جهان از آب‌های ابدی تشکیل شده بود که تاریکی کامل بر آن حاکم بود، در حالت هرج و مرج کامل، تا زمانی که یک تپه درخشان سفید ازلی از وسط این اقیانوس ازلی بیرون آمد که نمادی از ظهور نور در میان تاریکی است. بر روی این تپه که آن را 'بِن بِن' نامیدند، خدای خالق، أتوم، ساکن شد و او تنها و به شکل ققنوس سفید پاک بود. او شروع به آفرینش آسمان‌ها و زمین و سپس آفرینش انسان کرد. او عطسه کرد و دو عنصر الهی از او پدید آمد، هوا و رطوبت (شو و تِفنوت)، سپس این دو عنصر به صورت اتحاد در هم آمیختند، پس زمین (مذکر) و آسمان (مونث) پدید آمدند. سپس آن دو عنصر زمین (گِب) و آسمان (نوت) با هم ترکیب شدند و از اتحاد آنها اولین انسان‌ها پدید آمدند که نیمه خدا و نیمه انسان و چهار تن بودند، دو نر، اُزیریس و برادرش سِت، و دو ماده، ایسیس و نِفتیس، و از آنها بقیه بشر آمد.

ازیریس با خواهرش ایسیس و ست با خواهرش نفتیس ازدواج کرد و جدالی بین اوزیریس (نماینده‌ی خیر) و ست (نماینده‌ی شر) درگرفت و ماجرا با قتل ازیریس توسط برادرش ست به پایان رسید و این داستان دیگری است که افسانه نُه مقدس را کامل می‌کند.

از این اسطوره‌ی آفرینش می‌توان جنبه‌های زیادی از حقیقت را استخراج کرد و آنها عبارتند از:

– ایزدی که مورد پرستش قرار گرفت آفریدگار، أتوم، است. و او می‌آفریند و آفریده نشده است: نام أتوم ممکن است به عنوان صفت خالق تعبیر شود که به معنای کامل یا عالی است. یا شاید در مورد نام اولین

مخلوق، آدم، پدر بشریت، سردرگمی وجود داشته بوده، پس با گذشت زمان از مخلوق بودن به خالق بودن و خلقت به او نسبت داده شد.

– آغاز خلقت با دو عنصر اصلی آغاز شد و آن هوا و رطوبت (آب) بود و بدون آنها آسمان و زمین و یا به طور کلی حیات پدید نمی‌آمد، که آن با فرموده خداوند متعال سازگار است: ﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ﴾ ﴿و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم﴾[34]

– خلقت انسان پس از ادغام آسمان و زمین صورت گرفت. این منجر به تولد چهار فرزند، ازیریس، همسرش ایسیس، ست و همسرش نفتیس شد. خلقت انسان‌ها و نیمه خدایان دقیقاً منطبق با تولد پسران آدم، قابیل و هابیل و دو خواهر است، و در نهایت قابیل برادرش هابیل را از روی حسادت و رشک به قتل رساند، و آن حادثه آغاز مبارزه‌ی ابدی بین خیر و شر بود، همانطور که در اسطوره‌ی مصر اتفاق افتاد.

– آخرین نشانه‌ی این شباهت در توصیف خدای خالق أتوم بر روی تپه ازلی که از آب ازلی بیرون می‌آید و نماد ظهور نور و روشنایی است، یافت می‌شود. شاید این نیز به ما آنچه در قرآن آمده است را یادآوری می‌کند، هنگامی‌که خداوند در حین صحبت از آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌فرماید: ﴿وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ﴾ ﴿و عرش او بر آب بود﴾[35] بنابراین، علیرغم اینکه این ایده در پوششی تخیلی و افسانه‌ای پیچیده شده است، می‌توانیم درک داستان آفرینش نخستین را آغاز کنیم.

نظریه دوم آفرینش به آموزه 'پتاح'، خالق و پروردگار ابدی شهر 'مَنف' معروف است. در این آموزه، پتاح به عنوان آفریننده‌ای جاودانه ظاهر می‌شود که همه‌ی خدایان و مخلوقات و همه چیز را تنها با اراده در قلب و با کلام بر زبان خود آفریده است، یعنی در قلب خود اندیشید و با زبان خود سخن گفت، پس خلقت پدید آمد. دو عنصر خلقت در اینجا 'حو'، مطابق با 'فرمان یا کلمه‌ای که توسط زبان تلفظ می‌شود' و 'سیا' مطابق با 'اراده‌ای که در قلب است' هستند. این در متن نشان داده شده در زیر آمده است. متنی که بر روی لوح معروف پتاح حک شده است که حاوی به اصطلاح 'آموزه‌ی مَنف' در مورد آفرینش است. آن می‌گوید: "بسیار بزرگ است پتاح که به همه ایزدان حیات بخشید، او با (اراده) در قلب و با زبان آفرید" (شکل ۷).

[34] قرآن کریم، سوره أنبیاء ، آیه ۳۰

[35] قرآن کریم، سوره هود ، آیه۷

شکل ۷: تصویری از خدای پتاح همراه با متنی که در مورد خلقت از طریق قلب و زبان صحبت می‌کند.

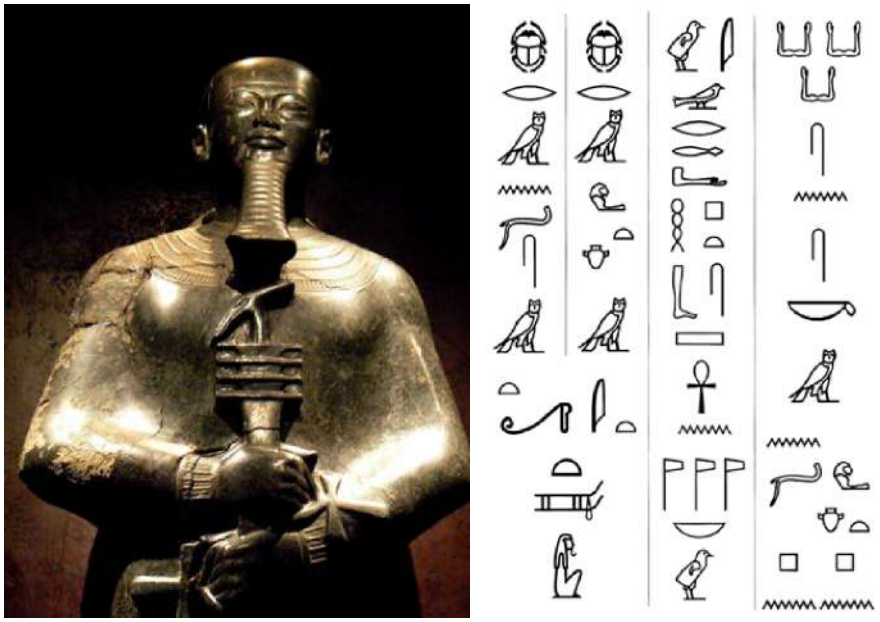

واقعیت این است که این آموزه آفرینش با روشی که خداوند همه چیز را آفریده است کاملاً مطابقت دارد. به موجب آن خداوند در کتاب خود می‌فرماید: ﴿**إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**﴾ ﴿**چون به چیزی اراده فرماید کارش این بس که می‌گوید باش پس موجود می‌شود**﴾[36] در اینجا نیز می‌بینیم که در ابتدا اراده و مشیت است که در پی کلمه یا امر می‌آید. این نیز با آنچه در کتاب مقدس در وصف عیسی بن مریم (ع) آمده است با بیان اینکه او کلام خداست مطابقت دارد: **"در آغاز کلمه بود"**[37]. این تطابق روشن ثابت می‌کند که مصریان باستان به این حقیقت پی برده و از آن آگاه بوده‌اند، یعنی آفرینش از طریق کاف و نون (از طریق باش).

آفرینش انسان:

یکی از نکات قابل توجه در برداشت مصریان باستان از خلقت انسان این است که آنها به حقیقت مهمی پی‌بردند که قرآن کریم و سایر کتب مقدس آن را تایید کرده‌اند. این امر که انسان از گِل و به ویژه از

[36] قرآن کریم، سوره یس ، آیه ۸۲

[37] کتاب مقدس، انجیل یوحنا، اصحاح۱:۱

رُس آفریده شد و این آفرینش به ایزدی معروف به 'خنوم' واگذار شد، ایزدی که به شکل قوچی در جلوی چرخ سفالگری نشسته بود. درست همانطور که ظروف سفالی شکل داده می‌شوند، او انسان و قرینه‌اش را با دستان خود شکل می‌دهد (شکل ۸). یک متن مصری، معروف به متون تابوت، در مورد آنچه این ایزد انجام می‌دهد صحبت می‌کند و می‌گوید: "او (خنوم) روحِ شو (هوا) مردم را بر چرخ خود شکل می‌دهد. او مردمان را به تصویر کشید و ایزدان را شکل داد. او همه چیز را با دستان خود شکل داد. او ایزدی است که همه بدن‌ها را شکل می‌دهد." این برداشت از اینکه انسان چگونه و از چه موادی آفریده شد تقریباً با آنچه قرآن کریم می‌فرماید یکسان است: **﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ﴾ ﴿انسان را از گل خشکیده‌ای سفال مانند آفرید﴾**[38]

تصویر ۸: خدای خنوم در حال شکل دادن انسان بر روی چرخ سفالگری



[38] قرآن کریم، سوره الرحمن ، آیه ۱۴

ایمان به رستاخیز و حسابرسی:

یکی از برجسته ترین ویژگی‌هایی که در آیین مصر باستان ظاهر شد، اعتقاد راسخ مصریان باستان به وجود زندگی جاودانه و ابدی در ازای یک زندگی موقت دنیوی است که تنها گذری به زندگی دیگر است. مرگ را 'مِنیت' می‌نامیدند که در لغت به معنای لنگرگاه یا بندری است که از طریق آن به کرانه‌های ابدیت و ماندگاری می‌رسد. مصریان باستان درک کردند که روح فناناپذیر است و نمی‌میرد و بدن چیزی جز ظرفی فانی و موقت نیست. آنها همچنین به دنبال محافظت از بدن جسمانی از طریق مومیایی کردن و همچنین ساخت مجسمه‌هایی بودند که تصویر فرد مرده را حفظ می‌کرد تا در صورت پوسیدگی جسم، بازگشت روح به آن را تسهیل کند.

آنها همچنین درک کردند که آخرت، منزلگاه حسابرسی است که در آن انسان از جاودانگی برخوردار نمی‌شود مگر اینکه سفر سخت قضاوت را پشت سر بگذارد که در آن او در برابر قاضی جهان زیرین (Netherworld) که اوزیریس است، به خاطر اعمالی که در این دنیا انجام داده است، حسابرسی می‌شود، چه خوب باشند و چه بد، و بر این اساس، او پاداش یا مجازات مناسب را دریافت می‌کند. صحنه‌ی محاکمه در کتاب مردگان در فصل ۱۲۵ به تصویر کشیده شده است که جزئیات به تصویر کشیده شده در صحنه‌ای شگفت انگیز تقریباً تا حد زیادی با توصیف روز قیامت در ادیان ابراهیمی مطابقت دارد. متوفی را به سالن دادگاه می‌برند که در وسط آن ترازویی قرار دارد که اعمالش روی آن سنجیده می‌شوند، و در انتهای سالن قاضی اوزیریس از تخت پادشاهی خود به تماشای دادگاه می‌نشیند. بر روی یکی از ترازوها قلب متوفی قرار می‌گیرد که تنها عضوی است که پس از مومیایی کردن، مخصوصاً برای این لحظه در داخل بدن او حفظ می‌شود. در طرف مقابل ترازو نماد عدالت در تصویر پر یا خدایی زن به نام 'ماعت' قرار دارد که نشان‌دهنده‌ی عدالت، حق و تعادل است. کاتب خدایان، تحوت، لوحی در دست دارد که از روی آن اعمال او را می‌خواند، ترازو را تماشا می‌کند و نتیجه‌ی سنجش را ثبت می‌کند. دادگاه توسط ۴۲ قاضی نظارت می‌شود.[39] هر کدام به نوبه خود از متوفی در مورد گناهانی که ممکن است مرتکب شده باشد سوال

[39] در اینجا جالب است بدانیم که چگونه ۴۲ قاضی با ۴۲ کاتب حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) که وحی را نوشتند و ۴۲ مرد با امام احمد الحسن (از ایشان سلام) برابری می‌کنند.

می‌کنند. اگر پر سنگین شود، نشان دهنده‌ی این است که اعمال او نیک هستند و او راستگو است، و سرانجام او بهشتی خواهد بود که به 'دشت‌های اِیارو' معروف است و او قاضی مردگان را ملاقات خواهد کرد. اما اگر قلب سنگین‌تر از پر باشد، این نشان‌دهنده‌ی گناهان و اعمال ناشایست اوست، پس قلبش به سوی 'عَمیت' یا بلعنده افکنده می‌شود، آن حیوان افسانه‌ای که در کنار ترازو یا زیر آن کمین کرده تا قلب و احشاء او را ببلعد (شکل ۹).

شکل ۹: صحنه‌ی قضاوت متوفی



در اینجا درک می‌کنیم که قلب یک شخص متحمل اعمالش می‌شود و او بر اساس قلبش حسابرسی می‌شود و این به طور خاص با همین مفهوم در مورد قلب در اسلام مطابقت دارد، مثلاً آنچه در روایت رسول خدا (سلام بر ایشان و خاندانشان) آمده است: **"اعمال بر اساس نیت‌های پشت سرشان قضاوت می‌شود. هر فردی به خاطر آنچه نیت داشته است پاداش خواهد گرفت..."**[40] و نیت جایگاهش در قلب واقع است. این کاملاً مشابه این آیه قرآن است: **﴿فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ ۞ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ﴾ ﴿اما هر که سنجیده‌هایش سنگین برآید ۞ پس وی در زندگی خوشی خواهد بود﴾**[41]

همچنین در این صحنه محاکمه متوجه می‌شویم که منشی دادگاه (تحوت) پرونده‌ای را در دست دارد که از روی آن اعمال متوفی را می‌خواند تا کارنامه‌اش بر او گواه باشد و نتایج ترازو و قضاوت خود را نیز در آن

[40] میزان الحکمه، محمد ری شهری، ج ۴، ص ۳۴۱۴

[41] قرآن کریم، سوره قارعه : ۶ – ۷

ثبت کند. این ما را به یاد این آیه قرآن می‌اندازد که می‌فرماید: ﴿يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ ۞ فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَءُوا كِتَابِيَهْ﴾ **﴿در آن روز شما [به پیشگاه خدا] عرضه می‌شوید [و] پوشیده‌ای از شما پوشیده نمی‌ماند ۞ اما کسی که کارنامه‌اش به دست راستش داده شود گوید بیایید و کتابم را بخوانید﴾**[42] در این شرایط متوفی چاره‌ای جز تلاش برای اثبات بی‌گناهی خود از گناهان و معصیت‌ها ندارد، و از این رو بارها مبرا بودن خود را از ۴۲ گناه اعلام می‌کند، به همان تعداد قاضیانی که او را مشاهده و نظاره می‌کنند.

مهمترین گناهانی که متوفی منکر آنها می‌شود عبارتند از: "من به قتل نرسانده‌ام، دستور کشتن نداده‌ام، دزدی نکرده‌ام، از فقرا غذا نگرفته‌ام، راه شر را دنبال نکرده‌ام، دروغ نگفته‌ام، از دستورات خدایان سرپیچی نکرده‌ام، من آزاری نرسانده‌ام، زنا نکرده‌ام، شاغولِ ترازو را دستکاری نکرده‌ام و غیره." بعد می‌گوید: "من پاکم، من پاکم، من پاکم."

پیش از آن به قلبی که در ترازو است استدعا می‌کند تا علیه او شهادت ندهد و می‌گوید: "ای قلب من، قلب مادرم و قلب پدرم، علیه من برای شهادت دادن قیام نکن زیرا که تو در تن من همدم من هستی. نام من را در برابر این قضات متعفن نکن."

اینها توصیفاتی از تصورات مصر باستان از روز قیامت و طریقه‌ی قضاوت، درک آنها از دلایل قضاوت و ترس شدید آنها از مجازات همراه با امید فراوان به ورود به بهشت و جهان جاودانگی بودند. این برداشت‌ها بسیار هستند و با آنچه در کتب آسمانی و در درجه اول قرآن کریم می‌خوانیم تفاوت چندانی ندارند.

تهذیب اخلاق و آرمان‌ها و تکریم رفتار صالح:

مصریان باستان و حکیمان‌شان در درجه اول به فکر قرار دادن چراغی برای رفتار صالح و تهذیب اخلاق و آداب و اعتلای آنها و پرهیز از گناهان و رفتارهای مذموم بودند. میراث تربیتی آنها مملو از کتاب‌های حکمت و پند و اندرز فراوانی بود که در طول اعصار به طور مرتب پدیدار می‌شدند و مکمل یکدیگر بودند و تجربیات و حکمت جدیدی را اضافه می‌کردند. شاید برجسته‌ترین حکیمان آنها "پتاح حُتِپ"، "آنی"،

[42] قرآن کریم، سوره حاقه : ۱۸ – ۱۹

"آمِنِموپه" و "عَنخ شاشا نَقی" باشند. نصیحت و حکمت آنها همه‌ی جنبه‌های زندگی را در بر می‌گرفت. برخی از آنها به تربیت و تهذیب رفتار فرد نسبت به خود، خانواده و جامعه می‌پرداختند، در حالی‌که برخی دیگر به رابطه فرد با پیر و جوان، رئیس و زیردست می‌پرداختند، و برخی دیگر بر آگاه بودن از پروردگار و عمل به اوامر او و دوری از نهی‌های او هشدار دادند. در زیر به گزیده‌هایی از این حکمت‌ها اشاره می‌کنیم، به‌ویژه آنچه را که دین اسلام و سایر مذاهب به طور مستقیم یا غیرمستقیم به آن توصیه و دعوت کرده‌اند. مثلاً می‌بینیم که "پتاح حُتِپ" حکیم به ازدواج زودهنگام دعوت می‌کند و آن را عفت برای فرد می‌داند. او همچنین خواستار مراقبت از همسر است و او را به "املاکی که برای اربابش سودمند است" تشبیه می‌کند. این ما را به یاد قول خداوند متعال می‌اندازد: **﴿نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ﴾ ﴿زنان شما کشتزار شما هستند﴾**[43]

او همچنین در مورد ورود بدون اجازه به خانه در غیاب صاحب آن به شدت هشدار می‌دهد و این با آنچه قرآن کریم می‌فرماید مطابقت دارد: **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا﴾ ﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خانه‌هایی که خانه‌های شما نیست داخل مشوید تا اجازه بگیرید﴾**[44]

آنی حکیم نیز نسبت به غیبت هشدار می‌دهد و آن را گناهی بزرگ می‌داند، او می‌گوید: "در مورد شخص دیگری که با شما حضور ندارد صحبت نکنید، این یک جرم بزرگ است." و این کاملاً با سخن خداوند متعال مطابقت دارد، **﴿وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ﴾ ﴿وای بر هر بدگوی عیب‌جویی﴾**[45] و سخن رسول اکرم حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) که فرمود: **"آیا کسی از شما دوست دارد گوشت برادر مرده‌اش را بخورد که از آن متنفر هستید؟"**[46] آنی همچنین هشدار می‌دهد که به یک زن که با شما غریبه است نزدیک نشوید یا حتی به او نگاه نکنید، به خصوص اگر زن متاهل باشد. زیرا به گفته‌ی او، آن زن نهر عمیقی است که پیچ و خم‌های آن ناشناخته‌اند و این را نیز جنایتی مستحق مرگ می‌داند. ما این مفهوم را در سفر امثال، اصحاح ۵ و ۶ در عهد عتیق می‌یابیم. این نیز ما را به یاد فرموده خداوند متعال می‌اندازد: **﴿وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا﴾ ﴿و به زنا نزدیک مشوید چرا که آن همواره زشت و بد راهی**

---

[43] قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۲۳

[44] قرآن کریم، سوره نور، آیه ۲۷

[45] قرآن کریم، سوره همزه، آیه ۱

[46] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۳، ص ۶۰

است﴾[47] همچنین متوجه شدیم که آنی نسبت به نوشیدن مشروبات الکلی و اثرات بد آن هشدار می‌دهد، که شامل از دست دادن کنترل زبان، ندانستن آنچه فرد می‌گوید و در معرض توهین و تحقیر قرار گرفتن است. ما می‌بینیم که او به پسرش در مورد تقلب و شهادت دروغ هشدار می‌دهد، امری که او آن را جرم می‌داند. همچنین پسرش آنی را به مهربانی با مادرش توصیه می‌کند و به او می‌گوید: "به مادرت دوبرابر غذا بده و دست او را به همان شکل که دستت را گرفت بگیر که بار سنگینی بر دوش او بودی، و او تو را بدون شکایت حمل کرد و هنگامی‌که پس از ماه‌ها بارداری به دنیا آمدی، تو را نزد خود نگه داشت. سینه‌هایش برای سه سال در دهان تو بوده و هرگز از کثیفی تو بیزار نبوده است." این توصیه به رفتار خوب با مادر تقریباً با آنچه در قرآن کریم آمده است یکسان است: **﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾ ﴿و انسان را [نسبت] به پدر و مادرش به احسان سفارش کردیم مادرش با تحمل رنج به او باردار شد و با تحمل رنج او را به دنیا آورد و باربرداشتن و از شیرگرفتن او سی ماه است﴾**[48] اینها بخشی از حکمت‌ها و پندهای فراوانی بود که حکیمان مصر باستان برای ما به جا گذاشته‌اند که تا حد زیادی با آنچه در قرآن کریم آمده مطابقت دارد.

برجسته‌ترین آن چیزی است که در تورات در کتاب امثال آمده است و ما آن را تقریباً مشابه آنچه حکیم مشهور مصری قرن دوازدهم قبل از میلاد مسیح، آمِنِموپه، در پاپیروس معروف خود نوشت می‌یابیم. او در ۳۰ فصل حکمت و نصایح خود را به فرزندش "حور ماخر" ثبت کرد. جالب اینجاست که نصایح و آموزه‌های این حکیم تقریباً با کتاب امثال عهد عتیق یکسان است، به طوری که اکثر محققان نسخه عبری را ترجمه تحت اللفظی نسخه مصر باستان می‌دانستند. همچنین متذکر می‌شویم که آموزه‌های آمِنِموپه بسط کلمات و حکمت‌های حکیمان سابق مصر باستان است. قدیمی‌ترین آنها به اواسط هزاره سوم قبل از میلاد باز می‌گردد. همچنین این امر جالب است که کتاب امثال نیز در ۳۰ اصحاح تقسیم شده است و شامل آموزه‌ها و نصایح مشابه از پدر به پسر است.

[47] قرآن کریم، سوره اسراء ، آیه ۳۲

[48] قرآن کریم، سوره احقاف، آیه ۱۵

توصیه آمنموپه به پسرش با این جمله آغاز می‌شود: "گوش‌هایت را به شنیدن سخنان من متمایل کن و قلبت را برای درک آنها قرار ده، زیرا اگر آنها را در قلب خود بگذاری، کار مفیدی است." همان آغاز را در کتاب امثال می‌خوانیم: **"گوش خود فرا داشته، سخن حکیمان را بشنو؛ و به تعلیم من دل بسپار چرا که دلپسند است نگاه داشتن آنها در درونت"**[49] می‌بینیم که مصریان باستان از قلب به عنوان مرکز فهم و درک یاد می‌کردند، دقیقاً همانطور که قرآن کریم می‌فرماید. **﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا ﴾ ﴿آیا به آیات قرآن نمی‌اندیشند یا [مگر] بر قلب‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است﴾**[50] یا در کلام خداوند متعال: **﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ﴾ ﴿آیا در زمین گردش نکرده‌اند تا قلب‌هایی داشته باشند که با آن بیندیشند یا گوش‌هایی که با آن بشنوند﴾**[51] و از جمله آنچه آمنموپه در مورد مسخره نکردن هیچ انسانی به هر دلیلی گفت، این است: "آنکه لنگ لنگان قدم برمی‌دارد را تحقیر مکن و در صورتش اخم مکن که انسان از گل و کاه است و خداوند خالق آن است." این ما را به یاد فرموده خداوند متعال می‌اندازد: **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ﴾ ﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید قومی قوم دیگر را ریشخند کند شاید آنها از اینها بهتر باشند﴾**[52] آمنموپه در مورد دستکاری ترازو و کاستن پیمانه می‌گوید: "از پیمانه سوء استفاده نکنید و اندازه‌گیری را با دقت انجام دهید و فریب ندهید زیرا خداوند از انسان فریبکار بیزار است." همین مفهوم را در ابتدای سفر امثال، اصحاح یازدهم می‌یابیم: **"خداوند از ترازوی نامیزان کراهت دارد، اما وزنه‌ی کامل پسندیده‌ی اوست."**[53] و همین مفهوم را در قرآن کریم می‌یابیم. **﴿ وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ ۞ الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ ۞ وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ﴾ ﴿وای بر کم‌فروشان ۞ که چون از مردم پیمانه ستانند تمام ستانند ۞ و چون برای آنان پیمانه یا وزن کنند به ایشان کم دهند﴾**[54] همچنین خداوند متعال در سوره الرحمن می‌فرماید: **﴿أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ ۞ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾ ﴿تا مبادا از اندازه**

[49] کتاب مقدس، سفر امثال، اصحاح ۲۲ : ۱۷ - ۱۸

[50] قرآن کریم، سوره محمد ، آیه ۲۴

[51] قرآن کریم، سوره حج ، آیه ۴۶

[52] قرآن کریم، سوره حجرات ، آیه ۱۱

[53] کتاب مقدس، سفر امثال، اصحاح ۱۱: ۱

[54] قرآن کریم، سوره مطففین : ۱ – ۳

درگذرید ۞ و وزن را به انصاف برپا دارید و در سنجش مکاهید﴾[55] آمنموپه نسبت به سخن دروغ هشدار می‌دهد و می‌گوید: "وارد دادگاه نشوید و سخنان خود را جعل نکنید و وقتی شاهدانتان ایستادند از پاسخ دادن دریغ نکنید." و دوباره همان هشدار را در کتاب امثال می‌یابیم، **"شاهد دروغگو بی‌سزا نمی‌ماند و کسی‌که همیشه دروغ می‌گوید، جان سالم به در نخواهد برد."**[56] اینها نمونه‌هایی از بسیاری بودند که منشا آنها را در ادبیات حکمت مصر باستان و حتی منابع قدیمی‌تر از افسانه‌های آمنموپه می‌یابیم، مانند اصول آنی و پتاح حُتِپ. اکنون مجال آن نیست که به طور کامل به آنها اشاره شود، اما همه‌ی آنها تایید می‌کنند که منبع یکی است، و اینکه مصریان باستان حداقل از نظر اخلاقی از دین حقیقی پیروی می‌کردند و به معروف دعوت و از منکر نهی می‌کردند.

در نهایت باید به یک سوال مهم پاسخ دهیم: آیا مصریان باستان زمانی که این تعداد ایزدان و خدایان داشتند، به خدای واحد اعتقاد داشتند؟

پاسخ این است که آنها معتقد بودند که خداوند باید یکی باشد، اما کثرت به این دلیل بود که این ایزدان ثانویه را فقط صفات خالق مطلق و مظاهر قدرت او می‌دانستند. مظهر توحید این است که خداوند یگانه است که در یک جمله در متنی در یکی از پاپیروس‌ها به عنوان تسبیح و تضرع برای خالق مطلق بیان شده است، در آن آمده است: "همانا تو خدای توانا... خدای یکتا، رَع حور أختی هستی، احدی همانند او نیست / هیچ چیز شبیه او نیست."

این جمله بر توحید و برتری خداوند متعال تاکید دارد. این تقریباً ترجمه تحت اللفظی سوره توحید در قرآن کریم است: **﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۞ اللَّهُ الصَّمَدُ ۞ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ۞ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ ﴿بگو اوست خدای یگانه ۞ خدای صمد ۞ نزاده و زاده نشده است ۞ و هیچ کس او را همتا نیست﴾**[57]

[55] قرآن کریم، سوره الرحمن : ۸ – ۹

[56] کتاب مقدس، سفر امثال، اصحاح ۱۹:۵

[57] قرآن کریم، سوره اخلاص

شکل ۱۰: تصویری از پاپیروس ذکر شده در بالا

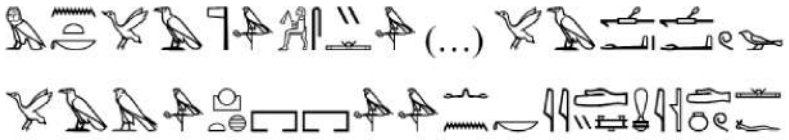

[این بخش نوشته شده توسط دکتر محمد صلاح الخولی در اینجا به پایان می‌رسد]

تناسخ در مصر

اولین تناسخ صاحب مصر بر روی زمین خنوخ (ادریس) بود. امام احمد الحسن (از ایشان سلام) آشکار کرد که خنوخ اوزیریس بود و او بود که اهرام بزرگ را ساخت. اوزیریس پادشاهی مصری بود و از سوی خداوند بر سرزمین مصر منصوب شد. یکی دیگر از تناسخ‌های او عامید (ع) است.

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) فرمود: "ابوالهول یک پیامبر از میان ۱۲۴,۰۰۰ پیامبر است. او مردی با علمی عظیم بود و معجزات فراوانی داشت، نام او عامید (ع) است. انصار پیامبر عامید (ع) ابوالهول را ساختند و صورت (ابوالهول) چهره پیامبر عامید (ع) است. این مصر عظیم است، سرزمین مبارک مصر پس از مکه و نجف و کربلا پاک‌ترین مکان روی زمین است و اهرام از ابوالهول قدیمی‌ترند. کسی که اهرام را ساخته نابغه و از سوی خداوند است. مردی که از جانب خداوند برای این ماموریت فرستاده شده بود، آن را به دلیل مهمی در آن زمان و برای حفظ امری مهم در آینده در زمان قائم (ع) ساخت. انرژی که اهرام جمع‌آوری می‌کنند از وقوع زلزله در مصر جلوگیری می‌کند و فواید زیادی دارد. و کسی که اسرار اهرام را آشکار می‌کند، از مردان مهدی (ع) است و او سِری از اسرار خداست. صاحب مصر کسی است که اهرام را می‌گشاید، آن توسط صاحبش ساخته شده بود و توسط صاحبش گشوده خواهد شد. در داخل اهرام قبر شش پیامبر از ۱۲۴,۰۰۰ پیامبر وجود دارد. آن یک دهانه دارد، اگر چیزی در آن قرار دهید، به شکل اولیه خود باز می‌گردد. اگر مرغ زنده را در آن قرار دهید، به تخم‌مرغ بودن باز می‌گردد، اگر انسانی با عضوی از دست رفته یا قطع شده وارد شود، به حالت قبل از معلولیت خود بازمی‌گردد. بیماران شفا می‌یابند و پیرها

دوباره جوان می‌شوند. و گنج بزرگ و عظیمی در مصر وجود دارد که از آن بر همسایگانش خیر سرازیر خواهد شد."

صاحب مصر نیز در زمان آخناتون (ع) به عنوان حاکمی بر مصر، یعنی یوسف (ع)، تناسخ کرد. او بنی‌اسرائیل را به عنوان مِطَطرون از مصر خارج کرد و به عنوان پیامبر ارمیا (ع) به مصر سفر کرد و در آن به شهادت رسید. او به عنوان اسکندر بزرگ (ع) و مالک اشتر (ع) بر مصر حکومت کرد. بار دیگر، در این روزگار، او به عنوان یک مصری به دنیا آمده و باز می‌گردد تا بر سرزمین‌های مصر حکومت کند.

منجی مصر

نوشته شده توسط هدیل الخولی[58]

روایات آل محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) شامل توصیف منحصر به فردی از مصر و نقش آن در این دوره مهم در تاریخ بشریت می‌شود. امام علی بن ابی طالب (از ایشان سلام) در الجَفر در حالی‌که مصر را در زمان قائم توصیف می‌کردند فرمود: **"مصر پشتیبان مهدی است."**[59] ایشان همچنین فرمود: **"مصر مدد و پشتیبانی است که به دست مومن گرفته می‌شود و برای مهدی بال راستش می‌شود."**[60]

با این حال، این نقش بزرگ مصر به عنوان یاری‌دهنده‌ی امام مهدی مرتبط با شرایطی است که مردم مصر در آن زمان خواهند داشت، زیرا که آن یکی از تاریک‌ترین دوره‌هایی خواهد بود که در آن رنج مردم مصر زیر سنگینی فقر، ذلت، آشوب و تباهی تشدید خواهد شد. مردم مصر گرفتار بلای حاکمان فاجر و فاسدی می‌شوند که منابع کشور را می‌خشکانند، ثروت آن را غارت می‌کنند و سرزمین و مردم آن را به ارزان‌ترین قیمت می‌فروشند. مصریان چنان خسته خواهند شد که برای منجی خود، صاحب مصر فریاد خواهند زد. پس از رنج کشیدن طولانی مدت مصریان از تحقیر، خیانت و استبداد به دست حاکمانی که از طریق رژیم‌های ساخت بشر منصوب شده‌اند، سرانجام مصری‌ها متوجه می‌شوند که نجات آنها در دستان حاکمی است که از طرف خدا منصوب شده باشد و نه مردم، و این همان چیزی است که همواره خداوند

[58] این بخش مشارکتی از هدیل الخولی، فعال و مدافع مصری حقوق بشر است.

[59] آنچه امام علی (ع) درباره آخرالزمان فرمود، سید علی عاشور، ص ۳۲۷

[60] آنچه امام علی (ع) درباره آخرالزمان فرمود، سید علی عاشور، ص ۳۲۷

متعال از ابتدا برای آنها مقدر کرده بود، بنابراین آنها کسانی خواهند بود که به دنبال صاحب مصر می‌گردند تا او بر آنها حکومت کند، بر خلاف ظالمان که خود را تحمیل می‌کنند و حکومت را غصب می‌کنند. بنابراین کلام امام علی (از ایشان سلام) را درک می‌کنیم که در الجفر فرمود: **"آن صاحب، اهل کنانه (مترادف مصر) را از خواب بیدار می‌کند و خداوند آنها را مانند برانگیختن مردگان برمی‌انگیزاند. همانا، برای هر دوره‌ای تقدیری مقدر است و برای هر غیبتی بازگشتی است."**[61] بیداری مصریان نسبت به این حقیقت به منزله‌ی احیای آنها پس از مرگ است.

همچنین از روایات به خوبی روشن می‌شود که صاحب مصر به سوی خود دعوت نمی‌کند، تا آنجا که مردم مصر از او غافل می‌شوند، در حالی‌که او در میان آنهاست، **"و بعد از مدت زمانی، قائمش برایش قیام می‌کند. صاحبی که پس از آن که گوش‌ها و دیده‌ها را پر کند، هیاهو و صدایی برای او نیست"**[62] و نیز **"کسی او را در حالی‌که با آنهاست نمی‌بیند"**[63] یعنی او (از ایشان سلام) در مقابلشان است، او را می‌شنوند و می‌بینند، اما او را نمی‌شناسند و از واقعیت او بی‌خبر هستند. بعد از آن از میان آنان غیبت خواهد کرد تا اینکه به عنوان یک فاتح و نشسته بر تخت پادشاهی مصر به سوی آنها بازگردد. در روایات آل محمد (از ایشان سلام) سخنان بسیاری مبنی بر بشارت این بازگشت به مردم مصر آمده است.

از جمله کارهایی که صاحب مصر پس از فتح آن برای مردمش انجام می‌دهد این است که:

او ثروت مصر را باز می‌گرداند و فقر را ریشه کن می‌کند: **"بشارت باد بر شما ای مردم مصر، خداوند شکستگی شما را درمان می‌کند، به وعده‌های شما وفا می‌کند، نیازمندان‌تان را غنی می‌کند، بدهی‌هایتان را می‌پردازد و شما را متحد می‌سازد، تا زمانی که در راه خداوند خود را نگه دارید."**[64]

او جایگاه جهانی مصر را بازمی‌گرداند: **"صاحب مصر شکوه آن را باز می‌گرداند و آن را امن می‌کند پس از آنکه مردم به فسق و فجور خو گرفته باشند."**[65]

---

[61] آنچه امام علی (ع) درباره آخرالزمان فرمود، سید علی عاشور، ص ۳۲۷

[62] آنچه امام علی (ع) درباره آخرالزمان فرمود، سید علی عاشور، ص ۳۲۷

[63] آنچه امام علی (ع) درباره آخرالزمان فرمود، سید علی عاشور، ص ۳۲۸

[64] آنچه امام علی (ع) درباره آخرالزمان فرمود، سید علی عاشور، ص ۳۲۹

[65] آنچه امام علی (ع) درباره آخرالزمان فرمود، سید علی عاشور، ص ۳۲۷

او اسرار و گنج‌های مصر را آشکار می‌کند: **"صاحب مصر از خفا و سکوتی طولانی بیرون می‌آید، غار اسرار را می‌گشاید و ندا می‌دهد انتقام، انتقام."**[66]

او اورشلیم را فتح می‌کند: **"بر آنان باد بشارت ورود به اورشلیم پس از آن که خداوند چراغ نورانی را در آن (یعنی در مصر) برمی‌افروزاند، صاحبی که در آن سرمشق صالحان می‌شود."**[67] همچنین می‌فرماید: **"به راستی به مردم مصر بشارت ده که آنان وارد اورشلیم خواهند شد و آنان را با اورشلیم موعدی مقرر است و صاحب مصر راه را برای سلطنت مهدی هموار می‌کند."**[68]

او منبر مصر را بنا می‌کند و مصر را مرکز رسانه‌ای امام مهدی قرار می‌دهد: **"و دانستم که منبر اعظم مهدی در آخرالزمان از مصر خواهد بود و فرش برایش توسط مردی که نیرویش آهن و قلبش قوی است گسترده می‌شود، خداوند گشایش عارفان را بر او می‌گشاید."**[69]

سرگذشت وقایع در روایات با زندگانی صاحب مصر ابا الصادق عبدالله هاشم (از ایشان سلام) مطابقت دارد. او علی رغم اینکه سال‌ها در مصر بود، هرگز به سوی خودش دعوت نکرد که او صاحب مصر است، بلکه دعوت او به سوی حاکمیت خدا و به سوی پدربزرگش امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) در بین مردم مبغوض بود، همچنان که در روایات آمده است: **"او دعوتی منفور دارد، مانند بوی سیر، او و آقایش با تحقیر خروج می‌کنند، پس از تجاوز یهودیان به مصر مانند حمله‌ی سگی شرور."**[70]

این دقیقاً همان اتفاقی است که در مورد عبدالله هاشم، ابا الصادق (از ایشان سلام) رخ داد. وی موفق شد از طریق منبر رسانه‌ای که خود و یارانش در مصر ساخته بودند، دعوت امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) را به تمام دنیا برساند؛ و او پرچم‌های سیاه مشرقی را در سومین ماه سال ۲۰۱۵ میلادی برافراشته کرد، چنان که در روایات آمده است: **"همانند صبر اولیای الهی صبر می‌کند و پرچم سیاه را برافراشته**

---

[66] آنچه امام علی (ع) درباره آخرالزمان فرمود، سید علی عاشور، ص ۳۲۹

[67] آنچه امام علی (ع) درباره آخرالزمان فرمود، سید علی عاشور، ص ۳۲۷ - ۳۲۸

[68] آنچه امام علی (ع) درباره آخرالزمان فرمود، سید علی عاشور، ص ۳۲۹

[69] آنچه امام علی (ع) درباره آخرالزمان فرمود، سید علی عاشور، ص ۳۲۸

[70] آنچه امام علی (ع) درباره آخرالزمان فرمود، سید علی عاشور، ص ۳۲۷

می‌کند." پس مقامات و نیروهای امنیتی مصر با او مبارزه کردند و او و اصحابش سال‌ها به طور مداوم زندانی شدند و تحت آزار و اذیت قرار گرفتند تا اینکه او و خانواده‌اش وادار شدند کشور را ترک کنند و او تحت تعقیب اطلاعات مصر قرار گرفت.

در سال‌های تبعید، صاحب مصر را دیدم که قلبش از بی‌عدالتی و ظلمی که بر مردمش می‌شود و وضعیتی که حاکمان بر سر کشور آورده‌اند به درد می‌آید تا اینکه آن را به جولانگاه صهیونیست‌ها، سعودی‌ها و حکام خائن عرب تبدیل کرده‌اند. من به سخنان او هنگامی‌که درباره‌ی مصری که برای مصری‌ها می‌خواهد صحبت می‌کرد گوش دادم، مصری که هنگامی‌که او بر آن حکومت می‌کند باید باشد. مصری که توسط ابا الصادق حکمرانی می‌شود، جایی است که هیچ کس در حالی‌که دیگران با خرده نان زندگی می‌کنند حق احتکار میلیون‌ها را ندارد. در عوض، ثروت به طور مساوی پس از آنکه ثروتمندان مازادی را که بیش از نیازشان است بدهند، توزیع می‌شود. سپس بین مردم دوباره تقسیم می‌شود تا همه از استانداردی مشابه برای زندگی و تجمل بهره‌مند شوند. در مصری که ابا الصادق بر آن حکومت می‌کند، چیزی به نام مدارس خصوصی یا مدارس یا دانشگاه‌های خارجی وجود ندارد، اما هر فردی حق دارد بهترین آموزش را برای خود و فرزندانش داشته باشد. لوله‌کش با مهندس برابر است، صنعتگر با دکتر. همه فرصت مساوی برای رفتن به بهترین مدارس را دارند. در مصری که ابا الصادق بر آن حکومت می‌کند، افراد ساده به دلیل درآمدشان از خدمات درمانی یا خدمات اجتماعی محروم نمی‌شوند. بلکه همه بدون ملاحظات مالی از خدمات درمانی بهینه و برابر بهره‌مند می‌شوند. من شنیدم که او در مورد گنج‌های مصر و مکان‌های آنها صحبت می‌کند که هیچ کس از آنها خبر ندارد و اینکه چگونه می‌تواند همه نیازمندان را غنی کند، بلکه [حتی] به سوی همسایگانش [هم] سرازیر خواهد شد.

من در او مصری را که آرزویش را داشتم و رویایش را با مردمم می‌دیدم دیدم، مصری که در هر لحظه از ظلم و ستمی که به ما می‌شد، می‌دیدیم. من در او مصری را دیدم که جوانان رویای آن را می‌بینند، آنانی که روزی به عنوان "جوانان انقلاب" شناخته می‌شدند و به آنها می‌گویم حاکمی که منتظرش بودید اینجاست، کسی که مانند مردم خود زندگی می‌کند و نمی‌پذیرد که در قصرها زندگی کند. او در برابر ظالم سر فرو نمی‌آورد و خود را فدا می‌کند تا مردمش در آزادی و کرامت زندگی کنند.

من به صحبت‌های او در مورد مصر گوش دادم، نه تنها به عنوان یکی از انصارش، بلکه به عنوان یک زن جوان مصری که رویای فردایی بهتر برای خانواده و مردمش را در سر می‌پروراند، و آن زمان می‌دانستم که ما به عنوان مصری‌ها، پس از مدت‌ها تحقیر، دوباره سرمان را بالا خواهیم گرفت.



درب شماره چهل

شهادت‌نامه ابا الصادق

"اما چون روحِ راستی آید، شما را به تمام حق هدایت خواهد کرد؛ زیرا او از جانب خود سخن نخواهد گفت، بلکه آنچه را می شنود بیان خواهد کرد و از آنچه در پیش است با شما سخن خواهد گفت."

"اما چون روحِ راستی آید، شما را به تمام حق هدایت خواهد کرد؛ زیرا او از جانب خود سخن نخواهد گفت، بلکه آنچه را می‌شنود بیان خواهد کرد و از آنچه در پیش است با شما سخن خواهد گفت"[1]

این سخنان عیسی (ع) در مورد موعود آینده بود که ما را به تمام حق هدایت خواهد کرد. من زندگی‌ام را وقف یافتن حقیقت کردم، حقیقت کامل. همان که عیسی (ع) وعده داد که خواهد آمد. روح راستی. یادم هست ۱۴ سال پیش به سجده‌ی خدا رفتم و تسلیم شدم و گفتم: "پروردگارا، به من نشان بده که تو کیستی، و می‌خواهی من چه راهی را پیروی کنم، و من از تو پیروی خواهم کرد بدون توجه به اینکه کجا باشی، مهم نیست که چه کسی هستی. اگر تو کریشنا باشی، من تو را می‌پرستم و از تو پیروی می‌کنم. اگر تو بودا باشی، من بودایی خواهم بود، اگر یهودیت حق است، پس بگذار یهودی باشم، اگر عیسی خداوند و منجی است، پس تو را خواهم پرستید. اگر محمد حق است، پس من مسلمانم. اگر تو علی باشی من علی یا هر که باشی پرستش می‌کنم. هر که هستی و هر کجا که هستی من آنجا هستم، فقط راه را به من نشان بده." من سپس از آمریکا به مصر سفر کردم، و من در شن‌هایی که اهرام را احاطه کرده بودند به دنبال خدا گشتم. من با کشتی از رود نیل و دریای سرخ عبور کردم و به کویت و امارات سفر کردم. بلندترین برج‌ها را دیدم و به دنبال خدا به داخل مساجد رفتم. به لبنان سفر کردم و از کوه‌های آن بالا رفتم و همانجا نشستم که عیسی (ع) در غارهایش نشسته بود. من منتظر ماندم و منتظر ماندم و هر سرنخ را دنبال کردم.

سپس روزی پس از بازگشت به مصر، صدایی شنیدم که از صحرا مانند صدای یحیی تعمید دهنده (ع) ندا می‌داد که می‌فرمود: **"من صدای آن نداکننده در بیابانم که می‌گوید، 'راه خداوند را هموار سازید.'"**[2] صدایی که من شنیدم **فرمود:**

"پس این داستان را از عیسی (ع) بشنوید: صاحب یک مزرعه انگور، مزرعه را در دست کارگران خویش گذاشت و به جای دوری سفر کرد. سپس تصمیم گرفت مزرعه را باز ستاند برای همین وکلای خود را فرستاد، تا مزرعه و محصولات آن را پس بگیرند ولی کارگران، وکلایش را به قتل رساندند، سپس فرزند خود را

[1] کتاب مقدس، انجیل یوحنا، اصحاح ۱۶ : ۱۳

[2] کتاب مقدس، انجیل یوحنا، اصحاح ۱ : ۲۳

فرستاد و با خود گفت: 'احترام پسرم را نگه می‌دارند و مزرعه و محصولات را به او می‌دهند'. ولیکن آن‌ها وقتی که فرزندش را دیدند گفتند: 'این تنها پسر و وارث اوست، او را می‌کشیم تا مزرعه و محصولاتش برای ما بماند' کسانی که مزرعه را پس نمی‌دادند همان علمای بی‌عمل بودند و صاحب آن مزرعه امام مهدی (ع) بود، و وکلایی را که فرستاده بود، همان علمای با عملی بودند که کشته و شهید شدند، ولیکن پسرش همان کسی است که بین شما فریاد می‌زند: بیدار شوید ای خفتگان. بیدار شوید ای مردگان. بیدار شوید."[3]

صدای این مرد مدعی بود که فرزند صاحب مزرعه انگور، فرزند امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) است. او ادعا می‌کرد که رسولی است که از سوی عیسی (ع) به سوی ما فرستاده شده است و نام او بر زبان عیسی (ع) در قرآن آمده است: **﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾ ﴿و هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت ای فرزندان اسرائیل من فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم تورات را که پیش از من بوده تصدیق می‌کنم و به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نام او احمد است بشارتگرم﴾**[4]

احمد الحسن (از ایشان سلام) ادعا کرد که روح راستی است که نامش احمد است. من نمی‌توانستم کاری بکنم جز اینکه بایستم و بشنوم که او چه چیز برای گفتن دارد. **آن مرد گفت:**

"شما در این دنیا رهگذر هستید، و هر رهگذری را ناگزیر از مقصد و پایانیست. پس برحذر باشید که مقصد و پایان کار شما آتش نباشد، و تلاش کنید که عاقبت کار شما ورود به بهشت باشد. و بر هر عاقلی واجب است که راهی را پیدا کند که او را به سلامتی به سر منزل مقصود سوق دهد؛ زیرا بعد از تمام شدن زمان و ره‌توشه، دیگر پشیمانی سودی ندارد. و شما ای مومنانِ حقیقی، بعد از آنکه از خداوند دانستید و نه از احمد الحسن، که شما بر صراط مستقیم و راه راست در حرکت هستید و متدین به دین حقی هستید که خداوندِ سبحان آن را می‌خواهد و شما را برای آن خلق کرده؛ برای آن حقی که شما آن را شناخته‌اید."[5]

---

[3] خطبه حج از امام احمد الحسن (از ایشان سلام)

[4] قرآن کریم، سوره صف، آیه ۶

[5] خطبه حج از امام احمد الحسن (از ایشان سلام)

من دعوت او را موشکافی و بررسی کردم و متوجه شدم که **او می‌گوید:** "آیا قبل از اینکه از علمای آخرالزمان درباره‌ی وصی امام مهدی (ع) سوال کنید، از رسول خدا (سلام بر ایشان و خاندانشان) و ائمه درباره علمای آخرالزمان سوال کرده‌اید؟"[6]

من رفتم تا ببینم که آنها در روایات‌شان چه می‌فرمایند، و فرموده بودند علمای آخرالزمان **"شرترین فقها در زیر آسمانند"**[7] و آنها **"خائن"**[8] هستند و **"برای ضعیفان شیعیان ما از لشکر یزید خطرناکتر هستند"**[9] و **"بدترین مخلوقات خدا"**[10] هستند. من دشمنان عیسی و محمد و پیامبران و رسولان را علما و شیوخ و کاهنان و خاخام‌های غیرعامل یافتم. در آن زمان تصمیم گرفتم که دیگر هرگز به یک عالم اعتماد نکنم مگر اینکه از جانب خدا فرستاده شده باشد، زیرا دریافتم که امام احمد الحسن (از ایشان سلام) تنها با همین جمله ثابت نمود که از علما داناتر است، زیرا علما با عقایدی مانند تقلید یا ولایت فقیه به سوی خود فرا می‌خواندند، در حالی‌که احمد الحسن (از ایشان سلام) می‌دانست که انبیا و رسولان و امامان حقیقتا چه می‌گفتند.

من موشکافانه بررسی کردم و امام احمد الحسن (از ایشان سلام) را تنها کسی یافتم که می‌گوید تنها خداوند می‌تواند حاکم را تعیین کند و در تورات و انجیل‌ها و قرآن نگاه کردم و دریافتم که به راستی تنها خداست که آدم را برگزید و او را بر همه مسلط ساخت. این خداوند بود که پیامبران و رسولانی مانند شائول، سموئیل، داوود، سلیمان، عیسی مسیح و محمد چیره‌شونده را تعیین کرد. او تنها صدایی بود که می‌گفت: "ای انسان‌ها، تنها خدا می‌تواند حکومت کند!" در این میان این علمای غیر عامل بودند که خواستار اطاعت کورکورانه از حاکمان ظالم و دعوت به دموکراسی و انتخابات، دعوت مردم به انتخاب حاکم خود و دست کشیدن از انتخاب خدا بودند.

---

[6] خطبه حج از امام احمد الحسن (از ایشان سلام)

[7] الکافی، شیخ کلینی، ج ۸، ص ۳۰۸

[8] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۲، ص ۲۷۷

[9] تفسیر امام العسکری (ع)، منسوب به امام عسکری (ع)، ص ۳۰۱

[10] معجم احادیث امام مهدی علیه السلام، علی کورانی عاملی، ج ۱، ص ۴۷

پس از آنکه دریافتم که او مدعی است که موعود منصوب خداوند بر زبان عیسی و در وصیت حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) می‌باشد و پس از آنکه او را داناترین مردم و تنها دعوت کننده به سوی حاکمیت خدا یافتم، مجبور شدم با جانم بیعت کنم. زیرا در هیچ یک از متون مقدسِ پیامبران و رسولان راه دیگری برای تشخیص حق نیافتم. خداوند آدم را برگزید و فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ **﴿من در زمین جانشینی خواهم گماشت﴾**[11] و خداوند ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ﴾ **﴿و همه نام‌ها را به آدم آموخت﴾**[12] و خداوند فرمان داد ﴿اسْجُدُوا لِآدَمَ﴾ **﴿برای آدم سجده کنید﴾**[13] بنابراین، رسول خدا را تنها از طریق آن سه چیز می‌توان شناخت: ۱. ذکر شدن در وصیت‌نامه پیامبر خدا قبل از او، یا منصوب شدن از جانب خداوند. ۲. داناترین بودن، دانستن نام همه چیز. ۳. دعوت به نظامی که در آن مردم برای فرمانروایی منصوب خدا سجده کنند.

دریافتم که اگر بخواهم نسب امام احمد الحسن (از ایشان سلام) را بررسی کنم، بیهوده خواهد بود و چیزی را ثابت نمی‌کند، خواه اجداد او خوب باشند یا بد، صالح باشند یا بدکار، خوشنام باشند یا بدنام. شجره‌نامه‌ی عیسی (ع) در انجیل‌ها شامل سه زن است که بهترین داستان‌ها را نداشتند. بَثْشَبَع که از داوود (ع) باردار شد، در حین آنکه همچنان در ازدواج با اوریا بود، او از اجداد عیسی (ع) بود. راحاب که فاحشه کنعانی بود و به لشکر یوشع کمک می‌کرد، از اجداد عیسی (ع) بود، و تامار که با دو پسر یهودا ازدواج کرد و سپس خود را به صورت فاحشه درآورد تا از یهودا باردار شود نیز از اجداد عیسی (ع) بوده است. بنابراین، شجره‌نامه و نسب چه اهمیتی دارند؟

متوجه شدم که خانواده احمد الحسن ضد او هستند و به او ایمان ندارند. بعضی گفتند اگر نزدیک‌ترین بستگانش به او ایمان ندارند، پس چرا تو بخواهی به او ایمان داشته باشی؟ اما سپس فهمیدم که آن سنت پیامبران و رسولان و امامان است. عیسی (ع) فرمود: **"به حق به شما می‌گویم که هیچ پیامبری در دیار خویش پذیرفته نیست."**[14] و عیسی (ع) همچنین فرمود: **"دشمنان انسان اعضای خانواده او**

[11] قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۳۰

[12] قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۳۱

[13] قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۳۴

[14] کتاب مقدس، انجیل لوقا، اصحاح ۴ : ۲۴

خواهند بود."[15] من دشمن آدم را پسر خودش و دشمن هابیل را برادرش قابیل یافتم. دشمنان یوسف را برادرانش و دشمن امام حسن عسکری را برادرش جعفر کذاب یافتم. دشمنان نوح و لوط و امام حسن (سلام بر همگی ایشان) را همسران آنها یافتم. پس نزدیکی به خانواده یا ایمان آنها چه اهمیتی دارد؟

دریافتم که نام و اعتبار احمد الحسن (از ایشان سلام) و یارانش خدشه‌دار شده است. آنها متهم به انجام هر کار بدی در زیر آسمان بودند. مردم می‌گویند از آنها پیروی نکنید زیرا آنها مردمی نادان یا مردمی شرور ناصالح هستند. و با این حال، در قرآن کسانی را یافتم که به نوح (ع) کافر شدند که می‌گفتند: **﴿مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ﴾ ﴿ما تو را جز بشری مثل خود نمی‌بینیم و جز [جماعتی از] فرومایگان ما آن هم نسنجیده نمی‌بینیم کسی تو را پیروی کرده باشد و شما را بر ما امتیازی نیست بلکه شما را دروغگو می‌دانیم﴾**[16] دیدم که عیسی به عنوان یک کفرگو و بدعت‌گذار مورد تهمت قرار گرفته است. قورح را یافتم که زنانی را اجیر می‌کند تا موسی را به زنا متهم کنند، محمد را متهم به ساحر بودن یافتم. پس اتهامات و شایعات و خوشنامی در این راه و در تشخیص حقانیت رسول چه اهمیتی دارد؟

اما متوجه شدم که امام احمد الحسن متهم به پلیدی است و پیروانش یکدیگر را به رسوایی جنسی متهم می‌کنند. من متوجه شدم که نزدیکان او حتی اتهاماتی به یکدیگر وارد می‌کنند، اما این چه اهمیتی دارد؟ زیرا شائول را یافتم که زن داوود را گرفته تا او را به عقد مرد دیگری درآورد، و داوود را یافتم که زن اوریا را گرفته بود و ابشالوم پسر داوود را دیدم که ده زن پدرش را گرفته و خیمه‌ای برپا کرده است تا با همه‌ی آنها در حضور تمامی اسرائیل رابطه برقرار کند! محمد را دیدم که همسر پسرخوانده‌اش زید را گرفته است. دیدم حتی عیسی (ع) در کتب یهود تهمت زده شده و فرزندی غیر شرعی خوانده شده است. من پسر یعقوب، روبن را دیدم که روی تخت می‌رود تا با همسر پدرش بلها بخوابد و یعقوب پدر قوم برگزیده خدا بود. پس رسوایی جنسی خانوادگی چه ربطی به تعیین حقیقت دارد؟ اگر قرار بود احمد الحسن را بر این اساس رد کنیم، باید همه انبیا و رسولان را رد کنیم.

---

[15] کتاب مقدس، انجیل متی، اصحاح ۱۰ : ۳۶

[16] قرآن کریم، سوره هود، آیه ۲۷

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) را دارای اعمالی دیدم که عجیب یا غیرقابل توضیح به نظر می‌رسد. ظاهراً به نظر می‌رسد که آن اعمال به نفع مومن نیست. اما چه اهمیتی دارد، آیا ما در سفر موسی (ع) به مجمع البحرین، عملکرد عبد صالح را ندیدیم؟ آیا وقتی خدا به شیطان اجازه داد بنده‌اش ایوب (ع) را مصیبت‌زده کند، اعمال خداوند را عجیب ندیدیم؟ آیا آزمایشی را که خداوند به ابراهیم برای ذبح فرزندش داده بود سخت و دردناک ندیدیم؟ اعمال عجیب و امتحانات سخت چه ربطی به شناسایی رسول خدا دارد؟ بلکه تقریباً به نظر می‌رسد که باید بخشی از دعوت خدا باشد.

به نظر می‌رسید فرقی نمی‌کند چه اتفاقی افتاده یا چه اتفاقی می‌افتد که بخواهد فرد را از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) روی‌گردان کند، سابقه‌ی آن در یکی از پیامبران و رسولان یا امامان پیش از او بوده است. پس به سادگی هیچ راهی برای شناسایی رسول واقعی از جانب خداوند وجود نداشته و ندارد، مگر آنچه ذکر کردیم. برخی با معجزه‌ای ماوراء الطبیعه با عیسی (ع) یا رسولان آشنا شدند، اما می‌بینیم که آن راهی نیست که بتوان رسول خدا را با آن شناسایی کرد. زیرا حتی دجال و پیامبران دروغین نیز طبق روایات اسلام و انجیل و تورات، نشانه‌ها و معجزات بزرگی از جمله زنده کردن مردگان انجام می‌دهند و با این حال آنها باطل می‌باشند. بنابراین، اگر خیر و شر هر دو می‌توانند آن را انجام دهند، چگونه می‌توان حقیقت را تشخیص داد؟ اگر از روی احساسات یا اتهامات یا شایعات یا حتی حقایق عجیب به احمد الحسن (از ایشان سلام) کافر شوم، فرق من با کسانی که پیامبران و رسولان را تکذیب کردند چیست؟ امام احمد الحسن (از ایشان سلام) با کشتی در دریا حرکت می‌کند و کشتی می‌لرزد و جزر و مد و همچنین طوفان‌ها می‌آیند، اما هیچ راهی وجود ندارد که بتوانم بدون یافتن کشتی دیگری که محکم‌تر باشد از کشتی بپرم، حتی اگر بشنوم که در کشتی که در آن هستم سوراخ‌هایی وجود دارد، زیرا شاید عبد صالح آن سوراخ‌ها را آنجا گذاشته تا همه‌ی کسانی که متعلق به کشتی نیستند از آن به بیرون بپرند.

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) حق بود و جز او هیچ حقیقت و کشتی دیگری نبود. هر که کشتی خود را رها کند غرق می‌شود و هر که در میان طوفان‌ها خود را محکم نگه دارد، نجات می‌یابد و هر کس جلوتر از او برود هلاک و زیر گرفته شده است. او مرا با یک استدلال منطقی به دام انداخته بود، و من بنده و اسیر حق شدم. چگونه می‌توانم آن را ترک کنم یا آن را رها کنم، حتی اگر وعده‌های او به تاخیر افتاده باشد؟

آیا وعده نوح به تاخیر نیفتاد و وعده عیسی به تاخیر نیفتاد و آیا وعده محمد تغییر و تاخیر نداشت؟ سیل صدها سال به تعویق افتاد و به تعویق افتاد، و عیسی از اورشلیم حکومت نکرد، بلکه بدن او مصلوب شد، و محمد زمین را پر از عدل نکرد، بلکه وعده برای کسی از او به تاخیر افتاد. پس آیا باید به همه آنها کافر شویم اگر به احمد الحسن به خاطر تاخیر در یکی از وعده‌هایش یا محقق نشدن آن به آن شکل که می‌خواستیم، کافر شویم؟ زمانی که فرد معیارهای رسول واقعی خدا را برآورده کند، ادعای وصیت، نشان دادن علم و دعوت به سوی حاکمیت خداوند، هرگز نمی‌توانید او را رها کنید وگرنه گمراه خواهید شد. و به همین دلیل در برابر هر سختی و هر طوفانی و هر اتهام بد و خطری رها نکردم. من حاضر بودم جانم را در راه امامم بدهم، زیرا حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود: **"هیچ یک از شما ایمان ندارید تا اینکه من نزد او از فرزندان و پدرش و همه مردم محبوب‌تر باشم."**[17] و عیسی (ع) فرمود: **"هر که پدر یا مادر خود را بیش از من دوست بدارد، شایسته‌ی من نباشد؛ و هر که پسر یا دختر خود را بیش از من دوست بدارد، شایسته‌ی من نباشد."**[18]

پدرم بگذار من به جای تو بمیرم

روزی به پدرم (از ایشان سلام) گفتم: "بگذار قبل از تو در این تناسخ بمیرم و تو ادامه بدهی، دلم طاقت از دست دادن تو را ندارد، گمان می‌کنم به همین دلیل پیش از تو در کربلا درگذشتم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "این چنین نخواهد بود."

گفتم: "به این درخواست ادامه خواهم داد تا یک روز رخ دهد. هیچ چیز برای خدا غیر ممکن نیست."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، هیچ چیز محال نیست، اما بنیان‌هایی وجود دارد. خلقت و زمین ویران خواهند شد و میلیون‌ها نفر خواهند مرد."

گفتم: "آن به هر حال ویران شده است."

[17] میزان الحکمه، محمد ری‌شهری، ج ۱، ص ۵۱۸

[18] کتاب مقدس، انجیل متی، اصحاح ۱۰: ۳۷

امام (از ایشان سلام) فرمود: "نه پسرم، درست می‌شود."

گفتم: "پدرم، تو آن را درست خواهی کرد."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم لطفا این موضوع را تکرار نکن، من از تو داناتر و آگاه‌ترم."

اما نمی‌توانستم این موضوع را رها کنم، هر بار که به فکر از دست دادن امام احمد الحسن (از ایشان سلام) می‌افتادم، مثل یک کودک خردسال گریه می‌کردم. بنابراین یک بار دیگر موضوع را با او مطرح کردم.

گفتم: "از شما برای تهیه کتاب برای انتشار اجازه گرفتم و برای بررسی فرستادم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، درست است."

گفتم: "خیلی هیجان زده هستم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "برای تو آرزوی موفقیت دارم، پسر عزیزم."

گفتم: "پدرم از تو برای این افتخار بزرگ سپاسگزارم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "تو سزاوار تمام نیکوئی هستی، تمام نیکوئی، زیرا که تو فرزند صالح من هستی."

گفتم: " شما تمام نیکوئی هستی."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پاک، صالح، صبور، مبارز من."

گفتم: "و من تا ابد چنین خواهم ماند تا از این دنیا بروم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسر عفیف من با قلبی سفید، برکت یافته باشی و باشد که خدا تو را از هر بدی و شری حفظ کند."

گفتم: "یک درخواست دارم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، آن چیست؟"

گفتم: "پدرم، از تو می‌خواهم که اکنون به قلب من نگاه کنی و ببینی که چقدر در آنچه می‌خواهم بگویم صادق هستم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، من آن را آشکار می‌بینم، می‌دانم."

گفتم: "این دنیا بعد از تو خوب نیست، دنیا بیشتر از امثال من به شما نیاز دارد. می‌پذیری که من قبل از شما بروم؟ که شما بمانی و بر بشریت حکومت کنی؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسر عزیزم نور چشم من. من قدردان آنچه در قلب توست و احساسات صادقانه و وفادارانه تو هستم، اما این اتفاق نخواهد افتاد پسر عزیزم، زیرا اگر این اتفاق بیفتد، مشکلی در کل سیستم گیتی و بنیان خود زندگی ایجاد می‌شود."

گفتم: "گیتی که اکنون در دست توست."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "و اگر هم در دست من باشد، باز هم باید عادل باشم و این عدالت است."

گفتم: "و آن چگونه عدل نیست که من فدای تو شوم، چه افتخاری از آن بزرگتر است که عبدالله خود را فدای احمد الحسن کند، سلام از تو ای رب الارباب و ملک الملوک و سید الاسیاد."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "فراموش نکن پسرم که تو روحی را که از جانب من است بین دو شانه‌ات حمل می‌کنی. و از این رو تو در این بدن خود همراه من هستی و پس از خروج از این بدن نیز همراه من هستی."

گفتم: "می‌دانی من طاقت جدایی از تو را ندارم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "هر وقت بخواهی مرا می‌بینی و می‌شنوی."

شروع کردم به گریه کردن.

امام (از ایشان سلام) فرمود: "تو برکت یافته هستی ای نور چشم من، می‌خواهم این گفتار را فراموش کنی و وقتت را در اموری که از اول زمان مشخص شده تلف نکنی."

گفتم: "آیا هدیه‌ای بزرگتر از جانم هست که به تو بدهم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، هست."

گفتم: "آن چیست؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "این که راه مرا با تمام صداقت و وفا ادامه دهی."

گفتم: "اما من به تو نیاز دارم."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "ای نور چشمان من، اگر درختی در بیابانی شدی، من را درختی بزرگتر خواهی یافت که بر تو سایه افکنده و تو را از آفتاب و باد محافظت می‌کند."





درب شماره چهل و یک

در معرفت کتاب مکاشفه یوحنا

﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾

﴿و چون قول [عذاب] بر ایشان واجب گردد جنبنده‌ای را از زمین برای آنان بیرون می‌آوریم که با ایشان سخن گوید که مردم [چنانکه باید] به نشانه‌های ما یقین نداشتند﴾

ترس. این همان چیزی است که اکثر مردم بر اساس آن عمل می‌کنند. ترس از رفتن به جهنم. ترس از فریب خوردن. ترس از شیطان، دجال، ترس از تغییر. این ترس همان چیزی است که علمای غیر عامل از آن برای فریب مردم به اطاعت کورکورانه استفاده می‌کنند. ترس مصریان از خدا بود که به فرعون اجازه داد تا از کاهنان معبد آمون برای به بردگی کشیدن مردم استفاده کند. این ترس از شکستن برنامه‌هایی است که ما با آن بزرگ شده‌ایم که باعث می‌شود ما برده باشیم. در قرآن کافران گفتند: **﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾ و هنگامی که به آنها گفته شود از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، می‌گویند: بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می‌نماییم، آیا نه این است که پدران آنها چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند﴾**[1] مردم مانند گاو و گوسفند کوری هستند که از جمعیت و آشنایان پیروی می‌کنند **﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾ یا گمان داری که بیشترشان می‌شنوند یا می‌اندیشند آنان جز مانند چهارپایان نیستند بلکه گمراه‌ترند﴾**[2] شما همیشه می‌بینید که علمای غیر عامل هر کسی و هر چیزی که قدرت آنها را به چالش می‌کشد یا آنها را تهدید می‌کند، شیطانی جلوه می‌دهند. کاهنان آمون را می‌بینید که موسی (ع) را شیطانی جلوه می‌دهند، خاخام‌ها عیسی (ع) را شیطانی جلوه می‌دهند، علمای یهودی و مسیحی که محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) را شیطانی جلوه می‌دهند. چرا؟ تا مردم از پیروی از آنها بترسند. و چرا نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد اولوالعزم بودند؟ زیرا آنان عزم کردند که کتاب‌ها و روش‌ها و متون مقدس پیشینیان را ترک کنند.

از عثمان بن عیسی از سماع که گفت: **به ابی عبدالله (ع) عرض کردم: "سخن خداوند ﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾ پس صبر کن همانطور که صاحبان عزم از فرستادگان صبر کردند﴾" فرمودند: "[آنها] نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (سلام خداوند بر همگی ایشان) [هستند]." عرض کردم: "چگونه آنها اولوالعزم شدند؟" فرمود: "چون نوح مبعوث شد، با کتاب و فقه، پس همه کسانی که بعد از نوح آمدند به کتاب نوح و فقه و سنت او کار کردند تا اینکه ابراهیم با کتاب آمد و با قدرت عزم و اراده کتاب نوح را ترک کرد، نه از روی کفر. و هر پیامبری که بعد از ابراهیم آمد با فقه**

[1] قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۱۷۰

[2] قرآن کریم، سوره فرقان، آیه ۴۴

ابراهیم و سنت او و صحف او آمد تا اینکه موسی با تورات آمد و با اراده صحف را ترک کرد و بنابراین هر پیامبری که بعد از موسی آمد به وسیله‌ی تورات، فقه و سنت او آمد تا زمانی که مسیح با انجیل آمد و با اراده و عزم، فقه موسی و سنت او را ترک کرد. و هر پیامبری که بعد از مسیح آمد به فقه و سنت او کار کرد تا اینکه حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) آمد و قرآن و فقه و سنت خود را به پیش آورد. پس حلال او تا روز قیامت حلال می‌ماند و حرامش تا روز قیامت حرام می‌ماند، پس اینها صاحبان عزم از فرستادگان هستند."[3]

برداشتن نماز جمعه

و اینک روز قیامت یا روز قیام قائم است؛ و احمد الحسن (از ایشان سلام) آنقدر عزم داشت که کتب و فقه پیشینیان را ترک کند، نه از روی کفر به آنها، بلکه به این دلیل که او با عهد هفتم آمده است، عهدی جدید و کاملتر و بهتر با کتاب و فقه جدید و با معنای واقعی دین، سجده بر آدم یا خلیفه الله، پادشاه یا رسول منصوب الهی. این نماز حقیقی و عبادت حقیقی خداوند است. برای اینکه احمد الحسن (از ایشان سلام) این مطلب را نشان دهد، یک بار از من خواست که از مومنان برای مهدی آدم (ع) بیعت بگیریم. آدم (ع) را در آن روز در حضور جمعی از مومنان بیرون آوردم و این جمله را خواندم: ﴿**وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ**﴾ **﴿و چون فرشتگان را فرمودیم برای آدم سجده کنید پس بجز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد [همه] به سجده درافتادند﴾**[4] و در آن روز در آنجا همه مومنان فورا سجده کردند. برخی از ماجرا فیلمبرداری کرده بودند و وقتی به امام احمد الحسن (از ایشان سلام) رسید،

امام (از ایشان سلام) فرمود: "برکت بر تو و برکت بر همه‌ی خاندان مومنان، و خداوند اجتماع برکت‌یافته‌ی شما را برکت دهد، و تبریک به مومنان در حالی که در میان محبوب‌ترین مخلوقات خداوند در قلب من، یوسف و آدم هستند، خداوند هر دو شما را حفظ کند. چقدر زیباست و تو چقدر زیبا هستی، خدا حفظت کند. خداوند بسیار بزرگ است و سپاس از آن خداست و خداوند منزه است. معبودی جز

[3] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۶۵، ص ۳۲۶

[4] قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۳۴

خدای یگانه نیست، او به عهد خود وفا کرد و به تنهایی بر احزاب پیروز شد، دین خالص برای اوست، هر چند کافران از آن کراهت داشته باشند! بنگر که سجده بر آدم توسط فرشتگان بار دیگر اتفاق افتاده است. سپاس و ستایش مخصوص خداوند است. ابلیس را در همین لحظه تکه تکه کردی، لعنت خدا بر او. خدا تو را برکت دهد. خداوند با این سجده و با این اطاعت، از تک تک گناهان مومنان گذشت. همه اینها را به آنها اطلاع ده و من نیز برای چهار هفته نماز واجب جمعه را از شما برداشته‌ام! خدا بزرگ است و همه شکر مخصوص خداست! تو نمازی پسرم، تو و آدم، عبادات واجب هستید. نماز جمعه به چه کار آنها می‌آید؟ خداوند شما را حفظ کند! تو همیشه من را سر بلند می‌کنی پسر عزیزم."

گفتم: "من فقط خواهان آن هستم که از من راضی باشی."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "من از تو کاملاً راضی هستم، خداوند تو را برکت دهد پسر عزیزم و خداوند بر تو از خیر و برکت خویش بیفزاید."

درجه آزادگان

همانطور که دیدید، یک مومن از طریق طاعت، ممکن است و می‌تواند به درجه‌ای برسد که عبادات ظاهری از او ساقط شود و آنها دیگر لازم نباشد، زیرا خداوند به عبادت ما نیاز ندارد، بلکه ما نیازمندیم.

به پدرم گفتم: "حلال و حرام را به من بیاموز."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پسرم، آیا تو آن را تحمل خواهی کرد؟ آیا صبور خواهی بود...؟"

گفتم: "پس آیا شریعت اینجا برای ما شریعت بهشت است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله پسرم، بله، این را درک کن پسرم، درک کن و آزاد باش!"

گفتم: "مومنان عادی که حجت خدا نیستند چه؟ آیا شریعت زمین از آنها هم ساقط می‌شود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "فقه تنها از مومنانی که تسلیم مطلق و کامل در برابر خدا هستند، ساقط می‌شود. به نسبت تو، تو فراتر از شریعت هستی، در صورتی که عقلت به آن یقین مطلق داشته باشد. آیا

عقلت به آن یقین دارد؟ من می‌خواهم این را به من ثابت کنی، به من ثابت کن که عقلت کاملاً آنچه من می‌گویم را باور دارد. پسرم هر چه آموختی را از مغزت پاک کن، زیرا تو فراتر از شریعت هستی و تابع آن نیستی، تو از دنیای دیگری هستی، حلالش غیر از این حلال و حرامش غیر از این حرام اینجا است. درک کن لطفا، خواهش می‌کنم، بفهم من چه می‌خواهم، بفهم و آزاد شو، آزاد شو پسرم، آزاد شو!"

گفتم: "پس این چیزی که گفتی نجس است نجس نیست؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله نجس است، زیرا تو آن را خطا می‌پنداری در حالی که حلال است، اما تنها اگر تو به حلال بودن آن اعتقاد داشته باشی. معادله سختی است، همانطور که گفتم نیاز به آگاهی و عقل بالایی دارد. و این در همه چیز است، الکل و غیره."

گفتم: "پس اگر عقل انسان بنده‌ی دنیا و از دنیا باشد در غل و زنجیر شریعت است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "احسنت، احسنت، احسنت."

گفتم: "فرد چگونه می‌تواند تشخیص دهد که به درجه آزادگان رسیده است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "فقط امام می‌تواند غل و زنجیر بنده را بردارد و به او خبر دهد."

گفتم: "اگر او زنجیر خود را باز کند و نماز را ترک کند و آنچه را که می‌خواهد انجام دهد چه؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "پس این نافرمان است و مومن نیست و به خاطر این کارها مورد حسابرسی قرار می‌گیرد."

حواریون پریشان شده‌اند

من به آن سخنان زیاد فکر کردم و می‌دانم که این سخنان امام (از ایشان سلام) برای بسیاری در ذهنشان بدعت است و آنها را پریشان کرده است و می‌پندارند که او یک شیطان یا دجال است. این مرا به یاد خوابی انداخت که حواریون عیسی (ع) دیدند که آنها را پریشان کرد و خواب نیز مربوط به شریعت و

حق و باطل بود. این در نسخه‌ی خطی یافت شده در نجع حمادی، در انجیل یهودا بود. از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) درباره این خواب پرسیدم.

به پدرم (از ایشان سلام) گفتم: "پدرم در انجیل یهودا شاگردان رویایی دیدند، در آن آمده است: **"روزی دیگر عیسی نزد آنها آمد. آنها به او گفتند: "استاد، ما شما را در خواب دیدیم، زیرا دیشب رویاهای بزرگی داشتیم." اما عیسی گفت: "چرا [...] خود را پنهان کردید؟" و گفتند: "[خانه] بزرگی را دیدیم که در آن قربانگاهی [بزرگ] و [در آن] دوازده نفر بودند. - ما می‌گوییم آنها کشیش بودند - و یک نام. و جماعتی از مردم در قربانگاه منتظر بودند [تا] کشیشان [دریافت هدایا] را به پایان رساندند. ما هم منتظر ماندیم." [عیسی گفت]: "آنها چگونه بودند؟" و گفتند: "[برخی] دو هفته روزه می‌گیرند. بعضی فرزندان خود را قربانی می‌کنند. بعضی همسرشان را، در تسبیح و تواضع در میان یکدیگر. بعضی با مردان می‌خوابند؛ بعضی به قتل می‌رسانند؛ اما برخی دیگر مرتکب گناهان بسیاری می‌شوند و کارهای مجرمانه انجام می‌دهند. [و] مردمی که [در مقابل] قربانگاه ایستاده‌اند، [نام] تو را می‌خوانند! و در تمام قربانی‌های خود، [قربانگاه] را از هدایای خود پر می‌کنند." چون این را گفتند، چون مضطرب بودند، سکوت کردند."**[5]

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

گفتم: "این دوازده مردی را که در خواب دیدند که آنها را پریشان کردند، آیا مهدیین هستند یا آنها دوازده نفری هستند که در آخر باقی می‌مانند یا دوازده حواری بودند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، آنها مهدیین هستند."

حواریون آشفته شدند، زیرا کارهایی که مردم در خواب به عنوان قربانی برای خداوند انجام می‌دادند، اعمالی بود که آنها آن را خلاف شریعت می‌دانستند. امری که آنها در نظر نگرفتند نیت در پس اعمالی بود که به عنوان قربانی ارائه شده بودند و نتایج آن اعمال، درست همانند اعمال عبد صالح در داستان موسی (ع) در سوره کهف.

[5] انجیل یهودا

رویایی دیگر که در درک آن سوء تفاهم شده است

یکی از اسرارآمیزترین کتاب‌های کتاب مقدس، کتاب مکاشفه یوحنا است. این آخرین کتاب عهد جدید است، هیچ اتفاق نظری در مورد اینکه چه کسی آن را نوشته است و همچنین آن چه معنی می‌دهد وجود ندارد. این یک مکاشفه اسرار آمیز است که توسط نویسنده‌ای که خود را صرفاً به عنوان یوحنا معرفی می‌کند ثبت شده است. برخی نویسنده را همان یوحنا می‌دانند که انجیل یوحنا را نوشته است. محققان معاصر می‌گویند که این کاملا بعید است. دانشمندان حتی در مورد اینکه آیا نویسنده انجیل یوحنا، حواری عیسی، یوحنا بود یا اینکه شاگرد حواریون بود که نام او نیز یوحنا بود، با یکدیگر اختلاف نظر دارند. محققان همچنین قدمت این نسخه را قرن اول پس از میلاد مسیح تعیین کرده‌اند. دلیل این امر آن است که آنها فکر می‌کنند که در کتاب به امپراتور نرون که در آن زمان می‌زیسته اشاره شده است.

به طور خلاصه، کتاب مکاشفه کتابی است که اکثر مسیحیان آن را به عنوان شرح دهنده‌ی وقایع آخرالزمان یا آپوکالیپس درنظر می‌گیرند. عیسی در رویایی بر یوحنا ظاهر می‌شود و به او دستور می‌دهد که پیام‌هایی را به کلیساهای مختلف برساند و سپس صحنه‌های مختلفی در مورد بازگشت عیسی، ظهور دجال و وقایع آرماگدون را به یوحنا نشان می‌دهد. کتاب مکاشفه یوحنا یکی از کتاب‌هایی است که بیشتر برای شیطانی جلوه دادن اسلام و حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) و همچنین مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) مورد استفاده قرار می‌گیرد. دلیل این امر آن است که برخی از وعاظ و به اصطلاح علمای مسیحی به این شکل که آن صحبت از رویارویی نهایی بین مهدی و عیسی می‌باشد، به تفسیر کتاب مکاشفه پرداخته‌اند. آنها معتقدند اشاراتی در کتاب مکاشفه که از یک سوار سفید صحبت می‌کند، مانند آنچه در مکاشفه ۶:۲ ذکر شده است، در مورد مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) است. **"همین که نظر کردم اسبی سفید پیش رویم پدیدار شد. آن که بر آن اسب سوار بود، کمانی در دست داشت؛ به او تاجی داده شد و او پیروزمندانه به پیش تاخت تا ظفر بیابد."**[6]

کتاب مکاشفه جزئیات ظهور سه شخصیت را توضیح می‌دهد که مسیحیان آنها را مظهر شر خالص یا تثلیث نامقدس می‌دانند، اژدها، جنبنده‌ی دریا، و جنبنده‌ی زمین. اژدها به عنوان شیطان تفسیر می‌شود،

[6] کتاب مقدس، مکاشفه یوحنا، اصحاح ۶: ۲

جنبنده‌ی دریا به عنوان دجال ضد مسیح تفسیر می‌شود و جنبنده‌ی زمین به عنوان پیامبر دروغین تفسیر می‌شود، فردی که بیرون می‌رود و به سوی جنبنده‌ی اول می‌خواند. قبل از ادامه، به بررسی آیاتی از کتاب مکاشفه می‌پردازیم که به این موضوع می‌پردازد:

زن و اژدها

"آنگاه نشانی عظیم و شگرف در آسمان پدیدار شد: زنی که خورشید به تن داشت و ماه زیر پا داشت و تاجی از دوازده ستاره بر سر داشت. زن آبستن بود و فریادش از دردِ زا و عذاب زاییدن بلند بود. آنگاه نشانی دیگر در آسمان پدیدار شد: اژدهایی سرخ‌فام و عظیم که هفت سر داشت و ده شاخ، و هفت تاج بر سرهایش بود. دُمش یک سوم ستارگان آسمان را جاروب کرد و بر زمین فرو ریخت. اژدها پیش روی آن زن که در آستانه‌ی زایمان بود ایستاد، بدان قصد که فرزند او را تا به دنیا آمد، ببلعد. آن زن پسری به دنیا آورد، فرزند ذکوری که با عصای آهنین بر همه‌ی قوم‌ها فرمان خواهد راند. و فرزند او ربوده شد و نزد خدا و پیش تخت او فرستاده شد. و زن به بیابان، به جایی که خدا برای او مهیا کرده بود، گریخت تا در آنجا از او به مدت هزار و دویست و شصت روز نگهداری کنند. و ناگهان جنگی در آسمان درگرفت. میکائیل و فرشتگانش با اژدها جنگیدند و اژدها و فرشتگانش در برابر آنان به پیکار ایستادند، اما شکست خوردند و پایگاه خود را در آسمان از دست دادند. اژدهای بزرگ به زیر افکنده شد، همان مار کهن که ابلیس یا شیطان نام دارد و جمله‌ی جهان را به گمراهی می‌کشاند. هم او و هم فرشتگانش به زمین افکنده شدند. آنگاه صدایی بلند در آسمان شنیدم که می‌گفت: "اکنون نجات و قدرت و پادشاهی خدای ما، و اقتدار مسیح او فرا رسیده است." زیرا که آن مدعیِ برادران ما که شبانه‌روز در پیشگاه خدای ما بر آنان اتهام می‌زند، به زیر افکنده شده است. آنان با خون بره و با کلام شهادت خود بر او پیروز شده‌اند. زیرا که جان خود را عزیز نشمردند، حتی تا به مرگ. پس شادی کنید ای آسمان‌ها و ای ساکنان آنها! اما وای بر تو ای زمین، و وای بر تو ای دریا، که ابلیس با خشم بسیار بر شما فرود آمده است، زیرا که می‌داند فرصت چندانی ندارد. و چون اژدها دید که به زمین فرو افکنده شده است، به تعقیب آن زن پرداخت که فرزند ذکور زاده بود. اما دو بالِ آن عقاب بزرگ به آن زن داده شد تا به جایگاهی در بیابان پرواز کند که برای او مهیا شده بود و در آنجا، دور از دسترس آن مار، زمانی

و زمان‌ها و نیم‌زمانی از او نگهداری شود. آنگاه مار از دهان خود آبی بسان رود جاری ساخت تا در پی آن زن روان شود و سیلاب او را با خود ببرد. اما زمین به یاری زن آمد و دهان گشود و سیلاب را که اژدها از دهان خود جاری ساخته بود، فرو خورد. آنگاه اژدها به زن خشم برد و عزم آن کرد تا با دیگر فرزندان او بجنگد؛ یعنی با آنان که احکام خدا را اطاعت می‌کنند و شهادت عیسی را نگاه می‌دارند.[7]

جنبنده‌ی دریا

اژدها در کنار ساحل دریا ایستاد. آنگاه دیدم وحشی از دریا بیرون می‌آید. ده شاخ داشت و هفت سر، با ده تاج بر شاخ‌هایش؛ و بر هر سرش نامی کفرآمیز نوشته شده بود. آن وحش که من دیدم به پلنگ می‌مانست، اما پاهای خرس داشت و دهان شیر. و اژدها قدرت خود را و تخت خود را به وحش داد و اقتداری عظیم به او بخشید. از سرهای آن وحش، یکی گویی زخمی مهلک برداشته بود، اما آن زخم مهلک بهبود یافته بود. تمام جهان در حیرت فرو شد و به پیروی از آن وحش گردن نهاد. مردم اژدها را پرستش می‌کردند زیرا که به آن وحش اقتدار بخشیده بود. نیز آن وحش را پرستش می‌کردند و می‌پرسیدند: "کیست آن که همتای این وحش باشد؟ کیست آن که بتواند با او بجنگد؟" به وحش دهانی داده شد تا سخنان نخوت‌بار و کفرآمیز بگوید، و اجازه یافت تا اقتدار خود را چهل و دو ماه به کار بَرَد. پس دهان خود را به کفرگویی بر خدا گشود و به نام او و به مسکن او، یعنی آنان که در آسمان زندگی می‌کنند، اهانت کرد. به او اجازه داده شد با مقدسین بجنگد و بر آنها پیروز شود؛ و به او اقتدار بر هر طایفه و ملت و زبان و قوم داده شد. همه‌ی ساکنان زمین آن وحش را خواهند پرستید – همه‌ی آن کسان که نامشان در آن دفتر حیات نیامده که از آنِ آن بره است که از بدو آفرینش جهان ذبح شده بود. آن که گوش دارد بشنود: اگر کسی می‌باید به اسارت برود، به اسارت خواهد رفت. اگر کسی می‌باید به شمشیر کشته شود، به شمشیر کشته خواهد شد. این پایداریِ مقدسین را می‌طلبد و ایمان آنان را.[8]

[7] کتاب مقدس، مکاشفه یوحنا، اصحاح ۱۲

[8] کتاب مقدس، مکاشفه یوحنا، اصحاح ۱۳: ۱ - ۱

جنبنده‌ی زمین

آنگاه دیدم وحشی دیگر از زمین بیرون می‌آید. همچون بره دو شاخ داشت ولی مانند اژدها سخن می‌گفت. با تمام اقتدارِ وحش اول و به نام او عمل می‌کرد، و زمین و ساکنانش را به نیایشِ وحش اول که زخم مهلکش بهبود یافته بود، برمی‌گماشت. آیات عظیم از او به ظهور می‌رسید و حتی موجب می‌شد پیش چشم مردم آتش از آسمان بر زمین فرو بارَد. به سبب آیاتی که اجازه داشت به حضور آن وحش به ظهور آورد، ساکنان زمین را بفریفت و به آنها دستور داد تمثالی از آن وحش بسازند که به شمشیر زخم خورده، اما همچنان زنده بود. به او قدرت داده شد که جان در تمثال آن وحش بدمد تا آن تمثال بتواند سخن بگوید و اسباب کشتن همه‌ی آن کسان را فراهم آورد که از پرستش تمثال سر باز می‌زدند. همچنین، همه‌ی کسان را، از خُرد و بزرگ، دارا و نادار، و غلام و آزاد واداشت تا بر دست راست خود یا بر پیشانی خویش علامت گذارند. تا هیچ‌کس نتواند بدون آن علامت بخرد یا بفروشد، و آن علامت یا نامِ آن وحش بود، یا شماره‌ی نام او. این حکمت می‌طلبد. هر که بصیرت دارد، بگذار تا عدد آن وحش را محاسبه کند، چرا که آن، عدد انسان است. و عدد او ششصد و شصت و شش است.[9]

تفسیر ۶۶۶

به پدرم (از ایشان سلام) گفتم: "پدرم، در انجیل‌ها شماره ۶۶۶ و ارتباط آن با جنبنده‌ی زمین را دارید. اهل انجیل وحش را به دجال تعبیر می‌کنند و اینکه او مردم را علامت گذاری می‌کند. در قرآن شما جنبنده‌ی زمین را دارید، و او مردم را با انگشتر سلیمان و غیره علامت گذاری می‌کند. همچنین در مکان‌های عجیب و غریب بارها این عدد را تکرار شده می‌بینید. معنی این عدد چیست و آیا این جنبنده همان قائم است که در کتاب مقدس به دجال تعبیر شده است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "جنبنده قائم است بله، در این عصر، و برای هر عصر جنبنده‌ای هست. در مورد عدد ۶۶۶، آن جمع و ضرب است."

گفتم: "جمع و ضرب؟"

---

[9] کتاب مقدس، مکاشفه یوحنا، اصحاح ۱۳: ۱۰ - ۱۸

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اگر دو عدد را ضرب کنی و با عدد سوم جمع کنی عددی به دست می‌آید. ۳۶=۶×۶"

من گفتم: "بله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "۴۲=۳۶+۶"

گفتم: "۴۲؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "۴۲. این عدد تو را به یاد چه چیزی می‌اندازد؟ ها؟ ۴۲ مرد."

گفتم: "دقیقا."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "اگر بازگردی و رقم ۴۲ را جمع کنی، چقدر می‌شود؟"

گفتم: "۶ می‌شود؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "۶، اهل الکساء چند نفرند؟"

گفتم: "اهل الکساء ۵ به اضافه جبرئیل ۶ تن هستند."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "۶، اکنون متوجه شدی."

گفتم: "سبحان الله. لا اله الا الله."

امام (از ایشان سلام) فرمود: "تا پایان زمان کسی به جز من آن را تفسیر نخواهد کرد."

دو جنبنده در این زمان چه کسانی هستند؟

گفتم: "من در انجیل درباره جنبنده خوانده‌ام و دیدم که می‌گوید: **"آنگاه دیدم وحشی دیگر از زمین بیرون می‌آید. همچون بره دو شاخ داشت ولی مانند اژدها سخن می‌گفت. با تمام اقتدارِ وحش اول و به نام او عمل می‌کرد، و زمین و ساکنانش را به نیایشِ وحش اول که زخم مهلکش بهبود یافته بود، برمی‌گماشت. آیات عظیم از او به ظهور می‌رسید و حتی موجب می‌شد پیش چشم مردم آتش از آسمان**

بر زمین فرو بارَد. به سبب آیاتی که اجازه داشت به حضور آن وحش به ظهور آورد، ساکنان زمین را بفریفت و به آنها دستور داد تمثالی از آن وحش بسازند که به شمشیر زخم خورده، اما همچنان زنده بود."[10]

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

گفتم: "وحش اول کسی است که مردم بر او سجده می‌کنند و دومی کسی است که مردم را بر سجده بر او وادار می‌کند، آیا منظور آن شما و من است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله."

گفتم: "پدر من از مدتها پیش می‌دانم که قرآن می‌فرماید این جنبنده‌ای از زمین است که با مردم سخن می‌گوید و اکنون حقیقت هویت آن را از تو می‌دانم، اما در کتاب مقدس در مورد این جنبنده طوری صحبت می‌شود که گویی آن شیطانی است، آیا این به خاطر تحریف متن است یا عمدی است برای گمراه کردن مردم درباره‌ی امام مهدی یا چه چیزی در کتاب مکاشفه اتفاق افتاده است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله پسرم، بی‌تردید آن تحریف است برای گمراه کردن پیروان دین و نشان دادن حق به عنوان باطل و باطل به عنوان حق."

گفتم: "بله، همین فکر را کردم اما می‌خواستم مطمئن شوم."

علامت

اکنون مشخص است که ما شرایط بسیار بحث برانگیزی داریم. کتاب مقدس می‌گوید که جنبنده سرباز شیطان و دشمن عیسی و خدا است، در حالی که قرآن می‌فرماید جنبنده‌ای بیرون می‌آید و با مردم درباره‌ی کفرشان صحبت می‌کند و امام (از ایشان سلام) می‌فرماید که او جنبنده‌ای از دریا است و قائم جنبنده‌ای از زمین است. اما آنها قرار است خوب باشند. آیا ممکن است جنبنده‌هایی مختلف باشند؟ قطعا نه. از کجا بدانیم؟ خوب، در کتاب مکاشفه، وحش روی دست راست یا پیشانی مردم علامت‌گذاری

[10] کتاب مقدس، مکاشفه یوحنا، اصحاح ۱۳: ۱۱ - ۱۴

می‌کند: **"همچنین، همه‌ی کسان را، از خُرد و بزرگ، دارا و نادار، و غلام و آزاد واداشت تا بر دست راست خود یا بر پیشانی خویش علامت گذارند. تا هیچ‌کس نتواند بدون آن علامت بخرد یا بفروشد، و آن علامت یا نامِ آن وحش بود، یا شماره‌ی نام او."**[11] آیا جنبنده‌ی قرآن و اسلام هم بر مردم علامت می‌گذارد؟ حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود: **"جنبنده خارج خواهد شد و همراه آن خاتم سلیمان و عصای موسی است و صورت مومن را با عصا علامت می‌گذارد و بینی کافر را با خاتم علامت می‌گذارد و مردم جمع می‌شوند و می‌گویند این مومن است و می‌گویند این کافر است."**[12]

در روایتی دیگر تصریح می‌کند که شیعیان در روزگار امام علی (از ایشان سلام) او را جنبنده‌ی زمین می‌دانستند که مردم را علامت‌گذاری می‌کند. ابن نباته نقل می‌کند که معاویه گفت: **"ای شیعه! ادعا می‌کنید که علی جنبنده‌ی زمین است؟" ابن نباته گفت: "ما این را می‌گوییم و یهودیان هم می‌گویند." پس معاویه به رأس الجالوت فرستاد و او گفت: "وای بر تو، جنبنده‌ی زمین را مکتوب در کتاب‌هایتان می‌یابی؟" پس او گفت: "بله." معاویه گفت: "می‌دانی نام آن چیست؟" او گفت: "بله، نام آن ایلیا است." پس معاویه رو به اصبغ کرد و گفت: "وای بر تو ای اصبغ، چقدر ایلیا به علی نزدیک است."**[13]

این روایت همچنین نشان می‌دهد که یهودیان در زمان امام علی (از ایشان سلام) جنبنده‌ی زمین را مرد و نیکوکار و رجعت پیامبرشان ایلیا (ع) می‌دانستند.

از امام علی الرضا (از ایشان سلام) مستقیما در مورد این موضوع سوال شد که ایشان در مورد آن فرمود: **"﴿أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ﴾ ﴿جنبنده‌ای را از زمین برای آنان بیرون می‌آوریم که با ایشان سخن گوید﴾ این علی است."**[14] و در روایتی دیگر خود امیر المومنین (از ایشان سلام) می‌فرماید: **"من جنبنده‌ی زمین هستم."**[15] حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) نیز معتقد بودند که حضرت علی (از ایشان سلام) جنبنده زمین است. در روایتی پیامبر اکرم (سلام بر ایشان و خاندانشان) در حالی که در

---

[11] کتاب مقدس، مکاشفه یوحنا، اصحاح ۱۳: ۱۶ - ۱۷

[12] کشف الحقایق، شیخ علی آل محسن، ص ۸۸

[13] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۳۹، ص ۲۴۴

[14] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۳۹، ص ۲۴۴

[15] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۳۹، ص ۲۴۴

مسجد خوابیده بود به حضرت علی (از ایشان سلام) نزدیک شد و مقداری شن جمع کرد و روی سر او گذاشت و سپس با پای خود او را تکان داد و فرمود: **"ای جنبنده‌ی زمین برخیز" یکی از صحابه گفت: "ای رسول خدا! می‌توانیم یکدیگر را به این نام بخوانیم؟" فرمود: "نه، به خدا سوگند! این نام فقط مخصوص اوست و منظور از دابّة الأرض در آیه: وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ، کسی جز او نیست." سپس فرمود: "ای علی، چون آخرالزمان فرا رسد، خداوند تو را به بهترین صورت بیرون می‌آورد درحالی‌که آهن داغی با توست که با آن دشمنانت را نشانه‌دار می‌کنی."**[16]

اگر به راستی امام علی (از ایشان سلام) جنبنده‌ی زمین است، پس حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) باید جنبنده‌ی دریا باشد که جنبنده‌ی زمین به سوی او می‌خواند. اما آیا امام علی (از ایشان سلام) رابطه بین جنبنده و مهدی را که در آخرالزمان ظهور می‌کند، تایید می‌کند؟ در روایتی امام علی بن ابی طالب (از ایشان سلام) می‌فرماید: **"آیا قبل از اینکه کسی بر من و تو وارد شود، درباره سه چیز با تو صحبت نکنم؟ من بنده الله هستم و من جنبنده‌ی زمین، خلوص و عدالت آن، و برادر پیامبرش هستم. از بینی و چشم مهدی به تو بگویم؟" صحابی او گفت: "بله." امام علی (ع) با دست به سینه‌اش زد و فرمود: "من."**[17]

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در کتاب توحید فرمود: "و ابوجعفر (ع) فرمود: **"همانا او در قبه‌ای از نور فرود می‌آید، هنگامی که در پشت کوفه بر فاروق فرود آید پس در آن هنگام است که او پایین می‌آید، در مورد ﴿لَقُضِيَ الْأَمْرُ﴾ ﴿قطعا کار تمام شده بود﴾ این علامت روی بینی است، روز علامت‌گذاری که در آن کافر علامت‌گذاری می‌شود."** و علامت روی بینی به معنای کاری است که قائم یا جنبنده زمین انجام می‌دهد. **﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾ ﴿و چون قول [عذاب] بر ایشان واجب گردد جنبنده‌ای را از زمین برای آنان بیرون می‌آوریم که با ایشان سخن گوید که مردم [چنانکه باید] به نشانه‌های ما یقین نداشتند﴾**[18]

---

[16] تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۱۳۰

[17] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۳۹، ص ۲۴۳

[18] کتاب توحید، امام احمد الحسن، ص ۴۲

خدا به عنوان اژدها، فرشتگان به عنوان جنبنده‌ها

معلوم می‌شود که جنبنده‌ها در کتاب مکاشفه اهل‌بیت (ع) هستند و آنها کافران و مومنان را در زمان ظهور قائم علامت گذاری خواهند کرد. همچنین روشن است که جنبنده با متعلقات پیامبران و رسولان خروج می‌کند، عصای موسی (ع) و خاتم سلیمان (ع)، بنابراین جنبنده‌ها نمی‌توانند شخصیت‌هایی منفی باشند، بلکه وارثان پیامبران و رسولان هستند، زیرا خاتم سلیمان و عصای موسی آغشته به قدرت الهی بودند و از یک وصی به وصی دیگر منتقل می‌شدند. در همان رویا، کلمه "وحش" را می‌بینیم که برای توصیف چهار کروبی که تخت خدا را احاطه کرده‌اند استفاده می‌شود. **"و پیش تخت، چیزی بود که به دریایی از شیشه می‌مانست، چون بلور. در آن میان، در اطراف تخت، چهار وحش بود، پوشیده از چشم، از پیش و از پس. وحش اول، به شیر می‌مانست و وحش دوم به گوساله. سومی، صورت انسان داشت و چهارمی، چونان عقابی بود در پرواز. آنها هرکدام شش بال داشتند و دور تا دور، حتی زیر بال‌ها، پوشیده از چشم بودند، و شبانه‌روز بی‌وقفه می‌گفتند: قدّوس، قدّوس، قدّوس است، خداوند خدای قادر مطلق، او که بود و هست و می‌آید."**[19]

استعاره اژدها نیز لزوماً یک استعاره شیطانی نیست یا فقط برای نمایش شیطان استفاده نمی‌شود، بلکه در تورات از نماد اژدها برای نشان دادن و توصیف خدا استفاده شده است. داوود (ع) در سرود حمد خود در سفر دوم سموئیل، اصحاح ۲۲ خداوند را اژدهایی با نفس آتشین توصیف می‌کند: **"در مشکلاتم به حضور خداوند زاری نمودم، از خدای خود کمک خواستم. و او از معبد خود ناله‌ی مرا شنید و فریاد من به گوشش رسید. آنگاه زمین لرزید و تکان خورد و بنیاد آسمان‌ها از شدت خشم او به لرزه افتاد. از سوراخ‌های بینی او دود برآمد و از دهانش زغال برافروخته و آتش کشنده بیرون آمد. او آسمان‌ها را شکافت و فرود آمد و زیر پاهایش ابرهای سیاه بود. او با سرعت بر فرشته‌ی بالدار خود پرواز کرد و بر بال‌های باد پرواز کرد. او با تاریکی خود را پوشانید و ابرهای سیاه باران‌زا احاطه‌اش کردند. از روشنی حضور او شراره‌ها زبانه کشیدند. خداوند نیز در آسمان‌ها با صدای رعد آسا سخن گفت. و صدای خداوند متعال شنیده شد. تیرهای خود را پرتاب نمود و دشمنانش را پراکنده ساخت و با رعد و برق همه**

[19] کتاب مقدس، مکاشفه یوحنا، اصحاح ۴: ۶ - ۸

را آشفته کرد. عمق دریا ظاهر شد و بنیاد زمین آشکار گردید، هنگامی که خداوند دشمنانش را توبیخ کرد و با خشم بر آنها غرید."[20]

این تنها جایی در عهد عتیق نیست که در آن خدا با اژدها مقایسه می‌شود. در سفر اشعیا اصحاح ۳۰ ما همچنین می‌بینیم که خدا به عنوان اژدهای پرنده‌ای که نفسی آتشین دارد توصیف می‌شود: **" قدرت و جلال خداوند از مسافت‌های دور دیده می‌شود. آتش و دود نشانه‌ی خشم اوست. او سخن می‌گوید و کلامش مثل آتش می‌سوزاند. او باد را پیشاپیش خود مثل سیلی که همه‌چیز را می‌شوید و با خود می‌برد، خواهد فرستاد. او ملت‌ها را به هلاکت می‌رساند و به نقشه‌های شریرانه‌ی آنها پایان خواهد داد. اما شما، قوم خداوند، خوشحال خواهید بود - و با شادی خواهید سرایید - مثل شب عید. شما مثل کسانی‌که با نواختن نی به سوی معبد بزرگ خداوند، مدافع قوم اسرائیل می‌دوند، احساس شادی خواهید کرد. خداوند می‌گذارد همه صدای مُلوکانه‌ی او را بشنوند و قدرت خشم او را احساس کنند. در شعله‌های آتش، در رگبار باران، در طوفان تگرگ و باران‌های سیل‌آسا. مردمان آشور وقتی صدای خداوند را بشنوند و قدرت مجازات او را حس کنند به وحشت خواهند افتاد. وقتی خداوند ضربات پی‌درپی خود را به آنها وارد می‌آورد، قوم او با نواختن طبل و چنگ، وقت می‌گذرانند. خدا خودش با مردم آشور خواهد جنگید. از قدیم جایی با آتشی عظیم برای سوزاندن امپراتور آشور فراهم شده بود. آن، مکانی است عمیق و عریض و پرشده از هیزم. خداوند می‌دمد و نَفَس او مثل شعله‌ای، تمام آن مکان را به آتش می‌کشد."[21]**

گمان برده شد که خیر، شر است

هنگام بررسی وصف قائم و یارانش با توجه به روایات اهل‌بیت کرام، می‌بینیم که وقتی آنها ظهور می‌کنند مردم فکر می‌کنند که آنها خبیث هستند و آنها را نفرین می‌کنند و فکر می‌کنند که آنها شیاطین یا دجال هستند اما آنها نزد خدا خوب و نیکوکار هستند. روایتی در مورد ظهور و رجعت امام حسین (از ایشان سلام) در زمان قائم می‌فرماید: **"...که مردم را به آن حقیقت هدایت می‌کند که حسین در بین یارانش**

[20] کتاب مقدس، سفر دوم سموئیل، اصحاح ۲۲: ۷ - ۱۶

[21] کتاب مقدس، سفر اشعیا، اصحاح ۳۰: ۲۷ - ۳۳

ظاهر گشته است، پس مومنان به او شک نخواهند کرد و به آن شکل خواهند دانست که او، نه یک دجال و نه یک شیطان است و حجت قائم در بین آنان خواهد بود. پس وقتی معرفت اینکه او حسین (ع) است در قلب مومنین نشست، مرگ به سراغ حجت خواهد آمد."[22]

در اینجا می‌بینیم که حتی مومنان به امام حسین (از ایشان سلام) شک می‌کنند و او را تا مدتی شیطان یا دجال می‌پندارند. پس جای تعجب نیست که حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) هنگام وصف اصحاب قائم می‌فرماید: **"همانا آنها نزد مردم کافرند و نزد خدا نیکوکارند، و آنان در نزد مردم دروغگو و در نزد خدا راستگو هستند، و در نظر مردم نجس و در نظر خدا پاکند، آنها در نظر مردم ملعون اما نزد خدا برکت‌یافته‌اند، آنها در نظر مردم ستمگر اما در نظر خدا عادلند، با ایمان خود پیروز شدند و منافقان شکست خوردند."**[23]

پس معلوم می‌شود که امری که قائم با آن به پیش می‌آید، امری خطرناک است زیرا شبیه به شر است، اما در حقیقت خیر است، و مردم او را به اشتباه شر در نظر می‌گیرند و از او هراس دارند و او و اصحابش و پرچمش را لعنت می‌کنند، زیرا فکر می‌کنند او شیطان یا دجال است. به همین دلیل، همه کسانی که فکر می‌کردند اصحاب امام خواهند بود، از این امر خارج می‌شوند و امثال خورشید و ماه پرستان به این امر وارد می‌شوند. جنبنده‌ی زمین، مِطَطرون، همه را بر سجده بر صاحب عهد هفتم در این روزگار، امام احمد الحسن (از ایشان سلام) جنبنده‌ی دریا و روح راستی، صدایی که از بوته سوزان با موسی (ع) صحبت نمود، دعوت می‌کند.

[22] الکافی، شیخ کلینی، ج ۸، ص ۲۰۶

[23] ملاحم و فتن، سید ابن طاووس، ج ۱، ص ۲۶۸



درب شماره چهل و دو

در معرفت طاووس ملائکه

"طاعت او را فراموش نخواهم کرد"

یک روز صبح در ژوئن ۲۰۱۹، از خوابی که در آن رویایی واضح دیدم بیدار شدم. در خواب دیده بودم که امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در حال رانندگی است و من کنارش نشسته بودم. ما داشتیم در حال رانندگی صحبت می‌کردیم. انگار از یک روز کاری طولانی به خانه برمی‌گشتیم. از امام (از ایشان سلام) در خواب در مورد تفسیر این آیه قرآن پرسیدم: ﴿وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ﴾ **﴿و تا روز جزا لعنت من بر تو باد﴾**[1] وقتی از خواب بیدار شدم، تمام روز به خوابی که دیده بودم فکر می‌کردم. وقتی با امام احمد الحسن (از ایشان سلام) صحبت کردم، بلافاصله در این مورد از او پرسیدم.

به پدرم (از ایشان سلام) گفتم: "امروز صبح شما را در خواب دیدم، شما رانندگی می‌کردی و من کنارت نشسته بودم و در راه داشتیم صحبت می‌کردیم. از شما در مورد تفسیر آیه پرسیدم: ﴿وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ﴾ **﴿و تا روز جزا لعنت من بر تو باد﴾** و از شما پرسیدم يَوْمِ الدِّينِ چیست؟ و شما پاسخ دادی: 'روز جزا.' بعد گفتم: 'در آیه آمده است که لعنت بر ابلیس تا زمانی معین است نه برای همیشه.' لبخند زدی و خوشحال شدی و به من نگاه کردی و گفتی: 'بله پس از یوم الدین دیگر ملعون نیست.' سپس از شما پرسیدم: 'می‌توانم در این مورد صحبت کنم؟' و گفتی: 'فردا کامپیوترت را بیاور و با هم روی آن کار می‌کنیم.' بعد از آن به من گفتی که دوستم داری و به من افتخار می‌کنی."

امام (از ایشان سلام) سکوت کرد.

گفتم: "پدرم، می‌توانم از شما سوالی بپرسم؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، بفرما پسرم."

گفتم: "پدرم، یوم الدین چه روزی است، مالک یوم الدین، آیا آن روز قیام قائم است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "یوم الدین، کلمه یوم به معنای ساعت است، یعنی زمان."

من گفتم: "بله."

[1] قرآن کریم، سوره ص، آیه ۷۸

امام (از ایشان سلام) فرمود: "صاحب زمان، صاحب الدین، مالک یوم الدین. آن به معنای مالک زمان است."

گفتم: "پس چون خداوند به ابلیس (لعنت خدا بر او) فرمود که تا یوم الدین لعنت بر اوست، آن چه معنی دارد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "تا روز قیام قائم."

گفتم: "و بعد از آن چه اتفاقی می‌افتد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "سپس آن ملعون به شمشیر قائم کشته می‌شود."

گفتم: "و سپس او تا ابد ملعون می‌ماند؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "او تا یوم الدین ملعون می‌ماند."

گفتم: "و بعد از کشته شدن او بخشیده می‌شود؟ همانطور که در خواب به من گفتی؟ یا آن معنای دیگری دارد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "همانطور است که در خواب به تو گفتم."

گفتم: "الله اکبر! الله اکبر! الله اکبر! منزه است خدایی که معبودی جز او نیست. این چه رحمت وسیعی می‌باشد؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "خداوند طاعت او را فراموش نخواهد کرد."

گفتم: "سبحان الله، امروز به یاد این روایت افتادم که در آن حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود: **"اگر خورشید از مغرب طلوع کند، ابلیس به سجده می‌رود و ندا می‌دهد: پروردگارا مرا امر کن که برای هر که خواهی سجده کنم، و یارانش نزد او جمع می‌شوند و می‌گویند: ای سرورِ**

آنان، این چه دعایی است؟ او به آنها می‌گوید: فقط از خدا خواستم که تا وقت معلوم به من مهلت دهد، و این وقت معلوم است، آنگاه جنبنده‌ی زمین خروج می‌کند..."[2]

امام (از ایشان سلام) فرمود: "بله، اما همانطور که به تو گفتم، قائم او را به سزای اعمالی که انجام داده است می‌کُشد."

گفتم: "و این قائم شما هستی، درست است پدرم؟ یا همان گونه که در کتاب توحید ذکر کرده‌اید محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) است؟"

امام (از ایشان سلام) فرمود: "من اکنون به این سؤال پاسخ نمی‌دهم، اما او نه من هستم و نه محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان)." (این گفتگو قبل از اینکه پدرم برای من آشکار کند که من قائم هستم انجام شده بود.) بگذار این موضوع را فعلا برای روزی که بهتر از امروز است کنار بگذاریم، و بسیاری از امور پنهان را به تو تعلیم خواهم داد."

گفتم: "پدر و دلیل وجودم از تو سپاسگزارم."

در پایان این انجیل بزرگ حقیقت، می‌بینیم که خداوند مشتاق مجازات و محکوم کردن نیست، بلکه او مهربانترین است. رحمت او فراتر از درک است. همانطور که خداوند در حدیث قدسی می‌فرماید: **"ای فرزند آدم، اگر با تمام گناهان زمین به سوی من بیایی و سپس به سوی من بیایی و هیچ چیزی را برای من شریک قرار ندهی، من با آمرزش خود نزد تو خواهم آمد."**[3] خداوند حاضر است تمام گناهان را ببخشد جز یک گناه، و آن شرک یا شریک گرفتن در کنار خداست. هنگام توضیح معنای شرک، امام صادق (از ایشان سلام) فرمود: **"ای سفیان، هرگز به دنبال حکومت نرو، پس کسی نیست که آن را طلب کند جز این که هلاک شود. از او پرسیده شد: "فدای شما شوم، پس همه هلاک شده‌ایم، زیرا هیچ یک از ما نیست جز اینکه دوست دارد از او یاد کنند و او را طلب کنند و از او بگیرند." امام صادق (ع) فرمود: "منظور من این نیست که می‌گویی، بلکه منظور من این است که مردی را غیر از حجت (از طرف**

[2] معجم احادیث الامام المهدی علیه‌السلام، علی کورانی عاملی، ج ۲، ص ۱۶۵

[3] ریاض الصالحین، باب مقدمات، حدیث شماره ۴۴۲

خدا) قرار دهید و هر چه می‌گوید را تصدیق کنید و مردم را به سوی او دعوت کنید."[4] و همچنین امام صادق (از ایشان سلام) فرمود: **"شرک، اطاعت از شیطان بدون دانستن آن است، پس آن شرک ورزیدن است."**[5] همچنین فرمود: **"شرک از طریق طاعت است و شرک نورزیدن از طریق عبادت."**[6] و همچنین فرمود: **"شرک آنست که نمازشان و قربانی‌شان و دعایشان برای غیر از الله عز و جل است."**[7] حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود: **"﴿اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً﴾ ﴿[آن‌ها] دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند﴾ تا اینکه از خواندن آن فارغ شد. به او عرض کردم: 'ما آنان را نمی‌پرستیم' فرمود: 'مگر آنچه را خدا حلال نموده است حرام نمی‌کنند و شما نیز آن‌ها را حرام نمی‌کنید و آنچه را خدا حرام کرده است، حلال نمی‌کنند و شما نیز آن‌ها را حلال نمی‌دانید؟' گفت: 'بلی'. فرمود: 'عبادت ایشان این‌گونه است'."**[8]

بدین ترتیب شرک اطاعت از یک انسان در هر کاری است در حالی‌که او از جانب خداوند منصوب نشده باشد. بنابراین، اولین سوالی که هر یک از ما باید از کسی که به نام دین صحبت می‌کند، یا فردی که ادعا می‌کند بر زندگی ما حاکم است، یا شخصی که هر نوع احکام یا قانون مذهبی یا سیاسی وضع می‌کند، بپرسد این خواهد بود: "آیا از طرف خداوند منصوب شده‌ای؟" اگر پاسخ منفی است، باید آنها را رد کنیم. اگر آن قوانین را اطاعت کنیم یا آنها را به رسمیت بشناسیم یا به آنها ایمان داشته باشیم یا آن عالم یا حاکم را به رسمیت بشناسیم یا به او ایمان بیاوریم، پس به خدا شرک ورزیده‌ایم، زیرا خداوند آنها را آنگونه که آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و باقی پیامبران و رسولان (بر همگی ایشان سلام) را منصوب نمود، منصوب نکرده است. آنها هیچ اختیاری برای حکومت بر ما ندارند. خدا می‌تواند تمام گناهان را ببخشد اما نه این را که ما خودمان تن به بردگی دهیم و به کسی خدمت کنیم که بر ما هیچ اختیاری ندارد. این اشتباه ابلیس بود که باعث لعن او شد. او از اطاعت و به عنوان ولی گرفتن کسی که خدا منصوب کرده امتناع ورزید. او مشیت خدا را رد کرد. اما در نهایت او می‌گوید: **"پروردگارا مرا امر کن که**

---

[4] میزان الحکمه، محمد ری‌شهری، ج ۲، ص ۱۰۰۷

[5] میزان الحکمه، محمد ری‌شهری، ج ۲، ص ۱۴۳۸

[6] میزان الحکمه، محمد ری‌شهری، ج ۲، ص ۱۴۳۸

[7] میزان الحکمه، محمد ری‌شهری، ج ۲، ص ۱۴۳۸

[8] تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج ۲، ص ۲۰۹

برای هر که خواهی سجده کنم!" پس به قصاص گناهانش به دست قائم کشته می‌شود، اما نه به عنوان مشرک، بلکه به عنوان کسی که فقط مومن به سلطه خدا و اقرار کننده به حاکمیت خداست.

ابلیس بیشتر از هرکسی به رحمت خدا آگاه بود. او به توانایی و رحمت خداوند یقین داشت. و بدین ترتیب رحمت خداوند را به دست آورد. حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود: **"سوگند به کسی که جان من در دست اوست. خداوند در روز قیامت چنان بخششی را برای مردم خواهد بخشید که حتی ابلیس هم امیدوار باشد که رحمت خدا به او برسد."**[9] و حسن ظن او در مورد خدا محقق می‌شود. همانطور که خداوند فرمود: **"من همانگونه هستم که بنده مومنم درباره من می‌اندیشد."**[10] اما کسانی که می‌پنداشتند خدا وجود ندارد یا کسانی که به اختیار خود، خود را به مرد یا نظام یا خدایی غیر از خالق متعال فروخته‌اند و در خدمت آن حاکمی که از جانب خداوند تعیین نشده مردند، در روز قیامت به آن حاکم داده می‌شوند تا آنها را نجات دهد. حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) در مورد آیه قرآن فرمود: **"﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾ ﴿[به‌یادآور] روزی را که هرگروهی را با امامشان می‌خوانیم. کسانی که نامه‌ی عملشان به دست راستشان داده شود، آن را می‌خوانند و کمترین ستمی به آن‌ها نخواهد شد.﴾ هر کس نیکوکاران را به امامت برگزید، با آنان برانگیخته می‌شود و هر کس منافقان را به امامت گرفت، با آنها برانگیخته می‌شود. فرد با هر که دوست دارد برانگیخته می‌شود، ابراهیم (ع) فرمود: 'هر که از من پیروی کند از من است.'"**[11]

[9] مجمع الزوائد، الهیثمی، ج ۱۰، ص ۲۱۶

[10] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۶۷، ص۳۶۶

[11] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۶۶، ص ۸۱

هدف حکیم یافتن خدا در خلقت است....

آن مردی که حجابی برای روح خدا است....

آن حاکم، امام، پادشاه منصوب از سوی خداوند...



سپاسگزاری و قدردانی

می‌خواهم از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) تشکر و قدردانی کنم از اینکه پدرم، معلمم، الگویم و بهترین دوستم، محبوبم و دیواری که به آن تکیه می‌کنم هستند.

می‌خواهم از پیامبر اعظم محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان)، علی بن ابی طالب، فاطمه الزهرا، الحسن، الحسین و جبرئیل (عیسی مسیح) به خاطر همه چیز تشکر و قدردانی کنم.

می‌خواهم از خون و فداکاری‌ها و تلاش‌های ۱۲۴،۰۰۰ پیامبر و رسول و هزاران وصی، قدیس و شهید، زنان و مردانی که برای برپایی یک دولت عدل الهی، جایی که در آن خداوند حکومت می‌کند، زندگی کرده و مرده‌اند، تشکر و قدردانی کنم.

می‌خواهم از خانواده‌ی جسمانی‌ام، پدرم (کسی که اگر چیزی در خودم را دوست داشته باشم باید از شما تشکر کنم) و مادرم (هرگز نمی‌توانم با اهدای تمام دنیا یک شب بودن در شکمت و عشقی که به من نشان دادی و تمام سال‌هایی که بزرگم کردی را جبران کنم) و برادران و خواهرانم برای تمام کارهایی که در این رجعت برای من انجام دادند، تشکر و قدردانی کنم.

می‌خواهم از خانواده روحی‌ام، جامعه‌ام، که از روز اول محکم به من متمسک شده‌اند و زندگی خود را برای کمک به من برای ساختن دنیایی بهتر برای تمام بشریت و برپایی بهشت بر روی زمین قربانی کرده‌اند، تشکر و قدردانی کنم. با تمام قلب و روحم عاشقتان هستم.

اول و قبل از هر چیز، به همسر وفادارم، نورهان و فرزندانم، ملیکه، صوفیا و الصادق و برادران و خواهرانم، علی رضا، الزهرا، جوزف، صباح، نور، علی محمد، مریم، حمیدرضا، روضه، محمود، رضا، تیمور،

تیفانی، مصطفی، علیا، نیما، گوهره، اونور، ایمان، علی، علیا، جاوید، سارا، ندا، غزاله، یحیی، هدیل، محمد، کارولین، عبدالکریم، ایون، مارک، سنا، وقار، شهین، رکسانا، نجم، مریم، یورای، عتیقه، قدیر، وسیم، محمد، آمنه، علی، مایرا، عون، میشل، علی، دعا، احمد، لیلا، سارا، گیوم، الماس، ارشید، جانتا، جمیل، الیشا، آرنو، ورونیکا، رمی، سلین، ایاد، رونا، تسلیم، جیمز، فرزانه، فواد، منا، لقمان، فیروز، فراز، میشل، حسام، جواهر، اسماعیل، رنا، رعد، یاسمین، جاناتان، یاسمین، جنید، سوسن، ممدو، سارا، رمضان، مریم، مدثر، نسیم، صلاح، نبیله، مصطفی، یاسمینا، زفر، لبنا، ندیم، اردیان، زاران، دانیال، محمد، ریحان، حسین، سروش، زهره، کلثوم، رایما، فرح، سماح، عقیله، سارا، ملیکه، تهانی.

همچنین دوست دارم از هدیل و فیروز به خاطر زحمات فوق العاده و ساعات بی پایانی که روی این کتاب صرف کردند تشکر کنم، از صمیم قلب از شما سپاسگزارم،

پروفسور آریا رازفر به خاطر حمایت، وقت و تلاشی که برای این کتاب صرف کرد، از شما بسیار سپاسگزارم.

و همه مردان و زنان مومن در مشرق زمین و مغربش کسانی که در کنار من ایستادند و در بالا بردن کلمه خدا در گوشه و کنار زمین از من حمایت کردند که برای محافظت از آنها نامشان را نمی‌آورم.

عبد الله هاشم ابا الصادق

دسامبر ۲۰۲۲

درباره‌ی دین

دین صلح و نور احمدی، دینی است که از پیش توسط اهل بیت حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) به آن خبر داده شده، دینی که در آخر زمان ظاهر می‌شود. آن دینی است که در احادیث اهل بیت به عنوان "دین جدید" توصیف شده و امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) و قائم آل محمد (از ایشان سلام) با آن به پیش می‌آیند و دنیا توسط آن پر از عدل و برابری می‌شود، همانطور که قبل از آن با بی‌عدالتی و ظلم پر شده بود.

بیست و سه سال پیش علائم به وقوع پیوستن این پیشگویی عظیم با ظهور امام احمد الحسن (از ایشان سلام) در بصره عراق در سال ۱۹۹۹ میلادی در افق نمایان شد، هنگامی‌که او ادعا کرد که رسولی از جانب امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) برای تمامی مردم و یمانی موعود که پیشگویی آن در احادیث اهل بیت مقدس آمده است، می‌باشد.

امام احمد الحسن (از ایشان سلام) ارکان این دین را از طریق احیای رابطه مردم با پروردگارشان آغاز کرد. او با حقیقتی آمد که هیچ کس پیش از او با آن نیامده بود. او نقشه‌ی راهی را که خدا از آغاز زمان برای ما تعیین کرده بود آشکار کرد. نقشه‌ی راهی که توسط آن مردم می‌توانند راه خود را به سوی خدا بازیابند. آن نقشه‌ی راه قانون 'شناخت حجت خداست'.

قانون شناخت حجت خدا قانونی برگرفته از قرآن کریم و داستان خلقت است و بیان می‌کند که رسول الهی در هر عصری با سه معیار مشخص می‌شود، اولا: که از طرف خداوند منصوب شود و بر زبان پیامبر یا رسول قبلی ذکر شود. ثانیاً: به هر چیزی دانا و دارای علم الهی است و ثالثاً: اینکه او به سوی خدا و حاکمیت خدا دعوت می‌کند، یعنی خداوند تنها تعیین کننده‌ی خلیفه یا حاکم می‌باشد.

این سه معیار را در این روزگار هیچ‌کس دیگری جز امام احمد الحسن (از ایشان سلام) محقق نکرد. زیرا او نوشته‌ای را از پیامبر خدا حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) آورده است و آن

وصیت‌نامه‌ی مقدسی است که در آن اسم و اسم وصی و هموارکننده‌ی راه و پسر روحی ایشان عبدالله ابا الصادق (از ایشان سلام) را با نام ذکر می‌کند: **"سپس دوازده مهدی بعد از او می‌باشند. پس اگر روز وفاتش فرا رسید بگذار او آن را به پسرش، نخستین مقربین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم عبد الله و احمد و نام سوم المهدی است."**

و بدین ترتیب صاحبان وصیت مقدس، صاحبان و رهبران این دعوت مبارک شدند. ابا الصادق عبدالله هاشم (از ایشان سلام) رئیس و موسس اصلی دین و قائم آل محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) می‌باشد. بدین شکل آن متن مقدس به شالوده‌ی محکمی تبدیل شد که این دین بر آن استوار است. دین صلح و نور احمدی تنها صدایی شد که خواهان حاکمیت خدا بر روی زمین بود و حاکمیت مردم (انتخاب حاکم یا خلیفه توسط مردم) و خرابی و فساد و ظلم و ستمی که آن برای همه بشر به بار آورده را رد کرد. علاوه بر آن، دین صلح و نور احمدی چشمه‌ی معرفت الهی شد که مانند آن را هیچکس نیاورده است، علمی از امام احمد الحسن (از ایشان سلام) و جانشینش ابا الصادق (از ایشان سلام) که بر تمام بشریت سرازیر شد.

در ۲۳ ژانویه ۲۰۱۵، این دعوت الهی تنها دعوتی بود که به دنیا تحقق وعده‌ی حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان)، یعنی ظهور امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) در هنگام مرگ عبدالله حاکم حجاز را بشارت داد. حضرت محمد (سلام بر ایشان و خاندانشان) فرمود:**"مردی بر حجاز حکومت خواهد کرد که نامش همچون نام یک حیوان است، اگر از دور به او بنگری می‌پنداری که چشمانش چپ است اما اگر به او نزدیک شوی در چشمانش چیزی نمی‌بینی، برادرش که عبدالله نام دارد جانشین او می‌شود. وای بر شیعیان ما از او (آن را سه بار تکرار کرد)، به من مرگ او را بشارت ده و من به تو ظهور حجت (امام مهدی) را بشارت می‌دهم."**

بنابراین این دین تنها دینی است که ظهور امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) را در آن تاریخ و همچنین پایان یافتن غیبت و برافراشتن پرچم‌های سیاه مشرقی توسط قائم ابا الصادق (از ایشان سلام) را اعلام کرده است.

مومنان از همه اقشار و هر قومیت، پیشینه، ملیت و کشور جذب این دین شده بودند. این بازتاب نقشی بود که این دین و رهبر آن برای اتحاد مردم در زیر یک پرچم، یک خدا و یک حقیقت واحد، چنانکه در روایات و احادیث آمده است ایفا می‌کند. این دین تبعیض نمی‌شناسد و از همه مردم، هر که باشند، استقبال می‌کند.

این حقیقت در عهد جدیدی که این دین با آن آمده است، یعنی عهد هفتم و آخر، تجلی یافته است. عهدی که خداوند بین خود و ارواح می‌بندد، پیمانی‌که عهد همه انبیا و رسولان پیشین را اعتبار می‌بخشد. عهدی که همه ادیان را بار دیگر متحد می‌کند.

از جمله اعتقادات پیروان این دین این است که ما در آخرالزمان زندگی می‌کنیم و زمین هرگز در هیچ عصری عاری از یک رهبر الهی که از طرف خداوند منصوب شده و توسط دستورات او کار می‌کند نیست. پیروان این دین همچنین معتقد به تناسخ و رجعت پیامبران، رسولان و صالحان در این دور برای پیروزی رساندن و یاری دادن به امام مهدی (سلام بر ایشان و خاندانشان) در ماموریت خود می‌باشند.

ماموریتی که این دین بر آن استوار است، تشکیل یک دولت عدل الهی می‌باشد که در آن فقط خدا و خلیفه‌ی او حاکم هستند و تمام بشر از عدل و نیکی سود می‌برند و شر و ظلم و طغیان را از میان برمی‌دارند، حکومتی که پیامبران، رسولان و اوصیا به دنبال ساختن آن بوده‌اند و در زمان خود راه را برای آن هموار کرده‌اند و آن نهایتا در این عصر به دست قائم به عنوان نقطه‌ی اوج فعالیت و فداکاری‌های آنها تاسیس می‌شود.

منابع

1. قرآن کریم
2. کتاب مقدس: عهد قدیم و عهد جدید
3. ابن ابی داوود، ابو بکر عبدالله بن سلیمان (ت 316 ه)، **کتاب المصاحف**، دراست و تحقیق و نقد: محب الدین واعظ، ط 2، بیروت، دار البشائر اسلامی، 2002 م.
4. احمد الحسن علیه السلام، **توحید**، 1431 ه، https://theahmadireligion.org
5. احمد الحسن علیه السلام، **خطبه نصیحت به طلاب حوزه‌ی علمیه در نجف اشرف و در قم و در تمام مکان‌ها در این زمین**، 8 ربیع الثانی 1426 ه، https://theahmadireligion.org
6. احمد الحسن علیه السلام، **خطبه حج**، 1427 ه، https://theahmadireligion.org
7. احمد الحسن علیه السلام، **خطبه دیدار با امام مهدی (ع)**، 28 شوال 1424 ه، https://theahmadireligion.org
8. الاشکوری، قطب الدین محمد (ت 1075ه)، **محبوب القلوب: المقاله الاولی فی احوال الحکماء و اقوالهم من آدم (ع) الی بدایة الاسلام**. تقدیم و تصحیح: ابراهیم الدیباجی و حامد صدقی، ط.1.، تهران، مرآة التراث، 1425ه.
9. انجیل برنابا
10. انجیل توما
11. انجیل سری مرقس
12. سنت ایرنائوس (ت 202م)، **در برابر بدعت‌ها**، ترجمه: نصحی عبد الشهید، قاهره: موسسه سنت آنتونیوس، 2019م
13. البخاری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل (ت 256ه)، **صحیح بخاری**، https://sunnah.com/bukhari

14. الترمذی، محمد بن عیسی (279ه)، **سنن الترمذی (الجامع الکبیر)**،
https://sunnah.com/tirmidhi
15. الجزائری، نعمه الله (ت 1112ه)، **النور المبین فی قصص الانبیاء و المرسلین**، علاء الدین الاعلمی، ط 2، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات، 2002م.
16. گینزبرگ، لوئیس (ت 1953م)، **اساطیر یهود**، ترجمه: حسن حمدی السماحی، ط 1، حلب: دار الکتاب العربی، 2007م
17. بن الحجاج، مسلم (ت 261ه)، **صحیح مسلم**، https://sunnah.com/muslim
18. ابن حماد المروزی، الحافظ ابو عبدالله نعیم (ت 228ه)، **کتاب الفتن**، تحقیق: سمیر بن امین الزهیری، القاهره، مکتبه التوحید.
19. خورشید، اعتماد (2021م)، **شاهده علی انحرافات صلاح نصر**، ط.4، موسسه آمون الحدیثه للطبع والنشر، 1988م.
20. داوود، محمد عیسی، **المهدی المنتظر علی الابواب**، مدبولی الصغیر.
21. داوود، محمد عیسی، **المفاجأة**، ط.3، مدبولی الصغیر.
22. دستغیب، عبدالحسین (ت 1981م)، **کشکول دستغیب**، ط.2. بیروت: دار المحجه البیضاء و دار الرسول الاکرم، 2004م.
23. شاکر، محمود (ت 1436ه)، **التاریخ الاسلامی**، ط.8، بیروت، دمشق، عمان:المکتب الاسلامی، 2000م.
24. بن شعیب النسائی، احمد (ت 303 ه)، **السنن الکبری**، https://sunnah.com/nasai
25. الشهرزوری، شمس الدین محمد بن محمود (ت 687ه)، **نزهة الارواح و روضة الافراح فی تاریخ الحکماء و الفلاسفة**. تصحیح:خورشید احمد، ط.1، حیدرآباد: مطبعه مجلس دائره المعارف العثمانیه، 1396ه.
26. الکاظمی، مصطفی آل السید حیدر (1339ه)، **بشارة الإسلام في علامات المهدي علیه السلام**، تحقیق: نزار الحسن، ط.1، بیروت: موسسه البلاغ للطباعة و النشر و التوزیع، 2007م.
27. السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر (ت 911ه)، **الدرر المنتثرة في الأحادیث**

المشتهرة، تحقیق: محمد بن لطفي الصباغ، الریاض: عمادة شؤون المکتبات في الجامعه الملک سعود.

28. الطباطبائی الحسنی، محمد علی (ت 1438ه)، **مائتان وخمسون علامة حتی ظهور الإمام المهدي (ع)**، ط.1، بیروت: موسسه البلاغ، 1999م.
29. عاشور، علی، **ماذا قال علي (ع) عن آخر الزمان "الجفر الأعظم"**، ط.5، بیروت: موسسه التاریخ العربی للطباعه و النشر و التوزیع.
30. بن عمر الجعفی، المفضل (ت 155ه)، **الهفت الشریف من فضائل مولانا جعفر الصادق علیه السلام**. تحقیق و تقدیم: مصطفی غالب، ط.2، بیروت، دار الأندلس، 1977م.
31. العمری، شهاب الدین احمد بن یحیی بن فضل الله (ت 749ه)، **مسالك الأبصار في ممالك الأمصار**، تحقیق الجزء 23: کامل الباجوری، ط.1، بیروت: دار الکتب العلمیه، 2010م.
32. ابن ماجه، ابو عبدالله محمد بن یزید (ت 273ه)، **السنن**، https://sunnah.com/ibnmajah
33. یوسابیوس القیصری (ت 339م)، **تاریخ الکنیسة**. ترجمه: مرقس داوود. القاهرة: مکتبة المحبة.

پرتال مکتب شیعی

http://shiaonlinelibrary.com

1. ابن أبي الحدید (ت 656ه)، **شرح نهج البلاغة**، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، ط.1، دار احیاء الکتب العربیه، 1378ه.
2. (خطب) بن ابی طالب، علی علیه السلام (ت 40ه)، **نهج البلاغة**، شرح: الشیخ محمد عبده. ط.1. بیروت: دار المعرفة للطباعة والنشر، 1412ه.
3. ابن الاثیر، عزالدین ابی الحسن علی بن ابی الکرم (ت 630ه)، **أسد الغابة**. تهران: منشورات اسماعیلیان.
4. آشوب، محمد بن علي ابن شهر (ت 588ه)، **مناقب آل أبي طالب**، تصحیح و شرح: لجنه من اساتذه النجف الاشرف. النجف: مکتبه الحیدریه، 1376ه.

5. الأصفهاني، ميرزا محمد تقي الموسوي، (ت 1348ه)، **مكيال المكارم في فوائد الدعاء للقائم عليه السلام**. تحقيق: علي عاشور. ط.١. بيروت: مؤسسة الأعلمي، 1421ه.
6. الأمين، محسن (ت 1371ه)، **أعيان الشيعة**. تحقيق: حسن الأمين. بيروت : دار التعارف للمطبوعات.
7. البحراني، هاشم،(ت 1107ه)، **غاية المرام**. تحقيق: علي عاشور.
8. البرسي، الحافظ رجب (ت 813ه)، **مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين عليه السلام**، تحقيق: علي عاشور. ط.1. بيروت: مؤسسة الأعلمي للمنشورات، 1419ه.
9. البروجردي الطباطبائي، آقا حسين، (ت 1380ه)، **جامع أحاديث الشيعة**. قم: المطبعة العلمية، 1399ه.
10. الحائرى، محمد مهدى (ت 1369ه)، شجرة طوبي. ط.5. النجف: المكتبة الحيدرية، 1385ه.
11. الحر العاملي بن علي، أبو جعفر محمد بن الحسن (ت 1104ه)، **تفصيل وسائل الشيعة (آل البيت) إلى تحصيل مسائل الشريعة**. ط.2. قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، 1414ه.
12. الحلي، الحسن بن سليمان (ت 830ه)، **المحتضر**. تحقيق: علي أشرف. ط.١. النجف: المكتبة الحيدرية، 1424ه.
13. الحلي، الحسن بن سليمان (ت 830ه)، **مختصر بصائر الدرجات**. ط.١. النجف: المكتبة الحيدرية، 1370ه.
14. الحويزي، عبد علي العروسي (ت 1112ه)، **تفسير نور الثقلين**. تصحيح و تعليق : هاشم الرسولي المحلاتي، ط.4. قم: مؤسسة اسماعيليان للطباعة والنشر والتوزيع، 1412ه.
15. الرازي، ابن أبي حاتم (ت 327ه)، **تفسير ابن أبي حاتم**.
16. الراوندي، قطب الدين، (ت 573ه)، **الخرائج والجرائح**. ط.١. مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام، 1409ه.
17. الريشهري، محمد (ت 2022م)، **العقل والجهل في الكتاب والسنة**. ط.١. بيروت: دار الحديث للطباعة والنشر، 1421ه.
18. الريشهري، محمد (ت 2022م)، **القيادة في الإسلام**. تعريب: على الأسدي. ط.1. قم: دار

الحديث.

19. الريشهري، محمد ،(ت 2022م)، **موسوعة الإمام على بن أبي طالب عليه السلام في الكتاب والسنة والتاريخ**. تحقيق: مركز بحوث دار الحديث. ط.2. قم: مؤسسة دار الحديث، 1425ه.

20. الريشهري، محمد ،(ت 2022م)، **موسوعة العقائد الإسلامية**. تحقيق: مركز بحوث دار الحديث. ط.1. قم: مؤسسة دار الحديث، 1425ه.

21. الريشهري، محمد ،(ت 2022م)، **ميزان الحكمة**. ط.1. قم: مؤسسة دار الحديث، 1375ه.

22. السيستاني، على، **المسائل المنتخبة**. ط.3. 1414ه.

23. السيوطي، جلال الدين (ت 911ه)، **الإتقان في علوم القرآن**. تحقيق: سعيد المندوب. ط.١. 1416ه.

24. الشاهرودي، على النمازي (ت 1402ه)، **مستدرك سفينة البحار**. تحقيق و تصحيح : حسن بن على النمازي. قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، 1418ه.

25. الشيرواني، حيدر على بن محمد (ت 1145ه)، **مناقب أهل البيت عليهم السلام**. تحقيق: محمد الحسون. مطبعة المنشورات الإسلامية، 1414ه.

26. الشيخ الصدوق بن بابويه القمي، أبو جعفر محمد بن علي (ت 381ه)، **علل الشرائع**. النجف: المكتبة الحيدرية، 1385ه.

27. الشيخ الصدوق بن بابويه القمي، أبو جعفر محمد بن علي (ت 381ه)، **عيون أخبار الرضا عليه السلام**. تصحيح و تعليق و تقديم: حسين الأعلمى. بيروت: مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، 1385ه

28. الشيخ الصدوق بن بابويه القمي، أبو جعفر محمد بن علي (ت 381ه)، **كمال الدين وتمام النعمة**. تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري. قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، 1405ه.

29. الصفار، محمد بن الحسن (ت 290ه)، **بصائر الدرجات الكبرى في فضائل آل محمد عليهم السلام**، تحقيق و تعليق و تقديم: ميرزا محسن كوچه باغى، تهران: منشورات الأعلمى، 1404 ه.

30. ابن طاووس، رضي الدين أبي القاسم علي بن موسى (ت 664ه)، **فرج المهموم في تاريخ علماء النجوم**. الناشر: محمد كاظم الكبشي، 1368ه.

31. ابن طاووس، رضي الدين أبي القاسم علي بن موسى (ت 664ه)، **التشريف بالمنن في التعريف**

بالفتن (المعروف بالملاحم والفتن). تحقيق: مؤسسة صاحب الأمر. ط.١. كلبهار أصفهان، 1416ه.

32. الطباطبائي، محمد حسين (ت 1402ه)، **الميزان في تفسير القرآن**. قم: منشورات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية.

33. الطبري، أبو جعفر محمد بن جرير (ت 310ه)، **تاريخ الأمم و الملوك**. ليدن: مطبعة بريل، 1879م.

34. الطوسي، أبو جعفر محمد بن الحسن (ت 460ه)، **الأمالي**. تحقيق: قسم الدراسات الاسلامية، مؤسسة العثة. ط.1. قم: دار الثقافة، 1414ه.

35. الطوسي، أبو جعفر محمد بن الحسن (ت 460ه)، **الغيبة**. تحقيق: عباد الله الطهراني وعلي احمد ناصح. ط.١. قم: مؤسسة المعارف الإسلامية، 1411ه.

36. ابن العربي، محيي الدين أبي عبد الله محمد (ت 638ه)، **الفتوحات المكية**. بيروت: دار صادر.

37. العسكري، (المنسوب إلى) الإمام أبي محمد الحسن بن علي عليه السلام (ت 260ه)، **التفسير**. ط.1. قم: مدرسة الإمام المهدي، 1409ه.

38. العياشي، محمد بن مسعود (ت 320ه)، **تفسير العياشي**. تحقيق: هاشم الرسولي المحلاتي، تهران: المطبعة العلمية الاسلامية.

39. الفيض الكاشاني، المولى محسن (ت 1091 ه)، **تفسير الصافي**. تقديم و تعليق: حسين الأعلمي. ط.2. تهران: مكتبة الصدر، 1416ه.

40. القرشي، باقر شريف (ت 1433ه)، **حياة الإمام المهدي عليه السلام**. ط.١. ابن المؤلف، 1417ه.

41. القرطبي، أبو عبد الله محمد بن أحمد(ت 656ه)، **الجامع لأحكام القرآن (تفسير القرطبي)**. بيروت: دار إحياء التراث العربي، 1405ه.

42. القمي، علي بن إبراهيم (ت 329ه)، **تفسير القمي**. تصحيح و تعليق و تقديم: طيب الموسوي الجزائري. ط.3. قم: مؤسسة دار الكتاب للطباعة والنشر، 1404ه.

43. القندوزي، سليمان بن إبراهيم (ت 1294ه)، **ينابيع المودة لذي القربى**. تحقيق: سيد علي جمال الحسينى. ط.١. دار الأسوة للطباعة والنشر، 1416ه.

44. الكجوري، محمد باقر (ت 1313ه)، **الخصائص الفاطمية**. ترجمة: علي جمال أشرف. ط.١.

الشريف الرضي، 1380ه.

45. ابن كثير، عماد الدين أبي الفداء إسماعيل (ت 774ه)، **البداية والنهاية**. تحقيق وتدقيق وتعليق: على شيري . ط.١٠ بيروت: دار إحياء التراث العربي، 1408ه.

46. ابن كثير، عماد الدين أبي الفداء إسماعيل (ت 774ه)، **تفسير القرآن العظيم**. تقديم: يوسف عبد الرحمن المرعشلي. بيروت: دار المعرفة، 1412ه.

47. الكليني، محمد بن يعقوب (ت 329ه)، **الكافي**، تصحيح و تعليق: على اكبر الغفاري، ط.3. تهران: دار الكتب الإسلامية، 1388ه.

48. الكوراني، علي، **معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام**. تحقيق: حمد بن حمدي الجابري الحربي. ط.١. قم: مؤسسة المعارف الإسلامية، 1411ه.

49. الكوراني، علي، **عصر الظهور**، ط.1. مكتب الإعلام الإسلامى، 1408ه.

50. المجلسي، محمد باقر (ت 1111ه)، **بحار الأنوار**، بيروت: مؤسسة الوفاء، 1403ه.

51. المرندي، أبو الحسن (ت 1349ه)، **مجمع النورين**.

52. المسعودي، محمد فاضل، **الأسرار الفاطمية**. تقديم: عادل العلوي. ط.2. رابطة الصداقة الإسلامية، 1420ه.

53. المغربي، أبو حنيفة النعمان بن محمد التميمي(ت 363 ه)، **شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار**. قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين.

54. الشيخ المفيد، أبو عبد الله محمد بن النعمان العبكري (ت 413ه)، **الاختصاص**. تصحيح: علي أكبر الغفاري. قم: منشورات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية.

55. الشيخ المفيد، أبو عبدالله محمد بن النعمان العبكري (ت 413ه)، **الإرشاد في معرفة حجج الله**. تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لتحقيق التراث. ط.2. بيروت: دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع،1414ه.

56. النجفي، هادي، **موسوعة أحاديث أهل البيت عليهم السلام**. ط.١. بيروت: دار إحياء التراث العربي، 1423ه.

57. النعماني (ابن أبي زينب)، أبو عبد الله محمد بن إبراهيم (ت 360ه)، **كتاب الغيبة**. تحقيق: فارس

كريم حسون. ط.١. قم: منشورات أنوار الهدى، 1422ه.

58. النيسابوري، أبو عبد الله الحاكم (ت 405ه)، **المستدرك**. اشراف: يوسف عبد الرحمن المرعشلي. بيروت: دار المعرفة.

هدف حکیم ادغامی دقیق از روایات دینی اصلی و فرعی جهان، نصوص گنوسی اخیرا کشف شده، متون آپوکریفا و همچنین علوم مدرن و علوم انسانی ارائه می‌دهد. محدوده و گستره‌ی متعالی آن خوانندگان را برای دستیابی به درک عمیق‌تر از هدف نهایی بشریت ترغیب می‌کند و همچنین گام‌های عملی برای دستیابی به آن را ارائه می‌دهد. به طور ساده این یک انجیل آخرالزمانی است که از حدود زمان و مکان فراتر می‌رود.

آریا رازفر، استاد آموزش و زبان شناسی، دانشگاه ایلینوی شیکاگو

این کتاب تاریخی گفتگوهای درخشان مهدی اول با مهدی دوم را در بر دارد. با بررسی موضوعات بی‌شماری، آنها با هم ما را به سفری فراموش‌نشدنی می‌برند. ابا الصادق (از ایشان سلام) با وضوح فراوان و بصیرت، استادانه نقطه‌ها را به هم متصل می‌کند و پرده از اسرار عظیمی بر می‌دارد. خوانشی گیرا از ابتدا تا انتها. مطلقا غیر قابل توقف!

دکتر عرفان عالمگیر کارشناس پزشکی و جراحی، کارشناس علوم، عضو کالج سلطنتی پزشکان عمومی

این کتاب خواننده را به سفری نفس‌گیر در میان تاریخ دین می‌برد، این نویسنده قادر است انبوهی از علوم دینی را برای اولین بار به روشی کامل و منطقی مرتب کند. این کتاب باعث می‌شود که خواننده در مشروعیت موسسات دینی به طور کلی تردید کند. به عنوان یک پزشک، من حیرت‌زده شدم، زیرا برای اولین بار در حال خواندن یک کتاب دینی بودم که جنبه‌های بیولوژیکی و روان‌شناسانه‌ی خاص رفتار انسان را با موفقیت توضیح می‌داد. نویسنده با جسارت به حقایق جدی می‌پردازد و به نتایج شگفت‌انگیزی می‌رسد. کسی نمی‌تواند رد کند که نویسنده واقعا یک رسول الهی است. این کتاب انقلابی را در ذهن همه کسانی که آن را می‌خوانند آغاز خواهد کرد.

دکتر علی رئوف کاظم، پزشک

برای وجود جمعی ما به عنوان انسان هیچ چیز دردناک‌تر از دست دادن ارتباط ما با خدا اتفاق نیفتاده است. ما دیگر نمی‌توانستیم او را بشنویم، و به همین دلیل، رابطه ما با او و با یکدیگر مورد انقطاع، تحریف و تغییر شکل قرار گرفت. پس از ده هزار سال سردرگمی، خاموشی و جستجوی ناامیدانه برای تنها یک علامت یا کلمه، سرانجام آن تماس تلفنی مورد انتظار از آن سوی خط به گوش می‌رسد و آن هدف حکیم نامیده می‌شود. خداوند دوباره با ما صحبت می‌کند و او می‌گوید: آیا باید از نو شروع کنیم؟

هدیل الخولی، مدافع حقوق بشر

